



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www.

www.

www.

www.

Ghaemiyeh

.com

.org

.net

.ir

دانش نامه امیرالمؤمنین

بر پایه قرآن، حدیث و تاریخ

فردوسی - مرقی

مؤسسه های علمی

۱۲

چاپخانه: مؤسسه مطبوعاتی، محمودی و همکاران

تربیتی، مجلس شورای اسلامی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

دانشنامه امیرالمؤمنین علیه السلام بر پایه قرآن، حدیث و تاریخ

نویسنده:

محمد محمدی ری شهری

ناشر چاپی:

موسسه علمی فرهنگی دارالحدیث

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۴	دانشنامه امیرالمؤمنین علیه السلام بر پایه قرآن، حدیث و تاریخ جلد ۱۲
۱۴	مشخصات کتاب
۱۵	اشاره
۲۱	فصل دوم : بازگشت خورشید برای امام علی
۲۱	۱ / ۲ کسی که خورشید برایش بازگشت
۲۵	۲ / ۲ دو بار بازگشت خورشید برای امام
۲۷	۳ / ۲ بازگشت خورشید برای امام در عهد پیامبر
۳۷	۴ / ۲ بازگشت خورشید در دوران زمامداری امام
۴۳	۵ / ۲ اشعاری درباره این معجزه بزرگ
۴۹	۶ / ۲ مسجد ردّ الشمس
۵۳	تحقیقی در حدیث ردّ الشمس
۵۳	اشاره
۵۴	الف _ گستره نقل و شهرت حدیث «ردّ الشمس»
۶۰	ب _ اشکال ها _ پاسخ ها
۶۹	فصل سوم : پیشگویی امام علی درباره حوادث آینده
۶۹	۱ / ۳ شهادت امام حسین در کربلا
۷۹	۲ / ۳ شهادت امام رضا در خراسان
۸۱	۳ / ۳ سرانجام جنگ جمل
۸۳	۴ / ۳ سرانجام خوارج
۸۵	۵ / ۳ فتنه هایی که پس از او پیش آمد
۹۴	۶ / ۳ پادشاهی بنی امیه و نابودی آن
۱۰۴	۷ / ۳ پادشاهی معاویه
۱۱۰	۸ / ۳ عاقبت خالد بن عرفطه

- ۱۱۴ ۹ / ۳ پادشاهی بنی مروان
- ۱۱۸ ۱۰ / ۳ سلطه خجاج
- ۱۲۰ ۱۱ / ۳ پادشاهی بنی عباس و نابودی آن
- ۱۲۴ ۱۲ / ۳ فتنه قِرمطیان
- ۱۲۶ ۱۳ / ۳ فتنه مغولان
- ۱۳۰ ۱۴ / ۳ سرنوشت شهر بصره
- ۱۳۴ ۱۵ / ۳ غلبه حق بر باطل در آخر زمان
- ۱۴۷ ۱۶ / ۳ علم امام به آنچه تا روز قیامت ، اتفاق خواهد افتاد
- ۱۴۸ بحثی درباره خبرهای امام از امور غیبی
- ۱۶۵ فصل چهارم : گوناگون
- ۱۶۵ ۱ / ۴ دیدن نور وحی
- ۱۶۵ ۲ / ۴ شنیدن ناله شیطان
- ۱۶۷ ۳ / ۴ یاری رسانی فرشتگان
- ۱۶۷ ۴ / ۴ گفتگو با ارواح
- ۱۶۹ ۵ / ۴ شناخت ارواح
- ۱۷۳ ۶ / ۴ دیدن خضر
- ۱۷۹ ۷ / ۴ سخن گفتن با زمین
- ۱۷۹ ۸ / ۴ تسبیح گفتن ریگ ها در دستان او
- ۱۸۱ ۹ / ۴ زنده کردن درخت خشک
- ۱۸۱ ۱۰ / ۴ دیوانه شدن استهزاکننده وی
- ۱۸۳ ۱۱ / ۴ داستان کفش و مار سیاه
- ۱۸۵ ۱۲ / ۴ خبر دادن از نام اصلی
- ۱۸۷ ۱۳ / ۴ درهم ناخالص و خرمای تلخ
- ۱۸۷ نکته
- ۱۸۹ بخش چهاردهم : مهرورزی به امام علی
- ۱۸۹ اشاره

۱۹۰	درآمد
۱۹۷	فصل یکم : تأکید بر دوست داشتن امام علی
۱۹۷	۱ / ۱ دوست داشتن علی ، دوست داشتن خداست
۲۰۱	۲ / ۱ دوست داشتن علی ، دوست داشتن پیامبر است
۲۰۵	۳ / ۱ دوست داشتن علی واجب است
۲۱۳	۴ / ۱ دوست داشتن علی عبادت است
۲۱۵	۵ / ۱ دوست داشتن علی نعمت است
۲۱۵	۶ / ۱ دوست داشتن علی ریسمان محکم الهی است
۲۱۵	۷ / ۱ دوست داشتن علی بهترین اعمال است
۲۱۷	۸ / ۱ دوست داشتن علی سرلوحه نامه اعمال مؤمن است
۲۱۹	فصل دوم : برکات دوست داشتن امام علی
۲۱۹	۱ / ۲ راهیابی
۲۱۹	۲ / ۲ آرامش و ایمان
۲۲۳	۳ / ۲ کمال ایمان و عمل
۲۲۵	۴ / ۲ اجابت دعا
۲۲۵	۵ / ۲ پذیرش اعمال
۲۲۷	۶ / ۲ آمرزش گناهان
۲۲۹	۷ / ۲ شادی به هنگام مرگ
۲۳۱	۸ / ۲ دیدار علی در خوشایندترین موقعیت ها
۲۳۵	۹ / ۲ جواز عبور از صراط
۲۳۷	۱۰ / ۲ پایداری بر صراط
۲۳۹	۱۱ / ۲ رهایی از آتش
۲۳۹	۱۲ / ۲ ورود به بهشت
۲۴۷	۱۳ / ۲ همنشینی با پیامبر در بهشت
۲۵۱	فصل سوم : ویژگی های دوستداران امام علی
۲۵۱	۱ / ۳ پاک زادی

- ۲۵۳ ایمان ۲ / ۳
- ۲۵۷ پرهیزگاری ۳ / ۳
- ۲۵۹ نیک بختی ۴ / ۳
- ۲۶۳ آوازه آسمانی ۵ / ۳
- ۲۶۵ فصل چهارم : محبوبیت امام علی در نزد خداوند ، پیامبر و فرشتگان
- ۲۶۵ ۱ / ۴ خداوند و پیامبرش
- ۲۶۹ ۲ / ۴ خداوند و فرشتگان
- ۲۷۱ ۳ / ۴ محبوب ترین خلق خدا
- ۲۸۱ ۴ / ۴ محبوب ترین فردِ خاندان پیامبر نزد ایشان
- ۲۸۳ ۵ / ۴ محبوب ترین مردان در نزد پیامبر
- ۲۸۹ ۶ / ۴ تقرب جستن فرشتگان به خدا با دوست داشتن علی
- ۲۹۱ فصل پنجم : بر حذر داشتن از غلو در دوست داشتن امام علی
- ۲۹۱ اشاره
- ۲۹۷ بحثی درباره احادیث غُلو
- ۲۹۷ اشاره
- ۲۹۸ یک . غلو چیست ؟
- ۲۹۸ دو . غلو در دوستی و دشمنی
- ۳۰۱ سه . تضادّ علی دوستی با انحراف
- ۳۰۲ چهار . ریشه های غلو
- ۳۰۳ پنج . ستیز پیگیر و ژرف امامان با جریان غلو
- ۳۰۴ مبارزات امامان با غُلو
- ۳۱۱ بخش پانزدهم : دشمنی با امام علی
- ۳۱۱ اشاره
- ۳۱۴ فصل یکم : انگیزه های دشمنی با امام علی
- ۳۱۴ ۱ / ۱ کینه توزی ها نسبت به پیامبر خدا
- ۳۱۹ ۲ / ۱ کینه های برجا مانده از جنگ های بدر و حنین و جز اینها

- ۳۲۷ حسادت - ۳ / ۱
- ۳۲۹ نادانی - ۴ / ۱
- ۳۳۳ فصل دوم : بر حذر داشتن از کین ورزی به امام علی ۳ / ۱
- ۳۳۳ ۱ / ۲ کین ورزی به علی ، کین ورزی به خدا و پیامبر اوست ۳ / ۱
- ۳۳۵ ۲ / ۲ دشمنی با علی ، دشمنی با خدا و پیامبر اوست ۳ / ۱
- ۳۳۹ ۳ / ۲ بدا به حال دشمنان علی! ۳ / ۱
- ۳۳۹ ۴ / ۲ خشم گرفتن خدا بر دشمنان علی ۳ / ۱
- ۳۴۲ ۵ / ۲ خشم گرفتن پیامبر بر دشمنان علی ۳ / ۱
- ۳۵۰ ۶ / ۲ نفرین پیامبر بر دشمنی ورزان با علی ۳ / ۱
- ۳۵۴ ۷ / ۲ بر حذر داشتن از آزردهن علی ۳ / ۱
- ۳۵۶ ۸ / ۲ حسادت به علی ، حسادت به پیامبر است ۳ / ۱
- ۳۵۸ ۹ / ۲ آزردهن علی آزردهن پیامبر است ۳ / ۱
- ۳۶۲ ۱۰ / ۲ منع پیامبر از دشنامگویی به علی ۳ / ۱
- ۳۶۲ ۱۱ / ۲ دشنامگویی به علی دشنامگویی به پیامبر است ۳ / ۱
- ۳۶۴ ۱۲ / ۲ حکم پیامبر به کفر دشمنان علی ۳ / ۱
- ۳۶۴ ۱۳ / ۲ حکم پیامبر به کفر آزار دهندگان علی ۳ / ۱
- ۳۶۸ فصل سوم : زیان های دشمنی با امام علی ۳ / ۱
- ۳۶۸ ۱ / ۳ محرومیت از رحمت خدا ۳ / ۱
- ۳۶۸ ۲ / ۳ نابودی ۳ / ۱
- ۳۷۰ ۳ / ۳ مرگ جاهلی ۳ / ۱
- ۳۷۲ ۴ / ۳ نابینایی در روز قیامت ۳ / ۱
- ۳۷۴ ۵ / ۳ آتش جهنم ۳ / ۱
- ۳۸۰ فصل چهارم : ویژگی های دشمنان امام علی ۳ / ۱
- ۳۸۰ ۱ / ۴ پلیدزادگی ۳ / ۱
- ۳۸۸ ۲ / ۴ نفاق ۳ / ۱
- ۳۹۴ ۳ / ۴ تبهکاری ۳ / ۱

- ۳۹۶----- ۴ / ۴ نگون بختی
- ۴۰۰----- فصل پنجم : شماری از دشمنان امام علی
- ۴۰۰----- ۱ / ۵ ابو اعور
- ۴۰۲----- ۲ / ۵ بُسر بن أرطات
- ۴۱۶----- ۳ / ۵ حبيب بن مَسَلْمَه
- ۴۱۸----- ۴ / ۵ خَجَاج بن يوسف
- ۴۲۲----- ۵ / ۵ ذو كِلاع بن ناكور
- ۴۲۴----- ۶ / ۵ زياد بن ابیه
- ۴۲۶----- ۷ / ۵ ضحاک بن قيس
- ۴۳۰----- ۸ / ۵ عبد الله بن زبير
- ۴۳۲----- ۹ / ۵ عبید الله بن زياد
- ۴۳۴----- ۱۰ / ۵ مروان بن حَكَم
- ۴۳۴----- ۱۱ / ۵ معاوية بن حُديج
- ۴۳۸----- ۱۲ / ۵ مُغَيَّرَة بن شُعبه
- ۴۵۰----- ۱۳ / ۵ وليد بن عُقبه
- ۴۶۱----- سخن ابن ابی الحديد درباره روی گردانان از امام
- ۴۶۱----- ۱. اَنَس بن مالك
- ۴۶۲----- ۲ و ۳. اشعث بن قيس و جرير بن عبد الله
- ۴۶۳----- ۴. ابو مسعود انصاری
- ۴۶۳----- ۵. كعب الأخبار
- ۴۶۴----- ۶. نعمان بن بشير انصاری
- ۴۶۴----- ۷. عمران بن حُصين
- ۴۶۴----- ۸. سَمْرَة بن جُنْدَب
- ۴۶۷----- ۹. عبد الله بن زبير
- ۴۶۷----- ۱۰. معاوية بن ابی سفیان
- ۴۶۸----- ۱۱. مغيرة بن شعبه

- ۴۶۹ ۱۲ . یزید بن حُجَّیْه
- ۴۷۱ ۱۳ . عبد الله بن عبد الرحمان
- ۴۷۱ ۱۴ . قَعْقَاع بن شور
- ۴۷۱ ۱۵ . نَجَاشِی
- ۴۷۲ ۱۶ . حنظله کاتب
- ۴۷۲ ۱۷ . مُطَرِّف بن عبد الله
- ۴۷۳ ۱۸ و ۱۹ . اسود بن یزید و مسروق بن أجدع
- ۴۷۳ ۲۰ . ابو بُردة بن ابی موسی
- ۴۷۴ ۲۱ . ابو عبد الرحمان سَلْمِی
- ۴۷۴ ۲۲ . قیس بن ابی حازم
- ۴۷۵ ۲۳ و ۲۴ . زهری و عروه بن زبیر
- ۴۷۵ ۲۵ و ۲۶ . زید بن ثابت و عمرو بن ثابت
- ۴۷۶ ۲۷ . مکحول
- ۴۷۸ فصل ششم : قبایلی که با امام علی دشمنی می ورزیدند
- ۴۷۸ ۱ / ۶ قریش
- ۴۸۴ ۲ / ۶ بنی امیه
- ۴۸۶ ۳ / ۶ بنی اُود
- ۴۹۱ ۴ / ۶ باهله
- ۴۹۵ ۵ / ۶ غنی
- ۴۹۹ فصل هفتم : نیرنگ های دشمنان امام علی برای خاموش کردن نور او
- ۴۹۹ ۱ / ۷ جلوگیری از یادکرد فضایل او
- ۴۹۹ ۱ / ۷ _ ۱ فرمان عمومی برای ممنوعیت نقل فضایل او
- ۵۰۳ ۱ / ۷ _ ۲ ممنوعیت روایت کردن از وی
- ۵۰۵ ۱ / ۷ _ ۳ ممنوعیت یاد کردن از او به نیکی
- ۵۰۷ ۱ / ۷ _ ۴ ممنوعیت نام گذاری به نام وی
- ۵۱۰ ۲ / ۷ جعل احادیث در مذمت وی

- ۳ / ۷ گسترش دشنامگویی به او ۵۲۰
- ۳ / ۷ ۱ پیشگویی امام درباره دشنام گفتن به او و بیزاری جستن از وی ۵۲۰
- ۳ / ۷ ۲ فرمان به دشنام گفتن به او و بیزاری جستن از وی ۵۲۶
- ۳ / ۷ ۳ دشنامگویی به وی بر منبرها ۵۳۰
- یادداشت ۵۳۲
- ۳ / ۷ ۴ سخنرانی امام ، وقتی خبر دشنامگویی به خویش را شنید ۵۳۴
- ۴ / ۷ شکنجه کردن دوستداران او و آواره ساختن و کشتن آنان ۵۳۷
- ۵ / ۷ انگیزه سیاسی در پس نیرنگ های دشمنان وی ۵۴۷
- فصل هشتم : نافرجامی آرزوهای دشمنان امام علی ۵۵۱
- ۱ / ۸ مخالفت با دشنامگویی به او ۵۵۱
- ۱ / ۸ ۱ ابراهیم بن یزید ۵۵۱
- ۱ / ۸ ۲ ابن عباس ۵۵۱
- ۱ / ۸ ۳ ابو بکر ۵۵۵
- ۱ / ۸ ۴ اُمّ سلمه ۵۵۵
- ۱ / ۸ ۵ انیس بن قَتاده ۵۵۷
- ۱ / ۸ ۶ بُزیده ۵۵۹
- ۱ / ۸ ۷ حسن بصری ۵۵۹
- ۱ / ۸ ۸ زید بن ارقم ۵۶۱
- ۱ / ۸ ۹ سعد بن ابی وقاص ۵۶۱
- ۱ / ۸ ۱۰ سعید بن زید ۵۶۹
- ۱ / ۸ ۱۱ سعید بن مُسَیب ۵۷۱
- ۱ / ۸ ۱۲ عامر بن عبد الله بن زبیر ۵۷۱
- ۱ / ۸ ۱۳ محمّد بن حنفیه ۵۷۳
- ۲ / ۸ خودداری مردم از دشنامگویی به او ۵۷۵
- ۳ / ۸ شهری که از دشنامگویی به او خودداری ورزید ۵۸۲
- ۴ / ۸ خودداری از بیزاری جستن ۵۸۲

سخنی درباره ناکام ماندن دشمنان امام ۵۸۸

۵ / ۸ برداشته شدن دشنامگویی به امام ۵۹۶

اشاره ۵۹۶

بررسی ممنوعیت دشنامگویی به امام علی توسط عمر بن عبد العزیز ۶۰۳

انگیزه جلوگیری از دشنامگویی به علی ۶۰۵

نکته اول : پیچیدگی شخصیت عمر بن عبد العزیز ۶۰۵

نکته دوم : فضای سیاسی _ فرهنگی جامعه اسلامی ۶۰۶

نگاهی دوباره به انگیزه های جلوگیری از دشنامگویی به علی ۶۰۷

درباره مرکز ۶۲۳

دانشنامه امیرالمؤمنین علیه السلام بر پایه قرآن، حدیث و تاریخ جلد 12

مشخصات کتاب

سرشناسه : محمدی ری شهری، محمد، 1325 -

عنوان قراردادی : موسوعه الامام علي بن ابي طالب في الكتاب و السننه و التاريخ. فارسي.

عنوان و نام پدیدآور : دانش نامه امیرالمؤمنین علیه السلام بر پایه قرآن، حدیث و تاریخ / محمدی ری شهری، با همکاری محمد کاظم طباطبایی، محمود طباطبایی نژاد ؛ ترجمه ی مهدی مهریزی.

مشخصات نشر : قم : موسسه علمی فرهنگی دارالحدیث، سازمان چاپ و نشر، 138x-

مشخصات ظاهری : ج. : نقشه (رنگی).

شابک : 30000ریال: دوره : 0-11-7489-964

یادداشت : فهرست نویسی بر اساس جلد پنجم، 1382.

یادداشت : مترجم جلد هشتم، نهم و یازدهم کتاب حاضر محمدعلی سلطانی می باشد.

یادداشت : مترجم جلد دوم و دوازدهم کتاب حاضر عبدالهادی مسعودی می باشد.

یادداشت : ج. 2، 8، 9، 11 و 12 (چاپ اول: 1424ق. = 1382).

یادداشت : کتابنامه.

موضوع : علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، 23 قبل از هجرت - 40ق.

شناسه افزوده : طباطبائی، سیدمحمدکاظم، 1344 -

شناسه افزوده : طباطبائی نژاد، محمود، 1340 -

شناسه افزوده : مهریزی، مهدی، 1341 -، مترجم

شناسه افزوده : موسسه علمی - فرهنگی دارالحدیث. سازمان چاپ و نشر

رده بندی کنگره : BP37/35/م4د2 1300ی

رده بندی دیویی : 297/951

شماره کتابشناسي ملي : 2092730

ص: 1

اشاره

ص: 1

الفصل الثاني : ردّ الشمس له 1 / 2 من رُدَّتْ لَهُ الشَّمْسُ رسول الله صلى الله عليه وآله : غَزَا نَبِيٌّ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ فَقَالَ لِقَوْمِهِ : لَا يَتَّبِعُنِي رَجُلٌ مَلَكَ بُضْعَ امْرَأَةٍ وَهُوَ يُرِيدُ أَنْ يَبْنِيَّ بِهَا وَلَمَّا بَيْنَ بِهَا ، وَلَا أَحَدٌ بَنَى يُبُوتًا وَلَمْ يَرْفَعْ سَدَّ قَوْفَهَا ، وَلَا أَحَدٌ اشْتَرَى غَنَمًا أَوْ خِلْفَاتٍ (1) وَهُوَ يَنْتَظِرُ وَلَا دَهَا . فَعَزَا ، فَدَنَا مِنَ الْقَرْيَةِ صَدَاةَ الْعَصْرِ أَوْ قَرِيبًا مِنْ ذَلِكَ ، فَقَالَ لِلشَّمْسِ : إِنَّكَ مَأْمُورَةٌ وَأَنَا مَأْمُورٌ ؛ اللَّهُمَّ احْسِبْهَا عَلَيْنَا ! فَحَبِسَتْ حَتَّى فَتَحَ اللَّهُ عَلَيْهِ . (2)

عنه صلى الله عليه وآله : لَمْ تَحْتَسِبِ الشَّمْسُ عَلَى أَحَدٍ إِلَّا لِيُوشَعَ . (3)

الإمام الصادق عليه السلام : إِنَّ سُلَيْمَانَ بْنَ دَاوُودَ عَلَيْهِ السَّلَامُ عُرِضَ عَلَيْهِ ذَاتَ يَوْمٍ بِالْعَشِيِّ الْخَيْلُ ، فَاشْتَعَلَ بِالنَّظَرِ إِلَيْهَا حَتَّى تَوَارَتْ الشَّمْسُ بِالْحِجَابِ ، فَقَالَ لِلْمَلَائِكَةِ : رُدُّوا الشَّمْسَ عَلَيَّ حَتَّى أَصَلِّيَ صَلَاتِي فِي وَقْتِهَا ! فَرَدَّوْهَا ، فَقَامَ فَمَسَحَ سَاقَيْهِ وَعُنُقَهُ ، وَأَمَرَ أَصْحَابَهُ الَّذِينَ فَاتَتْهُمْ الصَّلَاةُ مَعَهُ بِمِثْلِ ذَلِكَ _ وَكَانَ ذَلِكَ وُضُوءَهُمْ لِلصَّلَاةِ _ ثُمَّ قَامَ فَصَلَّى ، فَلَمَّا فَرَغَ غَابَتِ الشَّمْسُ وَطَلَعَتِ النُّجُومُ . ذَلِكَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ : «وَهَبْنَا لِداوُودَ سُلَيْمَانَ نِعْمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ * إِذْ عُرِضَ عَلَيْهِ بِالْعَشِيِّ الصَّافِرَاتُ الْجِيَادُ * فَقَالَ إِنِّي أَحْبَبْتُ حُبَّ الْخَيْرِ عَنْ ذِكْرِ رَبِّي حَتَّى تَوَارَتْ بِالْحِجَابِ * رُدُّوْهَا عَلَيَّ فَطَفِقَ مَسْحًا بِالسُّوقِ وَالْأَعْنَاقِ» (4) . (5)

- 1- الخَلْفَةُ : الحامل من التُّوقِ وتُجْمَعُ عَلَى خِلْفَاتٍ وَخَلَائِفٍ (النهاية : ج 2 ص 68 «خلف»).
- 2- صحيح البخاري : ج 3 ص 1136 ح 2956 ، صحيح مسلم : ج 3 ص 1366 ح 1747 كلاهما عن أبي هريرة .
- 3- مشكل الآثار : ج 2 ص 10 ، البداية والنهاية : ج 6 ص 282 كلاهما عن أبي هريرة .
- 4- ص : 30 _ 33 .
- 5- كتاب من لا يحضره الفقيه : ج 1 ص 202 ح 607 .

فصل دوم : بازگشت خورشید برای امام علی

2 / 1 کسی که خورشید برایش بازگشت

فصل دوم : بازگشت خورشید برای امام علی 1 / 2 کسی که خورشید برایش بازگشت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله : پیامبری از پیامبران ، [قصده] جنگی کرد و به قوم خود گفت : مردی که زنی در اختیار دارد و می خواهد با او نزدیکی کند ، ولی هنوز چنین نکرده است ، و کسی که اتاق هایی ساخته ، ولی سقف آن را نرده است ، و نیز آن که گوسفند یا ماده شتر بارداری خریده و امید زاییدن آن را دارد ، در پی من نیاید . آن پیامبر جنگید و هنگام نماز عصر و یا نزدیک آن [هنگام] به آن شهر ، نزدیک شد . به خورشید گفت : تو مأموری و من هم مأمورم . خداوندا! آن را برای مانگه دار . خورشید ، نگه داشته شد تا خداوند ، آن شهر را برای او گشود .

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله : خورشید برای هیچ کس جز یوشع ، نگه داشته نشد .

امام صادق علیه السلام : روزی به هنگام عصر ، يك گله اسب بر سلیمان بن داوود علیهما السلام عرضه شد و وی به بررسی آنها پرداخت ، تا آن که خورشید ، ناپدید شد . به فرشتگان فرمود : خورشید را برای من برگردانید تا نماز را در وقت آن ، بگذارم . آنان ، خورشید را برگرداندند . آن گاه ، وی برخاست و پاها و گردنش را مسح کرد_ که این شیوه وضوی آنان برای نماز بود_ و به آن دسته از یارانش که نمازشان قضا شده بود ، فرمان داد چنین کنند . سپس ایستاد و نماز گزارد . هنگامی که از نماز فارغ شد ، خورشید پنهان شد و ستاره ها طلوع کردند . این ، [همان] کلام خدای عز و جل است که : «و سلیمان را به داوود بخشیدیم . چه نیکو بنده ای! به راستی ، او توبه کار بود . هنگامی که [طرف] غروب ، اسب های اصیل را بر او عرضه کردند ، [سلیمان] گفت : به راستی که من دوستی اسبان را بر یاد پروردگارم ترجیح دادم ، تا [هنگام نماز گذشت و] خورشید در پس حجاب ظلمت شد . [سپس گفت :] خورشید را نزد من باز گردانید . پس ، شروع کرد به دست کشیدن بر ساق ها و گردن ها» .

فتح الباري عن ابن عباس: قَالَ لِي عَلِيٌّ: مَا بَلَغَكَ فِي قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى حِكَايَةَ عَن سُلَيْمَانَ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ: «رُدُّوَهَا عَلَيَّ»؟ فَقُلْتُ: قَالَ لِي كَعْبٌ: كَانَتْ أَرْبَعَةَ عَشَرَ فَرَسًا عَرَضَهَا، فَغَابَتِ الشَّمْسُ قَبْلَ أَنْ يُصَلِّيَ الْعَصْرَ، فَأَمَرَ بِرَدِّهَا فَضَرَبَ سَوْفَهَا وَأَعْنَاقَهَا بِالسَّيْفِ فَقَتَلَهَا، فَسَلَبَهُ اللَّهُ مُلْكَهُ أَرْبَعَةَ عَشَرَ يَوْمًا؛ لِأَنَّهُ ظَلَمَ الْخَيْلَ بِقَتْلِهَا. فَقَالَ عَلِيٌّ: كَذَبَ كَعْبٌ، وَإِنَّمَا أَرَادَ سُلَيْمَانُ جِهَادَ عَدُوِّهِ فَتَشَاعَلَ بِعَرَضِ الْخَيْلِ حَتَّى غَابَتِ الشَّمْسُ، فَقَالَ لِلْمَلَائِكَةِ الْمُؤَكَّلِينَ بِالشَّمْسِ بِإِذْنِ اللَّهِ لَهُمْ: «رُدُّوَهَا عَلَيَّ» فَرَدُّوَهَا عَلَيْهِ حَتَّى صَلَّى الْعَصْرَ فِي وَقْتِهَا، وَإِنَّ أَنْبِيَاءَ اللَّهِ لَا يَظْلِمُونَ وَلَا يَأْمُرُونَ بِالظُّلْمِ. (1)

المناقب لابن شهر آشوب: عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ بِطُرُقٍ كَثِيرَةٍ أَنَّهُ لَمْ تُرَدِّ الشَّمْسُ إِلَّا لِسُلَيْمَانَ وَصِيِّ دَاوُودَ، وَلِيُوشَعَ وَصِيِّ مُوسَى، وَلِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَصِيِّ مُحَمَّدٍ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ. (2)

1- فتح الباري: ج 6 ص 222.

2- المناقب لابن شهر آشوب: ج 2 ص 318، بحار الأنوار: ج 41 ص 175 ح 10.

فتح الباری۔ به نقل از ابن عبّاس: علی علیه السلام به من فرمود: «درباره کلام خداوند متعال در حکایت سلیمان علیه السلام: «خورشید را نزد من بازگردانید»، چه شنیده ای؟» گفتم: کعب به من گفته است که: چهارده اسب بودند که [سلیمان علیه السلام] به بررسی آنها مشغول شد [و] خورشید، پیش از آن که وی نماز عصرش را بخواند، غروب کرد. پس، دستور داد که اسبان را برگردانند و با شمشیر، بر گردن و پای آنها زد و آنها را کشت و خداوند، چهارده روز پادشاهی اش را از او گرفت؛ چون با کشتن اسب ها، به آنها ستم کرده بود. علی علیه السلام فرمود: «کعب، دروغ گفته است. سلیمان می خواست با دشمنانش بجنگد که سان دیدن از سواران، او را مشغول ساخت تا آن که خورشید، غروب کرد. به فرشتگان موکل بر خورشید، به اذن خدا گفت: آن را برای من برگردانید. و آنان، خورشید را برگرداندند تا این که وی نماز عصر را در وقت آن خواند. پیامبران خدا ستم نمی کنند و به ستم، فرمان نمی دهند».

المناقب، ابن شهر آشوب: به طریق های فراوان، از ابن عبّاس نقل شده که خورشید، جز برای سلیمان (وصی داوود)، یوشع (وصی موسی) و علی بن ابی طالب (وصی محمد) که درود خدا بر همه آنان باد _ برنگشته است.

الإمام الصادق عليه السلام_ في زيارة الإمام علي عليه السلام_: السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مَنْ رُذَّتْ لَهُ الشَّمْسُ فَسَامِيَ شَمْعُونَ الصَّفَاءِ . (1)

فتح الباري عن عروة بن الزبير: إِنَّ اللَّهَ لَمَّا أَمَرَ مُوسَى بِالْمَسِيرِ بَيْنِي إِسْرَائِيلَ أَمْرَهُ أَنْ يَحْمِلَ تَابُوتَ يَوْسُفَ فَلَمْ يُدَلِّ عَلَيْهِ حَتَّى كَادَ الْفَجْرُ أَنْ يَطْلُعَ ، وَكَانَ وَعَدَ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنْ يَسِيرَ بِهِمْ إِذَا طَلَعَ الْفَجْرُ ، فَدَعَا رَبَّهُ أَنْ يُؤَخَّرَ الطُّلُوعَ حَتَّى يَقْرُغَ (2) مِنْ أَمْرِ يَوْسُفَ ، فَفَعَلَ . (3)

2 / رُذِّ الشَّمْسِ لِلْإِمَامِ مَرَّتَيْنِ لِلْإِمَامِ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ : إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى رَدَّ عَلَيَّ الشَّمْسَ مَرَّتَيْنِ ، وَلَمْ يَرُدِّهَا عَلَيَّ أَحَدٍ مِنْ أُمَّةٍ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ غَيْرِي . (4)

المناقب للخوارزمي عن مجاهد: قِيلَ لِابْنِ عَبَّاسٍ : مَا تَقُولُ فِي عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ؟ فَقَالَ : ذَكَرَتْ وَاللَّهِ أَحَدَ الثَّقَلَيْنِ (5) ؛ سَبَقَ بِالشَّهَادَتَيْنِ ، وَصَلَّى الْقِبْلَتَيْنِ ، وَبَاعَ الْبَيْعَتَيْنِ ، وَأَعْطَى السَّبْطَيْنِ ؛ وَهُوَ أَبُو السَّبْطَيْنِ الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ ، وَرُذَّتْ عَلَيْهِ الشَّمْسُ مَرَّتَيْنِ بَعْدَ مَا غَابَتْ عَنِ الثَّقَلَيْنِ (6) ، وَجَرَّدَ السَّيْفَ تَارَتَيْنِ ، وَهُوَ صَاحِبُ الْكَرَّتَيْنِ ، فَمَثَلُهُ فِي الْأُمَّةِ مَثَلُ ذِي الْقَرْنَيْنِ ، ذَلِكَ مَوْلَايَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ . (7)

1- المزار للشهيد الأول : ص 91 ، بحار الأنوار : ج 100 ص 374 ح 9 .

2- في المصدر : « فرغ » ، والصواب ما أثبتناه . (المطالب لابن الدمشقي ، تحقيق الشيخ محمد باقر المحمودي : ج 1 ص 145) .

3- فتح الباري : ج 6 ص 221 .

4- الخصال : ص 580 ح 1 عن مكحول .

5- في الحديث : «إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ : كِتَابَ اللَّهِ وَعِمْرَتِي» سَمَّاهُمَا ثَقَلَيْنِ ؛ لِأَنَّ الْأَخْذَ بِهِمَا وَالْعَمَلَ بِهِمَا ثَقِيلٌ . وَيُقَالُ لِكُلِّ خَطِيرٍ نَفِيسٍ ثَقْلٌ ، فَسَمَّاهُمَا ثَقَلَيْنِ إِعْظَامًا لِقَدْرِهِمَا وَتَفْخِيمًا لِشَأْنِهِمَا (النهاية : ج 1 ص 216 «ثقل») .

6- الثَّقَلَانِ : هُمَا الْإِنْسُ وَالْجَنُّ ؛ لِأَنَّهُمَا قُطَّانِ الْأَرْضِ (النهاية : ج 1 ص 217 «ثقل») .

7- المناقب للخوارزمي : ص 330 ح 349 ؛ مائة منقبة : ص 130 ح 75 نحوه وزاد فيه «وهما حرب بدر وحنين» بعد «الكرتين» .

2 / 2 دو بار بازگشت خورشید برای امام

امام صادق علیه السلام در زیارت امام علی علیه السلام: سلام بر تو، ای آن که خورشید برایش برگشت و بر شمعون در خلوص، برتری یافت.

فتح الباری به نقل از عروة بن زبیر: هنگامی که خداوند به موسی علیه السلام فرمان داد که بنی اسرائیل را حرکت دهد، دستور داد تا تابوت یوسف علیه السلام را هم ببرد؛ ولی تابوت، پیدا نشد تا این که طلوع خورشید، نزدیک شد و او به بنی اسرائیل، وعده داده بود، که آنان را به هنگام طلوع فجر، حرکت دهد. بنا بر این، از خدا خواست که طلوع را به تأخیر اندازد تا از کار یوسف علیه السلام فارغ شود، و خدا چنین کرد.

2 / 2 دو بار بازگشت خورشید برای امام امام علی علیه السلام: خداوند که خجسته و والاست، خورشید را دو بار برای من برگرداند و بجز برای من، برای هیچ کس از امت محمد صلی الله علیه و آله خورشید را برنگرداند.

المناقب، خوارزمی به نقل از مجاهد: به ابن عباس گفته شد: درباره علی بن ابی طالب، چه می گویی؟ گفت: به خدا سوگند که از یکی از دو ثقل (1)، را یاد کردی که به دو شهادت سبقت جست، بر دو قبله نماز گزارد، دو بار بیعت کرد، دو سبط به او داده شد و او پدر سبطین، حسن و حسین علیهما السلام است، خورشید دو بار پس از آن که بر جن و انس غروب کرد، برایش برگشت و دو بار، شمشیر از نیام کشید. او صاحب دو یورش است. مثل او در بین امت، چون ذو القرنین است. او مولایم علی بن ابی طالب علیه السلام است.

1- در حدیث نبوی آمده است: «من، دو چیز گران بها در میان شما بر جا می گذارم: کتاب خدا و عترتم». از آن جا که به هر چیز خطیر و ارزشمند، «ثقل» گفته می شود، پیامبر صلی الله علیه و آله آن دو را برای بزرگداشت قدر و عظمت شأنشان «ثقلین» نامید. (م)

الإرشاد: وَمِمَّا أَظْهَرَهُ اللَّهُ تَعَالَى مِنَ الْأَعْلَامِ الْبَاهِرَةِ عَلَى يَدِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَا اسْتَفَاضَتْ بِهِ الْأَخْبَارُ، وَرَوَاهُ عُلَمَاءُ السِّيَرِ وَالْآثَارِ، وَنُظِّمَتْ فِيهِ الشُّعْرَاءُ الْأَشْعَارَ: رُجُوعَ الشَّمْسِ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَرَّتَيْنِ؛ فِي حَيَاةِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَرَّةً، وَبَعْدَ وَفَاتِهِ أُخْرَى. (1)

2 / 3 رَدُّ الشَّمْسِ فِي عَهْدِ النَّبِيِّ إِمَامِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: صَلَّى رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ الْعَصْرَ، فَجَاءَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَلَمْ يَكُنْ صَلَّاهَا، فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَى رَسُولِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عِنْدَ ذَلِكَ، فَوَضَعَ رَأْسَهُ فِي حِجْرِ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَقَامَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَنْ حِجْرِهِ حِينَ قَامَ وَقَدْ غَرَبَتِ الشَّمْسُ فَقَالَ: يَا عَلِيُّ، أَمَا صَلَّيْتَ الْعَصْرَ؟ فَقَالَ: لَا، يَا رَسُولَ اللَّهِ. قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: اللَّهُمَّ إِنَّ عَلِيًّا كَانَ فِي طَاعَتِكَ، فَارُدُّ عَلَيْهِ الشَّمْسَ. فَرُدَّتْ عَلَيْهِ الشَّمْسُ عِنْدَ ذَلِكَ. (2)

البداية والنهاية عن عمرو بن ثابت: سَأَلْتُ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ حَسَنِ بْنِ حُسَيْنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَنْ حَدِيثِ رَدِّ الشَّمْسِ عَلَى عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ: هَلْ يَنْبُتُ عِنْدَكُمْ؟ فَقَالَ لِي: مَا أَنْزَلَ اللَّهُ فِي كِتَابِهِ أَعْظَمُ مِنْ رَدِّ الشَّمْسِ! قُلْتُ: صَدَقْتَ جَعَلَنِي اللَّهُ فِدَاكَ، وَلِكِنِّي أَحِبُّ أَنْ أَسْمَعَهُ مِنْكَ. فَقَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي - الْحَسَنُ - عَنْ أَسْمَاءِ بِنْتِ عُمَيْسٍ أَنَّهَا قَالَتْ: أَقْبَلَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ ذَاتَ يَوْمٍ وَهُوَ يُرِيدُ أَنْ يُصَلِّيَ الْعَصْرَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَوَافَقَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَآلَهُ قَدْ انصَرَفَ وَنَزَلَ عَلَيْهِ الْوَحْيُ، فَأَسْنَدَهُ إِلَى صَدْرِهِ، فَلَمْ يَزَلْ مُسْنَدَهُ إِلَى صَدْرِهِ حَتَّى أَفَاقَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَآلَهُ، فَقَالَ: أَمَا صَلَّيْتَ الْعَصْرَ يَا عَلِيُّ؟ قَالَ: جِئْتُ وَالْوَحْيُ يَنْزِلُ عَلَيْكَ، فَلَمْ أَزَلْ مُسْنَدُكَ إِلَى صَدْرِي حَتَّى السَّاعَةِ. فَاسْتَقْبَلَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ الْقِبْلَةَ - وَقَدْ غَرَبَتِ الشَّمْسُ - وَقَالَ: اللَّهُمَّ إِنَّ عَلِيًّا كَانَ فِي طَاعَتِكَ فَارُدُّهَا عَلَيْهِ. قَالَتْ أَسْمَاءُ: فَأَقْبَلَتِ الشَّمْسُ وَلَهَا صَدْرِي كَصَدْرِي الرَّحَى حَتَّى كَانَتْ فِي مَوْضِعِهَا وَقْتَ الْعَصْرِ، فَقَامَ عَلِيُّ مُتَمَكِّنًا فَصَدَّ لِي، فَلَمَّا فَرَّغَ رَجَعَتِ الشَّمْسُ وَلَهَا صَدْرِي كَصَدْرِي الرَّحَى، فَلَمَّا غَابَتِ اخْتَلَطَ الظَّلَامُ وَبَدَتِ التُّجُومُ. (3)

1- الإرشاد: ج 1 ص 345، إعلام الوری: ج 1 ص 350 نحوه.

2- قرب الإسناد: ص 175 ح 644 عن أبي جميلة، بحار الأنوار: ج 41 ص 169 ح 4.

3- البداية والنهاية: ج 6 ص 83.

2 / 3 بازگشت خورشید برای امام در عهد پیامبر

الإرشاد: از نشانه های درخشانی که خداوند عز و جل به دست امیر مؤمنان، علی بن ابی طالب، آشکار کرد و اخبار فراوان، آن را گزارش نموده و دانشوران تاریخ نگار و نویسندگان آثار، آن را نقل کرده و شاعران درباره آن، شعرها سروده اند، دو بار بازگشت خورشید برای وی است: يك بار در زمان حیات پیامبر صلی الله علیه و آله و بار دیگر، پس از درگذشت ایشان.

2 / 3 بازگشت خورشید در عهد پیامبر امام صادق علیه السلام: پیامبر خدا نماز عصر را خواند. آن گاه، علی علیه السلام آمد و [هنوز] نماز عصر را نخوانده بود. در این هنگام، خداوند به پیامبرش وحی فرستاد و [پیامبر صلی الله علیه و آله] سرش را در دامن علی علیه السلام گذاشت. هنگامی پیامبر خدا از دامن علی علیه السلام برخاست که خورشید غروب کرده بود. فرمود: «ای علی! نماز عصر را نخوانده ای؟». گفت: نه، ای پیامبر خدا! پیامبر خدا فرمود: «خداوند! علی در اطاعت تو بود. خورشید را برایش برگردان». در این هنگام، خورشید برای علی علیه السلام بازگشت.

البدایة و النهایة_ به نقل از عمرو بن ثابت _: از عبد الله بن حسن بن حسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام درباره حدیث بازگشت خورشید برای علی بن ابی طالب علیه السلام پرسیدم که: آیا این حدیث، از نظر شما درست است؟ به من گفت: آنچه خداوند در کتابش [درباره او] نازل فرموده، بزرگ تر از بازگرداندن خورشید است. گفتم: راست گفتی، فدایت شوم؛ ولی دوست دارم آن را از تو بشنوم. گفت: پدرم حسن علیه السلام برایم از اسماء (دختر عمیس) نقل کرد که وی گفت: روزی، علی بن ابی طالب علیه السلام آمد و می خواست نماز عصر را با پیامبر خدا به جا آورد [؛ اما] وقتی رسید که پیامبر خدا نمازش را تمام کرده بود و بر او وحی نازل شده بود. پس، علی علیه السلام پیامبر صلی الله علیه و آله را به سینه خود گرفت و همچنان او را بر روی سینه داشت تا این که [پیامبر صلی الله علیه و آله] از آن حالت، بیرون آمد و فرمود: «ای علی! آیا نماز عصر را خوانده ای؟». [علی علیه السلام] گفت: من، در حالی که وحی بر تو نازل می شد، آمدم و تاکنون، تو را در سینه خود گرفته بودم. خورشید غروب کرده بود که پیامبر خدا، رو به قبله کرد و گفت: «خدایا! علی در اطاعت تو بود. خورشید را برای او برگردان». خورشید، بازگشت و صدایی چون صدای آسیاب داشت تا آن که در همان جای قرار گرفتنش به هنگام عصر، قرار گرفت. علی علیه السلام برخاست و سر فرصت، نماز خواند و هنگامی که فارغ شد، خورشید برگشت و صدایی چون صدای آسیاب داشت. هنگامی که خورشید غروب کرد، تاریکی فراگیر شد و ستارگان آشکار شدند.

المعجم الكبير عن أسماء بنت عميس: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِذَا نَزَلَ عَلَيْهِ الْوَحْيُ يَكَادُ يُغْشَى عَلَيْهِ، فَأُنزِلَ عَلَيْهِ يَوْمًا وَهُوَ فِي حِجْرِ عَلِيٍّ، فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: صَلِّتِ الْعَصْرَ يَا عَلِيُّ؟ قَالَ: لَا يَا رَسُولَ اللَّهِ. فَدَعَا اللَّهُ فَرَدَّ عَلَيْهِ الشَّمْسَ حَتَّى صَلَّى الْعَصْرَ. قَالَتْ: فَرَأَيْتُ الشَّمْسَ طَلَعَتْ بَعْدَمَا غَابَتْ حِينَ رُدَّتْ حَتَّى صَلَّى الْعَصْرَ. (1)

1- المعجم الكبير: ج 24 ص 152 ح 391، المناقب لابن المغازلي: ص 98 ح 141 عن أبي رافع نحوه.

المعجم الكبير_ به نقل از اسماء (دختر عمیس) _: هر گاه بر پیامبر خدا وحی می آمد، در آستانه بیهوشی قرار می گرفت. روزی، در حالی که سر پیامبر صلی الله علیه و آله دامن علی علیه السلام بود، بر ایشان وحی نازل شد. پیامبر خدا [پس از تمام شدن نزول وحی] به علی علیه السلام فرمود: «ای علی! آیا نماز عصر را خوانده ای؟». گفت: نه، ای پیامبر خدا! پیامبر خدا دعا کرد و خداوند، خورشید را برای علی برگرداند تا آن که او نماز عصر را به جای آورد. من خورشید را دیدم که چگونه پس از غروب نمودن، طلوع کرد تا آن که [علی علیه السلام] نماز عصرش را خواند.

تاريخ دمشق عن أسماء بنت عميس: إِنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ دَفَعَ إِلَى نَبِيِّ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَقَدْ أُوحِيَ إِلَيْهِ، فَجَلَّلَهُ بِثَوْبِهِ، فَلَمْ يَزَلْ كَذَلِكَ حَتَّى أُدْبِرَتِ الشَّمْسُ _ تَقُولُ: _ غَابَتْ أَوْ كَادَتْ أَنْ تَغِيبَ، ثُمَّ إِنَّ نَبِيَّ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ سُرِّيَ عَنْهُ فَقَالَ: أَصَلَّيْتَ يَا عَلِيُّ؟ قَالَ: لَا. فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: اللَّهُمَّ رُدَّ عَلَيَّ عَلِيَّ الشَّمْسِ. فَرَجَعَتِ الشَّمْسُ حَتَّى بَلَغَتْ نِصْفَ الْمَسْجِدِ. (1)

علل الشرائع عن أم جعفر أو (2) أم محمد ابنتي محمد بن جعفر عن أسماء بنت عميس _ وهي جدتُهما _ علل الشرائع عن أم جعفر أو (3) أم محمد ابنتي محمد بن جعفر عن أسماء بنت عميس: خَرَجْتُ مَعَ جَدَّتِي أَسْمَاءَ بِنْتِ عُمَيْسٍ وَعَمِّي عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرٍ حَتَّى إِذَا كُنَّا بِالصَّهْبَاءِ (4) قَالَتْ: حَدَّثَنِي أَسْمَاءُ بِنْتُ عُمَيْسٍ قَالَتْ: يَا بُنَيَّةُ، كُنَّا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي هَذَا الْمَكَانِ فَصَلَّى رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ الطُّهْرَ ثُمَّ دَعَا عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ فَاسْتَعَانَ بِهِ فِي بَعْضِ حَاجَتِهِ، ثُمَّ جَاءَتِ الْعَصْرُ فَقَامَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَصَلَّى الْعَصْرَ، فَجَاءَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَعَدَ إِلَى جَنْبِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، فَأَوْحَى اللَّهُ تَعَالَى إِلَى نَبِيِّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَوَضَعَ رَأْسَهُ فِي حِجْرِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَتَّى غَابَتِ الشَّمْسُ لَا يُرَى مِنْهَا شَيْءٌ لَا عَلَى أَرْضٍ وَلَا عَلَى جَبَلٍ، ثُمَّ جَلَسَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَقَالَ لِعَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: هَلْ صَلَّيْتَ الْعَصْرَ؟ فَقَالَ: لَا يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَنْبَتُ أَتَكَ لَمْ تُصَلِّ فَلَمَّا وَضَعْتَ رَأْسَكَ فِي حِجْرِي لَمْ أَكُنْ لِأَحْرَكُهُ. فَقَالَ: اللَّهُمَّ إِنَّ هَذَا عَبْدُكَ (5) عَلِيُّ احْتَبَسَ نَفْسَهُ عَلَى نَبِيِّكَ، فَارُدَّ عَلَيْهِ شَرَقَهَا. فَطَلَعَتِ الشَّمْسُ فَلَمْ يَبْقَ جَبَلٌ وَلَا أَرْضٌ إِلَّا طَلَعَتْ عَلَيْهِ الشَّمْسُ، ثُمَّ قَامَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَتَوَضَّأَ وَصَلَّى ثُمَّ انْكَسَفَتْ. 6

- 1- تاريخ دمشق: ج 42 ص 314، البداية والنهاية: ج 6 ص 78.
- 2- في المصدر: «و» بدل «أو»، والتصحيح من بحار الأنوار.
- 3- الصَّهْبَاءُ: اسم موضع قرب خيبر على مرحلة أو مرحلتين (راجع معجم البلدان: ج 3 ص 435).
- 4- في المصدر: «عبد»، والتصحيح ما أثبتناه كما في بحار الأنوار.
- 5- علل الشرائع: ص 351 ح 3، بحار الأنوار: ج 41 ص 167 ح 2.

تاریخ دمشق_ به نقل از اسماء (دختر عُمیس) _: علی بن ابی طالب علیه السلام، در حالی که بر پیامبر خدا وحی نازل می شد، به کار ایشان پرداخت و ایشان را در لباس خود گرفت و در این حال بود تا آن که خورشید، غروب کرد یا نزدیک غروب شد. پیامبر خدا از آن حال، بیرون آمد و فرمود: «ای علی! آیا نماز خوانده ای؟». گفت: نه. پیامبر صلی الله علیه و آله گفت: «خداوندا! خورشید را برای علی برگردان». خورشید برگشت تا به نیمه بالای مسجد رسید.

علل الشرائع_ به نقل از اُمّ جعفر یا اُمّ محمّد (دختران محمّد بن جعفر) _: با مادر بزرگم اسماء (دختر عُمیس) و عمویم عبد الله بن جعفر، [از خانه] خارج شدیم تا این که به منطقه صُهباء (1) رسیدیم. [اسماء] گفت: دخترکم! با پیامبر خدا در این جا بودیم که نماز ظهر را به جای آورد و آن گاه، علی علیه السلام را صدا زد و از او در انجام دادن کاری کمک خواست [و علی علیه السلام به دنبال کار ایشان رفت]. وقت عصر شد و پیامبر صلی الله علیه و آله برخاست و نماز عصر را به جای آورد. سپس علی علیه السلام آمد و در کنار پیامبر خدا نشست. خداوند به پیامبرش وحی فرستاد [و] [پیامبر صلی الله علیه و آله سرش را در دامن علی علیه السلام گذاشت تا آن که خورشید، غروب کرد و چیزی از آفتاب، نه در روی زمین و نه بالای کوه، دیده نمی شد. آن گاه، پیامبر صلی الله علیه و آله نشست و به علی علیه السلام فرمود: «آیا نماز عصر را به جا آورده ای؟». گفت: نه، ای پیامبر خدا! خبردار شدم که نماز نخوانده ای و وقتی سرت را در دامنم گذاشتی، من کسی نبودم که آن را حرکت دهم. پیامبر صلی الله علیه و آله گفت: «خداوندا! این، بنده ات علی است. خودش را وقف پیامبرت کرد. آفتاب را برایش برگردان». خورشید، طلوع کرد و کوه یا زمینی نمازد، مگر آن که خورشید بر آن تابید. آن گاه، علی علیه السلام برخاست، وضو گرفت و نماز خواند. سپس خورشید، غروب کرد.

1- جایی در يك منزلی یا دو منزلی خیبر (معجم البلدان: ج 3 ص 435).

البداية والنهاية عن جابر وأبي سعيد: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ نَزَلَ عَلَيْهِ جِبْرِيلُ يَوْمًا يُنَاجِيهِ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ ، فَلَمَّا تَغَشَّاهُ الْوَحْيُ تَوَسَّدَ فَخِذَ امِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ، فَلَمْ يَرْفَعْ رَأْسَهُ حَتَّى غَابَتِ الشَّمْسُ ، فَصَلَّى عَلَيَّ الْعَصْرَ بِالْإِيمَاءِ ، فَلَمَّا اسْتَيْقَظَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ لَهُ : سَلِ اللَّهَ أَنْ يَرُدَّ عَلَيْكَ الشَّمْسَ فَتُصَلِّيَ قَائِمًا . فَدَعَا فَرُدَّتِ الشَّمْسُ ، فَصَلَّى الْعَصْرَ قَائِمًا . (1)

الإرشاد عن أسماء بنت عميس وأم سلمة زوج النبي صلى الله عليه وآله وجابر بن عبد الله الأنصاري وأبي سعيد الخدري في جماعة من الصحابة: إِنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ كَانَ ذَاتَ يَوْمٍ فِي مَنْزِلِهِ ، وَعَلَيَّ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَيْنَ يَدَيْهِ إِذْ جَاءَهُ جِبْرِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ يُنَاجِيهِ عَنِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ ، فَلَمَّا تَغَشَّاهُ الْوَحْيُ تَوَسَّدَ فَخِذَ امِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، فَلَمْ يَرْفَعْ رَأْسَهُ عَنْهُ حَتَّى غَابَتِ الشَّمْسُ ، فَاضْطَرَّ امِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِذَلِكَ إِلَى صَلَاةِ الْعَصْرِ جَالِسًا يَوْمِيٌّ بِرُكُوعِهِ وَسُجُودِهِ إِيْمَاءً ، فَلَمَّا أَفَاقَ مِنْ غَشِيَّتِهِ قَالَ لِامِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : أَفَاتَتْكَ صَلَاةُ الْعَصْرِ ؟ قَالَ لَهُ : لَمْ أُسْتَطِعْ أَنْ أَصَلِّ لَيْهَا قَائِمًا لِمَكَانِكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ ، وَالْحَالِ الَّتِي كُنْتُ عَلَيْهَا فِي اسْتِمَاعِ الْوَحْيِ . فَقَالَ لَهُ : أَدْعُ اللَّهَ لِيَرُدَّ عَلَيْكَ الشَّمْسَ حَتَّى تُصَلِّيَ لَيْهَا قَائِمًا فِي وَقْتِهَا كَمَا فَاتَتْكَ ، فَإِنَّ اللَّهَ يُجِيبُكَ لِطَاعَتِكَ لِلَّهِ وَرَسُولِهِ . فَسَأَلَ امِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ اللَّهَ عَزَّ اسْمُهُ فِي رَدِّ الشَّمْسِ ، فَرُدَّتْ عَلَيْهِ حَتَّى صَارَتْ فِي مَوْضِعِهَا مِنَ السَّمَاءِ وَقَتَ الْعَصْرِ ، فَصَلَّى امِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ صَلَاةَ الْعَصْرِ فِي وَقْتِهَا ، ثُمَّ غَرَبَتْ . فَقَالَتْ اسْمَاءُ : أَمَّ وَاللَّهِ ، لَقَدْ سَمِعْنَا لَهَا عِنْدَ غُرُوبِهَا صَرِيرًا كَصَرِيرِ الْمِنْشَارِ فِي الْخَشَبَةِ . (2)

1- .البداية والنهاية: ج 6 ص 86 .

2- .الإرشاد: ج 1 ص 345 ، إعلام الوری: ج 2 ص 350 ، المناقب لابن شهر آشوب: ج 2 ص 316 نحوه وفيه «ما روت أم سلمة وأسماء بنت عميس وجابر الأنصاري وأبو ذرّ وابن عباس والخدري وأبو هريرة والصادق عليه السلام» .

البدایة و النهایة_ به نقل از جابر و ابو سعید _: روزی ، جبرئیل علیه السلام بر پیامبر خدا فرود آمد تا از سوی خدا برایش رازگویی کند . وقتی وحی ، پیامبر صلی الله علیه و آله را فرا گرفت ، پیامبر صلی الله علیه و آله بر ران امیر مؤمنان تکیه کرد و سرش را برداشت تا آن که خورشید ، غروب کرد . علی علیه السلام نماز عصر را به اشاره خواند . هنگامی که پیامبر خدا به خود آمد ، به علی علیه السلام گفت : «از خدا بخواه که خورشید را برایت برگرداند تا نمازت را ایستاده بخوانی» . علی علیه السلام دعا کرد . خورشید بازگشت و او نماز عصر را ایستاده به جا آورد .

الإرشاد_ به نقل از اسماء (دختر عُمیس) ، اُمّ سَلَمَة (همسر پیامبر صلی الله علیه و آله) ، جابر بن عبد الله انصاری ، ابو سعید خُدَری و گروهی از صحابه _: روزی ، پیامبر صلی الله علیه و آله در منزلش بود و علی علیه السلام هم نزد او ، که جبرئیل علیه السلام بر ایشان نازل شد تا از طرف خدای پاك ، برایش رازگویی کند . هنگامی که وحی ، پیامبر صلی الله علیه و آله را فرا گرفت ، پیامبر صلی الله علیه و آله بر ران امیر مؤمنان تکیه کرد و سرش را برداشت تا آن که خورشید ، غروب کرد . از این رو ، امیر مؤمنان ، ناچار شد نماز عصر را نشسته بخواند و برای رکوع و سجود آن ، اشاره کند . پیامبر خدا ، هنگامی که از آن حالت بیرون آمد ، به امیر مؤمنان فرمود : «آیا نماز عصرت فوت شده است؟» . گفت : ای پیامبر خدا! به خاطر وضعیّت و حالتی که در وقت گرفتن وحی داشتی ، نتوانستم ایستاده نماز بخوانم . پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود : «از خدا بخواه که خورشید را برایت برگرداند تا بتوانی نمازت را ایستاده و در وقت آن ، همان وقتی که از تو فوت شد ، بخوانی . خداوند به خاطر اطاعتت از خدا و پیامبرش ، خواسته ات را اجابت می کند» . امیر مؤمنان ، از خداوند _ که نامش بلند باد _ ، بازگشت خورشید را درخواست کرد . خورشید برای او برگشت و در آسمان ، در همان جایی که هنگام عصر بود ، قرار گرفت و امیر مؤمنان ، نماز عصرش را در وقت آن خواند . سپس خورشید ، غروب کرد . اسماء گفت : به خدا سوگند ، به هنگام غروب خورشید ، صدایی چون صدای حرکت اژه در چوب از آن شنیدیم .

المعجم الكبير عن أسماء بنت عميس: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ صَلَّى الظُّهْرَ بِالصَّهْبَاءِ ثُمَّ أَرْسَلَ عَلِيًّا فِي حَاجَةِ فَرَجٍ وَقَدْ صَلَّى النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ الْعَصْرَ، فَوَضَعَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ رَأْسَهُ فِي حِجْرِ عَلِيٍّ فَنَامَ فَلَمْ يُحْرِكْهُ حَتَّى غَابَتِ الشَّمْسُ، فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: اللَّهُمَّ إِنَّ عَبْدَكَ عَلِيًّا احْتَبَسَ بِنَفْسِهِ عَلَى نَبِيِّهِ فَرَدَّ عَلَيْهِ الشَّمْسَ. قَالَتْ: فَطَلَعَتْ عَلَيْهِ الشَّمْسُ حَتَّى رُفِعَتْ عَلَى الْجِبَالِ وَعَلَى الْأَرْضِ، وَقَامَ عَلِيٌّ فَتَوَضَّأَ وَصَلَّى الْعَصْرَ ثُمَّ غَابَتْ، وَذَلِكَ بِالصَّهْبَاءِ. (1)

كتاب من لا يحضره الفقيه عن أسماء بنت عميس: بَيْنَمَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ نَائِمٌ ذَاتَ يَوْمٍ وَرَأْسُهُ فِي حِجْرِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَفَاتَتْهُ الْعَصْرُ حَتَّى غَابَتِ الشَّمْسُ، فَقَالَ: اللَّهُمَّ إِنَّ عَلِيًّا كَانَ فِي طَاعَتِكَ وَطَاعَةِ رَسُولِكَ فَارُدُّ عَلَيْهِ الشَّمْسَ. قَالَتْ أَسْمَاءُ: فَرَأَيْتَهَا وَاللَّهِ غَرَبَتْ ثُمَّ طَلَعَتْ بَعْدَمَا غَرَبَتْ، وَلَمْ يَبْقَ جَبَلٌ وَلَا أَرْضٌ إِلَّا طَلَعَتْ عَلَيْهِ، حَتَّى قَامَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَتَوَضَّأَ وَصَلَّى ثُمَّ غَرَبَتْ. (2)

1- المعجم الكبير: ج 24 ص 145 ح 382، مشكل الآثار: ج 2 ص 9، البداية والنهاية: ج 6 ص 80 وفيه «بالصهباء من أرض خيبر»؛ المناقب للكوفي: ج 2 ص 517 ح 1022 وفيه «بالصهباء في غزوة خيبر»، قصص الأنبياء: ص 290 ح 358 وزاد في آخره «فقالت أسماء: وذلك بالصهباء في غزوة حنين، وأن عليًا لعلة صلى إيماءً قبل ذلك أيضًا».

2- كتاب من لا يحضره الفقيه: ج 1 ص 203 ح 610؛ المعجم الكبير: ج 24 ص 150 ح 390، مشكل الآثار: ج 2 ص 8، تاريخ دمشق: ج 42 ص 314 ح 8865، المناقب لابن المغازلي: ص 96 ح 140، تذكرة الخواص: ص 50 كلها نحوه إلى «طلعت بعدما غربت».

المعجم الكبير_ به نقل از اسماء (دختر عُمیس) _: پیامبر خدا، نماز ظهر را در منطقه صهباء خواند و آن گاه، علی علیه السلام را در پی نیازی فرستاد. پیامبر صلی الله علیه و آله نماز عصر را خوانده بود که علی علیه السلام بازگشت. پیامبر صلی الله علیه و آله سرش را در دامن علی علیه السلام گذاشت و خوابید. علی علیه السلام او را تکان نداد تا آن که خورشید، غروب کرد. پیامبر صلی الله علیه و آله [پس از آن که بیدار شد]، گفت: «خداوندا! بنده ات علی، خودش راوقف پیامبرش کرد. پس، خورشید را برایش برگردان!». خورشید برای وی طلوع کرد و بر کوه ها و زمین تابید. علی علیه السلام برخاست، وضوگرفت و نماز عصر را خواند. سپس خورشید، غروب کرد و این حادثه، در منطقه صهباء اتفاق افتاد.

کتاب من لایحضره الفقیه_ به نقل از اسماء (بنت عُمیس) _: يك روز، پیامبر خدا در خواب و سرش در دامن علی علیه السلام بود که نماز عصر علی علیه السلام فوت شد تا این که غروب شد. پیامبر صلی الله علیه و آله [پس از بیداری] گفت: «خداوندا! علی در اطاعت تو و اطاعت پیامبر تو بود. پس، خورشید را برایش برگردان!». سوگند به خدا، خورشید را که غروب کرده بود، دیدم که پس از غروب، طلوع کرد و کوه و زمینی نمازد، مگر این که خورشید بر آن تابید، تا آن که علی علیه السلام برخاست، وضو گرفت و نماز خواند. آن گاه، خورشید، غروب کرد.

الإمام علي عليه السلام في احتجاجه على أبي بكرٍ -: أنشدك بالله، أنت الذي رُدَّتْ لَهُ الشَّمْسُ لَوْقَتِ صَلَاتِهِ فَصَلَّاهَا ثُمَّ تَوَارَتْ ، أم أنا ؟ !
قال [أبو بكرٍ]: بل أنت . (1)

عنه عليه السلام - يَوْمَ الشُّورَى -: أنشدكم بالله، هل فيكم من رُدَّتْ عَلَيْهِ الشَّمْسُ غَيْرِي حِينَ نَامَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَجَعَلَ رَأْسَهُ فِي حِجْرِي حَتَّى غَابَتِ الشَّمْسُ ، فَانْتَبَهَ فَقَالَ : يَا عَلِيُّ صَلَّيْتَ الْعَصْرَ ؟ قُلْتُ : اللَّهُمَّ لَا . فَقَالَ : اللَّهُمَّ ارُدِّهَا عَلَيْهِ فَإِنَّهُ كَانَ فِي طَاعَتِكَ وَطَاعَةِ رَسُولِكَ ؟ (2)

2 / 4 رُدَّتْ الشَّمْسُ أَيَّامَ إِمَارَةِ الإِمَامِ كِتَابٍ مِنْ لَيْسَ بِحَضْرَةِ الْفَقِيهِ عَنْ جَوَيْرِيَةَ بِنِ مَسْهَرٍ : أَقْبَلْنَا مَعَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ قَتْلِ الْخَوَارِجِ ، حَتَّى إِذَا قَطَعْنَا فِي أَرْضِ بَابِلَ حَصَرْتَ صَلَاةَ الْعَصْرِ ، فَنَزَلَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَنَزَلَ النَّاسُ ، فَقَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ : أَيُّهَا النَّاسُ ، إِنَّ هَذِهِ أَرْضٌ مَلْعُونَةٌ قَدْ عُدَّتْ فِي الدَّهْرِ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ - وَفِي خَبَرٍ آخَرَ : مَرَّتَيْنِ - وَهِيَ تَتَوَقَّعُ الثَّلَاثَةَ ، وَهِيَ إِحْدَى الْمُؤْتَفِكَاتِ (3) ، وَهِيَ أَوَّلُ أَرْضٍ عُبدَ فِيهَا وَثَنٌ ، وَإِنَّهُ لَا يَحِلُّ لِنَبِيِّ وَلَا لَوْصِيٍّ نَبِيِّ أَنْ يُصَلِّيَ فِيهَا ، فَمَنْ أَرَادَ مِنْكُمْ أَنْ يُصَلِّيَ فَلْيُصَلِّ . فَمَالَ النَّاسُ عَنْ جَنَبِي الطَّرِيقِ يُصَلِّونَ ، وَرَكِبَ هُوَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَمَضَى . قَالَ جَوَيْرِيَةَ : فَقُلْتُ : وَاللَّهِ لَا تَبَعَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَلَا قُلْدَنَّهُ صَلَاتِي الْيَوْمَ . فَمَضَيْتُ خَلْفَهُ ، فَوَاللَّهِ مَا جُرْنَا جِسْرَ سُورَاءِ (4) حَتَّى غَابَتِ الشَّمْسُ فَشَكَكْتُ ، فَالْتَمَعْتُ إِلَيْهِ وَقَالَ : يَا جَوَيْرِيَةَ ، أَشَدَّ كَكَتْ ؟ فَقُلْتُ : نَعَمْ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ! فَنَزَلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ نَاحِيَةِ فَتَوْضًا ، ثُمَّ قَامَ فَتَنَطَّقَ بِكَلَامٍ لَا أَحْسَبُهُ إِلَّا كَأَنَّهُ بِالْعِبْرَانِيِّ ، ثُمَّ نَادَى بِالصَّلَاةِ (5) ، فَنَظَرْتُ وَاللَّهِ إِلَى الشَّمْسِ قَدْ خَرَجَتْ مِنْ بَيْنِ جَبَلَيْنِ لَهَا صَرِيرٌ ، فَصَلَّيْتُ مَعَهُ ، فَلَمَّا فَرَعْنَا مِنْ صَلَاتِنَا عَادَ اللَّيْلُ كَمَا كَانَ . فَالْتَمَعْتُ إِلَيْهِ وَقَالَ : يَا جَوَيْرِيَةَ بِنِ مَسْهَرٍ ، إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ : «فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ» (6) وَإِنِّي سَأَلْتُ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ بِاسْمِهِ الْعَظِيمِ فَرَدَّ عَلَيَّ الشَّمْسَ . وَرُوِيَ أَنَّ جَوَيْرِيَةَ لَمَّا رَأَتْ ذَلِكَ قَالَ : أَنْتَ وَصِيَّتِي نَبِيِّ وَرَبِّ الْكَعْبَةِ . (7)

1- الخصال : ص 550 ح 30 عن أبي سعيد الوراق عن أبيه عن الإمام الصادق عن أبيه عن جدّه عليهم السلام .

2- كشف اللبس للسيوطي : ص 106 عن أبي ذرٍّ ؛ الخصال : ص 558 ح 31 عن عامر بن واثلة نحوه .

3- ائفكت البلدة بأهلها : أي انقلبت ؛ فهي مؤتفكة (النهاية : ج 1 ص 56 «أفك»).

4- سُورَاء : موضع بالعراق من أرض بابل ، وهي قريبة من الوقف والحلّة المزيديّة (معجم البلدان : ج 3 ص 278).

5- في المصدر : «الصلاة» ، وما أثبتناه من المصادر الأخرى .

6- الواقعة : 74 .

7- كتاب من لا يحضره الفقيه : ج 1 ص 203 ح 611 ، بصائر الدرجات : ص 217 ح 1 و ص 218 ح 3 ، الخرائج والجرائح : ج 1 ص

224 ح 69 ، تأويل الآيات الظاهرة : ج 2 ص 721 ح 17 ، بحار الأنوار : ج 41 ص 168 ح 3 و ص 178 ح 13 .

2 / 4 بازگشت خورشید در دوران زمامداری امام

امام علی علیه السلام در احتجاجش بر ابو بکر: تو را به خدا، آیا تو آن کسی هستی که خورشید به وقت نمازش بازگشت، پس، نماز خواند و آن گاه خورشید غروب کرد، یا من؟ [ابو بکر] گفت: نه؛ تو هستی.

امام علی علیه السلام در روز شورا: شما را به خدا، آیا در بین شما کسی هست که خورشیدبرایش بازگشته باشد، جز من، به هنگامی که پیامبر خدا خوابیده و سرش رادر دامن من گذاشته بود تا آن که خورشید، غروب کرد و [پیامبر صلی الله علیه و آله] بیدار شد و گفت: «ای علی! آیا نماز عصر را به جا آورده ای؟». گفتم: نه و او گفت: «خدایا! آن را برایش برگردان، که او در اطاعت تو و رسول تو بود!»؟

2 / 4 بازگشت خورشید در دوران زمامداری او کتاب من لایحضره الفقیه به نقل از جویریة بن مسهر: همراه امیر مؤمنان، علی بن ابی طالب علیه السلام، از جنگ نهروان برمی گشتیم تا آن که به هنگام نماز عصر، به سرزمین بابل رسیدیم. امیر مؤمنان، پیاده شد و مردم هم پیاده شدند. علی علیه السلام فرمود: «ای مردم! این، زمینی نفرین شده است که سه بار مورد عذاب واقع شده و در خبر دیگر آمده که دو بار، مورد عذاب، واقع شده سومی را انتظار می کشد و این، یکی از سرزمین های واژگون شده است. [نیز] اولین سرزمینی است که در آن، بت پرستیده شده است و بر هیچ پیامبر و وصی پیامبری جایز نیست که در آن، نماز بگذارد. هر کدام از شما که می خواهد در آن نماز بگذارد، بگذارد». مردم به دو سوی رفتند که نماز بخوانند؛ لیکن ایشان بر آستر پیامبر خدا سوار شد و به راه افتاد. [پیش خود] گفتم: به خدا سوگند، از امیر مؤمنان، پیروی خواهم کرد و امروز، در نماز از او تبعیت خواهم نمود. بنا بر این، پشت سرش به راه افتادم. به خدا سوگند، از پل سورا (1) نگذشته بودیم که خورشید، غروب کرد و من به تردید افتادم. [علی علیه السلام] رو به من کرد و فرمود: «جویریة! آیا تردید کردی؟». گفتم: آری، ای امیر مؤمنان! وی در جایی پیاده شد و وضو گرفت. آن گاه، ایستاد و سخنی گفت که نفهمیدم [چه بود]. گویی عبری بود. آن گاه، ندا در داد: «نماز!». به خدا سوگند، به خورشید نگاه کردم که از بین دو کوه، بیرون می آمد و صدایی داشت. او نماز عصر را خواند و من هم با او نماز گزاردم. وقتی از نماز فارغ شدیم، شب، همان گونه که بود، برگشت. [علی علیه السلام] رو به من کرد و فرمود: «ای جویریة بن مسهر! خداوند عز و جل می فرماید: «پس به نام پروردگار بزرگ، تسبیح بگوی» و من از خداوند عز و جل به اسم اعظمش درخواست کردم و او، خورشید را برایم برگرداند». روایت شده که وقتی جویریة، این واقعه را دید، گفت: به پروردگار کعبه سوگند، تو وصی پیامبر صلی الله علیه و آله هستی.

1- جایی در عراق، جزو منطقه بابل، نزدیک وقف و جلّه مزیدی ها (معجم البلدان: ج 3 ص 278).

بصائر الدرجات عن أبي الجارود: سَمِعْتُ جُوَيْرِيَةَ يَقُولُ: أُسْرِيَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِنَا مِنْ كَرْبَلَا إِلَى الْفَرَاتِ، فَلَمَّا صِرْنَا بِبَابِلَ قَالَ لِي: أَيُّ مَوْضِعٍ يُسَمَّى هَذَا يَا جُوَيْرِيَةُ؟ قُلْتُ: هَذِهِ بَابِلُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ. قَالَ: أَمَا إِنَّهُ لَا يَحِلُّ لِنَبِيِّ وَلَا وَصِيِّ نَبِيِّ أَنْ يُصَلِّيَ بِأَرْضٍ قَدْ عُدَّتْ مَرَّتَيْنِ. قَالَ: قُلْتُ: هَذِهِ الْعَصْرُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فَقَدْ وَجَبَتِ الصَّلَاةُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ! قَالَ: قَدْ أَخْبَرْتُكَ أَنَّهُ لَا يَحِلُّ لِنَبِيِّ وَلَا وَصِيِّ نَبِيِّ أَنْ يُصَلِّيَ بِأَرْضٍ قَدْ عُدَّتْ مَرَّتَيْنِ وَهِيَ تَتَوَقَّعُ الثَّلَاثَةَ؛ إِذَا طَلَعَ كَوْكَبُ الذَّنْبِ وَعُقِدَ حِسْرُ بَابِلَ قَتَلُوا عَلَيْهِ مِئَةَ أَلْفٍ، تَخَوُّضُهُ الْخَيْلُ إِلَى السَّنَابِكِ. قَالَ جُوَيْرِيَةُ: قُلْتُ: وَاللَّهِ لَا قَلْدَنَّ صَلَاتِي الْيَوْمَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ. وَعَطَفَ عَلَيَّ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِرَأْسِ بَغْلَةٍ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ «الدُّدْلُ» حَتَّى جَاَزَ سُورَى (1). قَالَ لِي: أَدْنُ بِالْعَصْرِ يَا جُوَيْرِيَةُ. فَأَذْنْتُ. وَخَلَا عَلَيٌّ نَاحِيَةً فَتَكَلَّمَ بِكَلَامٍ لَهُ مِنْ رِيَانِيٍّ أَوْ عِبْرَانِيٍّ، فَرَأَيْتُ لِلشَّمْسِ صَرِيرًا وَانْقِضَاضًا حَتَّى عَادَتْ بَيْضَاءَ نَقِيَّةً. قَالَ: ثُمَّ قَالَ: أقيم. فَأَقَمْتُ، ثُمَّ صَلَّيْتُ بِنَا فَصَلَّيْنَا مَعَهُ، فَلَمَّا سَلَّمَ اشْتَبَكَتِ النُّجُومُ. فَقُلْتُ: وَصِيٌّ نَبِيِّ وَرَبِّ الْكَعْبَةِ. (2)

وقعة صفين عن عبد خير: كُنْتُ مَعَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ أُسِيرُ فِي أَرْضِ بَابِلَ، قَالَ: وَحَضَرَتِ الصَّلَاةُ صَلَاةَ الْعَصْرِ، قَالَ: فَجَعَلْنَا لَنَا مَكَانًا إِلَّا رَأَيْنَاهُ أَقْبَحَ مِنَ الْآخِرِ، قَالَ: حَتَّى أَتَيْنَا عَلَى مَكَانٍ أَحْسَنَ مَا رَأَيْنَا، وَقَدْ كَادَتِ الشَّمْسُ أَنْ تَغِيبَ، فَنَزَلَ عَلَيَّ وَنَزَلَتْ مَعَهُ، قَالَ: فَدَعَا اللَّهَ فَرَجَعَتِ الشَّمْسُ كَمِقْدَارِهَا مِنْ صَلَاةِ الْعَصْرِ، قَالَ: فَصَلَّيْنَا الْعَصْرَ ثُمَّ غَابَتِ الشَّمْسُ. (3)

1- سُورَى - كَطُوبَى - : مَوْضِعٌ بِالْعِرَاقِ مِنْ أَرْضِ بَابِلَ، بِالْقُرْبِ مِنَ الْحَلَّةِ، وَهُوَ مِنْ بِلَدِ الشَّرِيَانِيَّيْنِ (تَاجُ الْعُرُوسِ: ج 6 ص 555 «سور»)

2- بصائر الدرجات: ص 218 ح 3 و ص 219 ح 4 نحوه .

3- وقعة صفين: ص 136، بحار الأنوار: ج 41 ص 184 ح 21.

بصائر الدرجات_ به نقل از ابو جَرُود_: از جویریہ شنیدم کہ می گفت: علی علیه السلام ما را از کربلا تا فرات برد. وقتی به بابل رسیدیم، به من فرمود: «این جا چه نام دارد، ای جویریہ؟». گفتم: ای امیر مؤمنان! این جا بابل است. [علی علیه السلام] فرمود: «آگاه باش! بر هیچ پیامبر و وصیّ پیامبری جایز نیست کہ در سرزمینی کہ دو بار عذاب شده، نماز بگزارد». گفتم: ای امیر مؤمنان! عصر شده و نماز، واجب گردیده است. [علی علیه السلام] فرمود: «به تو گفتم کہ بر هیچ پیامبر و وصیّ پیامبری جایز نیست کہ در سرزمینی نماز بگزارد کہ دو بار مورد عذاب واقع شده و سومی را انتظار می کشد. اگر ستاره دنباله داژ طلوع کند و پل بابل درست شود، یک صد هزار نفر راروی آن می کشند و اسب ها تا سُم، در خون می روند». [پیش خود] گفتم: به خدا سوگند، امروز در نماز از امیر مؤمنان پیروی خواهم کرد. علی علیه السلام سرِ دُلْدُل (استر پیامبر خدا) را برگرداند و از سُورَا (1) گذشت. [آن گاه] به من گفت: «ای جویریہ! اذان عصر را بگو». اذان گفتم. [علی علیه السلام] به کناری رفت و سخنی به سَریانی یا عبرانی گفت و خورشید را دیدم کہ در خروش بود و صدا می کرد تا آن کہ با روشنایی کامل بازگشت. سپس [علی علیه السلام] گفت: «اقامه نماز را بگو». من اقامه نماز را گفتم. او برای ما امامت کرد و با او نماز به جای آوردیم. هنگامی کہ سلام نماز را داد، ستارگان پیدا شدند. گفتم: به پروردگار کعبه سوگند کہ او وصیّ پیامبر صلی الله علیه و آله است.

وقعة صِفِّین_ به نقل از عبد خیر_: همراه علی علیه السلام در سرزمین بابل، در حال حرکت بودم کہ وقت نماز عصر شد. [علی علیه السلام] فرمود: «به جایی قدم نمی گذاریم، مگر آن کہ زشت تر از جای قبلی است». [به مسیرمان ادامه دادیم تا] به مکانی رسیدیم کہ نسبت به جاهایی کہ دیده بودیم، زیباتر بود و خورشید داشت غروب می کرد. علی علیه السلام پیاده شد و من هم همراه او پیاده شدم. او خداوند را خواند [و] خورشید به مقدار نماز عصر برگشت. نماز عصر را به جا آوردیم. آن گاه خورشید، غروب کرد.

1- سورا، بر وزن طوبی، منطقه ای در عراق در سرزمین بابل در نزدیکی حلّه و از شهرهای سریانی هاست (تاج العروس: ج 6 ص 555 «سور»).

الإرشاد: وكان رُجوعها [أي الشمس] عليه بعد النبي صلى الله عليه وآله : إنه لما أراد أن يعبر الفرات ببابل ، اشتغل كثير من أصحابه بتعبير دوابهم ورحالهم ، وصلى عليه السلام بنفسه في طائفة معه العصر ، فلم يفرغ الناس من عبورهم حتى غربت الشمس ، ففانت الصلاة كثيرا منهم ، وفات الجمهور فضل الاجتماع معه ، فتكلموا في ذلك ، فلما سمع كلامهم فيه سأل الله تعالى رد الشمس عليه ليجتمع كافة أصحابه على صلاة العصر في وقتها ، فأجابه الله تعالى في ردّها عليه ، فكانت في الأفق على الحال التي تكون عليها وقت العصر ، فلما سلم بالقوم غابت ، فسجد لها وجيباً (1) شديد هال الناس ذلك ، وأكثروا من التسيح والتهليل والإستغفار والحمد لله على نعمته التي ظهرت فيهم ، وسار خبر ذلك في الأفق وانتشر ذكره في الناس . (2)

2 / 5 آيات في شأن هذه الآية العظيمة بشاره المصطفى عن عبد الله بن عباس : رأيت حسان واقفا بمنى والنبي مجتمعين ، فقال النبي صلى الله عليه وآله : معاشر الناس ، هذا علي بن أبي طالب عليه السلام سيّد العرب والوصي الأكبر ، منزلته مني منزلة هارون من موسى إلا أنه لا نبي بعدي ، لا تقبل التوبة من تائب إلا بحبه ، يا حسان قل فينا شيئاً ، فأنشأ يقول : لا تقبل التوبة من تائب إلا بحب ابن أبي طالب أخو رسول الله بل صهرة والصهر لا يعدل بالصاحب ومن يكن مثل علي وقد ردت له الشمس من المغرب ردت عليه الشمس في صونها بيضا كأن الشمس لم تغرب (3)

1- أي صوت شديد (أنظر المحيط في اللغة : ج 7 ص 203 «وجب»).

2- الإرشاد : ج 1 ص 346 ، روضة الواعظين : ص 145 ، إعلام الوري : ج 1 ص 351 ، المناقب لابن شهر آشوب : ج 2 ص 318 عن جويرية بن مسهر وأبي رافع والحسين بن علي عليهما السلام .

3- بشاره المصطفى : ص 147 ، تفسير أبي الفتوح الرازي : ج 6 ص 329 عن جابر بن عبد الله الأنصاري ، بحار الأنوار : ج 37 ص 260 ح 19 وراجع المناقب لابن شهر آشوب : ج 2 ص 317 والخرائج والجرائح : ج 2 ص 499 . راجع : ج 9 ص 212 (حسان بن ثابت) .

2 / 5 اشعاری درباره این معجزه بزرگ

الإرشاد: جریان بازگشت خورشید برای علی علیه السلام پس از پیامبر صلی الله علیه و آله چنین بود که وقتی وی می خواست برای ورود به بابل از فرات بگذرد ، بسیاری از یاران وی به گذراندن چارپایان و وسایلشان [از فرات] پرداختند و وی با گروهی نماز عصر را خواند . مردم هنوز عبور نکرده بودند که خورشید ، غروب کرد و نماز بسیاری فوت شدو اکثر مردم ، فضیلت نماز جماعت گزاردن به همراه وی را از دست دادند . [بنا براین ،] در این باره با هم گفتگو می کردند . هنگامی که وی بحث آنان را در این مورد شنید ، از خداوند عز و جل خواست که خورشید را برای وی برگرداند تا همه یارانش برای گزاردن نماز عصر در وقت آن ، گرد آیند . خداوند عز و جل ، دعای علی علیه السلام را در باز گرداندن خورشید ، اجابت کرد و خورشید در افق ، با همان حالتی که هنگام عصر داشت ، پدیدار شد . هنگامی که علی علیه السلام سلام سلام نماز را داد ، خورشید ، غروب کرد و صدای شدیدی از آن شنیده شد که مردم را ترساند و آنان، تسبیح و تهلیل و استغفار و سپاس خداوندرا بر نعمتی که برای آنان آشکار شده بود ، فراوان به جای آوردند . خبر این موضوع در همه جا پیچید و بین مردم ، پخش شد .

2 / 5 اشعاری درباره این معجزه بزرگبشارة المصطفى_ به نقل از عبد الله بن عباس_: حَسَّان را ، در حالی که در مِنا با پیامبر صلی الله علیه و آله ایستاده بود ، دیدم . پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود : «ای مردم! این علی بن ابی طالب ، آقای عرب و وصی بزرگ است . جایگاه او نسبت به من ، چون جایگاه هارون نسبت به موسی علیه السلام است ، جز آن که پیامبری پس از من نیست . توبه از هیچ توبه کننده ای ، جز با دوست داشتن او پذیرفته نمی شود . ای حَسَّان! درباره ما چیزی بگو» . وی چنین سرود : توبه از توبه کننده ای پذیرفته نمی شود مگر با دوستی فرزندان ابو طالب ، برادر پیامبر خدا ، بلکه داماد او و هم نشین، هم تراز داماد نیست. چه کسی چون علی است ؛ علی که خورشید برای او از مغرب بازگشت؟ خورشید ، در کمال درخشندگی اش برای او برگشت چنان سپید که گویی غروب نکرده بود!

(1)

الإرشاد عن السيد الحميري: رُدَّتْ عَلَيْهِ الشَّمْسُ لَمَّا فَاتَهُ وَقْتُ الصَّلَاةِ وَقَدْ دَنَّتْ لِلْمَغْرِبِ حَتَّى تَبَلَّجَ نَوْرُهَا فِي وَقْتِهَا لِلْعَصْرِ ثُمَّ هَوَتْ هَوِيَّ الكَوْكَبِ وَعَلَيْهِ قَدْ رُدَّتْ بِبَابِلَ مَرَّةً أُخْرَى وَمَا رُدَّتْ لِخَلْقٍ مُعْرَبٍ إِلَّا لِيُوشَعَ أَوْ لَهُ مِنْ بَعْدِهِ وَلِرَدِّهَا تَأْوِيلُ أَمْرٍ مُعْجَبٍ (1)

المناقب لابن شهر آشوب عن قدامة السعدي: رَدَّ الوَصِيُّ لَنَا الشَّمْسَ الَّتِي غَرَبَتْ حَتَّى قَضَيْنَا صَلَاةَ العَصْرِ فِي مَهَلٍ لَا أَنْسَهُ حِينَ يَدْعُوهَا فَتَبَعُهُ طَوْعاً بِتَلْيِيقِهَا عَلَيَّ هَاهَا عَلَيَّ عَجَلٍ فَتِلْكَ آيَةُ فِينَا وَحُجَّتُهُ فَهَلْ لَهُ فِي جَمِيعِ النَّاسِ مِنْ مِثْلِ؟ أَقْسَمْتُ لَا أَبْتَغِي يَوْماً بِهِ بَدَلاً وَهَلْ يَكُونُ لِنُورِ اللَّهِ مِنْ بَدَلٍ؟ حَسْبِي أَبُو حَسَنِ مَوْلَى أَدِينُ بِهِ وَمَنْ بِهِ دَانَ رُسُلُ اللَّهِ فِي الْأَوَّلِ (2)

-
- 1- الإرشاد: ج 1 ص 347، خصائص الأئمة عليهم السلام: ص 52 وفيه «أحمد» بدل «ليوشع»، المناقب لابن شهر آشوب: ج 2 ص 317؛ البداية والنهاية: ج 6 ص 86 وليس فيه البيت الأخير. راجع: ج 9 ص 228 (السيد الحميري).
- 2- المناقب لابن شهر آشوب: ج 2 ص 319، تفسير أبي الفتوح الرازي: ج 6 ص 331.

الإرشاد_ به نقل از سیّد حمیری_: خورشید برای او برگشت ، آن هنگام که وقت نماز ، از دست رفته بود و مغرب ، نزدیک شده بود . نورانی شد ، همانند خورشید هنگام عصر . برای نماز عصر چنین شد و آن گاه چون ستارگان ، غروب کرد . خورشید برای او در بابل برگشت ، بار دیگر و برای هیچ کس از بندگان برگشت ، جز برای یوشع و پس از او برای علی و البتّه در بازگرداندن خورشید ، اثبات موضوعی مهم [یعنی وصایت] است . (1)

المناقب ، ابن شهر آشوب_ به نقل از قدامه سعدی_: وصی ، خورشید را که غروب کرده بود ، برایمان برگرداند تا نماز عصر را در وقت آن و با فرصت کافی به جای آوریم . یاد نمی رود هنگامی که او خورشید را خواند و خورشید ، از وی پیروی کرد فرمانبرانه ، لبیک گویان و به سرعت . این ، نشانه او در بین ما و حجّت اوست آیا در بین مردم ، چون او کسی هست؟ سوگند یاد کرده ام که هیچ گاه کسی را به جای او برنگزینم و آیا برای نور خدا بدیلی هست؟ مرا همین بس که ابو الحسن ، مولایم باشد و پیرو او باشم . او کسی است که رسولان الهی از روز اوّل ، پیرو او بوده اند .

المناقب لابن شهر آشوب عن العوني : وَلَا تَسَّ يَوْمَ الشَّمْسِ إِذْ رَجَعَتْ لَهُ بِمُنْتَشَرٍ [ال] (1) _وادي مِنَ التَّوْرِ مُمْتِعٍ فَذَلِكَ بِالصَّهْبَا وَقَدْ رَجَعَتْ لَهُ بِبَابِلَ أَيْضًا رَجْعَةَ الْمُتَطَوِّعِ (2)

المناقب لابن شهر آشوب عن ابن حماد : وَرُدَّتْ لَكَ الشَّمْسُ فِي بَابِلٍ فَسَامَيْتَ يَوْشَعَ لَمَّا سَمَى وَيَعْقُوبُ مَا كَانَ أَسْبَاطُهُ كَنَجْلِيكَ سِبْطِي نَبِيِّ الْهُدَى (3)

المناقب لابن شهر آشوب عن السروجي : وَالشَّمْسُ لَمْ تَعْدِلِ يَوْمَ بَابِلٍ وَلَا تَعَدَّتْ أَمْرَهُ حِينَ أَمَرَ جَاءَتْ صَلَاةُ الْعَصْرِ وَالْحَرْبُ عَلَى سَاقٍ فَأَوْمَى نَحْوَهَا رَدَّ النَّظَرَ فَلَمْ تَزَلْ وَاقْفَةً حَتَّى قَضَى صَلَاتَهُ ثُمَّ هَوَتْ نَحْوَ الْمَقَرِّ (4)

1- .الزيادة منّا ولا يستقيم الوزن بدونها .

2- .المناقب لابن شهر آشوب : ج 2 ص 319 . راجع : ج 9 ص 288 (أبو محمد العوني) .

3- .المناقب لابن شهر آشوب : ج 2 ص 319 . راجع : ج 9 ص 252 (بكر بن حماد التاهرتي) .

4- .المناقب لابن شهر آشوب : ج 2 ص 319 .

المناقب، ابن شهر آشوب_ به نقل از عونى_: فراموش نكن روزى را كه خورشيد براى او برگشت و زمين را به نور كامل خود، فراگرفت . اين حادثه در صهباء بود . نيز خورشيد براى او در بابل بازگشت ؛ بازگشتى فرمانبرانه .

المناقب، ابن شهر آشوب_ به نقل از ابن حماد_: خورشيد در بابل براى تو بازگشت . بر يوشع، در آنچه برترى يافته بود، برترى يافتى . و نوادگان يعقوب [نيز] نبودند مثل دو فرزند تو، آن دو نواده پيامبر هدايت . (1)

المناقب، ابن شهر آشوب_ به نقل از سروجى_: در حادثه روز بابل، خورشيد از دستور او عدول و از فرمائش سرپيچى نكرد، هنگامى كه فرمان داد . [وقت] نماز عصر شد و جنگ، همچنان برپا بود و او به خورشيد، اشاره كرد كه نگاهش را برگرداند خورشيد، همچنان ايستاد تا او به جاي آورد نمازش را و آن گاه به جايگاه خود رفت .

البداية والنهاية عن حبيب بن أوس (1): البداية والنهاية عن حبيب بن أوس (2): فَرُدَّتْ عَلَيْنَا الشَّمْسُ وَاللَّيْلُ رَاغِمٌ بِشَدِّ مَسِّ لَهْمٍ مِنْ جَانِبِ الخِدْرِ تَطْلُعُ نَضًا (3) ضَوْءُهَا صَبِغَ الدُّجْنَةَ (4) وَأَنْطَوَى لِبَهْجَتِهَا نُورُ السَّمَاءِ الْمُرْجَعِ فَوَاللَّهِ مَا أُدْرِي عَلَيَّ بِدَا لَنَا فَرُدَّتْ لَهُ أَمْ كَانَ فِي الْقَوْمِ يُوشَعُ (5)

الروضة المختارة عن ابن أبي الحديد: يا مَنْ لَهُ رُدَّتْ ذُكَاءُ (6) وَلَمْ يَفْزُ بِنَظِيرِهَا مِنْ قَبْلِ إِلَّا يَوْشَعُ (7)

2 / 6 مسجِدُ رَدِّ الشَّمْسِ الكافي عن عَمَّارِ بْنِ مَوْسَى: دَخَلْتُ أَنَا وَأَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَسْجِدَ الْفَضِيخِ فَقَالَ: يَا عَمَّارُ، تَرَى هَذِهِ الْوَهْدَةَ؟ قُلْتُ: نَعَمْ. قَالَ: كَانَتْ امْرَأَةً جَعْفَرٍ الَّتِي خَلَفَ عَلَيْهَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَاعِدَةً فِي هَذَا الْمَوْضِعِ وَمَعَهَا ابْنَاهَا مِنْ جَعْفَرٍ، فَبَكَتْ، فَقَالَ لَهَا ابْنَاهَا: مَا يُبْكِيكَ يَا أُمَّه؟ قَالَتْ: بَكَيتُ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ. فَقَالَ لَهَا: تَبْكِينَ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَلَا تَبْكِينَ لِأَبِينَا؟ قَالَتْ: لَيْسَ هَذَا هَكَذَا، وَلَكِنْ ذَكَرْتُ حَدِيثًا حَدَّثَنِي بِهِ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي هَذَا الْمَوْضِعِ فَأَبْكَانِي. قَالَا: وَمَا هُوَ؟ قَالَتْ: كُنْتُ أَنَا وَأَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ فِي هَذَا الْمَسْجِدِ فَقَالَ لِي: تَرِينَ هَذِهِ الْوَهْدَةَ؟ قُلْتُ: نَعَمْ. قَالَ: كُنْتُ أَنَا وَرَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَاعِدِينَ فِيهَا إِذْ وَضَعَ رَأْسَهُ فِي حِجْرِي ثُمَّ حَفَقَ حَتَّى غَطَّ، وَحَصَدَتْ صَلَاةَ الْعَصْرِ فَكَرِهْتُ أَنْ أُحَرِّكَ رَأْسَهُ عَن فِخْذِي فَأَكُونُ قَدْ آذَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، حَتَّى ذَهَبَ الْوَقْتُ وَفَاتَتْ، فَانْتَبَهَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَقَالَ: يَا عَلِيُّ، صَلَّيْتَ؟ قُلْتُ: لَا. قَالَ: وَلِمَ ذَلِكَ؟ قُلْتُ: كَرِهْتُ أَنْ أُوذِيكَ. قَالَ: فَقَامَ وَاسْتَقْبَلَ الْقِبْلَةَ وَمَدَّ يَدَيْهِ كِلْتَيْهِمَا وَقَالَ: اللَّهُمَّ رُدِّ الشَّمْسَ إِلَى وَقْتِهَا حَتَّى يُصَلِّيَ عَلَيَّ، فَرَجَعَتِ الشَّمْسُ إِلَى وَقْتِ الصَّلَاةِ حَتَّى صَلَّيْتُ الْعَصْرَ، ثُمَّ انْقَضَتْ انْقِضَاضَ الْكَوْكَبِ 8.

- 1- أبو تمام حبيب بن أوس بن الحارث بن قيس الطائي: ولد أيام الرشيد. أسلم وكان نصرانيًا، كان واحد عصره في ديباجة لفظه وفصاحة شعره، وفي تاريخ وفاته خلاف بين سنة 228 و 231 و 232هـ (راجع سير أعلام النبلاء: ج 11 ص 63 الرقم 26).
- 2- نَضَا الثَّوْبُ الصَّبِغَ عَنْ نَفْسِهِ: إِذَا أَلْقَاهُ (لسان العرب: ج 15 ص 329 «نضًا»).
- 3- الدُّجْنَةُ: الظُّلْمَةُ (لسان العرب: ج 13 ص 147 «دجن»).
- 4- البداية والنهاية: ج 6 ص 87.
- 5- ذُكَاءٌ _ بِالضَّمِّ _ : اسْمُ الشَّمْسِ (لسان العرب: ج 14 ص 287 «ذكا»).
- 6- الروضة المختارة: ص 140، إثبات الهداة: ج 2 ص 533.
- 7- الكافي: ج 4 ص 562 ح 7، قصص الأنبياء: ص 291 ح 359 نحوه.

2 / 6 مسجد ردّ الشمسی

البدایة و النهایة_ به نقل از حبیب بن اوس (1)_ : خورشید بر ما بازگشت و شب ، رخت بریست با خورشیدی که از سمت تاریکی برایشان طلوع کرد . نورش رنگ تاریکی را کنار زد و با طراوت آن نور رفته ، دوباره آسمان را فرا گرفت . به خدا سوگند ، نفهمیدم آیا علی پیش روی ما بود که خورشید برایش برگشت ، یا آن که در بین جمع ، یوشع بود؟!

الروضة المختارة_ به نقل از ابن ابی الحدید_ : ای کسی که خورشید برایش برگشت ، در حالی که پیش تر ، جز یوشع ، به چنین سعادت نایل نشده بود! (2)

2 / 6 مسجد ردّ الشمسالکافی_ به نقل از عمّار بن موسی_ : من و امام صادق علیه السلام وارد مسجد فضیخ (3) شدیم . امام علیه السلام فرمود : «ای عمّار! این سگورا می بینی؟» . گفتم : آری . فرمود : «زن جعفر_ که بعدها امیر مؤمنان ، وی را به همسری گرفت_ در این جاننشسته بود و پسرانش از جعفر ، همراهش بودند . زن گریست . پسرانش گفتند : برای چه گریه می کنی ، مادر؟ گفت : برای امیر مؤمنان . گفتند : برای امیر مؤمنان گریه می کنی و برای پدر ما گریه نمی کنی؟! گفت : این ، از آن گونه [گریه ها] نیست ؛ بلکه به یاد حدیثی افتادم که امیر مؤمنان ، آن را در این جا به من فرمود و همین ، مرا به گریه انداخته است . گفتند : آن حدیث چیست؟ گفت : من و امیر مؤمنان در این مسجد بودیم که به من فرمود : «این سگورا می بینی؟» . گفتم : آری . [امیر مؤمنان] فرمود : «من و پیامبر خدا در این جا نشسته بودیم که پیامبر صلی الله علیه و آله سرش را در دامن من گذاشت . آن گاه ، چرتش برد و کم کم ، خوابش عمیق شد . وقت نماز عصر رسید . دلم نیامد سرش را از روی دامنم بردارم و او را اذیت کنم ، تا آن که وقت گذشت و نماز عصر من فوت شد . سپس پیامبر خدا بیدارشد و فرمود : ای علی! نماز خوانده ای؟ . گفتم : نه . فرمود : چرا؟ . گفتم : دوست نداشتم تو را اذیت کنم . پیامبر خدا برخاست و رو به قبله ایستاد و دو دستش را بلند کرد و گفت : خداوندا! خورشید را به وقت قبلی آن برگردان تا علی نماز بخواند . خورشید به وقت نماز برگشت تا آن که من نماز خواندم . آن گاه ، چون ستاره ای [کم نور] غروب کرد» .

1- ابو تمام ، حبیب بن اوس بن حارث بن قیس طایی ، در ایّام هارون الرشید عبّاسی به دنیا آمد . ابتدا مسیحی بود و سپس اسلام آورد و در روزگار خویش در خوش کلامی و فصاحت شعری ، یگانه بود . در تاریخ درگذشت وی ، بین سال های 228 ، 231 و 232 ق ، اختلاف است (ر . ک : سیر أعلام النبلاء : (ج 1 ص 63 ش 26) .

2- ر . ک : ج 9 ص 87 (ابن ابی الحدید) .

3- مسجدی است در مدینه که در منطقه مشروب سازان زمان جاهلیّت ساخته شده بود و «فضیخ» ، نوعی شراب انگور است . (م)

تحقیقی در حدیث ردّ الشمس

اشاره

تحقیقی در حدیث ردّ الشمس آنچه گذشت، فضیلتی سترگ را برای امیر مؤمنان علی علیه السلام رقم زده است. حادثه بسی شگفت است و به واقع، فهم، دریافت و پذیرش آن، جز برای دلدادگان حق و فروتنان در برابر حقیقت، بسی دشوار. چنین است که آنان که در زندگی فضیلت ستیزی را پیشه ساخته اند و از قبول هر آنچه عنوان فضیلت علی علیه السلام را داشته، تن زده اند، می کوشند تا با توجیه های ناموجه از عظمت آن واقعه بکاهند. در برابر موضعی بدین سان ناصواب و آمیخته با حق ستیزی، محققان و محدّثان و مورّخان سختکوش و حق مدار (از شیعه و اهل سنت) کوشیده اند تا با گزارش طرق مختلف نقل حادثه و ثبت و ضبط دقیق آن، از ساحت حق، دفاع کنند و حرمت حق را پاس بدارند. در این مجال اندک، می کوشیم از يك سوی، شهرت گسترده نقل های حادثه را در پیش دید بگذاریم و از سوی دیگر، برخی خرده گیری ها و اشکال های طرح شده درباره آن را پاسخ بگوییم. قبل از ورود به بحث، نکاتی را یادآوری می کنیم: 1. از آن روی که محدوده نقد و ردّها، واقعه بازگشت خورشید در روزگار پیامبر خداست، و از سوی دیگر، مهم ترین مسئله اثبات اصل «ردّ الشمس» است، و سرانجام، چون اشکال ها غالباً به هر دو واقعه مرتبط است، در این نوشتار، محور

الف - گستره نقل و شهرت حدیث «رَدُّ الشَّمْسِ»

بحث را همان «رَدُّ الشَّمْسِ» اتفاق افتاده در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله قرار می دهیم . 2 . برخی از حادثه ها و پدیده ها ، چه به لحاظ وقوع و چه به لحاظ چندی و چونی آنها ، جایگاهی فراتر از خرد عادی انسانی و فهم محدود بشر دارند . برای اثبات وقوع چنین حوادثی باید بر نقل های استوار ، گزارش های متقن و نیز طرق مطمئن انتقال خبر از روزگار وقوع به نسل های بعدی تأکید کرد و صد البته بر محال نبودن عقلانی آن ؛ و گرنه ، اگر کسانی برای تحلیل و تبیین حوادثی از آن دست که ذکرش رفت ، بکوشند با قیچی عقل عادی ببرند و با فهم عادی بدوزند ، «راهی به دیهی نخواهند برد» .

الف - گستره نقل و شهرت حدیث «رَدُّ الشَّمْسِ» حدیث «رَدُّ الشَّمْسِ» به راستی شهره آفاق است ؛ از همان روزگاران وقوع ، به گستردگی نقل شد و کسان بسیاری در ثبت و ضبط آن کوشیدند . اگر کیفیت حادثه و دشواری آن را با جوهراس آلود ستیز با فضایل علی علیه السلام در نظر بگیریم ، در خواهیم یافت که حجم نقل ها بسی قابل توجه است .

1 . صحابیان و حدیث «رَدُّ الشَّمْسِ» جمعی از صحابیان ، جریان «رَدُّ الشَّمْسِ» را گزارش کرده اند که ده تن از برجسته ترین های آنان ، عبارت اند از : امام علی علیه السلام ، امام حسین علیه السلام ، اسماء بنت عمیس ، عبد الله بن عباس ، انس بن مالک ، ابورافع ، ابوسعید خُدَری ، جابر بن عبد الله انصاری ، ابوهریره و أم سلمه .

2 . مؤلفان و حدیث «رَدُّ الشَّمْسِ» بسیاری از محققان و مؤلفان ، تک نگاری هایی را در این زمینه سامان داده اند و بدین سان در میان آثار مکتوب ، مجموعه ای فخیم و خواندنی را درباره یکی از

برجسته ترین فضایل علی علیه السلام رقم زده اند که برخی از بزرگان آنان، عبارت اند از: ابو بکر و رّاق، ابو الحسن شادان فضلی، حافظ ابو الفتح محمّد بن حسین اَزْدی موصلی، ابو القاسم حاکم ابن حَداّء حَسَّ کانی نیشابوری حنفی، ابو عبد الله حسین بن علی بصری بغدادی جُعَل، ابو مؤیّد موفق بن احمد اخطب خوارزم، ابو علی محمّد بن اسعد بن علی بن معمر شریف حَسَّ ننی نقیب نَسّابه، حافظ جلال الدین سیوطی، ابو عبد الله محمّد بن یوسف دمشقی صالحی (1) و حافظ ابن مردویه (2).

3. گزارش کنندگان حدیث «ردّ الشمس» بسیاری از عالمان و محدّثان اهل سنّت، حدیث «ردّ الشمس» را گزارش کرده اند و برخی افزون بر گزارش، بر صحت و استواری آن نیز تأکید کرده اند. علامه عالی قدر شیخ عبد الحسین امینی (م 1390ق) می نویسد: مجال یادکرد همه آن متون و طرق و اسناد نیست؛ چرا که خود، نیازمند کتابی سترگ است؛ ولی نمونه ای از آنچه را که محدّثان و بزرگان آورده اند، می آوریم. پاره ای از آنان، پس از یادکرد روایت، بر آن ایراد گرفته اند و گروهی هم درباره آن بحث کرده، آن را صحیح شمرده اند و در مجموع، به مقدار کافی وقانع کننده در مورد آن، روایت موجود است. آن گاه، نام 43 تن را یاد می کند. (3) بی گمان، آنچه در الغدیر آمده (چنانچه خود علامه امینی اشاره کرده است)، نام تمام کسانی نیست که حدیث را در آثار مکتوب خود آورده اند و علامه امینی از افراد

1- الغدیر: ج 3 ص 184.

2- کشف الرمس عن حدیث ردّ الشمس: ص 18.

3- الغدیر: ج 3 ص 185_ 202.

مشهوری چون فخر الدین رازی در التفسیر الکبیر (1) و رافعی در التدوین و دیاربکری در تاریخ الخمیس و ... (2) یاد نکرده است. اکنون نام برخی از این گونه کسان را که علامه امینی شناسانده است، می آوریم: حافظ ابو بشر دولابی، حافظ ابو جعفر طحاوی، حافظ ابو جعفر عقیلی، حافظ ابو القاسم طبرانی، حاکم ابو عبد الله نیشابوری، حافظ ابن مردویه اصفهانی، ابو اسحاق ثعلبی، ابو الحسن فقیه ماوردی، حافظ ابو بکر بیهقی، حافظ خطیب بغدادی، حافظ ابو زکریا ابن منده، حافظ ابن حجر عسقلانی، حافظ جلال الدین سیوطی، نور الدین سمهودی، حافظ ابن حجر هیثمی، نور الدین حلبی، حافظ ابو الحسن عثمان بن ابی شیبه و حافظ قاضی عیاض.

4. تصدیق و تأیید حدیث «ردّ الشمس» آوردیم که بسیاری از محدّثان و مؤلفان اهل سنت، افزون بر نقل حادثه، بر استواری نقل های حدیث «ردّ الشمس» نیز تأکید کرده اند و برخی بر کسانی که به دیده تردید در این حدیث نگاه کرده اند، طعن زده اند. اکنون آرای برخی از محدّثان را در تصحیح (صحیح شمردن سند) و تأیید حدیث «ردّ الشمس» می آوریم: یك. ابو جعفر احمد بن صالح طبری مصری: (3) وی که از محدّثان قرن سوم و از مشایخ بخاری است، پس از نقل حدیث اسماء از

1- تفسیر الفخر الرازی (التفسیر الکبیر): ج 32 ص 126.

2- برای اطلاع بیشتر از گزارشگران حدیث، ر. ک: إحقاق الحق: ج 5 ص 521_539 و ج 16 ص 315_331 و ج 20 ص 617_620 و ج 21 ص 261_271.

3- وی مردی جامع علوم بود، فقه، حدیث و نحو را می دانست و در حدیث سفیان ثوری و انواع آن و نیز احادیث اهل عراق، بحث کرده است (ر. ک: التاریخ الکبیر: ج 2 ص 6، سیر أعلام النبلاء: ج 12 ص 160، الوافی بالوفیات: ج 6 ص 424).

دو طریق صحیح، می گوید: بر کسی که در راه دانش گام می زند، سزاوار نیست که از به حافظه سپردن حدیث اسماء از پیامبر صلی الله علیه و آله روی برتابد؛ چون این روایت از مهم ترین نشانه های پیامبری است. دو. ابو جعفر احمد بن محمد طحاوی: وی حدیث اسماء را به دو طریق، نقل می کند و آن گاه به دفاع از حدیث پرداخته، شبهه تعارض آن با روایت «لم تحبس الشمس علی أحد إلا لیوشع؛ خورشید، جز برای یوشع، برای هیچ کس نگه داشته نشد» را آورده، جواب می دهد و در پایان می نویسد: همه این احادیث، از نشانه های پیامبران است. سه. حافظ ابن حجر عسقلانی: او در کتاب مهم و مشهورش فتح الباری بشرح صحیح البخاری نوشته است: طحاوی و طبرانی در المعجم الكبير و بیهقی در دلائل النبوة از اسماء بنت عمیس نقل کرده اند که پیامبر خدا، در هنگامی که بر روی زانوی علی علیه السلام خوابیده بود و وقت نماز عصر گذشت، دعا کرد و خورشید بازگشت، علی علیه السلام نمازش را خواند و آن گاه، خورشید غروب کرد، و این جریان، رساترین معجزه است. ابن جوزی که بر این حدیث در کتاب الموضوعات خویش ایراداتی گرفته و نیز ابن تیمیّه که آن را در کتاب الردّ علی الروافض مجعول شمرده، هر دو اشتباه کرده اند. چهار. حافظ جلال الدین سیوطی: او در کتاب های مختلف خود، این حدیث را آورده و به تأیید و تصحیح آن پرداخته و از جمله در کتاب الدرر المنتشرة فی الأحادیث المشتهرة که ویژه گزارش

احادیث مشهور است، این حدیث را نیز آورده است و در ذیل آن نوشته است: ابن مندّه و ابن شاهین، آن را از جمله احادیث اسماء بنت عمیس دانسته اند و ابن مردویه، آن را از احادیث ابو هریره آورده و سند هر دو «حَسَن» است. طحاوی و قاضی عیاض، آن را صحیح دانسته اند و ابن جوزی آن را مجعول پنداشته است و البته همان گونه که در کتاب مختصر الموضوعات و التعقیبات توضیح داده ام، وی اشتباه کرده است. (1) پیش تر نیز آوردیم که سیوطی رساله مستقلی به نام کشف اللبس عن حدیث ردّ الشمس در بیان طرق این حدیث و تصحیح آن و دفاع از آن نگاشته است. او در آغاز این کتاب نوشته است: حدیث ردّ الشمس، معجزه پیامبر ماست و امام ابو جعفر طحاوی و دیگران، آن را صحیح دانسته است. حافظ ابو الفرج، زیاده روی کرده و آن در کتاب الموضوعات نقل کرده است. و این، گوشه ای از پژوهش در طُرُق روایت و بیان حال آن است که نامش را کشف اللبس عن حدیث ردّ الشمس گذاشته اند. (2) و در پایان آن رساله آورده است: و از جمله دلایل درستی آن، سخن امام شافعی و دیگران است که گفته اند: هیچ پیامبری را معجزه ای نبود، جز آن که همگون تر و رساتر از آن برای پیامبر ما نیز بود. توقّف خورشید در چندین شب برای یوشع علیه السلام، قاتل ستمکاران، حادثه ای درست است و باید برای پیامبر صلی الله علیه و آله نیز چنین حادثه ای باشد و این داستان، نظیر همان است و خداوند به حقیقت امر، آگاه تر است. (3)

1- الدرر المنتثرة فی الأحادیث المشتهرة: ص 104 ح 99.

2- کشف اللبس عن حدیث ردّ الشمس المطبوع فی ضمن الکشف الرمس عن حدیث ردّ الشمس: ص 89.

3- کشف اللبس عن حدیث ردّ الشمس: ص 108.

پنج . حافظ ابن حجر هيثمي : ابن حجر ، در كتاب الصواعق المحرقة در ضمن بر شماری كرامات علی علیه السلام نوشته است : از كرامات شگفت امام علی علیه السلام این است كه در آن روز كه سر پیامبر صلی الله علیه و آله بر دامنش بود ، خورشید برای وی بازگشت ... و طحاوی و قاضی در كتاب الشفاء آن را صحیح دانسته و شیخ الاسلام ابو زُرعه و دیگران ، آن را نیکو شمرده ، كلام آنانی را كه حدیث را جعلی دانسته اند ، رد کرده اند . (1)

5 . دیدگاه شیعه درباره حدیث «ردّ الشمس» در منابع شیعی از كهن ترین روزگاران تا سده های واپسین ، نقل های این حادثه شگفت ، فراوان بوده است . امامان علیهم السلام بر این حادثه چونان فضیلتی سترگ برای مولا علیه السلام و معجزه ای عظیم برای پیامبر صلی الله علیه و آله فراوان تأکید کرده اند . علی علیه السلام بارها این حقیقت را مطرح ساخته و چنان كه در متون ارائه شده دیدیم ، در موارد لازم ، بدان استناد (و به اصطلاح : مُناشده) کرده است . (2) عالمان شیعه ، مرزبانان سرزمین های باور و اندیشه ، افزون بر آن كه حادثه را با طرق مختلف نقل کرده اند ، گفته ها و موضعگیری های دیگران در برابر آن را نیز رصد کرده ، به شبهه ها و نقدها به استواری پاسخ گفته اند _ كه بدانها اشاره خواهیم كرد _ . (3)

1- .الصواعق المحرقة : ص 128 .

2- .كشف الرمس عن حدیث ردّ الشمس : ص 197 _ 231 .

3- .از جمله ، ر . ك : دلائل الصدق : ج 2 ص 456 _ 465 .

ب _ اشکال ها _ پاسخ ها

6. حدیث «ردّ الشمس» در شعر شاعرانشاعران در همواره تاریخ، فریادگران ارزش ها و جاودانه سازان حادثه ها بوده اند و شعر، در روزگارانی دراز، مهم ترین عامل نقل و انتقال ارزش ها، احساس ها، اخبار و اندیشه ها بوده است. نقش شعر در تثبیت گزارش ها و واقعه ها، بس عظیم و کارآمد است. شاعران در برابر این حادثه عظیم (ردّ الشمس) سکوت را روا ندانسته اند و نقل و برنمودن ارج ها و ارجمندی های آن را به واژه ها سپرده، این فضیلت والا را در قالب شعرهایی آکنده از شعور بر رواق تاریخ، ثبت کرده اند. (1) پیشینه یادکرد «ردّ الشمس» در شعر شاعران، به روزگار پیامبر صلی الله علیه و آله می رسد. حسان بن ثابت، در ضمن چکامه ای در برشماری والایی های علی علیه السلام از جمله سرود: ای مردم! چه کسی به مانند علی است که خورشید برای او از مغرب، بازگشت؟ اشعار ارجمند و سروده های والای شاعران در جاودانه سازی این حادثه و حفظ و حراست آن در گذرگاه تاریخ، بسی مهم بوده است. (2)

ب _ اشکال ها _ پاسخ هایش تر آوردیم که فضیلت ستیزان کوشیده اند تا مگر اندکی از پرتو این فضیلت خاص علی علیه السلام بکاهند. از این روی، اشکال های متعددی متوجه این جریان کرده اند. به عنوان نمونه، کوشیده اند تا برخی از رجال نقل آن را «جرح» کنند و در این سمت و سوی، برخی راویان را متهم به ضعف و ناستواری کرده اند که از رجال صحیحین هستند.

1- ر. ک: کشف الرمس عن حدیث ردّ الشمس: ص 231 _ 276.

2- کشف الرمس عن حدیث ردّ الشمس: ص 233.

این خُرده گیران ، از يك سو ، احادیث صحیحین را یکسر استوار دانسته ، می پذیرند و از سوی دیگر ، چون در تنگنای قافیه قرار می گیرند ، بنایی را که برافراشته اند ، ویران می کنند . (1) عالمان بسیاری به این اشکال ها پاسخ داده اند . در این جا ، گزینه ای از اهم آن اشکال ها را با پاسخ های عالمان و گاه با افزونی هایی می آوریم :

1 . ضعف سند حدیث این اشکال ، راه به جایی نمی برد . یکی بدان جهت که _ چنان که گذشت _ بسیاری از عالمان و محدثان و بزرگان اهل سنت ، حدیث را «تصحیح کرده اند» و سخنان تضعیف کنندگان را به هیچ انگاشته اند و گاه بر تضعیف کنندگان ، از آن روی که حدیث و نقلی بدین استواری را سست تلقی کرده اند ، طعن زده اند . دو دیگر آن که ، بر فرض که کسی به ضَعْف تمام طرق نقل حدیث ، باور داشته باشد ، گستردگی نقل ها به اندازه ای است که اگرچه با ضعف سند _ بر فرض که چنین باشد _ اطمینان به وقوع را می رساند و همین مقدار در اثبات مطلوب ، بسنده است ؛ اگرچه از اثبات تفصیل جریان و اماند .

2 . تعارض آن با حدیث «لم تحبس الشمس ...» این اشکال ، پاسخ هایی دارد ، از جمله حدیث : لَمْ تُحْبَسِ الشَّمْسُ عَلَى أَحَدٍ إِلَّا لِيُوشَعَ . خورشید ، جز برای یوشع ، برای هیچ کس نگه داشته نشد . در واقع ، گزارش وقوع منحصر به فرد حادثه ای است در امت های پیشین و

هیچ

گونه دلالتی بر عدم وقوع آن در آینده ندارد .

3 . این فضیلت ، نبوی است ، نه علوی ظاهراً آنان که این سخن بر زبان و قلمشان رفته است ، نه در حادثه تأمل کرده اند و نه در جملات نقل ها . در حدیث «ردّ الشمس» ، پیامبر صلی الله علیه و آله به صراحت در دعا از علی علیه السلام یاد می کند و بازگشت خورشید را برای ادای نماز او ، از خدا می خواهد . پس این فضیلت ، نبوی است که به درخواست او انجام شده و علوی است ، چون برای علی علیه السلام تحقق یافته است .

4 . بی فایده بودن بازگشت خورشید می گویند وقتی آفتاب غروب کرد ، نماز ، قضا شده است و چون بازگردد ، ادا نخواهد شد . بدین سان ، چه فایده ای در بازگشت خورشید ، هست؟ ابن حجر هیثمی ، این اشکال را گزارش کرده و در پاسخ آن نوشته است که : بازگرداندن آفتاب ، ویژه علی علیه السلام است و کرامتی ویژه او . بدین سان ، ادراک وقت عصر و تحقق نماز به صورت «ادا» نیز خصوصیت این حادثه خواهد بود و ویژه علی علیه السلام است. (1) یعنی چون اصل حادثه با نقل های استوار به اثبات رسید ، دیگر مجالی برای این گونه اشکال ها باقی نمی ماند . اصل جریان ، غیر عادی است و دارای خصوصیت ؛ و چنین است حواشی و پیامدهای آن . افزون بر این ، می توان گفت که این گونه داوری ها ، اجتهاد در مقابل نصّ است .

1- الصواعق المحرقة : ص 128 (چاپ بیروت ، مؤسسة الرسالة : ج 2 ص 376) . ملاً علی قاری (مؤلف کنز العمال) نیز اشکال یاده شده را به همین گونه جواب داده است (ر . ك : الغدير : ج 3 ص 195 به نقل از : شرح المشكاة : ج 4 ص 287) .

وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله از خداوند می خواهد که چنان شود، بدین معناست که این کار، فایده دارد. دیگر چگونه می شود در مقابل این نص (حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله) ایستاد و استنباط کرد که: «فایده ندارد»؟

5. دگرگونی در نظام هستیمی گویند لازمه باور داشتن این حادثه، دگرگونی نظام افلاک است، و این، پذیرفتنی نیست. در آغاز بحث، یادآوری کردیم که گاهی حادثه فراتر از آن است که در محدوده تحلیل های عقلانی عادی بگنجد. در اثبات این گونه حوادث، مُحال بودن آنها (به خاطر وجود نقل های استوار)، کافی است. بی گمان، وقوع چنین حادثه ای _ که نمونه آن در تاریخ قطعاً بوده است (1)_ عقلاً مُحال نیست تا از دایره قدرت الهی بیرون باشد. بنا بر این، پذیرفتن آن به گونه جریانی «خلاف عادت»، اما بر اساس علل و عوامل موجود در هستی و با قدرت خداوند «سبب سازِ سبب سوز»، چه مانعی دارد؟

6. تضاد در نقل هادیدیم که نقل های حادثه فراوان است. با توجه به این که گزارش ها غالباً نقل به معنا بوده اند و ناقلان در چگونگی گزارش ها، شیوه ها و هدف های متفاوت داشته اند، از این روی، نقل ها به لحاظ محتوا گونه گون اند. یکی حادثه را با تمام ابعاد، نقل کرده است و برخی صرفاً به متن حادثه پرداخته اند، و ... امکان نسیان و خطا نیز منتفی نیست. بدین سان، گونه گونی گزارش های يك حادثه _ که گاه، امکان دارد بخش هایی

1- به عنوان نمونه، معجزه «انشقاق قمر» به دعای پیامبر صلی الله علیه و آله که در قرآن کریم (قمر، آیه 1 _ 3) از آن، یاد شده است، و یا بازگشت خورشید برای یوشع علیه السلام که در حدیث پیامبر خدا آمده است _ و پیش تر یاد کردیم _ .

از آن به تضاد نیز منجر شود _ طبیعی است و بی گمان، این چگونگی، نفی اصل حادثه را باعث نخواهد شد. بررسی يك واقعه تاریخی، معیارها و ملاک های خاص خود را دارد. از این روی، سخن ناقدان حادثه که ویژگی های گاه متفاوت و گاه متنافی، نشان از کذب روایات دارد، بسی نادرست است. علامه شیخ محمد حسن مظفر، ابعاد این اشکال را بازگفته و به آن، پاسخ داده است، که سزایمند است متن آن را بیاوریم: مسئله سوم، آن که متن روایات، از چند جهت، با یکدیگر منافات دارد، که دروغ بودن حادثه را می رساند: نخست آن که بعضی روایات، دلالت بر آن دارد که خورشید، طلوع کرد و بر کوه ها و بر زمین تأیید و در بعضی آمده است که تا وسط آسمان آمد و در پاره ای روایات است که تا نصف مسجد رسید، و این، دلیل بر آن است که حادثه باید در مدینه اتفاق افتاده باشد؛ چون مقصود از مسجد، مسجد مدینه است، و بسیاری از گزارش ها دلالت بر آن دارند که حادثه در جنگ خیبر و در صهباء، روی داده است. دوم آن که در بعضی از روایات است که پیامبر صلی الله علیه و آله در حال دریافت وحی بود و در بعضی آمده است که خوابیده بود و بیدار شد. سوم آن که در بعضی روایات می گویند علی علیه السلام مشغول [پرستاری از] پیامبر صلی الله علیه و آله بود و در برخی آمده است که وی مشغول تقسیم غنایم بود و... و دیگر ویژگی های متنافی ای که در روایت وجود دارد. پاسخ، این است که: اختلاف ویژگی های روایات، به معنای دروغ بودن اصل داستان نیست و تنها بر بودن اشتباهاتی در نقل ویژگی ها دلالت دارد؛ چون هیچ حادثه نقل شده از طرق گوناگون وجود ندارد که در نقل ویژگی هایش اختلافی نباشد. در داستان شق القمر _ در روایتی که از ترمذی نقل کردیم _ آمده است که: «ماه، دو نیمه شد و بر دو کوه تأیید» و در گزارش دیگری از

ترمذی است که: «ماه، دو نیمه شد؛ نیمی از بالای کوه و نیمی از پایین کوه، تابیدن گرفت» و در صحیح البخاری است که نیمی از بالای کوه و نیمی از پایین کوه، نمایان گشت». با این حال، باید گفت که بین ویژگی‌ها در داستان «ردّ الشمس» اختلافی نیست. چون در صورت نخست، مراد از همه آن خصوصیات، این است که: خورشید تا وقت عصر بازگشت، چنان که در پاره‌ای از روایات، بدان تصریح شده است؛ اما در پاره‌ای از نقل‌ها مبالغه شده و گفته‌اند که تا وسط آسمان رسید (مبالغه در سخن، کم نیست)، چنان که وقوع ردّ الشمس در جنگ خیبر، منافاتی با رسیدن آفتاب تا نیمه مسجد ندارد. اما ویژگی‌ها در صورت دوم هم با یکدیگر اختلاف ندارند؛ چون ممکن است که خواب پیامبر صلی الله علیه و آله را بر ویژگی فراگیری وحی و بیداری اش را بر خروج از آن حالت، حمل کنیم. به همین جهت، در پاره‌ای از گزارش‌ها پس از ذکر فرود آمدن جبرئیل علیه السلام و غلبه حالت وحی بر پیامبر صلی الله علیه و آله، تعبیر «استیقاظ (به خود آمدن)» آمده است. اما ویژگی‌ها در صورت سوم، روشن است که منافاتی با یکدیگر ندارند؛ چون بعید نیست که مسئله تقسیم غنایم، حادثه‌ای پیش از مشغول شدن علی علیه السلام به [پرستاری از] پیامبر صلی الله علیه و آله بود، نه هم‌زمان با آن. توهم تنافی در دیگر ویژگی‌های گزارش هم از همین قبیل است. (1)

7. اندک بودن شمار شاهدانمی گویند اگر «ردّ الشمس» تحقق یافته بود، به صورت طبیعی باید بسیاری آن را می‌دیدند و باید چونان حادثه‌ای شگفت و بلکه به عنوان شگفت‌ترین حادثه تاریخی

در جهان، مشهور می‌گشت و اقوام و ملل مختلف، آن را نقل می‌کردند، نه این که گزارشگران آن، بدین سان اندک باشند. این اشکال، که شاید کسانی پنداشته‌اند مهم‌ترین مشکل حادثه است، هم پاسخِ تقضی دارد و هم حَلّی (اثباتی). اما پاسخِ تقضی: در تاریخ اسلام و در تاریخ حیات پیامبر صلی الله علیه و آله جریان «شق القمر»، حادثه‌ای است واقعا شگفت، و بلکه از «ردّ الشمس» نیز شگفت‌تر: ماه در پی درخواست مشرکان و با اشارت معجزه‌آسای پیامبر صلی الله علیه و آله دو پاره شد و هر پاره‌ای در سویی قرار گرفت. مسافرانی که از بیرون مکه به آن دیاژ وارد می‌شدند، دیدند و این رؤیت را به اطلاع قریش نیز رساندند. این واقعه را همه مفسران پذیرفته‌اند و آیات آغازین سوره قمر: «اَفْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَانْشَقَّ الْقَمَرُ وَإِنْ يَرَوْا آيَةً يُعْرَضُوا وَيَقُولُوا سِحْرٌ مُّسْتَمِرٌّ؛ (1) نزدیک شد قیامت و از هم شکافت ماه، و هرگاه نشانه‌ای ببینند، روی برمی‌گردانند و می‌گویند: سحر جاری دائم است»، آن را گزارش کرده و بر آن، تأکید ورزیده است. (2) با این همه، نه شهرت روایی «شق القمر»، فراتر از «ردّ الشمس» است و نه در میان اقوام و ملل مختلف، شهره آفاق گشته است و نه ... و به واقع، اگر نبود آیات الهی و جاودان سازی آن حادثه توسط وحی، همین چند گزارش موجود نیز شاید اکنون در اختیار نمی‌بود و چه بسا حادثه «شق القمر»، فراموش می‌گشت! از سوی دیگر و با نگاه حَلّی به مسئله، باید توجه داشت که متأسفانه به جهاتی _ که اکنون جای شرح و بسط آن نیست _، فرهنگ کتابت حدیث در قرن اول در میان مسلمانان به شدت سست گردید و بدین سان، آثار و مآثر بسیاری تباه گشت و گزارش‌ها و حدیث‌های فراوان از دست رفت. از این روی، معجزات دیگر پیامبر صلی الله علیه و آله

1- قمر، آیه 1 و 2.

2- ر. ک: کتاب‌های تفسیر، ذیل سوره و آیه.

نیز نقل های فراوانی ندارند . دو دیگر ، این که فضای حاکم ، نه فقط در قرن اول ، بلکه قرن ها ، ستیز با فضایل علوی و مناقب آل الله علیه السلام بود . از این روی ، گزارش و گستراندن این گونه اخبار ، پیامدهای بس سنگین داشت . توجه به چگونگی آن جو- که برای پژوهشگران تاریخ اسلام ، روشن است - می تواند توجیه گر کمبود گزارش های جریان هایی از این دست باشد و حتی فراتر از آن ، وجود همین مقدر را نیز باید مرهون لطف الهی و عظمت حادثه ها و شگفتی آفرینی آنها دانست . سه دیگر ، این که فراهم بودن زمینه رؤیت این حادثه توسط افراد بسیار نیز روشن نیست ؛ چون هم مدت این بازگشت ، بس اندک بوده است و هم نباید به لحاظ چرایی و چگونگی حادثه ، آفتاب ، زیاد بالا آمده باشد و احتمالاً تنها در مناطق قریب الأفق ، اگر مانعی مانند ابر و غبار وجود نداشته ، قابل مشاهده بوده است . (1) با این همه و بر روی هم ، در مقایسه با گزارش های حوادث دیگر ، نقل این حادثه چندان هم کم نیست . ناظران ، نوعاً چون در متن حادثه هستند ، گزارش را چندان با اهمیت تلقی نمی کنند و بر روایت آن ، همّت نمی ورزند ؛ اما در نسل های بعدی ، گزارشگران این حادثه چندان هم کم نیستند . به هر حال ، وقوع «ردّ الشمس» ، قطعی است و گزارش های آن ، بسی استوار .

1- . در این باره نقلی وجود دارد که احتمالاً از معصوم باشد : «دلیل آن که وقتی خورشید برای علی علیه السلام برگشت و برای دیگر ساکنان زمین اتفاق نیفتاد ، این است که خداوند ، همه آسمان را انباشته از ابر ساخت ، جز آن جایی که امیر مؤمنان و یارانش بودند و آن قسمت را بی ابر ساخت و خورشید بر وی ، نمایان گشت» (بحار الأنوار : ج 58 ص 166 ح 26 ، به نقل از : العلل ، محمد بن علی بن ابراهیم) .

الفصل الثالث : إخباره بالأمر الغيبي 3 / 1 استشهدا الحسين في كربلاء كامل الزيارات عن أبي عبد الله الجدلي: دَخَلْتُ عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَالْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى جَنْبِهِ ، فَضَرَبَ بِيَدِهِ عَلَى كَتِفِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، ثُمَّ قَالَ : إِنَّ هَذَا يُقْتَلُ وَلَا يَنْصُرُهُ أَحَدٌ . قَالَ : قُلْتُ : يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ، وَاللَّهِ إِنَّ تِلْكَ لَحَيَاةٌ سَوْءٌ . قَالَ : إِنَّ ذَلِكَ لَكَائِنٌ . (1)

الإرشاد عن إسماعيل بن زياد: إِنَّ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ لِلْبَرَاءِ بْنِ عَازِبٍ يَوْمًا : يَا بَرَاءُ ، يُقْتَلُ ابْنِي الْحُسَيْنُ وَأَنْتَ حَيٌّ لَا تَنْصُرُهُ . فَلَمَّا قُتِلَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ كَانَ الْبَرَاءُ بْنُ عَازِبٍ يَقُولُ : صَدَقَ _ وَاللَّهِ _ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ ، قُتِلَ الْحُسَيْنُ وَلَمْ أَنْصُرْهُ . ثُمَّ يُظْهِرُ الْحَسْرَةَ عَلَى ذَلِكَ وَالنَّدَمَ . (2)

الإرشاد عن جويرية بن مسهر العبدي: لَمَّا تَوَجَّهْنَا مَعَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى صِدْقِينَ ، فَبَلَّغْنَا طُفُوفَ كَرْبَلَاءَ ، وَقَفَّ عَلَيْهِ السَّلَامُ نَاحِيَةً مِنَ الْعَسْكَرِ ، ثُمَّ نَظَرَ يَمِينًا وَشِمَالًا وَاسْتَعْبَرَ ، ثُمَّ قَالَ : هَذَا _ وَاللَّهِ _ مُنَاحُ رُكَابِهِمْ وَمَوْضِعُ مَنِيَّتِهِمْ . فَقِيلَ لَهُ : يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ، مَا هَذَا الْمَوْضِعُ ؟ قَالَ : هَذَا كَرْبَلَاءُ ، يُقْتَلُ فِيهِ قَوْمٌ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ بِغَيْرِ حِسَابٍ . ثُمَّ سَارَ . (3)

1- . كامل الزيارات : ص 149 ح 176 وراجع رجال الكشي : ج 1 ص 307 الرقم 147 .

2- . الإرشاد : ج 1 ص 331 ، المناقب لابن شهر آشوب : ج 2 ص 270 نحوه .

3- . الإرشاد : ج 1 ص 332 وراجع خصائص الأئمة عليهم السلام : ص 47 وقرب الإسناد : ص 26 ح 87 ووقعة صفين : ص 142 وكامل الزيارات : ص 453 ح 685 وذخائر العقبى : ص 174 .

فصل سوم : پیشگویی امام علی درباره حوادث آینده

3 / 1 شهادت امام حسین در کربلا

فصل سوم : پیشگویی امام علی درباره حوادث آینده 3 / 1 شهادت امام حسین در کربلا کامل الزیارات_ به نقل از ابو عبد الله جَدلی_ : بر امیر مؤمنان ، وارد شدم و حسین علیه السلام در کنارش بود . با دست بر شانه حسین علیه السلام زد و آن گاه فرمود : «این ، کشته خواهد شد و هیچ کس کمکش نخواهد کرد» . گفتم : ای امیر مؤمنان! به خدا سوگند ، روزگار بدی خواهد بود . فرمود : «این اتفاق ، خواهد افتاد» .

الإرشاد_ به نقل از اسماعیل بن زیاد_ : روزی ، علی علیه السلام به براء بن عازب فرمود : «ای براء! پسر من حسین ، کشته خواهد شد و تو زنده خواهی بود و کمکش نخواهی کرد» . هنگامی که حسین بن علی علیهما السلام شهید شد ، براء بن عازب می گفت : «به خدا سوگند ، علی بن ابی طالب ، راست گفت . حسین ، کشته شد و من کمکش نکردم» و همواره از یاری نکردن حسین علیه السلام اظهار تأسف و پشیمانی می کرد .

الإرشاد_ به نقل از جُویریة بن مُسهرِ عبدی_ : هنگامی که با امیر مؤمنان ، علی بن ابی طالب علیه السلام به صِفِّین می رفتیم ، به بیابان های کربلا رسیدیم . دور از سپاه ایستاد و آن گاه به راست و چپ ، نگاه کرد و اشک ریخت و سپس فرمود : «به خدا سوگند ، این جا توقفگاه قافله آنان و جای مرگشان است» . گفتند : ای امیر مؤمنان! این جا کجاست؟ فرمود : «این جا کربلاست و در آن ، گروهی کشته خواهند شد که بدون محاسبه وارد بهشت می گردند» . آن گاه به راه خود ، ادامه داد .

المعجم الكبير عن أبي حبرة: صَحِبْتُ عَلِيًّا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ حَتَّى أَتَى الْكُوفَةَ، فَصَعِدَ الْمِنْبَرَ فَحَمِدَ اللَّهَ وَأَثْنَى عَلَيْهِ، ثُمَّ قَالَ: كَيْفَ أَنْتُمْ إِذَا نَزَلَ بِدُرِّيَّةٍ نَبِيَّكُمْ بَيْنَ ظَهْرَانِيكُمْ؟ قَالُوا: إِذَا نُبِلِيَ اللَّهُ فِيهِمْ بَلَاءٌ حَسَنًا. فَقَالَ: وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ، لَيَنْزِلَنَّ بَيْنَ ظَهْرَانِيكُمْ وَلَتَخْرُجَنَّ إِلَيْهِمْ فَلَتَقْتُلُنَّهُمْ. ثُمَّ أَقْبَلَ يَقُولُ: هُمْ أوردوهم بِالْغُرُورِ وَعَرَدُوا (1) أَحَبُّوا نَجَاةً لَا نَجَاةَ وَلَا عَذْرَ (2)

مسند ابن حنبل عن عبد الله بن نجيب عن أبيه: أَنَّهُ سَارَ مَعَ عَلِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُوَ كَانَ صَاحِبَ مِطْهَرَتِهِ (3)، فَلَمَّا حَازَى نِينَوَى وَهُوَ مُنْطَلِقٌ إِلَى صِفِّينَ، فَنَادَى عَلِيًّا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: إِصْبِرْ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ، إِصْبِرْ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ بِسَطِّ الْفُرَاتِ. قُلْتُ: وَمَاذَا (4)؟ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ذَاتَ يَوْمٍ وَعَيْنَاهُ تَفِيضَانِ، قُلْتُ: يَا نَبِيَّ اللَّهِ، أَغَضَبَكَ أَحَدٌ، مَا شَأْنُ عَيْنَيْكَ تَفِيضَانِ؟ قَالَ: بَلْ قَامَ مِنْ عِنْدِي جَبْرِيلُ قَبْلُ فَحَدَّثَنِي أَنَّ الْحُسَيْنَ يَقْتُلُ بِسَطِّ الْفُرَاتِ. قَالَ: فَقَالَ: هَلْ لَكَ إِلَى أَنْ أُشَمِّكَ مِنْ تُرْبَتِهِ؟ قَالَ: قُلْتُ: نَعَمْ. فَمَدَّ يَدَهُ فَقَبِضَ قَبْضَةً مِنْ تُرَابٍ فَأَعْطَانِيهَا، فَلَمْ أَمْلِكْ عَيْنِي أَنْ فَاضَتْ. (5)

1- عَرَدُوا: أَيِ فَرَّوْا وَأَعْرَضُوا (النهاية: ج 3 ص 204 «عرد»).

2- المعجم الكبير: ج 3 ص 110 ح 2823؛ المناقب لابن شهر آشوب: ج 2 ص 270 عن عمر بن محمد الزيات نحوه.

3- المِطْهَرَةُ: الْإِنَاءُ الَّذِي يُتَوَضَّأُ بِهِ وَيُتَطَهَّرُ بِهِ (لسان العرب: ج 4 ص 506 «طهر»).

4- في بعض المصادر: «وماذا: أبا عبد الله؟!»، وفي بعضها: «ومن ذا: أبا عبد الله؟!».

5- مسند ابن حنبل: ج 1 ص 184 ح 648، مسند أبي يعلى: ج 1 ص 206 ح 358، تهذيب التهذيب: ج 1 ص 589 الرقم 1577، الطبقات الكبرى (الطبقة الخامسة من الصحابة): ج 1 ص 429 الرقم 417 عن عامر الشعبي، تاريخ دمشق: ج 14 ص 187 ح 3517، المعجم الكبير: ج 3 ص 105 ح 2811 نحوه؛ الملاحم والفتن: ص 237 ح 344 و ص 333 ح 484.

المعجم الكبير_ به نقل از ابو حیره_ : با علی علیه السلام همراه شدم تا به کوفه رسید . در کوفه به منبر رفت و خدا را سپاس و ستایش گفت و آن گاه فرمود : «هنگامی که نوادگان پیامبرتان در میان شما گرفتار شوند ، چگونه برخورد خواهید کرد؟» . گفتند : در راه آنان ، آزمایش نیکویی خواهیم داد . [علی علیه السلام] فرمود : «سوگند به آن که جانم در دست اوست ، در میان شما منزل خواهند کرد و شما به سوی آنان به راه خواهید افتاد و آنان را خواهید گشت» . آن گاه ، شروع به خواندن این شعر کرد : «خود ، آنان را با نیرنگ ، وارد خواهند کرد و [سپس] از آنان رو خواهند گرداند نجات یافتنی را دوست خواهند داشت که نه رستگاری و نه دلیلی بر آن است» .

مسند ابن حنبل_ به نقل از عبد الله بن نُجَی ، از پدرش_ : با علی علیه السلام می رفتم و مسئول ظرف آب وضوی او بودم . هنگامی که به سوی صِدْقِین می رفتیم ، مقابل نینوا که رسیدیم ، علی علیه السلام فرمود : «ابو عبد الله ! صبر کن . در کنار فرات ، صبر کن» . گفتم : چه شده است؟ فرمود : «روزی بر پیامبر صلی الله علیه و آله وارد شدم ، در حالی که چشمانش گریان بود . گفتم : ای پیامبر خدا! آیا کسی تو را خشمناک کرده است؟ چرا دیدگانت گریان است؟ فرمود : هم اکنون ، جبرئیل از پیش من رفت و به من گفت که حسین در کنار فرات ، کشته خواهد شد . سپس فرمود : می خواهی خاک آن جا را بو کنی؟ گفتم : آری . دستش را دراز کرد و یک مشت خاک برداشت و به من داد و من نتوانستم جلوی اشکم را بگیرم» .

مقتل الحسين للخوارزمي عن الحاكم الحشمي: إِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَمَّا سَارَ إِلَى صِفِّينَ نَزَلَ بِكَرْبَلَاءَ وَقَالَ لِابْنِ عَبَّاسٍ: أَتَدْرِي مَا هَذِهِ الْبُقْعَةُ؟ قَالَ: لَا. قَالَ: لَوْ عَرَفْتَهَا لَبَكَيْتَ بُكَائِي. ثُمَّ بَكَى بُكَاءً شَدِيدًا، ثُمَّ قَالَ: مَا لِي وَلِإِلِّهِ أَبِي سُفْيَانَ؟! ثُمَّ التَّمَّتْ إِلَى الْحُسَيْنِ وَقَالَ: صَبْرًا يَا بُنَيَّ، فَقَدَ لِقَايَ أَبُوكَ مِنْهُمْ مِثْلَ الَّذِي تَلَقَى بَعْدَهُ. (1)

أسد الغابة عن غرفة الأزدي: دَخَلَنِي شَكٌّ مِنْ شَأْنِ عَلِيِّ، فَخَرَجْتُ مَعَهُ عَلَى شَاطِئِ الْفُرَاتِ، فَعَدَدَلْ عَنِ الطَّرِيقِ وَوَقَفَ وَوَقَفْنَا حَوْلَهُ، فَقَالَ بِيَدِهِ: هَذَا مَوْضِعُ رَوَاجِلِهِمْ، وَمُنَاحُ رِكَابِهِمْ، وَمُهْرَاقُ دِمَائِهِمْ، بِأَبِي مَنْ لَا نَاصِرَ لَهُ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ إِلَّا اللَّهُ. فَلَمَّا قُتِلَ الْحُسَيْنُ خَرَجْتُ حَتَّى آتَيْتُ الْمَكَانَ الَّذِي قَتَلُوهُ فِيهِ، فَإِذَا هُوَ كَمَا قَالَ، مَا أَخْطَأَ شَيْئًا. قَالَ: فَاسْتَغْفَرْتُ اللَّهَ مِمَّا كَانَ مِنِّي مِنَ الشُّكِّ، وَعَلِمْتُ أَنَّ عَلِيًّا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ لَمْ يُقَدِّمِ إِلَّا بِمَا عُهِدَ إِلَيْهِ فِيهِ. (2)

1- مقتل الحسين للخوارزمي: ج 1 ص 162.

2- أسد الغابة: ج 4 ص 322 الرقم 4173 وراجع تاريخ دمشق: ج 14 ص 198.

مقتل الحسين، خوارزمی_ به نقل از حاکم جُشد می_: امیر مؤمنان، هنگامی که به صِقمین می رفت، در کربلا فرود آمد و به ابن عباس فرمود: «می دانی این مکان کجاست؟»، [ابن عباس] گفت: نه. فرمود: «اگر این مکان را می شناختی، همچون من می گریستی» و آن گاه، گریه شدیدی کرد و افزود: «من با آل ابوسفیان، چه کار دارم؟». آن گاه [امیر مؤمنان] به حسین علیه السلام رو کرد و فرمود: «شکیبا باش، پسر عزیزم! پدرت هم از آنان، همانند آنچه تو پس از او خواهی دید، می بیند».

أسد الغابة_ به نقل از غرفه آزدی_: نسبت به منزلت علی علیه السلام تردیدی در دلم راه یافته بود. [روزی] با او به ساحل فرات رفتم. راه کج کرد و ایستاد و ما هم اطرافش ایستادیم. با اشاره دست فرمود: «این جا مکان شترانشان، جایگاه فرود قافله شان و محل ریختن خونشان است. پدرم فدای آن که جز خدا، یآوری در زمین و در آسمان ندارد!». هنگامی که حسین علیه السلام کشته شد [، به ساحل فرات] آمدم و به جایی که حسین علیه السلام را در آن جا کشته بودند، رفتم. درست همان گونه بود که علی علیه السلام گفته بود و هیچ اشتباهی نکرده بود. از تردیدی که در من بود، از خدا طلب آمرزش کردم و فهمیدم که علی علیه السلام به کاری دست نمی زند، مگر بر پایه عهدی که با وی شده است. (1)

الطبقات الكبرى عن أبي عبيد الضبّي: دَخَلْنَا عَلَى أَبِي هُرَيْرَةَ الضَّبِّيِّ حِينَ أَقْبَلَ مِنْ صِفِّينَ - وَهُوَ مَعَ عَلِيٍّ - وَهُوَ جَالِسٌ عَلَى دُكَّانٍ (1)، وَلَهُ امْرَأَةٌ يُقَالُ لَهَا: جَرْدَاءُ، هِيَ أَشَدُّ حُبًّا لِعَلِيِّ وَأَشَدُّ لِقَوْلِهِ تَصْدِيقًا. فَجَاءَتْ شَاةٌ فَبَعَرَتْ، فَقَالَ: لَقَدْ ذَكَرَنِي بَعْرُ هَذِهِ الشَّاةِ حَدِيثًا لِعَلِيِّ. قَالُوا: وَمَا عَلِمَ عَلِيٌّ بِهَذَا؟ قَالَ: أَقْبَلْنَا مَرَجَعَنَا مِنْ صِفِّينَ فَتَزَلْنَا كَرْبَلَاءَ، فَصَلَّى بِنَا عَلِيٍّ صَلَاةَ الْفَجْرِ بَيْنَ شَجَرَاتٍ وَدَوْحَاتٍ حَرَمَلٍ، ثُمَّ أَخَذَ كَفًّا مِنْ بَعْرِ الْغِزْلَانِ فَشَدَّمَهُ، ثُمَّ قَالَ: أُوهُ، أُوهُ، يُقْتَلُ بِهَذَا الْغَائِطِ (2) قَوْمٌ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ بِغَيْرِ حِسَابٍ. قَالَ: قَالَتْ جَرْدَاءُ: وَمَا تُنْكِرُ مِنْ هَذَا؟! هُوَ أَعْلَمُ بِمَا قَالَتْ مِنْكَ، نَادَتْ بِذَلِكَ وَهِيَ فِي جَوْفِ الْبَيْتِ (3).

تاريخ دمشق عن هرثمة بن سلمى: خَرَجْنَا مَعَ عَلِيٍّ فِي بَعْضِ غَزَوِهِ، فَسَارَ حَتَّى انْتَهَى إِلَى كَرْبَلَاءَ، فَتَزَلَّ إِلَى شَجَرَةٍ فَصَلَّى إِلَيْهَا، فَأَخَذَ تُرْبَةً مِنَ الْأَرْضِ فَشَمَّمَهَا، ثُمَّ قَالَ: وَاهَا لِكِ [مِنْ] (4) تُرْبَةٍ! لَيَقْتَلَنَّ بِكَ قَوْمٌ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ بِغَيْرِ حِسَابٍ. قَالَ: فَقَفَلْنَا مِنْ غَزَوَاتِنَا (5)، وَقُتِلَ عَلِيٌّ، وَنَسِيَتْ الْحَدِيثَ. قَالَ: وَكُنْتُ فِي الْجَيْشِ الَّذِينَ سَارُوا إِلَى الْحُسَيْنِ، فَلَمَّا انْتَهَيْتُ إِلَيْهِ نَظَرْتُ إِلَى الشَّجَرَةِ فَذَكَرْتُ الْحَدِيثَ، فَتَقَدَّمْتُ عَلَى فَرَسٍ لِي فَقُلْتُ: أُبَشِّرُكَ [يَا] (6) ابْنَ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، وَحَدَّثْتُهُ الْحَدِيثَ. قَالَ: مَعَنَا أَوْ عَلَيْنَا؟ قُلْتُ: لَا مَعَكَ وَلَا عَلَيْكَ، تَرَكْتُ عِيَالًا، وَتَرَكْتُ (7). قَالَ: أَمَا لَا قَوْلَ فِي الْأَرْضِ؛ فَوَالَّذِي نَفْسُ حُسَيْنٍ بِيَدِهِ لَا يَشْهَدُ قَتْلَنَا الْيَوْمَ رَجُلٌ إِلَّا دَخَلَ جَهَنَّمَ. قَالَ: فَانْطَلَقْتُ هَارِبًا مُؤَلِّيًا فِي الْأَرْضِ حَتَّى خَفِيَ عَلَيَّ مَقْتَلُهُ. 8

- 1- الدُّكَّانُ: الدُّكَّةُ المَبْنِيَّةُ لِلجُلُوسِ عَلَيْهَا (لسان العرب: ج 13 ص 157 «دكن»).
- 2- الغائط: المتسع من الأرض مع طمأنينة (لسان العرب: ج 7 ص 364 «غوط»).
- 3- الطبقات الكبرى (الطبقة الخامسة من الصحابة): ج 1 ص 432 الرقم 420، تاريخ دمشق: ج 14 ص 198 عن أبي عبد الله الضبّي؛ شرح الأخبار: ج 3 ص 136 ح 1077، المناقب للكوفي: ج 2 ص 26 ح 514 كلاهما نحوه وراجع تهذيب التهذيب: ج 1 ص 590 الرقم 1577 ومقتل الحسين للخوارزمي: ج 1 ص 165.
- 4- الزيادة من الترجمة المطبوعة بتحقيق الشيخ محمد باقر المحمودي.
- 5- في هامش المصدر هنا: كذا، وفي المطبوعة: «غزواتنا»، وبهامشها عن نسخة: «غزواتنا».
- 6- كذا.
- 7- تاريخ دمشق: ج 14 ص 222؛ الملاحم والفتن: ص 335 ح 488 نحوه.

الطبقات الكبرى_ به نقل از ابو عبید صَبَّی_-: بر ابو هرثم صَبَّی (از سپاهیان علی علیه السلام در صِفِّین) وقتی که از صِفِّین برگشته بود، وارد شدیم و او روی سگویی نشسته بود. وی زنی داشت به نام جَرْداء که بسیار به علی علیه السلام علاقه داشت و سخنان وی را پیش از همه تصدیق می کرد. گوسفندی از آن جا گذشت و سرگین انداخت. هرثم گفت: سرگین این گوسفند، سخنی از علی را به یاد من آورد. گفتند: علی علیه السلام از کجا به سرگین انداختن این گوسفند، آگاهی داشت؟ گفت: در بازگشت از صِفِّین، در کربلا پیاده شدیم و علی، نماز صبح را با ما به جماعت در بین درختان و بوته های اسفند به جای آورد. سپس مُشتی از سرگین آهوان را برداشت و بویید و آن گاه گفت: «آه، آه! در این بیابان، گروهی کشته خواهند شد که بدون محاسبه وارد بهشت می گردند». جَرْداء که در درون خانه بود، با صدای بلند گفت: چه جای انکار این سخن است؟! او به آنچه گفته، از تو داناتر است.

تاریخ دمشق_ به نقل از هرثمة بن سلمی_-: در یکی از جنگ های علی علیه السلام همراه او می رفتیم تا به کربلا رسیدیم. او در کنار درختی پیاده شد و نماز خواند و [مشتی] خاك از زمین برداشت و بویید و فرمود: «وای بر تو، ای خاك! بر روی تو گروهی کشته خواهند شد که بدون محاسبه وارد بهشت می گردند». جنگ هایمان پایان یافت و [مدتی بعد] علی علیه السلام کشته شد و این سخن را فراموش کردم. [سال ها بعد] در سپاهی که به سوی حسین علیه السلام می رفت، بودم. وقتی به حسین علیه السلام رسیدم، چشمم به آن درخت افتاد و سخن علی علیه السلام به یاد آمد. با اسبم جلو رفتم و به حسین علیه السلام گفتم: ای پسر دختر پیامبر خدا! به تو بشارت می دهم، و داستان را برایش نقل کردم. [حسین علیه السلام] فرمود: «با ما هستی، یا بر ما؟». گفتم: نه با شما و نه بر شما. خانواده ام را رها کرده ام و آمده ام. فرمود: «اگر با ما نیستی، از این سرزمین، دور شو. سوگند به آن که جان حسین در دست اوست، امروز کسی کشته شدن ما را نمی بیند، مگر آن که وارد دوزخ خواهد شد». پس، پشت کرده، فرار نمودم تا جایی که محلّ کشته شدن وی از نظرم پنهان ماند.

وقعة صفين عن أبي عبيدة عن هرثمة بن سليم: غزونا مع علي بن أبي طالب غزوة صفين، فلما نزلنا بكر بلاء صلى بنا صلاة، فلما سلم رفع إليه من تربتها فشمها، ثم قال: وها لك أيتها التربة، ليحشرن منك قوم يدخلون الجنة بغير حساب. فلما رجع هرثمة من غزوته إلى امرأته وهي جرداء بنت سمير، وكانت شيعه لعلي - فقال لها زوجها هرثمة: ألا أعجبك من صديقك أبي الحسن؟! لَمَا نزلنا كربلاء رفع إليه من تربتها فشمها وقال: وها لك يا تربة، ليحشرن منك قوم يدخلون الجنة بغير حساب! وما علمه بالغيب؟! فقالت: دعنا منك أيها الرجل، فإن أمير المؤمنين لم يقل إلا حقا. فلما بعث عبيد الله بن زياد البعث الذي بعثه إلى الحسين بن علي وأصحابه، قال: كنت فيهم في الخيل التي بعث إليهم، فلما انتهيت إلى القوم وحسين وأصحابه عرفت المنزل الذي نزل بنا علي فيه، والبقعة التي رفع إليه من تربتها، والقول الذي قاله، فكرهت مسيري، فأقبلت على فرسي حتى وقفت على الحسين، فسلمت عليه، وحدثته بالذي سمعت من أبيه في هذا المنزل. فقال الحسين: معنا أنت أو علينا؟ فقلت: يابن رسول الله، لا معك ولا عليك، تركت أهلي وولدي أخاف عليهم من ابن زياد. فقال الحسين: قول هربا حتى لا ترى لنا مقاتلا، فوالذي نفس محمد بيده لا يرى مقاتلا اليوم رجل ولا يعيشنا إلا أدخله الله النار. قال: فأقبلت في الأرض هاربا حتى خفي علي مقاتله. (1)

1- وقعة صفين: ص 140، الأمالي للصدوق: ص 199 ح 213 عن هرثمة بن أبي مسلم، شرح الأخبار: ج 3 ص 141 ح 1083 عن هزيمة بن سلمة وكلاهما نحوه.

وقعة صِفِّین_ به نقل از ابو عبیده ، از هرثمة بن سلیم_ همراه علی بن ابی طالب علیه السلام در صِفِّین جنگیدیم . وقتی به کربلا رسیدیم ، برایمان نماز اقامه کرد و هنگامی که سلام داد ، مقداری از خاک آن جا را برداشت و بویید و فرمود : «وای بر تو ، ای خاک! از تو گروهی محشور خواهند شد که بدون محاسبه وارد بهشت می گردند» . هنگامی که هرثمه از جنگ نزد زنش جرداء (دختر سمیر) که از پیروان علی علیه السلام بود ، بازگشت گفت : آیا تو را از دوستت ابو الحسن ، شگفت زده نکنم؟ وقتی در کربلا پیاده شدیم ، او مقداری از خاک آن جا را برداشت و بویید و فرمود : «وای بر تو ، ای خاک! از تو گروهی محشور خواهند شد که بدون محاسبه وارد بهشت می گردند» . او از کجا به غیب ، علم دارد؟ جرداء گفت : ای مرد! دست از سرم بردار . امیر مؤمنان ، جز حق نگفته است . هنگامی که عبید الله بن زیاد ، سپاهی را به سوی حسین علیه السلام و یارانش گسیل داشت ، من در بین سپاهیان بودم . وقتی به آن گروه و حسین علیه السلام و یارانش رسیدم ، جایی را که علی علیه السلام ما را پیاده کرده و زمینی را که از آن خاک برداشته بود ، شناختم و سخنی را که گفته بود [، به یاد آوردم] . از ادامه دادن راه ، ناخشنود گشتم و با اسبم جلوم آمدم تا نزدیک حسین علیه السلام ایستادم . بر وی سلام کردم و داستانی را که از پدرش در این مکان شنیده بودم ، به وی گفتم . حسین علیه السلام فرمود : «با مایی ، یا بر ما؟» . گفتم : ای فرزند پیامبر خدا! نه با تو و نه بر تو . من خانواده و بچه هایم را رها کرده ام و بر آنان از ابن زیاد ، بیم دارم . حسین علیه السلام فرمود : «فرار کن تا کشته شدن ما را نبینی . سوگند به آن که جان محمد صلی الله علیه و آله به دست اوست ، امروز هر که کشته شدن ما را ببیند و به ما کمک نکند ، وارد جهنم می شود» . من فرار کردم تا جایی که محلّ کشته شدن آنان از نظرم مخفی گشت .

الإمام عليّ عليه السلام: كَأَنِّي بِالْقُصُورِ قَدْ شَيْدَتِ حَوْلَ قَبْرِ الْحُسَيْنِ ، وَكَأَنِّي بِالْمَحَامِلِ تَخْرُجُ مِنَ الْكُوفَةِ إِلَى قَبْرِ الْحُسَيْنِ ، وَلَا تَذْهَبُ اللَّيَالِي وَالْأَيَّامُ حَتَّى يُسَارَ إِلَيْهِ مِنَ الْآفَاقِ ، وَذَلِكَ عِنْدَ انْقِطَاعِ مُلْكِ بَنِي مَرْوَانَ . (1)

راجع : ج 5 ص 518 (بكاء الإمام لما وصل إلى كربلاء).

3 / 2 استشهد الرضا في خراساناً لإمام عليّ عليه السلام: سَيَقْتَلُ رَجُلٌ مِنْ وُلْدِي بِأَرْضِ خُرَاسَانَ بِالسُّمِّ ظُلْمًا ، إِسْمُهُ اسْمِي ، وَاسْمُ أَبِيهِ اسْمُ ابْنِ عِمْرَانَ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ ، أَلَا فَمَنْ زَارَهُ فِي غُرْبَتِهِ غَفَرَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لَهُ ذُنُوبَهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْهَا وَمَا تَأَخَّرَ ، وَلَوْ كَانَتْ مِثْلَ عَدَدِ النُّجُومِ وَقَطْرِ الْأَمْطَارِ وَوَرَقِ الْأَشْجَارِ . (2)

1- .عيون أخبار الرضا عليه السلام : ج 2 ص 48 ح 190 عن أحمد بن عامر وأحمد بن عبد الله الهروي وداوود بن سليمان عن الإمام الرضا عن آبائه عليهم السلام ، صحيفة الإمام الرضا عليه السلام : ص 248 ح 161 عن الإمام زين العابدين عليه السلام ، بحار الأنوار : ج 41 ص 287 ح 9 .

2- .كتاب من لا يحضره الفقيه : ج 2 ص 584 ح 3188 ، عيون أخبار الرضا عليه السلام : ج 2 ص 259 ح 17 ، الأمالي للصدوق : ص 181 ح 185 كلّها عن النعمان بن سعد ، روضة الواعظين : ص 258 .

3 / 2 شهادت امام رضا در خراسان

امام علی علیه السلام: کاخ هایی را می بینم که در اطراف قبر حسین ، بنا شده است و کجاوه هایی را می بینم که از کوفه به سوی قبر حسین در حرکت اند و شب و روز نمی گذرد ، مگر آن که از هر سو به طرف قبر او در حرکت خواهند بود ، و این به هنگام پایان یافتن پادشاهی بنی مروان خواهد بود .

ر . ك : ج 5 ص 519 (گریستن امام ، هنگام رسیدن به کربلا) .

3 / 2 شهادت امام رضا در خراسان امام علی علیه السلام: در سرزمین خراسان ، یکی از فرزندان من به ستم با ستم ، کشته خواهد شد . نام او نام من و نام پدرش نام فرزند عمران ، موسی علیه السلام است . بدانید که هر کس او را در غربتش زیارت کند ، خداوند عز و جل گناهان گذشته و آینده او را می بخشد ، گر چه به شمار ستارگان و قطره های باران و برگ درختان باشد .

3 / 3 مَصِيرُ الْحَرْبِ فِي وَقْعَةِ الْجَمَلِ للمعجم الكبير عن الأجلح بن عبد الله عن زيد بن علي عن أبيه عن ابن عباس: لَمَّا بَلَغَ أَصْحَابَ عَلِيٍّ حِينَ سَارُوا إِلَى الْبَصْرَةِ أَنَّ أَهْلَ الْبَصْرَةِ قَدِ اجْتَمَعُوا لِبُلْحَةِ وَالزُّبَيْرِ، شَقَّ عَلَيْهِمْ وَوَقَعَ فِي قُلُوبِهِمْ، فَقَالَ عَلِيٌّ: وَالَّذِي لَا إِلَهَ غَيْرُهُ، لِيُظْهَرَ عَلِيٌّ عَلَى أَهْلِ الْبَصْرَةِ، وَلِيُقْتَلَ بُلْحَةُ وَالزُّبَيْرُ، وَلِيُخْرَجَنَّ إِلَيْكُمْ مِنَ الْكُوفَةِ سِتَّةُ آلَافٍ وَخَمْسُ مِائَةٍ وَخَمْسُونَ رَجُلًا، أَوْ خَمْسَةَ آلَافٍ وَخَمْسُ مِائَةٍ وَخَمْسُونَ رَجُلًا. — شَكَ الْأَجْلَحُ. — قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: فَوَقَعَ ذَلِكَ فِي نَفْسِي، فَلَمَّا أَتَى أَهْلَ الْكُوفَةِ خَرَجْتُ، فَقُلْتُ: لَأَنْظُرَنَّ، فَإِنْ كَانَ كَمَا يَقُولُ (1) فَهُوَ أَمْرٌ سَمِعَهُ، وَإِلَّا فَهِيَ خَدِيعَةُ الْحَرْبِ. فَلَقِيتُ رَجُلًا مِنَ الْجَيْشِ فَسَأَلْتُهُ، فَوَاللَّهِ مَا عَتَمَ (2) أَنْ قَالَ مَا قَالَ عَلِيٌّ. قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: وَهُوَ مِمَّا كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يُخْبِرُهُ. (3)

الأماشي للطوسي عن المنهال بن عمرو: أَخْبَرَنِي رَجُلٌ مِنْ تَمِيمٍ قَالَ: كُنَّا مَعَ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِدِيقَارٍ وَنَحْنُ نَرَى أَنَّ سُنُخْتَطَفُ فِي يَوْمِنَا، فَسَجَعْتُهُ يَقُولُ: وَاللَّهِ لَنُظْهَرَ عَلِيٌّ عَلَى هَذِهِ الْفِرْقَةِ، وَلَنُقْتَلَ هَذِينَ الرَّجُلِينَ — يَعْنِي بُلْحَةَ وَالزُّبَيْرَ — وَلَنَسْتَبِيحَنَّ عَسَاكِرَهُمَا. قَالَ التَّمِيمِيُّ: فَأَتَيْتُ إِلَى عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ فَقُلْتُ: أَمَا تَرَى إِلَى ابْنِ عَمَّكَ وَمَا يَقُولُ؟ فَقَالَ: لَا تَعْجَلْ حَتَّى تَنْظُرَ مَا يَكُونُ. فَلَمَّا كَانَ مِنْ أَمْرِ الْبَصْرَةِ مَا كَانَ أَتَيْتُهُ فَقُلْتُ: لَا أَرَى ابْنَ عَمَّكَ إِلَّا قَدْ صَدَّقَ!! فَقَالَ: وَيْحَكَ! إِنَّا كُنَّا نَتَحَدَّثُ أَصْحَابَ مُحَمَّدٍ أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَهَدَ إِلَيْهِ ثَمَانِينَ عَهْدًا لَمْ يَعْهَدْ شَيْئًا مِنْهَا إِلَى أَحَدٍ غَيْرِهِ، فَلَعَلَّ هَذَا مِمَّا عَهَدَ إِلَيْهِ. (4)

1- في المصدر: «تقول»، والصواب ما أثبتناه.

2- عَتَمَ عن الشيء وعَتَمَ: أَبْطَأَ (لسان العرب: ج 12 ص 380 «عتم»).

3- المعجم الكبير: ج 10 ص 305 ح 10738.

4- الأماشي للطوسي: ص 113 ح 173، الأماشي للمفيد: ص 335 ح 5، بشارة المصطفى: ص 247.

3 / 3 سرانجام جنگ جمل

3 / 3 سرانجام جنگ جمل للمعجم الكبير_ به نقل از اجلح بن عبد الله، از زید بن علی، از پدرش، از ابن عباس: هنگامی که در بین راه بصره، خبر طرفداری مردم بصره از طلحه و زبیر به یاران علی علیه السلام رسید، بر آنان گران آمد و هراس در دلشان انداخت. علی علیه السلام فرمود: «سوگند به آن که خدایی غیر از او نیست، هر آینه [این سپاه] بر بصریان، غلبه خواهد کرد و طلحه و زبیر، کشته خواهند شد و از کوفه شش هزار و پانصد و پنجاه مرد (یا پنج هزار و پانصد و پنجاه مرد که تردید از اجلح است) برای یاری شما خارج خواهند شد». این سخن، تردیدی در دلم انداخت. وقتی جنگجویان از کوفه آمدند، به استقبالشان شتافتم و [پیش خود] گفتم: دقت خواهم کرد. اگر چنان باشد که علی می گوید، حتماً آن را [از پیامبر صلی الله علیه و آله] شنیده است، و گرنه، حيله جنگی است. یکی از سپاهیان را دیدم و [درباره شمار آنها] از وی پرسیدم. به خدا سوگند که او درنگ نکرد و آنچه علی علیه السلام گفته بود، او نیز گفت. این از جمله چیزهایی بود که پیامبر خدا به او خبر می داد.

الأمالی، طوسی_ به نقل از منهل بن عمرو: مردی از قبیله تمیم به من خبر داد و گفت: ما با علی بن ابی طالب علیه السلام در منطقه ذو قار (1) بودیم و فکر می کردیم که امروز، غافلگیر خواهیم شد. شنیدم که علی علیه السلام فرمود: «به خدا سوگند، بر این گروه، پیروز خواهیم شد و این دو نفر (طلحه و زبیر) را خواهیم کشت و سپاهشان را ریشه کن خواهیم کرد». مرد تمیمی گفت: پیش عبد الله بن عباس آمدم و گفتم: نمی بینی پسر عمویت چه می گوید؟ [ابن عباس] گفت: شتاب نکن و تا ببینی چه می شود. وقتی جریان بصره، همان گونه [که علی علیه السلام گفته بود]، اتفاق افتاد، پیش ابن عباس آمدم و گفتم: پسر عمویت را جز راستگو نمی بینم. [ابن عباس] گفت: وای بر تو! ما یاران پیامبر صلی الله علیه و آله پیش خود می گفتیم که پیامبر صلی الله علیه و آله با وی هشتاد عهد کرده است که هیچ يك از آنها را با هیچ کس جز او عهد نکرده است. شاید این، یکی از آنها باشد.

1- ذوقار (ذی قار)، منطقه ای در میان کوفه و واسط (در نزدیکی کوفه) که در آن، جنگ مشهور ایرانیان و سپاه اسلام، اتفاق افتاد (معجم البلدان: ص 292).

راجع: ج 5 ص 64 (وصول قوآت الكوفة إلى الإمام).

3 / 4 مَصِيرُ الْخَوَارِجِ إِلَى إمام علي عليه السلام لَمَّا عَزَمَ عَلَى حَرْبِ الْخَوَارِجِ - مَصَارِعُهُمْ دُونَ التُّطْقَةِ . وَاللَّهُ لَا يُفْلِتُ مِنْهُمْ عَشْرَةٌ ، وَلَا يَهْلِكُ مِنْكُمْ عَشْرَةٌ ! (1) قال ابن أبي الحديد في شرح كلامه عليه السلام : هذا الخبر من الأخبار التي تكاد تكون متواترة لاشتغاره ونقل الناس كافة له ، وهو من معجزاته وأخباره المفصلة عن الغيوب . الأخبار على قسمين : أحدهما الأخبار المجملة ، ولا إعجاز فيها ، نحو أن يقول الرجل لأصحابه : إنكم ستنتصرون على هذه الفئة التي تلقونها غدا ، فإن نُصِرَ جعل ذلك حُجَّةً له عند أصحابه وسمّاها معجزة وإن لم ينصر قال لهم : تغيرت تياتكم وشككتكم في قولي ، فمنعكم الله نصره ، ونحو ذلك من القول ، ولأنه قد جرت العادة أن الملوك والرؤساء يعدون أصحابهم بالظفر والنصر ، ويؤمنونهم الدُّول ، فلا يدل وقوع ما يقع من ذلك على إخبار عن غيب يتضمن إعجازا . والقسم الثاني : في الأخبار المفصلة عن الغيوب ، مثل هذا الخبر ، فإنه لا يحتمل التلبس لتقييده بالعدد المعين في أصحابه وفي الخوارج ، ووقوع الأمر بعد الحرب بموجبه من غير زيادة ولا نقصان ، وذلك أمرٌ إلهي عرفه من جهة رسول الله صلى الله عليه وآله وعرفه رسول الله صلى الله عليه وآله من جهة الله سبحانه ، والقوة البشرية تقصُر عن إدراك مثل هذا ، ولقد كان له من هذا الباب ما لم يكن لغيره . (2)

1- نهج البلاغة : الخطبة 59 ؛ ينابيع المودة : ج 1 ص 206 ح 4 .

2- شرح نهج البلاغة : ج 5 ص 3 ؛ بحار الأنوار : ج 41 ص 318 .

3 / 4 سرانجام خوارج

ر. ك: ج 5، ص 65 (پیوستن نیروهای کوفه به امام).

3 / 4 سرانجام خوارجامام علی علیه السلام_ هنگامی که تصمیم به جنگ با خوارج گرفت _ : «کشتگاه آنان ، این سوی نطفه (آب) است . به خدا سوگند که ده نفر از آنان باقی نخواهد ماند و ده نفر از شما کشته نخواهد شد» . ابن ابی الحدید در توضیح این کلام امام علیه السلام گفته است : این خبر به خاطر شهرت و کثرت نقل ، نزدیک به تواتر است و این ، از معجزه های و اخبار تفصیلی او از امور غیبی است . خبرها دو گونه اند : بخشی ، اخبار کلی اند که اعجازی در آنها نیست ؛ مثل آن که کسی به یاران خود بگوید : «فردا ، شما بر این گروهی که با آن رو به رو می شوید ، پیروز خواهید شد» . اگر پیروزی به دست آمد ، آن را پیش یارانش حجت خود و معجزه قلمداد می کند و اگر پیروز نشدند ، می گوید : «تبت های شما تغییر کرد و در سخن من تردید کردید . لذا خداوند ، یاری اش را از شما باز گرفت» و نظیر این سخن ها ؛ چون متداول است که پادشاهان و حاکمان به یارانشان وعده یاری و پیروزی می دهند و وسوسه حکومت را در ذهنشان می اندازند . وقوع این گونه وعده ها ، دلالت بر خبر دادن از غیب _ که متضمن معجزه است _ ندارد . بخش دیگر ، خبرهای تفصیلی از غیب اند ؛ نظیر همین خبر که علی علیه السلام در آن ، در مورد یاران خودش و نیز در مورد خوارج ، تعداد معینی را ذکر می کند و پس از جنگ هم ، بدون کم و زیاد ، همان ، تحقق می یابد . این ، يك کار خدایی است که او (علی علیه السلام) به وسیله پیامبر خدا از آن ، آگاه شده است و پیامبر خدا نیز از سوی خدای سبحان از آن ، آگاهی یافته است ، و توان بشر از فهم این امور ، ناتوان است . علی علیه السلام از این قبیل امور ، چیزهایی داشت که دیگران نداشتند .

راجع: ج 6 ص 454 (إخبار الإمام بما سيقع في الحرب)، و ص 496 (إخبار الإمام باستمرار طريقتهم في التاريخ).

3 / 5 ما يَفْعُ بَعْدَهُ مِنَ الْفِتْنَةِ لِإِمَامِ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَوْ فَقَدْتُ مَوْنِي لَرَأَيْتُمْ مِنْ بَعْدِي أُمُورًا يَتَمَنَّى أَحَدُكُمْ الْمَوْتَ مِمَّا يَرَى مِنْ (أهل) (1) الْجُحُودِ وَالْعُدْوَانِ مِنْ أَهْلِ الْأَثَرَةِ (2)، وَالْإِسْتِخْفَافِ بِحَقِّ اللَّهِ تَعَالَى ذِكْرُهُ، وَالْخَوْفِ عَلَى نَفْسِهِ! فَإِذَا كَانَ ذَلِكَ فَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا، وَعَلَيْكُمْ بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ وَالتَّوْبَةِ. (3)

1- الظاهر أنّ كلمة «أهل» هنا زيادة من النسخ، وعبارة تحف العقول وتفسير فرات خالية عنها.

2- استأثر بالشيء: استبدَّ به، والاسم: الأثرَةُ (المصباح المنير: ص 4 «أثر»).

3- النخصال: ص 626 ح 10 عن أبي بصير ومحمد بن مسلم عن الإمام الصادق عن آبائه عليهم السلام، تحف العقول: ص 115، تفسير فرات: ص 367 ح 499.

3 / 5 فتنه هایی که پس از او پیش آمد

ر. ك: ج 6 ص 455 (خبر دادنِ امام از رویدادهای آینده جنگ). و ص 497 (خبر دادنِ امام از ادامه یافتن راه خوارج در تاریخ).

3 / 5 فتنه هایی که پس از او پیش آمد امام علی علیه السلام: اگر مرا از دست بدهید، حوادثی را پس از من خواهید دید که هر يك از شما به خاطر آنچه از مخالفان و دشمنان نور چشمی و سبك شماری حق خداوند متعال، و ترس بر جان خویش می بیند، آرزوی مرگ خواهد کرد. وقتی چنین شد، همه به ریسمان الهی چنگ بزنید و متفرق نشوید و به شکیبایی و نماز و تقیه پردازید.

أنساب الأشراف عن جندب بن عبد الله الأزدي: إِنَّ عَلِيًّا خَطَبَهُمْ حِينَ اسْتَنْفَرَهُمْ إِلَى الشَّامِ بَعْدَ النَّهْرَوَانِ فَلَمْ يَنْفِرُوا، فَقَالَ: ... أَمَا إِنَّكُمْ سَتَلْقَوْنَ بَعْدِي ذُلًّا شَامِلًا، وَسَيُفَا قَاطِعًا، وَأَثَرَةً يَتَّخِذُهَا الظَّالِمُونَ فِيكُمْ سُنَّةً، فَيَفْرُقُ جَمَاعَتَكُمْ، وَيُبْكِي عُيُونَكُمْ، وَيُدْخِلُ الْفَقْرَ يُيُونَكُمْ، وَتَتَمَنَّوْنَ عَن قَلِيلٍ أَنْتُمْ رَأَيْتُمُونِي فَتَصْرَتُمُونِي، فَسَتَعْلَمُونَ حَقَّ مَا أَقُولُ وَلَا يُبْعِدُ اللَّهُ إِلَّا مَنْ ظَلَمَ وَأَثَمَ. (1)

شرح نهج البلاغة عن زياد بن فلان: كُنَّا فِي بَيْتٍ مَعَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ نَحْنُ شَيْعَتُهُ وَخَوَاصُّهُ، فَالْتَمَتَ فَلَمْ يُنْكَرْ مِنَّا أَحَدًا، فَقَالَ: إِنَّ هَؤُلَاءِ الْقَوْمَ سَيَظْهَرُونَ عَلَيْكُمْ، فَيَقْطَعُونَ أَيْدِيَكُمْ، وَيَسْمُلُونَ أَعْيُنَكُمْ. فَقَالَ رَجُلٌ مِنَّا: وَأَنْتَ حَيٌّ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ؟ قَالَ: أَعَاذَنِي اللَّهُ مِنْ ذَلِكَ. فَالْتَمَتُ فَإِذَا وَاحِدٌ يَبْكِي، فَقَالَ لَهُ: يَا بَنَ الْحَمَقَاءِ، أَمْ تَرِيدُ اللَّذَاتِ فِي الدُّنْيَا وَالذَّرَجَاتِ فِي الْآخِرَةِ؟! إِنَّمَا وَعَدَ اللَّهُ الصَّابِرِينَ. (2)

الإمام علي عليه السلام من خطبته لأهل الكوفة: سَيَسْلُمُ عَلَيْكُمْ مِنْ بَعْدِي سَلْطَانٌ صَعْبٌ؛ لَا يُوقِّرُ كَبِيرَكُمْ، وَلَا يَرْحَمُ صَغِيرَكُمْ، وَلَا يُكْرِمُ عَالِمَكُمْ، وَلَا يُسِّمُ الْفِيءَ بِالسَّوِيَّةِ بَيْنَكُمْ، وَلَا يَضْرِبَنَّكُمْ وَيُدْلِنَنَّكُمْ وَيُجَمِّرَنَّكُمْ (3) فِي الْمَغَازِي وَيَقْطَعَنَّ سَبِيلَكُمْ، وَلَا يَحْجُبَنَّكُمْ عَلَى بَابِهِ، حَتَّى يَأْكُلَ قَوَائِمَكُمْ ضَعِيفَكُمْ، ثُمَّ لَا يُبْعِدُ اللَّهُ إِلَّا مَنْ ظَلَمَ مِنْكُمْ، وَلَقَلَّمَا أَدْبَرَ شَيْءٌ ثُمَّ أَقْبَلَ، وَإِنِّي لِأَظُنُّكُمْ فِي فِتْرَةٍ. (4)

- 1- أنساب الأشراف: ج 3 ص 154، الإمامة والسياسة: ج 1 ص 171، المعيار والموازنة: ص 186؛ تاريخ يعقوبي: ج 2 ص 193، الغارات: ج 2 ص 482 عن إسماعيل بن رجاء الزبيدي، شرح الأخبار: ج 2 ص 73 ح 441، دعائم الإسلام: ج 1 ص 391، المناقب لابن شهر آشوب: ج 2 ص 272 كلها نحوه.
- 2- شرح نهج البلاغة: ج 4 ص 109.
- 3- تجمير الجيش: جمعهم في الثغور وحبسهم عن العود إلى أهلهم (لسان العرب: ج 4 ص 146 «جمر»).
- 4- الإرشاد: ج 1 ص 281، الاحتجاج: ج 1 ص 414 ح 89.

أنساب الأشراف_ به نقل از جُنْدَب بن عبد الله أَرْدَى: _علی علیه السلام، هنگامی که پس از جنگ نهروان از کوفیان خواست تا به سوی شام، حرکت کنند و آنان به راه نمی افتادند، به سخنرانی پرداخت و فرمود: «... آگاه باشید که شما پس از من، با خواری فراگیر، شمشیر برنده که ستمکاران آن را در بین شما به عنوان سنت تلقی خواهند کرد، رویاروی خواهید شد که جمع شما را پراکنده و دیدگانتان را اشکبار خواهد ساخت و فقر را به خانه هایتان خواهد آورد. به زودی آرزو خواهید کرد که ای کاش، مرا می دیدید و یاری ام می کردید، و به زودی، درستی آنچه را می گویم، درك خواهید کرد؛ و خداوند، جز کسی را که ستم می ورزد و گناه می کند، دور نمی سازد».

شرح نهج البلاغه_ به نقل از زیاد بن فلان_: ما پیروان و خواص علی علیه السلام، با او در خانه ای بودیم که وی به همه ما نگاه کرد. در میان ما ناشناسی ندید و همه را شناخت. آن گاه فرمود: «این جماعت بر شما پیروز خواهند شد و دست هایتان را قطع خواهند کرد و بر چشم هایتان میل خواهند کشید». یکی از ما گفت: و تو زنده خواهی بود، ای امیر مؤمنان؟ علی علیه السلام فرمود: «از آن، به خداوند پناه می جویم». متوجه شدم که یکی از ما گریه می کند. علی علیه السلام به او فرمود: «کودن زاده! آیا لذت های دنیوی و درجات آخرت را با هم می جویی؟! خدا، فقط شکیبایان را وعده داده است».

امام علی علیه السلام_ در سخنرانی برای کوفیان_: پس از من، پادشاهی سختگیر بر شما مسلط خواهد شد که نه بزرگان را حرمت می نهد و نه بر کوچکتان رحم می کند؛ نه عالمتان را گرامی می دارد و نه بیت المال را بین شما به تساوی تقسیم می کند. او شما را خواهد زد، خوارتان خواهد کرد، در جنگ ها گرفتارتان خواهد ساخت و راه [بازگشت] شما را خواهد بست، و بین شما و خودش حاجب (دربان) خواهد گمارد تا قوی ترین شما ضعیف ترینتان را بخورد. آن گاه، از بین شما، جز کسی که ستمکار است، خدا، او را از خود دور نمی گرداند، و کم اتفاق می افتد چیزی که رفته باشد، دوباره برگردد؛ و من می پندارم که شما در دوره فترت (حد فاصل دوره من و آن جبار) هستید.

عنه عليه السلام: أَيُّهَا النَّاسُ، إِنِّي دَعَوْتُكُمْ إِلَى الْحَقِّ فَتَلَوْتُمْ عَلَيَّ، وَصَدَّ رَبُّتُكُمْ بِالذَّرِّ فَأَعْيَيْتُمُونِي، أَمَا إِنَّهُ سَيَلِيكُمْ مِنْ بَعْدِي وَلَاؤُهُ لَا يَرْضَوْنَ مِنْكُمْ بِهَذَا حَتَّى يُعَذِّبُوكُمْ بِالسَّيْطِ وَالْحَدِيدِ، إِنَّهُ مَنْ عَذَّبَ النَّاسَ فِي الدُّنْيَا عَذَّبَهُ اللَّهُ فِي الْآخِرَةِ. وَأَيُّ ذَلِكَ أَنْ يَأْتِيَكُمْ صَاحِبُ الْيَمَنِ حَتَّى يَحُلَّ بَيْنَ أَظْهُرِكُمْ، فَيَأْخُذَ الْعُمَّالَ وَعُمَّالَ الْعُمَّالِ، رَجُلٌ يُقَالُ لَهُ: يَوْسُفُ بْنُ عَمَرَ (1). (2)

عنه عليه السلام: يَأْتِي مِنْ بَعْدِكُمْ زَمَانٌ يُنْكِرُ فِيهِ الْحَقَّ تِسْعَةَ أَعْشِرَاتِهِمْ، لَا يَنْجُو فِيهِ إِلَّا كُلُّ نَوْمَةٍ (3). (4)

معاني الأخبار عن أبي الطفيل عن الإمام علي عليه السلام: إِنَّ بَعْدِي فِتْنَةٌ مُظْلِمَةٌ، عَمِيَاءٌ مُشَكَّكَةٌ، لَا يَبْقَى فِيهَا إِلَّا النُّومَةُ. قِيلَ: وَمَا النُّومَةُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ؟ قَالَ: الَّذِي لَا يَدْرِي النَّاسُ مَا فِي نَفْسِهِ. (5)

الإمام علي عليه السلام: سَيَأْتِي عَلَيْكُمْ مِنْ بَعْدِي زَمَانٌ لَيْسَ فِي ذَلِكَ الزَّمَانِ شَيْءٌ أَخْفَى مِنَ الْحَقِّ، وَلَا أَظْهَرَ مِنَ الْبَاطِلِ، وَلَا أَكْثَرَ مِنَ الْكَذِبِ عَلَى اللَّهِ تَعَالَى وَرَسُولِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، وَلَيْسَ عِنْدَ أَهْلِ ذَلِكَ الزَّمَانِ سِلْعَةٌ أَبْوَرُّ مِنَ الْكِتَابِ إِذَا تَلَّيَ حَقَّ تِلَاوَتِهِ، وَلَا سِلْعَةٌ أَنْفَقَ بَيْعًا وَلَا-أَعْلَى ثَمَنًا مِنَ الْكِتَابِ إِذَا حُرِّفَ عَنْ مَوَاضِعِهِ، وَلَيْسَ فِي الْعِبَادِ وَلَا فِي الْبِلَادِ شَيْءٌ هُوَ أَنْكَرُ مِنَ الْمَعْرُوفِ وَلَا أَعْرَفَ مِنَ الْمُنْكَرِ، وَلَيْسَ فِيهَا فَاحِشَةٌ أَنْكَرَ وَلَا عُقُوبَةٌ أَنْكَى مِنَ الْهُدَى عِنْدَ الضَّلَالِ فِي ذَلِكَ الزَّمَانِ، فَقَدْ نَبَذَ الْكِتَابَ حَمَلْتُهُ، وَتَنَاسَاهُ حَفَظْتُهُ حَتَّى تَمَالَتْ بِهِمُ الْأَهْوَاءُ، وَتَوَارَثُوا ذَلِكَ مِنَ الْآبَاءِ، وَعَمِلُوا بِتَحْرِيفِ الْكِتَابِ كَذِبًا وَتَكْذِيبًا، فَبَاعُوهُ بِالْبَخْسِ وَكَانُوا فِيهِ مِنَ الرَّاهِدِينَ. (6)

- 1- ابن محمّد بن الحكم بن أبي عقيل الثقفي، أمير العراقيين وخراسان لهشام، ثم أمره الوليد بن يزيد، وكان مهيبا، جبّارا، وكان من أقارب الحجاج بن يوسف (سير أعلام النبلاء: ج 5 ص 442 الرقم 197).
- 2- الإرشاد: ج 1 ص 322، الغارات: ج 2 ص 458 عن زيد بن علي بن أبي طالب، الخرائج والجرائح: ج 1 ص 203 ح 45 نحوه؛ شرح نهج البلاغة: ج 2 ص 306 عن زيد بن علي.
- 3- النُّومَةُ: الخامل الذكر الذي لا يُؤْبَهُ لَهُ (النهاية: ج 5 ص 131 «نوم»).
- 4- عيون الأخبار لابن قتيبة: ج 2 ص 352 عن أوفى بن دلهم.
- 5- معاني الأخبار: ص 166 ح 1.
- 6- الكافي: ج 8 ص 387 ح 586 عن محمّد بن الحسين عن أبيه عن جدّه عن أبيه، بحار الأنوار: ج 77 ص 366 ح 34.

امام علی علیه السلام: ای مردم! من شما را به حق خواندم و شما سرپیچی کردید. شما را با تازیانه زدم و شما مرا خسته کردید. آگاه باشید که پس از من، حاکمانی برای شما خواهند آمد که از شما به این مقدار، راضی نخواهند بود؛ بلکه با شلاق و آهن، شکنجه تان خواهند نمود. هر کس در دنیا مردم را شکنجه کند، خداوند در آخرت، او را شکنجه خواهد کرد و نشان آن، این است که حاکم یمن خواهد آمد و در پشت سر شما جای خواهد گرفت و فردی به نام یوسف بن عمر (1)، کارگزاران و کارگزاران کارگزاران را در چنگ خواهد گرفت.

امام علی علیه السلام: بعد از شما دورانی خواهد آمد که در آن، نه دهم مردم، حق را انکار می کنند و جز آدم (نومه)، (2) کسی نجات نمی یابد.

معانی الأخبار_ به نقل از ابو طیفیل_: علی علیه السلام فرمود: «پس از من، فتنه های تاریک، کور و شک برانگیز پیش خواهد آمد که در آن، جز شخص نومه، باقی نخواهد ماند». گفتند: نومه کیست، ای امیر مؤمنان؟ فرمود: «آن که مردم نمی دانند در دلش چیست».

امام علی علیه السلام: پس از من، روزگاری بر شما خواهد آمد که در آن، هیچ چیزی پوشیده تراز حق و آشکارتر از باطل و فراوان تر از دروغ بستن بر خداوند متعال و پیامبر او نخواهد بود و پیش مردم آن زمان، کالایی بی رونق تر از قرآنی که به حق خوانده شود، وجود ندارد و هیچ کالایی پُر مشتری تر و گران بهاتر از قرآن که از جایگاه خود بیرون برده شده، نیست و [نیز] در شهرها و بین مردم، چیزی ناآشنا تراز معروف و آشنا تر از منکر، وجود نخواهد داشت. در آن زمان، هیچ جرمی ناخوشایندتر و هیچ عقوبتی سخت تر از هدایت به هنگام گم راهی، نیست. بر دوش کشندگان قرآن، آن را کنار خواهند افکند و حافظان قرآن، آن را فراموش خواهند کرد تا هواهای نفسانی، آنان را به این سو و آن سو کشد؛ و [فرزندان،] آن را از پدرانشان به ارث خواهند برد. [در آن زمان،] از روی دروغ و تکذیب، به تحریف [معانی] قرآن خواهند پرداخت و آن را به بهایی کم خواهند فروخت و به آن بی اعتنا خواهند بود.

1- یوسف بن عمر بن محمد بن حکم بن ابی عقیل ثقفی، در زمان هشام، فرماندار کوفه و بصره و خراسان بود و در دوران ولید بن یزید نیز به حکومت رسید. وی مردی وحشتناک و ستمکار و از نزدیکان حجاج بن یوسف بود (سیر اعلام النبلاء: ج 5 ص 442 ش 197).

2- امام علی علیه السلام در روایت بعدی، این واژه را معنا کرده است.

عنه عليه السلام_ من خُطْبَةٍ لَهُ يَصِفُ فِيهَا الزَّمَانَ الْمُقْبِلَ : إِنَّهُ سَيَأْتِي عَلَيْكُمْ مِنْ بَعْدِي زَمَانٌ لَيْسَ فِيهِ شَيْءٌ أَخْفَى مِنَ الْحَقِّ ، وَلَا أَظْهَرَ مِنَ الْبَاطِلِ ، وَلَا أَكْثَرَ مِنَ الْكُذْبِ عَلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ ، وَلَيْسَ عِنْدَ أَهْلِ ذَلِكَ الزَّمَانِ سِوَا لِعَبْدِ أَبِي بَرٍّ مِنَ الْكِتَابِ إِذَا تَلَّيَ حَقًّا تَلَاوَتِهِ ، وَلَا أَنْفَقَ مِنْهُ إِذَا حُرِّفَ عَنْ مَوَاضِعِهِ ، وَلَا فِي الْبِلَادِ شَيْءٌ أَنْكَرَ مِنَ الْمَعْرُوفِ ، وَلَا أَعْرَفَ مِنَ الْمُنْكَرِ ! فَقَدْ نَبَذَ الْكِتَابَ حَمَلْتُهُ ، وَتَنَاسَاهُ حَفَظْتُهُ : فَالْكِتَابُ يَوْمَئِذٍ وَأَهْلُهُ طَرِيدَانِ مَنْفِيَّانِ ، وَصَاحِبَانِ مُصْطَحِبَانِ فِي طَرِيقٍ وَاحِدٍ لَا يُؤْوِيهِمَا مُؤْوٍ ! فَالْكِتَابُ وَأَهْلُهُ فِي ذَلِكَ الزَّمَانِ فِي النَّاسِ وَلَيْسَا فِيهِمْ ، وَمَعَهُمْ وَلَيْسَا مَعَهُمْ ! لِأَنَّ الضَّلَالَاتَةَ لَا تُوَفِّقُ الْهَدَى ، وَإِنْ اجْتَمَعَا . فَاجْتَمَعَ الْقَوْمُ عَلَى الْفُرْقَةِ ، وَافْتَرَقُوا عَلَى الْجَمَاعَةِ ، كَأَنَّهُمْ أَيْمَةُ الْكِتَابِ وَلَيْسَ الْكِتَابُ إِمَامَهُمْ ، فَلَمْ يَبْقَ عِنْدَهُمْ مِنْهُ إِلَّا اسْمُهُ ، وَلَا يَعْرِفُونَ إِلَّا حَطَّهُ وَزَبْرَهُ (1) . وَمِنْ قَبْلِ مَا مَثَلُوا بِالصَّالِحِينَ كُلِّ مَثَلَةٍ ، وَسَمَّوْا صِدْقَهُمْ عَلَى اللَّهِ فَرِيَةً ، وَجَعَلُوا فِي الْحَسَنَةِ عُقُوبَةَ السَّيِّئَةِ . (2)

عنه عليه السلام_ من خُطْبَةٍ لَهُ يَصِفُ فِيهَا آخِرَ الزَّمَانِ : أَيُّهَا النَّاسُ ! سَيَأْتِي عَلَيْكُمْ زَمَانٌ يُكْفَأُ فِيهِ الْإِسْلَامُ كَمَا يُكْفَأُ الْإِنَاءُ بِمَا فِيهِ . (3)

1- زَبْرْتُ الْكِتَابَ أَزْبُرُهُ : إِذَا أَتَقَنْتُ كِتَابَتَهُ (النهاية : ج 2 ص 293 «زبر»).

2- نهج البلاغة : الخطبة 147 .

3- نهج البلاغة : الخطبة 103 .

امام علی علیه السلام در خطبه ای که در آن، زمان آینده را توصیف می کند: پس از من، روزگاری بر شما خواهد آمد که در آن، چیزی پوشیده تر از حق و آشکارتر از باطل و فراوان تر از دروغ بستن بر خدا و پیامبر خدا نخواهد بود و در نزد مردم آن زمان، کالایی کم رونق تر از قرآن که به حق خوانده شود، و [کالایی] پُرسودتر از آن، اگر از جایگاه خود دور شود، وجود نخواهد داشت و در شهرها، هیچ چیزی ناشناس تر از معروف و شناساتر از منکر، نخواهد بود. بر دوش کشندگان قرآن، آن را به کناری می نهند و حافظان قرآن، آن را فراموش می کنند. در آن روز، قرآن و اهل قرآن، مطرود و منزوی خواهند بود و [همچون] دو دوست همراه در یک خط خواهند بود که هیچ پناهدمی پناهشان نخواهد داد. در آن زمان، قرآن و اهل قرآن در بین مردم هستند و [گویی] نیستند، و با مردم هستند و [گویی] نیستند؛ چرا که گم راهی با هدایت، همراه نمی شود، گرچه [در کنار هم] گرد آیند. مردم بر سر جدایی توافق می کنند؛ ولی بر سر وحدت، باهم اختلاف می ورزند. گویی آنان، پیشوای کتاب اند و نه کتاب پیشوای آنان. در نزد آنان، از قرآن، جز اسمی نمی ماند و آنان، چیزی جز خط و نگارش آن رانمی شناسند. و از قبل، چنین بود که بر صالحان، هر گونه ستمی را روا می داشتند. راستی آنان با خدا را بهتان می نامیدند و برای نیکی، کیفر بدی قرار می دادند.

امام علی علیه السلام در خطبه ای که در آن، آخر زمان را توصیف می کند: ای مردم! روزگاری بر شما خواهد آمد که در آن، اسلام، چون ظرفی که با محتوای خود وارونه می شود، وارونه خواهد شد.

عنه عليه السلام: يَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ لَا يَبْقَى فِيهِمْ مِنَ الْقُرْآنِ إِلَّا رَسْمُهُ ، وَمِنَ الْإِسْلَامِ إِلَّا اسْمُهُ . وَمَسَاجِدُهُمْ يَوْمَئِذٍ عَامِرَةٌ مِنَ الْبِنَاءِ ، خَرَابٌ مِنَ الْهُدَى ، سَدَّ كَأَنَّهَا وَعُمَارُهَا شَدُّ أَهْلِ الْأَرْضِ ، مِنْهُمْ تَخْرُجُ الْفِتْنَةُ ، وَإِلَيْهِمْ تَأْوِي الْحَطِيئَةُ ، يَرُدُّونَ مَنْ شَدَّ عَنْهَا فِيهَا ، وَيَسُوقُونَ مَنْ تَأَخَّرَ عَنْهَا إِلَيْهَا . يَقُولُ اللَّهُ سُبْحَانَهُ : فَبِي حَلَفْتُ لِأَبْعَثَنَّ عَلَى أَوْلِيكَ فِتْنَةً تَتْرُكُ الْحَلِيمَ فِيهَا حَيْرَانَ . وَقَدْ فَعَلَ ، وَنَحْنُ نَسْتَقِيلُ اللَّهَ عَشْرَةَ الْغَفْلَةِ . (1)

راجع: ج 12 ص 492 (إخبار الإمام عن سببه والبراءة منه) .

3 / 6 ملك بني أمية وزوالها لإمام علي عليه السلام على منبر الكوفة -: أَلَا لَعَنَ اللَّهُ الْأَفْجَرَيْنِ مِنْ قُرَيْشٍ : بَنِي أُمَيَّةَ ، وَبَنِي مُغْيِرَةَ ؛ أَمَّا بَنُو الْمُغْيِرَةِ فَقَدْ أَهْلَكَهُمُ اللَّهُ بِالسَّيْفِ يَوْمَ بَدْرٍ ، وَأَمَّا بَنُو أُمَيَّةَ فَهَيَّهَاتَ هَيَّهَاتَ ! أَمَا وَالَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَبَرَأَ النَّسَمَةَ ، لَوْ كَانَ الْمُلْكُ مِنْ وَرَاءِ الْجِبَالِ لَنَقَبُوا إِلَيْهِ حَتَّى يَصِلُوا إِلَيْهِ . (2)

عنه عليه السلام - مِنْ خُطْبَةٍ لَهُ بِالْمَدِينَةِ -: إِنَّ اللَّهَ - وَلَهُ الْحَمْدُ - سَيَجْمَعُ هَؤُلَاءِ لِشَرِّ يَوْمٍ لِبَنِي أُمَيَّةَ كَمَا يَجْمَعُ قَرْعَ (3) الْخَرِيفِ ، يُؤَلَّفُ اللَّهُ بَيْنَهُمْ ، ثُمَّ يَجْعَلُهُمْ رُكَّامًا كَرَّامِ السَّحَابِ ، ثُمَّ يَفْتَحُ لَهُمْ أَبْوَابًا يَسِيلُونَ مِنْ مُسْتَثَارِهِمْ كَسَّ يَلِ الْجَنَّتَيْنِ سَبِيلَ الْعَرَمِ ؛ حَيْثُ بَعَثَ عَلَيْهِ فَارَةً 4 ، فَلَمْ يَنْبُتْ عَلَيْهِ أَكْمَةٌ (4) ، وَلَمْ يَرِدْ سَنَّتَهُ (5) رَضٌ (6) طُودٌ (7) . يُذْعِدُهُمْ (8) اللَّهُ فِي بَطُونِ أُوْدِيَّةٍ ، ثُمَّ يَسْلُكُهُمْ يَنَابِيعَ فِي الْأَرْضِ (9) ، يَأْخُذُ بِهِمْ مِنْ قَوْمِ حُقُوقِ قَوْمٍ ، وَيُمْكِّنُ بِهِمْ قَوْمًا فِي دِيَارِ قَوْمٍ ، تَشْرِيدًا لِبَنِي أُمَيَّةَ ، وَلِكَيْلَا يَعْتَصِبُوا مَا عَصَبُوا ، يُضْعِضُ اللَّهُ بِهِمْ رُكْنَا ، وَيَنْقُضُ بِهِمْ طَيِّ الْجِنَادِلِ (10) مِنْ إِرَمَ ، وَيَمْلَأُ مِنْهُمْ بَطْنَانَ (11) الزَّيْتُونَ (12) . فَوَالَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَبَرَأَ النَّسَمَةَ لِيَكُونَنَّ ذَلِكَ ، وَكَأَنِّي أَسْمَعُ صَهِيلَ خَيْلِهِمْ وَطَمْطَمَةَ (13) رَجَالِهِمْ ، وَآيَمُ اللَّهِ ، لَيَذُوبَنَّ مَا فِي أَيْدِيهِمْ بَعْدَ الْعُلُوِّ وَالْتِمَكِينِ فِي الْبِلَادِ كَمَا تَذُوبُ الْأَلْيَةُ عَلَى النَّارِ ، مَنْ مَاتَ مِنْهُمْ مَاتَ ضَالًّا ، وَإِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ يُفْضِي مِنْهُمْ مَنْ دَرَجَ ، وَيَتُوبُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عَلَى مَنْ تَابَ ، وَلَعَلَّ اللَّهَ يَجْمَعُ شِيعَتِي بَعْدَ النَّشْتِ لِشَرِّ يَوْمٍ لَهُؤُلَاءِ . (14)

- 1- نهج البلاغة : الحكمة 369 .
- 2- تاريخ دمشق : ج 52 ص 314 عن قيس بن أبي حازم ، كنز العمال : ج 11 ص 363 ح 31753 وراجع تفسير فرات : ص 221 ح 296 .
- 3- الْقَرْعُ : قِطْعُ السَّحَابِ الْمُتَفَرِّقَةِ (النهاية : ج 4 ص 59 «قَرْع»).
- 4- الْأَكْمَةُ : الرَّابِيَةُ (النهاية : ج 1 ص 59 «أكم»).
- 5- يُقَالُ : تَنَحَّ عَنْ سَنَنِ الطَّرِيقِ وَعَنْ سَنَنِ الْخَيْلِ ؛ أَي عَنْ طَرِيقِهَا (المصباح المنير : ص 292 «سنن»).
- 6- فِي الْمَصْدَرِ : «رَضٌ» ، وَالتَّصْوِيبُ مِنْ بَحَارِ الْأَنْوَارِ وَنَهْجِ الْبَلَاغَةِ . قَالَ ابْنُ الْأَثِيرِ : رَضَّ الْبِنَاءُ يُرْضُهُ رَضًّا : إِذَا أَلْصَقَ بَعْضُهُ بِبَعْضٍ فَأَدْغَمَ (النهاية : ج 2 ص 227 «رصاص»).
- 7- طُودٌ : جَبَلٌ (النهاية : ج 3 ص 141 «طود»).
- 8- الذَّعْدَعَةُ : التَّفْرِيقُ (النهاية : ج 2 ص 160 «ذعدع»).
- 9- قَالَ الْعَلَّامَةُ الْمَجْلِسِيُّ قُدْسُ سِرِهِ : أَي كَمَا أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى يُنْزِلُ الْمَاءَ مِنَ السَّمَاءِ فَيَسْتَكِينُ فِي أَعْمَاقِ الْأَرْضِ ، ثُمَّ يَظْهَرُ يَنَابِيعَ إِلَى ظَاهِرِهَا

- ، كذلك هؤلاء ؛ يَغْرِقُهُمُ اللَّهُ فِي بَطُونِ الْأُودِيَةِ وَغَوَامِضِ الْأَغْوَارِ ، ثُمَّ يُظهِرُهُمْ بَعْدَ الْاِخْتِفَاءِ (بحار الأنوار : ج 31 ص 561) .
- 10- .الْبَجْدُ بَدَلُ : الْجِجَارَةِ (لسان العرب : ج 11 ص 128 «جندل») ، أَي يَنْقُضُ اللَّهُ بِهِمُ الْبِنْيَانَ الْمَطْوِيَّةَ وَالْمَبْنِيَّةَ بِالْجِنَادِلِ وَالْأَحْجَارِ مِنْ بِلَادِ إِرَمِ .
- 11- .الْبُطْنَانُ : الْوَسْطُ (النهاية : ج 1 ص 137 «بطن») .
- 12- .الزيتون : مسجد دمشق أو جبال الشام (القاموس المحيط : ج 1 ص 148 «زيت») .
- 13- .رَجُلٌ طِمْطِمْ : أَي فِي لِسَانِهِ عُجْمَةٌ ، وَطِمْطِمَانِيٌّ مِثْلُهُ (الصحاح : ج 5 ص 1976 «طمم») .
- 14- .الكافي : ج 8 ص 64 ح 22 ، الإرشاد : ج 1 ص 293 نحوه وكلاهما عن مسعدة بن صدقة عن الإمام الصادق عليه السلام ، نهج البلاغة : الخطبة 166 نحوه ، بحار الأنوار : ج 31 ص 555 ح 52 و ج 51 ص 123 ح 24 .

3 / 6 پادشاهی بنی امیه و نابودی آن

امام علی علیه السلام: بر مردم، روزگاری خواهد آمد که از قرآن، جز نقش آن و از اسلام، جز نام آن نخواهد ماند. در آن روزگار، مسجدهای آنان از نظر ساختمان، آباد و از نظر هدایت، ویران است و ساکنان و آبادکنندگان مساجد، بدترین مردم روی زمین اند. فتنه، از آنان سرچشمه می‌گیرد و گناه به آنان برمی‌گردد. آن را که از فتنه کناره‌گزیند، بدان بازش می‌گردانند و آن که بخواهد از آن فاصله‌گیرد، به سوی آن، می‌کشاندش. خداوند متعال می‌فرماید: «به خودم سوگند خورده‌ام که بر آنان، چنان فتنه‌ای بفرستم که بردبار، در آن، حیران بماند» و چنین کرده است و ما از خداوند می‌خواهیم که از لغزش غفلت ما درگذرد.

ر. ک: ج 12 ص 493 (پیشگویی امام درباره دشنام گفتن به او و بیزاری جستن از وی).

3 / 6 پادشاهی بنی امیه و نابودی آن امام علی علیه السلام بر منبر کوفه: آگاه باشید که خداوند، دو گروه نابه‌کار قریش را لعنت کرده است: بنی امیه و بنی مغیره را. اما بنی مغیره، خداوند، آنان را در روز بدر با شمشیر، هلاک گرداند؛ و اما بنی امیه، هیهات، هیهات! بدانید، سوگند به آن که دانه را شکافت و انسان را آفرید، اگر پادشاهی در پشت کوه‌ها باشد، [آن قدر] جست و خیز می‌کنند تا آن را به دست آورند!

امام علی علیه السلام در سخنرانی خود در مدینه: اینان (پیروان من)، چون تگه‌های ابر پراکنده پاییزی، برای بدترین روز بنی امیه گرد خواهند آمد. خداوند، بین آنها پیوند برقرار خواهد کرد و چون انبوهی ابرها انبوهشان خواهد ساخت. آن‌گاه، راه‌هایی باز خواهد کرد که چون سیل ویرانگر بین دو باغستان که خداوند [برای جاری ساختن آن]، موشی را مأمور ساخت [تا سد را سوراخ کند] و هیچ تپه و کوه استواری راهش را نسبت، از خیزش‌گاهشان به راه می‌افتند. خداوند، آنان را در دل درّه‌ها پراکنده خواهد نمود و آن‌گاه، آنان را چون گنجینه‌های زمین، قرار خواهد داد و به وسیله آنان، از مردمی، حقوق مردمی [دیگر] را باز پس خواهد گرفت و [نیز] مردمی را در سرزمین مردمی دیگر، جای خواهد داد، برای کنار زدن بنی امیه، تا آنچه را غصب کرده‌اند، مورد تجاوز قرار ندهند. خداوند به وسیله اینان، پایه‌های استوار را از بین خواهد برد و بناهای ساخته شده از سنگ‌های ارم را خواهد شکست و درون مسجد دمشق (یا: کوه‌های شام) را از آنان پُر خواهد ساخت. سوگند به آن که دانه را شکافت و انسان را آفرید، این اتفاق، خواهد افتاد و من، شیبه اسبان و غریو مردانشان را می‌شنوم. به خدا سوگند، آنچه در دستشان است، پس از همه برتری جویی‌های آنها و استقرارشان در شهرها، چون دنبه روی آتش، ذوب خواهد شد. هر کدام از آنان بمیرد، گم راه خواهد مُرد و هر کدام از آنان که مهلت یابد، به سوی خدای عز و جل هدایت خواهد شد، و البته خداوند عز و جل هر کس را که توبه کند، می‌پذیرد. و شاید خداوند، پیروان مرا پس از پراکندگی، برای بدترین روز بنی امیه گرد آورد.

عنه عليه السلام_ يُشيرُ إلى ظلمِ بني أميةَ: وَاللَّهِ لَا يَزَالُونَ حَتَّى لَا يَدْعُوا لِلَّهِ مُحَرَّمًا إِلَّا اسْتَحْلَوْهُ، وَلَا عَقْدًا إِلَّا حَلَّوهُ، وَحَتَّى لَا يَبْقَى بَيْتٌ مَدْرٍ وَلَا- وَبَرٍ إِلَّا دَخَلَهُ ظَلْمُهُمْ وَبَا بِهِ سُوءَ رَعِيَّتِهِمْ، وَحَتَّى يَقُومَ الْبَاكِيَانِ بِيَكِيَانِ: بَاكٍ يَبْكِي لِذُنُوبِهِ، وَبَاكٍ يَبْكِي لِذُنُوبِهِ، وَحَتَّى تَكُونَ نُصْرَةُ أَحَدِكُمْ مِنْ أَحَدِهِمْ كَنُصْرَةِ الْعَبْدِ مِنْ سَيِّدِهِ، إِذَا سَدَّ هَدَىٰ أَطَاعَهُ، وَإِذَا غَابَ اغْتَابَهُ، وَحَتَّى يَكُونَ أَعْظَمَكُمْ فِيهَا عَنَاءً، أَحْسَدَ نُكْمٍ بِاللَّهِ ظَنًّا، فَإِنْ أَتَاكُمُ اللَّهُ بِعَاقِبَةٍ فَاقْبَلُوهَا، وَإِنْ ابْتَلَيْتُمْ فَاصْبِرُوا، فَإِنَّ الْعَاقِبَةَ لِلْمُتَمَيِّنِينَ. (1)

عنه عليه السلام: أَلَا إِنَّ أَخْوَفَ الْفِتَنِ عِنْدِي عَلَيْكُمْ فِتْنَةُ بَنِي أُمِيَّةَ؛ إِنَّهَا فِتْنَةٌ عَمِيَاءَ مُظْلِمَةٌ. (2)

عنه عليه السلام: أَلَا وَإِنَّ أَخْوَفَ الْفِتَنِ عِنْدِي عَلَيْكُمْ فِتْنَةُ بَنِي أُمِيَّةَ، فَإِنَّهَا فِتْنَةٌ عَمِيَاءَ مُظْلِمَةٌ: عَمَّتْ خُطْبَتُهَا، وَخَصَّتْ بَلِيَّتُهَا، وَأَصَابَ الْبَلَاءُ مَنْ أَبْصَرَ فِيهَا، وَأَخْطَأَ الْبَلَاءُ مَنْ عَمِيَ عَنْهَا. وَابْتَدَأَ اللَّهُ، لَتَجِدَنَّ بَنِي أُمِيَّةَ لَكُمْ أَرْبَابَ سُوءِ بَعْدِي، كَالنَّابِ الصَّرْوسِ؛ تَعْدِمُ (3) فِيهَا، وَتَخْرِطُ يَدَيْهَا، وَتَزِينُ بِرَجْلِهَا، وَتَمْنَعُ ذَرْعَهَا، لَا يَزَالُونَ بِكُمْ حَتَّى لَا يَتْرُكُوا مِنْكُمْ إِلَّا نَافِعًا لَهُمْ، أَوْ غَيْرَ ضَائِرٍ بِهِمْ. وَلَا يَزَالُ بِلَاؤُهُمْ عَنْكُمْ حَتَّى لَا يَكُونَ انْتِصَارُ أَحَدِكُمْ مِنْهُمْ إِلَّا كَانَتْ نِصَارَةُ الْعَبْدِ مِنْ رَبِّهِ، وَالصَّاحِبِ مِنْ مُسْتَصْحَبِهِ، تَرُدُّ عَلَيْكُمْ فِتْنَتَهُمْ شَوْهَاءَ مَخْشِيَةً، وَقِطْعًا جَاهِلِيَّةً، لَيْسَ فِيهَا مَنَارٌ هُدَىٰ، وَلَا عِلْمٌ يَرَى. نَحْنُ أَهْلُ الْبَيْتِ مِنْهَا بِمَنْجَاةٍ، وَلَسْنَا فِيهَا بِدُعَاةٍ، ثُمَّ يُفَرِّجُهَا اللَّهُ عَنْكُمْ كَتَفْرِيجِ الْأَدِيمِ؛ بِمَنْ يَسُومُهُمْ حَسْفًا (4)، وَيَسُوقُهُمْ عُنْفًا، وَيَسْقِيهِمْ بِكَأْسٍ مُصَبَّرَةٍ (5)، لَا يُعْطِيهِمْ إِلَّا السَّيْفَ، وَلَا يُجْلِسُهُمْ (6) إِلَّا الْخَوْفَ، فَعِنْدَ ذَلِكَ تَوَدُّ قُرَيْشٌ- بِالْدُنْيَا وَمَا فِيهَا- لَوْ يَرَوْنِي مَقَامًا وَاحِدًا، وَلَوْ قَدَرَ جَزْرٌ جَزُورٍ، لِأَقْبَلَ مِنْهُمْ مَا أَطْلَبُ الْيَوْمَ بَعْضَهُ فَلَا يُعْطُونِيهِ! (7)

1- نهج البلاغة: الخطبة 98.

2- الغارات: ج 1 ص 10 عن ابن أبي ليلى، شرح الأخبار: ج 2 ص 40 ح 410 وص 287 ح 601، كتاب سليم بن قيس: ج 2 ص 714 ح 17 وفيه «إنها فتنة عمياء صماء مطبقة مظلمة»؛ الفتن: ج 1 ص 195 ح 529 عن ذر بن حبيش.

3- العدم: العَصَّ (النهاية: ج 3 ص 200 «عدم»).

4- الحَسْفُ: التَّقْصَانُ وَالْهَوَانُ (النهاية: ج 2 ص 31 «حسف»).

5- الصَّبْرُ- بكسر الباء في المشهور-: الدَوَاءُ الْمُرُّ، وَالكَأْسُ الْمُصَبَّرَةُ: الَّتِي يُجْعَلُ فِيهَا الصَّبْرُ (مجمع البحرين: ج 2 ص 1005 «صبر»).

6- أي ولا يلزمهم إلا الخوف من قولهم: استحلستنا الخوف: أي لازمناه ولم نفارقه (أنظر النهاية: ج 1 ص 424 «حلس»).

7- نهج البلاغة: الخطبة 93.

امام علی علیه السلام در اشاره به ستمگری بنی امیه: به خدا سوگند، آنان باقی خواهند ماند تا هیچ حرامی را رها نکنند، جز آن که آن را حلال شمرند؛ و هیچ پیمانی را وا نگذارند، جز آن که آن را بگسلند؛ و هیچ خانه سنگی یا پشمی (خیمه ای) نماند، جز آن که ستم آنان در آن داخل شود و بدرفتاری شان [ساکنان آنها را] بگریزند، تا آن جا که دو گروه بگریند: گریه کننده ای که برای دینش بگرید و گریه کننده ای که برای دنیایش گریه کند؛ و یاری هر کدام از شما به دیگری، چون یاری بنده نسبت به مولایش باشد؛ به گونه ای که هر گاه او را ببیند، اطاعتش کند و چون نبیند، بد او را بگوید؛ و تا آن که گرفتارترین شما در آن روزگار، خوش گمان ترین شما به خداوند باشد. اگر خداوند عز و جل عافیتی نصیبتان کرد، پذیرا باشید و اگر گرفتارتان کرد، شکیبایی کنید، که پایان کار، از آن پرهیزگاران است.

امام علی علیه السلام: بدانید که ترسناک ترین فتنه بر شما از نظر من، فتنه بنی امیه است؛ چون فتنه ای کور و تاریک است.

امام علی علیه السلام: آگاه باشید که ترسناک ترین فتنه بر شما از نظر من، فتنه بنی امیه است که فتنه ای است کور و تاریک که همگان را فرا می گیرد و گرفتاری آن، ویژه گروهی است. هر کس در آن بنگرد، بلا دامنگیرش می شود و هر کس آن را نبیند، بلا از وی درمی گذرد. به خدا سوگند، پس از من، بنی امیه را اربابان بدی خواهید یافت، چون ماده شتری کهن سال که با دست بر زمین می کوبد، با پا لگد می زند و با دهان گاز می گیرد و اجازه شیر دوشیدن نمی دهد. گرفتاری شما به دست آنان چنان پایدار خواهد شد که از شما، جز از کسی که برای آنان سودمند باشد یا زیان نداشته باشد، دست بر نمی دارند و کمک خواهی شما از آنان، چون کمک خواهی برده از اربابش یا کمک خواهی یک همراه از کسی که همراهی وی را پذیرفته است، خواهد بود. فتنه آنان با چهره ای ترسناک و با ستم دوران جاهلی بر شما فرود خواهد آمد، [آن گونه] که هیچ نور هدایت و نشان قابل دیدی در آن نیست. ما اهل بیت از آن فتنه در امانیم و مردم را بدان نمی خوانیم. آن گاه، خداوند آن فتنه را از شما دفع می سازد، چنان که [سلاخ] پوست را [از تن گوسفند] جدا می سازد به دست کسی که آنان را خوار می کند و به اجبار [در راهی که نمی خواهند] به پیش می برد و جام پُر از بلا را به آنان می نوشاند و عطایی جز شمشیر، به آنان نمی بخشد و جز لباس ترس بر آنان نمی پوشاند. در این هنگام، قریش، دوست خواهد داشت دنیا و آنچه را در آن است، بدهد و یک باز مرا ببیند. گر چه به اندازه زمان کشتن شتری باشد. تا آنچه را امروز گوشه ای از آن را [از آنها] می خواهم و نمی دهند، یک جا بدهند و من بپذیرم.

عنه عليه السلام_ مِنْ خُطْبَةٍ لَهُ -: حَتَّى يَظُنَّ الظَّانُّ أَنَّ الدُّنْيَا مَعْقُولَةٌ عَلَى بَنِي أُمَيَّةَ؛ تَمْنَحُهُمْ دَرَّهَا، وَتَوَرِّدُهُمْ صَفْوَهَا، وَلَا يُرْفَعُ عَنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ سَوْطُهَا وَلَا سَيْفُهَا! وَكَذَبَ الظَّانُّ لِذَلِكَ، بَلْ هِيَ مَجَّةٌ (1) مِنْ لَذِيذِ الْعَيْشِ؛ يَتَطَعَمُونَهَا بُرْهَةً، ثُمَّ يَلْفِظُونَهَا جُمْلَةً! (2)

عنه عليه السلام_ فِي ذِكْرِ بَنِي أُمَيَّةَ -: يَظْهَرُ أَهْلُ بَاطِلِهَا عَلَى أَهْلِ حَقِّهَا حَتَّى تُمَلَأَ الْأَرْضُ عَدَوَانًا وَظُلْمًا وَبِدْعًا، إِلَى أَنْ يَضَعَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ جَبْرُوتَهَا، وَيَكْسِرَ عَمْدَهَا، وَيَنْزِعَ أوتَادَهَا، أَلَا وَإِنَّكُمْ مُدْرِكُوهَا، فَانصُرُوا قَوْمًا كَانُوا أَصْحَابَ رَايَاتٍ بَدْرٍ وَحُنَيْنٍ تُوجَرُوا، وَلَا تُمَالِنُوا عَلَيْهِمْ عَدُوَّهُمْ فَتَصْرَعَكُمُ الْبَلِيَّةُ وَتَحُلَّ بِكُمْ النَّقِمَةُ. (3)

1- المَجَّ: الرمي، وما بقي في الإناء إلا مَجَّةٌ: أي قَدْرٌ ما يُمَجَّ (أنظر لسان العرب: ج 2 ص 361 «مَجَج»).

2- نهج البلاغة: الخطبة 87.

3- شرح نهج البلاغة: ج 7 ص 58.

امام علی علیه السلام در سخنرانی اش: ... تا آن جا که خیال اندیش می پندارد که دنیا شتر زانوبسته (در اختیار) بنی امیه است تا شیرش را به مردم بخوراند و یا چشمه ای زلال است تا مردم را به آبشخور آن ببرند . هرگز از گرده این امت ، تازیانه و شمشیرشان برداشته نمی شود. آن که چنین می پندارد، دروغ می پندارد؛ بلکه بهره آنان از لذت زندگی، جرعه ای است که آن را لختی می چشند و بعد، يك باره بیرون می افکنند.

امام علی علیه السلام در یادکرد بنی امیه: اهل باطل دنیا، بر اهل حق، پیروز می گردند و زمین از تجاوز، ستم و بدعت، انباشته می شود تا آن که خداوند عز و جل جبروت آنان را بر زمین می زند و پایه هایشان را می شکند و میخ های آن را می کشد . بدانید که شما آن روزگار را خواهید دید! قومی را یاری کنید که صاحب پرچم های بدر و حنین اند . آنان را پناه دهید و دشمنان آنان را بر ضد آنان یاری نکنید؛ چرا که بلا زودتر به سراغتان خواهد آمد و بدبختی به شما خواهد رسید .

عنه عليه السلام :فَأَقْسِمُ بِاللَّهِ ، يَا بَنِي أُمِّيَّةَ عَمَّا قَلِيلٍ لَتَعْرِفَنَهَا فِي أَيَدِي غَيْرِكُمْ وَفِي دَارِ عَدُوِّكُمْ . (1)

عنه عليه السلام :فَأَقْسِمُ بِاللَّهِ الَّذِي فَلقَ الحَبَّةَ وَبراً التَّسَمَةَ ، لَتَنَحْرُنَّ عَلَيْهَا يَا بَنِي أُمِّيَّةَ ، وَلَتَعْرِفَنَهَا فِي أَيَدِي غَيْرِكُمْ وَدَارِ عَدُوِّكُمْ عَمَّا قَلِيلٍ ، وَلَيَعْلَمَنَّ نَبَأَهُ بَعْدَ حِينٍ . (2)

عنه عليه السلام_ فِي بَنِي أُمِّيَّةَ : لا يَزَالُ هُوَلاءِ القَوْمِ آخِذِينَ بِثَبِجِ (3) هَذَا الأَمْرِ ما لَمْ يَخْتَلَفُوا بَيْنَهُمْ ، فَإِذا اِخْتَلَفُوا بَيْنَهُمْ خَرَجَتْ مِنْهُمُ فَلَمْ تَعُدْ إِلَيْهِمْ إلى يَوْمِ القِيامَةِ . (4)

عنه عليه السلام :إِنَّ لِبَنِي أُمِّيَّةَ مِروداً (5) يَجْرُونَ فِيهِ ، وَلَوْ قَدِ اِخْتَلَفُوا فِيما بَيْنَهُمْ ثُمَّ كادَتْهُمُ الضُّبَاعُ لَغَلَبَتْهُمُ . (6)

عنه عليه السلام :فَأَقْسِمُ ثُمَّ أَقْسِمُ ، لَتَنَحْمَنَّا أُمِّيَّةً مِنْ بَعْدِي كما تُلْفِظُ التُّخامةُ ، ثُمَّ لا تَذوقُها ولا تَطْعَمُ بِطَعْمِها أبداً ما كَرَّ الجَدِيدانِ . (7)

عنه عليه السلام :لا يَزَالُ بلاءُ بَنِي أُمِّيَّةَ شَدِيداً حَتَّى يَبْعَثَ اللهُ العُصَبَ مِثْلَ قَرَعِ الخَرِيفِ ، يَأْتُونَ مِنْ كُلِّ ، وَلا يَسْتَأْمِرُونَ أميراً وَلا مَأْموراً ، فَإِذا كانَ ذلِكَ أَذْهَبَ اللهُ مُلْكَ بَنِي أُمِّيَّةَ . (8)

عنه عليه السلام :إِنَّ بَنِي أُمِّيَّةَ لا يَزَالُونَ يَطْعَنُونَ فِي مِسْحَلِ ضَلالَةٍ ، وَلَهُمْ فِي الأَرْضِ أَجَلٌ وَنِهايةٌ ، حَتَّى يُهْرِقُوا الدَّمَ الحَرَامَ فِي الشَّهِرِ الحَرَامِ . وَاللَّهِ لَكَأَنَّي أَنْظُرُ إلى غَرْنوقِ (9) مِنْ فَرِيشٍ يَنْشُدُ فِي دَمِهِ ، فَإِذا فَعَلُوا ذلِكَ لَمْ يَبْقَ لَهُمْ فِي الأَرْضِ عاذِرٌ ، وَلَمْ يَبْقَ لَهُمْ مُلْكَ عَلَى وَجْهِ الأَرْضِ بَعْدَ خَمَسِ عَشْرَةَ لَيْلَةً . (10)

- 1- نهج البلاغة : الخطبة 105 .
- 2- الإرشاد : ج 1 ص 276 .
- 3- التَّبِجُ : الوَسَطُ (النَّهاية : ج 1 ص 206 «ثبج»).
- 4- الفتن : ج 1 ص 193 ح 522 ؛ الملاحم والفتن : ص 84 ح 31 كلاهما عن عبيدة .
- 5- قال الشريف الرضي رحمه الله : والمِرودُ هنا : مِفْعَلٌ مِنَ الإِروادِ ؛ وَهُوَ الإِمهالُ والإِظْهَارُ ، وَهَذَا مِنْ أَفْصَحِ الكِلامِ وَأَغْرَبِهِ ، فَكَأَنَّهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ سَبَّهَ المِهْلَةَ الَّتِي هُمْ فِيها بِالمِضْمَارِ الَّذِي يَجْرُونَ فِيهِ إلى الغاية ، فَإِذا بَلَّغُوا مَنقَطِعَها انْتَقَضَ نِظامُهُم بَعْدَها (المصدر) .
- 6- نهج البلاغة : الحكمة 464 ، نثر الدرّ : ج 1 ص 311 .
- 7- نهج البلاغة : الخطبة 158 .
- 8- الفتن : ج 1 ص 197 ح 539 عن النزال بن سبرة .
- 9- العُرْنُوقُ : الشَّابُّ الناعِمُ الأَبْيَضُ (النَّهاية : ج 3 ص 364 «غرنوق»).
- 10- الفائق في غريب الحديث : ج 2 ص 161 ، شرح نهج البلاغة : ج 19 ص 131 وفيه «مَسْجَلٌ» بَدَلُ «مِسْجَلٍ» ، وَقَالَ فِي ذيلِهِ : «العُرْنُوقُ : القُرْشِيُّ الَّذِي قَتَلَهُ ثُمَّ انْقَضَى أَمْرُهُمْ عَقِيبَ قَتْلِهِ : إِبْرَاهِيمَ الإِمَامَ ، وَقَدْ اِخْتَلَفَتِ الرِّوَايَةُ فِي كِيفِيَّةِ قَتْلِهِ ؛ فَقِيلَ : قُتِلَ بِالسِّيفِ ، وَقِيلَ : حُنِقَ فِي جِرَابٍ فِيهِ نُورَةٌ ، وَحَدِيثُ أميرِ المُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يُسْنَدُ الرِّوَايَةَ الأُولَى» .

امام علی علیه السلام: به خدا سوگند - ای بنی امیه - ، در اندک زمانی دنیا (قدرت) را ببینید که در دست دیگران و در خانه دشمنانتان است .

امام علی علیه السلام: به خدایی که دانه را شکافت و انسان را آفرید ، سوگند - ای بنی امیه - ، که برای دنیا (قدرت) ، کشته خواهید شد و در اندک زمانی آن را در دست دیگران و در خانه دشمنانتان خواهید دید و پس از مدتی اندک ، [دیگران نیز] خبر آن را خواهند فهمید .

امام علی علیه السلام - درباره بنی امیه - : این قوم ، تا زمانی که اختلاف نکنند ، کمر قدرت را در دست خواهند داشت و هر گاه در بین خود اختلاف پیدا کنند ، قدرت از دستشان خارج خواهد شد و تا روز قیامت به ایشان باز نخواهد گشت .

امام علی علیه السلام: بنی امیه را فرصتی (1) است که در آن می تازند و اگر در بین خود اختلاف ورزند ، کفتارها برای غلبه بر آنان ، دهان می گشایند .

امام علی علیه السلام: سوگند می خورم و سوگند می خورم که پس از من ، بنی امیه ، چنان که کسی خلط سینه را بیرون می اندازد ، قدرت را کنار خواهند افکند و تا زمانی که شب و روز در گردش است ، آن را نخواهند چشید و از طعم آن ، برخوردار نخواهند شد .

امام علی علیه السلام: بلای بنی امیه پایدار خواهد ماند تا زمانی که خداوند ، جمعی را چون ابرهای پراکنده پاییزی که از نقاط مختلف می آیند ، برانگیزد که حکومت را از روی خستگی اداره می کنند و نه از امیری فرمان می برند و نه از مأموری . وقتی چنین شد ، خداوند ، پادشاهی بنی امیه را از بین خواهد برد .

امام علی علیه السلام: بنی امیه ، همچنان سوهان گم راهی را تیز خواهند کرد و برایشان در روی زمین ، مهلت و نهایتی است تا آن که در ماه حرام ، خون محترمی را بر زمین می ریزند . به خدا سوگند ، گویی به غرنوق (جوان سپیدروی) قریش می نگرم که در خون خود ، غوطه ور است . هر گاه آنان چنین کردند ، در روی زمین برایشان عذر پذیری پیدا نخواهد شد و پس از پانزده شب ، دیگر برای آنان حکومتی در روی زمین نخواهد بود . (2)

1- تعبیر امام علیه السلام در این جا «مِرْوَد» است . سید رضی گفته : «مِرْوَد» در این جا (بر وزن مِفْعَل از مادّه «ارواد») به معنای مهلت و فرصت دهی است و این تعبیر ، از فصیح ترین و شگفت ترین سخن هاست . گویی او مهلتی را که آنان دارند ، به میدان مسابقه تشبیه کرده که در آن ، تا نهایت می روند و وقتی به پایان رسیدند ، نظامشان از هم می گسلد (نهج البلاغه : ذیل حکمت 464) .

2- در ادامه ، ابن ابی الحدید گفته: غرنوق ، ابراهیم امام ، شخصی قُرشّی است که بنی امیه او را کشتند و پس از کشتن او روزگارشان به سرآمد . در چگونگی کشتنش گزارش ها گوناگون است . می گویند به شمشیر کشته شد و می گویند او را در در گودال پُر از نوره ، خفه کردند . حدیث امیر مؤمنان ، گونه اول را تأیید می کند .

المناقب لابن شهر آشوب، عن الأعمش بروايته، عن رجل من همدان: كُنَّا مَعَ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِصِفِّينَ، فَهَزَمَ أَهْلَ الشَّامِ مَيْمَنَةَ الْعِرَاقِ، فَهَتَفَ بِهِمُ الْأَشْتَرُ لِيَتَرَجَعُوا، فَجَعَلَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ لِأَهْلِ الشَّامِ: يَا أَبَا مُسْلِمٍ خُذْهُمْ - ثَلَاثَ مَرَّاتٍ - . فَقَالَ الْأَشْتَرُ: أَوْلَيْسَ أَبُو مُسْلِمٍ مَعَهُمْ؟! قَالَ: لَسْتُ أُرِيدُ الْخَوْلَانِيَّ، وَإِنَّمَا أُرِيدُ رَجُلًا - يَخْرُجُ فِي آخِرِ الزَّمَانِ مِنَ الْمَشْرِقِ، يُهْلِكُ اللَّهُ بِهِ أَهْلَ الشَّامِ، وَيَسْلُبُ عَن بَنِي أُمَيَّةَ مُلْكَهُمْ. (1)

7/3 مَلِكٌ مُعَاوِيَةَ الْإِمَامِ الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ لِي ذَاتَ يَوْمٍ وَقَدْ رَأَيْتُ فَرِحًا: يَا حَسَنُ، أَنْفَرِحُ؟! كَيْفَ بِكَ إِذَا رَأَيْتَ أَبَاكَ قَتِيلًا؟! أَمْ كَيْفَ بِكَ إِذَا وَلِيَّ هَذَا الْأَمْرَ بَنُو أُمَيَّةَ، وَأَمِيرُهَا الرَّحْبُ الْبُلْعُومُ، الْوَاسِعُ الْأَعْفَاجِ (2)، يَأْكُلُ وَلَا يَشْبَعُ، يَمُوتُ وَلَيْسَ لَهُ فِي السَّمَاءِ نَاصِرٌ وَلَا فِي الْأَرْضِ عَازِرٌ، ثُمَّ يَسْتَوْلِي عَلَى غَرْبِهَا وَشَرْقِهَا، يَدِينُ لَهُ الْعِبَادَ وَيَطُولُ مُلْكُهُ، يَسْتَنْ بِسُنَنِ الْبِدْعِ وَالضَّلَالِ، وَيُمِيتُ الْحَقَّ وَسُنَّةَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، يُقَسِّمُ الْمَالَ فِي أَهْلِ الْوَالِدِيَّةِ، وَيَمْنَعُهُ مَنْ هُوَ أَحَقُّ بِهِ، وَيَدُلُّ فِي مُلْكِهِ الْمُؤْمِنَ، وَيَقْوَى فِي سُلْطَانِهِ الْفَاسِقَ، وَيَجْعَلُ الْمَالَ بَيْنَ أَنْصَارِهِ دُولًا، وَيَتَّخِذُ عِبَادَ اللَّهِ حَوْلًا، يَدْرُسُ فِي سُلْطَانِهِ الْحَقَّ، وَيُظَهِّرُ الْبَاطِلَ، وَيُلْعَنُ الصَّالِحِينَ، وَيَقْتُلُ مَنْ نَآوَأَ عَلَى الْحَقِّ، وَيَدِينُ مَنْ وَالَاهُ عَلَى الْبَاطِلِ. (3)

1- المناقب لابن شهر آشوب: ج 2 ص 262، بحار الأنوار: ج 41 ص 310 ح 39.

2- العَفَجُ: المَعَى؛ مفرد أمعاء (تاج العروس: ج 3 ص 434 «عفج»).

3- الاحتجاج: ج 2 ص 70 ح 158 عن زيد بن وهب الجهني، بحار الأنوار: ج 44 ص 20 ح 4 وراجع المناقب للكوفي: ج 2 ص 128 ح 614 و ص 315 ح 787.

3 / 7 پادشاهی معاویه

المناقب، ابن شهر آشوب_ به نقل از اعمش، از مردی از قبیله همدان: ما همراه علی علیه السلام در صقین بودیم. شامیان، سمت راست سپاه عراق را فراری دادند. اشتر بر آنان بانگ زد که برگردند. امیر مؤمنان، خطاب به شامیان می فرمود: «ای ابو مسلم! آنان را بگیر» و این را سه بار تکرار کرد. اشتر گفت: مگر ابو مسلم با آنان نیست؟ [علی علیه السلام] گفت: «منظورم ابو مسلم خولانی نیست؛ بلکه منظورم مردی است که در آخر زمان از مشرق برمی خیزد. خداوند به دست او شامیان را نابود می سازد و پادشاهی بنی امیه را می گیرد».

3 / 7 پادشاهی معاویه امام حسن علیه السلام: امیر مؤمنان، يك روز که مرا خوش حال دید، گفت: «ای حسن! آیا خوش حالی می کنی؟ چگونه خواهی بود، وقتی پدرت را کشته ببینی، یا وقتی بنی امیه به حکومت برسند و زمامدارشان گلو گشاد شکم گنده ای باشد که بخورد و سیر نشود و در حالی که نه در آسمان یاوری و نه در زمین، عذرپذیری داشته باشد، بمیرد و آن گاه، بر شرق و غرب زمین مستولی شود و بندگان بر او گردن نهند؟! [آن زمامدار] پادشاهی اش طولانی می شود و بدعت و گم راهی را بنیان می نهد و حق و سنت پیامبر خدا را از بین می برد، اموال را در بین دوستانش تقسیم می کند و از مستحقش دریغ می دارد. مؤمن در حکومتش خوار می گردد و فاسق در پادشاهی اش قوی می شود. اموال را در بین یارانش می چرخاند و بندگان خدا را نوکر می گیرد. در حکومتش حق مندرس و باطل آشکار می گردد، صالحان مورد لعن قرار می گیرند و هر کس که در راه حق با او دشمنی ورزد، کشته می شود و هر کس که او را بر باطلش همراهی کند، به او نزدیک می گردد.

الإمام علي عليه السلام: أما إنه سيظهر عليكم بعدي رجل رحب البلعوم، مُدَحِقُ البطن (1)، يأكل ما يجد، ويطلب ما لا يجد، فاقتلوه، ولن تقتلوه! ألا وإنه سيأمركم بسبِّي والبراءة منِّي، فأما السبُّ فسبوني؛ فإنه لي زكاة، ولكم نجاة، وأما البراءة فلا تتبرؤوا منِّي؛ فإنِّي وُلِدْتُ عَلَى الْفِطْرَةِ، وَسَبَقْتُ إِلَى الْإِيمَانِ وَالْهَجْرَةِ. (2)

الإيضاح عن مينا مولى عبد الرحمن بن عوف: سمع علي بن أبي طالب ص لموات الله عليه ضوضاء في عسكره، فقال: ما هذا؟ فقيل: قتل معاوية! فقال: كلا ورب الكعبة، لا يقتل حتى تجتمع الأمة عليه. فقيل له: يا أمير المؤمنين فيم ثقاته؟ قال: ألتمس العذر فيما بيني وبين الله. (3)

الخرايج والجرائح عن عوف بن مروان: إن راكبا قديم من السام، فأفشى في الكوفة أن معاوية مات، فجيء بالرجل إلى علي عليه السلام فقال: أنت شهدت موت معاوية؟ قال: نعم، كنت فيمن دفنه. فقال له علي: إنك كاذب. فقال القوم: أهو يكذب؟ قال: نعم؛ لأن معاوية لا يموت حتى يملك هذه الأمة، ويفعل كذا، ويفعل كذا، ويعمل كذا بعدما ملك. فقال القوم: فلم ثقاته وأنت تعلم أنه سيبلغ هذا؟ قال: للحجة. (4)

1- مُدَحِقُ البطن: أي واسعها، كأن جوانبها قد بعد بعضها من بعض فاتسعت (النهاية: ج 2 ص 105 «دحق»).

2- نهج البلاغة: الخطبة 57، إعلام الوری: ج 1 ص 340، المناقب لابن شهر آشوب: ج 2 ص 272.

3- الإيضاح: ص 455، الخرايج والجرائح: ج 1 ص 198 ح 37، المناقب لابن شهر آشوب: ج 2 ص 259، بحار الأنوار: ج 41 ص 298 ح 27.

4- الخرايج والجرائح: ج 1 ص 198 ح 37، المناقب لابن شهر آشوب: ج 2 ص 259 عن عوف عن مروان الأصغر نحوه، بحار الأنوار: ج 41 ص 304 ح 37.

امام علی علیه السلام: آگاه باشید که پس از من، مردی گلو گشاده و شکم گنده بر شما چیره خواهد شد؛ هر چه بیابد، می خورد و هر چه نیابد، می خواهد. او را بکشید و البته، هرگز او را نخواهید کشت! بدانید که او شما را به دشنام گفتن به من و بیزاری جستن از من، فرمان خواهد داد. اما دشنام گفتن! مرا دشنام بگویید، که برای من زکات و برای شما نجات خواهد بود. و اما بیزاری جستن! از من بیزاری مجوید، که من بر فطرت به دنیا آمده ام و در ایمان و هجرت، سبقت جسته ام.

الإيضاح_ به نقل از مینا (هم پیمان عبد الرحمان بن عوف) _: علی بن ابی طالب _ که درود خدا بر او باد _ در بین لشکر خود، سر و صدایی شنید. پرسید: «چه خبر است؟». گفتند: معاویه کشته شده است. فرمود: «به پروردگار کعبه سوگند، هرگز! او کشته نخواهد شد تا آن که امت بر گردش جمع گردند». گفتند: پس برای چه با او می جنگی، ای امیر مؤمنان؟ فرمود: «در پی حجتی میان خود و خدای خود هستم».

الخراج و الجرائح_ به نقل از عوف بن مروان _: سواره ای از شام رسید و در کوفه شایع کرد که معاویه مرده است. آن مرد را پیش علی علیه السلام آوردند. [علی علیه السلام] از وی پرسید: «آیا مرگ معاویه را خود دیدی؟». گفت: آری. از جمله دفن کنندگان او بودم. علی علیه السلام به وی فرمود: «تو دروغگویی». مردم گفتند: آیا او دروغ می گوید؟ فرمود: «آری. معاویه نمی میرد تا آن که زمام این امت را به دست گیرد و پس از پادشاهی اش، این کار و این کار را انجام می دهد». مردم گفتند: تو که می دانی او به حکومت می رسد، چرا با او می جنگی؟ فرمود: «برای اتمام حجت».

مروج الذهب: قد كان معاوية دس أناسا من أصحابه إلى الكوفة يشيعون موته، وأكثر الناس القول في ذلك حتى بلغ عليا، فقال في مجلسه: قد أكثرتم من نعي معاوية، والله ما مات ولا يموت حتى يملك ما تحت قدمي، وإنما أراد ابن أكلة الأكباد أن يعلم ذلك مني فبعث من يشيع ذلك فيكم ليعلم ويتيقن ما عندي فيه، وما يكون من أمره في المستقبل من الزمان. ومر في كلام كثير يذكر فيه أيام معاوية ومن تلاه من يزيد ومروان وبنيه، وذكر الحجاج وما يسومهم من العذاب، فارتفع الصبح، وكثر البكاء والشهيق، فقام قائم من الناس فقال: يا أمير المؤمنين، ولقد وصفت أمورا عظيمة، الله إن ذلك كائن؟ قال علي: والله إن ذلك لكائن، ما كذبت ولا كذبت. فقال آخرون: متى يكون ذلك يا أمير المؤمنين؟ قال: إذا خضبت هذه من هذه، ووضع إحدى يديه على لحيته والأخرى على رأسه، فأكثر الناس من البكاء. فقال: لا تبكوا في وقتكم هذا فس تبكون بعدي طويلاً. فكاتب أكثر أهل الكوفة معاوية سراً في أمورهم، واتخذوا عنده الأيدي، فوالله ما مضت إلا أيام قلانل حتى كان ذلك. (1)

مُرُوج الذهب: معاویه، گروهی از یاران خود را در کوفه گمارد تا خیر مرگش را پخش کنند. مردم در این باره سخن بسیار گفتند تا به گوش علی علیه السلام رسید. [علی علیه السلام] در مجلسش فرمود: «از مرگ معاویه بسیار سخن گفتید. به خدا سوگند، او نمرده است و نمی میرد، مگر آن که آنچه را در زیر گام من است، به دست گیرد. فرزند جگرخوار می خواهد موضع مرا بداند. از این رو، کسی را فرستاده که این موضوع را در بین شما شایع کند تا بداند و یقین کند که نظر من درباره او چیست و کار خودش در آینده چگونه خواهد بود» . سپس، [علی علیه السلام] بحثی طولانی کرد و در آن، از روزگار معاویه، یزید - که پس از معاویه خواهد آمد -، مروان و فرزندان او، و حجاج و شکنجه هایی که از او به مردم خواهد رسید، یاد نمود. صدای مردم بلند شد و گریه و زاری، بسیار گشت. شخصی از میان مردم برخاست و گفت: ای امیر مؤمنان! چیزهای ناگواری را توصیف کردی. تو را به خدا، آیا اینها اتفاق خواهد افتاد؟ علی علیه السلام فرمود: «به خدا سوگند، اتفاق خواهد افتاد. من دروغ نگفتم و به من نیز دروغ گفته نشده است». دیگران گفتند: ای امیر مؤمنان! کی این کارها پیش خواهد آمد؟ فرمود: «آن گاه که این از این، رنگین شود» و یک دست خود را بر ریش و دست دیگرش را بر سرش نهاد. مردم، بسیار گریستند. فرمود: «اکنون نگرید، که پس از من، روزگاری دراز خواهید گریست». بسیاری از کوفیان، به طور مخفی، درباره خودشان به معاویه نامه نوشتند و پیش او آدم هایی برای خود، دست و پا کردند. به خدا سوگند، چند روزی نگذشت که آن خیر (شهادت علی علیه السلام)، تحقق یافت.

3 / 8 عاقبة خالد بن عرفة مقاتل الطالبين عن السائب: بينما علي عليه السلام على المنبر إذ دخل رجل، فقال: يا أمير المؤمنين، مات خالد بن عرفة. فقال: لا والله ما مات. إذ دخل رجل آخر، فقال: يا أمير المؤمنين، مات خالد بن عرفة. فقال: لا والله ما مات. إذ دخل رجل آخر، فقال: يا أمير المؤمنين، مات خالد بن عرفة. فقال: لا والله ما مات ولا يموت حتى يدخل من باب هذا المسجد - يعني باب الفيل - براية ضلالة يحملها له حبيب بن عمار. قال: فوثب رجل، فقال: يا أمير المؤمنين، أنا حبيب بن عمار، وأنا لك شيعه! قال: فإنه كما أقول. فقدم خالد بن عرفة على مقدمة معاوية يحمل رأيت حبيب بن عمار. (1)

الإرشاد عن سويد بن غفلة: إن رجلاً جاء إلى أمير المؤمنين عليه السلام فقال: يا أمير المؤمنين، إني مررت بوادي القرى (2)، فرأيت خالد بن عرفة قد مات بها، فاستغفر له. فقال أمير المؤمنين عليه السلام: مه، إنه لم يموت، ولا يموت حتى يقود جيش ضلالة، صاحب لوائه حبيب بن حمار. فقام رجل من تحت المنبر، فقال: يا أمير المؤمنين، والله إني لك شيعه، وإني لك محب! قال: ومن أنت؟ قال: أنا حبيب بن حمار. قال: إياك أن تحملها، ولتحملنّها فتدخل بها من هذا الباب - وأوماً بيده إلى باب الفيل - . فلما مضى أمير المؤمنين عليه السلام، وقضى الحسن بن علي من بعده، وكان من أمر الحسين بن علي عليهما السلام من ظهوره ما كان، بعث ابن زياد بعمر بن سعد إلى الحسين بن علي عليه السلام، وجعل خالد بن عرفة على مقدمته، وحبيب بن حمار صاحب رأيت، فسار بها حتى دخل المسجد من باب الفيل. [قال المفيد]: وهذا - أيضاً - خبر مستفيض، لا يتناكره أهل العلم الرواة للآثار، وهو منتشر في أهل الكوفة، ظاهر في جماعتهم، لا يتناكره منهم اثنان، وهو من المعجز الذي يتناه. (3)

1- مقاتل الطالبين: ص 78.

2- وادي القرى: وادي بين المدينة والشام من أعمال المدينة، كثير القرى (معجم البلدان: ج 5 ص 345).

3- الإرشاد: ج 1 ص 329، إعلام الوری: ج 1 ص 345، إرشاد القلوب: ص 225، الاختصاص: ص 280، بصائر الدرجات: ص 298 ح 11 وفيها «جماز» بدل «جماز»؛ الإصابة: ج 2 ص 209 الرقم 2187، شرح نهج البلاغة: ج 2 ص 286 وفيهما «جمار» بدل «جماز» والأربعة الأخيرة نحوه.

3 / 8 عاقبت خالد بن عرْفُطه

3 / 8 عاقبت خالد بن عرْفُطه مقاتل الطالبیین_ به نقل از سائب _: وقتی علی علیه السلام بالای منبر بود ، مردی وارد شد و گفت : ای امیر مؤمنان! خالد بن عرْفُطه مُرد . فرمود : «به خدا سوگند ، او نمرده است» . مرد دیگری وارد شد و گفت : ای امیر مؤمنان! خالد بن عرْفُطه مُرد . فرمود : «به خدا سوگند ، او نمرده است» . مرد دیگری وارد شد و گفت : ای امیر مؤمنان! خالد بن عرْفُطه مُرد . فرمود : «به خدا سوگند ، نمرده است و نخواهد مُرد تا آن که با بیرق گم راهی _ که حبیب بن عمّار ، آن را به دوش می کشد _ از در این مسجد (باب الفیل) ، وارد شود» . مردی از جا برخاست و گفت : ای امیر مؤمنان! من حبیب بن عمّار هستم و پیرو تو . [علی علیه السلام] فرمود : «همان طور که گفتم ، خواهد شد» . [بعدها] خالد بن عرْفُطه ، در مقدّمه سپاه معاویه ، در حالی که حبیب بن عمّار ، بیرقش را به دوش داشت ، وارد کوفه شد .

الإرشاد_ به نقل از سُوید بن عَفْله _: مردی پیش امیر مؤمنان آمد و گفت : ای امیر مومنان! من از منطقه وادی القُری (1) گذشتم و دیدم که خالد بن عرْفُطه در آن جا مُرده است . برای او استغفار کن! امیر مؤمنان فرمود : «دست بردار . او نمرده و نخواهد مرد تا آن که فرماندهی سپاه گم راهی را _ که پرچمدار آن ، حبیب بن حِماز است _ به عهده گیرد» . مردی از پایین منبر گفت : ای امیر مؤمنان! به خدا سوگند ، من پیرو تو هستم و تو را دوست می دارم . فرمود : «تو کیستی؟» . گفت : من حبیب بن حِماز هستم . [علی علیه السلام] فرمود : «آن پرچم را برندار ؛ گر چه برمی داری و از این در به مسجد ، وارد می شوی» و با دست به باب الفیل اشاره کرد . وقتی امیر مؤمنان در گذشت و پس او حسن بن علی علیهما السلام [نیز] در گذشت و جریان حسین بن علی علیهما السلام پیش آمد و قیامش اتّفاق افتاد ، ابن زیاد ، عمر بن سعد رابه سوی حسین بن علی علیهما السلام گسیل داشت و خالد بن عرْفُطه را در مقدّمه سپاه قرارداد و حبیب بن حِماز [هم] صاحب بیرق او بود . او سپاه را پیش برد تا از باب الفیل ، وارد مسجد شد . [شیخ مفید می گوید :] این خبر نیز «مستفیض» است و دانشمندان گزارشگر وقایع تاریخی ، آن را انکار نکرده اند . داستان در بین مردم کوفه مشهور و برای همه آشکار بوده است و از آنان ، حتّی دو نفر نیز منکر آن نبوده اند و این ، از معجزه هایی است که بیان کردیم .

1- وادی القری ، سرزمینی بین مدینه و شام که از توابع مدینه و دارای روستاهای بسیار است (معجم البلدان : ج 5 ص 345) .

خصائص الأئمة عليهم السلام عن أم حكيم بنت عمرو: خَرَجْتُ وَأَنَا أَشْتَهِي أَنْ أَسْمَعَ كَلَامَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، فَدَنَوْتُ مِنْهُ وَفِي النَّاسِ رِقَّةٌ ، وَهُوَ يَخْطُبُ عَلَى الْمِنْبَرِ ، حَتَّى سَمِعْتُ كَلَامَهُ ، فَقَالَ رَجُلٌ : يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ، اسْتَغْفِرُ لِحَالِدِ بْنِ عُرْفُطَةَ ، فَإِنَّهُ قَدْ مَاتَ بِأَرْضِ تَيْمَاءٍ (1) ، فَلَمْ يَرُدَّ عَلَيْهِ ، فَقَالَ الثَّانِيَةَ فَلَمْ يَرُدَّ عَلَيْهِ ، ثُمَّ قَالَ الثَّلَاثَةَ . فَالْتَمَعْتُ إِلَيْهِ فَقَالَ : أَيُّهَا النَّاعِي خَالِدَ بْنَ عُرْفُطَةَ ! كَذَبْتَ ، وَاللَّهِ مَا مَاتَ ، وَلَا يَمُوتُ حَتَّى يَدْخُلَ مِنْ هَذَا الْبَابِ ، يَحْمِلُ رَايَةَ ضَلَالَةٍ . قَالَتْ : فَرَأَيْتُ خَالِدَ بْنَ عُرْفُطَةَ يَحْمِلُ رَايَةَ مُعَاوِيَةَ حَتَّى نَزَلَ نُحَيْلَةَ (2) وَأَدْخَلَهَا مِنْ بَابِ الْغَيْلِ . (3)

-
- 1- تَيْمَاءُ : بَلِيدَةٌ فِي أَطْرَافِ الشَّامِ ، بَيْنَ الشَّامِ وَوَادِي الْقُرَى عَلَى طَرِيقِ حَاجِّ الشَّامِ وَلَمَّا سَيَّطَرَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَلَى وَادِي الْقُرَى صَالِحَهُ أَهْلَ تَيْمَاءَ عَلَى الْبَقَاءِ فِي بِلَادِهِمْ وَدَفَعَ الْجَزِيَّةَ (أَنْظَرَ مَعْجَمُ الْبُلْدَانِ : ج 2 ص 67) .
 - 2- النُّحَيْلَةُ : مَوْضِعٌ قَرِبَ الْكُوفَةِ عَلَى سَمْتِ الشَّامِ ، وَهُوَ الْمَوْضِعُ الَّذِي خَرَجَ إِلَيْهِ الْإِمَامُ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ (مَعْجَمُ الْبُلْدَانِ : ج 5 ص 278)
 - 3- خصائص الأئمة عليهم السلام : ص 52 ، الملاحم والفتن : ص 234 ح 341 نحوه .

خصائص الأئمة عليهم السلام_ به نقل از اُمّ حکیم (دختر عمرو) _: من که علاقه مند به شنیدن کلام علی بن ابی طالب علیه السلام بودم ، از خانه بیرون شدم . وی بر منبر ، سخنرانی می کرد و مردم ، دل شکسته بودند . به او نزدیک شدم تا جایی که کاملاً صدای او را می شنیدم . مردی گفت : ای امیر مؤمنان! برای خالد بن عرفطه طلب مغفرت کن ؛ چرا که در سرزمین تیماء (1) در گذشته است . امام علیه السلام پاسخی نداد . [مرد ،] بار دیگر گفت و امام علیه السلام جواب نداد . [مرد] بار سوم گفت . امام علیه السلام به طرف وی رو کرد و فرمود : «ای کسی که خبر مرگ خالد بن عرفطه را می دهی! دروغ می گویی . به خدا سوگند ، او نمرده است و نمی میرد تا از این در ، در حالی که پرچم گم راهی را حمل می کند ، وارد شود» . [سال ها بعد ،] خالد بن عُرفطه را دیدم که بیرق معاویه را به دوش می کشید تا در نُخَیله (2) منزل زد و بیرق را از باب الفیل ، وارد کرد .

1- . تیماء ، جایی نزدیک کوفه از سمت شام است (معجم البلدان : ج 5 ص 345) .

2- . نُخَیله ، مکانی در نزدیکی کوفه و همان جایی است که علی علیه السلام برای جنگ نهروان به آن جا لشکر کشید (معجم البلدان : ج 5 ص 278) .

3 / 9 مُلْكُ بَنِي مَرْوَانَ إِمَامَ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي وَصْفِ مَرْوَانَ بْنِ الْحَكَمِ - : أَمَا إِنَّ لَهُ إِمْرَةً كَلَعَقَةَ الْكَلْبِ أَنْفَهُ (1) ، وَهُوَ أَبُو الْأَكْبُشِ الْأَرْبَعَةَ (2) ، وَسَتَلَقَى الْأُمَّةَ مِنْهُ وَمِنْ وُلْدِهِ يَوْمًا أَحْمَرَ . (3)

عنه عليه السلام لِمَرْوَانَ بْنِ الْحَكَمِ يَوْمَ الْجَمَلِ وَقَدْ بَايَعَهُ - : يَا بَنَ الْحَكَمِ ، فَلَقَدْ كُنْتَ تَخَافُ أَنْ يَقَعَ رَأْسُكَ فِي هَذِهِ الْبُقْعَةِ ؟ ! كَلَّا ، أَيْبَى اللَّهِ أَنْ يَكُونَ ذَلِكَ حَتَّى يَخْرُجَ مِنْ صُلْبِكَ طَوَاعِيْتُ يَمْلِكُونَ هَذِهِ الرَّعِيَّةَ . (4)

1- . يريد قصر المدة ، وكذلك كانت مدة خلافة مروان ؛ فإنه ولي تسعة أشهر .

2- . الأكبش الأربعة : بنو عبد الملك ؛ الوليد ، وسليمان ، ويزيد ، وهشام ، ولم يل الخلافة من بني أمية ولا من غيرهم أربعة إخوة إلا هؤلاء (شرح نهج البلاغة : ج 6 ص 147) .

3- . نهج البلاغة : الخطبة 73 ؛ ربيع الأبرار : ج 4 ص 242 ، تذكرة الخواص : ص 78 وليس فيه «وهو أبو الأكبش الأربعة» .

4- . إرشاد القلوب : ص 277 عن رباب بن رباح ، مشارق أنوار اليقين : ص 76 وراجع الخرائج والجرائح : ج 1 ص 197 ح 35 .

3 / 9 پادشاهی بنی مروان

3 / 9 پادشاهی بنی مروان امام علی علیه السلام در توصیف مروان بن حکم: پادشاهی برای او به مقداری [کوتاه] خواهد بود که سگ، بینی اش را می لیسد. او پدر چهار فرمان روا خواهد بود و امت از وی و فرزندانش روزهای خونینی را خواهند دید.

امام علی علیه السلام در روز جمل به هنگام بیعت کردن مروان بن حکم با امام علیه السلام: ابن حکم! آیا می ترسیدی که سرت در این مکان از تنت جدا گردد؟ هرگز! خداوند، چنین نخواهد کرد تا آن که از صلب تو، طاغوت هایی بیرون آیند که زمام این مردم را به دست بگیرند.

عنه عليه السلام_ في مروان بن الحَكَمِ _: لِيَحْمِلَنَّ رَايَةَ ضَلَالَةٍ بَعْدَمَا يَشِيْبُ صُدْغَاهُ، وَلَهُ إِمْرَةٌ كَلْحَسَةِ الْكَلْبِ أَنْفَهُ . (1)

تاريخ دمشق عن أبي سليمان: بَيْنَا عَلِيٌّ وَاضِعٌ يَدَهُ عَلَى بَعْضِ (2) يَمَشِي فِي سِكَكِ الْمَدِينَةِ، إِذْ جَاءَ مَرَوَانَ بْنُ الْحَكَمِ فِي حُلَّةٍ؛ فَتَيَّ شَابُّ نَاصِعُ اللَّوْنِ وَقَاذِ (3)، فَقَالَ لَهُ: مَا (4) كَذَا وَكَذَا، يَا أَبَا الْحَسَنِ؟ وَجَعَلَ عَلِيٌّ يُخْبِرُهُ. فَلَمَّا فَرَّغَ وَلَّى مِنْ عِنْدِهِ، فَنَظَرَ فِي قَفَاهُ، ثُمَّ قَالَ: وَيْلٌ لِأُمَّتِكَ مِنْكَ وَمِنْ بَنِيكَ إِذَا شَابَتْ ذِرَاعَاكَ . (5)

الإمام علي عليه السلام: لَكَأَنْتِي أَنْظُرُ إِلَى ضِيءِ لَمِيلٍ قَدْ نَعَقَ بِالسَّامِ، وَفَحَصَ بِرَايَاتِهِ فِي ضَوَاحِي كُوفَانِ. فَإِذَا فَغَرَّتْ فَاغْرَتُهُ، وَاسْتَدَّتْ شَكِيمَتُهُ، وَثَقُلَتْ فِي الْأَرْضِ وَطَأَتْهُ، عَصَّتِ الْفِتْنَةُ أَبْنَاءَهَا بِأَنْبَابِهَا، وَمَاجَتْ الْحَرْبُ بِأَمْوَاجِهَا، وَبَدَأَ مِنَ الْأَيَّامِ كُلوْحُهَا (6)، وَمِنْ اللَّيَالِي كُدُوْحُهَا (7). فَإِذَا أَيْبَعَ زَرْعُهُ، وَقَامَ عَلَى يَنْعِهِ، وَهَدَرَتْ شَقَاشِقُهُ، وَبَرَقَتْ بَوَارِقُهُ، عَقِدَتْ رَايَاتُ الْفِتَنِ الْمُعْضِلَةَ، وَأَقْبَلْنَ كَاللَّيْلِ الْمُظْلِمِ، وَالْبَحْرِ الْمُتَلَطِّمِ. هَذَا، وَكَمْ يَخْرِقُ الْكُوفَةَ مِنْ قَاصِفٍ، وَيَمُرُّ عَلَيْهَا مِنْ عَاصِفٍ! وَعَنْ قَلِيلٍ تَلْتَفُّ الْقُرُونُ بِالْقُرُونِ، وَيُحْصَدُ الْقَائِمُ، وَيُحْطَمُ الْمَحْصُودُ! (8)

1- الطبقات الكبرى: ج 5 ص 43، تاريخ دمشق: ج 57 ص 263.

2- كذا في المصدر، والظاهر أنَّ الصواب: «واضعٌ يديه على بعض»، أو ما في كنز العمال: «واضعٌ يده على كتفي».

3- هكذا في المصدر، ولعلَّ الصواب: «وقاد». قال ابن منظور: قلبٌ وقاد: ماضٍ سريع التوقد في النشاط. وكوكبٌ وقاد: مُضِيءٌ (لسان العرب: ج 3 ص 466 «وقد»).

4- في المصدر: «يا» بدل «ما»، والصحيح ما أثبتناه كما في كنز العمال.

5- تاريخ دمشق: ج 57 ص 265، كنز العمال: ج 11 ص 361 ح 31744.

6- الكلُّوح: العُبُوس (النهاية: ج 4 ص 196 «كلح»).

7- الكدوح: الخُدُوش (النهاية: ج 4 ص 155 «كدح»).

8- نهج البلاغة: الخطبة 101.

امام علی علیه السلام درباره مروان بن حکم: پس از آن که موهای شقیقه اش سفید گردد، پرچم گم راهی را به دوش خواهد کشید و حکومتی [کوتاه] به اندازه ای که سگ، بینی اش را می لیسد، خواهد داشت.

تاریخ دمشق از ابو سلیمان: زمانی، علی علیه السلام دست بر شانه کسی، در محله های مدینه قدم می زد که مروان بن حکم در لباسی فاخر سر رسید؛ جوانی بود نوحاسته، سفیدپوست و شاداب. [مروان،] خطاب به علی علیه السلام گفت: آیا فلان کار و فلان کار، انجام گرفته است، ای ابو الحسن؟ و علی علیه السلام هم به او خبر می داد. وقتی پرسش های او تمام شد، از نزد علی علیه السلام رفت. علی علیه السلام به پشت وی نگاه کرد و سپس گفت: «وای بر مردم تو از دست تو و فرزندان، هنگامی که دو بازوی قدرتت توان گیرد!».

امام علی علیه السلام: گویی گم راهی را می بینم که در شام، بانگ بر می دارد و بیرق های خود را در اطراف کوفه بر می افرازد. پس، هنگامی که دهان بگشاید و سرکشی کند و قدرتش محکم گردد و جای پایش در زمین ثابت شود، فتنه، مردم زمان را به دندان می درد، آتش جنگ شعله ور می گردد، چهره دژم روزها نمایان می شود و زخم های شب ها آشکار گردد. هر گاه کشته هایش سبز شود و به ثمر بنشیند و چون شتر مست بخروشد و شمشیرهایش بدرخشد، از هر سو پرچم های به هم پیوسته فتنه بر هم گره می خورند و چون شب تاریک و دریای متلاطم روی می آورند، چه توفان هایی که کوفه را در هم بکوبد و چه تندبادهایی که بر آن بوزد! چندی نمی کشد که دو سپاه در هم می آمیزند؛ ایستاده ها درو می شوند و درو شده ها پای مال و نابود می گردند. 1

3 / 10 سُلْطَةُ الْحَجَّاجِ إِمَامِ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَمَا وَاللَّهِ، لَيْسَ لَطَنٌ عَلَيْكُمْ غُلَامٌ ثَقِيفٌ، الدِّيَالُ (1) المَيَّالُ، يَأْكُلُ خَصِيْرَتَكُمْ، وَيُذِيْبُ شَحْمَتَكُمْ، إِيْهِ أَبَا وَذَحَةَ! (2)

دلائل النبوة للبيهقي عن حبيب بن أبي ثابت: قَالَ عَلِيُّ لِرَجُلٍ: لَا مُتَّ حَتَّى تُدْرِكَ فَنِي ثَقِيفٍ. قِيلَ لَهُ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، مَا فَتَى ثَقِيفٍ؟ قَالَ: لِيُقَالَ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ: إِكْفِنَا زَاوِيَةً مِنْ زَوَايَا جَهَنَّمَ؛ رَجُلٌ يَمْلِكُ عِشْرِينَ أَوْ بَعْضَهَا وَعِشْرِينَ سَنَةً، لَا يَدْعُ لِلَّهِ مَعْصِيَةً إِلَّا ارْتَكَبَهَا، حَتَّى لَوْ كَمَ تَبَقَ إِلَّا مَعْصِيَةً وَاحِدَةً وَكَانَ بَيْنَهُ وَبَيْنَهَا بَابٌ مُغْلَقٌ لَكَسَرَهُ حَتَّى يَرْتَكِبَهَا، يَقْتُلُ بِمَنْ أَطَاعَهُ مِنْ عَصَاهُ. (3)

1- الدِّيَالُ: الْمُتَبَخَّرُ فِي مَشِيهِ، وَتَدْيَلٌ: تَبَخَّرَ (القاموس المحيط: ج 3 ص 380 «ذيل»).

2- نهج البلاغة: الخطبة 116. قال الشريف الرضي قدس سره: الوذحة: الخنفساء، وهذا القول يومئ به إلى الحجَّاج، وله مع الوذحة حديث ليس هذا موضع ذكره.

3- دلائل النبوة للبيهقي: ج 6 ص 489، البداية والنهاية: ج 6 ص 238 وفيه «يفتن» بدل «يقتل».

3 / 10 سلطه حجاج

3 / 10 سلطه حجاجامام علی علیه السلام: بدانید! سوگند به خدا که جوان ثقفی بر شما تسلط پیدا می کند؛ مردی متکبر و نابکار. او خرمی و برکت را نابود می کند و شما را از درون، تهی می سازد. بس کن، ابو و ذحه! (1)

دلائل النبوة، بیهقی. به نقل از حبیب بن ابی ثابت: _ علی علیه السلام به مردی فرمود: «نمیری تا جوان ثقفی را ببینی». گفتند: جوان ثقفی کیست؟ فرمود: «در روز قیامت، به او گفته خواهد شد: گوشه ای از گوشه های جهنم، از آن مردی است که بیست (و یا بیست و اندی) سال، پادشاهی کرد و هیچ معصیت الهی را بدون انجام دادن رها نساخت، به گونه ای که اگر تنها يك گناه، باقی بود و بین او و آن، دری بسته قرار داشت، در را می شکست تا مرتکب آن گناه شود؛ [همو که] آنانی را که از او اطاعت نکردند، به دست کسانی که از او اطاعت می کردند، گشت».

1- .سید رضی گفته است: وَ ذَحْه (که در متن عربی آمده) به معنای سوسک است و این سخن، اشاره به حجاج دارد و وی را داستانی با سوسک است که این جا جای ذکر آن نیست.

مقاتل الطالبين عن موسى بن أبي النعمان: جاء الأشعثُ إلى عليٍّ يستأذنُ عليه، فردّه قنبرٌ، فأدَمَى الأشعثُ أنفه، فخرَجَ عليٌّ وهو يقولُ: ما لي ولك يا أشعثُ؟! أما واللهِ لو بعبدٌ تقيفٍ تمرَّستَ لأشعرتَ شعيراتك. قيل: يا أمير المؤمنين، ومن غلامٌ تقيفٍ؟ قال: غلامٌ يليهم لا يُبقي أهل بيتٍ من العربِ إلا أدخلهم ذلاً. قيل: يا أمير المؤمنين، كم يلي؟ وكم يمكُّ؟ قال: عشرين إن بلغها. (1)

تاريخ دمشق عن مالك بن دينار عن الحسن: قال عليٌّ رضی الله عنه لأهل الكوفة: اللهم كما اتَّمتُّهم فخانوني، ونصحت لهم فغشوني، فسَلط عليهم فتى تقيفٍ، الذَّيَال الميَال، يأكلُ خَصِرَتها، ويلبسُ فِرَوْتها، ويحكُّم فيها بحُكم الجاهليَّة! قال: يقولُ الحسنُ (2): وما خلَق الله الحجاجَ يومئذٍ. (3)

3 / 11 ملئك بني العباسِ وزوالها الكامل للمبرِّد_ في ذكرِ ولادةِ عليِّ بن عبدِ الله بن عباسٍ _: أن الإمامَ أخذَهُ فحنَّكَه ودعا له، ثمَّ رَدَّهُ إليه، وقال: خذهُ إليك أبا الأملاكِ، قد سمَّيْتُهُ عليًّا، وكنَّيْتُهُ أبا الحسنِ. (4)

1- مقاتل الطالبين: ص 47، البداية والنهاية: ج 9 ص 132 عن أمِّ حكيم بنت عمر بن سنان نحوه.

2- هكذا في المصدر، ولكنَّ الصحيح «الإمام عليٌّ عليه السلام» بدل «الحسن»؛ لأنَّ الحسن البصري كان حيًّا حتَّى بعد موت الحجاج.

3- تاريخ دمشق: ج 12 ص 169، دلائل النبوة للبيهقي: ج 6 ص 488، البداية والنهاية: ج 6 ص 237، كنز العمال: ج 11 ص 326 ح 31747.

4- الكامل للمبرِّد: ج 2 ص 756.

3 / 11 پادشاهی بنی عباس و نابودی آن

مقاتل الطالیبین_ به نقل از موسی بن ابی نعمان _: اشعث به منزل علی علیه السلام آمد و اجازه خواست ؛ ولی قنبر ، وی را باز گرداند و [به همین خاطر ،] اشعث ، دماغ وی را خونین نمود . علی علیه السلام از خانه خارج شد ، در حالی که می فرمود : «چه کار با من داری ، ای اشعث؟ به خدا سوگند ، اگر با غلام ثقفی رفت و آمد می کردی ، موبرتت راست می شد» . گفتند : ای امیر مؤمنان! جوان ثقفی کیست؟ فرمود : «جوانی است که بر آنان حکومت خواهد کرد و هیچ خاندان عربی پیدا نخواهد شد ، مگر آن که او خواری و ذلت را بر آن ، وارد خواهد ساخت» . گفتند : او چه مدّت حاکمیت خواهد داشت و چه مدّت زنده خواهد بود؟ فرمود : «بیست سال ، اگر آن را به پایان برساند» .

تاریخ دمشق_ به نقل از مالک بن دینار ، از حسن [بصری] _: علی علیه السلام به مردم کوفه فرمود : «خداوندا! همان گونه که من به آنان اطمینان کردم ، آنان به من خیانت کردند و [من] خیرخواهی شان کردم و آنان نیرنگ زدند . جوان متکبر نابه کار ثقفی را بر آنان مسلط کن تا خرّمی و برکتشان را نابود سازد و ثروتشان را تصاحب کند و با احکام جاهلیت بر آنان حکومت نماید!». حسن (1) در گذشت و آن روز ، حجاج به دنیا نیامده بود.

3 / 11 پادشاهی بنی عباس و نابودی آنالکامل ، مبرّد _ در یادکرد به دنیا آمدن علی بن عبد الله بن عباس _: امام علیه السلام او را گرفت ، کاش را برداشت و برایش دعا کرد . سپس او را برگرداند و فرمود : «بگیر ، ای پدر پادشاهان! من او را علی نامیدم و ابو الحسن کنیه دادم» .

1- . در متن ، چنین است ؛ ولی درست ، آن است که «ابو الحسن (امام علی علیه السلام) در گذشت ...» ؛ چون حسن بصری ، حتی پس از مرگ حجاج هم زنده بود .

الإمام علي عليه السلام: يابن عباس، إن ملك بني أمية إذا زال فأول ما يملك من بني هاشم ولدك، فيفعلون الأفاعيل. (1)

الفتن عن ابن عباس: قلت لعلي بن أبي طالب رضي الله عنه: متى دوتنا يا أبا حسن؟ قال: إذا رأيت فتیان أهل خراسان أصبتم أنتم إثمها، وأصبنا نحن برها. (2)

الإمام علي عليه السلام في خطبته: ويل هذه الأمة من رجالهم؛ الشجرة الملعونة التي ذكرها ربكم تعالى! أولهم خضراء، وآخرهم هزماء، ثم يلي بعدهم أمر أمة محمد رجال، أولهم أرافهم، وثانيهم أفتكهم، وخامسهم كبشهم، وسابعهم أعلمهم، وعاشرهم أكفرهم، يقتله أخصهم به، وخامس عشرهم كثير العناء قليل العناء، سادس عشرهم أفضاهم للذم وأوصد لهم للرحم، كأني أرى ثامن عشرهم تفحص رجلاه في دمه بعد أن يأخذ جنده بكظمه (3)، من ولده ثلاثة رجال سيرتهم سيرة الضلال، والثاني والعشرون منهم الشيخ الهرم، تطول أعوامه، وتوافق الرعية أيامه، والسادس والعشرون 4 منهم يشرد (4) الملك منه شرود المنفتق، ويعضده الهزرة (5) المتفهيق (6)، لكأني أراه على جسر الزوراء قتيلاً «ذ لك بما قدمت يدك وأن الله ليس بظلم للعبيد» (7). (8)

1- الفضائل لابن شاذان: ص 120، كتاب سليم بن قيس: ج 2 ص 916 ح 66.

2- الفتن: ج 1 ص 201 ح 547.

3- الكظم: منخرج النفس، يقال: أخذت بكظمه؛ أي بمنخرج نفسه (لسان العرب: ج 12 ص 520 «كظم»).

4- وأما الثاني والعشرون منهم: فهو المكتفي بالله، لكن لما كان أيام ملكه قليلة احتمل العلامة المجلسي الخطأ للناسخ أو السهو للراوي، وكون المذكور إما القادر بالله أو القائم بأمر الله، والأول عمر ستا وثمانين سنة، ومدة خلافته إحدى وأربعون، والثاني عمر ستا وسبعين سنة، ومدة خلافته أربع وأربعون، واستظهر كون السادس والعشرين: المستعصم، مع كونه السابع والثلاثين من ملوكهم، ووجه المراد بأنهم بهذه العدة من عظمائهم أو في هذه الطبقات من أولاد العباس (راجع تمام الكلام في بحار الأنوار: ج 41 ص 323).

5- رجل هزر: مغبون أحرق يطعم به (لسان العرب: ج 5 ص 263 «هزر»).

6- المتفهيق: الذي يتوسع في كلامه ويفهق به فمه (لسان العرب: ج 10 ص 314 «فهيق»).

7- الحجج: 10.

8- المناقب لابن شهر آشوب: ج 2 ص 276، بحار الأنوار: ج 41 ص 322 ح 45.

امام علی علیه السلام: ای ابن عباس! هر گاه پادشاهی بنی امیه پایان یابد، اولین کسانی که از بنی هاشم به حکومت خواهند رسید، فرزندان توآند و آنان، کارهایی انجام خواهند داد.

الفتن_ به نقل از ابن عباس_: به علی بن ابی طالب علیه السلام گفتم: دولت ما کی خواهد بود، ای ابو الحسن؟ فرمود: «هر گاه جوانان خراسان را دیدی، گناه آن را شما نصیب می برید و خوبی آن را ما به دست خواهیم آورد».

امام علی علیه السلام_ در خطبه اش_: وای بر این امت از مردانشان! از شجره نفرین شده ای که خداوندتان آن را یاد کرده است. آغاز آنان، سرسبزی و پایان آن، نابودی است. پس از آنان، سرپرستی امت محمد صلی الله علیه و آله را مردانی به دست می گیرند که اولی شان مهربان ترینشان، دومی شان، بی رحم ترینشان، پنجمی شان، سر حال ترینشان، هفتمی شان، داناترینشان، دهمی شان، کافرترینشان _ که او را نزدیک ترین فرد به او خواهد کشت _، پانزدهمی شان، بسیار گرفتار و کم ثروت، و شانزدهمی شان، پیمان نگه دارترین و صله رَحِم کننده ترینشان است. هجدهمی شان را پس از آن که با سپاهش به گذشت رفتار کرد، پاهایش را درخونش غلتان می بینم. سه تن از پسرانش به حکومت می رسند که رفتارشان رفتارگم راهی است. بیست و دومی شان، کهن سال فرتوتی است که سال های حکومتش طولانی و روزگارش همگام شهروندان خواهد بود. بیست و ششمی شان، (1) زمام حکومت از دستش مانند چارپای رمیده، به درمی رود و حماقت و روده درازی اش 2 به زوال حکومتش کمک می کند. گویی از هم اکنون، کشته او را بر روی پل زوراء می بینم. «این است سزای آنچه از پیش انجام داده بوده ای؛ و خداوند به بندگان، ستم نمی کند».

1- در حاشیه المناقب، ابن شهر آشوب (ج 2 ص 276)، خلاصه آنچه علامه مجلسی آورده، چنین است: نخستین عبّاسیان، سفّاح بود که مهربان ترین شان بود؛ دومی شان منصور بود که خونریزترین آنان بود، یعنی با خدعه و نیرنگ، بسیاری را کُشت. پنجمین آنان، رشید بود که بزرگ آنان است؛ چون حکومت عبّاسیان به او استوار گشت. هفتمین آنان، مأمون بود که عالم ترین شان بود. دهمین شان، متوکل بود که به خاطر دشمنی [با اهل بیت علیهم السلام] و کشتن نزدیک ترین یارانش کافرترینشان بود. پانزدهمین آنان، معتمد بود که گرفتاری هایش به خاطر درگیری های فراوانش با زنگیان بود. شانزدهمین آنان، معتضد بود که پس از دیدن امیر مؤمنان در خواب، روزگارش را در صله دادن بر علویان گذراند. هجدهمین

عنه عليه السلام: كَأَنِّي أَرَى رَجُلًا مِنْ بَنِي عَبَّاسٍ يُنَحِّرُ كَمَا يُنَحِّرُ الْإِبِلُ ، وَلَا يَقْدِرُ أَنْ يَدْفَعَ عَنْ نَفْسِهِ ، وَيَلُّ لَهَ ثُمَّ وَيَلُّ لَهَ ! مَا أَذَلُّهُ لَمَّا وَلَّى عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ ، وَأَقْبَلَ إِلَى الدُّنْيَا الدَّنِيَّةِ ! _ إلى أن قال _ : لَوْ شِئْتُ عَنْ أَسْمَائِهِمْ وَكُنَاهُمْ وَمَوَاضِعَ قَتْلِهِمْ لَأَخْبَرْتُ . (1)

عنه عليه السلام: إِنَّ مُلْكَ وَوَلَدِ بَنِي الْعَبَّاسِ مِنْ خُرَّاسَانَ يَقْبَلُ ، وَمِنْ خُرَّاسَانَ يَذْهَبُ . (2)

3 / 12 فِتْنَةُ الْقَرَامِطَةِ (3) قال ابن أبي الحديد في شرح الخطبة 176 من نهج البلاغة: «... وَاللَّهِ لَوْ شِئْتُ أَنْ أُخْبِرَ كُلَّ رَجُلٍ مِنْكُمْ بِمَخْرَجِهِ وَمَوْلَجِهِ وَجَمِيعِ شَأْنِهِ لَفَعَلْتُ...» تحت عنوان: «جملة من إخبار عليّ بالأمر الغيبيّة»: وقد ذكرنا فيما تقدّم من إخباره عليه السلام عن الغيوب طرفاً صالحاً ، ومن عجب ما وقفت عليه من ذلك قوله في الخطبة التي يذكر فيها الملاحم ، وهو يشير إلى القرامطة: «يَنْتَجِلُونَ لَنَا الْحُبَّ وَالْهَوَى ، وَيُضْمِرُونَ لَنَا الْبُغْضَ وَالْقِلَى ، وَآيَةُ ذَلِكَ قَتْلُهُمْ وَرَأْتْنَا ، وَهَجَرُهُمْ أَحْدَانًا» (4) . وصحّ ما أخبر به ؛ لأنّ القرامطة قتلت من آل أبي طالب عليه السلام خلقاً كثيراً ، وأسمائهم مذكورة في كتاب «مقاتل الطالبين» لأبي الفرج الأصفهاني . ومروّ أبو طاهر سليمان بن الحسن الجنابي في جيشه بالغرّي (5) وبالحاير (6) ، فلم يعرّج على واحد منهما ولا دخل ولا وقف . وفي هذه الخطبة قال _ وهو يشير إلى السارية التي كان يستند إليها في مسجد الكوفة _ : «كَأَنِّي بِالْحَجَرِ الْأَسْوَدِ مَنْصُوبًا هَاهُنَا . وَيَحْتُمُّ ! إِنَّ فَضِيلَتَهُ لَيْسَتْ فِي نَفْسِهِ ، بَلْ فِي مَوْضِعِهِ وَأَسَدِّسِهِ ، يَمَكُتُ هَاهُنَا بُرْهَةً ، ثُمَّ هَاهُنَا بُرْهَةً _ وَأَشَارَ إِلَى الْبَحْرَيْنِ _ ثُمَّ يَعُودُ إِلَى مَأْوَاهُ وَأُمَّ مَثْوَاهُ» . ووقع الأمر في الحجر الأسود . بموجب ما أخبر به عليه السلام . (7)

1- إحقاق الحقّ: ج 8 ص 168 .

2- المناقب لابن شهر آشوب: ج 2 ص 275 ، بحار الأنوار: ج 41 ص 320 ح 44 .

3- يرجع مذهب القرامطة إلى كبيرهم الحسن بن بهرام الجنابي ، أبو سعيد ، كان دقّاقاً من أهل جنابة بفارس ، ونفي فيها فأقام في البحرين تاجراً ، وجعل يدعو العرب إلى نحلّتهم فعظم أمره ؛ فحاربه الخليفة مظفرّ الحسن ، وصافاه المقتدر العباسي ؛ وكان أصحابه يسمّونه السيّد . استولى على هجر والأحساء والقطيف وسائر بلاد البحرين ؛ وكان شجاعاً ؛ داهية ، قتله خادم له صقلبي في الحمام بهجر ، سنة (301 هـ) (شرح نهج البلاغة: ج 10 ص 13 الهامش) .

4- الكتب التي أوردت هذا الحديث نقلته من شرح نهج البلاغة ، ولم نعثر على مصدر آخر لهذا الحديث .

5- الغري: بظاهر الكوفة ، قرب قبر عليّ بن أبي طالب رضی الله عنه (معجم البلدان: ج 4 ص 196) .

6- الحائر: قبر الحسين بن عليّ رضی الله عنه (معجم البلدان: ج 2 ص 208) .

7- شرح نهج البلاغة: ج 10 ص 13 .

3 / 12 فتنه قِرمَطیان

امام علی علیه السلام: گویی مردی از بنی عَبَّاس را می بینم که چون شتر، قُرَبانی می شود و نمی تواند از خود، دفاع کند. وای بر او و وای بر او! آن گاه که به فرمان پروردگارش پشت کرد و به دنیای پست، روی آورد، چه خوار و بی مقدار شد! ... اگر بخواهم از نام، کُنیه و مکان کشته شدنشان خبرتان بدهم، خبر می دهم.

امام علی علیه السلام: پادشاهی فرزندان بنی عَبَّاس از راه خراسان می آید و از راه خراسان، تبه می گردد.

12/3 فتنه قِرمَطیان ابن ابی الحدید، در شرح خطبه 176 از نهج البلاغة: «... به خدا سوگند، اگر بخواهم هر کدام از شما را از آمدن و رفتن و همه سرنوشتش خبر دهم، خبر می دهم...»، ذیل عنوان «بخش هایی از خبر دادن علی علیه السلام از امور غیبی» می گوید: پیش تر، بخش قابل توجهی از اخبار غیبی علی علیه السلام را یاد کردیم. یکی [دیگر] از چیزهای شگفت از این دست، کلام وی در خطبه ای است که در آن از حوادث آینده یاد کرده، به قرامطه اشاره می نماید: «عشق و دوستی به ما می نمایاند؛ ولی در دل، کینه و دشمنی ما را دارند و نشان آن، کشتن وارثان ما و دورساختن جوانان ماست». (1) آنچه [علی علیه السلام] از قرامطه خبر داده است، درست است؛ چون قرامطه جمع فراوانی از آل ابو طالب علیه السلام را کشتند که نام هایشان در کتاب مقاتل الطالبيين ابوالفرج اصفهانی موجود است. و ابو طاهر (سلیمان بن حسن جَنّابی) با سپاه خود از منطقه غَری (2) و منطقه حائر (3) گذر کرد و در هیچ کدام از این دو منطقه توقف نکرد، نه وارد آن شد و نه در آن جا درنگ کرد. در این خطبه [علی علیه السلام]، در حالی که به تخته سنگی که در مسجد کوفه بود و به آن تکیه داده بود، اشاره می کرد، فرمود: «گویی حجر الأسود را که در این جا نصب شده، می بینم. وای بر آنها! فضیلت آن در خودش نیست؛ بلکه در جا و پایه آن است. مدّتی در این جا می ماند و مدّتی در آن جا» و به بحرین (4) اشاره کرد، و افزود: «آن گاه به جای اصلی و محلّ واقعی اش بازگردانده می شود». مطابق آنچه علی علیه السلام درباره حجر الأسود خبر داده بود، اتّفاق افتاد.

-
- 1- کتاب هایی که این حدیث را نقل کرده اند، آن را از شرح نهج البلاغة آورده اند و منبع دیگری برای این حدیث نیافتیم.
 - 2- غری، نزدیک قبر علی علیه السلام (معجم البلدان: ج 4 ص 196).
 - 3- حائر، قبر امام حسین علیه السلام (معجم البلدان: ج 2 ص 208).
 - 4- ناحیه ای در شمال شبه جزیره عربستان، در حدّ فاصل دریای فارس و دریای (صحرای) شن، که از شهرهای آن: احسا، هَجَر، هَفوف و ... است (جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی: ج 1 ص 231).

3 / 13 فِتْنَةُ الْمَغُولِ لِإِمَامِ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي وَصْفِ الْأَثْرَاكِ -: كَأَنِّي أَرَاهُمْ قَوْمًا كَأَنَّ وُجُوهَهُمُ الْمَجَانُّ الْمُطْرَقَةُ، يَلْبَسُونَ السَّرَقَ (1) وَالذَّبْيَاجَ، وَيَعْتَمِدُونَ الْخَيْلَ الْعِتَاقَ، وَيَكُونُ هُنَاكَ اسْتِحْرَازُ قَتْلِ حَتَّى يَمْشِيَ الْمَجْرُوحُ عَلَى الْمَقْتُولِ، وَيَكُونُ الْمُفْلِتُ أَقْلًا مِنَ الْمَأسُورِ! (2)

1- .سَرَقَةٌ: قِطْعَةٌ مِنْ جَيْدِ الْحَرِيرِ، وَجَمْعُهَا سَرَقٌ (النَّهْيَةُ: ج 2 ص 362 «سرق»).

2- .نَهَجُ الْبَلَاغَةِ: الْخُطْبَةُ 128 .

3 / 13 فتنه مغولان

3 / 13 فتنه مغولان امام علی علیه السلام_ در توصیف ترکان_: مردمی را می بینم که صورت هایشان چون سپرهای چکش خورده است، لباس حریر و دیبا می پوشند و اسب های گزیده نگه می دارند. در آن هنگام، کشتار بی حد و مرزی صورت خواهد گرفت، به گونه ای که مجروح از روی جنازه گُشتگان می گذرد و فراری کم تر است تا اسیر.

كشفت اليقين: قال الحلي - في بيان إخبار علي عليه السلام بالمُعَيَّبَاتِ - : ومن ذلك: إخباره بعمارة بغداد، ومُلك بني العباس، وذكر أحوالهم، وأخذ المغول الملك منهم. رواه والدي رحمه الله وكان ذلك سبب سلامة أهل الحلة والكوفة والمشهدين الشريفين من القتل؛ لأنه لما وصل السلطان هولاءكو إلى بغداد قبل أن يفتحها هرب أكثر أهل الحلة إلى البطح (1) إلا القليل، وكان من جملة القليل والدي رحمه الله هو السيد مجد الدين ابن طاووس والفقير ابن أبي العز، فأجمع رأيهم على مكاتبة السلطان بأنهم مطيعون داخلون تحت الإلية (2) ، وأنفذوا به شخصاً أعجمياً. فأنفذ السلطان إليهم فرماناً مع شخصين؛ أحدهما يقال له: تكلم، والآخر يقال له: علاء الدين، وقال لهما: إن كانت قلوبهم كما وردت به كتبهم فيحضر رون إلينا، فجاء الأмирان، فخافوا لعدم معرفتهم بما ينتهي الحال إليه، فقال والدي رحمه الله: إن جئت وحدي كفى، فقلا: نعم، فأصعد معهما. فلما حصرت بين يديه - وكان ذلك قبل فتح بغداد وقبل قتل الخليفة - قال له: كيف أقدمتم على مكاتبتني والحضور عندي قبل أن تعلموا ما ينتهي إليه أمري وأمر صاحبكم؟ وكيف تأمنون - إن صالحني ورحلت - نقيمته؟ فقال له والدي: إنما أقدمنا على ذلك؛ لأننا رأينا عن إمامنا علي بن أبي طالب عليه السلام أنه قال في بعض خطبه: «الزوراء وما أدراك ما الزوراء؟! أرض ذات أثل (3)، يشد يد فيها البنيان، ويكثر فيها السكان، ويكون فيها مهارم (4) وخزان، يتخذها ولد العباس موطناً، ولزخرفهم مسكناً، تكون لهم دار لهو ولعب، يكون بها الجور الجائر، والحيث المحيف، والأئمة الفجرة، والقراء الفسقة، والزوراء الخونة، تخدمهم أبناء فارس والروم. لا يأترون بينهم بمعروف إذا عرفوه، ولا ينتهون عن منكر إذا أنكروه، تكتفي الرجال منهم بالرجال، والنساء بالنساء، فعند ذلك الغم العميم، والبكاء الطويل، والويل والعويل لأهل الزوراء من سطوات الترك، وما هم الترك؟ قوم صغار الحدق، وجوههم كالمجان المطرقة، لباسهم الحديد، جرد مرد، يقدمهم ملك يأتي من حيث بدأ ملكهم، جهوري الصوت، قوي الصولة، عالي الهمة، لا يمر بمدينة إلا فتحها، ولا ترفع له راية إلا نكسها، الويل الويل لمن ناواه! فلا يزال كذلك حتى يظفر». فلما وصف لنا ذلك، ووجدنا الصفات فيكم، رجوناك فقصدناك. فطيب قلوبهم، وكتب لهم فرماناً باسم والدي رحمه الله يطيب فيه قلوب أهل الحلة وأعمالها. والأخبار الواردة في ذلك كثيرة (5).

- 1- البطح: جمع بطيحة؛ وهي أرض واسعة في جنوب العراق بين واسط والبصرة، كانت قديماً قري متصلة (راجع معجم البلدان: ج 1 ص 450).
- 2- الإيالة: السياسة، يقال: فلان حسن الإيالة وسبى الإيالة (النهاية: ج 1 ص 85 «أيل»).
- 3- الأثل: شجر شبيه بالطرفاء إلا أنه أعظم منه (النهاية: ج 1 ص 23 «أثل»).
- 4- كذا.
- 5- كشف اليقين: ص 100 ح 93.

کشف الیقین_ مرحوم حلّی در بیان خبر دادن علی علیه السلام از امور غیبی: از این دست خبرهاست خبر دادن علی علیه السلام از ساخته شدن بغداد، پادشاهی بنی عباس و یادکرد احوال آنان، و سرنگونی حکومت آنان به دست مغولان. مرحوم پدرم روایت کرد که علّت سالم ماندن مردم حلّه، کوفه و دو مشهد شریف (نجف و کربلا) از کشتار، همین خبر غیبی بود؛ چون هنگامی که هلاکوخان به بغداد رسید، پیش از فتح بغداد، اکثر مردم حلّه به منطقه بطائح (1) گریختند و گروه اندکی باقی ماندند و از جمله آن گروه اندک: پدرم، سید مجید الدین (ابن طاووس) و ابن ابی عزّ فقیه بودند. نظر آنان بر این امر قرار گرفت که به هلاکوخان بنویسند که: «ما مطیع و تحت امر تو هستیم» و نامه را به همراه شخصی غیرعرب برایش فرستادند. سپس هلاکوخان، فرمانی همراه با دو نفر_ که یکی از آنان تکلم و دیگری علاءالدین بود_ به سوی آنان فرستاد و [پیش تر] به این دو نفر گفت: اگر دل هایشان هماهنگ با نوشته هایشان است، نزد ما حاضر شوند. آن دو فرستاده آمدند و آنان از این که نمی دانستند عاقبت کار چه می شود، می ترسیدند. پدرم گفت: اگر من به تنهایی بیایم، کافی است؟ گفتند: آری. [پس به تنهایی] با آن دو رفت. وقتی [پدرم] نزد هلاکوخان حاضر شد_ و این جریان، پیش از فتح بغداد و کشته شدن خلیفه بود_. هلاکوخان به وی گفت: چه طور برای من نامه نوشتید و تو پیش من حاضر شدی، پیش از آن که بدانید کار من با خلیفه شما به کجا منتهی می شود؟ چنانچه او با من صلح کند و من برگردم، چه طور از خشم او در امان خواهید بود؟ پدرم به وی گفت: ما بر این کار اقدام کردیم، به خاطر خبری که از امامان علی بن ابی طالب علیه السلام برایمان نقل شده که وی در خطبه ای گفته است: «زوراء؛ و شما چه می دانید که زوراء چیست! سرزمینی است دارای درخت گز، که ساختمان های مرتفع در آن ساخته خواهد شد و ساکنان آن، بسیار خواهند شد و در آن جا سدها و هرم ها خواهد بود. بنی عباس، آن را وطن خود و جایی برای گنج هایشان خواهند ساخت و آن جا برایشان سرزمین لهُو لعب خواهد بود. در آن جا، ستم فراوان و اسراف بی شمار خواهد بود و پیشوایان نابه کار و قاریان فاسق و وزیران خیانتکاری خواهند بود که فارس ها و رومیان، خدمتکاری شان را می کنند. هنگامی که معروف را می شناسند، در بین خود، فرمان به معروف نمی دهند و اگر از منکر نهی شان کنند، دست بردار نیستند و مردانشان به مردان، و زنانشان به زنان، بسنده می کنند (همجنس بازند). در این هنگام، از خشونت ترکان، اندوهی فراگیر، گریه ای طولانی، و ناله و فریاد، نصیب مردم زوراء خواهد شد. ترکان، کیستند؟ مردمی تنگ چشم که صورت هایشان چون سپر کوبیده است، لباسشان آهنی است و ریش کوسه ای و صورت آمد دارند. پیشاپیششان پادشاهی است که از آن جایی که پادشاهی اش آغاز شده، می آید. پادشاهشان بلند صدا، قوی حمله و بلند همّت است؛ بر هیچ شهری نمی گذرد، جز آن که آن را می گشاید و هیچ پرچمی علیه او برافراشته نمی شود، مگر آن که آن را به زیر می کشد. وای وای بر آن که در برابر او بایستد! و چنین است تا پیروز شود». [پدرم در جواب هلاکوخان داد: از آن جا که [علی علیه السلام] این وصف ها را برایمان بیان کرده است و این ویژگی ها را در تو یافتیم، امید به تو بستیم و پشت آمدیم. هلاکوخان، دل های آن سه را نیک یافت و به نام پدرم، برایشان فرمانی نگاشت که با آن به مردم حلّه و اطراف آن، اطمینان قلب داد. اخبار، در این خصوص، فراوان است.

1- بطائح، منطقه ای وسیع در جنوب عراق، بین واسط و بصره است و در قدیم به صورت روستاهایی به هم پیوسته بود (معجم البلدان: ج 1 ص 450).

3 / 14 ما يأتي على مدينة البصرة الإمام علي عليه السلام في خطبة ذكر فيها أحوال الناس المقبلة: فَتَنُّ كَقَطْعِ اللَّيْلِ الْمُظْلِمِ ، لا تقوم لها قائمة ، ولا تُردُّ لها رايةٌ ، تأتيكم مزمومةً مرحولةً ، يحفزها قائدُها ، ويجهدُها رايها ، أهلها قومٌ شديدٌ كلُّهم (1) ، قليلٌ سلَّهم ، يُجاهدُهم في سبيلِ الله قومٌ أذلةٌ عندَ المُتَكَبِّرِينَ ، في الأرضِ مجهولونَ ، وفي السماءِ معروفونَ . فويلٌ لك يا بصره عند ذلك ، من جيشٍ من نعم الله ! لا رَهَجَ (2) له ولا حَسَّ (3) ، وسيبتلى أهلُك بالموتِ الأحمرِ ، والجوعِ الأعبرِ . (4)

1- الكلب : الشر والأذى (أنظر لسان العرب : ج 1 ص 723 «كلب»).

2- الرهج : الغبار (النهاية : ج 2 ص 281 «رهج»).

3- الحس : الجلبه . والحس : الحركة (تاج العروس : ج 8 ص 240 و 241 «حسس»).

4- نهج البلاغة : الخطبة 102 .

3 / 14 سرنوشت شهر بصره

3 / 14 سرنوشت شهر بصره امام علی علیه السلام در خطبه ای که در آن، اوضاع آینده مردم را بیان می کند: _ فتنه ای چون تاریکی شب _ که نه قدرتی توان مقابله با آن را دارد و نه شکست داده می شود _ ، [چون شتری] مهار زده و پالان نهاده به سویتان خواهد آمد . مهارکش آن ، آن را به شتاب وا می دارد و سوارش تلاش می کند تا حدّ توان ، آن را براند . فتنه انگیزان ، مردمی شرور و بسیار درنده خو و اندک رخت اند . در راه خدا ، گروهی با آنان به جنگ برمی خیزند که در دید متکبران ، خوار و در زمین ، ناشناخته و در آسمان ها شناخته شده اند . وای بر تو _ ای بصره _ در آن روزگار ، از سپاهی که نمونه ای از انتقام الهی است ، که نه غباری برمی انگیزد ، و نه صدایی از آن شنیده می شود! ساکنان تو _ ای بصره _ به مرگ سرخ و گرسنگی سخت ، گرفتار خواهند شد .

عنه عليه السلام_ في وصفِ مَدِينَةِ الْبَصْرَةِ_ : وَائِمُ اللَّهِ ، لَيَأْتِيَنَّ عَلَيْهَا زَمَانٌ لَا يُرَى مِنْهَا إِلَّا شُرُفَاتُ مَسْجِدِهَا فِي الْبَحْرِ مِثْلَ جَوْجُوِّ السَّفِينَةِ .
(1)

نهج البلاغة_ من كلامٍ لَهُ عليه السلام في ذمِّ أهلِ الْبَصْرَةِ بَعْدَ وَقْعَةِ الْجَمَلِ_ : كَأَنِّي بِمَسْجِدِكُمْ كَجَوْجُوِّ (2) سَفِينَةٍ ، قَدْ بَعَثَ اللَّهُ عَلَيْهَا الْعَذَابَ مِنْ فَوْقِهَا وَمِنْ تَحْتِهَا ، وَغَرِقَ مَنْ فِي ضِمَنِهَا . وفي روايةٍ : وَائِمُ اللَّهِ ، لَتَغْرَقَنَّ بِلَدَّتِكُمْ حَتَّى كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى مَسْجِدِهَا كَجَوْجُوِّ سَفِينَةٍ ، أَوْ نَعَامَةٍ جَائِمَةٍ . وفي روايةٍ : كَجَوْجُوِّ طَيْرٍ فِي لُجَّةِ بَحْرِ . وفي روايةٍ أُخْرَى : ... كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى قَرِيَّتِكُمْ هَذِهِ قَدْ طَبَّقَهَا الْمَاءُ حَتَّى مَا يُرَى مِنْهَا إِلَّا شُرْفُ الْمَسْجِدِ ، كَأَنَّهُ جَوْجُوُّ طَيْرٍ فِي لُجَّةِ بَحْرِ (3) . قال ابن أبي الحديد : والصحيح أنَّ الْمُخْبَرَ بِهِ قَدْ وَقَعَ ، فَإِنَّ الْبَصْرَةَ غَرِقَتْ مَرَّتَيْنِ : مَرَّةً فِي أَيَّامِ الْقَادِرِ بِاللَّهِ ، وَمَرَّةً فِي أَيَّامِ الْقَائِمِ بِأَمْرِ اللَّهِ ، غَرِقَتْ بِأَجْمَعِهَا وَلَمْ يَبْقَ مِنْهَا إِلَّا مَسْجِدُهَا الْجَامِعُ بَارِزًا بَعْضُهُ كَجَوْجُوِّ الطَّائِرِ ، حَسَبَ مَا أَخْبَرَ بِهِ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، جَاءَهَا الْمَاءُ مِنْ بَحْرِ فَارَسٍ مِنْ جِهَةِ الْمَوْضِعِ الْمَعْرُوفِ الْآنَ بِجَزِيرَةِ الْفَرَسِ ، وَمِنْ جِهَةِ الْجَبَلِ الْمَعْرُوفِ بِجَبَلِ السَّنَامِ ، وَخَرِبَتْ دُورُهَا ، وَغَرِقَ كُلُّ مَا فِي ضِمْنِهَا ، وَهَلَكَ كَثِيرٌ مِنْ أَهْلِهَا . وَأَخْبَارُ هَذَيْنِ الْغَرَقَيْنِ مَعْرُوفَةٌ عِنْدَ أَهْلِ الْبَصْرَةِ ، يَتَنَاقَلُهَا خَلْفَهُمْ عَنِ سَلْفِهِمْ . (4)

1- .الأخبار الطوال : ص 152 .

2- .الجَوْجُوُّ : الصِّدْرُ (النهاية : ج 1 ص 232 «جَوْجُوُّ») .

3- .نهج البلاغة : الخطبة 13 .

4- .شرح نهج البلاغة : ج 1 ص 253 .

امام علی علیه السلام_ در توصیف شهر بصره_: به خدا سوگند ، بر بصره روزگاری خواهد آمد که از آن ، جز کنگره های مسجدش در درون آب ، چون عرشه کشتی ، چیزی دیده نخواهد شد .

نهج البلاغه_ از کلام امام علیه السلام در مذمت مردم بصره ، پس از حادثه جمل_: «گویی مسجدشما را چون سینه کشتی می بینم که خداوند از بالا و پایین آن ، عذاب فرورستاده و هر که را در آن است ، غرق کرده است!». در روایتی دیگر ، چنین آمده است : «به خدا سوگند ، شهرتان غرق خواهد شد و من گویی [اکنون] مسجد شهرتان را می بینم که چون سینه کشتی از آب بیرون مانده یا چون شتر مرغی ، با سینه بر زمین خفته است». در روایتی دیگر نیز چنین است : «چون سینه مرغی در میان موج دریا». و در روایتی دیگر است : «گویی شهرتان را می بینم که آب ، آن را فرا گرفته و از آن ، جز کنگره های مسجد ، دیده نمی شود ؛ گویی سینه پرنده بر کوهه آب دریا [نشسته است]». ابن ابی الحدید می گوید : درست ، آن است که این حادثه خبر داده شده ، اتفاق افتاده است ؛ چرا که بصره دو بار غرق شد : يك بار در روزگار قادر بالله ، و بار دیگر در روزگار قائم بأمر الله ، که همه آن غرق شد و چیزی از آن ، جز مسجد جامع باقی نماند و مانند نوك پرنده پیدا بود ، طبق آنچه امیر مؤمنان خبر داده بود . آب از طرف دریای فارس_ از سمتی که امروزه به آن «جزیره فارس» گفته می شود_ و نیز از طرف کوه معروف به «سنام» ، بالا آمد و خانه ها را خراب و آنچه را در آنها بود ، غرق کرد و بسیاری از مردم بصره ، نابود گشتند . گزارش های این دو غرق شدن ، در پیش مردم بصره معروف است و آنها راپشت به پشت ، نقل می کنند .

الإمام عليّ عليه السلام_ فيما يُخبرُ به عن المَلَحِمِ بالبَصْرَةِ: يا أَحْنَفُ ، كَأَنِّي بِهِ وَقَد سَارَ بِالْجَيْشِ الَّذِي لَا يَكُونُ لَهُ غُبَارٌ وَلَا لَجَبٌ (1) ،
وَلَا قَعْقَعَةٌ (2) لُجْمٍ ، وَلَا حَمَحَمَةٌ حَيْلٍ ، يُثِيرُونَ الْأَرْضَ بِأَقْدَامِهِمْ كَأَنَّهَا أَقْدَامُ النَّعَامِ (3) . ثُمَّ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : _ وَيَلُّ لِسِيكَكُمْ الْعَامِرَةَ
، وَالدَّوْرَ الْمُزَخْرَفَةَ الَّتِي لَهَا أَجْنِحَةٌ كَأَجْنِحَةِ النَّسُورِ ، وَخَرَاتِيمٌ كَخَرَاتِيمِ الْفَيْدَةِ ! مِنْ أَوْلِيكَ الَّذِينَ لَا يُنْدَبُ قَتِيلُهُمْ ، وَلَا يُفَقَدُ غَائِبُهُمْ . أَنَا
كَابُ الدُّنْيَا لَوَجْهِهَا ، وَقَادِرُهَا بِقَدْرِهَا ، وَنَاطِرُهَا بِعَيْنِهَا . (4)

3 / 15 غَلَبَةُ الْحَقِّ عَلَى الْبَاطِلِ فِي آخِرِ الزَّمَانِ نَهْجِ الْبَلَاغَةِ : وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : لَتَعَطِّفَنَّ الدُّنْيَا عَلَيْنَا بَعْدَ شِمَاسِهَا (5) عَطَفَ الضَّرُوسِ (6)
عَلَى وَلَدِهَا _ وَتَلَا عَقِيبَ ذَلِكَ _ : « (وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعِفُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ) » (7) . (8)

- 1- اللَّجَبُ : الصَّوْتُ وَالصِّيَاحُ وَالجَلْبَةُ (لسان العرب : ج 1 ص 735 «لجب»).
- 2- تَقَعَّقَ الشَّيْءُ : اضْطَرَبَ وَتَحَرَّكَ (لسان العرب : ج 8 ص 286 «قعع»).
- 3- قَالَ الشَّرِيفُ الرَّضِيُّ رَحِمَهُ اللَّهُ : يَوْمِي بِذَلِكَ إِلَى صَاحِبِ الزَّنْجِ .
- 4- نَهْجِ الْبَلَاغَةِ : الْخُطْبَةُ 128 .
- 5- شُمْسٌ : جَمْعُهَا شُمُوسٌ ، وَهُوَ النَّفُورُ مِنَ الدَّوَابِّ الَّذِي لَا يَسْتَقِرُّ لِشَعْبِهِ وَحَدَّتْهُ (النهاية : ج 2 ص 501 «شمس»).
- 6- الضَّرُّوسُ : النَّاقَةُ الْعَضُوضُ لِتَدْبَ عَنْ وَلَدِهَا (تاج العروس : ج 8 ص 334 «ضرس»).
- 7- الْقِصَصُ : 5 .
- 8- نَهْجِ الْبَلَاغَةِ : الْحِكْمَةُ 209 ، خِصَائِصُ الْأئِمَّةِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ : ص 70 عَنِ الْإِمَامِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، عَيُونُ الْحَكْمِ وَالْمَوَاعِظُ : ص 405 ح 6855 وَلَيْسَ فِيهِ الْآيَةُ ؛ يَنْبِيعُ الْمَوَدَّةِ : ج 3 ص 272 ح 7 .

3 / 15 غلبه حق بر باطل در آخر زمان

امام علی علیه السلام در سخنانی که از فتنه های بصره خبر داد: ای احنف! گویی آن [فتنه] رامی بینم که با سپاهی بدون گرد و غبار و سر و صدا و بدون حرکت لگام و شیهه اسبان، بر این [شهر] می گذرد و با گام هایشان که گویی قدم های شتر مرغ است، زمین را در می نوردند. (1) وای بر محله های آباد شما و خانه های تزیین شده که سایبان هایی چون بال های کرکسان و ناودان هایی چون خرطوم فیل، در آنها تعبیه شده است، از آنانی که بر کشته هایشان نمی گریند و از گم شده هایشان نمی پرسند! من دنیا را با تمام جلوه هایش بر زمین افکنده ام، به اندازه خودش بدان ارج می نهم و با دیده سزاوار آن، بدان می نگرم.

3 / 15 غلبه حق بر باطل در آخر الزمان نهج البلاغه: امام علی علیه السلام فرمود: «دنیا پس از گریزش از ما، چون بیچه شتری که گردمادرش می چرخد، به سوی ما خواهد آمد». امام علیه السلام پشت سر این سخن، این آیه را خواند: «وخواستیم بر کسانی که در آن سرزمین، فرودست شده بودند، منت نهیم و آنان را پیشوایان [مردم] گردانیم و ایشان را وارث [زمین] نماییم».

1- سیّد رضی می گوید: امام علیه السلام با این تعبیر، به قیام «صاحب الزنج (بزرگ زنگیان)» اشاره دارد (نهج البلاغه: ذیل خطبه 128).

الإمام علي عليه السلام: لَبَخْرُجَنَّ رَجُلٌ مِنْ وُلْدِي عِنْدَ اقْتِرَابِ السَّاعَةِ حِينَ تَمُوتُ قُلُوبُ الْمُؤْمِنِينَ كَمَا تَمُوتُ الْأَبْدَانُ ، لِمَا لَحَقَهُمْ مِنَ الضَّرِّ وَالشَّدَّةِ وَالْجُوعِ وَالْقَتْلِ ، وَتَوَاتُرِ الْفِتَنِ وَالْمَلَا حِمِ الْعِظَامِ ، وَإِمَاتَةِ السُّنَنِ وَإِحْيَاءِ الْبِدَعِ ، وَتَرْكِ الْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ ، فَيُحْيِي اللَّهُ بِالْمَهْدِيِّ مُحَمَّدَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ السُّنَنَ الَّتِي قَدْ أُمِيَّتْ ، وَيُسَرُّ بِعَدْلِهِ وَبِرَكَتِهِ قُلُوبَ الْمُؤْمِنِينَ ، وَتَتَأَلَّفُ إِلَيْهِ عُصَبٌ مِنَ الْعَجَمِ وَقَبَائِلٌ مِنَ الْعَرَبِ ، فَيَبْقَى عَلَى ذَلِكَ سِنِينَ . (1)

عنه عليه السلام_ في خُطْبَةٍ لَهُ ذَكَرَ فِيهَا رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ : وَخَلَّفَ فِينَا رَايَةَ الْحَقِّ ، مَنْ تَقَدَّمَهَا مَرَقَ ، وَمَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا زَهَقَ ، وَمَنْ لَزِمَهَا لَحِقَ ، دَلِيلُهَا مَكِيثُ (2) الْكَلَامِ ، بَطِيءُ الْقِيَامِ ، سَرِيعٌ إِذَا قَامَ . فَإِذَا أَنْتُمْ أَلْتُمْ لَهُ رِقَابَكُمْ ، وَأَشْرْتُمْ إِلَيْهِ بِأَصَابِعِكُمْ ، جَاءَهُ الْمَوْتُ فَذَهَبَ بِهِ ، فَلَبِثْتُمْ بَعْدَهُ مَا شَاءَ اللَّهُ ، حَتَّى يُطْلِعَ اللَّهُ لَكُمْ مَنْ يَجْمَعُكُمْ وَيَضُمُّ نَشْرُكُمْ . فَلَا تَطْمَعُوا فِي غَيْرِ مُقْبِلٍ ، وَلَا تَيَاسُوا مِنْ مُدْبِرٍ ، فَإِنَّ الْمُدْبِرَ عَسَى أَنْ تَزِلَّ بِهِ إِحْدَى قَائِمَتِيهِ ، وَتَثْبُتَ الْأُخْرَى ، فَتَرْجِعَا حَتَّى تَتَّبِنَا جَمِيعًا . أَلَا إِنَّ مَثَلَ آلِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ كَمَثَلِ نُجُومِ السَّمَاءِ ؛ إِذَا حَوَى نَجْمٌ طَلَعَ نَجْمٌ ، فَكَأَنَّكُمْ قَدْ تَكَامَلْتُمْ مِنَ اللَّهِ فِيكُمْ الصَّنَائِعُ ، وَأَرَاكُمْ مَا كُنْتُمْ تَأْمَلُونَ . (3)

-
- 1- .كنز العمال : ج 14 ص 592 ح 39678 نقلاً عن ابن المنادي في الملاحم .
 - 2- .المكيث : الرزين الذي لا يعجل في أمره (لسان العرب : ج 2 ص 191 «مكث»).
 - 3- .نهج البلاغة : الخطبة 100 .

امام علی علیه السلام: هنگام نزدیک شدن قیامت، زمانی که دل های مؤمنان چون تن هایشان (به خاطر زیان، سختی، گرسنگی، کشتار، فتنه های پشت سر هم، فتنه های بزرگ، مرگ سنت ها، بنیاد نهادن بدعت ها، و ترك امر به معروف و نهی از منکر) مرده است، یکی از فرزندان من قیام خواهد کرد و خداوند، سنت هایی را که مرده اند، به دست مهدی، محمد بن عبد الله، زنده می کند و دل های مؤمنان، به عدل و برکت او شاد می شود. گروه هایی از فارس ها و قبایلی از عرب ها گرد او جمع می گردند و چندین سال، بدین منوال ادامه پیدا می کند.

امام علی علیه السلام در خطبه ای که در آن، از پیامبر خدا یاد کرده است: او نشانه حق را در بین ما به جا گذاشت. هر کس بر آن پیشی گیرد، منحرف می گردد و هر کس از آن باز ماند، از بین می رود و هر کس همراه با آن باشد، به وی می پیوندد. راهنمای آن، از سخن ناسنجیده پرهیزگر است که دیر به پا می خیزد؛ اما هر گاه قیام کند، چالاک است. زمانی که شما به فرمان او گردن نهادهاید و با انگشتانتان به او اشاره کردید (او را بزرگ داشتید)، مرگ او در می رسد و او را می برد و پس از او، آن قدر که خدا خواهد، می ماند تا این که خداوند کسی را آشکار می سازد که شما را گرد آورد و پراکندگی تان را جمع کند. به آن که طالب کار نباشد، دل مبندید و از آن که روی بر تافته است، ناامید نشوید؛ چرا که شاید [تنها] یکی از دو پای [دولت از دست رفته] او لغزیده و پای دیگرش استوار مانده باشد و دوباره [روزگار روی کرده]، هر دو پا باز گردند و [دولتش] استوار شود. آگاه باشید! مثل خاندان محمد صلی الله علیه و آله، مثل ستارگان آسمان است که چون ستاره ای غروب کند، ستاره ای [دیگر] طلوع می کند. گویی خداوند، لطف خود را در حق شما به کمال رسانده و آنچه را بدان امید بسته بودید، به شما نشان داده است.

الغيبة للنعماني عن أبي وائل: نَظَرَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيَّ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ: إِنَّ ابْنِي هَذَا سَيِّدٌ كَمَا سَمَّاهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ سَيِّدًا، وَسَيُخْرِجُ اللَّهُ مِنْ صَدْلِهِ رَجُلًا بِاسْمِ نَبِيِّكُمْ، يُشَبِّهُهُ فِي الْخَلْقِ وَالْخُلُقِ، يَخْرُجُ عَلَى حِينِ غَفَلَةٍ مِنَ النَّاسِ وَإِمَاتَةٍ لِلْحَقِّ وَإِظْهَارٍ لِلْجَوْرِ، وَاللَّهُ لَوْ لَمْ يَخْرُجْ لَصُرِبَتْ عُنُقُهُ، يَفْرَحُ بِخُرُوجِهِ أَهْلُ السَّمَاوَاتِ وَسُكَّانُهَا، وَهُوَ رَجُلٌ أَجَلَى الْجَبِينِ (1)، أَقْنَى الْأَنْفِ (2)، ضَخْمُ الْبَطْنِ، أَزِيلُ الْفَخْذَيْنِ (3)، بِفَخْذِهِ الْيُمْنَى شَامَةٌ، أَفْلَجُ (4) الثَّنَايَا، وَيَمَلَأُ الْأَرْضَ عَدْلًا كَمَا مُلِئَتْ ظُلْمًا وَجَوْرًا. (5)

كمال الدين عن الحسين بن خالد عن الإمام الرضا عن آبائه عن الإمام عليّ عليهم السلام للحسن بن عليّ عليه السلام: التَّاسِعُ مِنْ وُلْدِكَ يَا حُسَيْنُ هُوَ الْقَائِمُ بِالْحَقِّ، الْمُظْهِرُ لِلدِّينِ، وَالْبَاسِطُ لِلْعَدْلِ. قَالَ الْحُسَيْنُ: فَقُلْتُ لَهُ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، وَإِنَّ ذَلِكَ لَكَائِنٌ؟ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِي وَالَّذِي بَعَثَ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِالنَّبُوءَةِ، وَاصْطَفَاهُ عَلَى جَمِيعِ الْبَرِيَّةِ، وَلَكِنْ بَعَدَ غَيْبَةً وَحِيرَةً، فَلَا يَثْبُتُ فِيهَا عَلَى دِينِهِ إِلَّا الْمُخْلِصُونَ الْمُبَاشِرُونَ لِرُوحِ الْيَقِينِ، الَّذِينَ أَخَذَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ مِيثَاقَهُمْ بَوْلَايَتِنَا، وَكَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ، وَأَيَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ. (6)

الإمام الصادق عن آبائه عليهم السلام: زَادَ الْفَرَاتُ عَلَى عَهْدِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَرَكَبَ هُوَ وَإِبْنَاهُ الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ فَمَرَّ بِتَقْيِفٍ، فَقَالُوا: قَدْ جَاءَ عَلِيٌّ يَرُدُّ الْمَاءَ. فَقَالَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَمَا وَاللَّهِ لَأَقْتَلَنَّ أَنَا وَابْنَايَ هَذَانِ، وَلَيَبْعَثَنَّ اللَّهُ رَجُلًا مِنْ وُلْدِي فِي آخِرِ الزَّمَانِ يُطَالِبُ بِدِمَائِنَا، وَلَيَغَيِّبَنَّ عَنْهُمْ، تَمَيِّيزًا لِأَهْلِ الضَّلَالَةِ، حَتَّى يَقُولَ الْجَاهِلُ: مَا لِلَّهِ فِي آلِ مُحَمَّدٍ مِنْ حَاجَةٍ. (7)

- 1- الأجلَى: الخفيف شعر ما بين النزعتين من الصُّدْغَيْنِ، والذي انْحَسَرَ الشَّعْرُ عَنْ جَبْهَتِهِ (النهاية: ج 1 ص 290 «جلا»).
- 2- القنا في الأنف: طوله ورِقَّةُ أَرْنَبَتِهِ مَعَ حَدَبٍ فِي وَسْطِهِ (النهاية: ج 4 ص 116 «قنا»).
- 3- أَزِيلُ الْفَخْذَيْنِ: أَي مَنفَرَجُهُمَا (النهاية: ج 2 ص 325 «زيل»).
- 4- الْفَلَجُ: فُرْجَةٌ مَا بَيْنَ الثَّنَايَا وَالرَّبَاعِيَا (النهاية: ج 3 ص 468 «فلج»).
- 5- الغيبة للنعماني: ص 214 ح 2، الغيبة للطوسي: ص 190 ح 152، الصراط المستقيم: ج 2 ص 224 نحوه.
- 6- كمال الدين: ص 304 ح 16، إعلام الوری: ج 2 ص 229 كلاهما عن الحسين بن خالد عن الإمام الرضا عن آبائه عليهم السلام.
- 7- الغيبة للنعماني: ص 141 ح 1 عن فرات بن أحنف، بحار الأنوار: ج 51 ص 112 ح 7.

الغیبة، نعمانی_ به نقل از ابو وائل_: امیر مؤمنان، علی علیه السلام، به حسین علیه السلام نگاه کرد و فرمود: «این فرزندم، سید (سرور) است، چنان که پیامبر خدا او را سید نامید. خداوند از صُلب (پُشت) او، مردی همنام پیامبرتان به دنیا خواهد آورد که درسیما و اخلاق، شبیه وی است. او در زمانی که مردم در غفلت اند و حق، مرده و ستم، آشکار است، بیرون خواهد آمد. به خدا سوگند، اگر قیام نکند، گردنش زده خواهد شد. با قیام او، اهل و ساکنان آسمان ها خوش حال خواهند گشت. او مردی با پیشانی باز، بینی کشیده، شکم بزرگ، پاهای گشاده (دارای خالی در ران چپش) و دندان های باز است که زمین را، آن گونه که از ستم و بی عدالتی پُرشده، از عدل پُر می کند».

کمال الدین_ به نقل از حسین بن خالد، از امام رضا علیه السلام از پدرانش_: از امام علی علیه السلام در گفتگو با حسین علیه السلام فرمود: «نهمین فرد از فرزندان تو_ ای حسین_ همان قائم به حق، آشکار کننده دین و گستراننده داد است». حسین علیه السلام گفت: ای امیر مؤمنان! این اتفاق، خواهد افتاد؟ فرمود: «سوگند به آن که محمد صلی الله علیه و آله را برای پیامبری برگزید و او را بر همه بشر انتخاب کرد، آری؛ اما پس از غیبت و حیرتی طولانی که در آن مدّت، کسی جز مُخلصان_ که با روح یقین، عمل می کنند، همانان که خداوند عز و جل از آنان به ولایت ما پیمان گرفته و ایمان را در دل هایشان نوشته و به روحی از سوی خود، تأییدشان کرده است_ بر دینش باقی نخواهد ماند».

امام صادق علیه السلام_ به نقل از پدرانش_: در روزگار امیر مؤمنان، آب فرات، طغیان کرد و اوودو پسرش حسن و حسین علیهم السلام، سوار بر مرکب شده، از تَقِیف گذر کردند. [برخی] گفتند: علی آمده که آب را فرو نشاند. علی علیه السلام فرمود: «به خدا سوگند، بدانید که من و این دو فرزندم کشته خواهیم شد و خداوند در آخر زمان، مردی از فرزندانم را بر خواهد انگیخت تا خونخواه ما باشد. او مدّتی از دید مردم غایب خواهد گشت_ تا وسیله شناخت اهل گم راهی گردد_ تا آن جا که انسان جاهل خواهد گفت: خدا را نیازی به آل محمد نیست».

نهج البلاغة: من خُطِبَ لَهُ عليه السلام يومئذٍ فيها إلى ذِكْرِ المَلاحِمِ: يَعْطِفُ الهَوَى عَلَى الهُدَى إِذَا عَطَفُوا الهُدَى عَلَى الهَوَى، وَيَعْطِفُ الرَّأْيَ عَلَى القُرْآنِ إِذَا عَطَفُوا القُرْآنَ عَلَى الرَّأْيِ. ومنها: حَتَّى تَقُومَ الحَرْبُ بِكُمْ عَلَى سَاقٍ بَادِيَا نَوَاجِدُهَا، مَمْلُوءَةٌ أَخْلَافُهَا، حُلُورًا رِضَاعُهَا، عَلَقَمًا عَاقِبَتُهَا. أَلَا وَفِي غَدٍ - وَسَيَأْتِي غَدٌ بِمَا لَا تَعْرِفُونَ - يَأْخُذُ الوَالِي مِنْ غَيْرِهَا عُمَالَهَا عَلَى مَسَاوِي أَعْمَالِهَا، وَتُخْرَجُ لَهُ الأَرْضُ أَفَالِيدَ كِبِدِهَا، وَتُلْقَى إِلَيْهِ سِلْمًا مَقَالِيدَهَا. فَيَرِيكُمْ كَيْفَ عَدَلُ السَّيِّرَةِ، وَيُحْيِي مَيِّتَ الكِتَابِ وَالسُّنَّةِ. (1)

الإمام علي عليه السلام - من خُطِبَ لَهُ يومئذٍ فيها إلى المَلاحِمِ -: فَلَا تَسْتَعْجِلُوا مَا هُوَ كَائِنٌ مُرْصَدٌ، وَلَا تَسْتَبْطِنُوا مَا يَجِيءُ بِهِ العَدُوُّ؛ فَكَمْ مِنْ مُسْتَعْجِلٍ بِمَا إِنْ أَدْرَكَهُ وَدَّ أَنْتَهُ لَمْ يُدْرِكْهُ، وَمَا أَقْرَبَ اليَوْمَ مِنْ تَبَاشِيرِ غَدٍ! يَا قَوْمَ، هَذَا إِبَانٌ وَرُودٌ كُلُّ مَوْعُودٍ، وَدُنُوٌّ مِنْ طَلْعَةِ مَا لَا تَعْرِفُونَ. أَلَا وَإِنْ مَنْ أَدْرَكَهَا مِنَّا (2) يَسْرِي فِيهَا بِسِرِّ رَاجٍ مُنِيرٍ، وَيَحْذُو فِيهَا عَلَى مِثَالِ الصَّالِحِينَ، لِيَحُلَّ فِيهَا رِبْقًا (3)، وَيُعْتَقَ فِيهَا رِقًا، وَيَصْدَعُ شَدَّ عِبا، وَيَشْعَبُ صَدْعًا (4)، فِي سِتْرَةٍ عَنِ النَّاسِ لَا يُبْصِرُ القَائِفُ أَثْرَهُ وَلَوْ تَابَعَ نَظْرَهُ. ثُمَّ لِيُشْحَذَنَّ فِيهَا قَوْمٌ شَحَذَ القَيْنِ (5) النِّصْلَ، تُجْلَى بِالتَّنْزِيلِ أَبْصَارُهُمْ، وَيُرْمَى بِالتَّنْفِيسِ فِي مَسَامِعِهِمْ، وَيُعْبَتُونَ كَأَسِّ الحِكْمَةِ بَعْدَ الصَّبُوحِ. (6)

- 1- نهج البلاغة: الخطبة 138، عيون الحكم والمواعظ: ص 554 ح 10210 وفيه صدره؛ ينابيع المودة: ج 1 ص 207 ح 6 وليس فيه من «حتى تقوم» إلى «أعمالها».
- 2- قال ابن أبي الحديد: عنى بقوله: «وإن من أدركها منا»؛ المهدي عجل الله فرجه (شرح نهج البلاغة: ج 9 ص 128).
- 3- الرِّبْقَةُ فِي الأَصْلِ: عُرُوة فِي حَبَلٍ تَجْعَلُ فِي عُنُقِ البَهِيمَةِ أَوْ يَدِهَا تُمَسِّكُهَا، وَتَجْمَعُ الرِّبْقَةُ عَلَى رِبْقٍ (النهاية: ج 2 ص 190 «ربق»).
- 4- يَصْدَعُ شَدَّ عِبًا: أَي يَفْرِّقُ جَمَاعَةَ مِنْ جَمَاعَاتِ الضَّلَالِ. وَيَشْعَبُ صَدْعًا: يَجْمَعُ مَا تَفَرَّقَ مِنْ كَلِمَةِ أَهْلِ الهُدَى وَالإِيمَانِ (شرح نهج البلاغة: ج 9 ص 128).
- 5- يُقَالُ: شَحَذْتُ السِّيفَ: إِذَا حَدَّدْتَهُ بِالمِسِّنِّ وَغَيْرِهِ مِمَّا يَخْرُجُهُ عَنِ حَدِّهِ. وَالقَيْنُ: هُوَ الحَدَّادُ (النهاية: ج 2 ص 449 «شحذ») و ج 4 ص 135 «قَيْن».
- 6- نهج البلاغة: الخطبة 150.

نهج البلاغه_ از خطبه علی علیه السلام که در آن به فتنه ها اشاره می کند: «هواپرستی را به هدایت، باز می گرداند، هنگامی که مردم، هدایت را پیرو هواپرستی ساخته اند؛ ورأی آنان را پیرو قرآن می کند، هنگامی که آنان، قرآن را پیرو رأی خود کرده اند». [نیز از این خطبه است:] «تا آن که آتش جنگ، در بین شما برپا شود و [چون شیری شرزه] دندان نشان دهد و [چون شتری ماده] پستان هایش پُرشیر گردد؛ شیری که نوشیدنی آن، شیرین و عاقبتش زهرآگین است. بدانید که فردا، فردایی که به گونه ای می آید که شما نمی شناسید، زمامداری از غیراینان (امویان)، کارگزاران آنان را بر رفتارهای ناشایستشان مؤاخذه می کند و زمین، گنج های خود را برای او بیرون می ریزد و کلیدهای آنها را تسلیم وی می کند. آن وقت، او روش عادلانه را به شما نشان خواهد داد و آنچه از کتاب و سنت مرده، زنده خواهد کرد».

امام علی علیه السلام_ در خطبه ای که در آن به فتنه ها اشاره دارد: به آنچه هست و مورد انتظار است، عجله نکنید و آنچه را فردا خواهد آورد، دیر نشمایید. چه بسیار شتابگری که چون به چیزی که می خواست، رسید، دوست داشت که کاش آن را نمی دید! و چه قدر امروز به فردایی که سپیده آن، خواهد دمید، نزدیک است! ای مردم! وقت آن است که هر وعده داده شده، درآید و نزدیک است آن چیزهایی را که نمی شناسید [از پرده] برآید. آگاه باشید که هر کدام از ما [اهل بیت] آن فتنه ها را ببیند، [\(1\)](#) با چراغی روشنی بخش، حرکت خواهد کرد و در آنها بر جای پای صالحان، قدم خواهد برداشت تا در آن فتنه ها بند [از گردن] بگشاید، بنده ای آزاد کند، جمع [گمراهان] را پراکنده سازد و پراکندگی [مؤمنان] را به جمعیت بدل سازد و در نهان از مردم، [کارسازی کند] به گونه ای که پیگیر او رانیند، گرچه همواره به جستجو باشد. در آن فتنه ها، جمعی، چنان که آهنگری تیغ را تیز می کند، ذهن خویش را تیز می کنند، دیده هایشان به قرآن بینا می شود، گوش هایشان را به تفسیر آن می سپارند و صبحگاهان و شبانگاهان، جام حکمت می نوشند.

1- ابن ابی الحدید می گوید: مقصود امام علیه السلام از جمله: «هر کدام از ما...»، مهدی (عج) است (شرح نهج البلاغه: ج 9 ص 128).

الإمام الصادق عليه السلام: خَطَبَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِالْمَدِينَةِ، فَحَمِدَ اللَّهَ وَأَثْنَى عَلَيْهِ وَصَلَّى عَلَى النَّبِيِّ وَآلِهِ، ثُمَّ قَالَ: أَمَا بَعْدُ، فَإِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَمْ يَقْصِمِ جَبَّارِي دَهْرٍ إِلَّا مِنْ بَعْدِ تَمْهِيلٍ وَرِخَاءٍ، وَلَمْ يَجْبُرْ كَسْرَ عَظْمٍ مِنَ الْأُمَمِ إِلَّا بَعْدَ أْزَلٍ (1) وَبَلَاءٍ. أَيُّهَا النَّاسُ! فِي دُونَ مَا اسْتَقْبَلْتُمْ مِنْ عَطَبٍ وَاسْتَدْبَرْتُمْ مِنْ خَطَبٍ مُعْتَبَرٍ، وَمَا كُلُّ ذِي قَلْبٍ بَلْبِيبٍ، وَلَا كُلُّ ذِي سَمْعٍ بِسَمِيعٍ، وَلَا كُلُّ ذِي نَاطِرٍ عَيْنٍ بِبَصِيرٍ. عِبَادَ اللَّهِ! أَحْسِنُوا فِي مَا يَعْنِيكُمْ النَّظَرُ فِيهِ، ثُمَّ انظُرُوا إِلَى عَرَصَاتٍ مَنْ قَدْ أَقَادَهُ اللَّهُ بِعِلْمِهِ؛ كَانُوا عَلَى سُنَّةٍ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ أَهْلَ جَنَاتٍ وَعُيُونٍ وَزُرُوعٍ وَمَقَامٍ كَرِيمٍ، ثُمَّ انظُرُوا بِمَا خَتَمَ اللَّهُ لَهُمْ بَعْدَ النَّصْرَةِ وَالسَّرُورِ وَالْأَمْرِ وَالنَّهْيِ، وَلِمَنْ صَبَرَ مِنْكُمْ الْعَاقِبَةُ فِي الْجَنَانِ - وَاللَّهُ - مُخَلِّدُونَ، وَاللَّهُ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ. فَيَا عَجَبًا وَمَالِي لَا - أَعْجَبَ مِنْ خَطَا هَذِهِ الْفِرْقِ عَلَى اخْتِلَافِ حُجَجِهَا فِي دِينِهَا! لَا يَقْتَصُونَ أَثْرَ نَبِيِّ، وَلَا يَقْتَدُونَ بِعَمَلِ وَصِيِّ، وَلَا يُؤْمِنُونَ بِغَيْبٍ، وَلَا يَعْفُونَ عَنْ غَيْبٍ. الْمَعْرُوفُ فِيهِمْ مَا عَرَفُوا، وَالْمُنْكَرُ عِنْدَهُمْ مَا أَنْكَرُوا، وَكُلُّ امْرَأٍ مِنْهُمْ إِمَامٌ نَفْسِهِ، أَخَذَ مِنْهَا فِيمَا يَرَى بَعْرَى وَثِيقَاتٍ، وَأَسْبَابٍ مُحْكَمَاتٍ. فَلَا يَزَالُونَ بِجَوْرِ، وَلَنْ يَزِدَادُوا إِلَّا خَطَاً، لَا يَتَالُونَ تَقْرُبًا، وَلَنْ يَزِدَادُوا إِلَّا بُعْدًا مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، أَنْسُ بَعْضِهِمْ بِبَعْضٍ وَتَصَدِيقُ بَعْضِهِمْ لِبَعْضٍ، كُلُّ ذَلِكَ وَحِشَّةٌ مِمَّا وَرَّثَ النَّبِيُّ الْأُمِّيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، وَنُفُورًا مِمَّا أَدَّى إِلَيْهِمْ مِنْ أَخْبَارِ فَاطِمَةَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ، أَهْلَ حَسْرَاتٍ، وَكُهُوفِ شُبُهَاتٍ، وَأَهْلَ عَشَوَاتٍ وَضَلَالَةٍ وَرَبِيبَةٍ، مَنْ وَكَلَهُ اللَّهُ إِلَى نَفْسِهِ وَرَأْيِهِ فَهُوَ مَأْمُونٌ عِنْدَ مَنْ يَجْهَلُهُ، غَيْرَ الْمُتَهَمِّ عِنْدَ مَنْ لَا يَعْرِفُهُ، فَمَا أَشْبَهَهُ هَوْلًا بِأَنْعَامٍ قَدْ غَابَ عَنْهَا رِعَاؤُهَا. وَوَأَسْفَا مِنْ فَعَلَاتٍ شِيعَتِي! مِنْ بَعْدِ قُرْبِ مَوَدَّتِهَا الْيَوْمَ، كَيْفَ يَسْتَدِلُّ بَعْدِي بَعْضُهَا بِبَعْضٍ؟ وَكَيْفَ يَقْتُلُ بَعْضُهَا بَعْضًا؟ الْمَتَشَتَّةُ غَدَا عَنِ الْأَصْلِ، النَّازِلَةُ بِالْفَرْعِ، الْمُؤَمَّلَةُ الْفَتْحِ مِنْ غَيْرِ جِهَتِهِ، كُلُّ حِزْبٍ مِنْهُمْ أَخَذَ مِنْهُ بَعْضٌ، أَيْنَمَا مَالَ الْعُصْنُ مَالَ مَعَهُ، مَعَ أَنَّ اللَّهَ - وَلَهُ الْحَمْدُ - سَيَجْمَعُ هَوْلًا لِشَرِّ يَوْمٍ لَيْبِي أُمِّيَّةً كَمَا يَجْمَعُ قَرْعَ الْخَرِيفِ، يُؤَلِّفُ اللَّهُ بَيْنَهُمْ، ثُمَّ يَجْعَلُهُمْ رُكَّامًا السَّحَابِ، ثُمَّ يَفْتَحُ لَهُمْ أَبْوَابًا يَسِيلُونَ مِنْ مُسْتَأْرِهِمْ كَسِيلِ الْجَنَّتَيْنِ سَيْلَ الْعَرَمِ؛ حَيْثُ بَعَثَ عَلَيْهِ فَارَةً (2)، فَلَمْ يَثْبُتْ عَلَيْهِ أَكْمَةٌ، وَلَمْ يَرُدَّ سِنَّهُ رِصٌّ (3) طَوْدٍ، يُدْعِدُهُمُ اللَّهُ فِي بُطُونِ أَوْدِيَةٍ، ثُمَّ يَسْلُكُهُمْ يَنَابِيعَ فِي الْأَرْضِ، يَأْخُذُ بِهِمْ مِنْ قَوْمٍ حُقُوقَ قَوْمٍ، وَيُمْكِنُ بِهِمْ قَوْمًا فِي دِيَارِ قَوْمٍ، تَشْرِيدًا لِبَنِي أُمِّيَّةٍ، وَلِكَيْلًا يَغْتَصِبُوا مَا غَصَبُوا، يُضَعِّضُ اللَّهُ بِهِمْ رُكْنَا، وَيَنْفُضُ بِهِمْ طَيَّ الْجِنَادِلِ مِنْ إِرْمٍ، وَيَمَلَأُ مِنْهُمْ بَطْنَانَ الزَّيْتُونِ. فَوَالَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَبَرَأَ النَّسْمَةَ! لَيَكُونَنَّ ذَلِكَ، وَكَأَنِّي أَسْمَعُ صَهِيلَ خَيْلِهِمْ وَطَمْطَمَةَ رِجَالِهِمْ. وَإِيْمُ اللَّهِ لَيَذُوبَنَّ مَا فِي أَيْدِيهِمْ بَعْدَ الْعُلُوِّ وَالْتِمَكِينِ فِي الْبِلَادِ كَمَا تَذُوبُ الْأَلْيَةُ عَلَى النَّارِ. مَنْ مَاتَ مِنْهُمْ مَاتَ ضَالًّا، وَإِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ يُفْضِي مِنْهُمْ مَنْ دَرَجَ، وَيَتُوبُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عَلَى مَنْ تَابَ، وَلَعَلَّ اللَّهَ يَجْمَعُ شِيعَتِي بَعْدَ التَّشَدُّتِ لِشَرِّ يَوْمٍ لِهَوْلَاءِ! وَلَيْسَ لِأَحَدٍ عَلَى اللَّهِ عَزَّ ذِكْرُهُ الْخَيْرَةُ بَلْ لِلَّهِ الْخَيْرَةُ وَالْأَمْرُ جَمِيعًا. (4)

1- الأزل: الشدة والضيق (النهاية) ج 1 ص 46 «أزل».

2- في المصدر: «قارة»، وقد مرّ تعليقنا عليها في ح 5809.

3- في المصدر: «رص»، والتصويب من بحار الأنوار.

4- الكافي: ج 8 ص 63 ح 22، الإرشاد: ج 1 ص 291 نحوه وكلاهما عن مسعدة بن صدقة، بحار الأنوار: ج 31 ص 555 ح 52 و ج 51 ص 23 ح 24 وراجع نهج البلاغة: الخطبة 88.

امام صادق علیه السلام: امیر مؤمنان، در مدینه سخنرانی کرد، خدا را سپاس و ستایش گفت و بر پیامبر صلی الله علیه و آله و خاندانش درود فرستاد و گفت: «پس از حمد و سپاس؛ خداوند خجسته و والا، جباران روزگار را از بین نمی برد، مگر پس از مهلت و زمان دادن، و او شکستن ستون فقرات امت ها را جبران نمی کند، مگر پس از سختی و بلا. ای مردم! در کم تر از آنچه از سختی ها دیده و از دشواری ها پشت سر گذاشته اید، مایه پند است؛ ولی هر دارنده دلی، خردمند نیست و هر برخوردار از گوشی، شنونده نیست و هر دارای چشمی، بینا نیست. بندگان خدا! در هر آنچه به شما مربوط است، نیکو بنگرید. سپس به سرزمین و سرگذشت کسانی که خداوند به علم خود، آنان را رهبری نمود، نیک بنگرید که چه سان بر روش فرعونیان، برخوردار از باغ ها، چشمه ها، کشت ها و جایگاه های والا بودند و آن گاه بنگرید که خداوند، پس از خرمی، شادمانی و امر ونهی [شان]، چه عاقبتی برایشان رقم زد. هر کدام از شما شکیبایی کند، در نهایت، در بهشت جاودان خواهد بود، و پایان کارها از آن خداست. در شگفتم! و چرا شگفت زده نباشم از اشتباه این گروه ها با همه گوناگونی حجت هایشان در دینشان، که نه در پی پیامبری گام برمی دارند و نه به کردار و وصی ای اقتدا می کنند؛ نه به غیبی ایمان می آورند و نه عیبی را وا می گذارند. در نزد آنان، معروف، همان چیزی است که خود، معروف می شمارند و در پیش آنان، منکر، چیزی است که خود، منکر می دانند. هر کدام، پیشوای خودش است و می پندارد که در آنچه بدان چنگ زده، به دستاویزهای محکم و وسیله های استوار، چنگ زده است. [آنان] همواره ستم می کنند و جز بر اشتباه نمی افزایند، به تقرب [الهی] نمی رسند و برای خود، جز بر دوری از خدای عز و جل نمی افزایند. گروهی از آنان با گروهی دیگر انس می گیرند و بعضی، بعضی دیگر را قبول می کنند و همه اینها به خاطر وحشت از آنچه پیامبر اُمّی صلی الله علیه و آله به ارث گذاشته، است و [نیز به خاطر] گریز از آنچه او از خبرهای آفریننده آسمان ها و زمین داده است. [آنان] اهل حسرت ها، پناه تردیدها، و [نیز] اهل کوری ها، گم راهی و تردیدند. هر آن کس که خداوند، او را به خود و رأی خود وا گذاشته است، نزد آن که وی را نمی شناسد، در امان است و پیش آن که وی را به جانمی آورد، مورد اتهام نیست. چه قدر اینان به چارپایان بی چوپان شبیه اند! ای وای از کارهای پیروانم! پس از دوستی نزدیک امروز، پس از من چگونه گروهی دیگر را خوار خواهند ساخت و پاره ای پاره دیگر را خواهند کشت! [پیروانم] در آینده، با جدایی از اصل خود، به شاخه ها می چسبند و آرزومند پیروزی جز از راه آن می شوند. هر گروهی به شاخه ای از آن چنگ می زند و به هر سو که شاخه بچرخد، می چرخند. لذا خداوند - که سپاس او راست - آنان را برای بنی امیه در بدترین روزهایشان - چنان که پاییز ابرهای پراکنده را جمع می کند - گرد خواهد آورد و بینشان الفت برقرار خواهد ساخت و آنان را چون ابرهای بر هم افراشته جمع خواهد نمود و آن گاه، برایشان درهایی خواهد گشود تا همچون سیل برکننده ویرانگر بین دوباغستان که خداوند [برای جاری ساختن آن] موشی را مأمور ساخت [تا سدر را سوراخ کند] و هیچ تپه و کوه استواری راه آن را نبست، از خیزشگاهشان به راه بیفتند. خداوند، آنان را در دل درّه ها فرو خواهد برد - و آنان در دل زمین، چشمه وارپیش خواهند رفت - و به وسیله آنان، حقوق مردمی را از مردمی [دیگر] خواهد گرفت و توسط آنان با آواره ساختن بنی امیه، گروهی را در سرزمین گروهی دیگر، جای خواهد داد و برای آن که آنچه به چنگ آورده اند، از چنگشان خارج نشود، خداوند به وسیله آنان، پایه های استوار را در هم می ریزد و توسط آنان، بناهای ساخته شده از سنگ های ازم را می شکند و درون مسجد دمشق (یا: کوه های شام) را از آنان پُر می سازد. سوگند به آن که دانه را شکافت و انسان را آفرید، این کار، اتفاق خواهد افتاد و گویی من، شیبه اسبان و همهمه مردانشان را می شنوم. به خدا سوگند، که پس از برتری و تسلط [آنها] در شهرها، آنچه در کف اختیارشان است، چون دنبه بر آتش، ذوب خواهد شد. هر کس از آنان بمیرد، گم راه می میرد و هر کس از آنان درگذرد، به سوی خداوند عز و جل کشانده می شود و خداوند عز و جل به سوی آن که توبه کند، باز می گردد. شاید خداوند، پس از پراکندگی پیروانم، آنان را در روزهای ناگوار بنی امیه گرد آورد، و هیچ کس را بر خداوند عزیز، حقی گزینش نیست؛ بلکه اختیار و فرمان کامل، از آن اوست».

3 / 16 علم الإمام بما يكون إلى يوم القيامة الإمام علي عليه السلام في خطبة له ينبئ فيها على فضله وعلمه ، ويبيِّن فتنة بني أمية _ : أما بعد ... أيها الناس ! فإني فقأت عين الفتنة ، ولم يكن ليَجترئَ عليها أحدٌ غيَري بعد أن ماجَ غيَيبها واشتدَّ كَلْبها . فاسألوني قبل أن تَقفَ دوني ؛ فوالذي نفسِي بيده لا تسألوني عن شَيءٍ فيما بينكم وبين الساعة ، ولا عن فِدَّةٍ تهدي مئةً وتُصلُّ مئةً إلا أنبأتكم بناعقها وقائدها وسائقها ، ومُناخِ ركابها ومَحطِّ رحالها ، ومن يُقتلُ من أهلها قتلاً ، ومن يموتُ منهم موتاً (1) .

3 / 16 علم امام به آنچه تا روز قیامت ، اتفاق خواهد افتاد

3 / 16 علم امام به آنچه تا روز قیامت ، اتفاق خواهد افتاد امام علی علیه السلام_ در سخنرانی ای که در آن به فضل و دانش خود ، آگاه می سازد و فتنه بنی امیه را بیان می دارد_ : اما بعد ؛ ... ای مردم! من چشم فتنه را کور کردم و جز من ، کسی بر این کار ، جرئت نمی کرد ، [آن هم] پس از آن که موج تاریکی آن برخاسته و گزندش فراگیر شده بود . پیش از آن که مرا از دست بدهید ، از من بپرسید . سوگند به آن که جانم به دست اوست ، از آنچه بین شما تا روز قیامت اتفاق خواهد افتاد و از گروهی که صد تن را هدایت و صد تن را گم راه خواهند کرد ، چیزی نمی پرسید ، مگر آن که شما را از آن که مردم را بدان می خواند ، آن که رهبری شان می کند و آن که آنان را می راند ، و [نیز] مکان فرود و جای بارانداز آنان و شماری که از آنان کشته خواهند شد و شماری که از آنان خواهند مُرد ، باخبر خواهم ساخت .

بحثی درباره خبرهای امام از امور غیبی

بحثی درباره خبرهای امام از امور غیبیان ابی الحدید ، در شرح کلام علی علیه السلام در خطبه 93 ، فصلی را با عنوان «فصلی در یادکرد امور غیبی ای که امام علیه السلام بدانها خبر داده و تحقیق پیدا کرده است» آورده و در آن ، چنین گفته است : بدان که در این فصل ، علی علیه السلام به خدایی که جانش در دست اوست ، سوگند یاد کرده که آنان از چیزی که بین آنان تا روز قیامت اتفاق خواهد افتاد ، نمی پرسند ، مگر آن که وی ، آنان را از آن چیز آگاه خواهد ساخت و [نیز] اگر از گروهی پرسند که توسط آنها ، صد تن هدایت و صد تن گم راه می شوند ، با معرفی اداره کننده ، رهبر و پیش برنده آن و نیز محل فرود مرکب ها و اسب های آن گروه ، از آنان و کشتگان توسط آنها و مُردگان آن گروه ، خبر خواهد داد. این ادّعی او ، نه ادّعی پروردگاری است و نه ادّعی پیامبری ؛ زیرا که وی می گفت ، پیامبر خدا ، وی را از آن ، خبر داده است . ما پیشگویی های علی علیه السلام را آزموده ایم و آن را موافق واقع یافته ایم و با این توافق ، بر درستی ادّعاهای یادشده استدلال می کنیم ، ادّعاهایی نظیر : پیشگویی وی درباره ضربه ای که بر سرش خورده می شود و محاسنش با آن رنگین می گردد ؛

و خبر دادن وی از قتل پسرش حسین علیه السلام و آنچه هنگام گذر از کربلا گفت؛ و پیشگویی وی درباره پادشاهی معاویه پس از وی؛ و خبر دادن وی درباره حجاج و یوسف بن عمر؛ و آنچه از داستان خوارج در نهروان، خبر داده است؛ و پیشگویی وی برای یارانش درباره تعداد کشته های آنان و شمار مصلوب شوندگان [از آنان]؛ و خبر دادن وی از جنگ با پیمان شکنان، ستمکاران و منحرفان؛ و پیشگویی وی درباره شمار سپاهییانی که از کوفه خواهند آمد، به هنگامی که وی برای جنگ با بصریان، به آن دیار رفته بود؛ و پیشگویی وی درباره عبد الله بن زبیر و کلامش درباره او که: «وی نیرنگ باز است؛ در پی کاری می رود، ولی آن را به دست نمی آورد. او دام دین را برای شکار دنیا پهن می کند و در نهایت، به صلیب کشیده از بین قریشیان است»؛ و خبر دادن وی از نابودی بصره به سبب غرق شدن در آب و نابود شدن دوباره آن به وسیله زنگی (همان حدیثی که گروهی «زنج (زنگی)» را در آن، تصحیف کرده و «ریح (باد)» خوانده اند)؛ و پیشگویی وی درباره آشکار شدن پرچم های سیاه خراسان و تصریح نمودن به قومی از آن سرزمین به نام بنی زُرَیْق که از خاندان مصعب اند، و طاهر بن حسین و پسرش و اسحاق بن ابراهیم از آن قوم بوده اند و اینان و پیشینیانشان دعوتگران به دولت عباسی بوده اند؛ و خبر دادن وی از پیشوایانی که در طبرستان از فرزندان آشکار خواهند شد، از قبیل: ناصر و داعی و غیر آن دو در کلامش: «برای آل محمد صلی الله علیه و آله گنجی در طالقان است که خداوند عز و جل هرگاه بخواهد، آن را آشکار خواهد کرد. فرا خواننده آن، حق است و به نام خداوند، قیام خواهد کرد و به دین خدا فرا

خواهد خواند»؛ و خبر دادنش از کشته شدن نفس زکیّه در مدینه در کلامش: «وی نزدیک أحجار الزيت (1) کشته خواهد شد»؛ و کلام وی درباره برادر نفس زکیّه، ابراهیم، که در باب حمزه کشته خواهد شد: «پس از پیروزی، کشته خواهد شد و پس از چیرگی، شکست خواهد خورد» و نیز کلام وی علیه السلام درباره او: «به او تیری سیاه خواهد رسید که بدان کشته خواهد شد. بدا بر تیرانداز! دستش سُئل و بازویش سست باد!»؛ و خبر دادن وی از کشتار مردمِ وَجْ (طائف) و کلام وی درباره آنان که: «آنان، بهترین مردم دنیا هستند»؛ و خبر دادن وی از [تشکیل] کشور علوی در مغرب و تصریح نمودن به نام گُنامه _ و اینان کسانی بودند که ابو عبد الله داعی و معلّم [فاطمی] را یاری رساندند _؛ و سخن وی علیه السلام که به ابو عبد الله مهدی، اشاره داشت: «وی، آغازین آنان است و آن گاه، حاکم قیروان ظهور خواهد کرد، همان که سخت تنگ دست، دارای نسب خالص، برگزیده از سلاله ذو البداء و پیچیده به رداست». عبید الله مهدی، سرخ و سفید بود و سرخی رخسارش بیشتر بود و ذو البداء، اسماعیل بن جعفر بن محمد صادق علیهما السلام است که در ردا پیچیده گشت (چون پدرش ابو عبد الله جعفر صادق علیه السلام، وی را هنگامی که در گذشت، در ردایش پیچید و بزرگان شیعه را نزد جنازه او برد تا او را ببینند و بدانند که مرده است و تردیدشان در این خصوص، برطرف شود)؛ و خبر دادن وی از آل بویه که کلام وی: «از دیلمان، فرزندان شکارچی خروج خواهند کرد»، اشاره به آنان است؛ چون پدرشان ماهیگیر بود و به دست

1- احجار الزيت، جایی در مدینه است که در آن، نماز باران می خواندند (معجم البلدان: ج 1 ص 109).

خویش به مقداری شکار می کرد که خود و خانواده اش به پول آن، گذران زندگی کنند. خداوند از فرزند او، سه پادشاه به وجود آورد و ذریّه او گسترده شدند، به گونه ای که پادشاهی آنان، ضرب المثل گشت؛ و نیز کلام وی درباره آنان که: «دولت آنان پیش خواهد رفت تا آن جا که زوراء (بغداد) را خواهند گرفت و خلیفه را خلع خواهند کرد». کسی از آن حضرت پرسید: ای امیر مؤمنان! دوره حکومت آنان چند سال خواهد بود؟ فرمود: «صد و یا اندکی بیشتر»؛ و نیز کلام [دیگر] وی درباره آنان که: «پسر هوسران آن دست بریده، که پسر عمویش وی را در کنار دجله خواهد کشت» که اشاره به عزّ الدوله بختیار، پسر معز الدوله ابو حسین است. معزّ الدوله دست بریده بود و دستش به خاطر نافرمانی در جنگ، قطع شده بود و پسرش عزّ الدوله بختیار، خوشگذران و اهل لهو و شرابخواری بود. پسر عمویش عضد الدوله فنا خسرو، او را در قصر جص در کنار دجله در جنگ کشت و اموالش را از دستش بیرون آورد. و اما کنار گذاشتن خلیفه ها: معز الدوله مستکفی را از خلافت کنار گذاشت و خلافت را برای مطیع ترتیب داد؛ و بهاء الدوله ابو نصر بن عضد الدوله، طائع را کنار گذاشت و قادر را به جای وی نشانید. مدّت پادشاهی آل بویه همان مقداری بود که علی علیه السلام به سؤال کننده خبر داده بود؛ و خبر دادن وی به عبد الله بن عباس درباره این که حکومت، به دست فرزندان وی خواهد افتاد؛ وقتی که علی بن عبد الله به دنیا آمد، پدرش عبد الله، وی را نزد علی علیه السلام برد و علی علیه السلام از آب دهان خویش به دهان وی زد و کام وی را به خرمایی که پوست آن را گرفته بود، بر داشت و وی را به پدرش باز گرداند و گفت: «پدر پادشاهان را بگیر». این، روایت صحیح است که ابو عباس مبرّد، آن را در کتاب الکامل آورده است و روایتی که در آن، عدد [پادشاهان] یاد شده است، صحیح نیست و از

کتاب قابل اعتمادی نقل نشده است؛ و چه بسیار خبرهای غیبی ای که به همین شکل، جریان یافته است که اگر بخواهیم همه آنها را بیاوریم، دفترهای بسیاری را باید پر کنیم. کتاب های سیر، به طور مشروح در برگزیده این قبیل امورند. (1) ابن ابی الحدید در دنباله شرح خطبه 37، ذیل عنوان «اخباری که درباره آگاهی امام علی علیه السلام به امور غیبی وارد شده است» نیز گفته است: ابن هلال ثقفی در کتاب الغارات [به نقل] از زکریا بن یحیی عطار، از فضیل، از محمد بن علی آورده است که او گفت: هنگامی که علی علیه السلام گفت: «پیش از آن که مرا از دست بدهید، از من پرسید. به خدا سوگند، از من درباره گروهی که صد نفر را گم راه و صد نفر را هدایت می کند، نمی پرسید، مگر آن که شما را از پیش برنده و رهبر آن، خبر خواهم داد»، مردی برخاست و گفت: به من از شمار موهای سر و ریشم خبر بده. علی علیه السلام به وی گفت: «سوگند به خدا، دوست من [پیامبر خدا] به من گفته است که بر هر تار موی سر تو، فرشته ای است که تو را نفرین می کند و بر هر تار موی ریش تو، شیطانی است که تو را گول می زند. در خانه تو کودکی است که پسر پیامبر خدا را می کشد». پسر آن مرد، قاتل حسین علیه السلام بود که در آن روز، کودکی بود و چهار دست و پا راه می رفت. وی سنان بن انس نخعی بود. *** محمد بن اسماعیل بن عمرو بجلی، روایت کرده است که: عمرو بن موسی وجیهی، از منهل بن عمرو، از عبد الله بن حارث، خبر داد که علی علیه السلام بر روی منبر گفت: «هیچ کس به حد تکلیف نرسیده، مگر آن که خداوند درباره او

آیه ای از قرآن را فرو فرستاده است» . یکی از دشمنان وی برخاست و گفت : خداوند متعال ، درباره تو چه نازل کرده است؟ مردم برخاستند تا او را بزنند . علی علیه السلام فرمود : «رهايش كنيد [] . سپس به آن شخص فرمود : « [آیا سوره هود را خوانده ای؟] . گفت : آری . علی علیه السلام این آیه را خواند : «أَفَمَنْ كَانَ عَلَىٰ بَيْتَةٍ مِّن رَّبِّهِ وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِّنْهُ؛ (1) آیا کسی که از جانب پروردگارش بر حجّتی روشن است و شاهی از [خویشان] او به همراه اوست» . آن گاه فرمود : « علی بیّنه من ربّه ، محمّد صلی الله علیه و آله است و الشاهد الذی یتلوه ، من هستم ...» . * * * عثمان بن سعید بن شریک بن عبد الله گزارش داده است که : وقتی به علی علیه السلام خبر رسید که مردم ، ادّعی او را درباره مقدّم داشته شدن و برتر شمرده شدنش بر دیگر مردم توسط پیامبر صلی الله علیه و آله به چشم تردید می نگرند ، گفت : «شما را به خدا ، هر يك از شما که پیامبر خدا را دیده و کلام وی را در روز غدیر شنیده است ، برخیزد و به آنچه شنیده ، گواهی دهد» . شش نفر از سمت راست و شش نفر از سمت چپ وی _ که همگی از یاران پیامبر خدا بودند ، برخاستند و گواهی دادند که آنان از پیامبر خدا شنیده اند که او در آن روز ، در حالی که دست علی علیه السلام را بالا گرفته بود ، چنین گفت : «هر که من مولای اویم ، پس از من ، علی مولای اوست . بار خدایا! با هر کس که دوست اوست ، دوست باش و با هر کس که دشمن اوست ، دشمن باشد و آن کس را که یاری اش می کند ، یاری کن و آن کس را که تنهایش می گذارد ، تنها

بگذار و هر کس را که دوستش می دارد، دوست بدار و هر کس را که دشمنش می دارد، دشمن بدار!». *** محمد بن علی صوّاف، از حسین بن سفیان، از پدرش، از شُمَیر بن سَدیر آزدی، گزارش داده است که: علی علیه السلام به عمرو بن حَمِقْ خُزاعی فرمود: «در کجا فرود آمده ای؟». گفت: در بین خویشانم. فرمود: «در آن جا فرود نیا». [عمرو] گفت: آیا در بین همسایگانمان، بنی کنانه، فرود بیایم؟ فرمود: «نه». [عمرو] پرسید: در بین ثقیف، فرود بیایم؟ فرمود: «[در این صورت،] با مَعْرَه و مَجْرَه چه می کنی؟». [عمرو] پرسید: آن دو چیستند؟ فرمود: «دو شعله آتش که از پشت کوفه بیرون می آیند: یکی از آن دو بر تمیم و بکر بن وائل فرود می آید و کم تر کسی از آن، جان سالم به در خواهد برد؛ و شعله دیگر، بخش دیگر کوفه را در بر خواهد گرفت و کم تر کسی گرفتار آن خواهد شد و ممکن است از هر خانه ای، يك یا دو اطاق را بسوزاند». [عمرو] پرسید: پس، در کجا فرود بیایم؟ فرمود: «در بین بنی عمرو بن عامر از قبیله آزد، فرود آی». مردمی که این سخن را شنیده بودند، گفتند: علی را جز کاهنی که سخنانی چون سخنان کاهنان می گوید، نمی بینیم. [علی علیه السلام به عمرو] فرمود: «ای عمرو! تو پس از من کشته می شوی و سرت به این سو و آن سو برده می شود و آن، اولین سری است که در اسلام، گردانیده

می شود. وای بر قاتل تو! بدان که تو در بین هر قبیله ای باشی، تو را تسلیم خواهند کرد، مگر این شاخه از بنی عمرو بن عامر از قبیله ازد که آنان تو را تسلیم نخواهند کرد و تنهایت نخواهند گذاشت». سوگند به خدا، چندی نگذشت که عمرو بن حَمِق، در [روزگار] خلافت معاویه، ترسان و فراری در بنی قبایل عرب می گشت تا آن که در بین قوم خود (بنی خُزاعه) فرود آمد. آنان وی را تسلیم کردند و وی کشته و سرش از عراق به شام نزد معاویه فرستاده شد، و این، نخستین سری بود که در جهان اسلام از شهری به شهر دیگر برده می شد. * * *

ابراهیم بن میمون ازدی، از حَبَّه عُرَنی روایت کرده است که او گفت: جُویریة بن مُسهرِ عبدی، مردی درستکار بود و دوست علی بن ابی طالب علیه السلام، و علی علیه السلام او را دوست می داشت. روزی، علی علیه السلام به وی _ که در حال حرکت بود _ نگریست و گفت: «ای جویریة! نزد ما بیا؛ چون هر وقت تو را می بینم، هوای تو می کنم». اسماعیل بن أبان گفت: صَباح، از مسلم، از حَبَّه عُرَنی حدیث کرده است که او گفت: روزی با علی علیه السلام می رفتیم که او به پشت سر نگاه کرد و دید جویریة در پشت سرش است؛ ولی در دور دست. [علی علیه السلام] او را صدا زد و گفت: «ای جویریة! پیش ما بیا؛ نمی دانی که من تو را می خواهم و به تو علاقه مندم؟». جویریة به طرف آن حضرت دوید. علی علیه السلام گفت: «چند موضوع را به تو می گویم؛ خوب به خاطر بسپار». آن گاه دو نفری شروع به گفت و گوی سرّی کردند. جویریة به وی گفت: ای امیر مؤمنان! من مردی فراموشکار هستم.

علی علیه السلام گفت: «من سخن را برایت تکرار می کنم تا حفظ کنی» و آن گاه در پایان آنچه به وی گفته بود، افزود: «ای جویریہ! دوستان را دوست بدار تا زمانی که ما را دوست می دارد و هر گاه ما را دشمن داشت، دشمنش بدار؛ و دشمنان را را دشمن بدار تا زمانی که ما را دشمن می دارد و هر گاه دوستان داشت، دوستش بدار». گروهی از مردم که در کار علی علیه السلام تردید می ورزیدند، می گفتند: گویی جویریہ را وصیّ خود قرار می دهد، آن گونه که خود مدعی است وصیّ پیامبر خداست! آنان این سخنان را به خاطر شدت خودمانی بودن جویریہ با علی علیه السلام می گفتند [؛ زیرا رابطه وی با علی علیه السلام] به گونه ای بود که یک روز، او وارد منزل علی علیه السلام شد، در حالی که علی علیه السلام خوابیده بود و یارانش در اطرافش بودند. جویریہ علی علیه السلام را صدا کرد که: ای خوابیده! بیدار شو. بر سر تو ضربه ای خواهند زد که ریش از خون آن، رنگین خواهد گشت. امیر مؤمنان لبخندی زد و گفت: «ای جویریہ! تو را از جریان کارت خبر دهم؟ سوگند به آن که جانم در دست اوست، تو را به درختی سخت، خواهند بست و دست و پایت را خواهند برید و زیر درخت کشاورزی به دارت خواهند زد». سوگند به خدا، از این بحث، چندی نگذشت که زیاد، جویریہ را گرفت و دست و پایش را قطع کرد و او را در کنار درخت خرماي ابن مکعب _ که درختی بلند بود _ بر درختی کوتاه به دار کشید. * * * ابراهیم در کتاب الغارات از احمد بن حسن میثمی روایت کرده است که او گفت: میثم تمار، آزادشده علی بن ابی طالب علیه السلام، برده ای بود از آن زنی از بنی اسد. علی علیه السلام وی را خرید و آزاد ساخت و به وی فرمود: «نامت چیست؟». گفت: سالم.

علی علیه السلام فرمود: «پیامبر خدا به من خبر داده است نامی که پدرت در زبان عجمی بر تو گذاشته میثم است». گفت: خداوند و پیامبر او راست گفته اند و تو_ ای امیر مؤمنان_ راست گفتی. اسم من میثم است. علی علیه السلام فرمود: «به نام اصلی خود برگرد و نام سالم را رها کن. ما تو را به سالم کنیه می دهیم» و او را ابو سالم، کنیه داد. علی علیه السلام او را به دانش های فراوان و رازهای فراوانی از رازهای وصیت، مطلع ساخت و میثم، پاره ای از آنها را نقل می کرد. گروهی از اهل کوفه درباره نقل های او تردید داشتند و علی علیه السلام را در این امور به غیبگویی، ابهامگویی و فریبکاری متهم می کردند. روزی، علی علیه السلام در جمیع کثیری از یارانش_ که در میان آنان، هم افراد مخلص و هم افراد دودل، حضور داشتند، به وی فرمود: «ای میثم! تو پس از من دستگیر و به دار آویخته می شوی. روز دوم، از بینی و دهانت خون جاری می شود، به طوری که ریشت رنگین خواهد گشت و روز سوم با نیزه ای به تو ضربه خواهند زد و کشته خواهی شد. منتظر چنین روزی باش. مکانی که در آن جا به دار آویخته می شوی، جلوی درِ خانه عمرو بن حُرَیث است. تو دهمین نفر از ده نفری خواهی بود که به کوتاه ترین چوپ و نزدیک ترین آن به زمین، به دار کشیده می شوند. من درختی را که بر تنه اش به دار آویخته می شوی، به تو نشان خواهم داد». پس از دو روز، علی علیه السلام آن درخت را به وی نشان داد. میثم، نزد آن درخت می آمد و در آن جا نماز می خواند و می گفت: مبارک باشی، ای بُن خرما، که من برای تو آفریده شده ام و تو برای من روییده ای! او پس از کشته شدن علی علیه السلام، همواره نزد آن درخت می آمد تا آن که آن درخت، قطع شد. [از آن پس، همیشه به تنه درخت، سر می زد و در آن جا

رفت و آمد می کرد و می پایید و عمرو بن حریث را دیده، به وی می گفت: من همسایه تو خواهم شد؛ با من حقّ همسایگی را به نیکی به جا آور. ولی عمرو نمی دانست که وی چه می گوید و از وی می پرسید: خانه ابن مسعود را می خواهی بخری یا خانه ابن حکیم را؟ او، در [همان] سالی که کشته شد، به حج رفت و به خانه امّ سلمه _ که خداوند از وی خشنود باد _ وارد شد. امّ سلمه گفت: تو کیستی؟ میثم گفت: عراقی هستم. [امّ سلمه] از نسب وی پرسید. وی یادآور گشت که آزاد شده علی بن ابی طالب علیه السلام است. [امّ سلمه] گفت: تو هیثم هستی؟ گفت: نه؛ من میثم هستم. [امّ سلمه] گفت: سبحان الله! سوگند به خدا که گاهی می شنیدم پیامبر خدا در دل شب، سفارش تو را به علی علیه السلام می کرد. میثم، سراغ حسین بن علی علیهما السلام را از او گرفت. [امّ سلمه] گفت: در باغ خودش به سر می برد. [میثم] گفت: به وی خبر بده که من دوست دارم به وی سلام کنم. ما همدیگر را در نزد پروردگار عالمیان _ اگر خدا بخواهد _ خواهیم دید. امروز نمی توانم او را ببینم؛ باید برگردم. امّ سلمه، عطری خواست و ریش او را معطر ساخت. میثم گفت: این ریش به خون، رنگین خواهد گشت. [امّ سلمه] پرسید: چه کسی این خبر را به تو داده است؟ گفت: سرورم علی علیه السلام به من خبر داده است. امّ سلمه گریست و به وی گفت: او تنها سرور تو نبود؛ بلکه سرور من و همه

مسلمانان بود. آن گاه، میثم از وی خداحافظی کرد و به کوفه رفت و در آن جا بازداشت شد. او را نزد عبید الله بن زیاد بردند و به عبید الله گفتند: وی از نزدیک ترین مردم به ابو تراب بوده است. عبید الله گفت: وای بر شما! این فرد غیر عرب؟! گفتند: آری. [عبید الله] به وی گفت: پروردگارت کجاست؟ [میثم] گفت: در کمین [ستمکاران] است. [عبید الله] گفت: به من خبر رسیده که تو از نزدیکان ابو تراب هستی؟ [میثم] گفت: تا حدودی. منظورت چیست؟ [عبید الله] گفت: می گویند او از آنچه برایت پیش خواهد آمد، به تو خبر داده است؟ گفت: آری، وی خبرم داده است. [عبید الله] پرسید: او به تو گفته که من با تو چه کار خواهم کرد؟ گفت: به من خبر داده است که من دهمین نفری هستم از ده نفری که تو به دار می زنی و دار من از همه کوتاه تر و به زمین نزدیک تر خواهد بود. [عبید الله] گفت: من با گفته او مخالفت خواهم کرد. [میثم] گفت: وای بر تو! چگونه با او مخالفت خواهی کرد؟ او از پیامبر خدا و پیامبر خدا از جبرئیل و جبرئیل از خدا خبر داده است. تو چگونه با اینان مخالفت خواهی کرد؟ بدان که به خدا سوگند، می دانم مکانی که در آن به دار آویخته می شوم، در کجای کوفه است و من، نخستین آفریده خدا هستم که در میان مسلمانان چون اسبان، لگام زده می شوم. عبید الله او را زندان کرد و مختار بن ابی عبیده ثقفی را همراه وی زندانی کرد. میثم به مختار - که هر دو در زندان ابن زیاد بودند - گفت: تو آزاد می شوی و به

خونخواهی حسین علیه السلام برمی خیزی و این ستمکاری را که ما در زندان او هستیم ، می گویی و با این گام هایت صورت و پیشانی او را پایمال خواهی کرد. عیبید الله بن زیاد ، مختار را خواست تا او را بکشد که با ورود نامه رسانی مواجه شد که نامه یزید بن معاویه را برایش آورده بود که [در آن ، یزید] به وی فرمان داده بود که مختار را رها کند . و این به خاطر آن بود که خواهر مختار ، زن عبد الله بن عمر بن خطاب بود و او از شوهرش خواسته بود که درباره مختار در نزد یزید ، شفاعت کند و او شفاعت کرده بود و شفاعتش پذیرفته گشته بود و به وسیله نامه رسان ، نامه آزادی وی را فرستاده بود . رسیدن نامه رسان ، هم زمان با خارج ساختن مختار از زندان برای کشته شدن بود که [موجب] آزاد [شدن وی] گشت . میثم پس از مختار ، بیرون آورده شد تا به دار آویخته شود . عیبید الله گفت : حکم ابو تراب را درباره وی به کار خواهم گرفت . مردی وی را دید و گفت : ای میثم! [هیچ چیزی] تو را از این درخت ، بی نیاز نساخت؟ وی لبخندی زد و گفت : من برای آن ، آفریده شده ام و آن برای من رشد کرده است . هنگامی که میثم بر تنه درخت بسته شد ، مردم در اطراف او جلوی در [خانه] عمرو بن حریث گرد آمدند . عمرو گفت : او دائما به من می گفت که : من همسایه تو هستم . او هر شب به کنیزش می گفت که زیر این درخت را جاروب کند و آب پاشد و در زیر آن ، اسفند و عود ، دود کند . میثم ، شروع به بیان فضایل بنی هاشم و بدی های بنی امیه کرد ، در حالی که بر چوب ، به دار کشیده شده بود . به ابن زیاد گفته شد : این برده ، شما را رسوا کرد . [ابن زیاد] گفت : او را لگام بزنید . او را لگام زدند و وی اولین بنده خدا گشت که در اسلام به وی لگام زده شد . در روز دوم ، از بینی و دهانش خون جاری گشت و در روز سوم با نیزه ای به وی ضربه زدند و در گذشت .

کشته شدن میثم، ده روز پیش از آمدن حسین علیه السلام به کوفه بود. *** ابراهیم گفت: ابراهیم بن عباس نه‌دی به من گفت که: مبارك بَجَلِي، از ابو بکر بن عیاش روایت کرده است که او گفت: مُجالِد، از شَعْبِي، از زیاد بن نَصْر حارثی نقل کرد که وی گفت: من پیش زیاد بودم که رُشدید هَجْرِي را آوردند و وی از دوستان خاص علی علیه السلام بود. زیاد به وی گفت: دوست تو، درباره آنچه ما بر سرت می آوریم، به تو چه گفته است؟ [رشید] گفت: دستان و پاهای مرا قطع می کنید و مرا به دار می آویزید. زیاد گفت: من گفته او را دروغ خواهم ساخت؛ او را رهایش کنید. هنگامی که رشید می خواست خارج شود، زیاد گفت: برش گردانید. هیچ چیزی را از آنچه دوستت درباره ات گفته است، مناسب تر نمی دانم؛ چون تو هر چه بمانی، به ما بدی می کنی. دست ها و پاهایش را ببریید. دست و پایش را قطع کردند و او همچنان سخن می گفت. [زیاد] گفت: او را به گردن، به دار آویزید. رشید گفت: يك مورد مانده است که هنوز درباره من انجام نداده اید. زیاد گفت: زبانش را ببریید. هنگامی که می خواستند زبانش را ببرند، گفت: رهایم کنید تا يك کلمه بگویم. وقتی رهایش کردند، گفت: سوگند به خدا، این، تصدیق خبر امیر مؤمنان است؛ او به من از قطع شدن زبانش خبر داد. زبان او را قطع کردند و وی را به دار کشیدند. *** ابو داوود طیالسی، از سلیمان بن زُرَیق، از عبد العزیز بن صُهَیب روایت کرده است که او گفت: ابو عالیہ به من حدیث کرد و گفت: مزرع (یار علی بن ابی

طالب علیه السلام) به من گفت که علی علیه السلام گفت: سپاهی خواهد آمد و هنگامی که به بیداء (1) برسد، زمین، آن را در خود فرو می برد. [ابو عالیه گفت:] به مزرع گفتم: غیب می گویی! [مزرع] گفت: هر چه را به تو می گویم، به یاد داشته باش. این را علی بن ابی طالب، آن شخصیت قابل اطمینان به من گفته است. [ابو عالیه افزود: مزرع] چیزی دیگری هم به من گفت: مردی بازداشت و کشته خواهد شد و در بین دو طاق از طاق های مسجد به دار کشیده خواهد گشت. به وی گفتم: تو از غیب، سخن می گویی! [مزرع] گفت: هر چه به تو می گویم، به یاد بسپار. سوگند به خدا، جمعه ای بر ما نگذشت که مزرع، بازداشت و کشته شد و بین دو طاق از طاق های مسجد به دار آویخته گردید. من [ابن ابی الحدید] می گویم: داستان «در زمین فرورفتن سپاه» را بخاری و مسلم در صحیح خود، از ام سلمه _ که خداوند از وی خشنود باد _ آورده اند که وی گفته است: از پیامبر خدا شنیدم که می گفت: مردمی به خانه خدا پناه می برند. هنگامی که به منطقه بیداء می رسند، زمین، آنها را در خود فرو می برد. گفتم: ای پیامبر خدا! شاید در بین آنان افراد مجبور شده و یا ناخواسته باشد. فرمود: به زمین فرو می روند؛ ولی بر پایه نیت هایشان در روز قیامت، محشور (یا مبعوث) می شوند. از ابو جعفر (محمد بن علی باقر علیه السلام) پرسیده شد که: آیا منظور، فرورفتن زمین در دور دست است؟ فرمود: «هرگز! سوگند به خدا، منظور، منطقه بیداء در اطراف مدینه است».

1- بیداء، صحرايي میان مکه و مدینه است و به مکه نزدیک تر است (معجم البلدان: ج 1 ص 523).

بخاری، قسمتی از این گزارش و مسلم، باقی مانده داستان را آورده است *** محمد بن موسی عَنزِی آورده است که: مالک بن ضَمْرَه روایی، از یاران علی علیه السلام و از کسانی بود که از ناحیه علی علیه السلام دانش فراوانی به دست آورده بودند. او با ابوذر هم دوست بود و از او دانش آموخته بود. [مالک] در روزگار بنی امیّه می گفت: خداوندا! مرا گرفتارترین سه نفر قرار مده! به وی گفته شد: سه نفر کیستند؟ گفت: مردی که از بالای بلندی بر زمین افکنده خواهد شد، مردی که دست و پا و زبانش بریده و بر دار خواهد شد، و مردی که در رختخواب خود خواهد مُرد. بعضی از مردم، او را مورد تمسخر قرار داده، می گفتند: این، از دروغ های ابوتراب است. آن که از بالای بلندی پرتاب شد، هانی بن عروه بود و آن که دست و پا و زبانش قطع گشت، زُشَید هَجَری بود و مالک، در رختخواب درگذشت.

(1)

ر. ک: ص 493 (پیشگویی امام درباره دشنام گفتن به او و بیزاری جستن از وی). ج 4 ص 485 (جنگ جمل) و ج 5 ص 279 (جنگ صفین) و ج 6 ص 291 (جنگ نهروان). ج 7 ص 269 (پیشگویی امام درباره شهادت خویش). ج 10 ص 473 (دانش های امام علی). ج 13 ص 149 (حُجْر بن عَدی) و ص 197 (زُشَید هَجَری) و ص 465 (قَبر بنده آزاد شده امیر مؤمنان) و ص 503 (کَمیل بن زیاد) و ص 589 (میثم تَمّار).

الفصل الرابع : النوادر 4 / 1 رؤيئة نور الوحي لإمام علي عليه السلام_ في خطبته المُسمّاة بالقاصِدة_- : ولقد كان [صلى الله عليه وآله] يُجاوِزُ في كُلِّ سَنَةٍ بِحِجَاءٍ ، فَأَرَاهُ وَلَا يَرَاهُ غَيْرِي . وَلَمْ يَجْمَعْ بَيْتٌ وَاحِدٌ يَوْمَئِذٍ فِي الْإِسْلَامِ غَيْرَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَخَدِيجَةَ وَأَنَا ثَالِثُهُمَا ؛ أَرَى نَوْرَ الْوَحْيِ وَالرَّسَالَةِ ، وَأَشْمُ رِيحَ التُّبُوَّةِ . وَلَقَدْ سَمِعْتُ رَنَّةَ الشَّيْطَانِ حِينَ نَزَلَ الْوَحْيُ عَلَيْهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ، فَقُلْتُ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، مَا هَذِهِ الرَّنَّةُ ؟ فَقَالَ : هَذَا الشَّيْطَانُ قَدْ أَيْسَ مِنْ عِبَادَتِهِ . إِنَّكَ تَسْمَعُ مَا أَسْمَعُ ، وَتَرَى مَا أَرَى ، إِلَّا أَنْتَ لَسْتَ بِنَبِيِّ ، وَلَكِنَّكَ لَوْزِيرٌ ، وَإِنَّكَ لَعَلَى خَيْرٍ . (1)

4 / 2 سَمِعْتُ رَنَّةَ الشَّيْطَانِ لِإِمَامِ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ : كُنْتُ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ صَبِيحَةَ اللَّيْلِ الَّتِي أُسْرِيَ بِهَا فِيهَا وَهُوَ بِالْحِجْرِ يُصَلِّي ، فَلَمَّا قَضَى صَلَاتَهُ وَقَصَدَ بَيْتَ صَلَاتِي سَمِعْتُ رَنَّةً شَدِيدَةً ، فَقُلْتُ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، مَا هَذِهِ الرَّنَّةُ ؟ قَالَ : أَلَا تَعْلَمُ ؟ ! هَذِهِ رَنَّةُ الشَّيْطَانِ ؛ عَلِمَ أَنِّي أُسْرِيَ بِي اللَّيْلَةَ إِلَى السَّمَاءِ فَأَيْسَ مِنْ أَنْ يُعْبَدَ فِي هَذِهِ الْأَرْضِ . (2)

1- نهج البلاغة : الخطبة 192 .

2- شرح نهج البلاغة : ج 13 ص 209 ؛ بحار الأنوار : ج 18 ص 223 .

فصل چهارم : گوناگون

4 / 1 دیدن نور وحی

4 / 2 شنیدن ناله شیطان

فصل چهارم : گوناگون 4 / 1 دیدن نور وحیامام علی علیه السلام_ در خطبه قاصعه_: پیامبر خدا ، همه ساله در غار حرا معتکف می شد که من او را می دیدم و جز من ، کسی او را نمی دید . در آن روزها هیچ خانه ای ، جز خانه پیامبر خدا و خدیجه و من_ که من سومین آن دو بودم_ نبود که ساکنانش تمامی مسلمان باشند . نور وحی و رسالت را می دیدم و بوی نبوت را استشمام می کردم . هنگامی که وحی بر ایشان نازل شد ، ناله شیطان را شنیدم . گفتم : ای پیامبر خدا! این ناله چیست؟ فرمود : «این ، ابلیس است که از این که عبادتش کنند ، ناامید گشته است . تو آنچه را من می شنوم ، می شنوی و آنچه را من می بینم ، می بینی ، جز آن که تو پیامبر نیستی ؛ ولی وزیری و به یقین ، بر [مسیر] خیری» .

4 / 2 شنیدن ناله شیطانامام علی علیه السلام: صبح آن شبی که پیامبر خدا به معراج برده شد ، با او بودم و وی در حجر [اسماعیل] ، مشغول نماز بود . هنگامی که نمازش را تمام کرد و من هم نمازم را به پایان بردم ، ناله شدیدی شنیدم . گفتم : ای پیامبر خدا! این ناله چیست؟ فرمود : «نمی دانی؟ این ، ناله شیطان است . او فهمیده است که شب گذشته مرا به آسمان بردند . لذا از این که در روی زمین مورد پرستش قرار بگیرد ، ناامید گشته است» .

4 / 3 إمداد الملائكة الإمام علي عليه السلام: لقد قبض رسول الله صلى الله عليه وآله وإن رأسه لعلى صدري . ولقد سألت نفسه في كفي ، فأمررتها على وجهي . ولقد وليت غسله صلى الله عليه وآله والملائكة أعواني ، فضجبت الدار والأفنية ؛ ملاً يهبط ، وملاً يعرج ، وما فارقت سمعي هينمة (1) منهم ، يصلون عليه حتى وازيناه في صريحه . (2)

عنه عليه السلام: لقد قبض النبي صلى الله عليه وآله وإن رأسه لفي حجري ، ولقد وليت غسله بيدي ، ثقله الملائكة المقربون معي . (3)

فضائل الصحابة لابن حنبل عن سعيد بن جبير عن ابن عباس: ذكر عنده علي بن أبي طالب ، فقال: إنكم لتذكرون رجلاً كان يسمع وطء جبريل فوق بيته! (4)

راجع: ج 10 ص 468 (جبرئيل عن يمينه وميكائيل عن يساره) .

4 / 4 مخاطبة الأرواح الكافي عن حبة العرنبي: خرجت مع أمير المؤمنين عليه السلام إلى الظهر ، فوقف بوادي السلام (5) كأنه مخاطب لأقوام ، فقامت بقيامه حتى أعيتت ، ثم جلست حتى مللت ، ثم قمت حتى نالني مثل ما نالني أولاً ، ثم جلست حتى مللت ، ثم قمت وجمعت رداي ، فقلت: يا أمير المؤمنين ، إنني قد أشفقت عليك من طول القيام ، فراحة ساعة! ثم طرحت الرداء ليجلس عليه . فقال لي: يا حبة ، إن هو إلا محادثة مؤمن أو مؤانسة . قال: قلت: يا أمير المؤمنين ، وإنهم لكذلك؟ قال: نعم ، ولو كشف لك لرأيتهم حلقة حلقة محبتين (6) يتحادثون . فقلت: أجسام أم أرواح؟ فقال: أرواح ، وما من مؤمن يموت في بقعة من بقاع الأرض إلا قيل لروحه: الحقي بوادي السلام . وإنها لبقعة من جنة عدن . (7)

1- الهينمة: هي الكلام الخفي لا يفهم (النهاية: ج 5 ص 290 «هينم»).

2- نهج البلاغة: الخطبة 197 .

3- الأماشي للمفيد: ص 235 ح 5 ، الأماشي للطوسي: ص 11 ح 13 كلاهما عن الأصغر بن نباتة ، وقعة صفين: ص 224 عن أبي سنان الأسلمي .

4- فضائل الصحابة لابن حنبل: ج 2 ص 654 ح 1112 ، ذخائر العقبى: ص 169 .

5- وادي السلام: اسم موضع في ظهر الكوفة ، يقرب من النجف (مجمع البحرين: ج 2 ص 872 «سلم»).

6- الاحتباء: هو أن يضُم الإنسان رجله إلى بطنه بثوب يجمعهما به مع ظهره ، ويُسَدُّه عليها . وقد يكون الاحتباء باليدين عوض الثوب (النهاية: ج 1 ص 335 «حبا»).

7- الكافي: ج 3 ص 243 ح 1 .

4 / 3 یاری رسانی فرشتگان

4 / 4 گفتگو با ارواح

4 / 3 یاری رسانی فرشتگان امام علی علیه السلام: پیامبر خدا در گذشت و سرش روی سینه من بود. جان وی از دستان من گذشت و من، آن را بر صورت من کشیدم. من، غسل دادن او را به عهده گرفتم و فرشتگان، کمک کارم بودند و در خانه و اطراف آن، زاری می کردند. گروهی فرود می آمدند و گروهی به آسمان می رفتند و زمزمه آنان از گوشم دور نمی شد. بر او درود می فرستادند تا آن که او را در قبر گذاشتیم.

امام علی علیه السلام: پیامبر خدا در گذشت و سرش در دامن من بود. من به دست خود، [پیکر] او را غسل دادم و فرشتگان مقرب خداوند، به همراه من، او را می چرخاندند.

فضائل الصحابة، ابن حنبل. به نقل از سعید بن جبیر: پیش ابن عباس از علی بن ابی طالب علیه السلام یاد شد. وی گفت: شما از کسی سخن می گوید که صدای گام های جبرئیل را بر بام خانه اش می شنید.

ر. ک: ج 10، ص 469 (جبرئیل از راست و میکائیل از چپ او).

4 / 4 گفتگو با ارواح کافی. به نقل از حبه عرنی: همراه امیر مؤمنان به بیرون شهر رفتم. او در وادی السلام (1) ایستاد و گویی با کسانی سخن می گفت [؛ اما کسی دیده نمی شد]. من هم کنارش ایستادم تا این که خسته شدم. نشستم. از نشستن هم خسته شدم. باز ایستادم، به قدری که چون دفعه قبل، خسته شدم. نشستم و باز خسته شدم. آن گاه، ایستادم و ردایم را از پشتم گرفتم و گفتم: ای امیر مؤمنان! دلم برای تو به خاطر طولانی شدن ایستادنت می سوزد! ساعتی استراحت کن. سپس ردایم را افکندم تا بنشیند. به من فرمود: «ای حبه! این، جز گفتگو و هم نشینی با مؤمن نیست». گفتم ای امیر مؤمنان! آنان، این چنین هستند؟ فرمود: «آری. اگر برای آشکار گردد، خواهی دید که آنان، گروه گروه، چمباتمه زده، با هم حرف می زنند». گفتم: پیکرها یا جان ها؟ فرمود: «جان ها. هیچ مؤمنی در هیچ کجای زمین نمی میرد، مگر آن که به روحش گفته می شود: به وادی السلام ملحق شو. این جا قطعه ای از بهشت عدن است».

1- وادی السلام، جایی در پشت کوفه و نزدیک نجف است (مجمع البحرین: ج 2 ص 872).

4 / 5 معرفة الأرواح لإمام الصادق عليه السلام: إن رجلاً جاء إلى أمير المؤمنين عليه السلام وهو مع أصحابه فسلم عليه، ثم قال له: أنا والله أحبك وأتولاك! فقال له أمير المؤمنين عليه السلام: كذبت! قال: بلى والله، إني أحبك وأتولاك! _ فكرر ثلاثاً _ فقال له أمير المؤمنين عليه السلام: كذبت! ما أنت كما قلت؛ إن الله خلق الأرواح قبل الأبدان بألفي عام، ثم عرض علينا المصحب لنا، فوالله ما رأيت روحك فيمن عرض، فأين كنت؟! فسكت الرجل عند ذلك ولم يراجعهُ. (1)

1- الكافي: ج 1 ص 438 ح 1، بصائر الدرجات: ص 87 ح 1 كلاهما عن صالح بن سهل وح 2 عن أبي محمد المشهدي نحوه وراجع ح 3_8.

4 / 5 شناخت ارواح

4 / 5 شناخت ارواح امام صادق علیه السلام: امیر مؤمنان، با یارانش بود. مردی آمد و به وی سلام کرد و گفت: به خدا سوگند، من تو را دوست دارم و به تو عشق می ورزم. امیر مؤمنان به او فرمود: «دروغ می گویی». [مرد] گفت: «به خدا سوگند، نه! دوستت دارم و به تو عشق می ورزم» و سه بار، آن را تکرار کرد. امیر مؤمنان علیه السلام به او فرمود: «دروغ می گویی. این طور که می گویی، نیستی. خداوند عز و جل روح ها را دو هزار سال پیش از بدن ها آفرید و آن گاه، دوستان ما را بر ما عرضه کرد. به خدا سوگند، روح تو را در زمره کسانی که به ما عرضه شدند، ندیدم. تو کجا بودی؟». مرد، ساکت شد و [کلامش را] تکرار نکرد.

الاختصاص عن الأصبغ بن نباتة: كُنْتُ مَعَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، فَأَتَاهُ رَجُلٌ فَسَلَّمَ عَلَيْهِ ، ثُمَّ قَالَ : يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ، إِنِّي وَاللَّهِ لِأُحِبُّكَ فِي اللَّهِ ، وَأُحِبُّكَ فِي السِّرِّ كَمَا أُحِبُّكَ فِي الْعَلَانِيَةِ ، وَأَدِينُ اللَّهُ بِوَلَايَتِكَ فِي السِّرِّ كَمَا أَدِينُ بِهَا فِي الْعَلَانِيَةِ . وَبَيَدِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَوْدٌ فَطَاطَأَ (1) رَأْسَهُ ، ثُمَّ نَكَتَ بِالْعَوْدِ سَاعَةً فِي الْأَرْضِ ، ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ إِلَيْهِ فَقَالَ : إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ حَدَّثَنِي بِأَلْفِ حَدِيثٍ ، لِكُلِّ حَدِيثٍ أَلْفُ بَابٍ ، وَإِنَّ أَرْوَاحَ الْمُؤْمِنِينَ تَلْتَقِي فِي الْهَوَاءِ فَتَشَامُ (2) وَتَتَعَارَفُ ؛ فَمَا تَعَارَفَ مِنْهَا اثْتَلَفَ ، وَمَا تَنَافَرَ مِنْهَا اخْتَلَفَ . وَبِحَقِّ اللَّهِ لَقَدْ كَذَبْتَ ! فَمَا أَعْرِفُ وَجْهَكَ فِي الْوُجُوهِ ، وَلَا اسْمَكَ فِي الْأَسْمَاءِ . (3)

الإمام الباقر عليه السلام: بَيْنَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ يَوْمًا جَالِسٌ (4) فِي الْمَسْجِدِ وَأَصْحَابُهُ حَوْلَهُ ، فَأَتَاهُ رَجُلٌ مِنْ شِيعَتِهِ فَقَالَ لَهُ : يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ، إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ أَنَّي أَدِينُهُ بِحُبِّكَ فِي السِّرِّ كَمَا أَدِينُهُ بِحُبِّكَ فِي الْعَلَانِيَةِ ، وَأَتَوَلَّاكَ فِي السِّرِّ كَمَا أَتَوَلَّاكَ فِي الْعَلَانِيَةِ . فَقَالَ لَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : صَدَقْتَ ! أَمَا فَاتَّخِذْ لِلْفَقْرِ جَلْبَابًا ؛ فَإِنَّ الْفَقْرَ أَسْرَعُ إِلَى شِيعَتِنَا مِنَ السَّيْلِ إِلَى قَرَارِ الْوَادِي . قَالَ : فَوَلَّى الرَّجُلُ وَهُوَ يَبْكِي فَرِحًا لِقَوْلِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : صَدَقْتَ . قَالَ : وَكَانَ هُنَاكَ رَجُلٌ مِنَ الْخَوَارِجِ يُحَدِّثُ صَاحِبًا (5) لَهُ قَرِيبًا مِنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، فَقَالَ أَحَدُهُمَا : تَاللَّهِ إِنْ رَأَيْتُكَ الْيَوْمَ قَطُّ ! إِنَّهُ أَتَاهُ رَجُلٌ فَقَالَ لَهُ : إِنِّي أُحِبُّكَ ، فَقَالَ لَهُ : صَدَقْتَ . فَقَالَ لَهُ الْآخَرُ : مَا أَنْكَرْتَ [مِنْ] (6) ذَلِكَ ! أَ تَحِيدُ بُدًّا مِنْ أَنْ إِذَا قِيلَ لَهُ : إِنِّي أُحِبُّكَ ، أَنْ يَقُولَ : صَدَقْتَ ؟ أ تَعْلَمُ أَنَّي أُحِبُّهُ ؟ فَقَالَ : لَا ، قَالَ : فَأَنَا أَقَوْمٌ فَأَقُولُ لَهُ مِثْلَ مَا قَالَ لَهُ الرَّجُلُ فَيَرُدُّ عَلَيَّ مِثْلَ مَا رَدَّ عَلَيْهِ . قَالَ : نَعَمْ . فَقَامَ الرَّجُلُ فَقَالَ لَهُ مِثْلَ مَقَالَةِ الرَّجُلِ الْأَوَّلِ ، فَنَظَرَ إِلَيْهِ مَلِيًّا ثُمَّ قَالَ لَهُ : كَذَبْتَ ! لَا وَاللَّهِ مَا تُحِبُّنِي وَلَا أُحِبُّكَ . (7)

- 1- في المصدر: «طاطأ»، والتصحيح من بحار الأنوار وبصائر الدرجات .
- 2- في المصدر وبحار الأنوار: «فتشّم»، والتصحيح من المصدرين الآخرين . قال ابن الأثير: شاممٌ فلاناً إذا قاربته وتعرّفت ما عنده بالاختبار والكشف، وهي مفاعلة من الشّم (النهاية: ج 2 ص 502 «شمم»).
- 3- الاختصاص: ص 311، بصائر الدرجات: ص 391 ح 2، بحار الأنوار: ج 61 ص 134 ح 7 وراجع كنز العمال: ج 9 ص 172 ح 25560 .
- 4- في المصدر: «جالساً»، والصحيح ما أثبتناه كما في بصائر الدرجات وبحار الأنوار .
- 5- في المصدر: «وصاحباً» بدل «يحدث صاحباً له»، والتصحيح من بصائر الدرجات وبحار الأنوار .
- 6- الزيادة من بحار الأنوار وبصائر الدرجات .
- 7- الاختصاص: ص 312، بصائر الدرجات: ص 391 ح 3 كلاهما عن سعد الخفاف، بحار الأنوار: ج 41 ص 294 ح 17 .

الاختصاص_ به نقل از اصیغ بن نُباته _: همراه امیر مؤمنان بودم که مردی نزد وی آمد و سلام کرد و گفت: ای امیر مؤمنان! به خدا سوگند ، من تو را در راه خدا دوست می دارم ، و همچنان که در آشکارا دوستت دارم ، در نهان هم دوستت می دارم ، و همان گونه که آشکارا به ولایت تو گردن می نهم ، در نهان نیز به آن ، گردن می نهم . در دست امیر مؤمنان ، چوبی بود . سر خویش را پایین انداخت و اندکی با نوك چوب ، بر زمین زد . سپس سرش را بلند کرد و فرمود : «پیامبر خدا ، هزار سخن به من آموخت که هر سخنی را هزار در بود . روح های مؤمنان ، همدیگر را در هوا می بینند ، به یکدیگر نزدیک می شوند و همدیگر را می شناسند . آنهایی که همدیگر را می شناسند ، با هم انس می گیرند و آنهایی که همدیگر را نمی شناسند ، از هم جدا می شوند . به حق خدا سوگند ، دروغ می گویی . من ، چهره تو را در بین آنان نمی بینم و نام تو را هم در بین آنان نمی یابم» .

امام باقر علیه السلام : روزی ، امیر مؤمنان در مسجد نشسته بود و یارانش گردش بودند . مردی از پیروان وی وارد شد و به وی گفت : خداوند می داند که من ، همان گونه که در آشکارا به وسیله دوستی با تو به او تقرب می جویم ، در نهان نیز دوستی با تو به او تقرب می جویم و همان گونه که آشکارا دوستت دارم ، در نهان نیز دوستت می دارم . امیر مؤمنان به وی فرمود : «راست گفتی . پس ، جامه ای از نیازمندی برای خویش بدوز ؛ چرا که شتاب نیازمندی به سوی پیروان ما ، بیشتر از شتاب سیل به سوی درّه است» . آن مرد ، در حالی که به خاطر کلام امیر مؤمنان _ که فرمود : «راست می گویی» _ از شادی می گریست ، برگشت و رفت . آن جا در نزدیکی امیر مؤمنان ، مردی از خوارج بود که با دوستش حرف می زد . یکی از آن دو به دیگری گفت : به خدا سوگند ، اگر چنین روزی را دیده باشم که مردی نزد او بیاید و بگوید : «من دوستت دارم» و علی بگوید : «راست می گویی» ! دیگری گفت : چرا آن را شگفت می پنداری! آیا چاره ای جز این است که وقتی به وی گفته می شود : «من تو را دوست دارم» ، او در جواب بگوید : «راست می گویی»؟ فکر می کنی که من ، او را دوست دارم؟ [دوستش] گفت : نه . گفت : اکنون ، پیش او می روم و همان سخن آن شخص را به وی می گویم . وی همان جوابی را که به آن شخص داد ، به من خواهد داد . [دوستش] گفت : باشد . آن مرد برخاست و سخنی چون سخن آن شخص به علی علیه السلام گفت . علی علیه السلام اندکی به وی نگاه کرد و سپس فرمود : «دروغ گفتی . به خدا سوگند ، نه تو مرا دوست داری و نه من ، تو را دوست دارم» .

6 / 4 لقاء الخضر الإمام علي عليه السلام: دَخَلْتُ الطَّوْفَ فِي بَعْضِ اللَّيْلِ فَإِذَا أَنَا بِرَجُلٍ مُتَعَلِّقٍ بِأَسْتَارِ الْكَعْبَةِ وَهُوَ يَقُولُ: يَا مَنْ لَا يَمْنَعُهُ سَمْعٌ عَنْ سَمْعٍ، وَيَا مَنْ لَا تُغَلِّطُهُ الْمَسَائِلُ، وَيَا مَنْ لَا يُبْرِحُهُ (1) إِلْحَاحُ الْمُلِحِّينَ، وَلَا مَسْأَلَةُ السَّائِلِينَ؛ ارزُقني بِرَدِّ عَفْوِكَ، وَحَلَاوَةِ رَحْمَتِكَ! قَالَ: فَقُلْتُ لَهُ: يَا هَذَا، أَعِدْ عَلَيَّ مَا قُلْتَ. قَالَ: قَالَ لِي: أَوْ سَمِعْتَهُ؟! قُلْتُ: نَعَمْ. قَالَ لِي: وَالَّذِي نَفْسُ الْخِضْرِ بِيَدِهِ. قَالَ: وَكَانَ هُوَ الْخِضْرُ. لَا يَقُولُهَا عَبْدٌ خَلْفَ صَلَاةٍ مَكْتُوبَةٍ إِلَّا غَفَرَ اللَّهُ لَهُ ذُنُوبَهُ، وَلَوْ كَانَتْ مِثْلَ زَبَدِ الْبَحْرِ، وَرَمَلِ عَالِجٍ (2)، وَوَرَقِ الشَّجَرِ، وَعَدَدِ النُّجُومِ، لَغَفَرَهَا اللَّهُ لَهُ. (3)

-
- 1- بِرَّحَ بِهِ الْأَمْرُ تَبْرِيحًا: أَي جَهَّادَهُ. وَبَرَّحَ بِي: أَلْحَحَّ عَلَيَّ بِالْأَذَى (تاج العروس: ج 4 ص 10 «برح»). وفي المصادر الأخرى: «لا يبرمه»؛ قال الفيروزآبادي: الْبَرَمُ: السَّامَةُ وَالضَّجْرُ، وَأَبْرَمَهُ فَبَرِمَ: أَمَلَّهُ فَمَلَّ (القاموس المحيط: ج 4 ص 78 «برم»).
 - 2- عَالِجٍ: رمال بين فيد والثُّرَيَاتِ فِي الْحِجَازِ، وَهِيَ مُتَّصِلَةٌ بِالثَّلْبِيَّةِ عَلَى طَرِيقِ مَكَّةَ، لَا مَاءَ فِيهَا (معجم البلدان: ج 4 ص 70).
 - 3- تاريخ دمشق: ج 16 ص 426 و ص 425، البداية والنهاية: ج 1 ص 332 كلُّها عن يزيد بن الأصمِّ، الهواتف لابن أبي الدنيا: ص 55 ح 62 عن محمد بن يحيى نحوه؛ الأمالي للمفيد: ص 92 ح 8 عن محمد ابن الحنفية نحوه.

4 / 6 دیدن خضر

4 / 6 دیدن خضرامام علی علیه السلام: شبی برای طواف رفته بودم که ناگهان ، مردی را دیدم که بر پرده کعبه چنگ انداخته ، می گوید : «ای آن که هیچ شنیدنی ، او را از شنیدن دیگر باز نمی دارد! ای آن که درخواست ها او را به اشتباه نمی افکنند! ای آن که اصرار (پافشاری) اصرارگران و درخواست طلب کنندگان ، رنجش نمی دهد! به من خنکی گذشت و شیرینی رحمت را روزی فرما» . به وی گفتم : ای مرد! آنچه را گفתי ، برایم تکرار کن . در پاسخم گفتم : «آیا آن را شنیدی؟» . گفتم : آری . به من گفت: «سوگند به آن که جان خضر در دست اوست ، هیچ بنده ای این کلمات را در پس هر نماز واجب نمی گوید ، مگر آن که خداوند عز و جل گناهان او را می بخشد ، گر چه به مقدار کف دریاها ، ریگ بیابان ها ، برگ درختان ، و یا شمار ستارگان باشد . خداوند ، آنها را برای او می بخشد» . او خضر علیه السلام بود .

عنه عليه السلام: رَأَيْتُ الْخِضْرَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي الْمَنَامِ قَبْلَ بَدْرِ بَلِيلَةٍ، فَقُلْتُ لَهُ: عَلَّمَنِي شَيْئًا أَنْصَرَ بِهِ عَلَى الْأَعْدَاءِ، فَقَالَ: قُلْ: «يَا هُوَ يَا مَنْ لَا هُوَ إِلَّا هُوَ». فَلَمَّا أَصْبَحْتُ فَصَصْتُهَا عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، فَقَالَ لِي: «يَا عَلِيُّ، عَلَّمْتَ الْإِسْمَ الْأَعْظَمَ». فَكَانَ عَلَى لِسَانِي يَوْمَ بَدْرِ. (1)

الإمام الجواد عن آبائه عليهم السلام: أَقْبَلَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ ذَاتَ يَوْمٍ وَمَعَهُ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ وَسَلْمَانُ الْفَارِسِيُّ، وَأَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ مُتَّكِيًا عَلَى يَدِ سَلْمَانَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، فَدَخَلَ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ فَجَلَسَ، إِذْ أَقْبَلَ رَجُلٌ حَسَنُ الْهَيْئَةِ وَاللِّبَاسِ، فَسَلَّمَ عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَجَلَسَ بَيْنَ يَدَيْهِ وَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، أَسَأَلُكَ عَنْ ثَلَاثِ مَسَائِلَ... ثُمَّ قَامَ فَمَضَى، فَقَالَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ لِلْحَسَنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ: يَا أَبَا مُحَمَّدٍ، اتَّبِعْهُ فَانظُرْ أَيْنَ يَقْصُدُ. قَالَ: فَخَرَجْتُ فِي أَثَرِهِ، فَمَا كَانَ إِلَّا أَنْ وَضَعَ رِجْلَهُ خَارِجَ الْمَسْجِدِ حَتَّى مَا دَرَيْتُ أَيْنَ أَخَذَ مِنَ الْأَرْضِ! فَرَجَعْتُ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَأَعْلَمْتُهُ، فَقَالَ: يَا أَبَا مُحَمَّدٍ، تَعْرِفُهُ؟ قُلْتُ: لَا، وَاللَّهِ وَرَسُولُهُ وَأَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَعْلَمُ، فَقَالَ: هُوَ الْخِضْرُ عَلَيْهِ السَّلَامُ. (2)

1- التوحيد: ص 89 ح 2 عن أبي البخترى عن الإمام الصادق عن آبائه عليهم السلام، عدّة الداعي: ص 262 عن الصدوق عن أبيه عن جدّه.

2- الغيبة للنعمانى: ص 58 ح 2، الاحتجاج: ج 2 ص 9 ح 148 كلاهما عن داوود بن القاسم الجعفري، بحار الأنوار: ج 36 ص 414 ح 1.

امام علی علیه السلام: شب قبل از بدر، خضر علیه السلام را در خواب دیدم. به وی گفتم: چیزی به من یاد بده که با آن بر دشمنان، پیروز گردم. گفت: «بگو: یا هو، یا من لا هو الا هو؛ ای او! ای کسی که جز او خدایی نیست!». وقتی بیدار شدم، آن را برای پیامبر خدا نقل کردم. فرمود: «ای علی! اسم اعظم به تو یاد داده شده است». و آن ذکر، در روز بدر، همواره بر زبانم جاری بود.

امام جواد علیه السلام به نقل از پدرانش علیهم السلام: روزی، امیر مؤمنان همراه با حسن بن علی علیهما السلام و سلمان فارسی، در حالی که بر دست سلمان که خداوند از او خشنود باد تکیه کرده بود، وارد مسجد الحرام شد و نشست. مردی خوش قیافه و خوش لباس، وارد شد و بر امیر مؤمنان، سلام کرد و در مقابل وی نشست و گفت: ای امیر مؤمنان! سه مسئله از تو می پرسم... آن گاه [، چون پاسخ گرفت]، برخاست و رفت. امیر مؤمنان به حسن علیه السلام فرمود: «ای ابو محمد! به دنبالش برو و بین کجا می رود». امام حسن علیه السلام گفت: در پی اش به راه افتادم. همین که پایش را بیرون مسجد گذاشت، ناپدید شد و نفهمیدم که به کجای زمین رفت. به سوی امیر مؤمنان برگشتم و به وی خبر دادم. [علی علیه السلام] فرمود: «ابو محمد! آیا او را می شناسی؟». گفتم: نه. خدا و پیامبر او و امیر مؤمنان، آگاه ترند. فرمود: «او خضر علیه السلام بود».

الإمام الرضا عليه السلام: لَمَّا قُضِيَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ جَاءَ الْخِضْرُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَوَقَّفَ عَلَى بَابِ الْبَيْتِ وَفِيهِ عَلِيٌّ وَفَاطِمَةُ وَالْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ ، وَرَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَدْ سُجِّيَ (1) بِثَوْبِهِ ، فَقَالَ : السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا أَهْلَ بَيْتِ مُحَمَّدٍ : « كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ وَإِنَّمَا تُوَفَّقُونَ أُجُورَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ » ، إِنَّ فِي اللَّهِ خَلْفًا مِنْ كُلِّ هَالِكٍ ، وَعَزَاءٌ مِنْ كُلِّ مُصِيبَةٍ ، وَدِرْكَاءٌ مِنْ كُلِّ فَائِتٍ ، فَتَوَكَّلُوا عَلَيْهِ ، وَثِقُوا بِهِ ، وَأَسْتَغْفِرُ اللَّهَ لِي وَلَكُمْ . فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : هَذَا أَخِي الْخِضْرُ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، جَاءَ يُعَزِّيكُمْ بِنَبِيِّكُمْ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ . (2)

التوحيد عن الأصبع بن نباتة: لَمَّا جَلَسَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي الْخِلَافَةِ وَبَايَعَهُ النَّاسُ خَرَجَ إِلَى الْمَسْجِدِ ... فَصَعِدَ الْمِنْبَرَ ... ثُمَّ قَالَ : يَا مَعْشَرَ النَّاسِ! سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي . فَقَامَ إِلَيْهِ رَجُلٌ مِنْ أَقْصَى الْمَسْجِدِ مُتَوَكِّئًا عَلَى عَصَاهُ ، فَلَم يَزَلْ يَتَخَطَّى النَّاسَ حَتَّى دَنَا مِنْهُ فَقَالَ : يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ، ذُلَّنِي عَلَى عَمَلٍ أَدْنَا إِذَا عَمِلْتُهُ نَجَانِي اللَّهُ مِنَ النَّارِ . قَالَ لَهُ : اسْمَعْ يَا هَذَا ثُمَّ أَفْهَمْ ثُمَّ اسْتَبْقِن! قَامَتِ الدُّنْيَا بِثَلَاثَةِ بَعَالِمٍ نَاطِقٍ مُسْتَعْمِلٍ لِعِلْمِهِ ، وَبِغَنِيِّ لَا يَبْحُلُ بِمَالِهِ عَلَى أَهْلِ دِينِ اللَّهِ ، وَبِفَقِيرٍ صَابِرٍ . فَإِذَا كَتَمَ الْعَالِمُ عِلْمَهُ ، وَبَخِلَ الْغَنِيُّ ، وَلَمْ يَصْبِرِ الْفَقِيرُ ، فَعِنْدَهَا الْوَيْلُ وَالشُّبُورُ ، وَعِنْدَهَا يَعْرِفُ الْعَارِفُونَ بِاللَّهِ أَنَّ الدَّارَ قَدْ رَجَعَتْ إِلَى بَدْنِهَا ؛ أَيِ الْكُفْرِ بَعْدَ الْإِيمَانِ . أَيُّهَا السَّائِلُ! فَلَا تَغْتَرَنَّ بِكَثْرَةِ الْمَسَاجِدِ ، وَجَمَاعَةِ أَقْوَامٍ أَجْسَادُهُمْ مُجْتَمِعَةٌ وَقُلُوبُهُمْ شَتَّى . أَيُّهَا السَّائِلُ! إِنَّمَا النَّاسُ ثَلَاثَةٌ : زَاهِدٌ وَرَاغِبٌ وَصَابِرٌ . فَأَمَّا الزَّاهِدُ فَلَا يَفْرَحُ بِشَيْءٍ مِنَ الدُّنْيَا أَتَاهُ ، وَلَا يَحْزَنُ عَلَى شَيْءٍ مِنْهَا فَاتَهُ ؛ وَأَمَّا الصَّابِرُ فَيَتَمَتَّأُ بِقَلْبِهِ ، فَإِنْ أَدْرَكَ مِنْهَا شَيْئًا صَدَرَ عَنْهَا نَفْسُهُ لِمَا يَعْلَمُ مِنْ سُوءِ عَاقِبَتِهَا ؛ وَأَمَّا الرَّاغِبُ فَلَا يُبَالِي مِنْ جَلِّ أَصَابِهَا أَمْ مِنْ حَرَامِ . قَالَ لَهُ : يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ، فَمَا عَلَامَةُ الْمُؤْمِنِينَ فِي ذَلِكَ الزَّمَانِ ؟ قَالَ : يَنْظُرُ إِلَى مَا أَوْجَبَ اللَّهُ عَلَيْهِ مِنْ حَقٍّ فَيَتَوَلَّاهُ ، وَيَنْظُرُ إِلَى مَا خَالَفَهُ فَيَتَبَرَّأُ مِنْهُ وَإِنْ كَانَ حَمِيمًا قَرِيبًا . قَالَ : صَدَقْتَ وَاللَّهِ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ! ثُمَّ غَابَ الرَّجُلُ فَلَمْ تَرَهُ ، فَطَلَبَهُ النَّاسُ فَلَمْ يَجِدُوهُ ، فَتَبَسَّمَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى الْمِنْبَرِ ثُمَّ قَالَ : مَا لَكُمْ! هَذَا أَخِي الْخِضْرُ عَلَيْهِ السَّلَامُ . (3)

1- أي غُطِّي (النهاية : ج 2 ص 344 «سجا»).

2- كمال الدين : ص 391 ح 5 عن الحسن بن علي بن فضال ، بحار الأنوار : ج 22 ص 515 ح 18 وراجع الكافي : ج 3 ص 222 ح 8 والطبقات الكبرى : ج 2 ص 260 وكنز العمال : ج 7 ص 250 ح 18785 .

3- التوحيد : ص 306 ح 1 .

امام رضا علیه السلام: هنگامی که پیامبر خدا درگذشت، خضر علیه السلام آمد و جلوی در ایستاد. علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام در خانه بودند و پیامبر خدا در لباسش پیچیده شده بود. خضر علیه السلام گفت: «درود بر شما، ای خاندان محمد! هر جانی چشنده مرگ است. اجر شما در روز قیامت، داده خواهد شد. خدا را در پی هر درگذشته ای جانشینی است. هر مصیبتی را تسلیی و هر فوت شده ای را عوضی است. بر خداوند عز و جل توکل کنید و به او اعتماد نمایید. من برای خود و شما از خدا طلب آمرزش می کنم». امیر مؤمنان فرمود: «این، برادرم خضر است. آمده است تا درگذشت پیامبرتان را به شما تسلیت بگوید».

التوحید_ به نقل از اصبح بن بُبَاته_: هنگامی که علی علیه السلام بر کرسی خلافت نشست و مردم با او بیعت کردند، به مسجد آمد بالای منبر رفت ... و آن گاه فرمود: «ای مردم! پیش از آن که مرا از دست بدهید، از من پرسید». مردی از پایین مسجد، در حالی که به عصایش تکیه کرده بود، برخاست و از میان مردم گذشت تا به او نزدیک شد و گفت: ای امیر مؤمنان! مرا به کاری راهنمایی کن که چنانچه آن را انجام دادم، خداوند عز و جل مرا از دوزخ، نجات دهد. [علی علیه السلام] به وی فرمود: «ای مرد! بشنو، بفهم و بدان یقین کن. دنیا بر سه چیز استوار است: به دانشور سخنوری که به دانشش عمل می کند؛ به ثروتمندی که در بخشش مالش به مسلمانان بخل نمی ورزد؛ و به فقیر شکیبیا. هر گاه دانشور، دانش خویش را کتمان کند و ثروتمند، بخل بورزد و فقیر، شکیبایی نکند، عذاب و هلاکت، در خواهد آمد و در این هنگام، عارفان (خداشناسان) خواهند فهمید که دنیا به آغاز خود برگشته است؛ یعنی پس از ایمان، به کفر گراییده است. ای پرسشگر! فراوانی مسجدها و جماعت مردمی که پیکرهایشان جمع و دل هایشان پراکنده است، تو را فریب ندهد! ای پرسشگر! مردم، سه گروه اند: زاهد، شیفته و شکیبیا. اما زاهد، به چیزی از دنیا که به وی دست آورده، شادمان نمی گردد و بر چیزی از دنیا که از دست داده، غمگین نمی شود. و اما شکیبیا، دنیا را به دل، آرزو می کند و هنگامی که چیزی از آن را فرا چنگ آورد، دل از آن می کند؛ چون از پایان بد آن، آگاهی دارد. و اما شیفته، باکش نیست که دنیا را از حلال به دست آورده است یا از حرام». [مرد] به وی گفت: ای امیر مؤمنان! در آن زمان، نشان مؤمن چیست؟ [علی علیه السلام] فرمود: «به هر وظیفه ای که خداوند بر او واجب گردانیده است، می نگرد و آن را پیروی می کند و به آنچه خداوند عز و جل خوش نمی دارد، می نگرد و از آن بیزاری می جوید، گر چه دوستی نزدیک باشد». [مرد] گفت: به خدا سوگند، راست گفتی، ای امیر مؤمنان! آن گاه، غایب شد و او را ندیدیم و مردم در پی اش گشتند؛ ولی وی را نیافتند. علی علیه السلام بر بالای منبر، لبخندی زد و گفت: «شما را چه شده است؟ این، برادرم خضر بود».

4 / 7 التَّكَلُّمُ مَعَ الْأَرْضِ عِللُ الشَّرَائِعِ عَنْ تَمِيمِ بْنِ جَدِيمٍ: كُنَّا مَعَ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَيْثُ تَوَجَّهْنَا إِلَى الْبَصْرَةِ، قَالَ: فَبَيْنَمَا نَحْنُ نُزُولٌ إِذَا اضْطَرَبَتِ الْأَرْضُ، فَضَدَّ رِبْهَا عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَدَيْهِ، ثُمَّ قَالَ لَهَا: مَا لَكَ؟ ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَيْنَا بِوَجْهِهِ، ثُمَّ قَالَ لَنَا: أَمَا إِنَّهَا لَوَ كَانَتْ الزَّلْزَلَةُ الَّتِي ذَكَرَهَا اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فِي كِتَابِهِ لِأَجَابَتِنِي، وَلَكِنَّهَا لَيْسَتْ بِتِلْكَ. (1)

4 / 8 تَسْبِيحُ الْحَصَى فِي يَدَيْهَا الْخَرَائِجِ وَالْجَرَائِحِ عَنْ أَنَسٍ: إِنَّهُ [النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ] أَخَذَ كَفًّا مِنَ الْحَصَى فَسَبَّحَنَ فِي يَدَيْهِ، ثُمَّ صَبَّهَنَّ فِي يَدِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَسَبَّحَنَ فِي يَدَيْهِ، حَتَّى سَمِعْنَا التَّسْبِيحَ فِي أُيْدِيهِمَا! ثُمَّ صَبَّهَنَّ فِي أُيْدِينَا فَمَا سَبَّحَتْ. (2)

1- .علل الشرائع: ص 555 ح 5، تأويل الآيات الظاهرة: ج 2 ص 836 ح 3، بحار الأنوار: ج 41 ص 253 ح 13 .

2- .الخَرَائِجِ وَالْجَرَائِحِ: ج 1 ص 47 ح 61، بحار الأنوار: ج 41 ص 252 ح 10 .

4 / 7 سخن گفتن با زمین**4 / 8 تسبیح گفتن ریگ ها در دستان او**

4 / 7 سخن گفتن با زمینعلل الشرائع_ به نقل از تمیم بن جذیم_: هنگامی که به بصره می رفتیم ، همراه علی علیه السلام بودیم . وقتی فرود آمدیم ، زمین ، لرزشی کرد . علی علیه السلام با دست بر زمین زد و به آن گفت : «تورا چه شده است؟». آن گاه به ما رو کرد و فرمود : «اگر این لرزش ، [همان] زلزله ای بود که خداوند عز و جل در کتابش یاد کرده است ، [زمین] به من پاسخ می داد ؛ ولی این لرزش ، آن زلزله نبود» .

4 / 8 تسبیح گفتن ریگ ها در دستان اوالخرائج و الجرائح_ به نقل از انس_: [پیامبر صلی الله علیه و آله] مشتی ریگ به دست گرفت و ریگ ها در دست او به تسبیح گفتن پرداختند . آن گاه ، آنها را در دست علی علیه السلام ریخت . ریگ ها در دستان وی هم به تسبیح گفتن پرداختند ، به گونه ای که تسبیح گویی آنها را در دستان آن دو شنیدیم . آن گاه ، آنها را در دست های ما ریخت . تسبیح نگفتند .

4 / 9 إحياء الشجرة اليابسة إرشاد القلوب عن الحارث الأعور الهمداني: خَرَجْنَا مَعَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ حَتَّى انْتَهَيْنَا إِلَى الْعَاقُولِ (1) بِالْكَوْفَةِ عَلَى شَاطِئِ الْفُرَاتِ ، فَإِذَا نَحْنُ بِأَصْلِ شَجَرَةٍ ، وَقَدْ وَقَعَ أَوْرَاقُهَا وَبَقِيَ عَوْدُهَا يَابِسًا ، فَصَنَّرَبَهَا بِيَدِهِ الْمُبَارَكَةِ وَقَالَ لَهَا : اِرْجِعِي يَا ذَنِ اللَّهِ خَضْرَاءَ ذَاتِ ثَمَرٍ ! فَإِذَا هِيَ تَخْضَرُّ بِأَغْصَانِهَا مُثْمِرَةً مَوْرِقَةً وَحَمَلُهَا الْكُمَثْرَى الَّذِي لَا يُرَى مِثْلُهُ فِي فَوَاكِهِ الدُّنْيَا ! وَطَعِمْنَا مِنْهُ وَتَزَوَّدْنَا وَحَمَلْنَا . فَلَمَّا كَانَ بَعْدَ أَيَّامٍ عُدْنَا إِلَيْهَا فَإِذَا بِهَا خَضْرَاءَ فِيهَا الْكُمَثْرَى ! (2)

4 / 10 إصابَةُ الْمُسْتَهْزِئِ بِهِ بِالْجُنُونِ إِرْشَادٌ عَنْ حَكِيمِ بْنِ جَبْرِ : سَمِعْنَا عَلِيًّا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى الْمِنْبَرِ يَقُولُ : أَنَا عَبْدُ اللَّهِ وَأَخُو رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ؛ وَرِثْتُ نَبِيَّ الرَّحْمَةِ ، وَنَكَحْتُ سَيِّدَةَ نِسَاءِ أَهْلِ الْجَنَّةِ ، وَأَنَا سَيِّدُ الْوَصِيِّينَ ، وَأَخِرُ أَوْصِيَاءِ النَّبِيِّينَ ، لَا يَدَّعِي ذَلِكَ غَيْرِي إِلَّا أَصَابَهُ اللَّهُ بِسُوءٍ . فَقَالَ رَجُلٌ مِنْ عَبَسِ كَانِ جَالِسًا بَيْنَ الْقَوْمِ : مَنْ لَا يُحْسِنُ أَنْ يَقُولَ هَذَا ؛ أَنَا عَبْدُ اللَّهِ وَأَخُو رَسُولِ اللَّهِ ! فَلَئِمَّ يَبْرَحُ مِنْ مَكَانِهِ حَتَّى تَخْبَطَهُ الشَّيْطَانُ ، فَجَرَّ بِرِجْلِهِ إِلَى بَابِ الْمَسْجِدِ ! فَسَأَلْنَا قَوْمَهُ عَنْهُ فَقُلْنَا : هَلْ تَعْرِفُونَ بِهِ عَارِضًا قَبْلَ هَذَا ؟ قَالُوا : اللَّهُمَّ لَا (3) .

1- العاقول : معطف الوادي والنهر . وقيل : عاقول النهر والوادي والرمل : ما اعوجَّ منه ، وكلَّ معطفٍ وادٍ عاقولٌ (تاج العروس : ج 15 ص 509 «عقل»).

2- إرشاد القلوب : ص 278 ، إثبات الوصية : ص 163 ، بصائر الدرجات : ص 254 ح 3 وفيهما «الحرث» بدل «الحارث» ، الخرائج والجرانح : ج 1 ص 218 ح 62 كلُّها نحوه ، بحار الأنوار : ج 41 ص 248 ح 1 .

3- الإرشاد : ج 1 ص 353 ، الخرائج والجرانح : ج 1 ص 209 ح 51 ، المناقب لابن شهر آشوب : ج 2 ص 342 عن حكيم بن جببر وعن عقبه الهجري عن عمته وعن أبي يحيى ، كشف الغمّة : ج 1 ص 284 كلاهما نحوه ، بحار الأنوار : ج 41 ص 205 ح 22 .

4 / 9 زنده کردن درخت خشک

4 / 10 دیوانه شدن استهزاکننده وی

4 / 9 زنده کردن درخت خشک اِرشاد القلوب_ به نقل از حارث اعور هَمَدانی_: همراه امیر مؤمنان به راه افتادیم تا به بوته زارهای کوفه در حاشیه فرات رسیدیم . در آن جا تنه درختی دیدیم که برگ هایش ریخته و چوبش خشک شده بود . ایشان با دست مبارک خود به آن زد و گفت : «به اذن خدا ، سبز شو و میوه بده!» . ناگهان ، شاخه های درخت ، سبز گشت و میوه و برگ داد و گلایی هایی داد که تا آن روز در بین میوه های دنیا ، به خوبی آنها دیده نشده بود . از آن گلایی ها خوردیم و گندیم و با خود بردیم . پس از چند روز ، [دوباره] نزدیک آن درخت رفتیم . دیدیم هنوز سبز است و گلایی دارد .

4 / 10 دیوانه شدن استهزاکننده وی اِرشاد_ به نقل از حکیم بن جبیر_: علی ، امیر مؤمنان را روی منبر دیدیم که می فرمود : «من ، بنده خدا و برادر پیامبر خدا هستم ، وارث پیامبر رحمت ، شدم و با سرور زنان اهل بهشت ، ازدواج کردم . من ، سرور وصی ها و آخرین اوصیای پیامبرانم . هیچ کس جز من ، این ادعا را نخواهد کرد ، مگر آن که خداوند ، وی را به مصیبت ، گرفتار خواهد نمود» . مردی از قبیله عَبَس که در بین مردم نشسته بود ، گفت : کیست که بلد نباشد بگوید : «من بنده خدا و برادر پیامبر خدا هستم»؟! هنوز از جایش بلند نشده بود که شیطان ، وی را گرفتار ساخت . او را با پاهایش تا در مسجد کشیدند . از اقوامش پرسیدیم که : آیا پیش از این در او بیماری ای دیده بودید؟ گفتند : هرگز!

شرح نهج البلاغة عن حكيم بن جبير: خَطَبَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ فِي أَثْنَاءِ خُطْبَتِهِ: أَنَا عَبْدُ اللَّهِ وَأَخُو رَسُولِهِ، لَا يَقُولُهَا أَحَدٌ قَبْلِي وَلَا بَعْدِي إِلَّا كَذَبٌ؛ وَرِثْتُ نَبِيَّ الرَّحْمَةِ، وَنَكَحْتُ سَيِّدَةَ نِسَاءِ هَذِهِ الْأُمَّةِ، وَأَنَا خَاتَمُ الْوَصِيِّينَ. فَقَالَ رَجُلٌ مِنْ عَبَسٍ: وَمَنْ لَا يُحْسِنُ أَنْ يَقُولَ مِثْلَ هَذَا!! فَلَمْ يَرْجِعْ إِلَى أَهْلِهِ حَتَّى جُنَّ وَصُرِعَ، فَسَأَلُوهُمْ: هَلْ رَأَيْتُمْ بِهِ عَرَضًا قَبْلَ هَذَا؟ قَالُوا: مَا رَأَيْنَا بِهِ قَبْلَ هَذَا عَرَضًا. (1)

11 / 4 قِصَّةُ الْخُفِّ وَالْأَسْوَدِ الْأَغَانِي عَنِ الْمَدَائِنِيِّ: كَانَ السَّيِّدُ [الْحَمِيرِيُّ] أَيَّتِي الْأَعْمَشَ فَيَكْتُبُ عَنْهُ فَضَائِلَ عَلِيٍّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، وَيَخْرُجُ مِنْ عِنْدِهِ وَيَقُولُ فِي تِلْكَ الْمَعَانِي شِعْرًا. فَخَرَجَ ذَاتَ يَوْمٍ مِنْ عِنْدِ بَعْضِ أَمْرَاءِ الْكُوفَةِ وَقَدْ حَمَلَهُ عَلَى فَرَسٍ وَخَلَعَ عَلَيْهِ، فَوَقَّفَ بِالْكُنَاسَةِ ثُمَّ قَالَ: يَا مَعْشَرَ الْكُوفِيِّينَ! مَنْ جَاءَنِي مِنْكُمْ بِفَضِيلَةٍ لِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ لَمْ أَقُلْ فِيهَا شَيْءًا عَرَا أُعْطِيْتُهُ فَرَسِي هَذَا وَمَا عَلِيٌّ. فَجَعَلُوا يُحَدِّثُونَهُ وَيُشَدُّهُمْ، حَتَّى أَتَاهُ رَجُلٌ مِنْهُمْ وَقَالَ: إِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ عَلَى الرُّكُوبِ، فَلَبَسَ ثِيَابَهُ، وَأَرَادَ لَبَسَ الْخُفَّ فَلَبَسَ أَحَدَ خُفَيْهِ، ثُمَّ أَهْوَى إِلَى الْآخِرِ لِيَأْخُذَهُ، فَانْقَضَ عُقَابٌ مِنَ السَّمَاءِ فَحَلَّقَ بِهِ، ثُمَّ أَلْقَاهُ، فَسَقَطَ مِنْهُ أَسْوَدٌ (2) وَأَنْسَابٌ فَدَخَلَ جُحْرًا، فَلَبَسَ عَلِيٌّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا الْخُفَّ. قَالَ: وَلَمْ يَكُنْ قَالَ فِي ذَلِكَ شَيْئًا، فَفَكَرَ هُنَيْهَةً، ثُمَّ قَالَ: أَلَا يَا قَوْمَ لَلْعَجَبِ الْعُجَابِ لِيُخَفَّ أَبِي الْحُسَيْنِ وَلِلْحُبَابِ (3) أَتَى خُفًّا لَهُ وَأَنْسَابٌ فِيهِ لِيَنْهَشَ رِجْلَهُ مِنْهُ بِنَابٍ فَخَرَّ مِنَ السَّمَاءِ لَهُ عُقَابٌ مِنَ الْعُقَابِ أَوْ شِبْهُ الْعُقَابِ فَطَارَ بِهِ فَحَلَّقَ ثُمَّ أَهْوَى بِهِ لِلْأَرْضِ مِنْ دُونَ السَّحَابِ إِلَى جُحْرٍ لَهُ فَانْسَابَ فِيهِ بَعِيدَ الْقَعْرِ لَمْ يُرْتَجِ (4) بِيَابِ كَرِيهِهِ الْوَجْهِ أَسْوَدٌ ذُو بَصِيصٍ حَدِيدُ النَّابِ أَرْزُقِي ذُو لُعَابٍ وَدَوْفِعَ عَنْ أَبِي حَسَنِ عَلِيٍّ تَقِيْعُ سَمَامِهِ بَعْدَ انْسِيَابِ (5)

- 1- شرح نهج البلاغة: ج 2 ص 287؛ بحار الأنوار: ج 41 ص 224 ح 36.
- 2- الأسود: أخبث الحيات وأعظمها وأنكأها، وهي من الصفة الغالبة حتى استعملت الأسماء وجمع جمعها (لسان العرب: ج 3 ص 226 «سود»).
- 3- الحباب: الحية (النهاية: ج 1 ص 326 «حباب»).
- 4- رتج الباب: أغلقه، كأرتجته: أوثق إغلاقه. وباب مرتج (تاج العروس: ج 3 ص 379 «رتج»).
- 5- الأغاني: ج 7 ص 276 وراجع المناقب لابن شهر آشوب: ج 2 ص 307.

4 / 11 داستان کفش و مار سیاه

شرح نهج البلاغه_ به نقل از حکیم بن جُبَیر_: علی علیه السلام سخنرانی کرد و در بین سخنانش گفت: «من، بنده خدا و برادر پیامبر خدا هستم. هیچ کس پیش از من یا پس از من، این سخن را نخواهد گفت، مگر آن که دروغگوست. [من] وارث پیامبر رحمت شدم و با سَرور زنان این امت، ازدواج کردم و من، ختم اوصیایم». مردی از قبیله عَبَس گفت: کیست که نتواند این ادعا را بکند؟ آن مرد، پیش خانواده اش برنگشته بود که دیوانه شد. از خانواده اش پرسیدند که: آیا پیش از این، بیماری ای در وی دیده بودید؟ گفتند: پیش از این، هیچ بیماری ای در وی ندیده بودیم.

4 / 11 داستان کفش و مار سیاهالآغانی_ به نقل از مدائنی_: سید [حَمیری] پیش اعمش می آمد و فضایل علی علیه السلام را از او [می پرسید و] می نوشت و از نزد او خارج می شد و درباره آن فضایل، شعر می گفت. روزی، او از پیش یکی از امیران کوفه بیرون آمد و آن امیر، اسبی به وی داده و او را خلعت بخشیده بود. او در محله کُناسه ایستاد و گفت: ای کوفیان! هر کدام از شما که فضیلتی درباره علی بن ابی طالب بیاورد و من در آن باره شعری نسروده باشم، این اسب و این خلعتم را به وی می دهم. آنان شروع کردند به حدیث کردن و سید، برایشان شعر می خواند تا آن که مردی از آنان آمد و گفت: امیر مؤمنان، علی بن ابی طالب علیه السلام خواست سوار اسب شود. [پس،] لباس پوشید و خواست کفش بپوشد. یکی از کفش هایش را پوشید و خم شد تا کفش دیگرش را بردارد و بپوشد که عقابی از آسمان، فرود آمد و آن را برداشت و به هوا برد و سپس، آن را بر زمین انداخت و از آن، ماری سیاه گریخت و وارد سوراخی شد. [آن گاه] علی علیه السلام کفشش را پوشید. سید، در این باره شعری نگفته بود. کمی فکر کرد و گفت: ای مردم! شگفت ترین شگفتی ها در [داستان] کفش ابو الحسن و مار [است]: [مار،] وارد کفش او شد و در آن جا پنهان شد تا پای او را نیش بزند که از آسمان، عقابی از عقاب ها فرود آمد_ و یا شاید شبیه عقاب بود_ آن را برداشت، چرخاند و آن گاه از پایین ابرها به زمین افکند. [مار] به لانه اش گریخت و در آن جا مخفی شد در سوراخی ژرف که هرگز، بسته نگشته است بدمنظر، سیاه و دارای چشمان تیز و نیش تیز نبود و لعاب دهان. و از ابو الحسن، علی، دفع شد سم کشنده آن، پس از آن که به لانه گریخت.

4 / 12 الإخبارُ بِالإِسْمِ الْحَقِيقِيِّ شرح نهج البلاغة عن أحمد بن الحسن الميثمي: كَانَ مِيثَمُ التَّمَارِ مَوْلَى عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَبْدًا لَا مَرَأَةَ مِنْ بَنِي أُسَدٍ، فَاشْتَرَاهُ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْهَا وَأَعْتَقَهُ وَقَالَ لَهُ: مَا اسْمُكَ؟ قَالَ: سَالِمٌ. فَقَالَ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَخْبَرَنِي أَنَّ اسْمَكَ الَّذِي سَمَّاكَ بِهِ أَبُوكَ فِي الْعَجَمِ مِيثَمٌ. فَقَالَ: صَدَقَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَصَدَقْتَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ! فَهُوَ وَاللَّهِ اسْمِي. قَالَ: فَارْجِعْ إِلَى اسْمِكَ وَدَعِ سَالِمًا، وَنَحْنُ نَكْتَبُكَ بِهِ. فَكَنَّاهُ أَبَا سَالِمٍ. (1)

1- شرح نهج البلاغة: ج 2 ص 291؛ الإرشاد: ج 1 ص 323، إعلام الوری: ج 1 ص 341، بحار الأنوار: ج 41 ص 343 ح 59.

4 / 12 خبر دادن از نام اصلی

4 / 12 خبر دادن از نام اصلیشرح نهج البلاغه_ به نقل از احمد بن حسن میثمی_ : میثم تمار ، آزاد شده علی بن ابی طالب علیه السلام ، برده زنی از بنی اسد بود . علی علیه السلام وی را از او خرید و آزاد ساخت و به وی فرمود : « نامت چیست؟ » . گفت : سالم . فرمود : « پیامبر خدا به من خبر داده است که نامی که پدرت در زبان عجمی بر تو گذاشته ، میثم است » . گفت : خداوند و فرستاده او راست گفته اند و تو_ ای امیر مؤمنان_ راست گفتی . به خدا سوگند ، اسم من همان است . [علی علیه السلام] فرمود : « به نام اصلی خود برگرد و نام سالم را رها کن . ما سالم را در کُنیه تو قرار می دهیم » و وی را کُنیه « ابو سالم » داد .

4 / 13 الدرهم البهرج والتمر المرقب لابن شهر آشوب: أنفذ أمير المؤمنين عليه السلام ميثم التمار في أمرٍ، فوقف على باب دكانه، فأتى رجل يشتري التمر، فأمره بوضع الدرهم ورفع التمر. فلما انصرف ميثم وجد الدرهم بهرجا (1)، فقال في ذلك، فقال عليه السلام: فإذا يكون التمر مؤرا. فإذا هو بالمشتري رجع وقال: هذا التمر مؤر! (2)

راجع: ص 214 (لقاؤه في أحبّ المواطن). ج 9 ص 534 (الجمع بين الأضداد). ج 10 ص 442 (سيف الله الذي لا يخطئ).

-
- 1- درهم بهرج: أي رديء الفضة (مجمع البحرين: ج 1 ص 197 «بهرج»).
 - 2- المناقب لابن شهر آشوب: ج 2 ص 329، بحار الأنوار: ج 41 ص 268 ح 22.

4 / 13 درهم ناخالص و خرما تلخ**نکته**

4 / 13 درهم ناخالص و خرما تلخ المناقب ، ابن شهر آشوب : امیر مؤمنان ، میثم تمار را در پی کاری فرستاد و خود به جای او در دکان [خرما فروشی او] ایستاد . مردی آمد که خرما بخرد . [علی علیه السلام] به او فرمود که درهم ها را درون دکان بگذارد و خرما را بردارد . وقتی میثم بازگشت ، درهم ها را ناخالص یافت و در این باره سخنی گفت . علی علیه السلام فرمود : « خرما هم تلخ بود » . در این هنگام ، مشتری پیدا شد و گفت : خرما تلخ است .

ر . ك : ص 215 (دیدار علی در خوشایندترین موقعیت ها) . ج 9 ص 535 (جمع بین اضداد) . ج 10 ص 443 (شمشیر بی خطای خداوند) .

نکته‌هایی از کرامت های مهم و برجسته امام علی علیه السلام قدرت فوق العاده بدنی ایشان بوده که در شماری از روایات بدان اشاره شده است .

ر . ك : ج 1 ص 369 (ح 219 _ 222) .

بخش چهاردهم : مهرورزی به امام علی

اشاره

بخش چهاردهم : مهرورزی به امام علیفصل یکم : تأکید بر دوست داشتن امام علیفصل دوم : برکات دوست داشتن امام علیفصل سوم : ویژگی های دوستداران امام علیفصل چهارم : محبوبیت امام علی نزد خداوند ، پیامبر و فرشتگانفصل پنجم : برحذر داشتن از غلو در دوست داشتن امام علی

درآمد

درآمد محبت، در فرهنگ اسلامی، واژه ای ارجمند و زیباست. در آموزه های دینی به «مهر ورزی»، توجهی ویژه شده است و تعبیر «هل الدینُ إلاّ الحُبُّ؟ آیا دین، جز محبت است؟»، مکان «مهر ورزی» را به اوج رسانده است. «حُبُّ» چیست؟ چه کسی را باید دوست داشت؟ به چه کسی نباید مهر ورزید؟ اینها و جز اینها، پرسش هایی است که آموزه های دینی بدانها پاسخ گفته اند و در این درآمد، مجال پرداختن به آنها نیست. (1) اکنون بر این نکته تأکید می ورزیم که عشق به زیبایی و مهر ورزیدن به چهره های سرشار از نیکی و کرامت و رادی، حقیقتی فطری است. نمی شود تصوّر کرد که کسی بر فطرت پاک، باقی مانده و گرایش های فطری او دستخوش انحراف نگردیده باشد و در عین حال، از عشق ورزی به زیبایی ها و دوست داشتن ارجمندی ها و والایی ها و گرایش به قلّه ها و قلّه سانی ها تن زند. پیامبر صلی الله علیه و آله به دوست داشتن علی علیه السلام سفارش کرده و مهر ورزیدن به اهل بیت علیهم السلام را نشانه ایمان دانسته است، و آیا این همه جز واقع نمایی است؟ و جز ارشاد به حقیقت است؟ و به آنچه از درون جان انسان می جوشد؟!

1- ر. ک: دوستی در قرآن و حدیث.

علی علیه السلام سرشار از زیبایی هاست، و وجودش چونان کوهساری سرچشمه تمامت فضیلت ها، زیبایی ها، ولایی ها و بزرگی ها ... و این واقعیت، تحقق همان حقیقت والایی است که همگان از تمام فرقه ها، جریان ها و مکتب ها، دوست و دشمن، بدان خشنود شده اند. (1) و مگر «اهل بیت علیهم السلام» جز این هستند؟ ... اکنون مجال گسترده گویی در این زمینه نیست؛ اما به لحاظ اهمیت موضوع و ارجمندی مطلب، برچیدن دامن سخن بدون بازگویی اندکی از بسیار، روا نخواهد بود. شایسته چنان می دانیم که لزوم مهرورزی به علی علیه السلام و اهل بیت علیهم السلام را در پرتو آیتی الهی به اختصار، باز گوئیم، و راز تأکید بسیار بر دوست داشتن علی و آل علی علیه السلام را در پرتو یکی از آیات الهی اندکی بکاوییم و آن گاه در پرتو آموزه های نبوی و ... سخن را جمع بندی کنیم و خواننده را به خواندن احادیث و تأمل کردن در آنها فرا خوانیم: خداوند منزه، در سوره شورا - که موضوع محوری و بنیادین آموزه های آن، وحی و ابعاد رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله است - به پیامبر خدا دستور می دهد که به مردمان بگوید: «قُلْ لَا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ». (2) بگو: بر این رسالت، مزدی، جز دوست داشتن خویشاوندان، از شما نمی خواهم. شگفتا! قرآن، شعار همه پیامبران را یاد کرده است که می گفتند: «وَمَا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَىٰ رَبِّ الْعَالَمِينَ». (3) به خاطر انجام دادن رسالتم دست مزدی از شما نمی خواهم. مُزد من جز بر عهده پروردگار جهانیان نیست».

1- ر. ک: ج 9، ص 53 (علی از زبان دشمنانش).

2- شورا، آیه 23.

3- شعرا، آیه 109، 127، 145، 164، 180.

اما پیامبر صلی الله علیه و آله فرمان می یابد که بگوید: مزد رسالت من، دوستی خویشاوندان من است. این آیت الهی چون در کنار آیات دیگری که در خطاب به پیامبر صلی الله علیه و آله به این موضوع پرداخته اند نهاده شود، محتوای آن روشن است. در آیه دیگری آمده است: «قُلْ مَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى اللَّهِ. (1) بگو: «هر مزدی که از شما خواستم آن از خودتان! مزد من جز بر خدا نیست...» . و در آیه ای دیگر آمده: «قُلْ لَا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرِي لِلْعَالَمِينَ. (2) بگو: من، از شما هیچ مزدی بر این [رسالت] نمی خواهم. این [قرآن]، جز تذکری برای جهانیان نیست». که نشانگر آن است که آنچه پیامبر صلی الله علیه و آله از امت خواسته است، برای آنان و به نفع آنان است، و گر نه کتاب الهی، «ذکر»ی است از آن همگان، و پاداشی را بر نمی تابد. در آیتی دیگر آمده است: «قُلْ مَا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِلَّا مَنْ شَاءَ أَنْ يَتَّخِذَ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا. (3) بگو: بر این [رسالت] اجری از شما طلب نمی کنم، جز این که هر کس بخواهد، راهی به سوی پروردگارش [در پیش] گیرد». که نشانگر آن است که این پاداش، پیوندی مستقیم با دعوت و پذیرش آن دارد، و معنا چنین است که: پذیرش آنچه من عرضه می کنم، همان پاداش من است و در ورای آن، پاداشی نیست.

1- سبأ، آیه 47.

2- انعام، آیه 90.

3- فرقان، آیه 57.

همسو با اهل بیت علیهم السلام بوده است و جلوگیری از شکل‌گیری جریانی معارض با آن بزرگواران و یقیناً معارض با آموزه‌های دین و معارف قرآنی بوده است. به واقع، با این همه، پیامبر صلی الله علیه و آله تداوم حرکت خود را در اهل بیت علیهم السلام می‌نگرد، و پس از خود، این رسالت را به دوش برجسته‌ترین مصداق اهل بیت، علی علیه السلام می‌نهد، و هرگونه رویارویی با وی را «مواجهه» با خویش تلقی می‌کند. یعنی نمی‌شود کسی فطرتی سالم داشته باشد، از ایمان و باور استوار برخوردار باشد، حق را بشناسد و حق‌مداری را پیشه کند و در عین حال، به علی علیه السلام کین بورزد. و مگر نه این است که او سرشار از زیبایی‌ها و ارجمندی‌ها و ولایی‌هاست؟! می‌شود فطرتی سالم داشت و زیبایی را دوست نداشت و از سرایش حماسه برای زیبایی‌ها تن زد؟! آیا می‌شود حق‌مدار بود و علی را که تجسم عینی حق است، دوست نداشت؟! ... «وَمَا ذَا بَعْدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ؛ (1) و بعد از حقیقت، جز گم‌راهی چیست؟». چگونه می‌توان جامه زیبای ایمان به تن و دل در گرو خداوند داشت و علی علیه السلام را - که غرق در ایمان به خداوند و برترین عاشق و عابد الله و والاترین جلوه باور و ایمان است دوست نداشت؟! و این است راز سخن بلند مولا علیه السلام که فرمود: لَوْ ضَرَبْتُ خَيْشُومَ الْمُؤْمِنِ بِسَيْفِي هَذَا عَلَى أَنْ يُبْغِضَ نَبِيٌّ مَا أَبْغَضَ نَبِيٌّ، وَلَوْ صَدَّ بَيْتُ الدُّنْيَا بِجَمَاتِهَا عَلَى الْمُنَافِقِ عَلَى أَنْ يُحِبَّنِي مَا أَحَبَّنِي، وَذَلِكَ أَنَّهُ قَضَى فَاَنْقَضَى عَلَى لِسَانِ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَنَّهُ قَالَ: «يَا عَلِيُّ! لَا يُبْغِضُكَ مُؤْمِنٌ وَلَا يُحِبُّكَ مُنَافِقٌ. (2) چنانچه با شمشیرم بر بینی مؤمن بکوبم تا مرا دشمن بدارد، هرگز با من دشمنی نمی‌ورزد؛ چنانچه تمام دنیا را در اختیار منافق بگذارم تا مرا دوست

1- یونس: آیه 32.

2- ر. ک: ص 238 (ح 5995).

بدارد، هرگز مرا دوست نخواهد داشت. این، مقدر شده و بر زبان پیامبر اُمّی جاری گشته است که او گفت: «ای علی! مؤمن، تورا دشمن نمی دارد و منافق، تورا دوست نمی دارد. چنین است راز عشق و رزی نیک نهادان مؤمن و شور و هیجان پاك سرشتان استوار باور در راه علی علیه السلام؛ پیراسته دلانی که در سخت ترین شرایط زندگی از مهر و رزی به آستان علی علیه السلام تن زدند و با استوار گامی، شکوهمندترین حماسه ها را رقم زدند و با خون جوشان خویش، عزت و صلابت و ایمان و عشق به حق را بر رواق تاریخ، جاودانه ساختند؛ حُجرها، رُشیدها، میثم ها، عمرو بن حَمِق ها و...

الفصل الأول: التأكيد على حبه 1 / 1 حُبُّ اللّهِ رسول اللّهِ صلى الله عليه وآله: إِنَّ اللّهُ تَعَالَى عَهْدَ إِليَّ عَهْدًا فِي عَلِيٍّ، فَقُلْتُ: يَا رَبِّ بَيْنَهُ لِي، فَقَالَ: إِسْمَعْ، فَقُلْتُ: سَمِعْتُ، فَقَالَ: إِنَّ عَلِيًّا رَايَةُ الْهُدَى، وَإِمَامُ أَوْلِيَانِي، وَنورٌ مِّنْ أَطَاعَنِي، وَهُوَ الْكَلِمَةُ الَّتِي الرِّمَتْهَا الْمُتَّقِينَ، مِّنْ أَحَبَّهُ أَحَبَّنِي وَمَنْ أَبْغَضَهُ أَبْغَضَنِي، فَبَشِّرْهُ بِذَلِكَ. (1)

فضائل الصحابة لابن حنبل عن ابن عباس: بَعَثَنِي النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِلَى عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ فَقَالَ: أَنْتَ سَيِّدٌ فِي الدُّنْيَا وَسَيِّدٌ فِي الْآخِرَةِ، مَنْ أَحَبَّكَ فَقَدْ أَحَبَّنِي وَحَبِيبُكَ حَبِيبُ اللَّهِ، وَعَدُوُّكَ عَدُوِّي وَعَدُوِّي عَدُوُّ اللَّهِ، الْوَيْلُ لِمَنْ أَبْغَضَكَ مِنْ بَعْدِي. (2)

- 1- حلية الأولياء: ج 1 ص 66، المناقب لابن المغازلي: ص 46 ح 69، تاريخ دمشق: ج 42 ص 291 كلّها عن أبي برزة وص 270 عن أبي جعفر وعمر بن عليّ؛ الأمالي للطوسي: ص 343 ح 705 و ص 354 ح 733، تأويل الآيات الظاهرة: ج 2 ص 596 ح 10 والثلاثة الأخيرة عن غالب الجهنني وفيها من «عليّ راية الهدى»، بشارة المصطفى: ص 119 عن عمر بن عليّ، شرح الأخبار: ج 1 ص 163 ح 118 والخمسة الأخيرة عن الإمام الباقر عن آبائه عليهم السلام عنه صلى الله عليه وآله وراجع اليقين: ص 291 ح 104.
- 2- فضائل الصحابة لابن حنبل: ج 2 ص 642 ح 1092، المستدرک على الصحيحين: ج 3 ص 138 ح 4640 وفيه «حبيب حبيبي وحبيبي حبيب الله» بدل «حبيب حبيب الله»، تاريخ بغداد: ج 4 ص 41 الرقم 1647، المناقب لابن المغازلي: ص 103 ح 145 وفيهما «حبيبي» بدل «حبيب»، تاريخ دمشق: ج 42 ص 292 ح 8822، المناقب للخوارزمي: ص 327 ح 337 كلاهما نحوه وراجع كمال الدين: ص 251 ح 1.

فصل یکم : تأکید بر دوست داشتن امام علی

1 / 1 دوست داشتن علی ، دوست داشتن خداست

فصل یکم : تأکید بر دوست داشتن امام علی 1 / 1 دوست داشتن علی ، دوست داشتن خداست پیامبر خدا صلی الله علیه و آله : خداوند عز و جل درباره علی به من سفارش کرد . گفتم : پروردگارا! آن سفارش را برایم روشن ساز . فرمود : «بشنو» . گفتم : می شنوم . آن گاه فرمود : «به درستی که علی ، پرچم هدایت ، پیشوای اولیای من ، و روشنگر راه فرمان برداران من است و او کلمه ای است که پرهیزگاران را به پیروی و همراهی آن ، فرمان داده ام . هر کس او را دوست بدارد ، مرا دوست داشته است و هر کس او را دشمن بدارد ، مرا دشمن داشته است . علی را به این سخنان ، بشارت بده» .

فضائل الصحابة ، ابن حنبل _ ب _ه نقل از اب _ن عب _اس _: پیامبر صلی الله علیه و آله توسط من برای علی علیه السلام پیام فرستاد که : «تو _ ای علی _ در دنیا و آخرت ، سرور هستی . هر کس تو را دوست بدارد ، مرا دوست داشته است و دوستدار تو دوستدار خداست . دشمن تو دشمن من است و شمن من ، دشمن خداست . بدایه به حال کسی که پس از من با تو دشمنی ورزد!» .

رسول الله صلى الله عليه وآله: مَنْ أَحَبَّ عَلِيًّا فَقَدْ أَحَبَّنِي وَمَنْ أَحَبَّنِي فَقَدْ أَحَبَّ اللَّهَ، وَمَنْ أَبْغَضَ عَلِيًّا فَقَدْ أَبْغَضَنِي وَمَنْ أَبْغَضَنِي فَقَدْ أَبْغَضَ اللَّهَ. (1)

عنه صلى الله عليه وآله: مَنْ أَحَبَّهُ فَقَدْ أَحَبَّ اللَّهَ تَعَالَى، وَمَنْ أَبْغَضَهُ فَقَدْ أَبْغَضَ اللَّهَ تَعَالَى. (2)

الأمالي للطوسي عن سلمان: لَا أزالُ أَحِبُّ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَإِنِّي رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَضْرِبُ فِخْذَهُ وَيَقُولُ: مُحِبُّكَ لِي مُحِبٌّ وَمُحِبِّي لِلَّهِ مُحِبَّبٌ، وَمُبْغِضُكَ لِي مُبْغِضٌ وَمُبْغِضِي لِلَّهِ تَعَالَى مُبْغِضٌ. (3)

رسول الله صلى الله عليه وآله: كُنْتُ يَوْمَ بَدْرٍ جَالِسًا وَقَدِ انْقَضَتِ الْغَزَاةُ، فَهَبَطَ عَلَيَّ جَبْرَائِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ، إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يُقْرِئُكَ السَّلَامَ وَيَقُولُ لَكَ: إِنِّي آلَيْتُ عَلَى نَفْسِي بِنَفْسِي إِلَّا أَلْهَمَ حُبَّ عَلِيٍّ إِلَّا مَنْ أَحَبَّبْتُهُ، فَمَنْ أَحَبَّبْتُهُ أَلْهَمْتُهُ ذَلِكَ، وَمَنْ أَبْغَضْتُهُ أَلْهَمْتُهُ بُغْضَهُ وَعَدَاوَتَهُ. (4)

الأمالي للطوسي عن أنس بن مالك: لَقَدْ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَهُوَ يَقُولُ: يَا أَنْسُ، تُحِبُّ عَلِيًّا؟ قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، وَاللَّهِ إِنِّي لِأَحِبُّهُ لِحُبِّكَ إِيَّاهُ. فَقَالَ: أَمَا إِنَّكَ إِنْ أَحَبَّبْتَهُ أَحَبَّكَ اللَّهُ، وَإِنْ أَبْغَضْتَهُ أَبْغَضَكَ اللَّهُ، وَإِنْ أَبْغَضَكَ اللَّهُ أَوْلَجَكَ فِي النَّارِ. (5)

- 1- المعجم الكبير: ج 23 ص 380 ح 901، ذخائر العقبى: ص 122، تاريخ دمشق: ج 42 ص 271 ح 8801 كلها عن أم سلمة و ص 270 ح 8800؛ المناقب للكوفي: ج 2 ص 481 ح 980 كلاهما عن يعلى بن مرة الثقفي، الاحتجاج: ج 1 ص 347 ح 56 عن سليم بن قيس عن الإمام علي عليه السلام عنه صلى الله عليه وآله، جامع الأخبار: ص 54 ح 67.
- 2- الفضائل لابن شاذان: ص 114 عن أبي ذرٍّ والمقداد وسلمان عن الإمام علي عليه السلام.
- 3- الأمالي للطوسي: ص 133 ح 213، بشارة المصطفى: ص 74 و ص 126؛ تاريخ دمشق: ج 42 ص 269 ح 8798.
- 4- شرح الأخبار: ج 1 ص 222 ح 207، الفضائل لابن شاذان: ص 124 كلاهما عن سلمان الفارسي، بحار الأنوار: ج 40 ص 46 ح 83.
- 5- الأمالي للطوسي: ص 232 ح 411، بشارة المصطفى: ص 118.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: هر کس علی را دوست بدارد، مرا دوست داشته است و هر کس مرا دوست بدارد، خداوند را دوست داشته است. هر کس با علی دشمنی ورزد، با من دشمنی ورزیده و هر کس با من دشمنی ورزد، با خداوند دشمنی ورزیده است.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: هر کس علی را دوست بدارد، خدای متعال را دوست داشته است و هر کس علی را دشمن بدارد، خدای متعال را دشمن داشته است.

الأمالی، طوسی_ به نقل از سلمان_: علی را همیشه دوست داشته ام؛ چرا که دیدم پیامبر خدا بر آن او می زد و می فرمود: «دوستدار تو دوستدار من است و دوستدار من، دوستدار خدا. دشمن تو دشمن من است و دشمن من، دشمن خدای والا».

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: در روز بدر، هنگامی که جنگ پایان یافته بود، نشسته بودم که جبرئیل علیه السلام بر من فرود آمد و گفت: «ای محمد! خداوند والا بر تو سلام می فرستد و به تو می گوید: به خودم سوگند یاد کرده ام که محبت علی را در دل کسی قرار ندهم، مگر آن که وی را دوست داشته باشم. پس، کسی را که دوست بدارم، محبت علی را در دلش قرار می دهم و کسی را که دشمن بدارم، کینه و دشمنی علی را در او می نهیم».

الأمالی، طوسی_ به نقل از انس بن مالک_: از پیامبر خدا شنیدم که فرمود: «ای انس! آیا علی را دوست داری؟». گفتم: ای پیامبر خدا! به خدا سوگند، او را دوست دارم، به خاطر آن که تو او را دوست داری. پیامبر خدا فرمود: «بدان که اگر علی را دوست بداری، خداوند عز و جل تو را دوست می دارد و اگر او را دشمن بداری، خداوند، تو را دشمن می دارد و اگر خدا تو را دشمن بدارد، در آتش فرو می اندازد».

راجع: ص 248 (الله ورسوله).

1 / 2 حُبُّ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: مَنْ أَحَبَّ عَلِيًّا فَقَدْ أَحَبَّنِي ، وَمَنْ أَبْغَضَ عَلِيًّا فَقَدْ أَبْغَضَنِي . (1)

عنه صلى الله عليه وآله في علي عليه السلام: مَنْ أَحَبَّهُ فَقَدْ أَحَبَّنِي وَمَنْ أَحَبَّنِي فَقَدْ أَحَبَّهُ اللَّهُ ، وَمَنْ أَبْغَضَهُ فَقَدْ أَبْغَضَنِي وَمَنْ أَبْغَضَنِي فَقَدْ أَبْغَضَ اللَّهُ . (2)

عنه صلى الله عليه وآله: عَلِيٌّ أَقْضَى أُمَّتِي بِكِتَابِ اللَّهِ ، فَمَنْ أَحَبَّنِي فَلْيُحِبَّهُ ؛ فَإِنَّ الْعَبْدَ لَا يَنَالُ وَلَا يَتِي إِلَّا بِحُبِّ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ . (3)

عنه صلى الله عليه وآله: يَا عَلِيُّ ، أَنَا وَلِيُّ لِمَنْ وَالَيْتَ ، وَأَنَا عَدُوٌّ لِمَنْ عَادَيْتَ . يَا عَلِيُّ ، مَنْ أَحَبَّكَ فَقَدْ أَحَبَّنِي ، وَمَنْ أَبْغَضَكَ فَقَدْ أَبْغَضَنِي . (4)

1- .المستدرک علی الصحیحین: ج 3 ص 141 ح 4648 ، المناقب للخوارزمي: ص 70 ح 44 كلاهما عن سلمان ، تاريخ دمشق: ج 42 ص 269 ح 8798 عن حيان عن الإمام علي عليه السلام عنه صلى الله عليه وآله ، الاستيعاب: ج 3 ص 204 الرقم 1875 ، ذخائر العقبى: ص 122 عن الإمام علي عليه السلام عنه صلى الله عليه وآله ؛ الاحتجاج: ج 2 ص 27 ح 150 عن الإمام الحسن عليه السلام عنه صلى الله عليه وآله وفيه إلى «أحبي» ، المناقب لابن شهر آشوب: ج 3 ص 205 عن ابن عباس وأم سلمة وسلمان .

2- .المعجم الكبير: ج 1 ص 319 ح 947 عن أبي رافع ؛ بشارة المصطفى: ص 120 عن عمّار بن ياسر وفيه «أحب» بدل «أحبه» في الموضوع الثاني ، شرح الأخبار: ج 1 ص 167 ح 125 عن أم سلمة وفيه «ومن سب عليا فقد سبني ، ومن سبني فقد سب الله» بدل «ومن أبغضه...» ، تفسير فرات: ص 164 ح 205 عن الإمام زين العابدين عليه السلام عنه صلى الله عليه وآله نحوه ، وراجع أيضا ص 598 ح 760 .

3- .تاريخ دمشق: ج 42 ص 241 ح 8753 ؛ بشارة المصطفى: ص 149 كلاهما عن ابن عباس .

4- .الأمالى للصدوق: ص 656 ح 891 ، بشارة المصطفى: ص 180 كلاهما عن الحسن بن راشد عن الإمام الصادق عن آبائه عليهم السلام ، فضائل الشيعة: ص 56 ح 17 عن أبي بصير عن الإمام الصادق عليه السلام ، شرح الأخبار: ج 2 ص 397 ح 745 عن الحسن بن محبوب بإسناده عن الإمام علي عليه السلام ، تفسير فرات: ص 265 ح 360 عن الإمام علي عليه السلام وفيه من «من أحبك...» وكلها عنه صلى الله عليه وآله .

1 / 2 دوست داشتن علی ، دوست داشتن پیامبر است

ر. ك : ص 249 (خداوند و پیامبرش).

1 / 2 دوست داشتن علی ، دوست داشتن پیامبر است پیامبر خدا صلی الله علیه و آله : هر کس علی را دوست بدارد ، به یقین مرا دوست داشته است و هر کس علی را دشمن بدارد ، به یقین مرا دشمن داشته است .

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله_ درباره علی علیه السلام_ : هر كس عَلی را دوست بدارد ، به یقین مرا دوست داشته است و هر کس مرا دوست بدارد ، به یقین ، خداوند او را دوست می دارد و هر کس علی را دشمن بدارد ، به یقین ، مرا دشمن داشته است و هر کس مرا دشمن بدارد ، به یقین خداوند او را دشمن می دارد .

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله : عَلی ، اَکْـاهَ تَـرَیْنِ اَـمَّـتٍ مِّنْ بَـهٍ [موازین] قضا ، اساس کتاب خداست . هر که مرا دوست دارد ، باید علی را دوست بدارد . بنده به پیوند دوستی من نمی رسد ، مگر به واسطه دوستی با علی .

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله : ای علی ! من ، دوست کسی هستم که تو دوست او باشی و دشمن کسی هستم که تو دشمن او باشی . ای علی ! کسی که تو را دوست می دارد ، به یقین مرا دوست دارد و کسی که تو را دشمن می دارد ، به یقین مرا دشمن می دارد .

عنه صلى الله عليه وآله: خُلِقْتُ أَنَا وَعَلِيٌّ مِنْ نُورٍ وَاحِدٍ، فَمُحِبِّي مُحِبُّ عَلِيٍّ وَمُبْغِضِي مُبْغِضُ عَلِيٍّ. (1)

عنه صلى الله عليه وآله: يَا عَلِيُّ، كَذَبَ مَنْ زَعَمَ أَنَّهُ يُحِبُّنِي وَيُبْغِضُكَ. (2)

تاريخ دمشق عن جابر: دَخَلَ عَلَيْنَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَنَحْنُ فِي الْمَسْجِدِ وَهُوَ آخِذٌ بِيَدِ عَلِيٍّ، فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: أَلَسْتُمْ زَعَمْتُمْ أَنَّكُمْ تُحِبُّونِي؟ قَالُوا: بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ. قَالَ: كَذَبَ مَنْ زَعَمَ أَنَّهُ يُحِبُّنِي وَيُبْغِضُ هَذَا. (3)

الإمام الباقر عن آبائه عليهم السلام: جَاءَ رَجُلٌ إِلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَكُلُّ مَنْ قَالَ: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» مُؤْمِنٌ؟ قَالَ: إِنْ عَدَاؤُنَا تَلَحُّقٌ (4) بِالْيَهُودِ وَالنَّصَارَى، إِنَّكُمْ لَا تَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ حَتَّى تُحِبُّونِي، وَكَذَبَ مَنْ زَعَمَ أَنَّهُ يُحِبُّنِي وَيُبْغِضُ هَذَا. يَعْنِي عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَام. (5)

1- الفضائل لابن شاذان: ص 82، بحار الأنوار: ج 39 ص 266 ح 40.

2- تاريخ دمشق: ج 42 ص 268 ح 8796 عن أبي سعيد الخدري وأيضاً ص 268، كفاية الطالب: ص 320 كلاهما عن أم سلمة، البداية والنهاية: ج 7 ص 355 عن أم سلمة وجابر وأبي سعيد؛ الكافي: ج 2 ص 239 ح 27، مشكاة الأنوار: ص 126 ح 291 كلاهما عن مهزم عن الإمام الصادق عليه السلام عنه صلى الله عليه وآله، الخصال: ص 555 ح 31 عن عامر بن واثلة وص 577 ح 1 عن مكحول وكلاهما عن الإمام علي عليه السلام عنه صلى الله عليه وآله، الأمالي للصدوق: ص 466 ح 621، بشارة المصطفى: ص 60، الأمالي للطوسي: ص 426 ح 953 والثلاثة الأخيرة عن أبي الحمراء خادم النبي صلى الله عليه وآله وص 604 ح 1251 عن أنس، المحاسن: ج 1 ص 249 ح 467 عن جابر عن الإمام الباقر عليه السلام، مائة منقبة: ص 84 ح 33 عن زيد بن علي عن أبيه عن الإمام الحسين عن الإمام علي عليه السلام وكلاهما عن صلى الله عليه وآله، المناقب لابن شهر آشوب: ج 3 ص 205 عن أم سلمة وأنس، المناقب للكوفي: ج 2 ص 476 ح 974 عن أبي طاهر عن أبيه عن جدّه، شرح الأخبار: ج 1 ص 154 ح 98 عن أبي رافع.

3- تاريخ دمشق: ج 42 ص 268 ح 8794 و 8795 وراجع الاحتجاج: ج 1 ص 347 ح 56.

4- في المناقب لابن شهر آشوب: «إِنَّ أَعْدَاءَنَا تَلَحُّقٌ».

5- الأمالي للصدوق: ص 341 ح 407 عن جابر بن يزيد الجعفي، المناقب لابن شهر آشوب: ج 3 ص 101، روضة الواعظين: ص 52، بحار الأنوار: ج 27 ص 75 ح 2 وراجع الأمالي للطوسي: ص 605 ح 1252.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: من و علی از يك نور آفریده شده ایم . پس ، دوستدار من دوستدار علی و دشمن من ، دشمن علی است .

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: ای علی! کسی که گمان می کند مرا دوست دارد ، و [لی] با تو دشمنی می ورزد ، دروغ می گوید .

تاریخ دمشق_ به نقل از جابر_: دژ مسجد نشسته بودیم که پیامبر خدا بر ما وارد شد و دست علی علیه السلام را گرفته بود . آن گاه فرمود : «مگر شما گمان نمی برید که مرا دوست می دارید؟». گفتند : چرا ، ای پیامبر خدا! فرمود : «کسی که گمان می برد مرا دوست دارد ، و [لی] با علی دشمنی می ورزد ، دروغ می گوید» .

امام باقر علیه السلام_ به نقل از پدرانش_: مردی نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و گفت : ای پیامبر خدا! آیا هر کس «لا اله الا الله» بگوید ، مؤمن است ؟ پیامبر خدا فرمود : «دشمنی با ما ، [حتی اگر از سوی کسی باشد که لا اله الا الله بر زبان می آورد ، از یهود و نصارا سرچشمه می گیرد . شما به بهشت وارد نمی شوید ، مگر که مرا دوست بدانید و کسی که گمان می برد مرا دوست دارد ، و [لی] با این (یعنی علی) دشمنی می ورزد ، دروغ می گوید» .

المناقب للخوارزمي عن أبي برزة: قال رسول الله صلى الله عليه وآله - ونحن جلوس ذات يوم - والذي نفسي بيده، لا تزول قدم عبد يوم القيامة حتى يسأله الله تبارك وتعالى عن أربع: عن عمره فيما أفناه، وعن جسده فيما أبلاه، وعن ماله فيما كسبه وفيما أنفقه، وعن حُبنا أهل البيت. فقال له عمر: فما آية حُبكم من بعدكم؟ قال: فوضع يده على رأس علي - وهو إلى جانبه - وقال: إن حبي من بعدي حُب هذا. (1)

1 / 3 حُبُه فريضة رسول الله صلى الله عليه وآله: جاءني جبرئيل من عند الله عز وجل بورقة آس خضراء مكتوب فيها بياض: إني افترضت محبة علي بن أبي طالب على خلقي عامة، فبلغهم ذلك عني. (2)

عنه صلى الله عليه وآله: إن جبرئيل هبط علي يوم الأحزاب وقال: إن ربك يقرئك السلام، ويقول لك: إني قد افترضت حب علي بن أبي طالب ومودته على أهل السماوات وأهل الأرض، فلم أعذر في محبته أحدا، فمر أمتك بحبه، فمن أحبه فحبي وحبك أحبه، ومن أبغضه فببغضي وببغضك أبغضه. (3)

1- المناقب للخوارزمي: ص 77 ح 59، المعجم الأوسط: ج 2 ص 348 ح 2191 نحوه؛ المناقب لابن شهر آشوب: ج 2 ص 153

2- المناقب للخوارزمي: ص 66 ح 37؛ الأمالي للطوسي: ص 619 ح 1276 كلاهما عن جابر.

3- تأويل الآيات الظاهرة: ج 2 ص 869 ح 7 عن سلمان الفارسي وراجع الفضائل لابن شاذان: ص 125.

1 / 3 دوست داشتن علی واجب است

المناقب، خوارزمی_ به نقل از ابو بَرزَه_: روزی، نزد پیامبر خدا نشسته بودیم که فرمود: «سوگند به آن که جانم در دست اوست، هیچ بنده ای در روز قیامت قدم بر نمی دارد، تا این که خداوند متعال، درباره چهار چیز از او پرسش کند: درباره عمرش که آن را در چه راهی صرف نموده است؛ درباره جسمش که آن را در چه راهی فرسوده است؛ درباره دارایی و ثروتش که آن را از چه طریقی کسب و در چه راهی خرج کرده است؛ و درباره دوستی با ما اهل بیت». عمر از پیامبر خدا سؤال کرد: نشانه دوستی با شما پس از شما چیست؟ پیامبر خدا، دستش را بر سرِ علی علیه السلام_ که کنارش ایستاده بود_ نهاد و فرمود: «پس از درگذشت من، دوستی با علی، نشانه دوستی با من است».

1 / 3 دوست داشتن علی واجب است پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: جبرئیل علیه السلام برگ مُؤزِد سبزی از سوی خدای عز و جل نزد من آمد که در آن، به خطّ سفید نوشته شده بود: «به دوستی که دوستی با علی بن ابی طالب را بر همه مخلوقاتم واجب گردانیدم. این پیام مرا به همه آنان برسان».

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: در روز جنگ احزاب، جبرئیل علیه السلام بر من فرود آمد و گفت: پروردگارت بر تو سلام می فرستد و می فرماید: «من، دوست داشتن علی بن ابی طالب و علاقه به او را بر ساکنان آسمان ها و زمین، واجب کرده ام و عذر احدی را در [صورت کوتاهی در] دوست داشتن او نمی پذیرم. پس، اَمّت را به دوست داشتن وی امر کن؛ چرا که من، دوستدار علی را به خاطر محبّتش به خودم و محبّتش به تو دوست می دارم و دشمن علی را به خاطر دشمنی اش با خودم و دشمنی اش با تو دشمن می دارم».

عنه صلى الله عليه وآله: أتاني جبرئيل فقال: إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكَ أَنْ تُحِبَّ عَلِيًّا وَأَنْ تَأْمُرَ بِحُبِّهِ وَوَلَايَتِهِ، فَإِنِّي مُعْطٍ أَحِبَّاءَ عَلِيٍّ الْجَنَّةَ خُلْدًا بِحُبِّهِمْ
إِيَّاهُ، وَمُدْخِلٌ أَعْدَاءَهُ وَالتَّارِكِينَ وَوَلَايَتَهُ النَّارَ جَزَاءً بَعْدَ وَتِهِمْ إِيَّاهُ وَتَرَكَهُمْ وَوَلَايَتَهُ. (1)

الإمام عليّ عليه السلام: إِنَّ جَبْرَائِيلَ نَزَلَ عَلَيَّ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ، إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكَ أَنْ تُحِبَّ عَلِيًّا وَتُحِبَّ مَنْ يُحِبُّهُ، فَإِنَّ
اللَّهَ تَعَالَى يُحِبُّ عَلِيًّا. (2)

رسول الله صلى الله عليه وآله: أَمَرَنِي اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِحُبِّ أَرْبَعَةٍ وَأَخْبَرَنِي أَنَّهُ يُحِبُّهُمْ، إِنَّكَ يَا عَلِيُّ مِنْهُمْ، إِنَّكَ يَا عَلِيُّ مِنْهُمْ. (3)

المستدرک علی الصحیحین عن بريدة: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: إِنَّ اللَّهَ أَمَرَنِي بِحُبِّ أَرْبَعَةٍ مِنْ أَصْحَابِي وَأَخْبَرَنِي أَنَّهُ يُحِبُّهُمْ. قَالَ
: قُلْنَا: مَنْ هُمْ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ وَكُلُّنَا نُحِبُّ أَنْ نَكُونَ مِنْهُمْ. فَقَالَ: أَلَا إِنَّ عَلِيًّا مِنْهُمْ، ثُمَّ سَكَتَ، ثُمَّ قَالَ: أَمَا إِنَّ عَلِيًّا مِنْهُمْ، ثُمَّ سَكَتَ. (4)

1- الأُصول الستة عشر: ص 62 عن جابر، بصائر الدرجات: ص 74 ح 9 نحوه وليس فيه من «فإني معط...» عن سعد بن طريف
وكلاهما عن الإمام الباقر عليه السلام.

2- المناقب للخوارزمي: ص 301 ح 296، كنز العمال: ج 5 ص 723 ح 14242 نقلاً عن ابن عساكر وكلاهما عن أبي ذر؛ بشارة
المصطفى: ص 156 عن محمد بن جعفر عن الإمام الباقر عليه السلام.

3- فضائل الصحابة لابن حنبل: ج 2 ص 648 ح 1103، حلية الأولياء: ج 1 ص 172؛ بشارة المصطفى: ص 241 كلها عن بريدة.

4- المستدرک علی الصحیحین: ج 3 ص 141 ح 4649، المناقب للخوارزمي: ص 69 ح 42؛ الخصال: ص 254 ح 127،
الأمالي للمفيد: ص 124 ح 2 وراجع رجال الكشي: ج 1 ص 46 الرقم 21 والاختصاص: ص 9 وقرب الإسناد: ص 56 ح 184.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: جبرئیل علیه السلام، نزد من آمد و گفت: «خداوند به تو فرمان می دهد که علی را دوست بداری و به محبت و ولایت او امر نمایی. به درستی که به دوستداران علی، فقط به خاطر محبتشان به او، بهشت جاودانه می بخشم و دشمنان او و روی گردانان از ولایتش را فقط به خاطر دشمنی با او و ترک ولایت او، داخل جهنم می گردانم».

امام علی علیه السلام: جبرئیل علیه السلام، بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شد و گفت: «ای محمد! خداوند به تو فرمان می دهد که علی را دوست بداری و دوستدار وی را [نیز] دوست بداری؛ چرا که خداوند، علی را دوست دارد».

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: خداوند عز و جل مرا به دوست داشتن چهار نفر فرمان داده و به من خبر داده است که خود نیز آن چهار نفر را دوست دارد. (و دو بار فرمود: ای علی! تو یکی از آن چهار نفر هستی).

المستدرک علی الصحیحین_ به نقل از بُریده: پیامبر خدا فرمود: «به درستی که خداوند، مرا به دوست داشتن چهار نفر از یارانم امر کرده و به من خبر داده است که خود نیز آنان را دوست دارد». پرسیدیم: این افراد، چه کسانی هستند؟ ما همه مشتاقیم که از آنان باشیم. فرمود: «بدانید که علی از آنان است». آن گاه، لب فرو بست و دوباره فرمود: «علی از آنان است» و دیگر سخنی نگفت.

سنن الترمذي عن بريدة: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: إِنَّ اللَّهَ أَمَرَنِي بِحُبِّ أَرْبَعَةٍ وَأَخْبَرَنِي أَنَّهُ يُحِبُّهُمْ . قِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، سَمَّهِمْ لَنَا . قَالَ: عَلِيٌّ مِنْهُمْ _ يَقُولُ ذَلِكَ ثَلَاثًا _ وَأَبُو ذَرٍّ وَالْمِقْدَادُ وَسَلْمَانُ، أَمَرَنِي بِحُبِّهِمْ وَأَخْبَرَنِي أَنَّهُ يُحِبُّهُمْ . (1)

مسند الروياني عن بريدة: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: أَمَرْتُ بِحُبِّ أَرْبَعَةٍ مِنْ أَصْحَابِي، وَأَخْبَرَنِي اللَّهُ تَعَالَى أَنَّهُ يُحِبُّهُمْ . قُلْتُ: مَنْ هُمْ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: فِيهِمْ عَلِيٌّ . قَالَ: ثُمَّ ذَكَرَ ذَلِكَ مِنَ الْغَدِ، فَقُلْتُ: مَنْ هُمْ؟ قَالَ: مِنْهُمْ عَلِيٌّ . ثُمَّ ذَكَرَ الْيَوْمَ الثَّانِي، فَقُلْتُ: مَنْ هُمْ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: مِنْهُمْ عَلِيٌّ . قَالَ: ثُمَّ ذَكَرَ الْيَوْمَ الثَّلَاثَ، فَقُلْتُ: مَنْ هُمْ؟ فَقَالَ: مِنْهُمْ عَلِيٌّ، وَأَبُو ذَرٍّ الْغِفَارِيُّ، وَسَلْمَانُ الْفَارِسِيُّ، وَالْمِقْدَادُ بْنُ الْأَسْوَدِ الْكِنْدِيُّ . (2)

تفسير فرات عن سليم بن قيس عن الإمام علي عليه السلام: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَقُولُ فِي كَلَامٍ لَهُ طَوِيلٍ: إِنَّ اللَّهَ أَمَرَنِي بِحُبِّ أَرْبَعَةٍ رِجَالٍ مِنْ أَصْحَابِي وَأَخْبَرَنِي أَنَّهُ يُحِبُّهُمْ، وَأَمَرَنِي أَنْ أَحِبَّهُمْ، وَالْجَنَّةُ تَشْتَاقُ إِلَيْهِمْ . فَقِيلَ: مَنْ هُمْ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ فَقَالَ: عَلِيٌّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ، ثُمَّ سَكَتَ . فَقَالُوا: مَنْ هُمْ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ فَقَالَ: عَلِيٌّ، ثُمَّ سَكَتَ . فَقَالُوا: مَنْ هُمْ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ فَقَالَ: عَلِيٌّ وَثَلَاثَةٌ مَعَهُ، وَهُوَ إِمَامُهُمْ وَقَائِدُهُمْ وَدَلِيلُهُمْ وَهَادِيَهُمْ، لَا يَنْشُونَ، وَلَا يَضِيءُ لَمُورَ، وَلَا يَرْجِعُونَ، وَلَا يَطُولُ عَلَيْهِمُ الْأَمْدُ فَتَقْسُو قُلُوبُهُمْ: سَلْمَانُ وَأَبُو ذَرٍّ وَالْمِقْدَادُ . (3)

1- سنن الترمذي: ج 5 ص 636 ح 3718، سنن ابن ماجه: ج 1 ص 53 ح 149، مسند ابن حنبل: ج 9 ص 24 ح 23076 نحوه وكلاهما إلى «سلمان»؛ الخصال: ص 253 ح 126 نحوه وراجع عيون أخبار الرضا عليه السلام: ج 2 ص 32 ح 53 وشرح الأخبار: ج 3 ص 487 ح 1412 .

2- مسند الروياني: ج 1 ص 72 ح 29؛ المناقب للكوفي: ج 1 ص 206 ح 126 .

3- تفسير فرات: ص 68 ح 38، بحار الأنوار: ج 26 ص 63 ح 146 .

سُنن التَّرْمَذِيّ_ به نقل از بُرَيْدَة_ : پیامبر خدا فرمود : «خداوند عز و جل مرا به دوست داشتن چهار نفر ، امر کرده و به من خبر داده است که خود نیز آن چهار نفر را دوست دارد» . گفتند : ای پیامبر خدا! این افراد را برایمان نام ببر . فرمود : «علی از آنان است» و سه بار تکرار کرد [و آن گاه افزود :] «ابوذر ، مقداد و سلمان . خداوند ، مرا به دوست داشتن آنان امر کرده و به من خبر داده است که خود نیز آنان را دوست دارد» .

مُسْنَدُ الرُّوْيَانِيّ_ به نقل از بُرَيْدَة_ : پیامبر خدا فرمود : «به دوست داشتن چهار نفر از یارانم امر شده ام و خداوند متعال به من خبر داده که خود نیز آنان را دوست دارد» . پرسیدم : ای پیامبر خدا! این افراد ، چه کسانی هستند؟ فرمود : «علی در میان آنان است» . پیامبر خدا ، فردا هم این مطلب را تکرار کرد . از ایشان پرسیدم : این افراد چه کسانی هستند؟ فرمود : «علی از آنان است» . پس فردا نیز پیامبر صلی الله علیه و آله این سخن را تکرار کرد و من ، باز از ایشان سؤال کردم که : ای پیامبر خدا! این افراد چه کسانی هستند؟ فرمود : «علی از آنان است» . روز چهارم نیز پیامبر صلی الله علیه و آله مطلب را تکرار کرد . از ایشان پرسیدم : این افراد ، چه کسانی هستند؟ فرمود : «علی از آنان است و نیز ابوذر غفاری ، سلمان فارسی و مقداد بن اَسْوَد کِنْدِيّ» .

تفسیر فرات_ به نقل از سُلَيْمِ بْنِ قَيْسٍ ، از امام علی علیه السلام_ : شنیدم که پیامبر خدا در سخنی بلند می فرمود : «به درستی که خداوند مرا به دوست داشتن چهار نفر از یارانم امر کرده و به من خبر داده است که خود نیز آنان را دوست دارد و به من امر کرده که آنان را دوست بدارم . و بهشت ، مشتاق آنان است» . گفتند : ای پیامبر خدا! این افراد ، چه کسانی هستند؟ فرمود : «علی بن ابی طالب» و آن گاه ، لب فرو بست . [بار دیگر] سؤال کردند که : ای پیامبر خدا! این افراد ، چه کسانی هستند؟ فرمود : «علی» و دیگر سخنی نگفت . [برای بار سوم] پرسیدند : ای پیامبر خدا! این افراد ، چه کسانی هستند؟ فرمود : «علی و سه نفر دیگر که همراه او هستند و او پیشوا ، رهبر ، راهنما و هدایتگر آنان است . این چهار تن ، نمی لغزند ، گم راه نمی شوند ، عدول نمی کنند و آرزوهای دور و دراز که سبب سخت شدن دل هایشان گردد ، ندارند . [این سه تن عبارت اند از :] سلمان ، ابوذر و مقداد» .

الإمام الحسن عليه السلام: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: يَا أَنْسُ انْطَلِقْ فَادْعُ لِي سَيِّدَ الْعَرَبِ _ يَعْنِي عَلِيًّا _ فَقَالَتْ عَائِشَةُ: أَلَسْتَ سَيِّدَ الْعَرَبِ؟ قَالَ: أَنَا سَيِّدُ وُلْدِ آدَمَ، وَعَلِيٌّ سَيِّدُ الْعَرَبِ. فَلَمَّا جَاءَ عَلِيٌّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ أَرْسَلَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِلَى الْأَنْصَارِ، فَأَتَوْهُ فَقَالَ لَهُمْ: يَا مَعْشَرَ الْأَنْصَارِ، أَلَا أُذَلُّكُمْ عَلَى مَا إِنْ تَمَسَّكُمْ بِهِ لَنْ تَصِلُوا بَعْدَهُ؟ قَالُوا: بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ. قَالَ: هَذَا عَلِيٌّ فَأَجِبُوهُ بِحُبِّي وَكَرَمِهِ لِكِرَامَتِي، فَإِنَّ جَبْرِيلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَمَرَنِي بِالَّذِي قُلْتُ لَكُمْ عَنِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ. (1)

رسول الله صلى الله عليه وآله: عَلَيَّكُمْ بِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ؛ فَإِنَّهُ مَوْلَاكُمْ فَأَجِبُوهُ، وَكَبِّرْكُمْ فَاتَّبِعُوهُ، وَعَالِمُكُمْ فَأَكْرِمُوهُ، وَقَانِدُكُمْ إِلَى الْجَنَّةِ فَعَزِّزُوهُ، وَإِذَا دَعَاكُمْ فَأَجِيبُوهُ، وَإِذَا أَمَرَكُمْ فَأَطِيعُوهُ، أَجِبُوهُ بِحُبِّي، وَأَكْرِمُوهُ بِكَرَامَتِي، مَا قُلْتُ لَكُمْ فِي عَلِيٍّ إِلَّا مَا أَمَرَنِي بِهِ رَبِّي جَلَّتْ عَظَمَتُهُ. (2)

عنه صلى الله عليه وآله: مَعَاشِرَ أَصْحَابِي، لَا تَلُومُونِي فِي حُبِّ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ، فَإِنَّمَا حُبِّي عَلِيًّا مِنْ أَمْرِ اللَّهِ، وَاللَّهُ أَمَرَنِي أَنْ أُحِبَّ عَلِيًّا وَأُذْنِيَهُ. يَا عَلِيُّ، مَنْ أَحَبَّكَ فَقَدْ أَحَبَّنِي، وَمَنْ أَحَبَّنِي فَقَدْ أَحَبَّ اللَّهَ، وَمَنْ أَحَبَّ اللَّهَ أَحَبَّهُ اللَّهُ، وَكَانَ حَقِيقًا عَلَى اللَّهِ أَنْ يُسَكِّنَ مُحِبِّيهِ الْجَنَّةَ. يَا عَلِيُّ، مَنْ أَبْغَضَكَ فَقَدْ أَبْغَضَنِي، وَمَنْ أَبْغَضَنِي فَقَدْ أَبْغَضَ اللَّهَ، وَمَنْ أَبْغَضَ اللَّهَ أَبْغَضَهُ اللَّهُ وَلَعَنَهُ، وَكَانَ حَقِيقًا عَلَى اللَّهِ أَنْ يُوقِفَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَوْقِفَ الْبُغْضَاءِ، وَلَا يَقْبَلُ مِنْهُ صَرْفٌ وَلَا عَدْلٌ وَلَا إِجَارَةٌ. (3)

1- المعجم الكبير: ج 3 ص 88 ح 2749 عن أبي ليلى، حلية الأولياء: ج 1 ص 63 عن ابن أبي ليلى؛ بشارة المصطفى: ص 109 عن سلمان عنه صلى الله عليه وآله نحوه وفيه من «يا معشر...».

2- المناقب للخوارزمي: ص 316 ح 316، مقتل الحسين للخوارزمي: ج 1 ص 41؛ كنز الفوائد: ج 2 ص 57، مائة منقبة: ص 87 ح 36 وفيهما «فعرزوه» بدل «فعرزوه» وكلها عن سلمان الفارسي.

3- تفسير فرات: ص 598 ح 760 عن سلمان الفارسي وراجع الفضائل لابن شاذان: ص 124.

امام حسن علیه السلام: پیامبر خدا فرمود: «ای انس! برو و سرور عرب (یعنی علی) را نزد من فرا بخوان». عایشه گفت: مگر تو سرور عرب نیستی؟ فرمود: «من، سرور فرزندان آدمم و علی، سرور عرب است». هنگامی که علی علیه السلام آمد، پیامبر خدا در پی انصار فرستاد. وقتی انصار گرد آمدند، پیامبر صلی الله علیه و آله به آنان فرمود: «ای جماعت انصار! نمی خواهید شما را به چیزی راهنمایی کنم که اگر به آن تمسک جویند، پس از آن، هرگز گم راه نمی شوید؟». گفتند: چرا، ای پیامبر خدا! فرمود: «این، علی است. پس به خاطر دوستی با من، دوستش داشته باشید و به خاطر بزرگی من، بزرگش بدانید. سخنی که برایتان گفتم، جبرئیل علیه السلام از جانب خداوند عز و جل مرا بدان فرمان داده است». (1)

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: اقتدا به علی بن ابی طالب، واجب است؛ چون او سرور شماست. پس دوستش بدانید؛ بزرگ شماست، پس پیروی اش نمایید؛ دانای شماست، پس گرامی اش بدانید؛ رهبر شما به سوی بهشت است، پس عزیزش بدانید. هنگامی که شما را فرا خواند، پاسخش بدهید و زمانی که فرماتان داد، اطاعتش کنید؛ به خاطر دوستی با من دوستش بدانید و به خاطر بزرگی من، بزرگش بشمارید. چیزی درباره علی به شما نگفتم، مگر آن که پروردگرم _ که عظمتش فراگیر است _ مرا بدان امر کرده است».

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: ای یاران من! مرا به خاطر مهرورزی به علی، سرزنش نکنید؛ چرا که مهر من به علی به فرمان خداست و خداوند به من امر کرده که علی را دوست بدانم و به او نزدیک باشم. ای علی! دوستدار تو دوستدار من و دوستدار من، دوستدار خداست و کسی که خدا را دوست بدارد، خداوند او را دوست می دارد و سزاوار است که خداوند، دوستداران علی را در بهشت جای دهد. ای علی! دشمن تو دشمن من و دشمن من، دشمن خداست و کسی که خدا را دشمن بدارد، خداوند او را دشمن می دارد و لعنتش می کند و شایسته است که در روز رستاخیز، او را در جایگاه دشمنان، نگه دارد، و هیچ یک از اعمال او پذیرفته نمی شود، نه انفاق، نه دادگری، و نه پناه دهی اش.

عنه صلى الله عليه وآله: اللَّهُمَّ إِنَّكَ أَمَرْتَنِي بِحُبِّ عَلِيٍّ، فَأَحِبِّ مَنْ يُحِبُّهُ وَأَبْغِضْ مَنْ أَبْغَضَهُ. (1)

تاريخ دمشق عن أبي ذر: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: لا تزول قدمي ابن آدم يوم القيامة حتى يسأل عن أربع: عن عمله ما عمل به، وعن ماله مما اكتسبه، وفيما أنفقه، وعن حُبنا أهل البيت. فقيل: يا رسول الله، ومن هم؟ فأومأ بيده إلى علي بن أبي طالب. (2)

1 / 4 حُبُّ عِبَادَةِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: حُبُّ عَلِيٍّ عِبَادَةً، وَلَا يَقْبَلُ اللَّهُ إِيْمَانَ عَبْدٍ إِلَّا بِوَلَايَتِهِ وَالْبِرَاءَةِ مِنْ أَعْدَائِهِ. (3)

عنه صلى الله عليه وآله: وَلَا يَأْتِي عَلِيٍّ بِنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَلَا يَأْتِي اللَّهَ، وَحُبُّ عِبَادَةِ اللَّهِ. (4)

عنه صلى الله عليه وآله: عَلِيٌّ بَابُ عِلْمِي، وَمُبَيِّنٌ لِأَمْتِي مَا أُرْسِلْتُ بِهِ مِنْ بَعْدِي، حُبُّ إِيْمَانٍ، وَبُغْضُهُ نِفَاقٌ، وَالنَّظَرُ إِلَيْهِ رَأْفَةٌ، وَمَوَدَّتُهُ عِبَادَةٌ. (5)

1- الأُصول الستة عشر: ص 62 عن جابر عن الإمام الباقر عليه السلام.

2- تاريخ دمشق: ج 42 ص 259 ح 8790، كفاية الطالب: ص 324.

3- إرشاد القلوب: ص 209.

4- بشارة المصطفى: ص 16 و ص 153، روضة الواعظين: ص 114 كلها عن ابن عباس.

5- الفردوس: ج 3 ص 65 ح 4181؛ كنز الفوائد: ج 2 ص 67 وفيه «برأفة ومودّة» بدل «رأفة ومودّته» وكلاهما عن أبي ذر.

1 / 4 دوست داشتن علی عبادت است

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: بار خدایا! تو مرا به دوست داشتن علی فرمان دادی. پس، هر که او را دوست دارد، دوستش بدار و هر که او را دشمن می دارد، دشمنش بدار.

تاریخ دمشق_ به نقل از ابو ذر_: پیامبر خدا فرمود: «در روز رستاخیز، فرزند آدم قدم از قدم بر نمی دارد، مگر آن که از او درباره چهار چیز پرسش شود: درباره علمش که به چه کاری گرفته است؛ درباره دارایی اش که از چه طریقی به دست آورده و در چه راهی خرج کرده است؛ و درباره دوستی اش با ما اهل بیت». سؤال شد: ای پیامبر خدا! آنان (اهل بیت)، چه کسانی هستند؟ پیامبر خدا با دست خود به علی بن ابی طالب علیه السلام اشاره کرد.

1 / 4 دوست داشتن علی عبادت است پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: دوست داشتن علی، عبادت است. خداوند، ایمان هیچ بنده ای را نمی پذیرد، مگر با [قبول] ولایت علی و بیزاری جستن از دشمنان او.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: ولایت علی بن ابی طالب، ولایت خداست و دوست داشتنش عبادت خدا.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: علی، دروازه دانش من است و پس از من، تشریح کننده چیزهایی است که برای امتم آورده ام. دوست داشتن او ایمان، دشمن داشتن او نفاق، نگاه کردن به او مهر ورزی، و دوست داشتن او عبادت است.

الإمام الصادق عليه السلام: حُبُّ عَلِيِّ عِبَادَةٌ. (1)

1 / 5 حُبُّهُ نِعْمَةٌ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: حُبُّ عَلِيٍّ نِعْمَةٌ، وَاتِّبَاعُهُ فَضِيلَةٌ. (2)

1 / 6 حُبُّهُ الْعُرْوَةُ الْوُثْقَى رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: مَنْ أَحَبَّ أَنْ يَتَمَسَّكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى فَلْيَتَمَسَّكَ بِحُبِّ عَلِيٍّ وَأَهْلِ بَيْتِي. (3)

عنه صلى الله عليه وآله: مَنْ أَحَبَّ أَنْ يَتَمَسَّكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى الَّتِي لَا انْفِصَامَ لَهَا فَلْيَتَمَسَّكَ بِوَلَايَةِ أَخِي وَوَصِيَّيَّ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ، فَإِنَّهُ لَا يَهْلِكُ مَنْ أَحَبَّهُ وَتَوَلَّاهُ، وَلَا يَنْجُو مَنْ أَبْغَضَهُ وَعَادَاهُ. (4)

1 / 7 حُبُّهُ أَفْضَلُ الْأَعْمَالِ لِلمُنَاقِبِ لِلخَوَارِزْمِيِّ عَنْ أَبِي عُلْقَمَةَ - مَوْلَى بَنِي هَاشِمٍ -: صَلَّى بِنَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ الصُّبْحَ، ثُمَّ التَفَّتْ إِلَيْنَا فَقَالَتْ: مَعَاشِرَ أَصْحَابِي، رَأَيْتُ الْبَارِحَةَ عَمِّي حَمْرَةَ بِنَ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ وَأَخِي جَعْفَرَ بْنَ أَبِي طَالِبٍ، وَبَيْنَ أَيْدِيهِمَا طَبَقٌ مِنْ نَبَقٍ (5) فَأَكَلَا سَاعَةً، ثُمَّ تَحَوَّلَ النَّبِقُ عِنْبًا فَأَكَلَا مِنْهُ، فَتَحَوَّلَ الْعِنْبُ رُطْبًا فَأَكَلَا سَاعَةً، فَدَنَوْتُ مِنْهُمَا فَقُلْتُ: يَا بِي أَنْتُمَا، أَيُّ الْأَعْمَالِ وَجَدْتُمَا أَفْضَلَ؟ قَالَا: فَدَيْنَاكَ بِالْآبَاءِ وَالْأُمَّهَاتِ، وَجَدْنَا أَفْضَلَ الْأَعْمَالِ: الصَّلَاةَ عَلَيْكَ، وَسَقْيَ الْمَاءِ، وَحُبَّ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ. (6)

1- تاريخ بغداد: ج 12 ص 351 الرقم 6787؛ بشارة المصطفى: ص 86 كلاهما عن الحسن بن صالح بن حي، بحار الأنوار: ج 39 ص 280 ح 58.

2- الأمالي للصدوق: ص 58 ح 14 عن سلمة بن قيس، روضة الواعظين: ص 124، بحار الأنوار: ج 39 ص 37 ح 7.

3- عيون أخبار الرضا عليه السلام: ج 2 ص 58 ح 216 عن الحسن بن عبد الله التميمي عن الإمام الرضا عن آباءه عليهم السلام، تأويل الآيات الظاهرة: ج 1 ص 95 ح 86 عن الإمام الرضا عليه السلام عنه صلى الله عليه وآله.

4- معاني الأخبار: ص 368 ح 1، مائة منقبة: ص 94 ح 41 وفيه إلى «علي بن أبي طالب» وكلاهما عن ابن عباس.

5- النبق: ثمر السدر، وأشبه شيء به العناب قبل أن تشتد حمرة (النهاية: ج 5 ص 10 «نبق»).

6- المناقب للخوارزمي: ص 74 ح 53؛ جامع الأحاديث للقمي: ص 185، كشف الغمة: ج 1 ص 95، الدعوات: ص 90 ح 227 عن ابن عباس، بحار الأنوار: ج 94 ص 70 ح 63 وراجع مائة منقبة: ص 125 ح 71 وجامع الأحاديث للقمي: ص 186.

1 / 5 دوست داشتن علی نعمت است

1 / 6 دوست داشتن علی ریسمان محکم الهی است

1 / 7 دوست داشتن علی بهترین اعمال است

امام صادق علیه السلام: دوست داشتن علی، عبادت است.

1 / 5 دوست داشتن علی نعمت استپیامبر خدا صلی الله علیه و آله: دوست داشتن علی، نعمت است و پیروی از او، فضیلت (برتری).

1 / 6 دوست داشتن علی ریسمان محکم الهی استپیامبر خدا صلی الله علیه و آله: کسی که دوست دارد به ریسمان محکم الهی در آویزد، به دوستی علی و خاندان من چنگ زند.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: کسی که مشتاق است به ریسمان محکم و ناگسستی چنگ زند، باید به ولایت برادر و جانشین من، علی بن ابی طالب، متوسل شود؛ چون کسی که او را دوست بدارد و پیروی اش کند، هلاک نمی شود و کسی که با او کینه توزی می کند و دشمنی ورزد، نجات نمی یابد.

1 / 7 دوست داشتن علی بهترین اعمال استالمناقب، خوارزمی_ به نقل از ابو علقمه (آزاد شده بنی هاشم): _ پیامبر خدا نماز صبح را با ما به جا آورد. آن گاه، رو به ما کرد و فرمود: «یاران من! دیشب، عمویم حمزة بن عبد المطلب و برادرم جعفر بن ابی طالب را در خواب دیدم که نزدشان سبدی از کُنار بود. مدتی از آن خوردند. آن گاه، سبد کُنار به انگور تبدیل شد و از آن [نیز] خوردند. سپس انگور به خرمای تازه تبدیل شد. لختی نیز از آن خوردند. به آن دو نزدیک شدم و گفتم: پدرم فدایتان! کدام اعمال را بهتر یافتید؟ آن دو گفتند: پدران و مادران ما به فدایت! درود فرستادن بر تو، آب رسانی [به حُجاج] و دوست داشتن علی علیه السلام را بهترین کارها یافتیم».

1 / 8 حُبُّهُ عُنْوَانُ صَحِيفَةِ الْمُؤْمِنِينَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ :عُنْوَانُ صَحِيفَةِ الْمُؤْمِنِينَ حُبُّ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ . (1)

تاريخ بغداد عن أنس بن مالك: وَاللَّهِ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ، لَسَدِمَعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَقُولُ: عُنْوَانُ صَحِيفَةِ الْمُؤْمِنِينَ حُبُّ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ . (2)

الفضائل لابن شاذان عن أنس بن مالك: سَدِمَعْتُ أُذْنَائِي أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَقُولُ فِي حَقِّ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: عُنْوَانُ صَحِيفَةِ الْمُؤْمِنِينَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ حُبُّ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ (3).

-
- 1- بشارة المصطفى: ص 154 ، المناقب لابن شهر آشوب: ج 2 ص 151 ؛ الصواعق المحرقة: ص 125 ح 32 كلَّها عن أنس .
 - 2- تاريخ بغداد: ج 4 ص 410 الرقم 2314 ، تاريخ دمشق: ج 5 ص 230 ح 1262 ، المناقب لابن المغازلي: ص 243 ح 290 .
 - 3- الفضائل لابن شاذان: ص 97 .

1 / 8 دوست داشتن علی سرلوحه نامه اعمال مؤمن است

1 / 8 دوست داشتن علی سرلوحه نامه اعمال مؤمن استپیامبر خدا صلی الله علیه و آله: سرلوحه اعمال مؤمن ، دوست داشتن علی بن ابی طالب است .

تاریخ بغداد_ به نقل از انس بن مالک_: سوگند به خداوند که معبودی جز او نیست ، شنیدم که پیامبر خدا می فرمود : «دوست داشتن علی بن ابی طالب ، سرلوحه نامه اعمال مؤمن است» .

الفضائل ، ابن شاذان_ به نقل از انس بن مالک_: با گوش های خود شنیدم که پیامبر خدا درباره علی بن ابی طالب علیه السلام می فرمود : «در روز رستاخیز ، دوست داشتن علی بن ابی طالب ، سرلوحه اعمال مؤمن است .

الفصل الثاني : بركات حبه 2 / 1 الإتهداء رسول الله صلى الله عليه وآله : مَنْ أَحَبَّ عَلِيًّا فَقَدِ اهْتَدَى ، وَمَنْ أَبْغَضَهُ فَقَدِ اعْتَدَى . (1)

عنه صلى الله عليه وآله : مَنْ أَحَبَّ عَلِيًّا كَانَ رَشِيدًا مُصِيبًا ، وَمَنْ أَبْغَضَهُ لَمْ يَنْلِ مِنَ الْخَيْرِ نَصِيبًا . (2)

راجع : ج 2 ص 178 (أحاديث الهداية) . ج 7 ص 548 (الهادي) .

2 / 2 الأمان والإيمان المعجم الكبير عن ابن عمر : بَيْنَمَا أَنَا مَعَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي ظِلِّ الْمَدِينَةِ وَهُوَ يَطْلُبُ عَلِيًّا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا إِذِ انْتَهَيْنَا إِلَى حَائِطٍ ، فَتَنَظَرْنَا فِيهِ فَتَنَظَرَ إِلَى عَلِيٍّ وَهُوَ نَائِمٌ فِي الْأَرْضِ وَقَدْ اغْبَرَّ ، فَقَالَ : لَا أَلُومُ النَّاسَ يُكْتَوِّنُكَ أبا تُرَابٍ . فَلَقَدْ رَأَيْتُ عَلِيًّا تَغَيَّرَ وَجْهَهُ وَاشْتَدَّ ذَلِكُ عَلَيْهِ . فَقَالَ : أَلَا أَرْضِيكَ يَا عَلِيُّ ؟ قَالَ : بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ . قَالَ : أَنْتَ أَخِي وَوَزِيرِي ، تَقْضِي دِينِي ، وَتُنَجِّزُ مَوْعِدِي ، وَتُبْرِئُ دِمَّتِي . فَمَنْ أَحَبَّكَ فِي حَيَاةٍ مَنِي فَقَدْ قَضَى نَحْبَهُ ، وَمَنْ أَحَبَّكَ فِي حَيَاةٍ مِنْكَ بَعْدِي خَتَمَ اللَّهُ لَهُ بِالْأَمَنِ وَالْإِيمَانِ ، وَمَنْ أَحَبَّكَ بَعْدِي وَلَمْ يَرْكَ خَتَمَ اللَّهُ لَهُ بِالْأَمَنِ وَالْإِيمَانِ وَأَمَّنَهُ يَوْمَ الْفَرَجِ الْأَكْبَرِ ، وَمَنْ مَاتَ وَهُوَ يُبِغِضُكَ يَا عَلِيُّ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً يُحَاسِدُ بِهِ اللَّهُ بِمَا عَمَلَ فِي الْإِسْلَامِ .

(3)

-
- 1- .جامع الأخبار : ص 54 ح 65 .
 - 2- .جامع الأخبار : ص 54 ح 66 .
 - 3- .المعجم الكبير : ج 12 ص 321 ح 13549 ؛ علل الشرائع : ص 157 ح 4 وفيه «بالجنة» بدل «نحبه» وراجع مسند أبي يعلى : ج 1 ص 271 ح 524 .

فصل دوم : برکات دوست داشتن امام علی

1 / 2 راهیابی

2 / 2 آرامشی و ایمان

فصل دوم : برکات دوست داشتن امام علی 2 / 1 راهیابی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله : کسی که علی را دوست داشت ، هدایت شد و کسی که او را دشمن داشت ، گم راه شد .

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله : دوستدار علی ، خردمند و راه یافته است و دشمن او ، از نیکی بی بهره .

ر . ك : ج 2 ص 179 (احادیث هدایت) . ج 7 ص 549 (راهنما) .

2 / 2 آرامش و ایمانالمعجم الکبیر_ به نقل از ابن عمر_ : يك وقت ، من و پیامبر صلی الله علیه و آله در مدینه زیر سایه ای همراه بودیم و ایشان به دنبال علی علیه السلام می گشت . به دیوار که رسیدیم ، چشممان به علی علیه السلام افتاد . پیامبر صلی الله علیه و آله نیز به علی علیه السلام نگریست ، در حالی که او بر روی زمین خوابیده بود و غبار ، وی را پوشانده بود . [پیامبر صلی الله علیه و آله] فرمود : «آنانی را که کنیه ابو تراب به تو داده اند ، سرزنش نمی کنم» . دیدم که رخسار علی علیه السلام دگرگون شد و این سخن بر وی گران آمد . [پیامبر صلی الله علیه و آله] فرمود : «ای علی! تو را خُرسند نسازم؟» . پاسخ داد : چرا ، ای پیامبر خدا! [پیامبر صلی الله علیه و آله] فرمود : «تو وزیر (دست یار) من ، برادر من ، پرداخت کننده وام های من ، انجام دهنده وعده هایم و بردارنده بار تعهدات از شانه منی . کسی که دوستدار تو در دوران حیاتم باشد ، به عهد خویش وفا کرده است و کسی که دوستدار تو پس از من در دوران حیاتت باشد ، خداوند پایان کار وی را آرامش و ایمان قرار دهد و کسی که پس از من ، ندیده تو را دوست بدارد ، خداوند ایمان و آسایش را بر وی تمام می کند و او را از بیم روز رستاخیز ، در امان می دارد . ای علی! کسی که بمیرد و دشمن تو باشد ، به مرگ جاهلی مرده است و خداوند به خاطر آنچه هم که در اسلام بدان عمل کرده ، مؤاخذه اش می کند» .

رسول الله صلى الله عليه وآله: مَنْ أَحَبَّ عَلِيًّا فِي حَيَاتِهِ وَبَعَدَ مَوْتِهِ كَتَبَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لَهُ الْأَمْنَ وَالْإِيمَانَ مَا طَلَعَتْ شَمْسٌ أَوْ غَرَبَتْ ، وَمَنْ أَبْغَضَهُ فِي حَيَاتِهِ وَبَعَدَ مَوْتِهِ مَاتَ مَيِّتَةً جَاهِلِيَّةً وَحُوسِبَ بِمَا عَمِلَ . (1)

عنه صلى الله عليه وآله _ لِعَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ _ : أَلَا مَنْ أَحَبَّكَ حَفَّ بِالْأَمْنِ وَالْإِيمَانِ ، وَمَنْ أَبْغَضَكَ أَمَاتَهُ اللَّهُ مَيِّتَةً الْجَاهِلِيَّةِ ، وَحُوسِبَ بِعَمَلِهِ فِي الْإِسْلَامِ . (2)

الأمالي للطوسي عن أبي ذرٍّ: رَأَيْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَخِيذًا يَبْدُو عَلِيًّا بِنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ لَهُ : يَا عَلِيُّ ... مَنْ مَاتَ وَهُوَ يُحِبُّكَ خَتَمَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لَهُ بِالْأَمْنِ وَالْإِيمَانِ ، وَمَنْ مَاتَ وَهُوَ يُبْغِضُكَ لَمْ يَكُنْ لَهُ فِي الْإِسْلَامِ نَصِيبٌ . (3)

1- فضائل الشيعة : ص 49 ح 5 ، علل الشرائع : ص 144 ح 10 وفيه «حياتي وبعد موتي» بدل «حياته وبعد موته» في كلا الموضعين وفي ح 11 إلى «غربت» ، الأمالي للصدوق : ص 679 ح 926 كلها عن زيد بن ثابت وراجع الكافي : ج 8 ص 306 ح 475 وتاريخ دمشق : ج 42 ص 292 ح 8824 .

2- المعجم الكبير : ج 11 ص 63 ح 11092 ، المعجم الأوسط : ج 8 ص 40 ح 7894 ، المناقب للخوارزمي : ص 39 ح 7 كلها عن ابن عباس .

3- الأمالي للطوسي : ص 545 ح 1167 ، بحار الأنوار : ج 40 ص 69 ح 103 .

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: کسی که علی را، چه در دوران حیات او و چه پس از رحلت او دوست بدارد، خداوند عز و جل تا زمانی که خورشید طلوع و غروب می کند، آرامش و ایمان را بر وی مقرر می گرداند و کسی که او را، چه در دوران حیاتش و چه پس از رحلتش دشمن بدارد، [گویی اسلام نیاورده و] به مرگ جاهلی خواهد مُرد و به خاطر آنچه هم که در مسلمانی انجام داده، مؤاخذه می شود.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله_ خطاب به علی علیه السلام_: آگاه باش که هر کس تو را دوست بدارد، آرامش و ایمان او را فرا می گیرد و هر کس با تو دشمنی ورزد، خداوند او را به مرگ جاهلی می میراند و مؤاخذه خواهد شد، هر چند به آیین اسلام عمل کرده باشد.

الأمالی، طوسی_ به نقل از ابو ذر_: پیامبر صلی الله علیه و آله را دیدم که دست علی بن ابی طالب علیه السلام را گرفته بود و به او می فرمود: «ای علی! ... کسی که بمیرد، در حالی که تو را دوست می دارد، خداوند عز و جل، پایان کار وی را بر آرامش و ایمان قرار می دهد و کسی که بمیرد، در حالی که تو را دشمن می دارد، از اسلام بهره ای نبرده است».

راجع : ص 348 (موت الجاهلية) .

2 / 3 كمال الإيمان والعمل رسول الله صلى الله عليه وآله : يا أبا الحسن ، مثلك في أمتي مثل «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» (1) ، فمن قرأها مرة فقد قرأ ثلث القرآن ، ومن قرأها مرتين فقد قرأ ثلثي القرآن ، ومن قرأها ثلاثاً فقد ختم القرآن ؛ فمن أحبك بلسانه فقد كمل له ثلث الإيمان ، ومن أحبك بلسانه وقلبه فقد كمل له ثلث الإيمان ، ومن أحبك بلسانه وقلبه ونصرَكَ بيده فقد استكمل الإيمان . والذي بعثني بالحق يا عليُّ لو أحبك أهل الأرض كمحبة أهل السماء لك لما عذب أحدٌ بالنار . (2)

عنه صلى الله عليه وآله لعلي عليه السلام : إنما مثلك مثل «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» ، فإنه من قرأها مرة فكأنما قرأ ثلث القرآن ، ومن قرأها مرتين فكأنما قرأ ثلثي القرآن ، ومن قرأها ثلاث مرات فكأنما قرأ القرآن ؛ وكذلك من أحبك بقلبه كان له مثل ثلث ثواب أعمال العباد ، ومن أحبك بقلبه ونصرَكَ بلسانه كان له مثل ثلثي أعمال العباد ، ومن أحبك بقلبه ونصرَكَ بلسانه ويده كان له مثل ثواب أعمال العباد . (3)

1- الإخلاص : 1 .

- 2- معاني الأخبار : ص 235 ح 1 ، الأمالي للصدوق : ص 86 ح 54 كلاهما عن أبي بصير عن الإمام الصادق عن آبائه عليهم السلام عن سلمان ، روضة الواعظين : ص 308 عن سلمان وراجع تأويل الآيات الظاهرة : ج 2 ص 860 ح 1 .
- 3- المحاسن : ج 1 ص 251 ح 473 عن عمرو بن أبي مقدم عن الإمام الصادق عليه السلام ، تأويل الآيات الظاهرة : ج 2 ص 861 ح 2 عن ابن عباس ، الفضائل لابن شاذان : ص 96 وزاد في صدره «أخبرني جبرائيل عليه السلام أنه قال لي : مثل حب علي بن أبي طالب في الناس مثل ...» وكلاهما نحوه .

2 / 3 کمال ایمان و عمل

ر. ک: ص 349 (مرگ جاهلی).

3 / 2 کمال ایمان و عمل پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: ای ابو الحسن! مثل تو در میان امت من، مثل «قل هو الله أحد» است که هر کس آن را یک بار بخواند، یک سوم قرآن را خوانده است و هر کس آن را دو بار بخواند، دو سوم قرآن را خوانده است و هر کس آن را سه بار بخواند، [تمام] قرآن را خوانده است. [همچنین] هر کس با زبان به تورات ببرد، یک سوم ایمانش کامل شده است و هر کس ارادت زبانی و قلبی به تو ببرد، دو سوم ایمانش کامل شده است و هر کس با زبان و قلبش به تو عشق ببرد و به یاری تو نیز برخیزد، ایمانش به کمال رسیده است. ای علی! سوگند به کسی که مرا به حق فرستاد، چنانچه زمینیان تو را بدان سان که آسمانیان دوست دارند، دوست بدارند، هیچ کس به آتش دوزخ گرفتار نمی آید.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله_ خطاب به علی علیه السلام: جز این نیست که مثل تو، مثل «قل هو الله أحد» است که هر کس آن را یک بار بخواند، گویی یک سوم قرآن را خوانده است و هر کس آن را دو بار بخواند، گویی دو سوم قرآن را خوانده است و هر کس آن را سه بار بخواند، گویی قرآن را ختم کرده است. همچنین، هر کس تو را در قلب دوست بدارد، برابر یک سوم ثواب اعمال بندگان، نصیب برده است و هر کس تو را در قلب دوست بدارد و با زبان به یاری تو برخیزد، برابر دو سوم ثواب اعمال بندگان، نصیب برده است و هر کس تو را در قلب دوست بدارد و با زبان و عمل یاری کند، برابر همه پاداش اعمال بندگان، نصیب برده است.

عنه صلى الله عليه وآله: مَنْ أَحَبَّ عَلِيًّا بِقَلْبِهِ آتَاهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مِثْلَ ثُلُثِ ثَوَابِ هَذِهِ الْأُمَّةِ، وَمَنْ أَحَبَّهُ بِقَلْبِهِ وَأَظْهَرَ ذَلِكَ بِلِسَانِهِ وَأَعَانَهُ بِيَدِهِ أَعْطَاهُ اللَّهُ تَعَالَى يَوْمَ الْقِيَامَةِ مِثْلَ ثَوَابِ هَذِهِ الْأُمَّةِ كَامِلًا. (1)

عنه صلى الله عليه وآله: إِنِّي لَأَرْجُو لِأُمَّتِي فِي حُبِّ عَلِيٍّ كَمَا أَرْجُو فِي قَوْلِ «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ». (2)

4 / 2 إجابة الدعاء رسول الله صلى الله عليه وآله: مَنْ أَحَبَّ عَلِيًّا قَبْلَ اللَّهِ مِنْهُ صَلَاتُهُ وَصِيَامُهُ وَقِيَامُهُ، وَاسْتَجَابَ دُعَاءَهُ. (3)

عنه صلى الله عليه وآله: يَا أَبَا ذَرٍّ، حِبِّ عَلِيًّا مُخْلِصًا، فَمَا مِنْ أَمْرٍ أَحَبَّ عَلِيًّا مُخْلِصًا وَسَأَلَ اللَّهُ تَعَالَى شَيْئًا إِلَّا أَعْطَاهُ، وَلَا دَعَا اللَّهَ إِلَّا لِنَبَأِهِ. (4)

5 / 2 قبول الأعمال رسول الله صلى الله عليه وآله: يَا عَلِيُّ، وَاللَّهِ لَوْ أَنَّ رَجُلًا صَلَّى وَصَامَ حَتَّى يَصِيرَ كَالشَّنِّ الْبَالِي، إِذَا مَا نَفَعَ صَلَاتُهُ وَصَوْمُهُ إِلَّا بِحُبِّكُمْ. (5)

-
- 1- شرح الأخبار: ج 3 ص 445 ح 1308 عن محمد بن سلام عن الإمام زين العابدين عليه السلام، تأويل الآيات الظاهرة: ج 2 ص 861 ح 3 عن النعمان بن بشير وح 4 عن محمد بن كثير عن الإمام الباقر عليه السلام عنه صلى الله عليه وآله، الفضائل لابن شاذان: ص 96 وزاد في صدره «أخبرني جبرائيل عليه السلام أنه قال لي...» والثلاثة الأخيرة نحوه.
 - 2- بشارة المصطفى: ص 145 عن صدقة بن موسى عن الإمام الكاظم عن أبيه عن جدّه عليهم السلام عن جابر بن عبد الله الأنصاري.
 - 3- المناقب للخوارزمي: ص 72 ح 51؛ فضائل الشيعة: ص 46 ح 1، بشارة المصطفى: ص 37، مائة منقبة: ص 149 ح 95، إرشاد القلوب: ص 235، أعلام الدين: ص 464، كشف الغمّة: ج 1 ص 104 كلّها عن ابن عمر.
 - 4- أعلام الدين: ص 136 عن أبي ذرّ.
 - 5- كفاية الأثر: ص 71، إرشاد القلوب: ص 415 كلاهما عن أبي ذرّ، بحار الأنوار: ج 36 ص 302 ح 140.

2 / 4 اجابت دعا**2 / 5 پذیرش اعمال**

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: هر کس علی را در قلب دوست بدارد، خداوند در روز قیامت، برابر يك سوم ثواب اعمال این امت را به او ارزانی می‌دارد و هر کس که علی را در قلب دوست بدارد و این دوست داشتن را بر زبان آشکار سازد و عملاً به یاری او برخیزد، خداوند در روز قیامت، برابر تمام ثواب اعمال این امت را به او ارزانی می‌دارد.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: من از امتم مهرورزی به علی را همان گونه انتظار دارم که گفتن «لا إله إلا الله» را از ایشان انتظار دارم.

2 / 4 اجابت دعا پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: هر کس علی را دوست بدارد، خداوند، نماز، روزه، شب زنده داری او را می‌پذیرد و دعایش را مستجاب می‌گرداند.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: ای ابو ذر! علی را مخلصانه دوست بدار. هیچ بنده ای نیست که علی را با اخلاص دوست بدارد و از خداوند، چیزی طلب کند که به وی نبخشد و یا دعایی نماید که پاسخش را ندهد.

2 / 5 پذیرش اعمال پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: ای علی! چنانچه فردی آن گونه نماز بگذارد و روزه بدارد که به سان مَشْكِ کهنه [، چروکیده و نحیف] گردد، با این حال، نماز و روزه اش سودی نمی‌بخشد، مگر به واسطه دوست داشتن شما.

بشارة المصطفى عن ابن عباس: قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَوْصِنِي . فَقَالَ: يَا بَنَ عَبَّاسٍ، عَلَيْكَ بِحُبِّ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ . قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَوْصِنِي . قَالَ: عَلَيْكَ بِمَوَدَّةِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ، وَالَّذِي بَعَثَنِي بِالْحَقِّ نَبِيًّا لَا يَقْبَلُ اللَّهُ مِنْ عَبْدٍ حَسَنَةً حَتَّى يَسْأَلَهُ عَنْ حُبِّ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ . (1)

رسول الله صلى الله عليه وآله: أَيُّهَا النَّاسُ، مَنْ أَرَادَ أَنْ يُطْفِئَ غَضَبَ اللَّهِ، وَمَنْ أَرَادَ أَنْ يُقْبَلَ عَمَلُهُ، فَلْيُحِبِّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ، فَإِنَّ حُبَّهُ يَزِيدُ الْإِيمَانَ، وَإِنَّ حُبَّهُ يُذِيبُ السَّيِّئَاتِ كَمَا تُذِيبُ النَّارُ الرَّصَاصَ . (2)

2/6 عُفْرَانُ الدُّنُوبِ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: حُبُّ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ يَأْكُلُ السَّيِّئَاتِ كَمَا تَأْكُلُ النَّارُ الْحَطَبَ . (3)

عنه صلى الله عليه وآله: حُبُّ عَلِيِّ يَأْكُلُ الدُّنُوبَ كَمَا تَأْكُلُ النَّارُ الْحَطَبَ . (4)

1- بشارة المصطفى: ص 42، الأمالي للطوسي: ص 105 ح 161 وليس فيه صدره، كشف الغمّة: ج 2 ص 6 وراجع الفضائل لابن شاذان: ص 142 .

2- ينابيع المودّة: ج 2 ص 305 ح 871 عن أبي ذرّ رفعه .

3- تاريخ بغداد: ج 4 ص 195 الرقم 1885، تاريخ دمشق: ج 42 ص 244 ح 8761؛ صفات الشيعة: ص 53 ح 10 كلّها عن ابن عباس، بحار الأنوار: ج 39 ص 306 ح 121 .

4- تاريخ دمشق: ج 13 ص 52 ح 3048، الفردوس: ج 2 ص 142 ح 2722 كلاهما عن ابن عباس، كنز العمال: ج 11 ص 621 ح 33021؛ المناقب لابن شهر آشوب: ج 3 ص 198، بحار الأنوار: ج 39 ص 266 ح 40 نقلاً عن الروضة والفضائل لابن شاذان وفيه «يحرق» و«تحرق» بدل «يأكل» و«تأكل» وكلاهما عن ابن عباس .

2 / 6 آموزش گناهان

بشارة المصطفى_ به نقل از ابن عباس_ : گفتم : ای پیامبر خدا! مرا سفارشی فرما . فرمود : «ای فرزند عباس! بر تو باد دوست داشتن علی بن ابی طالب» . [دوباره] گفتم : ای پیامبر خدا! سفارشی فرما . فرمود : «بر تو باد دوستی با علی بن ابی طالب . سوگند به آن که مرا به حق به پیامبری فرستاد ، خداوند ، کار نیکی را از بنده ای نمی پذیرد ، مگر این که از او درباره دوست داشتن علی بپرسد» .

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله : ای مردم! هر کس که مایل است خشم خدا را فرو نشاند و عملش پذیرفته گردد ، باید دوستدار علی بن ابی طالب باشد ؛ چرا که دوست داشتن او بر ایمان می افزاید و مهر او گناهان را ذوب می کند ، همچنان که آتش ، سرب را می گدازد .

2 / 6 آموزش گناهانی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله : دوست داشتن علی بن ابی طالب ، گناهان را از بین می برد ، همان گونه که آتش هیزم را .

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله : دوست داشتن علی ، گناهان را از بین می برد ، همان گونه که آتش هیزم را .

كنز الفوائد عن سهل بن سعيد: بَيْنَا أَبُو ذَرٍّ قَاعِدٌ مَعَ جَمَاعَةٍ مِنْ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ، وَكُنْتُ يَوْمَئِذٍ فِيهِمْ ، إِذْ طَلَعَ عَلَيْنَا عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، فَرَمَاهُ أَبُو ذَرٍّ بَنَظَرِهِ ، ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَى الْقَوْمِ بِوَجْهِهِ فَقَالَ : مَنْ لَكُمْ بِرَجُلٍ ، مَحَبَّتُهُ تُسَاقِطُ الدُّنُوبَ عَنْ مُجْتَبِيهِ كَمَا يُسَاقِطُ الرِّيحُ العَاصِفُ الهَشِيمَ مِنَ الوَرَقِ عَنِ الشَّجَرِ ؟ ! سَمِعْتُ نَبِيَّكُمْ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَقُولُ ذَلِكَ لَهُ . (1)

رسول الله صلى الله عليه وآله: حُبُّ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ حَسَنَةٌ لَا يَصُرُّ مَعَهَا سَيِّئَةٌ ، وَبُغْضُهُ سَيِّئَةٌ لَا تَنْفَعُ مَعَهَا حَسَنَةٌ . 2 . (2)

7 / 2 الشُّرُورُ عِنْدَ المَوْتِ رسول الله صلى الله عليه وآله لِعَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ : حَسْبُكَ ، مَا لِمُحِبِّكَ حَسْرَةٌ عِنْدَ مَوْتِهِ ، وَلَا وَحْشَةٌ فِي قَبْرِهِ ، وَلَا فَرْعٌ يَوْمَ القِيَامَةِ . (3)

1- .كنز الفوائد : ج 2 ص 67 .

2- .الفردوس : ج 2 ص 142 ح 2725 عن معاذ بن جبل ، المناقب للخوارزمي : ص 76 ح 56 ، ينابيع المودة : ج 1 ص 270 ح 4 كلاهما عن أنس بن مالك ؛ نهج الحق : ص 259 ، الفضائل لابن شاذان : ص 82 عن عبد الله بن عباس ، المناقب لابن شهر آشوب : ج 3 ص 197 عن ابن عمر .

3- .تاريخ بغداد : ج 4 ص 102 الرقم 1756 ، ينابيع المودة : ج 2 ص 312 ح 889 ؛ المناقب لابن شهر آشوب : ج 3 ص 237 كلها عن عائشة .

2 / 7 شادی به هنگام مرگ

کنز الفوائد_ به نقل از سهل بن سعید_: روزی ، ابو ذر با عده ای از یاران پیامبر خدا نشسته بود و من نیز در میان آنان بودم که علی بن ابی طالب علیه السلام سر رسید . ابو ذر ، نگاهی به او انداخت و سپس ، رو به جمع حاضر کرد و گفت : چه کسی این مرد را دوست دارد؟ از پیامبرتان شنیدم که درباره او می فرمود : «دوست داشتن او گناهان دوستدارانش را می ریزد ، آن چنان که تندباد برگ های خشک را از درخت» .

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :دوست داشتن علی بن ابی طالب ، عمل نیکی است که با آن ، هیچ گناهی زیان نمی رساند و دشمن داشتن او گناهی است که هیچ ثوابی در کنار آن ، سودمند نمی افتد . 1

2 / 7 شادی به هنگام مرگپیامبر خدا صلی الله علیه و آله_ به علی علیه السلام_: همین [فضیلت] برای تو بس که دوستدار تو در لحظه مرگش افسوس ، در قبرش وحشت ، و در روز رستاخیز بیم نخواهد داشت .

عنه صلى الله عليه وآله يا عليّ، إخوانك يفرحون في ثلاثّة (1) مواطن: عند خروج أنفسهم وأنا شاهِدُهُم وأنت، وعند المساءِ في قُبورِهِم، وعند العرضِ الأكبرِ وعند الصراطِ إذا سُئِلَ الخلقُ عن إيمانِهِم فلم يُجيبوا. (2)

الإمام الباقر عليه السلام: أنفع ما يكونُ حُبُّ عليٍّ لكم إذا بلغتِ النَّفسُ الحلقومَ. (3)

2 / 8 لقاءة في أحبِّ المواطنِ رجال الكشّي عن الحارث الأعور: أتيتُ أميرَ المؤمنينَ عليّاً عليه السلام ذاتَ ليلةٍ فقال: يا أعورُ ما جاء بك (4)؟ قال: فقلتُ: يا أميرَ المؤمنينَ، جاء بي واللّه حُبُّك. قال: فقال: أما إنني سأحدِّثُك لشيءٍ كرهها: أما إنّه لا يموتُ عبدٌ يُحِبُّني فتخرجُ نفسه حتّى يراني حيثُ يُحبُّ، ولا يموتُ عبدٌ يُبغِضُني فتخرجُ نفسه حتّى يراني حيثُ يكرهه. (5)

الأمامي للطوسي عن الحارث الهمداني: دخلتُ عليّ أميرَ المؤمنينَ عليّ بن أبي طالبٍ عليه السلام فقال: ما جاء بك؟ قال: فقلتُ: حُبِّي لآلِكم يا أميرَ المؤمنينَ. فقال: يا حارثُ، أتُحِبُّني؟ فقلتُ: نعم واللّه يا أميرَ المؤمنينَ. قال: أما لو بلغتِ نفسك الحلقومَ رأيتني حيثُ تُحبُّ، ولو رأيتني وأنا أذودُ (6) الرجالَ عن الحوضِ ذودَ غريبةٍ الإبلِ لرأيتني حيثُ تُحبُّ، ولو رأيتني وأنا ماؤٌ على الصراطِ بلواءِ الحمدِ بينَ يدي رسولِ الله صلى الله عليه وآله لرأيتني حيثُ تُحبُّ. (7)

- 1- كذا، والمعدود أربعة! ولعلّ العرض والصراط واحدٌ؛ أي عند العرض الأكبر عند الصراط بحذف الواو على البدل (هامش المصدر).
- 2- الأمامي للصدوق: ص 656 ح 891، بشارة المصطفى: ص 180 كلاهما عن الحسن بن راشد عن الإمام الصادق عن آبائه عليهم السلام، فضائل الشيعة: ص 56 ح 17 عن أبي بصير عن الإمام الصادق عليه السلام، تفسير فوات: ص 266 ح 360 عن الإمام عليّ عليه السلام وكلاهما عنه صلى الله عليه وآله.
- 3- دعائم الإسلام: ج 1 ص 72.
- 4- في المصدر: «جاءك»، والصحيح ما أثبتناه كما في أعلام الدين.
- 5- رجال الكشّي: ج 1 ص 299 الرقم 142، أعلام الدين: ص 448 نحوه.
- 6- الذود: السوق والطرود والدفع (لسان العرب: ج 3 ص 167 «ذود»).
- 7- الأمامي للطوسي: ص 48 ح 61، بشارة المصطفى: ص 73 وليس فيه من «فقال: ما جاء بك؟» إلى «أتُحِبُّني» وراجع الأمامي للصدوق: ص 374 ح 471.

2 / 8 دیدار علی در خوشایندترین موقعیت ها

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: ای علی! پیروانت در سه موقعیت، شادمان اند: هنگام خارج شدن روح از جسمشان (که من و تو نظاره گر آنانیم)؛ به وقت پرسش و پاسخ در قبرشان؛ و در روز رستاخیز و بر پل صراط، زمانی که مردم از باورهایشان پرسیده می شوند و پاسخی ندارند.

امام باقر علیه السلام: سودمندترین چیز برای شما در لحظه ای که مرگ فرا می رسد، مهر علی علیه السلام است.

2 / 8 دیدار علی در خوشایندترین موقعیت هارجال الکشی_ به نقل از حارث اَعَوْر_: يك شب نزد امير مؤمنان علی علیه السلام آمدم. پرسید: «ای اعرور! چه چیز تو را به این جا کشاند؟». پاسخ دادم: ای امیر مؤمنان! به خدا سوگند، مهر تو مرا به این جا آورد. [علی علیه السلام] فرمود: «پس [بگذار] من هم به سپاس این دوست داشتن، به تو خبر بدهم که دوستدار من نمی میرد، مگر آن که به وقت خارج شدن روحش، همان وقتی که دوست دارد، مرا می بیند؛ و دشمن من نمی میرد، مگر این که به وقت خارج شدن روحش، همان وقتی که دوست نمی دارد، مرا می بیند».

الأمالی، طوسی_ به نقل از حارث همدانی_: نزد امير مؤمنان، علی بن ابی طالب علیه السلام، رفتم. فرمود: «چه چیز تو را به این جا کشاند؟». گفتم: مهر تو، ای امیر مؤمنان! پرسید: «ای حارث! مرا دوست داری؟». گفتم: آری؛ به خدا سوگند، ای امیر مؤمنان! فرمود: «در لحظه مرگ مرا می بینی، همان وقتی که دوست داری و اگر مرا [در حالی] دیدی که مردانی را از کنار حوض [کوثر] می پراکنم، به گونه ای که شتر غریبه را دور می سازند، مرا آن چنان که دوست می داری، می بینی و اگر مشاهده کردی که بر پل صراط، با دَرَفَش ستایش (1) در پیشاپیش پیامبر خدا حرکت می کنم، حتماً مرا آن چنان که می پسندی، در می یابی».

1- لواء الحمد، پرچم مخصوص پیامبر خدا در جنگ های صدر اسلام و از جمله در فتح مکه. (م)

شرح نهج البلاغة عن أبي غسان النهدي: دَخَلَ قَوْمٌ مِنَ الشَّيْعَةِ عَلَى عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي الرَّحْبَةِ وَهُوَ عَلَى حَصِيرٍ خَلَقَ (1)، فَقَالَ: مَا جَاءَ بِكُمْ؟ قَالُوا: حُبُّكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، قَالَ: أَمَا إِنَّهُ مَنْ أَحَبَّنِي رَأَى حَيْثُ يُحِبُّ أَنْ يَرَانِي، وَمَنْ أَبْغَضَنِي رَأَى حَيْثُ يَكْرَهُ أَنْ يَرَانِي. (2)

الكافي عن عبد الرحيم: قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: حَدَّثَنِي صَالِحُ بْنُ مِيثَمٍ عَنْ عَبَّادَةَ الْأَسَدِيِّ أَنَّهُ سَمِعَ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: وَاللَّهِ لَا يُبْغِضُ نِي عَبْدٌ أَبَدًا يَمُوتُ عَلَى بُغْضِي إِلَّا رَأَى عِنْدَ مَوْتِهِ حَيْثُ يَكْرَهُ، وَلَا يُحِبُّ نِي عَبْدٌ أَبَدًا فَيَمُوتُ عَلَى حُبِّي إِلَّا رَأَى عِنْدَ مَوْتِهِ حَيْثُ يُحِبُّ. فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: نَعَمْ، وَرَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِالْيَمِينِ. (3)

الإمام الصادق عليه السلام: وَاللَّهِ لَا يَهْلِكُ هَالِكٌ عَلَى حُبِّ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَّا رَأَى فِي أَحَبِّ الْمَوَاطِنِ إِلَيْهِ، وَاللَّهِ لَا يَهْلِكُ هَالِكٌ عَلَى بُغْضِ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَّا رَأَى فِي أَبْغَضِ الْمَوَاطِنِ إِلَيْهِ. (4)

الكافي عن محمد بن حنظلة: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، حَدِيثٌ سَمِعْتُهُ مِنْ بَعْضِ شِيعَتِكَ وَمَوَالِكَ يَرَوِيهِ عَنْ أَبِيكَ، قَالَ: وَمَاهُو؟ قُلْتُ: زَعَمُوا أَنَّهُ كَانَ يَقُولُ: أَغْبَطُ مَا يَكُونُ امْرُؤًا بِمَا نَحْنُ عَلَيْهِ إِذَا كَانَتِ النَّفْسُ فِي هَذِهِ، فَقَالَ: نَعَمْ، إِذَا كَانَ ذَلِكَ أَتَاهُ نَبِيُّ اللَّهِ وَأَتَاهُ عَلِيُّ وَأَتَاهُ جَبْرَائِيلُ وَأَتَاهُ مَلَكُ الْمَوْتِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، فَيَقُولُ ذَلِكَ الْمَلَكُ لِعَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا عَلِيُّ، إِنَّ فُلَانًا كَانَ مُوَالِيًا لَكَ وَلِأَهْلِ بَيْتِكَ؟ فَيَقُولُ: نَعَمْ، كَانَ يَتَوَلَّانا وَيَتَبَرَّأَ مِنْ عَدُوِّنَا، فَيَقُولُ ذَلِكَ نَبِيُّ اللَّهِ لَجَبْرَائِيلَ، فَيَرْفَعُ ذَلِكَ جَبْرَائِيلُ إِلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ. (5)

1- خَلَقَ الثَّوْبُ: إِذَا بَلِيَ، فَهُوَ خَلَقٌ (المصباح المنير: ص 180 «خلق»).

2- شرح نهج البلاغة: ج 4 ص 104؛ شرح الأخبار: ج 1 ص 178 ح 140 عن أبي الحجاج عن رجل نحوه وراجع الأماشي للطوسي: ص 180 ح 301 وبشارة المصطفى: ص 98 والمناقب لابن شهر آشوب: ج 3 ص 223.

3- الكافي: ج 3 ص 132 ح 5.

4- الأماشي للطوسي: ص 164 ح 273، بشارة المصطفى: ص 93 كلاهما عن مسعدة بن صدقة.

5- الكافي: ج 3 ص 134 ح 13، بحار الأنوار: ج 39 ص 239 ح 27.

شرح نهج البلاغة_ به نقل از ابو غسان نهدی_ گروهی از پیروان علی علیه السلام در رُحبه نزد آن وی آمدند و او بر حصیر فرسوده ای نشسته بود. [علی علیه السلام] فرمود: «چه چیز شما را به این جا کشاند؟». گفتند: مهر تو، ای امیر مؤمنان! [علی علیه السلام] فرمود: «بدانید که دوستدارم مرا می بیند، در آن وقتی که دوست دارد مرا ببیند؛ و دشمنم مرا می بیند، در آن وقتی که ناخوش می دارد مرا ببیند».

الکافی_ به نقل از عبد الرحیم_: به ابو جعفر امام باقر علیه السلام گفتم: صالح بن میثم از عبایه اسدی نقل کرده است که از علی علیه السلام شنیده است که می فرمود: «به خدا سوگند، بنده ای که دشمن من است، هرگز بر کینه من نمی میرد، مگر آن که هنگام مرگش، در آن وقتی که ناخوش می دارد، مرا ببیند و بنده ای که دوستدار من است، هرگز بر مهر من نمی میرد، مگر آن که به هنگام مرگش، در آن وقتی که دوست می دارد، مرا درک کند». ابو جعفر علیه السلام فرمود: «آری؛ و پیامبر خدا در سمت راست شخص محتضر است».

امام صادق علیه السلام: به خدا سوگند، هیچ میرنده ای با مهر علی علیه السلام نمی میرد، مگر آن که او را در خوشایندترین جایگاه ها می بیند و به خدا سوگند، هیچ میرنده ای با کینه علی علیه السلام نمی میرد، مگر آن که او را در ناخوشایندترین موقعیت ها می بیند.

الکافی_ به نقل از محمد بن حنظله_: به ابو عبد الله امام صادق علیه السلام گفتم: فدایت گردم! حدیثی از بعضی از دوستداران و پیروان شنیدم که آن را از پدرت نقل می کردند. فرمود: «آن حدیث چیست؟». گفتم: می پندارند که او فرموده است: «مسرت بخش ترین هنگام برای انسان با توجه به منزلتی که ما بر آنیم، وقتی است که جان به لب آید». فرمود: «آری. هنگامی که مرگ در رسد، پیامبر خدا، علی علیه السلام، جبرئیل علیه السلام و فرشته مرگ می آیند. آن گاه این فرشته به علی علیه السلام خواهد گفت: ای علی! آیا فلان شخص، دوستدار تو و خاندانت بود؟ [علی علیه السلام] پاسخ می دهد که: آری. او ما را دوست می داشت و از دشمنان ما بیزار می گُست. این سخن را پیامبر خدا نیز به جبرئیل علیه السلام می گوید و جبرئیل علیه السلام، آن را به نزد خدای عز و جل بالا می برد».

الكافي عن ابن أبي يعفور: كَانَ خَطَابُ الْجُهَنِيِّ خَلِيطًا لَنَا، وَكَانَ شَدِيدَ النَّصَبِ لِأَلِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، وَكَانَ يَصْحَبُ نَجْدَةَ الْحَرَوْرِيِّ (1)، قَالَ: فَدَخَلْتُ عَلَيْهِ أَعُوذُهُ لِلْخِلَاطَةِ (2) وَالْتِمَاطَةِ، فَإِذَا هُوَ مُغْمِيٌّ عَلَيْهِ فِي حَدِّ الْمَوْتِ، فَسَمِعْتُهُ يَقُولُ: مَالِي وَلَكَ يَا عَلِيُّ! فَأَخْبَرْتُ بِذَلِكَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: رَأَى وَرَبَّ الْكَعْبَةِ، رَأَى وَرَبَّ الْكَعْبَةِ (3).

راجع: ج 8 ص 374 (علي عن لسان علي / المناقب المنثورة).

2 / 9 جَوَاؤُ الصَّرَاطِ تَارِيخِ بَغْدَادِ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ: قُلْتُ لِلنَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، لِلنَّارِ جَوَاؤُ؟ قَالَ: نَعَمْ. قُلْتُ: وَمَا هُوَ؟ قَالَ: حُبُّ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ (4).

رسول الله صلى الله عليه وآله: لِكُلِّ شَيْءٍ جَوَاؤُ، وَجَوَاؤُ الصَّرَاطِ حُبُّ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ (5).

عنه صلى الله عليه وآله: إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ يَفْعُدُ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَى الْفِرْدَوْسِ؛ وَهُوَ جَبَلٌ قَدْ عَلَا عَلَى الْجَنَّةِ، وَفَوْقَهُ عَرْشُ رَبِّ الْعَالَمِينَ، وَمِنْ سَفْحِهِ تَنَفَّجَرُ أَنْهَارُ الْجَنَّةِ وَتَتَفَرَّقُ فِي الْجَنَانِ، وَهُوَ جَالِسٌ عَلَى كُرْسِيِّ مِنْ نُورٍ يَجْرِي بَيْنَ يَدَيْهِ التَّسْنِيمُ (6)، لَا يَجُوزُ أَحَدٌ الصَّرَاطَ إِلَّا وَمَعَهُ بَرَاءَةٌ بِوَلَايَتِهِ وَوَلَايَةِ أَهْلِ بَيْتِهِ، يُشْرِفُ عَلَى الْجَنَّةِ، فَيَدْخُلُ مُجِيبَهُ الْجَنَّةَ وَمُبْغِضِيهِ النَّارَ (7).

- 1- في المصدر: «الحرورية» وهو تصحيف. وهو نجدة بن عامر الحروري الحنفي؛ خارجي من الإمامة، وأصحابه النجدات وهم قوم من الحرورية، ويقال لهم أيضا: النجدية (تاج العروس: ج 5 ص 274 «نجد»).
- 2- الخِلَاطَةُ: مثل العشرة وزنا ومعنى (المصباح المنير: ص 177 «خلط»).
- 3- الكافي: ج 3 ص 133 ح 9.
- 4- تاريخ بغداد: ج 3 ص 161 الرقم 1203، تاريخ دمشق: ج 42 ص 244 ح 8762.
- 5- المناقب لابن شهر آشوب: ج 2 ص 156، بحار الأنوار: ج 39 ص 202 ح 23.
- 6- التسنيم: هو ماء بالجنة مسمى به؛ لأنه يجري فوق الغرف والقصور (تاج العروس: ج 16 ص 370 «سنم»).
- 7- المناقب للخوارزمي: ص 71 ح 48، مقتل الحسين للخوارزمي: ج 1 ص 39، فرائد السمطين: ج 1 ص 292 ح 230؛ مائة منقبة: ص 107 ح 52، المناقب لابن شهر آشوب: ج 2 ص 156 وفيه من «وهو جالس...»، كشف الغمّة: ج 1 ص 103 كلها عن عبد الله، إرشاد القلوب: ص 235.

2 / 9 جواز عبور از صراط

الکافی_ به نقل از ابو یعفر_ : خَطَّاب جُهَنی ، با ما رفت و آمد داشت و نسبت به خاندان محمّد صلی الله علیه و آله دشمنی شدید داشت . او با نَجده حَروری (1) همراهی می کرد . به خاطر تقیّه و ارتباط ، به ملاقات خَطَّاب رفتیم . وی بیهوش و در حال مرگ بود و شنیدیم که می گفت : ای علی! مرا با توجه کار است ؟ این را به ابو عبد الله امام صادق علیه السلام خبر دادم . فرمود : «سوگند به پروردگار کعبه که علی را می دیده است ؛ سوگند به پروردگار کعبه که او را می دیده است!» .

ر . ک : ج 8 ص 375 (علی از زبان علی / فضیلت های پراکنده) .

2 / 9 جواز عبور از صراط تاریخ بغداد_ به نقل از ابن عباس_ : از پیامبر صلی الله علیه و آله پرسیدیم : ای پیامبر خدا! آیا برای گذر از آتش جهنّم ، به گذرنامه (اجازه عبور) ، نیاز است؟ فرمود : «آری» . سؤال کردم : آن چیست؟ فرمود : «دوست داشتن علی بن ابی طالب» .

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله : هر کاری [در قیامت] اجازه ای نیاز دارد و اجازه عبور از صراط ، دوست داشتن علی بن ابی طالب است .

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله : هنگامه برپایی رستاخیز ، علی بن ابی طالب بر فردوس ، می نشیند و فردوس ، کوهی مُشرف بر بهشت است که در بالای آن ، عرش پروردگار جهانیان قرار دارد و نهرهای بهشتی در دامنه اش جاری اند و در باغ ها پخش می شوند . [در آن هنگامه] علی بر بارگاهی از نور ، نشسته است و تسنیم (2) در برابرش جاری است . کسی از صراط نمی گذرد ، مگر آن که برگه عبور ولایت علی و خاندان او در دستش باشد . او بر بهشت ، نظارت دارد و دوستانش را وارد بهشت می کند و دشمنانش را به آتش می اندازد .

1- نجدة بن عامر حَروری حنفی ، از مردم یمامه و از بزرگان حَروریّه (خوارج) بود . پیروانِ او را «نجدات» یا «نجدیّه» می گفتند (تاج العروس : ج 5 ص 274 «نجد»).

2- تسنیم ، نام نهری در بهشت است که در بالای غرفه ها و قصرها جاری است (تاج العروس : ج 16 ص 370 «سنم»).

راجع: ج 8 ص 202 (معه جواز الصراط). ج 2 ص 176 (مضار مخالفته ومفارقته).

10/ 2 الثَّبَاتُ عَلَى الصِّرَاطِ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: مَا ثَبَّتَ اللَّهُ حُبَّ عَلِيٍّ فِي قَلْبِ مُؤْمِنٍ فَزَلَّتْ بِهِ قَدَمٌ، إِلَّا ثَبَّتَ اللَّهُ قَدَمِيهِ (1) يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَى الصِّرَاطِ. (2)

عنه صلى الله عليه وآله - لِعَلِّيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ -: مَا ثَبَّتَ حُبُّكَ فِي قَلْبِ امْرِئٍ مُؤْمِنٍ فَزَلَّتْ بِهِ قَدَمُهُ عَلَى الصِّرَاطِ إِلَّا ثَبَّتَ لَهُ قَدَمٌ حَتَّى أَدْخَلَهُ اللَّهُ بِحُبِّكَ الْجَنَّةَ. (3)

الإمام الباقر عليه السلام: مَا ثَبَّتَ اللَّهُ تَعَالَى حُبَّ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي قَلْبِ أَحَدٍ فَزَلَّتْ لَهُ قَدَمٌ، إِلَّا ثَبَّتَ لَهُ قَدَمٌ أُخْرَى. (4)

1- في المصدر: «قدماه»، والصحيح ما أثبتناه.

2- المتفق والمفترق: ج 1 ص 521 ح 276 عن محمد بن علي، كنز العمال: ج 11 ص 621 ح 33022.

3- فضائل الشيعة: ص 48 ح 4، الأُمالي للصدوق: ص 679 ح 927 كلاهما عن أبي حمزة الثمالي عن الإمام الباقر عن آبائه عليهم السلام.

4- الأُمالي للطوسي: ص 133 ح 212، بشارة المصطفى: ص 71 كلاهما عن حنان بن سدير.

2 / 10 پایداری بر صراط

ر. ك: ج 8 ص 203 (اجازه عبور از صراط با اوست). ج 2 ص 177 (زیان های مخالفت با او و جدایی از او).

10 / 2 پایداری بر صراط پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: خداوند، مهر علی را در قلب مؤمنی نمی نهد که با وجود آن قدمش بلرزد، مگر آن که خداوند در روز قیامت بر پل صراط، قدم هایش را استوار می سازد.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: خطاب به علی علیه السلام: مهر تو در دل مؤمنی قرار نمی گیرد که با وجود آن، گام هایش بر صراط بلغزد، مگر آن که گامش استوار می شود تا خداوند، او را با مهر تو وارد بهشت سازد.

امام باقر علیه السلام: خداوند متعال، مهر علی علیه السلام را در قلب کسی نمی نهد، مگر آن که اگر گامی به خطا رود، گام دیگرش استوار است.

11 / 2 البراءة من التار رسول الله صلى الله عليه وآله: حُبُّ عَلِيِّ بَرَاءَةٌ مِنَ النَّارِ . (1)

عنه صلى الله عليه وآله: أَلَا وَمَنْ أَحَبَّ عَلِيًّا وَتَوَلَّاهُ، كَتَبَ اللَّهُ لَهُ بَرَاءَةً مِنَ النَّارِ وَجَوَازًا عَلَى الصَّرَاطِ . (2)

عنه صلى الله عليه وآله: لَوْ اجْتَمَعَ النَّاسُ عَلَى حُبِّ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ لَمَا خَلَقَ اللَّهُ تَعَالَى النَّارَ . (3)

عنه صلى الله عليه وآله: أَتَانِي جَبْرَيْلُ مِنْ قِبَلِ رَبِّي جَلَّ جَلَالُهُ فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ، إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يُقَرِّتُكَ السَّلَامَ وَيَقُولُ: بَشِّرْ أَخَاكَ عَلِيًّا بِأَنِّي لَا أَعْدَبُ مَنْ تَوَلَّاهُ، وَلَا أَرْحَمُ مَنْ عَادَاهُ . (4)

12 / 2 دُخُولُ الْجَنَّةِ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: إِنَّ الْجَنَّةَ لَتَشْتَاقُ لِأَحْبَاءِ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامَ، وَيَشْتَدُّ (5) ضَوْؤُهَا لِأَحْبَاءِ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامَ وَهُمْ فِي الدُّنْيَا قَبْلَ أَنْ يَدْخُلُوهَا . (6)

عنه صلى الله عليه وآله: مَنْ أَحَبَّ أَنْ يَسْتَمْسِكَ بِالْقَضِيبِ الْأَحْمَرِ الَّذِي غَرَسَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فِي جَنَّةِ عَدْنٍ يَمِينِهِ، فَلْيَتَمَسَّكْ بِحُبِّ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ . (7)

1- الفردوس: ج 2 ص 142 ح 2723؛ المناقب لابن شهر آشوب: ج 3 ص 200 كلاهما عن عمر .

2- بشارة المصطفى: ص 37 عن ابن عمر، بحار الأنوار: ج 39 ص 278 ح 55 و ج 68 ص 125 ح 53 .

3- الفردوس: ج 3 ص 373 ح 5135، المناقب للخوارزمي: ص 67 ح 39؛ بشارة المصطفى: ص 75 كلُّها عن ابن عباس .

4- الأُمالي للصدوق: ص 93 ح 69، بشارة المصطفى: ص 16 و ص 154 كلُّها عن طلحة بن زيد عن الإمام الصادق عن آبائه عليهم السلام .

5- في المصدر: «وتشتد»، والصحيح ما أثبتناه .

6- ثواب الأعمال: ص 247 ح 2 عن عتبية بن بياع القصب عن الإمام الصادق عن آبائه عليهم السلام .

7- فضائل الصحابة لابن حنبل: ج 2 ص 664 ح 1132 عن زيد بن أرقم، المناقب لابن المغازلي: ص 217 ح 262 عن ابن عباس و ح 263، المناقب للخوارزمي: ص 76 ح 58؛ بشارة المصطفى: ص 191، المناقب لابن شهر آشوب: ج 3 ص 201 والأربعة الأخيرة عن زيد بن أرقم .

2 / 11 رهایی از آتش

2 / 12 ورود به بهشت

11 / 2 رهایی از آتشیامبر خدا صلی الله علیه و آله : دوست داشتن علی ، رهایی از آتش است .

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله : بدان! هر كَس_ع_ل_ی را دوست_ت_بدارد و پیروی اش کند ، خداوند ، رهایی از آتش جهنم و اجازه عبور از صراط را برایش واجب می گرداند .

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله : چنانچه مردمان همگی دوستدار علی بن ابی طالب بودند، خداوند متعال ، آتش را نمی آفرید .

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله : جبرئیل از جانب پروردگار عز و جل نزد من آمد و گفت : ای محمد! به درستی که خداوند عز و جل بر تو سلام می فرستد و می گوید : «برادرت علی را مژده بده که من ، پیروان و دوستانش را عذاب نمی کنم و بر دشمنانش رحم نمی کنم» .

12 / 2 ورود به بهشتپیامبر خدا صلی الله علیه و آله : به درستی که بهشت ، مشتاق دوستداران علی است و پرتوهای بهشت برای آنان افزوده می شود ، در حالی که آنان ، هنوز در دنیا هستند و وارد بهشت نشده اند .

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله : کسی که مایل است به نهال سرخی که خداوند عز و جل ، خود ، آن را در بهشت عَدَن کاشته ، دست یابد ، به مهر علی بن ابی طالب چنگ زند .

المناقب لابن المغازلي عن أبي هريرة: صَلَّى رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ صَلَاةَ الْفَجْرِ فَقَالَ: أَتَدْرُونَ بِمَا هَبَطَ عَلَيَّ جِبْرِيْلُ؟ قُلْنَا: اللَّهُ أَعْلَمُ! قَالَ: هَبَطَ عَلَيَّ جِبْرِيْلُ فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ، إِنَّ اللَّهَ قَدْ عَرَسَ قَضِييَا فِي الْجَنَّةِ؛ ثُلُثُهُ مِنْ ياقوتة حمراء، وَثُلُثُهُ مِنْ زَبْرَجْدَةٍ خَضْرَاءَ، وَثُلُثُهُ مِنْ لَوْلُؤَةٍ رَطْبِيَّةٍ، صَدَّرَبَ عَلَيْهِ طَاقَاتٍ، جَعَلَ بَيْنَ الطَّاقَاتِ عُرْفًا (1)، وَجَعَلَ فِي كُلِّ عُرْفَةٍ سَجْرَةً، وَجَعَلَ حَمَلَهَا الْحَوْرَ الْعَيْنَ، وَأَجْرَى عَلَيْهِ عَيْنَ السَّلْسِيلِ. ثُمَّ أَمْسَكَ. فَوُتِبَ رَجُلٌ مِنَ الْقَوْمِ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، لِمَنْ ذَلِكَ الْقَضِيْبُ؟ قَالَ: مَنْ أَحَبَّ أَنْ يَتَمَسَّكَ بِذَلِكَ فَلْيَتَمَسَّكَ بِحُبِّ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ. (2)

المناقب لابن شهر آشوب عن عبد الله بن موسى: تَشَاجَرَ رَجُلَانِ فِي الْإِمَامَةِ، فَتَرَضِيَا بِشَرِيكِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ فَجَاءَ إِلَيْهِ، فَقَالَ شَرِيكٌ: حَدَّثَنِي الْأَعْمَشُ عَنْ شَقِيقٍ عَنْ سَلَمَةَ عَنْ حُدَيْفَةَ [بْنِ] (3) الْيَمَانِ: قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ خَلَقَ عَلِيًّا قَضِييَا مِنَ الْجَنَّةِ فَمَنْ تَمَسَّكَ بِهِ كَانَ مِنَ أَهْلِ الْجَنَّةِ. فَاسْتَعْظَمَ ذَلِكَ الرَّجُلُ وَقَالَ: هَذَا حَدِيثٌ مَا سَعِمْعَاهُ! نَأْتِي ابْنَ دَرَّاجٍ. فَاتِيَاهُ فَأَخْبَرَاهُ بِقِصَّتِهِمَا، فَقَالَ: أَتَعْجَبَانِ مِنْ هَذَا؟! حَدَّثَنِي الْأَعْمَشُ عَنْ أَبِي هَارُونَ الْعَبْدِيِّ عَنْ أَبِي سَعِيدِ الْخُدْرِيِّ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ قَضِييَا مِنْ نُورٍ فَعَلَّقَهُ بِطُنَانِ عَرْشِهِ، لَا يَنَالُهُ إِلَّا عَلِيٌّ وَمَنْ تَوَلَّاهُ مِنْ شِيَعَتِهِ. فَقَالَ الرَّجُلُ: هَذِهِ أُخْتُ تِلْكَ! نَمْضِي إِلَى وَكَيْعٍ. فَمَضَى بِأِلَيْهِ فَأَخْبَرَاهُ بِالْقِصَّةِ، فَقَالَ وَكَيْعٌ: أَتَعْجَبَانِ مِنْ هَذَا؟! حَدَّثَنِي الْأَعْمَشُ عَنْ أَبِي صَالِحٍ عَنْ أَبِي سَعِيدِ الْخُدْرِيِّ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: إِنَّ أَرْكَانَ الْعَرْشِ لَا يَنَالُهَا إِلَّا عَلِيٌّ وَمَنْ تَوَلَّاهُ مِنْ شِيَعَتِهِ. قَالَ: فَاعْتَرَفَ الرَّجُلُ بِوَلَايَةِ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ. (4)

1- في المصدر: «غرف»، والصحيح ما أثبتناه.

2- المناقب لابن المغازلي: ص 218 ح 264.

3- الزيادة من بحار الأنوار.

4- المناقب لابن شهر آشوب: ج 3 ص 201، شرح الأخبار: ج 2 ص 269 ح 577 نحوه، بحار الأنوار: ج 39 ص 259 ح 32.

المناقب، ابن مغزلی۔ به نقل از ابو هُرَیره: پیامبر خدا نماز صبح را گزارده و فرمود: «آیا از آنچه جبرئیل بر من نازل کرده است، آگاهی؟». گفتیم: خداوند، آگاه است. فرمود: «جبرئیل، نزد من آمد و گفت: ای محمد! به درستی که خداوند، نهالی را در بهشت کاشته است که یک سوم آن از یاقوت قرمز، یک سوم آن از زبرجد سبز، و یک سوم دیگرش از مروارید درخشان است و بر بلندای آن، سایبان هایی قرار داده و در بین آنها اتاق هایی و برای هر اتاقی، درختی که میوه آن، حور العین است و [نیز] چشمه سلسبیل را بر آن جاری ساخته است». در این جا پیامبر صلی الله علیه و آله سکوت کرد. مردی برخاست و گفت: ای پیامبر خدا! این نهال از آن کیست؟ فرمود: «هر کس که دوست دارد به این نهال دست یابد، باید به مهر علی بن ابی طالب، چنگ زند».

المناقب، ابن شهر آشوب۔ به نقل از عبد الله بن موسی: دو مرد که بر سر مسئله امامت با یکدیگر مشاجره می کردند، به میانجیگری شریک بن عبد الله، راضی شدند و نزد وی آمدند. شریک گفت: اعمش به نقل از شقیق، از سلمه، از حذیفه بن یمان برایم روایت کرده است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «به درستی که خداوند عز و جل برای علی نهالی از بهشت آفریده است. هر کس به او چنگ زند، از اهل بهشت است». آن مرد، این حدیث را اغراق آمیز شمرد و گفت: ما این حدیث را نشنیده ایم. پیش ابن درّاج می رویم. پیش ابن درّاج رفتند و ماجرا را گفتند. وی گفت: آیا از این موضوع در شگفتید؟ اعمش به نقل از ابو هارون عبدی، از ابو سعید خدری برایم نقل کرده است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «به درستی که خداوند، نهالی از نور خلق کرده است و آن را به ژرفای بارگاهش متصل نموده است که هیچ کس را به آن دسترس نیست، مگر علی و دوستدار او از بین پیروانش». آن مرد گفت: این هم مثل آن حدیث است. به نزد وکیع می رویم. نزد وکیع رفتند و او را از این ماجرا خبر دادند. وکیع گفت: آیا از این ماجرا در شگفتید؟ اعمش به نقل از ابو صالح، از ابو سعید خدری به من خبر داده است که پیامبر خدا فرمود: «به درستی که دسترسی به ستون های عرش، ممکن نیست، مگر برای علی و دوستدار او از بین پیروانش». آن گاه، آن مرد به ولایت علی علیه السلام اعتراف کرد.

رسول الله صلى الله عليه وآله: يا عليُّ، إِنَّ اللَّهَ زَيْنَتِكَ بِزَيْنَةِ لَمْ يُزَيِّنِ الْعِبَادَ بِشَيْءٍ أَحَبَّ إِلَيَّ مِنَهَا، وَهِيَ زَيْنَةُ الْأَبْرَارِ عِنْدَ اللَّهِ: الزُّهْدُ فِي الدُّنْيَا؛ فَجَعَلَكَ لَا تَنَالُ مِنَ الدُّنْيَا شَيْئًا وَلَا تَنَالُ الدُّنْيَا مِنْكَ شَيْئًا، وَوَهَبَ لَكَ حُبَّ الْمَسَاكِينِ، فَجَعَلَكَ تَرْضَى بِهِمْ أَتْبَاعًا وَيَرْضُونَ بِكَ إِمَامًا، فَطُوبَى لِمَنْ أَحَبَّكَ وَصَدَّقَ فِيكَ! فَهُمْ جِيرَانُكَ فِي دَارِكَ وَرُقُفَاؤُكَ فِي جَنَّتِكَ، وَأَمَّا مَنْ أَبْغَضَكَ وَكَذَبَ عَلَيْكَ فَحَقُّ عَلَيَّ اللَّهُ أَنْ يُوَفِّقَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَوْقِفَ الْكَذَّابِينَ. (1)

عنه صلى الله عليه وآله: يا عليُّ، مُجِبُّوكَ جِيرَانُ اللَّهِ فِي دَارِ الْفِرْدَوْسِ، لَا يَتَأَسَّفُونَ عَلَيَّ مَا خَلَّفُوا مِنَ الدُّنْيَا. (2)

-
- 1- تاريخ دمشق: ج 42 ص 282، المعجم الأوسط: ج 2 ص 337 ح 2157؛ الأمالي للطوسي: ص 181 ح 303، بشارة المصطفى: ص 98، شرح الأخبار: ج 1 ص 151 ح 87 كلها عن عمّار بن عمّار بن ياسر نحوه.
 - 2- فضائل الشيعة: ص 56 ح 17 عن أبي بصير عن الإمام الصادق عليه السلام، الأمالي للصدوق: ص 656 ح 891، بشارة المصطفى: ص 180 كلاهما عن الحسن بن راشد عن الإمام الصادق عن آبائه عليهم السلام، شرح الأخبار: ج 2 ص 396 ح 745، تفسير فرات: ص 266 ح 360 كلاهما عن الإمام عليّ عليه السلام وكلّهما عنه صلى الله عليه وآله.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: ای علی! به درستی که خداوند، تو را به زیوری زینت داده که بندگان را به زیوری محبوب تر از آن در نزد خود، زینت نداده است و آن، زیور نیکان در پیشگاه خدا، یعنی پارسایی (ژهد) در دنیا است. لذا خدا تو را به گونه ای قرار داده که نه تو از دنیا به چیزی دست می یابی و نه دنیا تو از تو به چیزی دست می یابد. [خداوند،] دوستداری بیچارگان را به تو ارزانی داشته است، به گونه ای که تو به پیروی آنان خشنودی و آنان به امامت و پیشوایی تو خشنودند. خوشا به حال کسانی که تو را دوست بدارند و با تو از در راستی درآیند! آنان، همسایگان تو در دنیا و همراهان تو در بهشت اند! و اما کسانی که با تو دشمنی ورزیدند و به تو نیرنگ زدند، سزاوار است که خداوند، در روز قیامت، آنان را در جایگاه دروغگویان قرار دهد.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: ای علی! دوستداران تو، همسایگان خدا در قصر فردوس اند و برای آنچه در دنیا بر جای نهاده اند، افسوس نمی خورند.

عنه صلى الله عليه وآله: ما من عبدٍ ولا أمةٍ يموتُ وفي قلبه مثقالُ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ مِنْ حُبِّ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَّا أَدْخَلَهُ اللَّهُ الْجَنَّةَ . (1)

عنه صلى الله عليه وآله: قُلْ لِمَنْ أَحَبَّ عَلِيًّا: تَهَيَّأْ لِدُخُولِ الْجَنَّةِ . (2)

عنه صلى الله عليه وآله: حُبُّ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ شَجَرَةٌ أَصْلُهَا فِي الْجَنَّةِ وَأَغْصَانُهَا فِي الدُّنْيَا؛ فَمَنْ تَعَلَّقَ بِهَا فِي الدُّنْيَا أَدْخَلَهُ الْجَنَّةَ، وَيُغْضُهُ شَجَرَةٌ أَصْلُهَا فِي النَّارِ وَأَغْصَانُهَا فِي الدُّنْيَا؛ فَمَنْ تَعَلَّقَ بِهَا فِي الدُّنْيَا أَدَاهُ إِلَى النَّارِ . (3)

عنه صلى الله عليه وآله: لِعَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: حُبُّكَ إِيْمَانٌ وَبُغْضُكَ نِفَاقٌ، وَأَوَّلُ مَنْ يَدْخُلُ الْجَنَّةَ مُحِبُّكَ، وَأَوَّلُ مَنْ يَدْخُلُ النَّارَ مُبْغِضُكَ .

(4)

عنه صلى الله عليه وآله: كَذَبَ مَنْ زَعَمَ أَنَّهُ يُحِبُّنِي وَيُبْغِضُ عَلِيًّا، لَا يَجْتَمِعُ حُبِّي وَحُبُّهُ إِلَّا فِي قَلْبِ مُؤْمِنٍ، إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ جَعَلَ أَهْلَ حُبِّي وَحُبِّكَ يَا عَلِيُّ فِي أَوَّلِ زُمْرَةِ السَّابِقِينَ إِلَى الْجَنَّةِ، وَجَعَلَ أَهْلَ بُغْضِي وَبُغْضِكَ فِي أَوَّلِ زُمْرَةِ الضَّالِّينَ مِنْ أُمَّتِي إِلَى النَّارِ . (5)

أعلام الدين عن أبي ذرٍّ: كُنْتُ جَالِسًا عِنْدَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي الْمَسْجِدِ، إِذْ أَقْبَلَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَلَمَّا رَأَهُ مُقْبِلًا قَالَ: يَا أَبَا ذَرٍّ، مَنْ هَذَا الْمُقْبِلُ؟ فَقُلْتُ: عَلِيُّ يَا رَسُولَ اللَّهِ. فَقَالَ: يَا أَبَا ذَرٍّ، أَتُحِبُّهُ؟ فَقُلْتُ: إِي وَاللَّهِ يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنِّي لِأُحِبُّهُ وَأُحِبُّ مَنْ يُحِبُّهُ. فَقَالَ: يَا أَبَا ذَرٍّ، حِبِّ عَلِيًّا وَحِبِّ مَنْ أَحَبَّهُ، فَإِنَّ الْحِجَابَ الَّذِي بَيْنَ الْعَبْدِ وَبَيْنَ اللَّهِ تَعَالَى حُبُّ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ. يَا أَبَا ذَرٍّ، حِبِّ عَلِيًّا مُخْلِصًا، فَمَا مِنْ أَمْرٍ أَحَبَّ عَلِيًّا مُخْلِصًا وَسَأَلَ اللَّهُ تَعَالَى شَيْئًا إِلَّا أَعْطَاهُ، وَلَا دَعَا اللَّهَ إِلَّا لِنَبَاهِ. فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنِّي لِأَجِدُ حُبَّ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَى كِبَدِي كِبَارِدِ الْمَاءِ، أَوْ كَعَسَلِ النَّحْلِ، أَوْ كَأَيَّةٍ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ أَتْلُوها، وَهُوَ عِنْدِي أَحْلَى مِنَ الْعَسَلِ. فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: نَحْنُ الشَّجَرَةُ الطَّيِّبَةُ، وَالْعُرْوَةُ الْوُثْقَى، وَمُحِبُّونَا وَرَقُّهَا، فَمَنْ أَرَادَ الدُّخُولَ إِلَى الْجَنَّةِ فَلْيَسْتَمْسِكْ بِغُصْنٍ مِنْ أَغْصَانِهَا . (6)

1- الأُمالي للطوسي: ص 330 ح 660، بشارة المصطفى: ص 236، كشف الغمّة: ج 2 ص 24 كلّها عن حذيفة .

2- ينابيع المودة: ج 2 ص 79 ح 91 .

3- الفضائل لابن شاذان: ص 125، شرح الأخبار: ج 1 ص 223 ح 207 كلاهما عن سلمان .

4- كشف الغمّة: ج 1 ص 91 عن أبي سعيد، بحار الأنوار: ج 39 ص 267 ح 42 .

5- الخصال: ص 577 ح 1 عن مكحول عن الإمام عليّ عليه السلام .

6- أعلام الدين: ص 136 .

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: هیچ مرد و زنی که در دلش به اندازه دانه خردلی مهر علی است، نمی میرد، مگر آن که خداوند او را وارد بهشت می سازد.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: به دوستان علی بگو که آماده ورود به بهشت شوند.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: دوست داشتن علی بن ابی طالب، درختی است که ریشه آن در بهشت و شاخه هایش در دنیا است. هر که در دنیا به شاخه های آن درخت درآویزد، او را وارد بهشت می گرداند و دشمن داشتن او، درختی است که ریشه آن در جهنم و شاخه هایش در دنیا است. هر که به شاخه های این درخت درآویزد، او را به جهنم می کشاند.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: به علی علیه السلام: دوست داشتن تو ایمان و دشمن داشتن تو نفاق است. دوستان تو، نخستین کسانی هستند که وارد بهشت می شوند و دشمنان تو، نخستین کسانی هستند که وارد جهنم می شوند.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: دروغ می گوید کسی که گمان می برد مرا دوست دارد، ولی با علی دشمنی می ورزد؛ چرا که محبت من و او، جز در قلب مؤمن، گرد نمی آید. ای علی! به درستی که خداوند عز و جل دوستان من و تو را از نخستین گروه سبقت گیرنده به سوی بهشت، و دشمنان من و تو را از نخستین گروه گم راهان امتم به سوی جهنم می روند، قرار داده است.

أعلام الدین_ به نقل از ابو ذر: در مسجد، نزد پیامبر صلی الله علیه و آله نشسته بودیم که علی علیه السلام سر رسید. وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله دید علی علیه السلام می آید، فرمود: «ای ابو ذر! این که می آید، کیست؟». پاسخ دادم: علی است، ای پیامبر خدا! فرمود: «ای ابو ذر! آیا او را دوست داری؟». پاسخ دادم: ای پیامبر خدا! آری، به خدا سوگند که او را دوست دارم و دوستانش را نیز دوست دارم. فرمود: «ای ابو ذر! علی را دوست بدار و دوستان علی را [نیز] دوست بدار. همانا پرده ای که میان خدا و بنده قرار دارد، مهر علی بن ابی طالب است. ای ابو ذر! علی را مخلصانه دوست بدار که هیچ کس نیست که علی را با اخلاص دوست بدارد و از خداوند چیزی درخواست کند و یا دعایی نماید، مگر آن که آن چیز را به او عطا می کند و دعایش را اجابت می نماید». گفتم: ای پیامبر خدا! محبت علی بن ابی طالب را بر جگرم همانند آب خنک، یا شهد زنبور عسل، یا مانند آیه ای از کتاب خدا که می خوانم، احساس می کنم، و محبت علی در نزد من، شیرین تر از عسل است. پیامبر خدا فرمود: «ما، درخت پاک و ریسمان محکم هستیم و دوستان ما برگ های آن درخت هستند. پس، کسی که مایل است به بهشت وارد شود، باید به شاخه ای از شاخه های این درخت درآویزد».

الإمام عليّ عليه السلام: لِيُحِبُّنِي أَقْوَامٌ يَدْخُلُونَ بِحُبِّي الْجَنَّةَ، وَلِيُبْغِضُنِي أَقْوَامٌ يَدْخُلُونَ بِبُغْضِي النَّارَ. (1)

2 / 13 مُجَاوِزَةُ النَّبِيِّ فِي الْجَنَّةِ الْإِمَامِ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَخَذَ بِيَدِ حَسَنِ وَحُسَيْنٍ فَقَالَ: مَنْ أَحَبَّنِي وَأَحَبَّ هَذَيْنِ وَأَبَاهُمَا وَأُمَّهُمَا كَانَ مَعِي فِي دَرَجَتِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ. (2)

1- تاريخ دمشق: ج 42 ص 297 عن أبي السوار العنزي .

2- سنن الترمذي: ج 5 ص 641 ح 3733، مسند ابن حنبل: ج 1 ص 168 ح 576، فضائل الصحابة لابن حنبل: ج 2 ص 694 ح 1185 كلّها عن عليّ بن جعفر عن أخيه الإمام الكاظم عن آبائه عليهم السلام .

2 / 13 همنشینی با پیامبر در بهشت

امام علی علیه السلام: کسانی مرا دوست می دارند که با مهر من وارد بهشت می شوند و کسانی [نیز] با من دشمنی می ورزند که با کینه من، وارد جهنم می شوند.

2 / 13 همنشینی با پیامبر در بهشت امام علی علیه السلام: پیامبر خدا، دست حسن و حسین علیهما السلام را گرفت و فرمود: «کسی که من و این دو نفر و پدر و مادر این دو را دوست بدارد، در روز قیامت با من در یک جایگاه است.»

المناقب للخوارزمي عن جابر بن عبد الله: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لِعَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَنْ أَحْبَبَكَ وَتَوَلَّكَ أَسْكَنَهُ اللَّهُ مَعَنَا. ثُمَّ تَلَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: «إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَنَهَرٍ* فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُقْتَدِرٍ» (1). (2)

تفسير فرات عن جابر بن عبد الله الأنصاري: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: أَبَشِرْ يَا عَلِيُّ، مَا مِنْ عَبْدٍ يُحِبُّكَ وَيَتَّحِلُّ مَوَدَّتَكَ إِلَّا بَعَثَهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَعَنَا. ثُمَّ قَرَأَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ هَذِهِ الْآيَةَ «إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَنَهَرٍ* فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُقْتَدِرٍ». (3)

رسول الله صلى الله عليه وآله: مَنْ أَحَبَّ عَلِيًّا وَأَطَاعَهُ فِي دَارِ الدُّنْيَا؛ وَرَدَّ عَلَيَّ حَوْضِي غَدًا وَكَانَ مَعِيَ فِي دَرَجَتِي فِي الْجَنَّةِ، وَمَنْ أَبْغَضَ عَلِيًّا فِي دَارِ الدُّنْيَا وَعَصَاهُ؛ لَمْ أَرَهُ وَلَمْ يَرْنِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ، وَاخْتَلَجَ (4) دُونِي، وَأَخَذَ بِهِ ذَاتَ الشَّمَالِ إِلَى النَّارِ. (5)

عنه صلى الله عليه وآله: مَنْ أَحَبَّ عَلِيًّا كَانَ مَعِيَ فِي حَضِيرَةِ الْقُدْسِ. (6)

الإمام علي عليه السلام: مَنْ أَحَبَّنِي كَانَ مَعِيَ، أَمَا إِنَّكَ لَوْ صُمْتَ الدَّهْرَ كُلَّهُ وَقُمْتَ اللَّيْلَ كُلَّهُ ثُمَّ قُتِلْتَ بَيْنَ الصُّفَا وَالْمَرَوَةِ - أَوْ قَالَ: بَيْنَ الرُّكْنِ وَالْمَقَامِ - لَمَا بَعَثَكَ اللَّهُ إِلَّا مَعَ هَوَاكَ بِالْغَا مَا بَلَغَ؛ إِنْ فِي جَنَّةٍ فَفِي جَنَّةٍ وَإِنْ فِي نَارٍ فَفِي نَارٍ. (7)

راجع: أهل البيت في الكتاب والسنة: القسم الثامن: حقوق أهل البيت / الفصل الثالث: عناوين حقوقهم / المودة.

1- القمر: 54 و55.

2- المناقب للخوارزمي: ص 276 ح 259؛ تأويل الآيات الظاهرة: ج 2 ص 629 ح 1.

3- تفسير فرات: ص 456 ح 597 وص 598 نحوه، تأويل الآيات الظاهرة: ج 2 ص 630 ح 2 وليس فيه «يحبك».

4- خَلَجْتُ الشَّيْءَ: انْتَزَعْتُهُ. وَاخْتَلَجْتُهُ مِثْلُهُ (المصباح المنير: ص 177 «خلج»).

5- الأموال للصدوق: ص 374 ح 471، بشارة المصطفى: ص 34 كلاهما عن ابن عباس.

6- ملحقات الإحقاق: ج 21 ص 326 نقلاً عن الفائق في اللفظ الرائق: ص 114، وفي حديث آخر: «من أحب علياً كان معي ومعه».

7- شرح نهج البلاغة: ج 4 ص 105 عن حبة العرني؛ بحار الأنوار: ج 39 ص 295.

المناقب، خوارزمی_ به نقل از جابر بن عبد الله_: پیامبر خدا به علی علیه السلام فرمود: «کسی که تو را دوست بدارد و پیروی ات نماید، خداوند، او را همنشین ما قرار می دهد». آن گاه، پیامبر خدا این آیه را قرائت کرد: «(به درستی که پرهیزگاران در باغ ها و چشمه هایند؛ در جایگاه راستی، نزد پادشاهی نیرومند)» .

تفسیر فرات_ به نقل از جابر بن عبد الله انصاری_: پیامبر خدا فرمود: «ای علی! شاد باش؛ زیرا بنده ای نیست که دوستدار تو باشد و همراهی ات را برگزیده باشد، مگر آن که خداوند در روز قیامت، او را با ما محشور می سازد». آن گاه، پیامبر صلی الله علیه و آله این آیه را قرائت کرد: «(همانا پرهیزگاران در باغ ها و چشمه هایند؛ در جایگاه راستی، نزد پادشاهی نیرومند)» .

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: هر کس علی را دوست بدارد و در دنیا از او پیروی کند، فردا در کنار حوض (حوض کوثر) بر من وارد می شود و در بهشت با من در یک جایگاه خواهد بود و هر کس در دنیا علی را دشمن بدارد و نافرمانی اش کند، روز قیامت، من او را نمی بینم و او نیز مرا نمی بیند و به سوی پیشوای دیگری کشیده می شود و وی او را از سمت چپ به سوی جهنم برده می شود.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: دوستدار علی، در صف مقدم بهشت، همراه من است (1).

امام علی علیه السلام: دوستدار من، همراه من است. آگاه باش! چنانچه تو روزها را روزه بداری و شب ها را به نماز برخیزی و میان صفا و مروه (یا فرمود: میان رکن و مقام) به شهادت برسی، خداوند، تو را بر نمی انگیزد، مگر به همراه خواسته ات، هرچه باشد. اگر بهشتی باشد، در بهشتی و اگر جهنمی باشد، در جهنم خواهی بود.

ر. ک: اهل بیت در قرآن و حدیث: بخش هشتم: حقوق اهل بیت / فصل سوم: عناوین حقوق اهل بیت / دوستی .

1- در حدیثی دیگر آمده است: «کسی که علی را دوست بدارد، همراه من و همراه اوست» .

الفصل الثالث : خصائص محبّيه 3 / 1 طيبُ الولادة رسول الله صلى الله عليه وآله في عليّ عليه السلام : يا أَيُّهَا النَّاسُ ، امْتَحِنُوا أَوْلَادَكُمْ بِحُبِّهِ ؛ فَإِنَّ عَلِيًّا لَا يَدْعُو إِلَى ضَلَالَةٍ ، وَلَا يُبْعِدُ عَنْ هُدًى ، فَمَنْ أَحَبَّهُ فَهُوَ مِنْكُمْ ، وَمَنْ أَبْغَضَهُ فَلَيْسَ مِنْكُمْ . (1)

عنه صلى الله عليه وآله : يا عَلِيُّ ، لَا يُحِبُّكَ إِلَّا مَنْ طَابَتْ وِلَادَتُهُ ، وَلَا يُبْغِضُكَ إِلَّا مَنْ خَبِثَتْ وِلَادَتُهُ ، وَلَا يُؤَالِيكَ إِلَّا مُؤْمِنٌ ، وَلَا يُعَادِيكَ إِلَّا كَافِرٌ . (2)

عنه صلى الله عليه وآله : مَنْ أَحَبَّ عَلِيًّا كَانَ طَاهِرًا الْأَصْلِ ، وَمَنْ أَبْغَضَهُ نَدِمَ يَوْمَ الْفَصْلِ . (3)

راجع : ص 358 (خبث الولادة) . أهل البيت في الكتاب والسنّة : القسم التاسع : حبّ أهل البيت / الفصل الثاني : خصائص حبّهم / علامة طيب الولادة .

1- .تاريخ دمشق : ج 42 ص 288 ح 8818 عن أنس .

2- .كمال الدين : ص 261 ح 8 عن عليّ بن الحسن السائح عن الإمام العسكري عن آبائه عليهم السلام ، الأمالي للصدوق : ص 383 ح 489 عن ابن عباس وفيه إلى «خبث ولادته» ، الاحتجاج : ج 1 ص 169 ح 35 .

3- .جامع الأخبار : ص 54 ح 64 .

فصل سوم : ویژگی های دوستاناران امام علی

3 / 1 پاك زادی

فصل سوم : ویژگی های دوستاناران امام علی 3 / 1 پاك زادی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله_ درباره علی علیه السلام_: ای مردمان! فرزندانان را با محبت علی بیازمایید ، که علی به سوی گم راهی فرامی خواند و از هدایت ، دور نمی سازد . پس ، دوستان او از شماست و دشمنش از شما نیست .

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله : ای علی! تو را دوست نمی دارد ، مگر آن که نَسَبی پاك دارد و با تو دشمنی نمی ورزد ، مگر آن که نَسَبی ناپاك دارد و جز مؤمن ، با تو دوستی نمی ورزد و جز کافر ، با تو دشمنی نمی ورزد .

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله : هر کس علی را دوست می دارد ، پاك زاد است و هر کس او را دشمن می دارد ، در روز قیامت ، پشیمان خواهد بود .

ر . ك : ص 359 (پلیدزادگی) . اهل بیت در قرآن و حدیث : بخش نهم : دوستی اهل بیت / فصل دوم : ویژگی های دوست داشتن اهل بیت / نشانه حلال زادگی .

3 / 12 الإمامُ رسولُ اللهِ صلى اللهُ عليه و آله_ في عَلِيٍّ عليه السلام_ : حُبُّهُ إيمانٌ ؛ وَبُغْضُهُ كُفْرٌ . (1)

عنه صلى الله عليه و آله : قالَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ : ... أَلَا وَقَدْ جَعَلْتُ عَلِيًّا عَلَمًا لِلنَّاسِ ، فَمَنْ تَبِعَهُ كَانَ هَادِيًا ، وَمَنْ تَرَكَهُ كَانَ ضَالًّا ، لَا يُحِبُّهُ إِلَّا مُؤْمِنٌ ، وَلَا يُبْغِضُهُ إِلَّا مُنَافِقٌ . (2)

عنه صلى الله عليه و آله : إِنَّ حُبَّ عَلِيٍّ قَدْ ذَفَّ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ ؛ فَلَا يُحِبُّهُ إِلَّا مُؤْمِنٌ ، وَلَا يُبْغِضُهُ إِلَّا مُنَافِقٌ . وَإِنَّ حُبَّ الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ قَدْ ذَفَّ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُنَافِقِينَ وَالْكَافِرِينَ ؛ فَلَا تَرَى لَهُمْ ذَامًا . (3)

عنه صلى الله عليه و آله : مَعَاشِرَ أَصْحَابِي ... إِنَّ اللَّهَ جَلَّ جَلَالُهُ جَعَلَ عَلِيًّا عَلَمًا بَيْنَ الْإِيمَانِ وَالنَّفَاقِ ، فَمَنْ أَحَبَّهُ كَانَ مُؤْمِنًا ، وَمَنْ أَبْغَضَهُ كَانَ مُنَافِقًا . (4)

عنه صلى الله عليه و آله : يَا عَلِيُّ ... بِمَحَبَّتِكَ يُعْرَفُ الْأَبْرَارُ مِنَ الْفُجَّارِ ، وَيُمَيَّزُ بَيْنَ الْأَشْرَارِ وَالْأَخْيَارِ ، وَبَيْنَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْكَافِرِينَ . (5)

1- . الأُمالي للصدوق : ص 65 ح 30 عن ثابت بن أبي صفية عن الإمام زين العابدين عن أبيه عن جدّه عليهم السلام ، بشارة المصطفى : ص 160 عن ثابت بن أبي صفية عن الإمام زين العابدين عن أبيه عليهما السلام ، كنز الفوائد : ج 2 ص 13 ، مائة منقبة : ص 70 ح 22 كلاهما عن أبي حمزة عن الإمام زين العابدين عن أبيه عن جدّه عليهم السلام وكلّهما عنه صلى اللهُ عليه و آله .

2- . الأُمالي للطوسي : ص 306 ح 613 عن داوود بن كثير ، تنبيه الخواطر : ج 2 ص 171 كلاهما عن الإمام الصادق عليه السلام وراجع بشارة المصطفى : ص 70 وشرح الأخبار : ج 1 ص 153 ح 93 .

3- . المناقب لابن شهر آشوب : ج 3 ص 383 عن معاوية بن عمّار عن الإمام الصادق عليه السلام ، بحار الأنوار : ج 43 ص 281 ح 48 .

4- . الأُمالي للصدوق : ص 359 ح 443 ، بشارة المصطفى : ص 33 كلاهما عن كثير عن الإمام الصادق عن آبائه عليهم السلام .

5- . الأُمالي للصدوق : ص 101 ح 77 عن مقاتل بن سليمان عن الإمام الصادق عن آبائه عليهم السلام ، روضة الواعظين : ص 115 .

3 / 2 ایمان

2/3 ایمان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله_ درباره علی علیه السلام_ دوست داشتن او ایمان، و دشمن داشتن او کفر است.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: خداوند عز و جل فرمود: «... بدانید که علی را برای مردمان، نشانه قرار دادم. کسانی که از او پیروی کنند، هدایت یافته اند و کسانی که او را رها کنند، گم راه اند. جز مؤمن، او را دوست نمی دارد و جز منافق، وی را دشمن نمی دارد.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: مهر علی در قلب های مؤمنان، افکنده شده است. جز مؤمن، او را دوست نمی دارد و جز منافق، وی را دشمن نمی دارد. [و اما] مهر حسن و حسین در قلب های مؤمنان و منافقان و کافران، افکنده شده است. از این رو، کسی را نمی بینی که آنان را مذمت کند.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: یاران من! ... به درستی که خداوند _ که عظمتش فراگیر است _، علی را نشانه ایمان و نفاق قرار داده است. هر که دوستش بدارد، مؤمن است و هر که دشمنش بدارد، منافق است.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: ای علی! ... با مهر توست که نیکان از نابه کاران، بدان از خوبان، و مؤمنان از کافران، شناخته و متمایز می شوند.

الإمام عليّ عليه السلام: يَشْرِكُ فِي حُبِّ ابْنِي فَاطِمَةَ الْبُرِّ وَالْفَاجِرِ، وَأَبَى اللَّهُ أَنْ يُحِبَّنِي إِلَّا مُؤْمِنٌ. (1)

عنه عليه السلام: إِنَّ ابْنِي فَاطِمَةَ يَشْرِكُ فِي حُبِّهِمَا الْبُرِّ وَالْفَاجِرِ، وَإِنِّي كُتِبَ لِي أَنْ يُحِبَّنِي كُلُّ مُؤْمِنٍ، وَيُبْغِضَنِي كُلُّ مُنَافِقٍ. (2)

الإمام الصادق عليه السلام: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ كَانَ جَالِسًا فِي مَلَأٍ مِنْ أَصْحَابِهِ إِذْ قَامَ فَرَعَا، فَاسْتَقْبَلَ جَنَازَةً عَلَى أَرْبَعَةِ رِجَالٍ مِنَ الْحَبَشِ، فَقَالَ: صَدَّعُوهُ! ثُمَّ كَشَفَ عَنْ وَجْهِهِ فَقَالَ: أَيُّكُمْ يَعْرِفُ هَذَا؟ فَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ! هَذَا عَبْدُ بَنِي رِيَّاحٍ، مَا اسْتَقْبَلَنِي قَطُّ إِلَّا قَالَ: أَنَا وَاللَّهِ أَحِبُّكَ. قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: فَاشْهَدُ مَا يُحِبُّكَ إِلَّا مُؤْمِنٌ، وَمَا يُبْغِضُكَ إِلَّا كَافِرٌ. (3)

رسول الله صلى الله عليه وآله لِعَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ اللَّهَ أَخَذَ مِيثَاقَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى حُبِّكَ، وَأَخَذَ مِيثَاقَ الْمُنَافِقِينَ عَلَى بُغْضِكَ، وَلَوْ ضَرَبْتَ حَيْشُومَ (4) الْمُؤْمِنِ مَا أَبْغَضَكَ، وَلَوْ نَثَرْتَ الدَّنَانِيرَ عَلَى الْمُنَافِقِ مَا أَحْبَبَكَ. يَا عَلِيُّ، لَا يُحِبُّكَ إِلَّا مُؤْمِنٌ، وَلَا يُبْغِضُكَ إِلَّا مُنَافِقٌ. (5)

الإمام عليّ عليه السلام: لَوْ ضَرَبْتَ حَيْشُومَ الْمُؤْمِنِ بِسَيْفِي هَذَا عَلَى أَنْ يُبْغِضَنِي مَا أَبْغَضَنِي، وَلَوْ صَبَبْتُ الدُّنْيَا بِجَمَاتِهَا (6) عَلَى الْمُنَافِقِ عَلَى أَنْ يُحِبَّنِي مَا أَحَبَّنِي؛ وَذَلِكَ أَنَّهُ قُضِيَ فَاذْهَبَ عَلَى لِسَانِ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَنَّهُ قَالَ: يَا عَلِيُّ، لَا يُبْغِضُكَ مُؤْمِنٌ، وَلَا يُحِبُّكَ مُنَافِقٌ. (7)

- 1- المناقب للكوفي: ج 2 ص 477 ح 976 عن محمد بن جعفر.
- 2- الأُمالي للطوسي: ص 335 ح 675، شرح الأخبار: ج 1 ص 163 ح 115 كلاهما عن عبد الله بن نجيب، المناقب للكوفي: ج 2 ص 482 ح 982 عن زرّ وكلاهما نحوه.
- 3- المحاسن: ج 1 ص 248 ح 466 عن رياح بن أبي نصر.
- 4- الحَيْشُومُ: أقصى الأنف، ومنهم من يطلقه على الأنف، والجمع خياشيم (مجمع البحرين: ج 1 ص 515 «خشم»).
- 5- تاريخ دمشق: ج 42 ص 277 ح 8804 عن أبي ذرّ؛ بشارة المصطفى: ص 95 عن ابن مسعود نحوه وفيه من «لو ضربت...» وزاد فيه «لأنّ حبّك إيمان وبغضك نفاق» بعد «ما أبغضك».
- 6- الجَمَّاتُ: جمع جَمَّةٍ؛ وهو مجتمع الماء من الأرض، أراد بجَمَلَتِهَا (مجمع البحرين: ج 1 ص 319 «جمم»).
- 7- نهج البلاغة: الحكمة 45، بشارة المصطفى: ص 107 عن سويد بن غفلة نحوه، روضة الواعظين: ص 323، إعلام الوری: ج 1 ص 371 وراجع الغارات: ج 2 ص 520 وشرح نهج البلاغة: ج 4 ص 83.

امام علی علیه السلام: نیک و بد، در دوست داشتن دو فرزند فاطمه علیها السلام مشترک اند؛ ولی خدا ایا دارد که مرا جز مؤمن، دوست بدارد.

امام علی علیه السلام: به درستی که نیک و بد، در دوست داشتن دو فرزند فاطمه علیها السلام مشترک اند؛ اما برای من، چنین نوشته شده که هر مؤمنی، مرا دوست می دارد و هر منافقی، مرا دشمن می دارد.

امام صادق علیه السلام: پیامبر خدا در میان گروهی از یارانش نشسته بود که ناگهان هراسان برخاست و به پیشواز جنازه ای - که چهار نفر از مردان حبشی آن را حمل می کردند - رفت و فرمود: «آن را زمین بگذارید». سپس روی جنازه را باز کرد و فرمود: «کدام یک از شما این مرد را می شناسد؟». علی بن ابی طالب علیه السلام گفت: من، ای پیامبر خدا! این، برده بنی ریاح است که هیچ گاه به دیدار من نمی آمد، مگر آن که می گفت: به خدا سوگند، تو را دوست دارم. پیامبر خدا فرمود: «شهادت می دهم که جز مؤمن، تو را دوست نمی دارد و جز کافر، تو را دشمن نمی دارد».

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله - خطاب به علی علیه السلام - به درستی که خداوند از مؤمنان درباره دوست داشتن تو و از منافقان بر سر دشمن داشتن تو پیمان گرفته است. چنانچه بر بینی مؤمن بزنی تا تو را دشمن بدارد، تو را دشمن نمی دارد؛ و چنانچه دینارها به منافق بدهی تا تو را دوست بدارد، دوستت نمی دارد. ای علی! جز مؤمن، تو را دوست نمی دارد و جز منافق، تو را دشمن نمی دارد.

امام علی علیه السلام: چنانچه با این شمشیرم بر بینی مؤمن بزنم تا مرا دشمن بدارد، هرگز با من دشمنی نمی ورزد و چنانچه تمام دنیا را بر منافق نثار کنم تا مرا دوست بدارد، هرگز مرا دوست نخواهد داشت. این بدان جهت است که مقدّر شده و بر زبان پیامبر اُمّی جاری گشته است که گفت: «ای علی! هیچ مؤمنی، تو را دشمن نمی دارد و هیچ منافقی، تو را دوست نمی دارد».

عنه عليه السلام: لَوْ ضَرَبْتُ حَيَاشِيمَ الْمُؤْمِنِ بِالسَّيْفِ مَا أَبْغَضَنِي ، وَلَوْ نَثَرْتُ عَلَى الْمُنَافِقِ ذَهَبًا وَفِضَّةً مَا أَحَبَّنِي ؛ إِنَّ اللَّهَ أَخَذَ مِيثَاقَ الْمُؤْمِنِينَ بِحُبِّي ، وَمِيثَاقَ الْمُنَافِقِينَ بِبُغْضِي ، فَلَا يُبْغِضُنِي مُؤْمِنٌ ، وَلَا يُحِبُّنِي مُنَافِقٌ أَبَدًا . (1)

عنه عليه السلام: وَاللَّهِ لَوْ ضَرَبْتُ حَيْشُومَ مُحِبِّينَا بِالسَّيْفِ مَا أَبْغَضُونَا ، وَاللَّهِ لَوْ أَدْنَيْتُ إِلَى مُبْغِضِينَا وَحَثَوْتُ (2) لَهُمْ مِنَ الْمَالِ مَا أَحَبُّونَا . (3)

راجع : ص 366 (النفاق) .

3 / 3 التَّقْوَى لِلْإِمَامِ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ : لَقَدْ كَانَ حَبِيبِي رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ كَثِيرًا مَا يَقُولُ لِي : يَا عَلِيُّ حُبُّكَ تَقْوَى وَإِيمَانٌ ، وَبُغْضُكَ كُفْرٌ وَنِفَاقٌ . (4)

رسول الله صلى الله عليه وآله - لِعَلِّيَّ عَلَيْهِ السَّلَامُ - : لَا يُحِبُّكَ إِلَّا مُؤْمِنٌ تَقِيٌّ ، وَلَا يُبْغِضُكَ إِلَّا فَاجِرٌ رَدِيٌّ . (5)

1- . شرح نهج البلاغة : ج 4 ص 83 عن أبي الطفيل .

2- . حثا الرجل التراب يحثوه : إذا أهاله بيده ، وبعضهم يقول : قبضه بيده ثم رماه (مجمع البحرين : ج 1 ص 359 «حثا»).

3- . الكافي : ج 8 ص 268 ح 396 عن أبي يحيى كوكب الدم ، تفسير فرات : ص 482 ح 628 كلاهما عن الإمام الصادق عليه السلام وفيه «حبوث» بدل «حثوث» .

4- . الأُمالي للصدوق : ص 77 ح 44 ، بشارة المصطفى : ص 156 ، روضة الواعظين : ص 125 كلُّها عن الأصمغ بن نباتة ، المناقب لابن شهر آشوب : ج 3 ص 206 من دون إسنادٍ إلى المعصوم .

5- . المناقب للخوارزمي : ص 326 ح 336 عن زرِّ بن حبيش ؛ الخصال : ص 577 ح 1 عن مكحول وكلاهما عن الإمام عليِّ عليه السلام وفيه «منافق كافر» بدل «فاجر ردي» ، بشارة المصطفى : ص 95 عن ابن مسعود ، عوالي اللآلي : ج 4 ص 85 ح 95 وفيهما «منافق شقي» بدل «فاجر ردي» .

3 / 3 پرهیزگاری

امام علی علیه السلام: چنانچه با شمشیرم بر بینی مؤمن بکوبم، مرا دشمن نمی دارد و چنانچه طلا و نقره بر سر منافق بپاشم، مرا دوست نمی دارد. به درستی که خداوند یا مؤمنان برای دوست داشتن من و با منافقان بر سر دشمن داشتن من، عهد بسته است. پس هرگز هیچ مؤمنی مرا دشمن نمی دارد و هیچ منافقی مرا دوست نمی دارد.

امام علی علیه السلام: به خدا سوگند، چنانچه با شمشیر بر بینی دوستدارانمان بکوبم، ما را دشمن نمی دارند و به خدا سوگند، چنانچه به دشمنانمان نزدیک شوم و مال نثارشان کنم، ما را دوست نمی دارند.

ر. ک: ص 367 (نفاق).

3 / 3 پرهیزگاری امام علی علیه السلام: دوست من، پیامبر خدا، بسیار به من فرمود: «ای علی! دوست داشتن تو، پرهیزگاری و ایمان است و دشمن داشتن تو کفر و نفاق».

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله _ خطاب به علی علیه السلام _: جز مؤمن پرهیزگار، تو را دوست نمی دارد؛ و جز نابه کار پست، تو را دشمن نمی دارد.

عنه صلى الله عليه وآله: قَالَ اللَّهُ تَعَالَى : ... إِنِّي جَعَلْتُ عَلِيًّا عَلَمًا لِلْإِيمَانِ ؛ فَمَنْ أَحَبَّهُ وَاتَّبَعَهُ كَانَ هَادِيًا مَهْدِيًّا ، وَمَنْ أَبْغَضَهُ وَتَرَكَهُ كَانَ ضَالًّا مُضِلًّا ، وَإِنَّهُ لَا يُحِبُّهُ إِلَّا مُؤْمِنٌ تَقِيٌّ ، وَلَا يُبْغِضُهُ إِلَّا مُنَافِقٌ شَقِيٌّ . (1)

عنه صلى الله عليه وآله: لَا يُبْغِضُ عَلِيًّا إِلَّا شَقِيٌّ ، وَلَا يَتَوَالَى عَلِيًّا إِلَّا تَقِيٌّ ، وَلَا يُؤْمِنُ بِهِ إِلَّا مُؤْمِنٌ مُخْلِصٌ . (2)

3 / 4 السَّعَادَةُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَا عَلِيُّ ، أَنْتَ هَادِي أُمَّتِي ؛ أَلَا إِنَّ السَّعِيدَ كُلَّ السَّعِيدِ مَنْ أَحَبَّكَ وَأَخَذَ بِطَرِيقَتِكَ ، أَلَا إِنَّ الشَّقِيَّ كُلَّ الشَّقِيِّ مَنْ خَالَفَكَ وَرَغِبَ عَن طَرِيقِكَ ، إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ . (3)

المعجم الكبير عن فاطمة عليها السلام بنت رسول الله صلى الله عليه وآله: خَرَجَ عَلَيْنَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَشِيَّةَ عَرَفَةَ ، فَقَالَ : إِنَّ اللَّهَ بَاهِي بِكُمْ ، وَغَفَرَ لَكُمْ عَامَّةً ، وَلِعَلِّيَّ خَاصَّةً . وَإِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ غَيْرُ مُحَابٍ (4) لِقَرَابَتِي ، هَذَا جِبْرِيلُ يُخْبِرُنِي أَنَّ السَّعِيدَ حَقَّ السَّعِيدِ مَنْ أَحَبَّ عَلِيًّا فِي حَيَاتِهِ وَبَعْدَ مَوْتِهِ ، وَأَنَّ الشَّقِيَّ كُلَّ الشَّقِيِّ مَنْ أَبْغَضَ عَلِيًّا فِي حَيَاتِهِ وَبَعْدَ مَوْتِهِ . (5)

1- أعلام الدين : ص 278 ، بحار الأنوار : ج 81 ص 195 ح 52 .

2- الاحتجاج : ج 1 ص 149 ح 32 ، اليقين : ص 353 ح 127 كلاهما عن علقمة بن محمد الحضرمي ، روضة الواعظين : ص 107 كلَّها عن الإمام الباقر عليه السلام .

3- الأُمالي للطوسي : ص 498 ح 1093 عن علي بن جعفر عن الإمام الكاظم عن أبيه عن جدِّه عليهم السلام عن جابر بن عبد الله .

4- حاباة مُحَاباةً : نصره واختصَّه ومال إليه (القاموس المحيط : ج 4 ص 315 «حبا»).

5- المعجم الكبير : ج 22 ص 415 ح 1026 ، فضائل الصحابة لابن حنبل : ج 2 ص 658 ح 1121 نحوه وكلاهما عن عباد الكلبي عن الإمام الصادق عن أبيه عن جدِّه عليهم السلام عن فاطمة الصغرى عن الإمام الحسين عليه السلام ، كنز العمال : ج 13 ص 145 ح 36458 ؛ بشارة المصطفى : ص 149 عن محمد بن عمر المازني عن الإمام الصادق عن أبيه عن جدِّه عليهم السلام عن فاطمة الصغرى عن الإمام الحسين عليه السلام عنها عليها السلام ، المناقب للكوفي : ج 2 ص 485 ح 987 عن أبي أيوب الأنصاري نحوه وراجع ذخائر العقبى : ص 166 .

3 / 4 نیک بختی

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله : خداوند متعال فرمود : « ... به درستی که علی را نشانه ایمان قرار دادم . پس ، کسانی که او را دوست بدارند و از وی پیروی نمایند ، هدایتگر و هدایت یافته اند و کسانی که او را دشمن بدارند و رها کنند ، گم راه و گم راه کننده اند . جز مؤمن پرهیزگار ، او را دوست نمی دارد و جز منافق بدبخت ، او را دشمن نمی دارد» .

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله : جز بدبخت ، علی را دشمن نمی دارد ؛ جز پرهیزگار ، از علی پیروی نمی کند و جز مؤمن با اخلاص ، به او ایمان نمی آورد .

3 / 4 نیک بختی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله : ای علی! تو راهنمای امت من هستی . بدان که همانا خوش بخت واقعی کسی است که تو را دوست بدارد و راهت را دنبال کند و بدبخت واقعی کسی است که با تو مخالف کند و از راهت روی گردان شود .

المعجم الكبير_ به نقل از فاطمه علیها السلام (دختر پیامبر خدا) _ : شامگاه عَرَفَه ، پیامبر خدا بر ما وارد شد و فرمود : «به درستی که خداوند به شما افتخار کرد و همه شما را آمرزید ، خصوصاً علی را . من فرستاده خدا به سوی شمایم و به خاطر پیوند خویشاوندی ام ، امتیازی به کسی نمی دهم . این ، جبرئیل است که به من خبر می دهد : نیک بخت حقیقی ، کسی است که علی را در دوران حیات او و نیز پس از رحلت او ، دوست بدارد و بدبخت حقیقی ، کسی است که علی را در دوران حیات او و پس از رحلت او ، دشمن بدارد» .

الأمالي للطوسي ع-ن أبي الحمراء خ-ادم رسول الله صلى الله عليه وآله : خَرَجَ عَلَيْنَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَوْمَ عَرَفَةَ وَهُوَ آخِذٌ بِيَدِ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، فَقَالَ : يَا مَعْشَرَ الْخَلَائِقِ ، إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى بَاهِي بِكُمْ فِي هَذَا الْيَوْمِ لِيَغْفِرَ لَكُمْ عَامَّةً . ثُمَّ التَّمَّتْ إِلَى عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَقَالَ لَهُ : وَغَفَرَ لَكَ يَا عَلِيُّ خَاصَّةً . ثُمَّ قَالَ لَهُ : يَا عَلِيُّ ، أَدُنُّ مِنِّْي ، فَادْنَا مِنْهُ ، فَقَالَ : إِنَّ السَّعِيدَ حَقَّ السَّعِيدِ مَنْ أَحْبَبَكَ وَأَطَاعَكَ ، وَإِنَّ الشَّقِيَّ كُلَّ الشَّقِيَّ مَنْ عَادَاكَ وَأَبْغَضَكَ وَنَصَبَ لَكَ . (1)

الأمالي للمفيد عن سلمان الفارسي : خَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَوْمَ عَرَفَةَ فَقَالَ : أَيُّهَا النَّاسُ ، إِنَّ اللَّهَ بَاهِي بِكُمْ فِي هَذَا الْيَوْمِ لِيَغْفِرَ لَكُمْ عَامَّةً ، وَيَغْفِرَ لِعَلِيٍّ خَاصَّةً . ثُمَّ قَالَ : أَدُنُّ مِنِّْي يَا عَلِيُّ . فَادْنَا مِنْهُ ، فَأَخَذَ بِيَدِهِ ، ثُمَّ قَالَ : إِنَّ السَّعِيدَ كُلَّ السَّعِيدِ حَقَّ السَّعِيدِ مَنْ أَطَاعَكَ وَتَوَلَّاكَ مِنْ بَعْدِي ، وَإِنَّ الشَّقِيَّ كُلَّ الشَّقِيَّ حَقَّ الشَّقِيَّ مَنْ عَصَاكَ وَنَصَبَ لَكَ عَدَاوَةً مِنْ بَعْدِي . (2)

شرح الأخبار عن أبي أيوب الأنصاري : خَرَجَ عَلَيْنَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَوْمَ عَرَفَةَ ، فَقَالَ : أَيُّهَا النَّاسُ ، إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ بَاهِي بِكُمْ فِي هَذَا الْيَوْمِ ، وَغَفَرَ لَكُمْ عَامَّةً ، وَلِعَلِيٍّ خَاصَّةً ؛ فَأَمَّا الْعَامَّةُ مِنْكُمْ فَمَنْ لَمْ يُحْدِثْ بَعْدِي حَدَاثًا ، وَهُوَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ : «فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَى نَفْسِهِ» (3) ، وَأَمَّا الْخَاصَّةُ : فَطَاعَةُ عَلِيٍّ طَاعَتِي ؛ فَمَنْ عَصَاهُ فَقَدْ عَصَانِي . ثُمَّ قَالَ : فَمَنْ يَا عَلِيُّ . فَقَامَ ، فَوَضَعَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ كَفَّهُ فِي كَفِّهِ ، ثُمَّ قَالَ : أَيُّهَا النَّاسُ ، إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا ؛ فَطَاعَتِي مَفْرُوضَةٌ ، وَإِنِّي غَيْرُ خَائِفٍ (4) لِقَوْمِي ، وَلَا مُحَابٍ لِقَرَابَتِي مِنْهُمْ ، وَإِنَّمَا أَنَا رَسُولُ اللَّهِ ، «وَمَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ» (5) ، أَلَا- إِنَّ هَذَا جِبْرَائِيلُ يُخْبِرُنِي عَنْ رَبِّي عَزَّ وَجَلَّ أَنَّ السَّعِيدَ حَقَّ السَّعِيدِ مَنْ أَحَبَّ عَلِيًّا فِي حَيَاتِهِ أَوْ بَعْدَ وَفَاتِهِ ، وَأَنَّ الشَّقِيَّ حَقَّ الشَّقِيَّ مَنْ أَبْغَضَ عَلِيًّا فِي حَيَاتِهِ أَوْ بَعْدَ وَفَاتِهِ . (6)

1- الأمالي للطوسي : ص 426 ح 953 ، الأمالي للصدوق : ص 465 ح 621 ، بشارة المصطفى : ص 60 .

2- الأمالي للمفيد : ص 161 ح 3 ، بحار الأنوار : ج 39 ص 265 ح 37 .

3- الفتح : 10 .

4- كذا في المصدر ، والظاهر أنَّ الصواب : «غَيْرُ حَائِفٍ» ؛ أَي غَيْرُ ظَالِمٍ ، قَالَ ابْنُ الْأَثِيرِ : الْحَيْفُ : الْجَوْرُ وَالظُّلْمُ (النهاية : ج 1 ص 469 «حيف»).

5- المائة : 99 .

6- شرح الأخبار : ج 1 ص 209 ح 177 ، المناقب للكوفي : ج 1 ص 207 ح 127 وفيه «حياتي وبعد وفاتي» بدل «حياته أو بعد وفاته» في كلا الموضعين .

الأمالی ، طوسی۔ به نقل از ابو حمراء (خادم پیامبر خدا) : در روز عرفه ، پیامبر خدا بر ما وارد شد و دست علی علیه السلام در دستش بود . آن گاه فرمود : «ای گروه مردمان! به درستی که خداوند خُجسته ووالا ، در این روز به شما افتخار کرد و همه شما را آمرزید» . آن گاه ، رو به علی علیه السلام کرد و به او فرمود : «ای علی! تو را به طور ویژه آمرزیده است» . سپس به او فرمود : «ای علی! نزدیک تر بیا» . علی علیه السلام نزد ایشان رفت . پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود : «همانا نیک بخت حقیقی ، کسی است که تو را دوست بدارد و فرمان برداری ات کند و همانا بدبخت حقیقی ، کسی است که دشمن تو باشد و با تو کینه بوزد و به تو ناسزا بگوید» .

الأمالی ، مفید۔ به نقل از سلمان فارسی : در روز عرفه ، پیامبر خدا بیرون آمد و فرمود : «ای مردم! به درستی که خداوند در این روز به شما مباحثات کرد و همه شما را آمرزید ، بویژه علی را» . و آن گاه فرمود : «ای علی! نزد من بیا» . علی علیه السلام نزد ایشان رفت . پیامبر صلی الله علیه و آله دست علی علیه السلام را گرفت و فرمود : «همانا نیک بخت حقیقی ، کسی است که پس از من ، از تو فرمان ببرد و پیروی ات کند و همانا بدبخت حقیقی ، کسی است که پس از من نافرمانی ات کند و علم دشمنی با تو برافرازد .

شرح الأخبار۔ به نقل از ابو ایوب انصاری : در روز عرفه ، پیامبر خدا بر ما وارد شد و فرمود : «ای مردمان! به درستی که خداوند عز و جل در این روز به شما افتخار کرد و شما را به طور عام و علی را به طور خاص آمرزید . منظور از عموم شما ، هر کسی است که پس از من بدعتی ایجاد نکند و این ، معنای سخن خداوند عز و جل است که : «پس هر کس پیمان بشکند ، به زیان خویش پیمان شکسته است» ؛ و اما منظور از خاص ، این است که پیروی از علی ، پیروی از من است و هر کس او را نافرمانی کند ، مرا نافرمانی کرده است» . سپس فرمود : «ای علی! برخیز» . علی علیه السلام ایستاد . آن گاه ، پیامبر خدا دستش را در دست وی نهاد و فرمود : «ای مردمان! همانا من ، فرستاده خدا به سوی تمام شما هستم ؛ فرمان برداری از من واجب است و من بر خویشان خود نمی ترسم و نیز به خاطر پیوند خویشاوندی ، به آنان امتیازی نمی دهم . من ، فرستاده خدا هستم و «بر دوش فرستاده ، رسالتی جز ابلاغ دین نیست» . (1) بدانید! این ، جبرئیل است که از نزد پروردگام به من خبر می دهد : نیک بخت حقیقی ، کسی است که علی را در دوران حیات او و پس از وفات او ، دوست بدارد و بدبخت حقیقی ، کسی است که علی را در دوران حیات او و پس از وفات او ، دشمن بدارد» .

راجع: ص 374 (الشقاء).

3 / 5 الصَّيْتُ السَّمَاوِيُّ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَا عَلِيُّ، طَوْبِي لِمَنْ أَحَبَّكَ وَصَدَّقَ بِكَ، وَوَيْلٌ لِمَنْ أَبْغَضَكَ وَكَذَّبَ بِكَ . مُحِبُّوكَ مَعْرُوفُونَ فِي السَّمَاءِ السَّابِعَةِ، وَالْأَرْضِ السَّابِعَةِ السُّفْلَى، وَمَا بَيْنَ ذَلِكَ، هُمْ أَهْلُ الدِّينِ وَالْوَرَعِ وَالسَّمْتِ (1) الْحَسَنِ، وَالتَّوَّاضِعِ لِلَّهِ عَزَّوَجَلَّ، خَاشِعَةً أَبْصَارُهُمْ، وَجِلَّةً قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ، وَقَدْ عَرَفُوا حَقَّ وَلَايَتِكَ، وَالسِّنَّتَهُمْ نَاطِقَةً بِفَضْلِكَ، وَأَعْيُنُهُمْ سَاكِبَةً تَحَنُّنًا عَلَيْكَ وَعَلَى الْأَيْمَةِ مِنْ وُلْدِكَ، يَدِينُونَ اللَّهَ بِمَا أَمَرَهُمْ بِهِ فِي كِتَابِهِ، وَجَاءَهُمْ بِهِ الْبُرْهَانُ مِنْ سُنَّةِ نَبِيِّهِ، عَامِلُونَ بِمَا يَأْمُرُهُمْ بِهِ أَوْلُو الْأَمْرِ مِنْهُمْ، مُتَوَاصِلُونَ غَيْرَ مُتَقَاطِعِينَ، مُتَحَابِّونَ غَيْرَ مُتَبَاغِضِينَ، إِنَّ الْمَلَائِكَةَ لَتُصَدِّقُنَّ عَلَيْهِمْ، وَتُؤْمِنُنَّ عَلَى دُعَائِهِمْ، وَتَسْتَغْفِرُ لِلْمُذْنِبِ مِنْهُمْ، وَتَشْهَدُ حَضْرَتَهُ، وَتَسْتَوْحِشُ لِفَقْدِهِ، إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ (2).

1- السَّمْتُ: عبارة عن الحالة التي يكون عليها الإنسان من السكينة والوقار وحسن السيرة والطريقة واستقامة المنظر والهيئة (مجمع البحرين: ج 2 ص 875 «سمت»).

2- عيون أخبار الرضا عليه السلام: ج 1 ص 261 ح 21؛ فرائد السمطين: ج 1 ص 310 ح 248 وفيه «اليقين» بدل «الدين» وكلاهما عن علي بن مهدي الرقي عن الإمام الرضا عن آبائه عليهم السلام.

3 / 5 آوازه آسمانی

ر. ك: ص 375 (نگون بختی).

3 / 5 آوازه آسمانی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: ای علی! خوشا به حال دوستداران و تأییدکنندگان، و بدایا به حال دشمنان و تکذیب کنندگان! دوستداران تو در آسمان هفتم و زمین هفتم و در میان آن دو، شناخته شده اند. آنان، دیندار، با تقوا، متین و دارای روشی نیکو هستند که برای خداوند عز و جل، فروتنی می نمایند. دیدگانشان فرو افتاده است، قلب هایشان به یاد خدای عز و جل [از خشیت او] می تپد، حق دوستی (ولایت) تو را به جا می آورند، زبان هایشان به بیان برتری های تو گویاست، و چشمانشان به خاطر محبت تو و امامان که فرزندان تو هستند، گریان است. آنان با انجام دادن آنچه خداوند در کتابش فرمان داده و در سنت پیامبرش، بر آن، برهان هایی برایشان آورده است، تسلیم اند و به آنچه اولو الأمر دستورشان دهد، عمل می کنند. پیوستگانی هستند که از هم نمی بُرند و دوستانی هستند که دشمنی نمی ورزند. به درستی که فرشتگان، تا روز قیامت، بر آنان درود می فرستند و دعاهایشان را آمین می گویند و برای گناهکارشان طلب آمرزش می کنند؛ در حضور او حاضر می شوند و در نبود او نگران می شوند تا برپایی روز قیامت.

الفصل الرابع : محبوبيته عند الله ورسوله وملائكته 4 / 1 الله ورسوله حسن الترمذي عن البراء: إن النبي صلى الله عليه وآله بعث جيشين وأمر علي أحدهما علي بن أبي طالب، وعلى الآخر خالد بن الوليد، فقال: إذا كان القتال فعلي. قال: فافتتح علي حصنا، فأخذ منه جارية، فكتب معي خالد بن الوليد إلى النبي صلى الله عليه وآله يشي (1) به. فقدمت على النبي صلى الله عليه وآله، فقرأ الكتاب، فتغير لونه، ثم قال: ما ترى في رجل يحب الله ورسوله ويحبه الله ورسوله؟! (2)

رسول الله صلى الله عليه وآله في علي عليه السلام يوم خيبر: لأعطين اللوا غدا رجلا يحب الله ورسوله، ويحبه الله ورسوله. (3)

- 1- وشي به: ثم به، وشي به إلى السلطان: أي سعى (لسان العرب: ج 15 ص 393 «وشي»).
- 2- سنن الترمذي: ج 4 ص 207 ح 1704، المصنف لابن أبي شيبة: ج 7 ص 504 ح 56 نحوه.
- 3- مسند ابن حنبل: ج 9 ص 28 ح 23093، فضائل الصحابة لابن حنبل: ج 2 ص 604 ح 1034، خصائص أمير المؤمنين للنسائي: ص 59 ح 15 كلها عن بريدة الأسلمي و ص 68 ح 22 عن هبيرة بن يريم عن الإمام الحسن عليه السلام عنه صلى الله عليه وآله، التاريخ الكبير: ج 7 ص 263 الرقم 1110 عن عبد الرحمن بن أبي ليلى، المصنف لابن أبي شيبة: ج 7 ص 500 ح 35 عن سعيد بن مسيب و ح 37 عن سلمة؛ الإرشاد: ج 1 ص 64، عوالي اللآلي: ج 4 ص 88 ح 111 وراجع صحيح البخاري: ج 3 ص 1357 ح 3499 وصحيح مسلم: ج 4 ص 1873 ح 35.

فصل چهارم : محبوبیت امام علی در نزد خداوند ، پیامبر و فرشتگان

4 / 1 خداوند و پیامبرش

فصل چهارم : محبوبیت امام علی در نزد خداوند ، پیامبر و فرشتگان 4 / 1 خداوند و پیامبرش سنن الترمذی_ به نقل از براء_ : همانا پیامبر صلی الله علیه و آله دو لشکر را ، یکی به فرماندهی علی بن ابی طالب علیه السلام و دیگری به فرماندهی خالد بن ولید ، فرستاد و فرمود : «هر گاه درگیری رخ داد ، علی فرماندهی کند» . علی علیه السلام دژی را گشود و [از بین اسیران] ، کنیزی را برگزید . خالد بن ولید ، نامه ای به همراه من به سوی پیامبر صلی الله علیه و آله فرستاد و در آن از علی علیه السلام بدگویی کرد . نامه را به پیامبر صلی الله علیه و آله دادم . آن را خواند و رنگ چهره اش دگرگون شد . آن گاه فرمود : «نظرت در مورد [بدگویی] از مردی که خدا و پیامبرش را دوست دارد و خدا و پیامبرش نیز او را دوست دارند ، چیست ؟» .

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله_ درباره علی علیه السلام ، در روز خیبر_ : فردا پرچم را به مردی می سپارم که خدا و پیامبرش را دوست دارد و خدا و پیامبرش نیز او را دوست دارند .

عنه صلى الله عليه وآله - حين قَدِمَ عَلَيْهِ وَفَدُ أَهْلَ الطَّائِفِ -: يَا أَهْلَ الطَّائِفِ ، وَاللَّهِ لَتَتَّيْمَنَّ الصَّلَاةَ وَلَتَوُنَّ الرِّكَاعَةَ أَوْ لَأَبْعَثَنَّ إِلَيْكُمْ رَجُلًا كَنَفْسِي ، يُحِبُّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ ، وَيُحِبُّهُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ ، يَقْضِعُكُمْ (1) بِالسَّيْفِ . فَتَطَاوَلَ لَهَا أَصْحَابُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ، فَأَخَذَ بِيَدِ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامَ فَأَشَالَهَا ، ثُمَّ قَالَ : هُوَ هَذَا . قَالَ أَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ : مَا رَأَيْنَا كَالْيَوْمِ فِي الْفَضْلِ قَطُّ . (2)

تاريخ بغداد عن عبد الله بن العباس : كُنْتُ أَنَا وَأَبِي الْعَبَّاسُ بْنُ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ جَالِسَيْنِ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ، إِذْ دَخَلَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ فَسَلَّمَ ، فَزَدَّ عَلَيْهِ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ، وَبَشَّ بِهِ ، وَقَامَ إِلَيْهِ ، وَاعْتَنَقَهُ ، وَقَبَّلَ بَيْنَ عَيْنَيْهِ ، وَأَجْلَسَهُ عَنْ يَمِينِهِ . فَقَالَ الْعَبَّاسُ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، أَتُحِبُّ هَذَا ؟ فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ : يَا عَمَّ رَسُولِ اللَّهِ ، وَاللَّهِ! لِلَّهِ أَشَدُّ حُبًّا لَهْ مِنِّي ، إِنَّ اللَّهَ جَعَلَ ذُرِّيَّةَ كُلِّ نَبِيٍّ فِي صُلْبِهِ ، وَجَعَلَ ذُرِّيَّتِي فِي صُلْبِ هَذَا . (3)

المحاسن والمساوي عن ابن عباس : إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ كَانَ عِنْدَ أُمِّ سَلَمَةَ بِنْتِ أَبِي أُمَيَّةَ ، إِذْ أَقْبَلَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ يُرِيدُ الدُّخُولَ عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ، فَتَقَرَّ (4) تَقَرَّا خَفِيًّا ، فَعَرَفَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ نَقْرَهُ ، فَقَالَ : ... قَوْمِي يَا أُمَّ سَلَمَةَ ، فَإِنَّ بِالْبَابِ رَجُلًا يُحِبُّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ ، وَيُحِبُّهُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ . (5)

1- فَصَّعَ الْغَلَامَ فَصْعًا : ضربه ببسط كفه على رأسه (لسان العرب : ج 8 ص 275 «فصع»).

2- الأُمَالِي لِلطُّوسِي : ص 579 ح 1196 عن أبي ذرٍّ وراجع تحف العقول : ص 459 .

3- تاريخ بغداد : ج 1 ص 316 الرقم 206 ، تاريخ دمشق : ج 42 ص 259 ح 8789 ، ذخائر العقبى : ص 124 ، فرائد السمطين : ج 1 ص 324 ح 252 ، ينابيع المودة : ج 2 ص 151 ح 420 نحوه وليس فيه من «إِنَّ اللَّهَ جَعَلَ ذُرِّيَّةَ ...» ؛ كشف الغمّة : ج 1 ص 94 وراجع مروج الذهب : ج 3 ص 6 .

4- نَقَرَهُ : ضربه (لسان العرب : ج 5 ص 227 «نقر»).

5- المحاسن والمساوي : ص 44 ، المناقب للخوارزمي : ص 86 ح 77 عن عبد الله و ص 344 ح 364 عن سلمان ؛ علل الشرائع : ص 65 ح 3 ، اليقين : ص 414 ح 154 عن الإمام عليٍّ عليه السلام ، شرح الأخبار : ج 2 ص 199 ح 531 كلّها نحوه وراجع ج 1 ص 206 ح 107 .

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله_ زمانی که هیتی از اهل طائف به نزد ایشان آمدند: «ای اهل طائف! به خدا سوگند ، یا نماز به پا می دارید و زکات می پردازید ، یا شخصی همانند خودم را به سویتان گسیل می دارم_ که او خدا و پیامبرش را دوست دارد و خدا و پیامبرش نیز او را دوست دارند_ تا با شمشیر ، به حسابتان برسد» . یاران پیامبر خدا سر برکشیدند [تا بنگرند که این فرد ، چه کسی است] . پیامبر خدا دست علی علیه السلام را گرفت و بلند کرد و فرمود : «آن شخص ، این است» . ابو بکر و عمر گفتند : تاکنون کسی را در این مرتبه از فضل (برتری) ندیده ایم .

تاریخ بغداد_ به نقل از عبد الله بن عباس_ : من و پدرم عباس بن عبد المطلب ، نزد پیامبر خدا نشسته بودیم که علی بن ابی طالب علیه السلام وارد شد و سلام کرد . پیامبر خدا ، جواب سلام او را داد و از آمدنش خوش حال شد و به سوی او رفت و وی را در آغوش کشید و میان چشمانش را بوسید و وی را در سمت راست خود نشانید . عباس پرسید : ای پیامبر خدا! آیا این مرد را دوست داری؟ پیامبر صلی الله علیه و آله پاسخ داد : «ای عموی پیامبر خدا! به خدا سوگند که خداوند ، او را بیشتر از من دوست دارد . خداوند ، خاندان هر پیامبر را در پشت آن پیامبر نهاده است و خاندان مرا در پشت این مرد نهاده است» .

المحاسن و المساوی_ به نقل از ابن عباس_ : پیامبر خدا نزد ام سلمه (دختر ابو امیه) بود که علی علیه السلام آمد . وقتی علی علیه السلام می خواست نزد پیامبر صلی الله علیه و آله بیاید ، آهسته به در می کوبید و پیامبر خدا از نحوه کوبیدن در می فهمید که وی پشت در است . پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود : «... ای ام سلمه! برخیز . همانا مردی پشت در است که ... خدا و پیامبرش را دوست دارد و خدا و پیامبرش نیز او را دوست دارند» .

رسول الله صلى الله عليه وآله: حَدَّثَنِي جَبْرَائِيلُ عَنِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَقَالَ: إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ عَلِيًّا مَا لَا يُحِبُّ الْمَلَائِكَةُ مِثْلَ حُبِّ عَلِيٍّ . (1)

عنه صلى الله عليه وآله: قَالَ لِي الْجَلِيلُ جَلَّ جَلَالُهُ: يَا مُحَمَّدُ، مَنْ تُحِبُّ مِنْ خَلْقِي؟ قُلْتُ: أَحِبُّ الَّذِي تُحِبُّهُ أَنْتَ، يَا رَبِّي . قَالَ لِي جَلَّ جَلَالُهُ: فَأَحِبُّ عَلِيًّا؛ فَإِنِّي أَحِبُّهُ، وَأَحِبُّ مَنْ يُحِبُّهُ . فَخَرَرْتُ لِلَّهِ سَاجِدًا مُسَبِّحًا؛ شَاكِرًا لِرَبِّي تَبَارَكَ وَتَعَالَى . فَقَالَ لِي: يَا مُحَمَّدُ، عَلِيٌّ وَلِيِّي، وَخَيْرَتِي بَعْدَكَ مِنْ خَلْقِي، إِخْتَرْتُهُ لَكَ أَخًا، وَوَصِيًّا، وَوَزِيرًا، وَصَفِيًّا، وَخَلِيفَةً، وَنَاصِرًا لَكَ عَلَى أَعْدَائِي . (2)

راجع: ج 1 ص 340 (الدور المصيري في فتح خيبر).

4 / 2 اللَّهُ وَمَلَائِكَتُهُ الْمَعْجَمُ الْكَبِيرُ عَنِ الضَّحَّاكِ الْأَنْصَارِيِّ: لَمَّا سَارَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِلَى خَيْبَرَ جَعَلَ عَلِيًّا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَلَى مُقَدَّمَتِهِ، فَقَالَ: مَنْ دَخَلَ النَّخْلَ فَهُوَ آمِنٌ . فَلَمَّا تَكَلَّمَ بِهَا النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ نَادَى بِهَا عَلِيٌّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، فَنَظَرَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِلَى جَبْرِيلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَصَنَحَكَ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: مَا يُصْحِكُكَ؟ فَقَالَ: إِنِّي أَحِبُّهُ . فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لِعَلِيٍّ: إِنَّ جَبْرِيلَ يَقُولُ: إِنِّي أَحْبَبْتُكَ . قَالَ: وَبَلَّغْتُ أَنْ يُحِبَّتِي جَبْرِيلُ؟ قَالَ: نَعَمْ، وَمَنْ هُوَ خَيْرٌ مِنْ جَبْرِيلَ؛ اللَّهُ تَعَالَى . (3)

أَسَدُ الْغَابَةِ عَنِ أَبِي الضَّحَّاكِ الْأَنْصَارِيِّ: لَمَّا سَارَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِلَى خَيْبَرَ جَعَلَ عَلِيًّا عَلَى مُقَدَّمَتِهِ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لِعَلِيٍّ: إِنَّ جَبْرِيلَ زَعَمَ أَنَّهُ يُحِبُّكَ . فَقَالَ: وَقَدْ بَلَّغْتُ إِلَى أَنْ يُحِبَّتِي جَبْرِيلُ؟ قَالَ: نَعَمْ، وَمَنْ هُوَ خَيْرٌ مِنْ جَبْرِيلَ؛ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ يُحِبُّكَ . (4)

1- .ينابيع المودة: ج 2 ص 309 ح 883 عن أنس رفعه .

2- .اليقين: ص 425 ح 158 عن ابن عباس .

3- .المعجم الكبير: ج 8 ص 301 ح 8145، أسد الغابة: ج 3 ص 45 الرقم 2549 .

4- .أسد الغابة: ج 6 ص 173 الرقم 6026، كنز العمال: ج 11 ص 621 ح 33020 .

4 / 2 خداوند و فرشتگان

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: جبرئیل از خداوند عز و جل برایم خبر آورد و گفت: «به درستی که خدا آن قدر علی را دوست دارد که حتی فرشتگان را به اندازه او دوست ندارد».

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: خداوند بَشَّ کوه عز و جل فرمود: «ای محمد! از مخلوقاتم چه کسی را دوست داری؟». گفتم: کسی را دوست دارم که تو نیز او را دوست داری، ای پروردگار من! پروردگار عز و جل فرمود: «علی را دوست بدار، که من او را دوست می دارم و دوستدار کسی هستم که او را دوست می دارد». آن گاه، برای شکر پروردگار متعال، تسبیح گویان به سجده افتادم. پس به من فرمود: «ای محمد! علی، ولی من است و پس از تو، منتخب من از بین بندگانم. او را برای تو برادر، وزیر (دست یار)، صفی (برگزیده)، جانشین و یاری دهنده ات بر ضد دشمنانم برگزیده ام».

ر. ک: ج 1 ص 341 (تلاش سرنوشت ساز در جنگ خیبر).

4 / 2 خداوند و فرشتگان المعجم الكبير_ به نقل از ضحاک انصاری: هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله به سوی خیبر در حرکت بود، علی علیه السلام را پیشاپیش لشکر قرار داد و فرمود: «هر کس داخل نخلستان شود، در امان است». هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله این سخن را گفت، علی علیه السلام آن را با صدای بلند تکرار کرد. نگاه پیامبر صلی الله علیه و آله به جبرئیل علیه السلام افتاد و دید که جبرئیل علیه السلام می خندد. پیامبر خدا از جبرئیل علیه السلام پرسید: «چه چیز تو را می خندانند؟». جبرئیل علیه السلام گفت: او را دوست دارم. پیامبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام گفت: «همانا جبرئیل می گوید که تو را دوست دارد». علی علیه السلام گفت: من، بدان جا رسیده ام که جبرئیل مرا دوست دارد؟ [پیامبر صلی الله علیه و آله] فرمود: «آری؛ و آن که بهتر از جبرئیل است، خدای متعال هم دوست دارد».

أسد الغابة_ به نقل از ابو ضحاک انصاری: زمانی که پیامبر خدا به سوی خیبر در حرکت بود، علی علیه السلام را پیشاپیش لشکر قرار داد. آن گاه به علی علیه السلام فرمود: «همانا جبرئیل، یقین دارد که تو را دوست دارد». علی علیه السلام گفت: من بدان جا رسیده ام که جبرئیل مرا دوست داشته باشد؟ [پیامبر صلی الله علیه و آله] فرمود: «آری؛ و آن که بهتر از جبرئیل است، خداوند عز و جل [نیز] تو را دوست دارد».

رسول الله صلى الله عليه وآله: أَوَّلُ مَنْ اتَّخَذَ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ أَخًا مِنْ أَهْلِ السَّمَاءِ إِسْرَافِيلُ ، ثُمَّ مِيكَائِيلُ ، ثُمَّ جِبْرَائِيلُ . وَأَوَّلُ مَنْ أَحَبَّهُ مِنْ أَهْلِ السَّمَاءِ حَمَلَةُ الْعَرْشِ ، ثُمَّ رِضْوَانُ خَازِنِ الْجِنَانِ ، ثُمَّ مَلِكُ الْمَوْتِ . وَإِنَّ مَلِكَ الْمَوْتِ يَتَرَحَّمُ عَلَيَّ مُحَمَّدًا وَعَلَى مُحَمَّدِي وَعَلَى أَبِي طَالِبٍ كَمَا يَتَرَحَّمُ عَلَيَّ الْأَنْبِيَاءَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ . (1)

راجع : ص 272 (تقرّب الملائكة إلى الله بحبه) .

4 / 3 أَحَبُّ الْخَلْقِ إِلَى اللَّهِ 2 سنن الترمذي عن أنس بن مالك : كَانَ عِنْدَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ طَيْرٌ ، فَقَالَ : اللَّهُمَّ ائْتِنِي بِأَحَبِّ خَلْقِكَ إِلَيْكَ ؛ يَا كُلُّ مَعِيَ هَذَا الطَّيْرِ . فَجَاءَ عَلِيٌّ ، فَأَكَلَ مَعَهُ . (2)

خصائص أمير المؤمنين للنسائي عن أنس بن مالك : إِنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ كَانَ عِنْدَهُ طَائِرٌ ، فَقَالَ : اللَّهُمَّ ائْتِنِي بِأَحَبِّ خَلْقِكَ إِلَيْكَ ؛ يَا كُلُّ مَعِيَ مِنْ هَذَا الطَّيْرِ . فَجَاءَ أَبُو بَكْرٍ ، فَرَدَّهُ ، ثُمَّ جَاءَ عُمَرُ ، فَرَدَّهُ ، ثُمَّ جَاءَ عَلِيٌّ ، فَأَذِنَ لَهُ . (3)

1- المناقب للخوارزمي : ص 72 ح 49 ؛ مائة منقبة : ص 119 ح 64 ، كشف الغمّة : ج 1 ص 103 ، إرشاد القلوب : ص 235 كلّها عن عبد الله بن مسعود .

2- سنن الترمذي : ج 5 ص 636 ح 3721 ، المعجم الكبير : ج 7 ص 82 ح 6437 عن سفينة ، تاريخ بغداد : ج 9 ص 369 الرقم 4944 ، التاريخ الكبير : ج 1 ص 358 الرقم 1132 ، أسد الغابة : ج 4 ص 105 الرقم 3789 ، تاريخ دمشق : ج 42 ص 246 ح 8767 و ح 8765 و ح 8766 ، المناقب للخوارزمي : ص 107 ح 113 والثلاثة الأخيرة عن ابن عباس و ح 114 ؛ بشارة المصطفى : ص 165 عن ابن عباس نحوه ، كشف الغمّة : ج 1 ص 150 وراجع فضائل الصحابة لابن حنبل : ج 2 ص 560 ح 945 .

3- خصائص أمير المؤمنين للنسائي : ص 50 ح 12 ، مسند أبي يعلى : ج 4 ص 130 ح 4039 ، أسد الغابة : ج 4 ص 105 الرقم 3789 وفيه «عثمان» بدل «عمر» .

4 / 3 محبوب ترین خلق خدا

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: از اهل آسمان، نخستین کسانی که علی بن ابی طالب را برادر خویش برگزیدند، اسرافیل علیه السلام، سپس میکائیل علیه السلام و آن گاه جبرئیل علیه السلام بودند و از اهل آسمان، نخستین کسانی که او را دوست داشتند، حاملان عرش، سپس فرشته رضوان (خزانه دار بهشت) و آن گاه، فرشته مرگ (عزرائیل) بودند. به درستی که فرشته مرگ بر دوستان علی بن ابی طالب مهربانی می کند، همان گونه که بر انبیا مهربانی می نماید.

ر. ک: ص 273 (تقرّب جستن فرشتگان به خدا با دوست داشتن علی).

4 / 3 محبوب ترین خلق خدا (1) سنن الترمذی_ به نقل از انس بن مالک: نزد پیامبر صلی الله علیه و آله مرغی [بریان] بود. فرمود: «بار الها! محبوب ترین بنده خود را برسان تا با من از این مرغ بخورد». علی علیه السلام آمد و با وی [از آن] خورد.

خصائص أمير المؤمنين، نسائی_ به نقل از انس بن مالک: همانا نزد پیامبر صلی الله علیه و آله پرنده ای [بریان] بود. فرمود: «بار الها! بهترین بنده ات را برسان تا با من از این مرغ بخورد». ابو بکر آمد. [پیامبر صلی الله علیه و آله] وی را رد کرد. آن گاه، عمر آمد. [پیامبر صلی الله علیه و آله] وی را نیز برگرداند. سپس علی علیه السلام آمد. [پیامبر صلی الله علیه و آله] به وی اجازه داد.

1- ذیل این عنوان، شماری از روایات نام گرفته به «حدیث طیر (پرنده)» را آورده ایم که از احادیث مستفیض و متواتر در نزد شیعه و سنی است. در این باره ذهبی در تذکرة الحفاظ (ج 3 ص 1042) می گوید: «حدیث طیر، از طرق بسیاری نقل شده است که آنها را در کتابی جداگانه، گرد آورده ام. مجموعه این احادیث، ایجاب می کند که دارای مبنایی باشند». دانشمند بلندپایه، میر حامد حسین هندی، جلد چهارم کتاب بزرگش عبقات الأنوار (قطع رحلی) را صرفاً به بررسی این حدیث، اختصاص داده است و هر آنچه را مربوط به راویان و نقد و بررسی وردّ و اثبات این حدیث بوده، به بحث نهاده است.

تاريخ دمشق عن أنس بن مالك: أهدي رسول الله صلى الله عليه وآله حجل مشوي بخبزِه وصنابه (1)، فقال رسول الله صلى الله عليه وآله: اللهم أنتني بأحب خلقك إليك؛ يأكل معي من هذا الطعام. فقالت عائشة: اللهم اجعله أبي. وقالت حفصة: اللهم اجعله أبي. قال أنس: _وقلت: اللهم اجعله سدّ عد بن عبادة. قال أنس: فسجدت حركةً بالباب، فخرجت، فإذا عليّ بالباب، فقلت: إن رسول الله صلى الله عليه وآله على حاجة، فأنصرت. ثم سجدت حركةً بالباب، فخرجت، فإذا عليّ بالباب، فقلت: إن رسول الله صلى الله عليه وآله على حاجة، فأنصرت. ثم سجدت حركةً بالباب، فسلمت عليّ، فسمع رسول الله صلى الله عليه وآله صوته فقال: أنظر من هذا. فخرجت فإذا هو عليّ، فجلت إلى رسول الله صلى الله عليه وآله فأخبرته، فقال: إيدن له. فدخل عليّ، فقال رسول الله صلى الله عليه وآله: اللهم وإي، اللهم وإي. (2)

شرح الأخبار عن أبي أيوب الأنصاري: أهدي إلى رسول الله صلى الله عليه وآله طير يقال له: الحجل، فوضع بين يديه، قال: اللهم أنتني بأحب خلقك إليك؛ يأكل معي من هذا الطعام. وكان أنس بن مالك وعائشة وحفصة قريب منه، فقالت عائشة: اللهم اجعله أبا بكر. وقالت حفصة: اللهم اجعله عمر. وقال أنس: اللهم اجعله سدّ عد بن عبادة أو رجلاً من الأنصار. وقال: وحرك الباب، فقال: يا أنس انظر من بالباب! قال أنس: فخرجت، فإذا هو عليّ بن أبي طالب عليه السلام، فقلت له: النبيّ على حاجة. فرجع عليّ عليه السلام. ومكث رسول الله صلى الله عليه وآله ماشاء الله، ثم رفع رأسه وقال: اللهم أنتني بأحب خلقك إليك؛ ليأكل معي من هذا الطعام. ثم قال: وحرك الباب ثانية، ثم قال رسول الله: يا أنس انظر من بالباب! فخرجت، فإذا هو عليّ بن أبي طالب عليه السلام، فقلت له: النبيّ على حاجة. فأنصرت. فمكث رسول الله صلى الله عليه وآله ماشاء الله، ثم رفع يديه وقال: اللهم أنتني به الساعة. قال: وحرك الباب، ثم قال: يا أنس، انظر من [ب] (3) الباب؟ قال أنس: فخرجت، فإذا هو عليّ بن أبي طالب عليه السلام، فقلت له: النبيّ على حاجة. _ قال: _ فوضع يده على صدري، ثم دفعني فألصقتني بالحائط، ثم دخل. قال: فلما رآه رسول الله صلى الله عليه وآله عانقه، ثم قال: اللهم وإي، اللهم وإي؛ يعني إنه أحب خلقك إليك وإي. ثم قال له: يا علي ما حبسك؟ قال: جئت ثلاث مرات، كل ذلك يردني أنس. فنظر إليّ النبيّ، وقال: ما حملك على هذا يا أنس؟ فقلت: يا رسول الله، أردت أن تكون الدعوة لرجل من قومي الأنصار. فقال لي رسول الله صلى الله عليه وآله: لست بأول من أحب قومه. (4)

1- الصناب: الخردل المعمول بالزيت، وهو صباغ يؤتدم به (النهاية: ج 3 ص 55 «صناب»).

2- تاريخ دمشق: ج 42 ص 247 ح 8768، البداية والنهاية: ج 7 ص 351 وفيه «اللهم وال...» بدل «اللهم وإي...».

3- ما بين المعقوفين إضافة يقتضيها السياق.

4- شرح الأخبار: ج 1 ص 137 ح 67 وراجع المستدرک على الصحيحين: ج 3 ص 142 ح 4650 وتاريخ بغداد: ج 3 ص 171 والمعجم الكبير: ج 1 ص 253 ح 730 وحلية الأولياء: ج 6 ص 339 وتاريخ دمشق: ج 42 ص 245 ح 8764 والنهاية: ج 7 ص 354 والمنقب لابن المغازلي: ص 161 ح 191 وكفاية الطالب: ص 155 والأمال للصدوق: ص 753 ح 1012 والأمال للطوسي: ص 253 ح 454.

تاریخ دمشق_ به نقل از انس بن مالك_: به پیامبر خدا کبکی بریان بانان و خَرَدَل پرورده در روغن زیتون، هدیه شد. فرمود: «بار الها! محبوب ترین بنده ات را برسان تا با من از این غذا تناول کند». عایشه گفت: بار الها! آن شخص پدرم باشد. حفصه گفت: الهی! پدر من آن شخص باشد. من نیز گفتم: الهی! سعد بن عُباده را مشمول این دعا قرار بده. صدای در را شنیدم و خارج شدم. علی علیه السلام پشتِ در بود. به وی گفتم: پیامبر خدا مشغول است. او برگشت. دوباره صدای در را شنیدم و خارج شدم. علی علیه السلام پشت در بود. گفتم: پیامبر خدا مشغول است. وی برگشت. بار دیگر، صدای در آمد و علی علیه السلام [از پشت در] سلام کرد. پیامبر خدا، صدای علی علیه السلام را شنید و [به من] فرمود: «بنگر که چه کسی است». خارج شدم. علی علیه السلام، پشت در بود. نزد پیامبر خدا آمدم و به ایشان خبر دادم. فرمود: «بگذار وارد شود». علی علیه السلام آمد. پیامبر خدا دوبار فرمود: «بار الها! او نزد من دوست داشتنی ترین بنده ات است!».

شرح الأخبار_ به نقل از ابو ایوب انصاری_: به پیامبر خدا مرغی_ که به آن، کبک گفته می شود_ هدیه گردید و پیش روی ایشان قرار داده شد. فرمود: «بار الها! محبوب ترین بنده ات را برسان تا با من از این طعام، تناول کند». انس بن مالك، عایشه و حفصه نزدیک ایشان نشسته بودند. عایشه گفت: بار الها! ابو بکر را مشمول این دعا قرار بده. حفصه گفت: بار الها! عمر را مشمول این دعا قرار بده. انس نیز گفت: بار الها! سعد بن عباده یا مردی از انصار را مشمول این دعا قرار بده. در، به صدا درآمد. [پیامبر صلی الله علیه و آله] فرمود: «ای انس! بنگر چه کسی پشت در است». انس گفت: رفته‌ام و علی بن ابی طالب علیه السلام پشت در بود. به او گفتم: پیامبر صلی الله علیه و آله مشغول است. علی علیه السلام برگشت. پیامبر خدا تأملی کرد. آن گاه، سرش را بلند کرد و گفت: «بار الها! بهترین بنده ات را برسان تا همراه من از این غذا بخورد». بار دوم، در به صدا درآمد. پیامبر خدا فرمود: «ای انس! بنگر چه کسی پشت در است». رفته‌ام و علی بن ابی طالب علیه السلام پشت در بود. به وی گفتم: پیامبر صلی الله علیه و آله مشغول است. وی برگشت. پیامبر خدا مقداری درنگ کرد و آن گاه، دو دستش را بلند کرد و فرمود: «بار الها! در همین لحظه او را برسان». در به صدا درآمد. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «ای انس! بنگر چه کسی پشت در است». علی بن ابی طالب علیه السلام پشت در بود. به علی علیه السلام گفتم: پیامبر صلی الله علیه و آله مشغول است. آن گاه علی علیه السلام دستش را بر سینه ام گذاشت و مرا به سمت دیوار راند و سپس داخل شد. وقتی پیامبر خدا وی را دید، در آغوشش کشید و دو بار فرمود: «بار الها! دوست داشتنی ترین بنده ات برای من!»؛ یعنی او محبوب ترین بنده در نزد من و در نزد توست. سپس به علی علیه السلام فرمود: «ای علی! چه چیز مانع ورود تو شد؟». [علی علیه السلام] پاسخ داد: سه بار آمدم و هر بار، انس مرا برگرداند. پیامبر صلی الله علیه و آله به من نگاه کرد و فرمود: «ای انس! چه چیز، تو را به این کار وا داشت؟». پاسخ دادم: ای پیامبر خدا! می خواستم این دعا شامل یکی از مردان قومم (انصار) شود. پیامبر خدا به من فرمود: «تو نخستین کسی نیستی که قومش را دوست دارد».

المستدرک علی الصحیحین عن ثابت البنانی: إن أنس بن مالک کان شاکیا، فاتاه مُحَمَّدُ بْنُ الْحَجَّاجِ يَعُودُهُ فِي أَصْحَابِ لَهُ، فَجَرَى الْحَدِيثَ حَتَّى ذَكَرُوا عَلِيًّا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، فَتَنَقَّصَهُ (1) مُحَمَّدُ بْنُ الْحَجَّاجِ، فَقَالَ أَنَسُ: مَنْ هَذَا!! أَفَعِدُونِي، فَأَقْعَدُوهُ، فَقَالَ: يَا بْنَ الْحَجَّاجِ، أَلَا أُرَاكَ تَنَقَّصُ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ! وَالَّذِي بَعَثَ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِالْحَقِّ لَقَدْ كُنْتُ خَادِمَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بَيْنَ يَدَيْهِ، وَكَانَ كُلَّ يَوْمٍ يَخْدُمُ بَيْنَ يَدَيِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ غُلَامٌ مِنْ أَبْنَاءِ الْأَنْصَارِ، فَكَانَ ذَلِكَ الْيَوْمَ يَوْمِي، فَجَاءَتْ أُمُّ أَيْمَنَ - مَوْلَاةُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - بِطَيْرٍ فَوَضَعَتْهُ بَيْنَ يَدَيِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: يَا أُمَّ أَيْمَنَ، مَا هَذَا الطَّائِرُ؟ قَالَتْ: هَذَا الطَّائِرُ أَصَبَتْهُ، فَصَدَّ نَعْتُهُ لَكَ. فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: اللَّهُمَّ جِنِّي بِأَحَبِّ خَلْقِكَ إِلَيَّ؛ يَا كُلُّ مَعِي مِنْ هَذَا الطَّائِرِ. وَضَرَبَ الْبَابُ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: يَا أَنَسُ، انظُرْ مَنْ عَلَى الْبَابِ! قُلْتُ: اللَّهُمَّ اجْعَلْهُ رَجُلًا مِنَ الْأَنْصَارِ، فَذَهَبْتُ فَإِذَا عَلِيٌّ بِالْبَابِ، قُلْتُ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَلَى حَاجَةٍ. فَجِئْتُ حَتَّى قُمْتُ مِنْ مَقَامِي، فَلَمْ أَلْبَثْ أَنْ ضَرَبَ الْبَابُ، فَقَالَ: يَا أَنَسُ، انظُرْ مَنْ عَلَى الْبَابِ! فَقُلْتُ: اللَّهُمَّ اجْعَلْهُ رَجُلًا مِنَ الْأَنْصَارِ، فَذَهَبْتُ فَإِذَا عَلِيٌّ بِالْبَابِ، قُلْتُ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَلَى حَاجَةٍ. فَجِئْتُ حَتَّى قُمْتُ مِنْ مَقَامِي، فَلَمْ أَلْبَثْ أَنْ ضَرَبَ الْبَابُ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: يَا أَنَسُ، اذْهَبْ فَأَدْخِلْهُ، فَلَسْتُ بِأَوَّلِ رَجُلٍ أَحَبَّ قَوْمَهُ، لَيْسَ هُوَ مِنَ الْأَنْصَارِ. فَذَهَبْتُ فَأَدْخَلْتُهُ، فَقَالَ: يَا أَنَسُ قَرِّبْ إِلَيَّ الطَّيْرَ. قَالَ: فَوَضَعْتُهُ بَيْنَ يَدَيِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، فَأَكَلَا - جَمِيعًا. قَالَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَجَّاجِ: يَا أَنَسُ، كَانَ هَذَا بِمَحْضَرٍ مِنْكَ؟ قَالَ: نَعَمْ. قَالَ: أُعْطِيَ بِاللَّهِ عَهْدًا إِلَّا أَنْتَقِصَ عَلَيَّا بَعْدَ مَقَامِي هَذَا، وَلَا أَعْلَمَ أَحَدًا يَنْتَقِصُهُ إِلَّا أَشْنَتْ لَهُ وَجْهَهُ. (2)

1- فلانٌ يَنْتَقِصُ فلانا: أي يَقْعُ فِيهِ وَيَثْلِبُهُ (الصَّحاح: ج 3 ص 1059 «نقص»).

2- المستدرک علی الصحیحین: ج 3 ص 142 ح 4651.

المستدرک علی الصحیحین_ به نقل از ثابت بنانی_: انس بن مالک، بیمار بود. محمّد بن حجاج، همراه با دوستانش نزد انس آمدند تا از وی عیادت کنند که سخن به گفتگو در باره علی علیه السلام رسید. محمّد بن حجاج، از علی علیه السلام عیبجویی کرد. انس گفت: این دیگر کیست؟ مرا بنشانید. انس را نشاندهند. پس گفت: «ای پسر حجاج! پس از این نبینم که از علی عیبجویی کنی. سوگند به کسی که محمّد صلی الله علیه و آله را به حق فرستاد، من نزد پیامبر خدا خدمت گزار بودم. هر روز، جوانی از فرزندان انصار، برای پیامبر خدا خدمت می کرد. روزی که نوبت من بود، امّ ایمن (کنیز پیامبر خدا) مرغی آورد و آن را جلوی پیامبر خدا نهاد. پیامبر خدا فرمود: «ای امّ ایمن! این پرنده چیست؟» امّ ایمن پاسخ داد: این مرغی است که به دست آورده و برای شما طبخ کرده ام. پیامبر خدا فرمود: «بار الها! محبوب ترین بنده نزد خودت و نزد من را برسان تا از این پرنده با من بخورد». در، به صدا در آمد. پیامبر خدا فرمود: «ای انس! بین چه کسی پشت در است». [با خود] گفتم: بار الها! مردی از انصار باشد! به سمت در رفتم و علی علیه السلام آن جا بود. گفتم: پیامبر خدا مشغول است. آن گاه برگشتم و سر جایم نشستم. طولی نکشید که [دوباره] در به صدا در آمد. [پیامبر صلی الله علیه و آله] فرمود: «ای انس! بنگر چه کسی پشت در است». [با خود] گفتم: بار الها! مردی از انصار باشد. رفتم و علی علیه السلام آن جا بود. گفتم: پیامبر خدا مشغول است. باز آمدم و در جایم نشستم. طولی نکشید که در به صدا در آمد. پیامبر خدا فرمود: «ای انس! برو و او را به درون بیاور. تو نخستین فردی نیستی که قومش را دوست دارد. آن فرد [مورد نظر من] از انصار نیست. رفتم و علی علیه السلام را به درون آوردم. آن گاه، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «ای انس! این مرغ را نزدیک وی بگذار». آن را جلوی پیامبر خدا نهادم و آن دو با هم را خوردند. محمّد بن حجاج گفت: ای انس! این جریان، پیش روی تو اتفاق افتاد؟ گفت: بله. حجاج گفت: با خدا عهد می بندم که پس از این، هرگز از علی عیبجویی نکنم و اگر متوجه شدم که کسی از او عیبجویی می کند، بر صورتش سیلی بزنم.

علل الشرائع عن المفضل بن عمر: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ جَعَفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الصَّادِقِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ: لِمَ صَارَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ قَسِيمَ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ؟ قَالَ: لِأَنَّ حُبَّهُ إِيْمَانٌ، وَبُغْضُهُ كُفْرٌ، وَإِنَّمَا خُلِقَتِ الْجَنَّةُ لِأَهْلِ الْإِيْمَانِ، وَخُلِقَتِ النَّارُ لِأَهْلِ الْكُفْرِ، فَهُوَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَسِيمَ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ لِهَذِهِ الْعِلَّةِ؛ فَالْجَنَّةُ لَا يَدْخُلُهَا إِلَّا أَهْلُ مَحَبَّتِهِ، وَالنَّارُ لَا يَدْخُلُهَا إِلَّا أَهْلُ بُغْضِهِ. قَالَ الْمُفَضَّلُ: فَقُلْتُ: يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ، فَالْأَنْبِيَاءُ وَالْأَوْصِيَاءُ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ كَانُوا يُحِبُّونَهُ، وَأَعْدَاؤُهُمْ كَانُوا يُبْغِضُونَهُ؟ قَالَ: نَعَمْ. قُلْتُ: فَكَيْفَ ذَلِكَ؟ قَالَ: أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ يَوْمَ خَيْبَرَ: «لَأَعْطِينَ الرَّايَةَ عَدَا رَجُلًا يُحِبُّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ، وَيُحِبُّهُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ، مَا يَرْجِعُ حَتَّى يَفْتَحَ اللَّهُ عَلَى يَدَيْهِ»، فَدَفَعَ الرَّايَةَ إِلَى عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَفَتَحَ اللَّهُ تَعَالَى عَلَى يَدَيْهِ؟ قُلْتُ: بَلَى. قَالَ: أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لَمَّا أُتِيَ بِالطَّائِرِ الْمَشْوِيِّ قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: «اللَّهُمَّ انْتِنِي بِأَحَبِّ خَلْقِكَ إِلَيَّ؛ يَا كُلُّ مَعِي مِنْ هَذَا الطَّائِرِ» وَعَنَى بِهِ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ؟ قُلْتُ: بَلَى. قَالَ: فَهَلْ يَجُوزُ إِلَّا يُحِبُّ أَنْبِيَاءَ اللَّهِ وَرُسُلَهُ وَأَوْصِيَاءَهُمْ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ رَجُلًا يُحِبُّهُ اللَّهُ وَرَسُولَهُ، وَيُحِبُّ اللَّهُ وَرَسُولَهُ؟ فَقُلْتُ لَهُ: لَا. قَالَ: فَهَلْ يَجُوزُ أَنْ يَكُونَ الْمُؤْمِنُونَ مِنْ أُمَّمِهِمْ لَا يُحِبُّونَ حَبِيبَ اللَّهِ وَحَبِيبَ رَسُولِهِ وَأَنْبِيَاءَهُ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ؟ قُلْتُ: لَا. قَالَ: فَقَدْ ثَبَّتَ أَنَّ جَمِيعَ أَنْبِيَاءِ اللَّهِ وَرُسُلِهِ وَجَمِيعَ الْمُؤْمِنِينَ كَانُوا لِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ مُحِبِّينَ، وَثَبَّتَ أَنَّ أَعْدَاءَهُمْ وَالْمُخَالَفِينَ لَهُمْ كَانُوا لَهُمْ وَلِجَمِيعِ أَهْلِ مَحَبَّتِهِمْ مُبْغِضِينَ. قُلْتُ: نَعَمْ. قَالَ: فَلَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ أَحَبَّهُ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ، وَلَا يَدْخُلُ النَّارَ إِلَّا مَنْ أَبْغَضَهُ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ، فَهُوَ إِذَنْ قَسِيمُ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ. (1)

1- .علل الشرائع : ص 162 ح 1 ، مختصر بصائر الدرجات : ص 216 ، تأويل الآيات الظاهرة : ج 2 ص 790 ح 10 ، بحار الأنوار : ج 39 ص 194 ح 5 .

علل الشرائع_ به نقل از مفضل بن عمر: از ابو عبد الله (امام صادق) علیه السلام پرسیدم: به چه علت امیر مؤمنان، علی بن ابی طالب، تقسیم کننده بهشت و جهنم شده است؟ فرمود: «برای این که دوست داشتن او ایمان، و دشمن داشتن او کفر است و نیز بهشت برای مؤمنان و جهنم برای کافران، آفریده شده است. به این علت، او تقسیم کننده بهشت و جهنم است. از این رو، جز دوستداران علی، داخل بهشت نمی شوند و جز دشمنان وی، وارد جهنم نمی گردند». گفتم: ای پسر پیامبر خدا! پس انبیا و اوصیا علیهم السلام علی را دوست می داشتند و دشمنان آنان، وی را دشمن می داشتند؟ فرمود: «آری». گفتم: چگونه؟ فرمود: «مگر نمی دانی که در روز جنگ خیبر، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: فردا پرچم را به دست مردی می دهم که خدا و پیامبرش را دوست دارد و خدا و پیامبرش نیز او را دوست دارند. او از جنگ بر نمی گردد، مگر آن که خدا پیروزی را نصیب وی کند و سپس پرچم را به دست علی علیه السلام داد و خداوند، پیروزی را به دست علی علیه السلام تحقّق بخشید؟». گفتم: چرا. [نیز] فرمود: «مگر نمی دانی هنگامی که مرغ بریان برای پیامبر صلی الله علیه و آله آوردند، فرمود: بار الها! محبوب ترین بنده نزد خودت و نزد من را برسان تا با من از این مرغ بخورد و منظورش علی علیه السلام بود؟». گفتم: چرا. فرمود: «آیا رواست که پیامبران و فرستادگان خدا و اوصیای آنها مردی را دوست نداشته باشند که خدا و پیامبرش وی را دوست دارند و او نیز خدا و پیامبرش را دوست دارد؟». گفتم: خیر. فرمود: «و آیا رواست که مؤمنان امت آنان، دوست خدا و دوست پیامبر خدا و انبیایش را دوست نداشته باشند؟». گفتم: خیر. فرمود: «بنا بر این، ثابت شد که تمامی پیامبران خدا و فرستادگان او و نیز تمامی مؤمنان، علی بن ابی طالب را دوست داشته اند و نیز ثابت شد که دشمنان و مخالفان پیامبران و فرستادگان خدا، آنان و دوستداران آنان را دشمن می داشته اند». گفتم: آری. فرمود: «بنا بر این، از اولین و آخرین، جز کسانی که علی را دوست داشته اند، کسی وارد بهشت نمی شود و از اولین و آخرین، جز کسانی که علی را دشمن داشته اند، کسی وارد جهنم نمی گردد. از این رو، علی علیه السلام تقسیم کننده بهشت و جهنم است».

راجع: تاريخ دمشق: ج 42 ص 244_260، وعبقات الأنوار، المجلد الرابع.

4 / 4 أَحَبُّ أَهْلِ بَيْتِ النَّبِيِّ إِلَيْهَا الْمَسْتَدْرِكُ عَلَى الصَّحِيحِينَ عَنْ أَسْمَاءِ بِنْتِ عَمَيْسٍ: كُنْتُ فِي زَفَافِ فَاطِمَةَ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، فَلَمَّا أَصْبَحْنَا جَاءَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِلَى الْبَابِ، فَقَالَ: يَا أُمَّ أَيْمَنَ ادْعِي لِي أُخِي. فَقَالَتْ: هُوَ أَخُوكَ وَتُنْكِحُهُ؟! قَالَ: نَعَمْ يَا أُمَّ أَيْمَنَ. فَجَاءَ عَلِيٌّ، فَضَضَّحَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مِنَ الْمَاءِ، وَدَعَا لَهُ، ثُمَّ قَالَ: ادْعِي لِي فَاطِمَةَ. قَالَتْ: فَجَاءَتْ تَعْتَرُّ مِنَ الْحَيَاءِ، فَقَالَ لَهَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: اسْكُنِي؛ فَقَدْ أَنْكَحْتُكَ أَحَبَّ أَهْلِ بَيْتِي إِلَيَّ. قَالَتْ: وَنَضَّحَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَلَيْهَا مِنَ الْمَاءِ. ثُمَّ رَجَعَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَرَأَى سَوَادًا بَيْنَ يَدَيْهِ، فَقَالَ: مَنْ هَذَا؟ فَقُلْتُ: أَنَا أَسْمَاءُ. [قَالَ:] (1) بِنْتُ عُمَيْسٍ؟ قُلْتُ: نَعَمْ. قَالَ: جِئْتِ فِي زَفَافِ ابْنَةِ رَسُولِ اللَّهِ؟ قُلْتُ: نَعَمْ. فَدَعَا لِي 2. (2)

1- أثبتنا ما بين المعقوفين من المصادر الأخرى.

2- المستدرک علی الصحیحین: ج 3 ص 173 ح 4752، المعجم الكبير: ج 24 ص 136 ح 364 و ص 137 ح 365، ذخائر العقبی: ص 68؛ كشف الغمة: ج 1 ص 365 کلها نحوه.

4 / 4 محبوب ترین فردِ خاندان پیامبر نزد ایشان

ر. ك: تاريخ دمشق: ج 42 ص 244 _ 260، عباقات الأنوار: ج 4.

4 / 4 محبوب ترین فردِ خاندان پیامبر نزد ایشان المستدرک علی الصحیحین_ به نقل از اسماء (دختر عمیس) _: در شب عروسی فاطمه علیها السلام، دختر پیامبر خدا، حضور داشتم. صبحگاه، پیامبر صلی الله علیه و آله در آمد و فرمود: «ای امّ ایمن! برادرم را فرا بخوان». امّ ایمن گفت: او برادرت است و تو دخترت را به عقد وی در آورده ای؟! فرمود: «آری، ای امّ ایمن!». علی علیه السلام آمد. پیامبر صلی الله علیه و آله بر وی آب پاشید و برای وی دعا کرد. آن گاه فرمود: «امّ ایمن! فاطمه را نیز فرا بخوان». فاطمه علیها السلام، در حالی که از شرم می لرزید، آمد. پیامبر خدا به او فرمود: «آرام باش. تو را به همسری بهترین فرد خاندانم نزد خودم در آورده ام». امّ ایمن گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله بر وی نیز آب پاشید. آن گاه، پیامبر خدا برگشت و در مقابل خویش شَبَحی (سایه ای) دید. گفت: «کیستی؟». گفتم: من هستم، اسماء. فرمود: «دختر عمیس؟». گفتم: آری. فرمود: «برای شب عروسی دختر پیامبر خدا آمده ای؟». گفتم: آری. [پیامبر صلی الله علیه و آله] برای من دعا کرد. 1

4 / 5 أَحَبُّ الرَّجَالِ إِلَى النَّبِيِّ الْإِصَابَةُ عَنْ مَعَاذَةِ الْغَفَارِيَّةِ: كُنْتُ أَنْبَسَا لِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، أَخْرُجُ مَعَهُ فِي الْأَسْفَارِ؛ أَقُومُ عَلَى الْمَرَضِيِّ، وَأُدَاوِي الْجَرْحِي، فَدَخَلْتُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بَيْتَ عَائِشَةَ وَعَلَيَّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا خَرَجَ مِنْ عِنْدِهَا (1)، فَسَمِعْتُهُ يَقُولُ لِعَائِشَةَ: إِنَّ هَذَا أَحَبُّ الرَّجَالِ إِلَيَّ، وَأَكْرَمُهُمْ عَلَيَّ، فَأَعْرِفِي لِي حَقَّهُ، وَأَكْرِمِي مَثْوَاهُ. (2)

المناقب لابن شهر آشوب عن بريدة: سَأَلْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: أَيُّ النِّسَاءِ أَحَبُّ إِلَيْكَ؟ قَالَ: فَاطِمَةُ. قُلْتُ: مِنْ الرَّجَالِ؟ قَالَ: رَوْجُهَا. (3)

1- كذا في المصدر، وفي بقيّة المصادر: «عنده»، والظاهر أنّه الصواب.

2- الإصابة: ج 8 ص 308 الرقم 11731، أسد الغابة: ج 7 ص 259 الرقم 7292 وفيه «فاعرفي له» بدل «فاعرفي لي»، ذخائر العقبى: ص 118 وفيه من «فدخلت...».

3- المناقب لابن شهر آشوب: ج 3 ص 331، بحار الأنوار: ج 43 ص 38 ح 40.

4 / 5 محبوب ترین مردان در نزد پیامبر

4 / 5 محبوب ترین مردان در نزد پیامبر الإصابَة_ به نقل از مُعَاذَة غِفَارِي_ : با پیامبر خدا مأنوس بودم . در سفرها همراه ایشان می رفتم و بر بالین بیماران ، حاضر می شدم و مجروحان را مداوا می کردم . در خانه عایشه بر پیامبر خدا وارد شدم که علی علیه السلام از نزد ایشان خارج می شد . شنیدم که پیامبر صلی الله علیه و آله به عایشه می فرمود : «او محبوب ترین و گرمی ترین مردان در نزد من است . پس به خاطر من ، حقّ وی را بشناس و جایگاهش را گرمی بدار» .

المناقب ، ابن شهر آشوب_ به نقل از بُریدَة_ : از پیامبر خدا پرسیدم : محبوب ترین زنان در نزد چه کسی است؟ فرمود : «فاطمه» . گفتم : و از مردان؟ فرمود : «همسرش» .

مسند ابن حنبل عن النعمان بن بشير: استأذن أبو بكرٍ على رسولِ الله صلى الله عليه وآله ودخل، فسمع صوتَ عائشةَ عاليا وهي تقول: وَاللَّهِ، لَقَدْ عَرَفْتُ أَنَّ عَلِيًّا أَحَبُّ إِلَيْكَ مِن أَبِي وَمِنِّي - مَرَّتَيْنِ أَوْ ثَلَاثًا - . فَاسْتَأْذَنَ أَبُو بَكْرٍ فَدَخَلَ، فَأَهْوَى إِلَيْهَا، فَقَالَ: يَا بِنْتَ فُلَانَةَ، أَلَا أَسْمَعُكَ تَرْفَعِينَ صَوْتَكَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ! (1)

المستدرک علی الصحیحین عن جمیع بن عمیر: دَخَلْتُ مَعَ أُمِّي عَلِيَّ عَائِشَةَ، فَسَدَّ مَعْتَهَا مِنْ وَرَاءِ الْحِجَابِ وَهِيَ تَسْأَلُهَا عَنْ عَلِيٍّ، فَقَالَتْ: تَسْأَلْنِي عَنْ رَجُلٍ - وَاللَّهِ - مَا أَعْلَمُ رَجُلًا كَانَ أَحَبَّ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مِنْ عَلِيٍّ! وَلَا فِي الْأَرْضِ امْرَأَةٌ كَانَتْ أَحَبَّ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مِنْ امْرَأَتِهِ. (2)

سنن الترمذي عن جمیع بن عمیر التيمي: دَخَلْتُ مَعَ عَمَّتِي عَلِيَّ عَائِشَةَ، فَسَدَّتْ: أَيُّ النَّاسِ كَانَ أَحَبَّ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ؟ قَالَتْ: فَاطِمَةُ. فَقِيلَ: مِنَ الرِّجَالِ؟ قَالَتْ: زَوْجُهَا، أَنْ كَانَ مَا عَلِمْتُ صَوَامًا قَوْمًا. (3)

الأمالی للطوسی عن جمیع بن عمیر: قَالَتْ عَمَّتِي لِعَائِشَةَ وَأَنَا أَسْمَعُ: أَرَأَيْتِ مَسِيرَكَ إِلَى عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَا كَانَ؟ قَالَتْ: دَعِينَا مِنْكَ! إِنَّهُ مَا كَانَ مِنَ الرِّجَالِ أَحَبُّ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مِنْ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَلَا مِنَ النِّسَاءِ أَحَبُّ إِلَيْهِ مِنَ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ. (4)

1- .مسند ابن حنبل: ج 6 ص 388 ح 18448، خصائص أمير المؤمنين للنسائي: ص 209 ح 110، مجمع الزوائد: ج 9 ص 170 ح 14730 نقلاً عن البيهقي وليس فيه «ومني» .

2- .المستدرک علی الصحیحین: ج 3 ص 167 ح 4731، خصائص أمير المؤمنين للنسائي: ص 211 ح 112، تاريخ دمشق: ج 42 ص 262، المناقب للخوارزمي: ص 79 ح 63؛ الأمالی للطوسی: ص 249 ح 440 كلها نحوه .

3- .سنن الترمذي: ج 5 ص 701 ح 3874، تاريخ دمشق: ج 42 ص 263؛ شرح الأخبار: ج 1 ص 140 ح 70 نحوه وراجع المناقب للكوفي: ج 2 ص 470 ح 964 .

4- .الأمالی للطوسی: ص 332 ح 663، المناقب لابن شهر آشوب: ج 3 ص 331، شرح الأخبار: ج 1 ص 140 ح 72 كلاهما نحوه .

مسند ابن حنبل_ به نقل از نُعمان بن بشیر_: ابو بکر از پیامبر خدا اجازه ورود خواست و داخل شد . صدای بلند عایشه را شنید که می گفت : به خدا سوگند ، می دانم که علی ، نزد تو محبوب تر از من و پدرم است . او دو یا سه بار این جمله را تکرار کرد . ابو بکر ، اجازه خواست و وارد شد و به سمت وی رفت و گفت : ای دختر فلان! دیگر نشنوم که صدایت را بر پیامبر خدا بلند کنی!

المستدرک علی الصحیحین_ به نقل از جمیع بن عُمیر_: با مادرم نزد عایشه رفتیم از پشت پرده شنیدم که مادرم درباره علی علیه السلام از عایشه سؤال می کرد . وی گفت : درباره این مرد از من می پرسی؟ به خدا سوگند ، مردی محبوب تر از علی نزد پیامبر خدا نمی شناسم و بر روی زمین ، زنی محبوب تر از همسر وی نزد پیامبر خدا نمی شناسم .

سنن الترمذی_ به نقل از جمیع بن عُمیر تیمی_: همراه عمّه ام نزد عایشه رفتیم . پرسیدم : چه کسی نزد پیامبر خدا عزیزترین مردم بود؟ گفت : فاطمه علیها السلام . پرسیده شد : از مردان ، چه کسی؟ گفت : همسرش که تا آن جا که می دانم ، همواره روزه دار و نمازگزار بوده است .

الأمالی ، طوسی_ به نقل از جمیع بن عُمیر_: شنیدم که عمّه ام به عایشه گفت : لشکرکشی ات علیه علی را چگونه دیدی؟ عایشه گفت : راحتم بگذار . در نزد پیامبر خدا ، از مردان کسی محبوب تر از علی نبود و از زنان ، زنی محبوب تر از فاطمه نبود .

تاريخ دمشق عن عائشة: ما خلق الله خلقاً كان أحبَّ إلى رسولِ الله صلى الله عليه وآله من عليٍّ . (1)

سنن الترمذي عن بريدة: كان أحبَّ النساءِ إلى رسولِ الله صلى الله عليه وآله فاطمةً ، ومن الرجالِ عليٍّ . (2)

خصائص أمير المؤمنين للنسائي عن ابن بريدة: جاء رجلٌ إلى أبي فسأله: أيُّ الناسِ كان أحبَّ إلى رسولِ الله صلى الله عليه وآله؟ قال: من النساءِ فاطمةٌ عليها السلام ، ومن الرجالِ عليٌّ عليه السلام . (3)

مسند الروياني عن بريدة: جاء قومٌ من خراسانَ ، فقالوا: أقلنا . فقال: أما من بني فلا (؟) (4) . فقالوا: أما (5) عن أحبِّ الناسِ كان إلى رسولِ الله صلى الله عليه وآله . قال: عليُّ بنُ أبي طالبٍ . قالوا: فأخبرنا عن أبغضِ الناسِ كان إلى رسولِ الله صلى الله عليه وآله . قال: بنو أميةً ، وثقيفٌ ، وحنيفةٌ . (6)

رسول الله صلى الله عليه وآله: معاشِرَ الناسِ ، من أحبَّ عليًّا أحببتهُ ، ومن أبغضَ عليًّا أبغضتهُ ، ومن وصلَ عليًّا وصلتهُ ، ومن قطعَ عليًّا قطعتهُ ، ومن جفا عليًّا جفوتهُ ، ومن والى عليًّا واليتهُ ، ومن عادى عليًّا عاديتهُ . (7)

1- تاريخ دمشق: ج 42 ص 260 ، كفاية الطالب: ص 324 .

2- سنن الترمذي: ج 5 ص 698 ح 3868 ، المستدرک على الصحيحين: ج 3 ص 168 ح 4735 ، تاريخ دمشق: ج 42 ص 260 ح 8791 .

3- خصائص أمير المؤمنين للنسائي: ص 214 ح 113 .

4- كذا في المصدر، وجاء الحديث في كتاب شرح الأخبار: ج 1 ص 431 ح 75 نقلاً عن الروياني هكذا: «جاء قوم من خراسان فقالوا: أنبتنا، فقال: أما من بني فلانة . فقالوا: أنبتنا، فقال: أما من بني فلانة . فقالوا: أنبتنا عن أحبِّ الناسِ كان إلى رسولِ الله صلى الله عليه وآله ؟ قال: عليُّ بنُ أبي طالبٍ» . وجاء في ص 143 ح 75 عن ابن بريدة: «إنَّ نقرأ دخلوا على أبيه بريدة، فقالوا له: أخل لنا! فأمر من حوله بالقيام . قال: فبقيتُ معه ، فنظروا إليَّ وقالوا: تتخَّ . فقال أبي: أما ابني فلا . فقالوا: أما إذا رضيت به فقد رضينا . حدثنا أيُّ الناسِ كان أحبَّ إلى رسولِ الله صلى الله عليه وآله؟ قال أبي: كان أحبِّ الناسِ إليه عليُّ بنُ أبي طالبٍ» .

5- في هامش المصدر: كذا بالمخطوط ، ويظهر علامة إلحاق في هذا الموضع ولم يظهر في الهامش شيء ، والظاهر أن الصواب: «أما تخبرنا» .

6- مسند الروياني: ج 1 ص 80 ح 41 .

7- الأماشي للصدوق: ص 188 ح 197 ، بشارة المصطفى: ص 24 ، التحصين لابن طاووس: ص 550 ح 12 كلَّها عن عبد الله بن الفضل الهاشمي عن الإمام الصادق عن آبائه عليهم السلام ، روضة الواعظين: ص 116 ، بحار الأنوار: ج 37 ص 109 ح 2 .

تاریخ دمشق_ به نقل از عایشه_ : خداوند بنده ای نیافریده است در نزد پیامبر خدا ، از علی محبوب تر باشد .

سنن الترمذی_ به نقل از بُریده_ : محبوب ترین زنان نزد پیامبر خدا فاطمه علیهاالسلام و از مردان ، علی علیه السلام بود .

خصائص أمير المؤمنين ، نسائی_ به نقل از پسر بُریده_ : مردی نزد پدرم آمد و از وی پرسید : چه کسی نزد پیامبر خدا محبوب تر بود؟ گفت : از زنان ، فاطمه علیهاالسلام و از مردان ، علی علیه السلام .

مُسند الرویانی_ به نقل از بُریده_ : گروهی از خراسان آمدند و گفتند : [محفل را] برایمان خلوت کن . پدرم گفت : ولی از فرزندم ، نه .
(1) گفتند : درباره محبوب ترین مردم در نزد پیامبر خدا باخبرمان کن . گفت : علی بن ابی طالب [است] . گفتند : از بدترین مردم در نزد پیامبر خدا به ما خبر بده . گفت : بنی امیه ، بنی ثقیف و بنی حنیفه .

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله : ای مردم! هر که علی را دوست بدارد ، دوستش می دارم و هر که علی را دشمن بدارد ، دشمنش می دارم و به هر که به علی بیبوندد ، می پیوندم و از هر که از علی بُرد ، می برم و از هر که از علی بیزار باشد ، بیزارم و با آن که با علی دوست باشد ، دوستم و با آن که با علی دشمنی کند ، دشمنم .

1- این حدیث در مصدر ، چنین نقل شده است ؛ ولی در کتاب شرح الأخبار (ج 1 ص 431 ح 75) به نقل از رویانی چنین آمده است : «گروهی از خراسان آمدند و گفتند : به ما خبر دهید . گفت : درباره بنی فلان . گفتند : باز هم به ما خبر بده . گفت : درباره بنی فلان . سپس گفتند : ما را از محبوب ترین شخص نزد پیامبر خدا آگاه ساز . گفت : علی بن ابی طالب» . نیز در آن کتاب (ص 143 ح 75) به نقل از فرزند بریده آمده است که : «گروهی بر پدرم بریده وارد شدند و به وی گفتند : جلسه را برای ما خلوت کن . وی دستور داد که اطرافیان برخیزند . من نزد او ماندم . آنان به من نگریستند و گفتند : می خواهیم تنها باشیم . پدرم گفت : این ، پسر من است . این جا می ماند . گفتند : چنانچه تو راضی باشید ، ما نیز راضی هستیم . به ما بگو که کدام شخص ، محبوب تر از همه نزد پیامبر خدا بود؟ پدرم گفت : محبوب ترین مردم در نزد پیامبر صلی الله علیه و آله ، علی بن ابی طالب علیه السلام بود» .

راجع: ص 184 (حبّه حبّ النبي).

4 / 6 تَقَرَّبُ الْمَلَائِكَةُ إِلَى اللَّهِ بِحُبِّهِ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَخَى بَيْنِي وَبَيْنَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ، وَزَوْجَهُ ابْنَتِي مِنْ فَوْقِ سَبْعِ سَمَاوَاتِهِ، وَأَشْهَدُ عَلَى ذَلِكَ مُقَرَّبِي مَلَائِكَتِهِ، وَجَعَلَهُ لِي وَصِيًّا، وَخَلِيفَةً؛ فَعَلِيٌّ مِنِّي، وَأَنَا مِنْهُ، مُجِبُّهُ مُحِبِّي، وَمُبْغِضُهُ مُبْغِضِي، وَإِنَّ الْمَلَائِكَةَ لَتَتَقَرَّبُ إِلَى اللَّهِ بِمَحَبَّتِهِ. (1)

عنه صلى الله عليه وآله لِعَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ الْمَلَائِكَةَ لَتَتَقَرَّبُ إِلَى اللَّهِ - تَقَدَّسَ ذِكْرُهُ - بِمَحَبَّتِكَ وَوَلَايَتِكَ، وَاللَّهُ إِنْ أَهَلَ مَوَدَّتِكَ فِي السَّمَاءِ لَأَكْثَرَ مِنْهُمْ فِي الْأَرْضِ. (2)

1- الأُمالي للصدوق: ص 187 ح 195، بشارة المصطفى: ص 23 كلاهما عن ابن عباس.

2- الأُمالي للصدوق: ص 411 ح 533، بشارة المصطفى: ص 55 كلاهما عن أبي سعيد عقيصا عن الإمام الحسين عن أبيه عليهما السلام.

4 / 6 تقرب جستن فرشتگان به خدا با دوست داشتن علی

ر. ك: ص 185 (دوست داشتن علی، دوست داشتن پیامبر است).

4 / 6 تقرب جستن فرشتگان به خدا با دوست داشتن علی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: خداوند خُجسته و والا، میان من و علی بن ابی طالب، پیوند برادری بسته و از بالای هفت آسمان خویش، دخترم را به عقد وی در آورده و فرشتگان مقربش را بر این امر، گواه گرفته است و او را برایم جانشین و وصی قرار داده است. پس، علی از من است و من از علی هستم. دوستدار او دوستدار من است و دشمن او دشمن من است. به درستی که فرشتگان، با دوست داشتن وی، به خداوند تقرب می جویند.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله _ خطاب به علی علیه السلام _: به درستی که فرشتگان، با محبت و ولایت تو به خداوند _ که یادش مُنزه است _ تقرب می جویند. به خدا سوگند، دوستداران تو در آسمان، بیشتر از دوستداران در زمین اند.

الفصل الخامس : التحذير من الغلو في حبّ الإمام عليّ عليه السلام: دَعَانِي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَقَالَ : إِنَّ فِيكَ مِنْ عِيسَى مَثَلًا ؛ أَبْغَضَتهُ يَهُودٌ حَتَّى بَهَتُوا أُمَّهُ ، وَأَحَبَّتهُ النَّصَارَى حَتَّى أَنْزَلُوهُ بِالْمَنْزِلِ الَّذِي لَيْسَ بِهِ . أَلَا - وَإِنَّهُ يَهْدِيكَ فِيَّ اثْنَانِ : مُحِبٌّ يَقَرُّطُنِي بِمَا لَيْسَ فِيَّ ، وَمُبْغِضٌ يَحْمِلُهُ سَنَانِي عَلَى أَنْ يَبْهَتَنِي . (1)

رسول الله صلى الله عليه وآله يا عليّ ، إنّ فيك مثلاً من عيسى بن مريم ؛ أحبّه قوم فأفرطوا في حبّه فهلكوا فيه ، وأبغضه قوم فأفرطوا في بُغضه فهلكوا فيه ، واقتصد فيه قوم فنجوا . (2)

عنه صلى الله عليه وآله يا عليّ ، مثلك في أمّتي مثل المسيح عيسى بن مريم ؛ افترق قومه ثلاث فرقٍ : فرقة مؤمنون ، وهم الحواريون ، وفرقة عادوه ، وهم اليهود ، وفرقة غلوا فيه فخرجوا عن الإيمان . وإنّ أمّتي ستفترق فيك ثلاث فرقٍ : فرقة شيعتك ، وهم المؤمنون ، وفرقة أعدائك ، وهم الناكثون ، وفرقة غلوا فيك ، وهم الجاحدون السابقون . فأنت - يا عليّ - وشيعتك في الجنة ، ومحبّو شيعتك في الجنة ، وعدوك والغالي فيك في النار . (3)

-
- 1- .مسند ابن حنبل : ج 1 ص 337 ح 1377 عن ناجذ ، المستدرک علی الصحیحین : ج 3 ص 133 ح 4622 ، مسند أبي يعلى : ج 1 ص 273 ح 530 ، تاريخ دمشق : ج 42 ص 293 _ 296 ، المناقب لابن المغازلي : ص 71 ح 104 ؛ الغارات : ج 2 ص 589 ، الأمالي للطوسي : ص 256 ح 462 كلّها عن ربيعة بن ناجذ .
 - 2- .الأمالي للطوسي : ص 345 ح 709 عن عبيد الله بن عليّ عن الإمام الرضا عن آبائه عليهم السلام ، بحار الأنوار : ج 35 ص 319 ح 14 ؛ المناقب للخوارزمي : ص 325 ح 333 عن الأصبغ عن الإمام عليّ عليه السلام عنه صلى الله عليه وآله نحوه .
 - 3- .المناقب للخوارزمي : ص 317 ح 318 ؛ مائة منقبة : ص 103 ح 48 وفيه «الشاكون» بدل «الناكثون» وكلاهما عن عمر بن أذينة عن الإمام الصادق عن أبيه عن جدّه عن الإمام الحسين عليهم السلام .

فصل پنجم: بر حذر داشتن از غلو در دوست داشتن امام علی

اشاره

فصل پنجم: بر حذر داشتن از غلو در دوست داشتن امام علیام علیه السلام: پیامبر خدا مرا فرا خواند و فرمود: «در تو نمونه ای از عیسی علیه السلام است. یهود با وی دشمنی ورزیدند، تا آن جا که به مادرش تهمت زدند و نصارا او را دوست داشتند، تا آن جا که وی را در جایگاهی قرار دادند که جایش نبود». بدانید که دو گروه درباره من به هلاکت می افتند: دوستدارانی که مرا به آنچه در من نیست، ستایش می کنند؛ و بدخواهانی که دشمنی با من، آنان را به تهمت زدن به من و ا می دارد.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: ای علی! ماجرای تو مانند ماجرای عیسی بن مریم است که قومی او را دوست داشتند و در دوست داشتن او زیاده روی کردند و در نتیجه، درباره وی به هلاکت افتادند و گروهی او را دشمن داشتند و در دشمنی داشتن او زیاده روی کردند و آنان نیز هلاک شدند. گروهی هم درباره او میانه روی کردند و نجات یافتند.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: ای علی! مثل تو در امت من، مثل عیسی بن مریم است که قوم او سه گروه شدند: گروهی مؤمنان، که همان حواریان اند؛ گروهی دشمنان وی، که یهودند؛ و گروهی که درباره وی زیاده روی کردند و در نتیجه از ایمان، خارج شدند. امت من نیز درباره تو سه گروه می شوند: گروهی پیروان تو، که مؤمنان اند؛ گروهی دشمنان تو، که پیمان شکن اند؛ و گروهی که درباره تو زیاده روی می کنند، که همان منکران پیشی گیرنده اند. پس، تو - ای علی - و پیروانت در بهشتید و دوستداران پیروانت در بهشت اند، و دشمنانت و غلوکنندگان درباره تو، در آتش اند.

الإمام علي عليه السلام: لِيُحِبَّنِي قَوْمٌ حَتَّى يَدْخُلُوا النَّارَ فِي حُبِّي ، وَلِيُبْغِضُنِي قَوْمٌ حَتَّى يَدْخُلُوا النَّارَ فِي بُغْضِي . (1)

عنه عليه السلام: يَهْلِكُ فِي رَجُلَانِ: مُحِبٌّ مُفْرِطٌ ، وَمُبْغِضٌ مُفْتَرٍ . (2)

عنه عليه السلام: يَهْلِكُ فِي رَجُلَانِ: مُفْرِطٌ غَالٍ ، وَمُبْغِضٌ قَالٍ . (3)

عنه عليه السلام: يَهْلِكُ فِي رَجُلَانِ: مُحِبٌّ مُفْرِطٌ ، وَبَاهِتٌ مُفْتَرٍ . (4)

عنه عليه السلام: سَيَهْلِكُ فِي صِنْفَانِ: مُحِبٌّ مُفْرِطٌ يَذْهَبُ بِهِ الْحُبُّ إِلَى غَيْرِ الْحَقِّ ، وَمُبْغِضٌ مُفْرِطٌ يَذْهَبُ بِهِ الْبُغْضُ إِلَى غَيْرِ الْحَقِّ . وَخَيْرُ النَّاسِ فِي حَالِ النَّمَطِ الْأَوْسَطِ ، فَالزَّمُوهُ . (5)

عنه عليه السلام: اللَّهُمَّ إِنِّي بَرِيءٌ مِنَ الْعُلَاةِ كِبْرَاءَةَ عَيْسَى بْنِ مَرْيَمَ مِنَ النَّصَارَى ، اللَّهُمَّ اخْذُلْهُمْ أَبَدًا ، وَلَا تَنْصُرْ مِنْهُمْ أَحَدًا . (6)

-
- 1- فضائل الصحابة لابن حنبل: ج 2 ص 565 ح 952 ، المصنّف لابن أبي شيبة: ج 7 ص 506 ح 70 ، أنساب الأشراف: ج 2 ص 362 كلّها عن أبي السوار ، المحاسن والمساوي: ص 41 .
 - 2- فضائل الصحابة لابن حنبل: ج 2 ص 565 ح 951 عن أبي البخري أو عن عبد الله بن سلمة ، تاريخ دمشق: ج 42 ص 297 عن أبي البخري و ص 298 عن جابر ؛ المناقب للكوفي: ج 2 ص 471 ح 966 عن حجية بن عدي وراجع المصنّف لابن أبي شيبة: ج 7 ص 506 ح 71 و ح 73 .
 - 3- فضائل الصحابة لابن حنبل: ج 2 ص 571 ح 964 عن أبي مريم ، تاريخ دمشق: ج 42 ص 297 عن زاذان ؛ نثر الدرّ: ج 1 ص 311 ، غرر الحكم: ح 10019 وفيها «محبّ» بدل «مفرط» .
 - 4- نهج البلاغة: الحكمة 469 ، نثر الدرّ: ج 1 ص 311 وراجع تفسير فرات: ص 404 و 405 .
 - 5- نهج البلاغة: الخطبة 127 وراجع المناقب للكوفي: ج 2 ص 283 ح 747 .
 - 6- الأمالي للطوسي: ص 650 ح 1350 ، المناقب لابن شهر آشوب: ج 1 ص 262 كلاهما عن الأصبغ بن نباتة ، بحار الأنوار: ج 25 ص 266 ح 7 .

امام علی علیه السلام: گروهی آن قدر مرا دوست می دارند که به خاطر دوستی من ، وارد آتش می شوند و گروهی نیز آن قدر مرا دشمن می دارند که به خاطر دشمنی با من ، وارد جهنم می گردند .

امام علی علیه السلام: دو کس درباره من هلاک می شوند: دوستدار افراطی و دشمنِ تهمت زن .

امام علی علیه السلام: دو کس درباره من هلاک می شوند: افراطکار غلوکننده و کینه جوی معاند .

امام علی علیه السلام: دو کس درباره من هلاک می شوند: دوستدار زیاده رو و تهمت زنِ دروغ بند .

امام علی علیه السلام: دو گروه درباره من هلاک می شوند: دوستداران افراطکاری که دوست داشتن ، آنان را به سوی غیر حقیقت می کشاند ؛ و دشمنان افراطکاری که دشمن داشتن ، آنان را به موضعی غیر منصفانه می کشاند . بهترین حالت مردم درباره من ، میانه روی است . پس به این گروه (میانه روها) پیوندید .

امام علی علیه السلام: خداوندا! من از غالیان (ستایندگان افراطی) بیزارم ، همانند بیزاری عیسی بن مریم از نصارا . خداوندا! همواره آنان را خوار ساز و هیچ يك از آنان را یاری نرسان .

عنه عليه السلام: يَهْلِكُ فِيَّ اثْنَانِ وَلَا ذَنْبَ لِي: مُجِبُّ مُفْرِطٍ، وَمُبْغِضُ مُفْرِطٍ. وَأَنَا أْبْرَأُ إِلَى اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى مِمَّنْ يَغْلُو فِينَا. وَيَرْفَعُنَا فَوْقَ حَدِّنَا، كَبْرَاءَةَ عَيْسَى بْنِ مَرْيَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنَ النَّصَارَى. (1)

راجع: أهل البيت في الكتاب والسنة: القسم الثالث عشر: الغلو في أهل البيت.

1- عيون أخبار الرضا عليه السلام: ج 2 ص 201 ح 1 عن الحسن بن الجهم عن الإمام الرضا عليه السلام، بحار الأنوار: ج 25 ص 135 ح 6.

امام علی علیه السلام: دو گروه درباره من هلاک می شوند و گناهی متوجه من نیست: دوستداران زیاده رو و دشمنان زیاده رو، و من از کسانی که در حق ما زیاده روی می کنند و ما را بالاتر از حدّ خودمان می برند، به سوی خداوند خجسته و والا، بیزاری می جویم، همانند بیزاری جُستن عیسی بن مریم از نصارا.

ر. ک: اهل بیت در قرآن و حدیث: بخش سیزدهم: غلو کردن درباره اهل بیت.

بحثی درباره احادیث غُلو

اشاره

بحثی درباره احادیث غُلو پدیده «غلو» و مبارزه پیگیر امامان علیهم السلام با این پدیده، از جمله مسائل مهم تاریخی اسلام است که باید در پژوهشی مستقل و به گونه ای گسترده به بحث و بررسی نهاده شود. آنچه در این جا می آوریم، توضیحی است کوتاه درباره احادیثی که گذشت. از این روست که به تفصیل نمی گراییم و بحث را به گونه ها و پیامدهای غلو، نمی کشانیم. با این حال، یادآوری این نکته لازم است که اهل بیت علیهم السلام بیشترین مبارزه را با پدیده «غلو» داشته اند و در رویارویی با این جریان، از هیچ گونه کوششی دریغ نورزیده اند؛ گرچه اکنون، در کمال شگفتی، آنان و پیروان راستینشان به غلو، متهم اند و کسانی، با هر انگیزه ای، می کوشند آن بزرگواران و پیروان آنان را به «غلو» و باور به آن بیالایند. آیا این، یکی دیگر از جلوه های مظلومیت آن سروران نیست؟ شگفت انگیزتر، این که این اتهام واهی را کسانی می پراکنند که آثار مکتوب و نگاشته های مختلفشان از غلو و افراط درباره پیشوایان و رهبرانشان آکنده است؛ یعنی سخن گفتن به غلو و افراط درباره کسانی که در ویژگی ها و فضایل ادعا شده، گاه، جایگاهی در «حد اقل» داشته اند. و آیا این از شگفتی های تاریخ نیست؟!.

يك . غلو چیست ؟**دو . غلو در دوستی و دشمنی**

يك . غلو چیست؟ غلو، در لغت به معنای «فراطر از حد و اندازه رفتن»، «افراط کردن» و «باور داشتن به صفات بی حد و مرز درباره کسی یا چیزی» است. در معنای اصطلاحی آن نیز عالمان، قید «فراطر از حد» را آورده و بدان تأکید کرده اند. به مثل، شیخ مفید رحمه الله پس از معنای لغوی آن، چنین نوشته است: از جمله متظاهران به اسلام، غالیان هستند که امیر مؤمنان و امامانی از نسل آن حضرت را به خداوندگاری و پیامبری نسبت می دهند و در برخورداری آنان از فضل در دین و دنیا، به گونه ای توصیف شان می کنند که از حد، برون می شود و از میانه روی در می گذرد... (1) بدین سان، جریان غلو، جریانی است کفرآمیز. بر همین اساس، پیشوایان الهی به هیچ روی، در برابر آن، کوتاه نیامدند و تمام توان خویش را برای مبارزه با این انحراف فکری به کار گرفتند و این، حقیقتی است آشکار.

دو . غلو در دوستی و دشمنی اینک به اختصار، به روایاتی خواهیم پرداخت که متن آنها در فصل پنجم آمد؛ روایاتی که در آنها از غلو و افراط در دوستی و دشمنی با امام علی علیه السلام نهی شده و این حالت، بسی خطرناک توصیف گردیده است. پرسشی که در این زمینه مطرح است، این است که: مقصود از خطرناک بودن افراط در مهرورزی به علی علیه السلام چیست؟ آیا واقعا شدت محبت به علی علیه السلام خطرناک است؟ اگر چنین است، چرا در احادیث اسلامی بر عشق و مهرورزی به آن حضرت، این همه تأکید شده است؟

پرسش دیگر، این است که: در این احادیث، افراط در دشمنی با امام علیه السلام نیز خطرناک توصیف شده است. آیا مفهوم آن، این است که برخی اقسام دشمنی با امام علیه السلام، خطرناک نیست؟ برای پاسخ گفتن به این پرسش ها، توجه به دو مقدمه ضروری است: مقدمه اول، این که: «دوستی و دشمنی، از امور غیر اختیاری است». چنین نیست که انسان، هر کس را که می خواهد، بتواند دوست بدارد و بدو عشق بورزد؛ و هر کس را که نمی خواهد، بتواند بدو کین بورزد؛ بلکه مهر و کین، تابع مقدمات، زمینه ها و اسباب آن دو است. این زمینه ها و اسباب، گاه فطری و طبیعی اند و گاه عارضی. انسان های پاک سرشت به خاطر فطرت های زلال خویش، پاکی ها و پاکان را دوست می دارند و از زشتی ها و پلیدی ها روی می گردانند؛ اما انسان های ناپاک، زشتخو و پلید، به پلیدی ها و ناپاکان گرایش دارند و پاکی و دوستی را بر نمی تابند. چنین است که در احادیث بسیاری، «مهر علی علیه السلام» نشان حلالزادگی و «کین علی علیه السلام» بیانگر حرامزادگی تلقی شده است. مقدمه دوم، این که: «تکلیف، ابتدانا به امور غیر اختیاری تعلق نمی گیرد». به دیگر سخن، دوستی و دشمنی، دستوری نیست و انسان نمی تواند بر اساس دستور، کسی را دوست بدارد یا به کسی کین بورزد؛ بلکه اگر مبادی دوستی با کسی در دل شکل بگیرد، دوستی تحقق می یابد؛ و اگر مقدمات و اسباب دشمنی با کسی در دل فراهم آید، دشمنی شکل می گیرد، و گرنه، نه! بدین ترتیب، باید تأکید کرد که تکلیف به دوستی و یا دشمنی، به معنای تکلیف به مقدمات و یا تکلیف به ترتب آثار آنها خواهد بود. نتیجه. از این دو مقدمه، چنین نتیجه می گیریم که: 1. تکلیف به دوستی با امام علیه السلام، به معنای تکلیف به مقدمات محبت اوست و نهی

از دشمنی با او نیز به معنای نهی از ایجاد زمینه های دشمنی با آن امام علیه السلام است . 2 . هشدار به افراط در دوستی و دشمنی با امام علیه السلام ، بر حذر داشتن از تجاوز از مرز حق و عدل در ترتب آثار دوستی و دشمنی است . به دیگر سخن ، مبدأ محبت به علی علیه السلام و عشق به آن بزرگوار ، شناخت اوست . علی علیه السلام سرچشمه فضایل ، خاستگاه زیبایی ها و تجسم عینی ارجمندی ها و والایی های انسان کامل است و اگر کسی او را به درستی بشناسد ، نمی تواند بدو عشق نورزد . از این رو می توان گفت که تکلیف به دوست داشتن علی علیه السلام ، تکلیف به شناخت و معرفت اوست . نیز نهی از افراط در دوست داشتن علی علیه السلام ، به معنای جلوگیری از باورهای اغراق آمیز یا سخنان دور از حق ، و گفتارهای خارج از حدّ و مرز درباره وی است . «خطرناک بودن افراط در دوست داشتن علی علیه السلام _ که در روایات آمده است _ نیز به همین معناست و هرگز در جهت کاستن از شدت محبت به وی نیست ؛ بلکه تأکید و هشدار برای جلوگیری از سوءاستفاده از ادعای محبت به امام علیه السلام است تا دوست داشتن علی علیه السلام ، زمینه گزافه گویی ها و خرافه پراکنی ها نشود و ادعای دوستی به آن حضرت ، مقدمه گفتن مطالب غیرواقعی درباره علی علیه السلام نشود . آنچه درباره افراط در دشمنی با علی علیه السلام آمده (موجب هلاک شدن) نیز چنین است . بنا بر این ، روایت ها نمی خواهند بگویند اگر دشمنی با علی علیه السلام به افراط آمیخته نشود ، خطرناک نیست . نه ، هرگز! بلکه می خواهند تأکید کنند که افراط در دشمنی با او ، خطرناک تر است ؛ یعنی ممکن است کسی به خاطر حرامزادگی ، یا به دلیلی دیگر و یا به خاطر مقدماتی که فراهم آورده است ، نتواند علی علیه السلام را دوست بدارد ؛ اما می تواند از مرز ، پا بیرون نهد ، از حق و عدل تجاوز نکند ، ناسزا نگوید و به جنگ علیه او قیام نکند .

سه . تضادّ علی دوستی با انحراف

به دیگر سخن ، آنچه هلاکت را در پی می آورد ، تنها ناپاکی خانوادگی و سایر امور غیر اختیاری نیست ؛ بلکه سبب هلاکت ، افراط و گذر از مرزها و ترتّب آثار دشمنی است .

سه . تضادّ علی دوستی با انحراف موضوع دیگری که در تبیین احادیثی که افراط در دوستی با امام علی علیه السلام را خطرناک تلقی کرده اند باید به بحث و بررسی نهاده شود ، این است که چگونه مهرورزی به امام علی علیه السلام مبدأ انحراف «غلو» می گردد؟ اصولاً عشق ، عاشق را تابع معشوق می سازد . بر همین اساس ، کسی که عاشق علی علیه السلام است ، نمی تواند کاری را انجام دهد که امام علیه السلام او را از آن ، باز داشته است . آیا می توان تصوّر کرد که کسی به علی علیه السلام عشق بورزد ، ولی برخلاف رضای او به انحراف غلو ، گرفتار آید؟ در کتاب دوستی در قرآن و حدیث ، (1) این حقیقت ، به گستردگی ، تبیین گشته است که دوست داشتن خداوند متعال و اولیای او ، کیمیای سازندگی و اوج عظمت و والایی است . پس چگونه می توان باور کرد کسی به کیمیای محبت علوی دست یابد ، اما با گرفتار شدن در بیماری غلو ، هلاک شود؟ پاسخ ، این است که آن دسته از محبت هایی که به انحراف ، مرزشکنی ، زیاده روی و افزونگویی می انجامند ، بی تردید ، محبت حقیقی نبوده ، بر معرفت علوی استوار نیستند . چنین محبت هایی ، ریشه در جهل و یا انگیزه های پوچ نفسانی دارند . در بررسی «ریشه های غلو» ، به این موضوع ، خواهیم پرداخت .

1- دوستی در قرآن و حدیث ، محمّد محمدی ری شهری ، ترجمه : سیّد حسن اسلامی ، قم : دار الحدیث ، 1379 ، اوّل .

چهار . ریشه های غلو

چهار . ریشه های غلوغلو و جریان غالیان ، از جهات متعددی قابل بحث و شایان توجه است : به لحاظ تاریخی ، کند و کاو در خاستگاه غلو و زمینه های درون دینی و برون دینی آن ، چگونگی شکل گیری و روند آن ، و نیز پیامدها و آثار آن ، از جمله پژوهش های برجای مانده اند ؛ همچنین به لحاظ معرفتی ، شناخت شخصیت و گرایش های فکری و مکتبی و مواضع دینی غالیان (بوئزه چهره های برجسته و بلندآوازه آنان) ، چرایی گرایش به غلو ، درك غالیان از مفاهیم دینی ، گونه های پرداختن آنان به قرآن و تفسیر آیات الهی ، و ... در خور پژوهش هایی گسترده اند . اکنون و در این مجال اندك ، از میان بحث های مختلف لازم درباره غالیان ، به روان شناسی آنان می پردازیم و در پاسخیابی این سؤال که : «چرا گروهی از مدعیان پیروی از امام علی علیه السلام و اهل بیت علیهم السلام ، به انحراف غلو دچار آمدند؟» اندکی تأمل می کنیم . این پژوهش ، افزون بر این که به لحاظ تاریخی ، در جریان شناسی اندیشه های گونه گون حوزه تفکر شیعی مهم است ، به گونه ای هشدار برای پیشگیری از شکل گیری اندیشه های غلوآمیز و دچار شدن طبقه اندیشه مند جامعه به این بیماری خطرناک و نیز تأکیدی بر اعتدال در باورها و اندیشه هاست . پیش تر ، در ضمن تحلیلی که درباره روان شناسی خوارج و ریشه یابی تندروی های آنان و بازشناسی زمینه های افراط آنان در اندیشه و عمل داشتیم ، به این نتیجه دست یافتیم که افراطیگری و تندروی آنان _ که در روایات به «تعمُّق در دین» توصیف شده است _ از يك سو در جهل و از سوی دیگر در دنیاگرایی و فریفته شدن

پنج . ستیز پیگیر و ژرف امامان با جریان غلو

در جذبه ها و کشش های دنیوی ، ریشه داشته است . (1) اکنون ، تأکید می کنیم که افراط در «دوست داشتنِ اولیای دین» نیز به واقع ، یکی از شاخه های «تعمق (تندروی) دینی» است . چنین است که در ریشه یابی جریان غلو و روان شناسی غالیان ، جهل آنان از يك سو و دنیاگرایی و اسیر شدن آنان در هوس های زودگذر از سوی دیگر ، چهره می نماید . سیاستبازان حاکم و دشمنان اهل بیت علیهم السلام نیز با توطئه ای پیچیده و حرکتی خزنده و نامرئی ، از این فضا بهره می جستند و برای بی اعتبار کردن مکتب اهل بیت علیهم السلام ، کوچک شمردن آموزه های ارجمند آنان ، و ناهنجار جلوه دادن چهره پیروان راستین آنان در میان مردم ، تلاش می کردند . هشدارهای امامان علیهم السلام و احادیث روایت شده از اهل بیت علیهم السلام نشان می دهند که دشمنان اهل بیت ، بیشترین نقش را در جریان غلو و یا دست کم در نشر اندیشه هایی که غالیان به آنها معتقد بودند ، ایفا کرده اند و در پی آنها ، جهل مداران و هواپرستان و دنیاگرایان _ که به واقع ، زمینه ساز ساخت و پرداخت و نشر آن گونه اندیشه ها بوده اند _ .

پنج . ستیز پیگیر و ژرف امامان با جریان غلو امامان علیهم السلام که همواره مؤمنان و پیروان خود را به «اعتدال در اندیشه و عمل» فرا می خواندند ، غلو را آفتی خطرناک و بس شکننده برای سرای مکتب ، تلقی کرده اند . آن بزرگواران برای برچیدن بساط غالیان و ریشه کن ساختن اندیشه غلو ، از هیچ کوششی دریغ نورزیده اند : گاه به «کُفر» غالیان تصریح کرده اند ، گاه «فرجام هلاکتبار»

1- ریشه ها ، پیامدها ، و چگونگی شکل گیری این مسئله را در بحث یادشده ، به تفصیل آورده ایم (ر . ک : ج 6 ص 293 (درآمد : پژوهشی درباره مارقین و ریشه های انحراف آنان) .

مبارزات امامان با غلو

آنان را بر نموده اند، گاه «بیزاری خود از آنان» را با صراحت تمام، اعلان کرده اند، و دیگر گاه، «عمق انحراف و ابعاد کژاندیشی و کج باوری آنان» را اعلام داشته اند. آن بزرگواران، پیوسته به جامعه شیعی هشدار داده اند که بیداری خود را حفظ کنند تا در کمند غالیان گرفتار نیایند؛ بویژه نسبت به تأثیرپذیری جوانان شیعه (1) از آنان، به شدت هشدار داده اند. اینک و در این مجال اندک، برخی از نمودهای مبارزه امامان علیهم السلام با جریان غلو را به همراه برخی متون احادیث می آوریم:

مبارزات امامان با غلوالف. ارائه معیار برای پیشگیری از غلوعلی بن ابی طالب علیه السلام و فرزندان پاکش برای جلوگیری از دچار شدن پیروانشان به تندروی های تباهی آفرین و افراط های عزت سوز، اندیشه و سیره و رفتار و باورهای استوار کلامی، اخلاقی و عملی اهل بیت علیهم السلام را برای آنان معیار قرار داده اند و آنان را به درنگریستن، شناختن، تأمل کردن و سپس ملتزم بودن بدانها فرا خوانده اند. علی علیه السلام می فرماید: لا یُقَاسُ بِآلِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ أَحَدٌ، وَلَا يُسَوَّى بِهِمْ مَنْ جَرَّتْ نِعْمَتُهُمْ عَلَيْهِ أَبَدًا: هُمْ أَسَاسُ الدِّينِ، وَعِمَادُ الْيَقِينِ. إِلَيْهِمْ يَفِيءُ الْعَالِي، وَبِهِمْ يُلْحَقُ النَّالِي. هیچ کس از این امت را با خاندان محمد صلی الله علیه و آله نمی توان سنجید و هرگز پرورده نعمت آنان را با آنان مساوی نمی توان دانست. آنان، پایه دین و ستون یقین اند. هر کس از حد در بگذرد، باید به آنان برگردد و هر که باز ماند، باید به آنان بپیوندد. (2)

1- اهل بیت در قرآن و حدیث: ج 2 ص 809 ح 1245.

2- نهج البلاغة، خطبه 2.

نیز حضرت رضا علیه السلام می فرماید: نَحْنُ آلَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، النَّمَطُ الْأَوْسَطُ الَّذِي لَا يُدْرِكُنَا الْغَالِي وَلَا يَسْبِقُنَا النَّالِي؛ ما خاندان محمد صلی الله علیه و آله، بر روش میانه ای هستیم که غالیان، ما را درک نمی کنند و واماندگان، بر ما پیشی نمی گیرند. (1)

چنین است راه حق و حقیقت ناب. یعنی دانش هدایت آفرین، الگوی حقیقت نما، آغاز بی گم راهی، و فرجام روشن ارجمند، همه و همه در این خانه و از این خانه و با این خانه است. امام باقر علیه السلام به سَلَمَةَ بْنِ كَهَيْلٍ و حَكَمَ بْنَ عُمَيْيَةَ می فرماید: شَرِّقَا وَغَرِّبَا؛ لَنْ تَجِدَا عِلْمًا صَدِّحِيحًا إِلَّا شَدِيدًا يَخْرُجُ مِنْ عِنْدِنَا أَهْلَ الْبَيْتِ؛ به شرق و غرب بروید؛ ولی از دانش صحیح، هرگز چیزی جز آنچه از نزد ما، اهل بیت بیرون می آید، در نخواهید یافت. (2) بدین سان، امامان علیهم السلام (و بیش و پیش از همه آنان، علی علیه السلام) کوشیده اند تا دانش معیار، سلوک معیار و باور و وضع و رفتار معیار را در «عینیت زندگی» پیشوایان الهی نشان دهند و بر این معیارگرایی و التزام به سنت آن عزیزان - که همان حَقِّ محضی است که پیامبر خدا فرمود: «هُم مَعَ الْحَقِّ وَالْحَقُّ مَعَهُمْ؛ آنان با حق اند و حق با آنان است» (3) - تأکید کنند تا مؤمنان و پیروان آنان از افراط و تفریط برهند و بر «صراط مستقیم»، استوار آیند.

ب. بر حذر داشتن از غلوعلی علیه السلام و دیگر امامان علیهم السلام، در نهایت صراحت و شدت و با حساسیت ویژه ای،

-
- 1- اهل بیت در قرآن و حدیث: ج 2 ص 808 ح 1246.
 - 2- بحار الأنوار: ج 2 ص 92 ح 20.
 - 3- اهل بیت در قرآن و حدیث: ج 1 ص 220 ح 274.

مسلمانان را از گرفتار آمدن در دام «غالیان» و «اندیشه های غالیانه» بر حذر داشته اند و به آنان، نسبت به اندیشه هایی از آن دست، هشدار داده اند. علی علیه السلام می فرماید: **إِيَّاكُمْ وَالْغُلُوفَيْنَا . قُولُوا إِنَّا عِبِدُ مَرْبُوبُونَ وَقُولُوا فِي فَضْلِنَا مَا شِئْتُمْ**؛ از غلو در حق ما پرهیزید. [درباره ما] بگویید که «بندگان تربیت شده خداوند» هستیم و آن گاه، در فضایل ما، هر چه می خواهید، بگویید. (1) روشن است که مقصود امام علیه السلام ذیل حدیث (یعنی عبارت: «در فضایل، هر چه می خواهید، بگویید»)، هر گونه سخن و هر بافته بی پایه ای نیست؛ بلکه تکیه سخن و جان کلام، این است که: ما تربیت شده خداوند» و تکامل یافته طریق عبودیتیم؛ عبدیم و در این پایگاه و جایگاه، به فضایل والای انسانی و تمامت برتری های سلوکی، دست یافته ایم؛ «انسان کامل»یم و کمال در انسانیت، از آن ماست و البته به همان گونه که غلو درباره ما روا نیست، انکار فضایل ما و تن زدن از باورهای استوار و درست درباره ما _ که شاید به پندار شما راست نیاید و توان درك و فهم آن را نداشته باشید _ نیز روا نیست. بدانید که ما «بندگان خداوند» و «تربیت یافتگان خداوند» هستیم. این دو نکته را بدانید و بر آنها تأکید کنید. آن گاه، بدانید که ما، در سلوک عابدانه در سایه ربوبیت الهی، تا بدان جا رفته ایم که «مرغ بلندپرواز خیال شما توان اوج گرفتن تا قلّه شخصیت ما را ندارد». پس، نه غلو، افزون باوری و فزون گویی بی پایه، و نه کوتاه انگاری، سنجش با دیگران و نگریستن از سر انکار نسبت به فضایل ما! این، همان نکته دقیقی است که در حدیث امام علی علیه السلام آمده است: **لَا يُقَاسُ بِآلِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مِنَ الْأُمَّةِ أَحَدٌ**؛ (2)

1- اهل بیت در قرآن و حدیث: ج 2 ص 804 ح 1235.

2- اهل بیت در قرآن و حدیث: ج 1 ص 231 ح 302.

هیچ کس از این امت، با خاندان محمد صلی الله علیه و آله سنجیده نمی شود. شگفتا که امام صادق علیه السلام، غالیان (این مدعیان «محبت» و داعیه داران «شیفتگی» به آن بزرگواران) را همسنگ فاسقان انگاشته، از اقتدا نمودن به آنان در نماز (امام جماعت قرار دادن آنان) نهی کرده است. ایشان می فرماید: لَا تُصَلِّ خَلْفَ الْغَالِي، وَإِنْ كَانَ يَقُولُ بِقَوْلِكَ؛ پشت سر غالی، نماز مگذار، گر چه به ظاهر، هم نظر تو [در تشیع] باشد. (1) در آموزه های امامان علیهم السلام این گونه هشدارها و بیدارباش ها فراوان اند که همه و همه، به نوعی نشانگر خطر سازی جدی این گونه اندیشه ها برای تفکر دینی و معارف شیعی است.

ج. چهره نمایی از غالیان جریان شناسی غالیان نشان می دهد که آنان در نیک نمایی خود، کوششی شگفت داشته اند و راویان آنان کوشیده اند تا جریان آفرینان و پیشوایان فکری شان را پیراسته نموده، شخصیت آنان را با ساخت و پرداخت سخنانی از امامان علیهم السلام بر کشند. البته امامان علیهم السلام در رویارویی با این جریان، همواره از چهره تزویرگرا و فساد انگیز آنان پرده بر گرفته، آنان را عناصری فریبکار و تزویرگرا شناسانده اند. امام علی علیه السلام می فرماید: اتَّقُوا اللَّهَ، لَا يَخْدِعَنَّكُمْ إِنْسَانٌ وَلَا يَكْذِبَنَّكُمْ إِنْسَانٌ، فَإِنَّمَا دِينٌ وَاحِدٌ، دِينُ آدَمَ الَّذِي أَرْتَضَاهُ اللَّهُ. وَإِنَّمَا أَنَا عَبْدٌ مَخْلُوقٌ وَلَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي نَفْعًا وَلَا ضَرًّا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ، وَمَا أَشَاءُ إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ؛ از خدا پروا کنید. کسی شما را گول نزند و کسی به شما دروغ نگوید. دین من، یک دین است: دین آدم علیه السلام که خدا برایش برگزید. من بنده ای آفریده شده ام و

اختیار هیچ سود و زبانی را برای خود ندارم، جز آنچه خدا بخواهد؛ و من، جز آنچه را خدا بخواهد، نمی خواهم. (1)

د. نقش دشمنان در ساختن احادیث اخبار غلوآمیز در زندگانی سیاسی و فرهنگی امامان علیهم السلام، توجه به نقش تخریبی دشمن، جای بسی تأمل دارد. در مقامی، حضرت باقر علیه السلام از این توطئه فرهنگی پرده برگرفته و تصریح کرده است که شبکه های تبلیغی دشمن برای وارونه نمایی چهره امامان علیهم السلام و مشوه جلوه دادن اندیشه های آنان، سخنان ناهنجار، ناستوار و گاه حتی نفرت آفرین برمی ساختند و به آن بزرگواران، نسبت می دادند و می پراکندند. (2) در جهت افشای این توطئه فرهنگی، حضرت رضا علیه السلام نیز سخنی بس تنبّه آفرین دارد. در این سخن، امام علیه السلام به صراحت نشان داده است که «احادیث غلو» از سوی زشت خویان فرهنگ ستیز، ساخته و پراکنده شده اند تا بدین وسیله فرهنگ شیعی را آلوده ساخته، نگاه مردمان را به امامان علیهم السلام و پیروان راستین آنان، وارونه کنند. سخن امام علیه السلام را بنگریم: ... إِنَّ مُخَالَفِينَا وَضَعُوا أَخْبَارًا فِي فِضَائِلِنَا وَجَعَلُوهَا عَلَى ثَلَاثَةِ أَقْسَامٍ: أَحَدُهَا الْغُلُوُّ، وَثَانِيهَا التَّقْصِيرُ فِي أَمْرِنَا، وَثَالِثُهَا التَّصْرِيحُ بِمَثَالِبِ أَعْدَائِنَا. فَإِذَا سَمِعَ النَّاسُ الْغُلُوَّ فِينَا، كَفَرُوا شِيَعَتَنَا وَنَسَبُوهُمْ إِلَى الْقَوْلِ بِرُبُوبِيَّتِنَا، وَإِذَا سَمِعُوا التَّقْصِيرَ، اعْتَدَوْهُ فِينَا، وَإِذَا سَمِعُوا مَثَالِبَ أَعْدَائِنَا بِأَسْمَائِهِمْ، ثَلَبُونَا بِأَسْمَائِنَا؛ (3) ... مخالفان ما، در فضایل ما

اخباری (احادیثی) ساخته اند و آنها را سه دسته

1- .المحاسن، برقی: ج 1 ص 245 ح 453 .

2- . ر. ك: ص 508 ح 6280 .

3- .اهل بیت در قرآن و حدیث: ج 2 ص 826 ح 1264 .

قرار داده اند: یکی اخبار غلوآمیز؛ دوم، اخباری که در آنها در حقّ ما کوتاهی کرده اند؛ و سوم، اخباری که به صراحت از دشمنان ما اسم می برند و از آنان بدگویی می کنند. چون مردم، هرگاه اخباری را که در آنها درباره ما غلو شده است، بشنوند، پیروان ما را تکفیر می کنند و اعتقاد به «خدا بودن ما» را به آنان نسبت می دهند؛ و هرگاه اخباری را که در آنها در حقّ ما کوتاهی شده است، بشنوند، آنها را در حقّ ما باور می کنند؛ و هرگاه اخباری را که در آنها به صراحت از دشمنان ما اسم برده شده و بدگویی شده است، بشنوند، به نام ما بی حرمتی می نمایند. این، گفتاری است تکان دهنده و هشیاری آفرین برای همه آنان که به فرهنگ ناب و آموزه های پیراسته و اصیل اهل بیت علیهم السلام توجّه دارند.

ه. اعلان بیزاری از غالیان برای استوارسازی فرهنگِ ستیز با غالیان و جلوگیری از نشر اندیشه های غلوآمیز، امامان علیهم السلام به صراحت از غالیان، بیزاری (برائت) جسته و با تعابیر مختلف و عناوین گونه گون، بیزاری خود را از آنان اعلام داشته اند. امام علی علیه السلام می فرماید: اللَّهُمَّ إِنِّي بَرِيٌّ مِنَ الْغُلَاةِ، كِبْرَاءَةَ عَيْسَى بْنِ مَرْيَمَ مِنَ النَّصَارَى. اللَّهُمَّ اخْذُلْهُمْ أَبَدًا وَلَا تَنْصُرْ مِنْهُمْ أَحَدًا. (1) بار خدایا! من از غالیان بیزارم، همان گونه که عیسی بن مریم از [غالیان] نصارا بیزار بود. بار خدایا! آنان را برای همیشه تنها و بی یاور گذار و احدی از آنان را یاری نرسان! سایر امامان خاندان رسالت نیز با شدت، از غالیان، بیزاری جسته اند. بخشی از سخنان تأمل برانگیز آنان در کتاب اهل بیت در قرآن و حدیث با عنوان «بیزاری اهل

بیت از غالیان» آمده است . (1)

و . مهدور الدم بودن غالیجریان شناسی غالیان در تاریخ اسلام و بویژه در تاریخ تشیع ، نشان می دهد که پدیده «غلو» در جامعه اسلامی نمادها و نموده‌های گونه‌گونی داشته است . اوج این جریان ناهنجار ، باور به الوهیت علی علیه السلام و گاه ، دیگر امامان علیهم السلام بوده است . در برابر ، امام علی علیه السلام نیز نهایت شدت را نسبت به این جریان ، معمول داشته ، برای جلوگیری از این آفت بس خطرناک و فسادآفرین اعتقادی و فرهنگی ، باورمداران پیدان را «کافر» و «مهدور الدم» اعلام کرده است . بر پایه احادیث مستقیض ، امام علی علیه السلام در دوران حکومت خود ، جمعی از این کسان را به قتل ، تهدید نمود و وقتی آنان از باور پلید و انحرافی خود دست برداشتند ، دستور قتل جمعی آنان را صادر کرد . (2)

1- . اهل بیت در قرآن و حدیث : ج 2 ص 810 ح 1247 .

2- . ر . ك : تهذیب الأحكام : ج 10 ص 138 ح 547 ، الكافی : ج 7 ص 257 ح 8 ، كتاب من لا یحضره الفقیه : ج 3 ص 90 ، الكافی : ج 7 ص 259 ، تاریخ دمشق : ج 3 ص 179 ، رجال الكشّی : ج 2 ص 596 و ج 1 ص 323 .

بخش پانزدهم : دشمنی با امام علی

اشاره

بخش پانزدهم : دشمنی با امام علیفصل یکم : انگیزه های دشمنی با امام علیفصل دوم : بر حذر داشتن از دشمنی با امام علیفصل سوم : زیان های دشمنی با امام علیفصل چهارم : ویژگی های دشمنان امام علیفصل پنجم : شماری از دشمنان امام علیفصل ششم : قبایلی که با امام علی دشمنی می ورزیدندفصل هفتم : نیرنگ های دشمنان امام علی برای خاموش کردن نور اوفصل هشتم : نافرجامی آرزوهای دشمنان امام علی

الفصل الأول : بواعث بُغضه 1 / 1 أحقاداً على رسولِ اللَّهِ إمامِ عليٍّ عليه السلام : كُلُّ حِقْدٍ حَقَدَتْهُ قُرَيْشٌ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَظْهَرَتْهُ فِيَّ ، وَسَدُّ تَنْظِيرُهُ فِي وُلْدِي مِنْ بَعْدِي . مَا لِي وَلِقُرَيْشٍ ! إِنَّمَا وَتَرْتُهُمْ (1) بِأَمْرِ اللَّهِ وَأَمْرِ رَسُولِهِ ، أَفْهَذَا جَزَاءُ مَنْ أَطَاعَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ إِنْ كَانُوا مُسْلِمِينَ ؟ ! (2)

عنه عليه السلام : اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْتَعْدِيكَ عَلَى قُرَيْشٍ ؛ فَإِنَّهُمْ أَضْمَرُوا لِرَسُولِكَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ضَرْبًا مِنَ الشَّرِّ وَالْغَدْرِ ، فَعَجَزُوا عَنْهَا وَحُلَّتْ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَهَا ، فَكَانَتْ الْوَجْبَةُ (3) بِي ، وَالِدَائِرَةُ (4) عَلَيَّ . اللَّهُمَّ احْفَظْ حَسَنًا وَحُسَيْنًا وَلَا تُمَكِّنْ فَجْرَةَ قُرَيْشٍ مِنْهُمَا مَا دُمْتُ حَيًّا ، فَإِذَا تَوَفَّيْتَنِي فَأَنْتَ الرَّقِيبُ عَلَيْهِمْ ، وَأَنْتَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ . (5)

شرح نهج البلاغة : قَالَ لَهُ قَائِلٌ : يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ، أَرَأَيْتَ لَوْ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ تَرَكَ وَوَلَدًا ذَكَرَ قَدْ بَلَغَ الْحُلُمَ ، وَأَنْسَ مِنْهُ الرُّشْدَ ؛ أَكَانَتْ الْعَرَبُ تُسَلِّمُ إِلَيْهِ أَمْرًا ؟ قَالَ : لَا ، بَلْ كَانَتْ تَقْتُلُهُ إِنْ لَمْ يَفْعَلْ مَا فَعَلَتْ . إِنَّ الْعَرَبَ كَرِهَتْ أَمْرَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ، وَحَسَدَتْهُ عَلَى مَا آتَاهُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ ، وَاسْتَطَالَتْ أَيَّامُهُ حَتَّى قَدَفَتْ زَوْجَتَهُ ، وَتَفَرَّتْ بِهِ نَاقَتُهُ ، مَعَ عَظِيمِ إِحْسَانِهِ إِلَيْهَا ، وَجَسِيمِ مَنَنِهِ عِنْدَهَا ، وَأَجْمَعَتْ - مَذْكَانَ حَيًّا - عَلَى صَرْفِ الْأَمْرِ عَنْ أَهْلِ بَيْتِهِ بَعْدَ مَوْتِهِ ، وَلَوْلَا أَنَّ قُرَيْشًا جَعَلَتْ اسْمَهُ ذَرِيعَةً إِلَى الرِّيَاسَةِ ، وَسَدُّ لَمَّا إِلَى الْعِزِّ وَالْإِمْرَةِ ، لَمَا عَبَدَتِ اللَّهُ بَعْدَ مَوْتِهِ يَوْمًا وَاحِدًا ، وَلَا رَتَدَتْ فِي حَافِرَتِهَا (6) ، وَعَادَ قَارِحُهَا جَدْعًا ، وَبَارِئُهَا بِكَرَا (7) ، ثُمَّ فَتَحَ اللَّهُ عَلَيْهَا الْفُتُوحَ ، فَأَثَرَتْ بَعْدَ الْفَاقَةِ ، وَتَمَوَّلَتْ بَعْدَ الْجَهْدِ وَالْمَخْمَصَةِ ؛ فَحَسَنَ فِي عُيُونِهَا مِنَ الْإِسْلَامِ مَا كَانَ سَجْمًا (8) ، وَثَبَّتْ فِي قُلُوبِ كَثِيرٍ مِنْهَا مِنَ الدِّينِ مَا كَانَ مُضْطَرِّبًا ، وَقَالَتْ : لَوْلَا أَنَّهُ حَقٌّ لَمَا كَانَ كَذَا . ثُمَّ نَسَبَتْ تِلْكَ الْفُتُوحَ إِلَى آرَاءِ وَلَا تَيْهَا ، وَحَسَنَ تَدْبِيرِ الْأَمْرَاءِ الْقَائِمِينَ بِهَا ، فَتَأَكَّدَ عِنْدَ النَّاسِ نَبَاهَةُ قَوْمٍ وَخُمُولَ آخَرِينَ ؛ فَكُنَّا نَحْنُ مِمَّنْ خَمَلُ ذِكْرُهُ ، وَخَبَتْ نَاظُهُ ، وَانْقَطَعَ صَوْتُهُ وَصَيْتُهُ ، حَتَّى أَكَلَ الدَّهْرُ عَلَيْنَا وَشَرِبَ ، وَمَضَتْ السَّنُونَ وَالْأَحْقَابُ بِمَا فِيهَا ، وَمَاتَ كَثِيرٌ مِمَّنْ يُعْرَفُ ، وَنَشَأَ كَثِيرٌ مِمَّنْ لَا يُعْرَفُ . وَمَا عَسَى أَنْ يَكُونَ الْوَلَدُ لَوْ كَانَ ؟ إِنْ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لَمْ يَقْرَبْنِي مَا تَعَلَّمُونَهُ مِنَ الْقُرْبِ لِلنَّسَبِ وَاللَّحْمَةِ ؛ بَلْ لِلْجِهَادِ وَالنَّصِيحَةِ ؛ أَفْتَرَاهُ لَوْ كَانَ لَهُ وَلَدٌ هَلْ كَانَ يَفْعَلُ مَا فَعَلْتُ ؟ وَكَذَلِكَ لَمْ يَكُنْ يَقْرَبُ مَا قُرِبْتُ ، ثُمَّ لَمْ يَكُنْ عِنْدَ قُرَيْشٍ وَالْعَرَبِ سَبَبًا لِلْحُظُوءِ وَالْمَنْزِلَةِ ، بَلْ لِلْجِرْمَانِ وَالْجَفْوَةِ . اللَّهُمَّ إِنَّكَ تَعْلَمُ أَنِّي لَمْ أُرِدِ الْإِمْرَةَ ، وَلَا عُلوَّ الْمُلْكِ وَالرِّيَاسَةِ ؛ وَإِنَّمَا أَرَدْتُ الْقِيَامَ بِحُدُودِكَ ، وَالْأَدَاءَ لِشَرْعِكَ ، وَوَضْعَ الْأُمُورِ فِي مَوَاضِعِهَا ، وَتَوْفِيرَ الْحُقُوقِ عَلَى أَهْلِهَا ، وَالْمُضِيَّ عَلَى مِنْهَاجِ نَبِيِّكَ ، وَإِرْشَادَ الضَّالِّ إِلَى أَنْوَارِ هِدَايَتِكَ . (9)

- 1- وَتَرَّتْ الرَّجُلُ : إِذَا قَتَلْتَ لَهُ قَتِيلًا وَأَخَذْتَ لَهُ مَالًا (لسان العرب : ج 5 ص 274 «وتر»).
- 2- شرح نهج البلاغة : ج 20 ص 328 ح 764 ، ينابيع المودة : ج 1 ص 407 ح 6 .
- 3- الْوَجْبَةُ : السَّقَطَةُ مَعَ الْهَدَّةِ ، أَوْ صَوْتِ السَّاقِطِ يَسْقُطُ ، فَتُسْمَعُ لَهُ هَدَّةُ (تاج العروس : ج 2 ص 465 و 466 «وجب»).
- 4- الدائرة : السوء . ودارت عليه الدوائر : أي نزلت به الدواهي (لسان العرب : ج 4 ص 297 «دور»).
- 5- شرح نهج البلاغة : ج 20 ص 298 ح 413 .
- 6- قال الميداني : «عاد في حافرتها» أي عاد إلى طريقته الأولى . يُضْرَبُ فِي عَادَةِ السُّوءِ يَدْعُهَا صَاحِبُهَا ثُمَّ يَرْجِعُ إِلَيْهَا (مجمع الأمثال : ج 2 ص 359 الرقم 2482).
- 7- الفارح : الناقة أول ما تحمل . والجذع من الإبل : ما استكمل أربعة أعوام . والبازل منها : هو ما استكمل السنة الثامنة وطمع في التاسعة وفطر نابه . والبكر : الفتى من الإبل بمنزلة الغلام من الناس (أنظر لسان العرب : ج 2 ص 559 «قرح» و ج 8 ص 43 «جذع» و ج

11 ص 52 «بزل» وج 4 ص 79 «بكر».

8- .سَمُج الشيءُ فهو سَمِج : أي قبح فهو قبيح (النهاية : ج 2 ص 399 «سمج»).

9- .شرح نهج البلاغة : ج 20 ص 298 ح 414 .

فصل یکم : انگیزه های دشمنی با امام علی

1 / 1 کینه توزی ها نسبت به پیامبر خدا

فصل یکم : انگیزه های دشمنی با امام علی 1 / 1 کینه توزی ها نسبت به پیامبر خدا امام علی علیه السلام : قریش ، تمام کینه هایی را که از پیامبر خدا در دل داشتند ، با من آشکار کردند و پس از من نیز آن را درباره فرزندانم ، آشکار خواهند کرد . مرا چه با قریش؟! من فقط به امر خدا و پیامبرش به مبارزه با آنان برخاستم . اگر مسلمان بودند ، آیا این ، پاداش کسی است که خدا و پیامبرش را اطاعت می کند؟!!

امام علی علیه السلام : خداوند! در برابر قریش از تو یاری می طلبم . آنان ، انواع زشتی ها و خیانت ها را نسبت به فرستاده ات در دل ، پنهان داشتند که از انجام دادن آنها در ماندند ، و تو میان آنان و او جدایی انداختی . پس ، این بلاها و مصیبت ها قسمت من شد و بر من فرود آمد . خداوند! تا زمانی که من زنده ام ، حسن و حسین را در پناه خویش نگاه دار و فاسقان قریش را بر آنان مسلط مکن ، و آن هنگام که مرا به سوی خود می خوانی ، خود بر ایشان نگهبانی و تو بر همه چیز ، ناظر و گواهی .

شرح نهج البلاغه : پرسشگری از امام علی علیه السلام پرسید : ای امیر مؤمنان! به نظر تو ، اگر پیامبر خدا فرزند پسری از خود به جا می گذاشت که به سنّ رشد رسیده بود ، عرب ، امورشان را به او واگذار می کردند؟ فرمود : «خیر ؛ بلکه او را می کشتند ، اگر چه آنچه من انجام دادم ، انجام نمی داد . عرب ، از کار محمد صلی الله علیه و آله ناخرسند بودند و به آنچه خداوند از فضل خویش به وی بخشیده بود ، حسادت می ورزیدند و در زمان حیاتش به وی بی حرمتی کردند ، تا آن جا که به همسرش تهمت زدند و شترش را رم دادند ، با این که نیکی های بسیاری به آنان کرده و نعمت های بزرگی به آنان ارزانی داشته بود . در زمان حیاتش برای این که رهبری را پس از رحلتش از خاندانش باز ستانند ، همراه شدند و اگر قریش ، نمی خواستند نام وی را وسیله ای برای ریاست و نردبانی برای عزّت و حکومت کنند ، پس از رحلت او هرگز يك روز هم خدا را عبادت نمی کردند و به خوی های پیشین خود برمی گشتند و شتران باردار ، چهارساله می شدند و هشت ساله هایش باکره می گشتند . (1) خداوند ، کشورهای بسیاری را برای آنان فتح کرد [و آنان] پس از فقر و مسکنت و گرسنگی ، به رفاه و نعمت رسیدند . سپس آنچه از اسلام در دیدگانشان زشت می نمود ، زیبا جلوه کرد و در قلب های بسیاری از ایشان که نسبت به دستورهای دینی تردید داشتند ، ثبات برقرار شد و گفتند : چنانچه آن [دین] حق نبود ، این گونه نمی شد . آن گاه ، این کشورگشایی ها را به اندیشه های سردمداران و حُسن تدبیر فرماندهان دست اندرکار ، نسبت دادند و نزد مردم ، قومشان را بلندپایه و دیگران را دون پایه معرفی کردند و ما از فراموش شدگان بودیم . التهابشان خاموش گشت و صدا و آوازه شان بریده شد و روزگار ، بر خلاف میل ما خورد و نوشید و سال ها به همین منوال گذشت و بسیاری از نامداران مُردند و افرادی که گم نام بودند ، پا به عرصه نهادند . اگر [پیامبر صلی الله علیه و آله را] فرزندی بود ، چه می شد؟! شما آگاهید که پیامبر صلی الله علیه و آله مرا به خاطر نژاد و خویشاوندی ، به خود نزدیک نکرد ؛ بلکه به خاطر جهاد و خیرخواهی [من] چنین کرد . آیا فکر می کنی که اگر او پسری داشت ، آنچه را من انجام داده ام ، انجام می داد؟! و همچنین به اندازه ای که من به پیامبر صلی الله علیه و آله نزدیک شدم ، نزدیک نمی شد . افزون بر آن ، این نزدیکی ، نزد قریش ، سبب برخورداری و شأن و مقام نبود ؛ بلکه خود ، سبب محرومیت و پشت کردن مردم به ما بود . بار الها! تو آگاهی که من ، نه خواهان حکومت بوده ام و نه خواهان بهره مندی از جاه و مقام و خواهان برپا داشتن فرمان های تو ، اجرای دستورهایت ، قرار دادن امور در جایگاهش ، دادن حق به صاحبانش ، گام نهادن بر روش پیامبرت ، و راهنمایی گم گشتگان به راه های رستگاری ات بوده ام» .

1- مثلی است که در بازگشتن کارها به وضع سابق خود، زده می شود. (م)

1 / 2 أحقادٌ بَدْرِيَّةٌ وَحُنَيْنِيَّةٌ وَغَيْرُهُنَّ لِإِمَامِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: قَالَ رَجُلٌ لِعَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ: مَا أَشَدَّ بُغْضَ قُرَيْشٍ لِأَبِيكَ! قَالَ: لِأَنَّهُ أَوْرَدَ أَوْلَهُمُ النَّارَ، وَأَلْزَمَ آخِرَهُمُ الْعَارَ. (1)

تاريخ دمشق عن ابن طاووس عن أبيه: قُلْتُ لِعَلِيِّ بْنِ حُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ: مَا بَالُ قُرَيْشٍ لَا تُحِبُّ عَلِيًّا؟ فَقَالَ: لِأَنَّهُ أَوْرَدَ أَوْلَهُمُ النَّارَ، وَأَلْزَمَ آخِرَهُمُ الْعَارَ. (2)

عيون أخبار الرضا عليه السلام عن الحسن بن علي بن فضال عن الإمام الرضا عليه السلام، قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَيْفَ مَالَ النَّاسِ عَنْهُ إِلَى غَيْرِهِ وَقَدْ عَرَفُوا فَضْلَهُ وَسَابِقَتَهُ وَمَكَانَهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ؟ فَقَالَ: إِنَّمَا مَالُوا عَنْهُ إِلَى غَيْرِهِ وَقَدْ عَرَفُوا فَضْلَهُ؛ لِأَنَّهُ قَدْ كَانَ قَتَلَ مِنْ آبَائِهِمْ وَأَجْدَادِهِمْ وَإِخْوَانِهِمْ وَأَعْمَامِهِمْ وَأَخْوَالِهِمْ وَأَقْرَبَانِهِمْ الْمُحَادِّينَ لِلَّهِ وَلِرَسُولِهِ عَدَدًا كَثِيرًا، فَكَانَ حَقْدُهُمْ عَلَيْهِ لِذَلِكَ فِي قُلُوبِهِمْ؛ فَلَمْ يُحِبُّوا أَنْ يَتَوَلَّى عَلَيْهِمْ، وَلَمْ يَكُنْ فِي قُلُوبِهِمْ عَلَى غَيْرِهِ مِثْلُ ذَلِكَ؛ لِأَنَّهُ لَمْ يَكُنْ لَهُ فِي الْجِهَادِ بَيْنَ يَدَيِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مِثْلُ مَا كَانَ لَهُ، فَلِذَلِكَ عَدَلُوا عَنْهُ وَمَالُوا إِلَى سِوَاهُ. (3)

-
- 1- نثر الدرّ: ج 1 ص 340 عن أبي محمد الجعفري عن أبيه عن عمّه، كشف الغمّة: ج 2 ص 319 عن أبي محمد الجعفري عن أبيه عن عمّه عن الإمام الصادق عن أبيه عليهما السلام، بحار الأنوار: ج 78 ص 159 ح 10.
 - 2- تاريخ دمشق: ج 42 ص 290، المعجم لابن الأعرابي: ج 1 ص 300 ح 573.
 - 3- عيون أخبار الرضا عليه السلام: ج 2 ص 81 ح 15، علل الشرائع: ص 146 ح 3 وفيه «المحاربين» بدل «المحادين».

1 / 2 کینه های برجا مانده از جنگ های بدر و حنین و جز اینها

1 / 2 کینه های برجا مانده از جنگ های بدر و حنین و جز اینها امام صادق علیه السلام: مردی به علی بن حسین علیهما السلام گفت: شدت کینه توزی قریش نسبت به پدرت چه قدر زیاد است! فرمود: «بدان جهت است که نخستین ایشان را به جهنم فرستاد و آخرین ایشان را به ننگ، مبتلا ساخت».

تاریخ دمشق_ به نقل از ابن طاووس، از پدرش: به علی بن حسین بن علی علیهم السلام گفتم: چرا قریش، علی علیه السلام را دوست نمی دارند؟ فرمود: «چون علی علیه السلام نخستین ایشان را به جهنم فرستاد و آخرین ایشان را به ننگ، مبتلا ساخت».

عیون أخبار الرضا علیه السلام_ به نقل از حسن بن علی بن فضال، در گفتگو با امام رضا علیه السلام: درباره امیر مؤمنان از ایشان پرسیدم که: چگونه مردم از وی روی گرداندند و به سوی دیگران رفتند، با آن که از برتری، سبقت در مسلمانی، و جایگاه وی نزد پیامبر خدا باخبر بودند؟ فرمود: «آنان، فقط به این جهت از علی علیه السلام روی گرداندند و به سوی دیگران رفتند_ با آن که از برتری وی آگاه بودند_ که علی علیه السلام بسیاری از پدران، پدر بزرگان، برادران، عموها، دایی ها و نزدیکان ایشان را_ که دشمن خدا و پیامبرش بودند_ کشته بود. از این رو، آنان کینه علی علیه السلام را در دل داشتند و مایل نبودند که او بر ایشان حکومت کند. چنین کینه ای از دیگران در دل هایشان نبود؛ برای این که [دیگران] در جهاد، مانند وی پیشاپیش پیامبر خدا نبودند. بدین سبب، از وی روی گرداندند و به دیگران روی آوردند».

معرفة الصحابة عن ابن عباس: قال عثمان لعلي: ما ذنبي إن لم تحبك فريش وقد قتلت منهم سبعين رجلاً؛ كأن وجوههم سيوف الذهب؟ (1)

الغارات_ في وصف الوليد بن عقبة: هو من مبغضي علي عليه السلام وأعدائه وأعداء النبي صلى الله عليه وآله؛ لأن أباه قتله النبي صلى الله عليه وآله ويدي علي صبرا (2) يوم بدر بالصفراء (3). (4)

شرح نهج البلاغة: إن فريشا كلها كانت تبغضه أشد البغض، ولو عمّر عمر نوح، وتوصل إلى الخلافة بجميع أنواع التوصل؛ كالزهد فيها تارة، والمناشدة بفصائله تارة، وبما فعله في ابتداء الأمر من إخراج زوجته وأطفاله ليلاً إلى بيوت الأنصار، وبما اعتدته إذ ذاك من تحلفه في بيته وإظهار أنه قد انعكف على جمع القرآن، وبسائر أنواع الحيل فيها، لم تحصل له إلا بتجريد السيف كما فعل في آخر الأمر. ولست ألوّم العرب، لا سيما فريشا في بغضها له، وانحرافها عنه؛ فإنه وترها، وسفك دماءها، وكشف القناع في منابذتها، ونفوس العرب وأكبادها كما تعلم! وليس الإسلام بمانع من بقاء الأحقاد في النفوس، كما نشاهد اليوم عياناً، والناس كالتاس الأول، والطبائع واحدة، فاحسب أنك كنت من سننتين أو ثلاث جاهلياً أو من بعض الروم، وقد قتل واحد من المسلمين ابنك أو أخاك، ثم أسلمت؛ أكان إسلامك يذهب عنك ما تجده من بغض ذلك القاتل وشدائيه؟ كلا، إن ذلك لغير ذاهب، هذا إذا كان الإسلام صحيحاً، والعقيدة محققة، لا كإسلام كثير من العرب؛ فبعضهم هم تقيداً، وبعضهم هم للطمع والكسب، وبعضهم هم خوفاً من السيف، وبعضهم على طريق الحمية والانتصار، أو لعداوة قوم آخرين من أصدقاء الإسلام وأعدائه. واعلم أن كل دم أراقه رسول الله صلى الله عليه وآله بسيف علي عليه السلام وبسيف غيره؛ فإن العرب بعد وفاته عليه السلام عصبت (5) تلك الدماء بعلي بن أبي طالب عليه السلام وحده؛ لأنه لم يكن في رهطه من يستحق في شرعهم وسنتهم وعاداتهم أن يعصب به تلك الدماء إلا بعلي وحده، وهذه عادة العرب إذا قتل منها قتلى طالبت بتلك الدماء القاتل؛ فإن مات أو تعدرت عليها مطالبتة، طالبت بها أمثال الناس من أهله... سألت النقيب أبا جعفر يحيى بن أبي زيد رحمه الله! فقلت له: إني لأعجب من علي عليه السلام! كيف بقي تلك المدة الطويلة بعد رسول الله صلى الله عليه وآله وكيف ما اغتيل وفيتك (6) به في جوف منزله، مع تلطي الأكباد عليه؟! فقال: لولا أنه أرغم أنفه بالتراب، ووضع خده في حضيض الأرض لقتل، ولكنته أحملاً نفسه، واشتغل بالعبادة والصلاة والنظر في القرآن، وخرج عن ذلك الزي الأول وذلك الشعار، ونسي السيف، وصار كالفاتك يتوب ويصير سائحا في الأرض، أو راهبا في الجبال. ولما أطاع القوم الذين ولوا الأمر، وصار أذل لهم من الحذاء، تركوه وسكتوا عنه، ولم تكن العرب لتقدم عليه إلا بمواطأة من متولي الأمر، وباطن في السر منه، فلما لم يكن لولاة الأمر باعث وداع إلى قتله وقع الإمسك عنه، ولولا ذلك لقتل (7)

1- معرفة الصحابة: ج 1 ص 86 ح 338.

2- الصبر _ هنا _ : نصب الإنسان للقتل، وأصل الصبر: الحبس، وكل ذي روح يُصبر حياً، ثم يرمى حتى يقتل فقد قتل صبراً (لسان العرب: ج 4 ص 438 «صبر»).

3- وادي الصفراء: من ناحية المدينة، وهو وادٍ كثير النخل والزرع والخير في طريق الحاج، وسلكه رسول الله صلى الله عليه وآله غير مرة، وبينه وبين بدر مرحلة (معجم البلدان: ج 3 ص 412).

4- الغارات: ج 2 ص 519.

5- أي قرونوا هذه الحال به ونسبوا إليه (أنظر النهاية: ج 3 ص 244 «عصب»).

6- فَنَكَّ بِالرَّجْلِ فَنَكَا : انتَهَزَ مِنْهُ غِيْرَةً فَقَتَلَهُ أَوْ جَرَحَهُ ، وَكَلَّ مِنْ قَتْلِ رَجُلًا غَاثًا فَهُوَ فَاتِكُ (لسان العرب : ج 10 ص 472 «فَنَكَّ»).

7- .شرح نهج البلاغة : ج 13 ص 299 .

معرفة الصحابة_ به نقل از ابن عباس_: عثمان به علی علیه السلام گفت: گناه من چیست که قریش، تو را دوست ندارند؟ تو هفتاد نفر از مردانشان را که چهره هایشان مانند شمشیرهای طلایی بود، کشته ای.

الغارات_ در توصیف ولید بن عُقبه_: او از کینه توزان نسبت به علی علیه السلام و از دشمنان او و پیامبر صلی الله علیه و آله بود؛ چون پدرش در جنگ بدر در منطقه صَفَاء (1) به دست علی علیه السلام که از سوی پیامبر صلی الله علیه و آله بر این کار گمارده شده بود، کشته شد.

شرح نهج البلاغة: تمامی قریش از دشمنان سرسخت علی علیه السلام بودند. اگر علی علیه السلام عمر نوح می داشت و انواع روش ها] ی رسیدن به حکومت] (نظیر: روی گردانی از حکومت، توجّه دادن به برتری های خویش، توجّه دادن به آنچه در آغاز کار انجام داد و همسر و بچه هایش را شبانه به در خانه های انصار برد، و دیگر روش هایی که انتخاب کرد، از قبیل: خانه نشینی و وانمود کردن آن برای جمع آوری قرآن، و نیز دیگر چاره جویی ها را به کار می برد، برایش نتیجه ای حاصل نمی شد، مگر با برهنه کردن شمشیر، همان گونه که در نهایت، این کار را انجام داد. من، عرب و بویژه قریش را به خاطر دشمنی شان با علی علیه السلام و روی گردانی از وی سرزنش نمی کنم؛ چرا که علی علیه السلام به آنان ضربه زد و خون هایشان را ریخت و پرده از حیل هایشان برداشت؛ و می دانی که جان و دل عرب، چگونه است! اسلام، مانع وجود کینه در دل ها نیست، چنان که امروز آشکارا می بینیم، مردم همان مردم اول اند و نیز طینت ها يك سان. تصوّر کن که در سال دوم یا سوم جاهلی یا در روم باستان بودی و یکی از مسلمانان، پسر یا برادرت را کشته بود. سپس تو مسلمان می شدی. آیا اسلام تو، کینه ات را نسبت به قاتل و دشمنی ای را که با او داشتی، از دلت پاک می کرد؟ هرگز! کینه، از بین رفتنی نیست. تازه، این هنگامی بود که اسلام و عقیده و ایمانت استوار و درست باشد، نه به سان اسلام آوردن بسیاری از عرب ها که برخی به خاطر پیروی کورکورانه، اسلام آوردند و برخی از روی آز و مال دوستی، و برخی از ترس کشته شدن، و برخی به خاطر غیرت و [پیمان] یاری، و برخی به دلیل دشمنی با اقوامی که با اسلام، ضدیت داشتند و دشمن بودند. بدان که عرب، تمام خون هایی را که پیامبر خدا با شمشیر علی علیه السلام و غیر او روان ساخت، پس از وفات پیامبر خدا، به تمامی فقط به علی علیه السلام نسبت داد؛ چون در بین اطرافیان پیامبر صلی الله علیه و آله که بر طبق روش، آداب و سننشان سزاوار باشد که این خون ها را به گردن او بیندازند، یافت نمی شد، مگر علی علیه السلام. و این، سیره عرب بود که وقتی فردی از آنان کشته می شد، خون بهای او را از قاتل، طلب می کردند و چنانچه قاتل می مرد یا خونخواهی از او ناممکن می شد، از فردی از خاندانش که نزدیک تر از همه به وی بود، طلب می نمودند. به نقیب، ابو جعفر یحیی بن ابی زید_ که رحمت خدا بر او باد_ گفتم: در شگفتم که چگونه علی علیه السلام پس از پیامبر خدا مدّتی طولانی دوام آورد و چگونه با فروخته بودن کینه ها علیه او، در درون خانه اش ترور نشد! او پاسخ داد: چنانچه علی علیه السلام تواضع نشان نمی داد و گونه اش را بر روی خاک نمی نهاد، حتما کشته می شد؛ اما او خود را پنهان داشت و به عبادت و نماز و تدبّر در قرآن مشغول شد و از آن روش و شعار نخستین، فاصله گرفت، شمشیر را کنار نهاد و چون عیّارانی گشت که توبه می کنند و به سیاحت می پردازند و یا در کوه ها رهبانیت را در پیش می گیرند. چون از کسانی که زمام حکومت را به دست گرفتند، اطاعت کرد و در برابرشان فروتنی و تواضع نشان داد، رهایش کردند و از وی دست شستند. عرب به او روی نیاورد، مگر با موافقت سردمداران و یا به طور مخفیانه. بدین ترتیب، زمانی که حاکمان، انگیزه و دلیلی برای کشتن وی نداشتند، از این کار، دست کشیده شد. اگر چنین نبود، حتما علی علیه السلام کشته می شد.

1- صفراء، جایی از توابع مدینه که سرزمینی است پر از کشت و زرع و نخلستان و نعمت و در مسیر حُجَّاج قرار دارد و پیامبر خدا، بارها به آن جا رفته بود . . بین آن جا و بدر، يك منزل فاصله است (معجم البلدان : ج 3 ص 412).

راجع: ص 426 (الوليد بن عقبة). ج 10 ص 412 (المظلومية بعد النبي).

1 / 3 الحسد شرح نهج البلاغة: جاء في تفسير قوله تعالى: «أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ» (1) أنها أنزلت في علي عليه السلام وما خصَّ به من العلم. (2)

الإمام علي عليه السلام: ما لنا ولقريش!! وما تنكر منا قريش غير أننا أهل بيت سيد الله ببيانهم بيننا، وأعلى الله فوق رؤوسهم رؤوسنا، واختارنا الله عليهم؛ فنقموا على الله أن اختارنا عليهم، وسخطوا ما رضي الله وأحبوا ما كره الله، فلما اختارنا الله عليهم شركناهم في حربنا، وعرفناهم الكتاب والنبوّة، وعلمناهم الفرض والدين، وحفظناهم الصحف والزُّبر، وديناهم الدين والإسلام، فوثبوا علينا، وجحدوا فضلنا، ومنعونا حقنا، وألتونا (3) أسباب أعمالنا وأعلامنا!! اللهم فإني أستعديك (4) على قريش؛ فخذ لي بحقي منها، ولا تدع مظلمتي لديها، وطالبهم يا رب بحقي؛ فإنك الحكيم العدل. (5)

1- النساء: 54.

2- شرح نهج البلاغة: ج 7 ص 220.

3- يقال: ألتته يألته إذا نقصه (النهاية: ج 1 ص 59 «ألت»).

4- استعداه: استنصره واستعانه (لسان العرب: ج 15 ص 39 «عدا»).

5- العدد القويّة: ص 189 ح 19، المناقب لابن شهر آشوب: ج 2 ص 201، الصراط المستقيم: ج 3 ص 42 نحوه.

ر. ك: ص 427 (وليد بن عقبه). ج 10 ص 413 (مظلوميت پس از پیامبر).

1 / 3 حسادت شرح نهج البلاغة: در تفسیر این سخن خداوند متعال: «آیا مگر به آنچه خداوند از لطف خویش [به بعضی از] مردمان بخشیده، رشك می برند؟»، آمده است که این آیه، درباره علی علیه السلام و دانشی که به وی اختصاص یافته، نازل شده است.

امام علی علیه السلام: ما را با قریش، چه کار؟ قریش، [حق] ما را انکار نمی کنند، جز به خاطر این که ما اهل خاندانی هستیم خداوند عز و جل بنیان ایشان را بر بنیاد ما بر افراشته و افراد ما را بر افراد آنان، برتری داده و ما را بر آنان برگزیده است. از این که خداوند ما را بر آنان برگزیده است، از او خشمگین اند و با آنچه خداوند می پسندد و دوست دارد، دشمنی می ورزند. هنگامی که خداوند ما را بر آنان برگزید، ما آنان را در حرمت (احترام) خود، شریک گردانیدیم، کتاب و نبوت را به آنان شناسانیدیم و از واجبات و آیین اسلام، آگاهشان ساختیم و صحف (نوشته ها) و زبورها (نامه ها) را برایشان حفظ کردیم و آنان را به دین و آیین اسلام، پایبند ساختیم. آن گاه، در برابر ما ایستادند و برتری هایمان را انکار کردند و حَقمان را از ما گرفتند و اعمال و نشان های ما را کوچک شمردند. بار الها! از تو علیه قریش، یاری می طلبم. حَقم را از ایشان بگیر و آنان را به خاطر ظلمی که بر من روا داشته اند، رها مساز. پروردگارا! حَقم را از ایشان باز ستان، که تو حاکمی عادل.

عنه عليه السلام_ في خُطْبَةٍ لَهُ عِنْدَ خُرُوجِهِ لِقِتَالِ أَهْلِ الْبَصْرَةِ ، وَفِيهَا يَذُمُّ الْخَارِجِينَ عَلَيْهِ _ : مَا لِي وَلِقُرَيْشٍ ! وَاللَّهِ لَقَدْ قَاتَلْتُهُمْ كَافِرِينَ ، وَلَا قَاتِلَتَهُمْ مَفْتُونِينَ ، وَإِنِّي لَصَاحِبُهُمْ بِالْأَمْسِ كَمَا أَنَا صَاحِبُهُمْ الْيَوْمَ ! وَاللَّهِ مَا تَتَّقِمُ مِنَّا قُرَيْشٌ إِلَّا أَنَّ اللَّهَ اخْتَارَنَا عَلَيْهِمْ ، فَأَدْخَلْنَاهُمْ فِي حَيْرِنَا فَكَانُوا كَمَا قَالَ الْأَوَّلُ : أَدَمَتْ _ لَعْمَرِي _ شُرْبَكَ الْمَحْضَ (1) صَابِحًا وَأَكَلَكَ بِالزُّبْدِ الْمُقَشَّرَةِ الْبُجْرَا (2) وَنَحْنُ وَهَبْنَاكَ الْعَلَاءَ وَلَمْ تَكُنْ عَلَيْنَا ، وَحُطْنَا حَوْلَكَ الْجُرْدَ وَالشُّمْرَا (3)

شرح نهج البلاغة عن ابن عباس_ مَن لَكَ لَامٍ هِ لِعُثْمَانَ _ : فَأَمَّا صَدْرُ قَوْمِنَا عَنَّا الْأَمْرَ ، فَعَن حَسَدٍ قَدْ _ وَاللَّهِ _ عَرَفْتَهُ ، وَبَغْيٍ قَدْ _ وَاللَّهِ _ عِلْمَتَهُ ، فَاللَّهُ بَيْنَنَا وَبَيْنَ قَوْمِنَا . (4)

1 / 4 الجَهَالَةُ الْإِمَامِ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ كَلَامِهِ فِي شَأْنِ الْحَكَمِيِّينَ وَذَمِّ أَهْلِ السَّامِ _ : جُفَاءً طَعَامٌ (5) ، وَعَبِيدٌ أَقْرَامٌ (6) ، جُمِعُوا مِنْ كُلِّ أَوْبٍ (7) ، وَتُلَقُّطُوا مِنْ كُلِّ شَوْبٍ ؛ مِمَّنْ يَنْبَغِي أَنْ يُفَقَّهَ وَيُؤَدَّبَ ، وَيُعَلَّمَ وَيُدْرَبَ ، وَيُوَلَّى عَلَيْهِ ، وَيُؤَخَذَ عَلَى يَدَيْهِ . لَيْسُوا مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ ، وَلَا مِنَ الَّذِينَ تَبَوَّؤُوا الدَّارَ وَالْإِيمَانَ . (8)

- 1- اللبِن الخالص بلا رغوَة (لسان العرب : ج 7 ص 227 «محض»).
- 2- البَجْرُ والبَجْرُ : انتفاخ البطن ، وبَجْر الرجل بَجْرًا : امتلأَ بطنه من الماء واللبن (لسان العرب : ج 4 ص 40 «بجر»). والمراد : أنك أكلت وشربت من لذيذ الطعام حتَّى امتلأت وانتفخت بطنك .
- 3- نهج البلاغة : الخطبة 33 ، الإرشاد : ج 1 ص 248 نحوه .
- 4- شرح نهج البلاغة : ج 9 ص 9 .
- 5- الطَّغَامُ : من لا عقل له ولا معرفة . وقيل : هم أوغاد النَّاس وأراذلهم (النهاية : ج 3 ص 128 «طغم»).
- 6- الأَقْرَامُ : جمع قَرَمٍ ؛ وهو اللثيم الدنيء الَّذِي لا غناء عنده (لسان العرب : ج 12 ص 477 «قزم»).
- 7- جاؤوا من كلِّ أَوْبٍ : أي من كلِّ طريق ووجه وناحية (لسان العرب : ج 1 ص 220 «أوب»).
- 8- نهج البلاغة : الخطبة 238 ، الغارات : ج 1 ص 312 نحوه .

امام علی علیه السلام در سخنرانی ای که ایشان به هنگام عزیمت برای جنگ بصره ایراد نمود و در آن، شورش‌یانی را که علیه وی برخاسته بودند، مذمت کرد: «مرا چه باقریش؟ به خدا سوگند، آن روز که کافر بودند، با آنان پیکار نمودم و اکنون که فریب خورده اند [نیز] آماده کارزار با آنان امروز نیز همانند دیروز، هم‌آورد آنان هستم. به خدا سوگند، قریش از ما کینه به دل نگرفتند، مگر برای آن که خدا ما را بر آنان برگزید. با آن که ما آنان را در زمره خود در آوردیم، ولی آنان، چنان بودند که شاعر گفته است: به جانم سوگند، بامدادان، پیوسته شیر خالص می نوشیدی و سرشیر و خرمای بی هسته می خوردی. ما، این رتبه را به تو دادیم، وگرنه تو شایسته این مرتبه بلند نبودی و ما بودیم که اسبان کوتاه مو و نیزه‌ها را گرداگرد تو فراهم آوردیم. (1)

شرح نهج البلاغه - به نقل از ابن عباس، در گفتگو با عثمان: «اما علت این که قوم ما حکومت را از ما دور ساخت، حسدی است - که به خدا سوگند - آن را می دانی و ظلمی است که - به خدا سوگند - از آن، آگاه بودی. خداوند، میان ما و ایشان قضاوت کند.

1 / 4 نادانیا امام علی علیه السلام در سخنانی که درباره دو داور عراق و شام و نکوهش شامیان بیان داشت: «درشت‌خویانی دون پایه و بندگانی فرومایه از هر گوشه گرد آمده و از این سو و آن سو چیده شده اند، آن هم از مردمی که باید احکام دین و ادب بیاموزند و تعلیم داده شوند و کارآموده گردند و بر آنان، سرپرست گمارده شود و دستشان گرفته شود [و آزاد گذاشته نشوند]. نه از مهاجران اند و نه از انصار، و نه از آنان که در خانه (مدینه) جای گرفته، در ایمان، استوار ماندند. (2)

1- نیز، ر. ک: ج 4 ص 439 ح 2023.

2- ذیل خطبه، به آیه 9 سوره حشر اشاره دارد که درباره انصار نازل شده است: «آنان، ایمان آوردند و خانه هایشان را در اختیار مهاجران قرار دادند». (م)

عنه عليه السلام_ مِنْ كِتَابٍ لَهُ إِلَى عَقِيلٍ -: أَلَا وَإِنَّ الْعَرَبَ قَدِ اجْتَمَعَتْ عَلَى حَرْبِ أَخِيكَ الْيَوْمَ اجْتِمَاعَهَا عَلَى حَرْبِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَبْلَ الْيَوْمِ ، فَأَصْبَحُوا قَدْ جَهِلُوا حَقَّهُ وَجَحَدُوا فَضْلَهُ . (1)

الفتوح_ فِي وَقَائِعِ النَّهْرَوَانِ -: صَاحَ ذُو الثُّدَيَّةِ حُرْقُوصٌ وَقَالَ : وَاللَّهِ يَا بْنَ أَبِي طَالِبٍ ، مَا نُرِيدُ بِقِتَالِنَا إِيَّاكَ إِلَّا وَجَهَ اللَّهِ وَالِدَارَ الْآخِرَةَ ! قَالَ : فَقَالَ عَلِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ : هَلْ أُبَيِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا ؟ «الَّذِينَ صَلَّاهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا» (2) مِنْهُمْ أَهْلُ النَّهْرَوَانِ وَرَبُّ الْكَعْبَةِ ! (3)

راجع : ج 2 ص 574 (البغض) ، وص 578 (الحسد) . ج 4 ص 430 (الحقد) ، وص 436 (الحسد) ، وص 448 (الجهالة) .

-
- 1- الغارات : ج 2 ص 431 عن زيد بن وهب ؛ شرح نهج البلاغة : ج 2 ص 119 ، الإمامة والسياسة : ج 1 ص 75 نحوه وراجع نهج البلاغة : الكتاب 36 .
 - 2- الكهف : 104 .
 - 3- الفتوح : ج 4 ص 271 ؛ كشف الغمة : ج 1 ص 266 وفيه «تقدم عبد الله بن وهب وذو الثدية حرقوص وقالوا...» إلى «نهاية الآية» .

امام علی علیه السلام_ در نامه اش به عقیل_: بدان که عرب ، امروز برای جنگ با برادرت گرد آمده اند ، همان گونه که پیش از این [نیز] برای مبارزه با پیامبر صلی الله علیه و آله گرد آمده و به حقّ وی ، جاهل و برتری هایش را منکر شده بودند .

الفتوح_ درباره حوادث نهروان_: ذو نُدیّه ، حرقوص ، بانگ بر آورد و گفت : به خدا سوگند ، ای پسر ابو طالب! ما از جنگ با تو برنخاسته ایم ، مگر برای خدا و جهان آخرت . امام علی علیه السلام فرمود : « آیا مایلید که از زیانبارترین انسان ها به شما خبر دهم؟ » « کسانی اند که کوشش آنان در راه زندگانی دنیا ، نقش بر آب شده است و چنین می انگارند که نیکوکردارند» . به خدای کعبه سوگند که اهل نهروان ، از این گروه اند» .

ر . ك : ج 2 ص 575 (دشمنی قریش) ، و ص 579 (حسادت) . ج 4 ص 431 (کینه) ، و ص 437 (حسد) ، و ص 449 (نادانی) . ج 6 ص 293 (پژوهشی درباره مارقین و ریشه های انحراف آنان) .

الفصل الثاني : التحذير من بُغْضه 1 / 2 بُغْضُهُ بُغْضُ اللَّهِ وَرَسُولِهِمَجْمَعِ الزوائد عن أبي رافع : بَعَثَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَلِيًّا أَمِيرًا عَلَى الْيَمَنِ وَخَرَجَ مَعَهُ رَجُلٌ مِنْ أَسْلَمَ يُقَالُ لَهُ : عَمْرُو بْنُ شَاسِ الْأَسْلَمِيِّ ، فَرَجَعَ وَهُوَ يَدْمُ عَلِيًّا وَيَشْكُوهُ ، فَبَعَثَ إِلَيْهِ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَقَالَ : إِخْسَا يَا عَمْرُو ! هَلْ رَأَيْتَ مِنْ عَلِيٍّ جَوْرًا فِي حُكْمِهِ أَوْ أَثَرَةً فِي قَسَمِهِ ؟ قَالَ : اللَّهُمَّ لَا ، قَالَ : فَعَلَامَ تَقُولُ الَّذِي بَلَّغَنِي ؟ قَالَ : بُغْضُهُ ، لَا أَمْلِكُ . قَالَ : فَغَضِبَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ حَتَّى عُرِفَ ذَلِكَ فِي وَجْهِهِ ، ثُمَّ قَالَ : مَنْ أَبْغَضَهُ فَقَدْ أَبْغَضَنِي ، وَمَنْ أَبْغَضَنِي فَقَدْ أَبْغَضَ اللَّهَ ؛ وَمَنْ أَحَبَّهُ فَقَدْ أَحَبَّنِي ، وَمَنْ أَحَبَّنِي فَقَدْ أَحَبَّ اللَّهَ تَعَالَى . (1)

رسول الله صلى الله عليه وآله : مَنْ أَحَبَّنِي فَلْيُحِبَّ عَلِيًّا ؛ وَمَنْ أَبْغَضَ عَلِيًّا فَقَدْ أَبْغَضَنِي ، وَمَنْ أَبْغَضَنِي فَقَدْ أَبْغَضَ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ ، وَمَنْ أَبْغَضَ اللَّهَ أَدْخَلَهُ النَّارَ . (2)

عنه صلى الله عليه وآله في وصف علي عليه السلام : إِنَّهُ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ : مَنْ عَادَاهُ عَادَانِي ، وَمَنْ وَالَاهُ وَالَانِي ، وَمَنْ نَاصَبَهُ نَاصَبَنِي ، وَمَنْ خَالَفَهُ خَالَفَنِي ، وَمَنْ عَصَاهُ عَصَانِي ، وَمَنْ آذَاهُ آذَانِي ، وَمَنْ أَبْغَضَهُ أَبْغَضَنِي ، وَمَنْ أَحَبَّهُ أَحَبَّنِي ، وَمَنْ أَرَادَهُ أَرَادَنِي ، وَمَنْ كَادَهُ كَادَنِي ، وَمَنْ نَصَرَهُ نَصَرَنِي . (3)

1- .مجمع الزوائد : ج 9 ص 174 ح 14737 نقلاً عن البزار ؛ شرح الأخبار : ج 1 ص 153 ح 98 نحوه .

2- .تاريخ بغداد : ج 13 ص 32 الرقم 6988 عن عبد الله بن مسعود .

3- .الأمالى للطوسى : ص 118 ح 185 ، بشارة المصطفى : ص 65 و ص 111 كلها عن جابر الجعفي عن الإمام الباقر عليه السلام عن جابر بن عبد الله الأنصاري .

فصل دوم: بر حذر داشتن از کین ورزی به امام علی

2 / 1 کین ورزی به علی، کین ورزی به خدا و پیامبر اوست

فصل دوم: بر حذر داشتن از کین ورزی به امام علی 2 / 1 کین ورزی به علی، کین ورزی به خدا و پیامبر اوستمجمع الزوائد_ به نقل از ابو رافع: _ پیامبر خدا، علی علیه السلام را [به عنوان حاکم] به یمن فرستاد. مردی از قبیله اسلم که به وی عمرو بن شاس اسلمی گفته می شد، همراه وی رفت. این مرد برگشت، در حالی که از علی علیه السلام بدگویی و شکوه می کرد. پیامبر خدا، به دنبال وی فرستاد و آن گاه به وی فرمود: «دور شو، ای عمرو! آیا از علی ستمی در داوری دیدی، یا دیدی که او خود را در تقسیم بیت المال بر دیگران ترجیح دهد؟». گفت: به خدا، خیر. فرمود: «پس برای چه این چیزهایی را که به من خبر داده اند، می گویی؟». گفت: نمی توانم از دشمنی با او خودداری کنم. پیامبر خدا، چنان خشمناک شد که خشم از چهره اش هویدا بود. آن گاه فرمود: «کسی که او را دشمن بدارد، مرا دشمن داشته است و کسی که مرا دشمن بدارد، خداوند را دشمن داشته است و دوستدار او، دوستدار من است و دوستدار من، دوستدار خداوند عز و جل است».

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: هر کس مرا دوست دارد، باید علی را دوست داشته باشد و کسی که علی را دشمن بدارد، با من دشمنی کرده است و دشمنی با من، دشمنی با خدای عز و جل است و هر کس با خدا دشمنی ورزد، خداوند او را وارد جهنم می سازد.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله_ در وصف علی علیه السلام: خداوند عز و جل می فرماید: «کسی که با علی دشمنی ورزد، با من دشمنی کرده است و کسی که از علی پیروی کند از من پیروی کرده و کسی که در برابر او بایستد، در برابر من ایستاده است و کسی که با او به مخالفت برخیزد، با من مخالفت کرده و کسی که نافرمانی او کند، نافرمانی من کرده و کسی که او را بیازارد، مرا آزار داده و کسی که با او کینه ورزد، با من کینه ورزیده است و کسی که او را دوست بدارد، مرا دوست داشته است و کسی که بر او بتازد، بر من تاخته است و کسی که با او حيله کند، با من حيله کرده است و کسی که او را یاری دهد، مرا یاری کرده است».

كنز العمال عن ابن عباس: خَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَابِضًا عَلَى يَدِ عَلِيٍّ ذَاتَ يَوْمٍ فَقَالَ: أَلَا مَنْ أَبْغَضَ هَذَا فَقَدْ أَبْغَضَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ، وَمَنْ أَحَبَّ هَذَا فَقَدْ أَحَبَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ. (1)

تاريخ دمشق عن ابن عباس: إِنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ نَظَرَ إِلَى عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ فَقَالَ: أَنْتَ سَيِّدٌ فِي الدُّنْيَا، سَيِّدٌ فِي الْآخِرَةِ، مَنْ أَحَبَّكَ فَقَدْ أَحَبَّنِي، وَحَبِيبُكَ حَبِيبُ اللَّهِ؛ وَمَنْ أَبْغَضَكَ فَقَدْ أَبْغَضَنِي، وَبَغِيضُكَ بَغِيضُ اللَّهِ، وَالْوَيْلُ لِمَنْ أَبْغَضَكَ مِنْ بَعْدِي! (2)

راجع: ص 180 (حبّه حبّ الله)، و ص 184 (حبّه حبّ النبي).

2 / عَدَاوَتُهُ عَدَاوَةُ اللَّهِ وَرَسُولِهِ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: يَا عَلِيُّ، أَنْتَ سَيِّدٌ فِي الدُّنْيَا، سَيِّدٌ فِي الْآخِرَةِ، حَبِيبُكَ حَبِيبِي، وَحَبِيبِي حَبِيبُ اللَّهِ؛ وَعَدُوُّكَ عَدُوِّي، وَعَدُوِّي عَدُوُّ اللَّهِ، وَالْوَيْلُ لِمَنْ أَبْغَضَكَ بَعْدِي! (3)

1- كنز العمال: ج 13 ص 109 ح 36358 نقلاً عن ابن النجار.

2- تاريخ دمشق: ج 42 ص 292 ح 8822، المناقب للخوارزمي: ص 327 ح 337، المناقب لابن المغازلي: ص 382 ح 430، الفصول المهمة: ص 126 كلاهما نحوه، الفردوس: ج 5 ص 324 ح 8325، البداية والنهاية: ج 7 ص 356؛ الأمالي للطوسي: ص 309 ح 623، بشارة المصطفى: ص 160، شرح الأخبار: ج 1 ص 154 ح 100 وفي الثلاثة الأخيرة نحوه.

3- المستدرک علی الصحیحین: ج 3 ص 138 ح 4640، فضائل الصحابة لابن حنبل: ج 2 ص 642 ح 1092 وفيه «حبيبك حبيب الله» بدل «حبيبي حبيب الله»، تاريخ بغداد: ج 4 ص 41، المناقب لابن المغازلي: ص 103 ح 145 كلّها عن ابن عباس وراجع كمال الدين: ص 251 ح 1.

2 / 2 دشمنی با علی ، دشمنی با خدا و پیامبر اوست

کنز العمال_ به نقل از ابن عباس_: روزی پیامبر خدا ، دست علی علیه السلام را گرفته ، خارج شد و فرمود : «بدانید! کسی که با این [شخص] دشمنی ورزد ، با خدا و پیامبرش دشمنی ورزیده است و کسی که این [شخص] را دوست بدارد ، خدا و پیامبرش را دوست داشته است» .

تاریخ دمشق_ به نقل از ابن عباس_: پیامبر صلی الله علیه و آله به علی بن ابی طالب علیه السلام نظر افکند و فرمود : «تو در دنیا سرور و در آخرت سرور هستی . آن که تو را دوست بدارد ، مرا دوست داشته است و دوست تو دوست خداست و کسی که با تو دشمنی ورزد ، با من دشمنی ورزیده است و دشمن تو ، دشمن خداست . وای بر کسی که پس از [درگذشت] من ، با تو دشمنی کند!» .

ر . ک : ص 181 (دوست داشتن علی ، دوست داشتن خداست) . ص 185 (دوست داشتن علی ، دوست داشتن پیامبر است) .

2 / 2 دشمنی با علی ، دشمنی با خدا و پیامبر اوست پیامبر خدا صلی الله علیه و آله : ای علی! تو در دنیا و آخرت ، سروری! دوست تو دوست من است و دوست من دوست خدا . دشمن تو ، دشمن من است و دشمن من ، دشمن خدا . وای بر کسی که پس از [درگذشت] من ، با تو دشمنی ورزد .

عنه صلى الله عليه وآله - لِعَلِّيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ -: وَلِيِّكَ وَوَلِيِّي ، وَوَلِيِّ وَلِيِّ اللَّهِ ؛ وَعَدُوُّكَ وَعَدُوِّي وَعَدُوِّي اللَّهِ . (1)

عنه صلى الله عليه وآله : أَيُّهَا النَّاسُ ! إِنَّ عَلِيًّا سَيِّدُ الْوَصِيِّينَ ، وَقَائِدُ الْغُرِّ الْمُحَجَّلِينَ ، وَمَوْلَى الْمُؤْمِنِينَ ، وَلِيُّهُ وَلِيِّي ، وَوَلِيِّ وَلِيِّ اللَّهِ ؛ وَعَدُوُّهُ
عَدُوِّي ، وَعَدُوِّي اللَّهِ . (2)

عنه صلى الله عليه وآله - فِي عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ -: هُوَ أَخِي وَوَارِثِي وَخَلِيفَتِي عَلَى أُمَّتِي ، وَلَا يَبُتُّهُ فَرِيضَةٌ ، وَاتَّبَاعُهُ فَضِيلَةٌ ، وَمَحَبَّتُهُ إِلَى اللَّهِ
وَسِيلَةٌ ، فَحَزْبُهُ حِزْبُ اللَّهِ ، وَشِيعَتُهُ أَنْصَارُ اللَّهِ ، وَأَوْلِيَاؤُهُ أَوْلِيَاءُ اللَّهِ ، وَأَعْدَاؤُهُ أَعْدَاءُ اللَّهِ . (3)

عنه صلى الله عليه وآله : وَلِيُّ عَلِيٍّ وَوَلِيُّ اللَّهِ ، وَعَدُوُّ عَلِيٍّ وَعَدُوُّ اللَّهِ . (4)

عنه صلى الله عليه وآله : إِنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ خَلِيفَةُ اللَّهِ وَخَلِيفَتِي ... مُجِبُّهُ مُجِيبِي ، وَمُبْغِضُهُ مُبْغِضِي ؛ وَوَلِيُّهُ وَلِيِّي ، وَعَدُوُّهُ
عَدُوِّي . (5)

راجع : ص 180 (حَبَّةُ حَبِّ اللَّهِ) .

1- .الخصال : ص 652 ح 53 عن سليمان بن مهران عن الإمام الصادق عن آبائه عليهم السلام وص 430 ح 9 عن بكر بن محمد الأزدي
عن بعض أصحابنا عن الإمام الصادق عليه السلام وص 429 ح 6 و ح 7 ، بشارة المصطفى : ص 77 و ص 128 و ص 217 والخمسة الأخيرة
عن زيد بن علي عن أبيه عن جدّه عليهم السلام وص 104 ، الأماي للطوسي : ص 194 ح 329 كلاهما عن عمر بن ميمون عن الإمام
الصادق عن أبيه عن جدّه عليهم السلام وكلّهما عن الإمام عليّ عليه السلام عنه صلى الله عليه وآله ، شرح الأخبار : ج 2 ص 184 ح 528
عن ابن عبّاس ؛ شرح نهج البلاغة : ج 4 ص 107 عن زيد بن عليّ وفيه من «عدوك ...» .

2- .معاني الأخبار : ص 373 ح 1 عن ابن عبّاس .

3- .الأماي للصدوق : ص 678 ح 924 عن عائشة وراجع بشارة المصطفى : ص 16 و ص 153 .

4- .الخصال : ص 496 ح 5 ، الأماي للصدوق : ص 149 ح 146 ، بشارة المصطفى : ص 20 كلّها عن جابر بن عبد الله الأنصاري .

5- .الأماي للصدوق : ص 271 ح 299 ، بشارة المصطفى : ص 31 ، كنز الفوائد : ج 2 ص 13 ، مائة منقبة : ص 58 ح 14 كلّها عن
محمد بن فرات عن الإمام الباقر عن آبائه عليهم السلام .

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله _ درباره علی علیه السلام _ : دوستدار تو دوستدار من است و دوستدار من ، دوستدار خدا . دشمن تو ، دشمن من است و دشمن من دشمن خدا .

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله : ای مردم! علی سَ رور (بزرگ) جانشینان ، رهبر سپیدرویان ، و سرپرست مؤمنان است . دوستدار او ، دوستدار من است و دوستدار من ، دوستدار خدا . دشمن او ، دشمن من است و دشمن من ، دشمن خدا .

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله _ درباره علی علیه السلام _ : او برادر ، وارث و جانشین من در میان امتم است . ولایت او واجب است و پیروی از او مایه برتری است و دوست داشتن او وسیله نزدیکی به خداست . حزب او و طرفداران او حزب خدایند و پیروان او یاران خدا . دوستان او دوستان خدا و دشمنان او دشمنان خدایند .

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله : دوست علی دوست خداست و دشمن علی دشمن خدا .

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله : به درستی که علی بن ابی طالب ، جانشین خدا و جانشین من است دوستدار او دوستدار من و دشمن او دشمن من است و دوستی با او دوستی با من و دشمنی با او دشمنی با من است .

ر . ك : ص 181 (دوست داشتن علی ، دوست داشتن خداست) .

2 / 3 وَيْلٌ لِمَنْ أَبْغَضَهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَا عَلِيُّ، طوبى لِمَنْ أَحْبَبَكَ وَصَدَقَ فِيكَ، وَوَيْلٌ لِمَنْ أَبْغَضَكَ وَكَذَبَ فِيكَ . (1)

عنه صلى الله عليه وآله - لِعَلِّي عَلَيْهِ السَّلَامُ -: طوبى لِمَنْ أَحْبَبَكَ وَصَدَقَ عَلَيْكَ، وَوَيْلٌ لِمَنْ أَبْغَضَكَ وَكَذَبَ عَلَيْكَ . يَا عَلِيُّ، أَنْتَ الْعَلَمُ لِهَذِهِ الْأُمَّةِ؛ مَنْ أَحْبَبَكَ فَازَ، وَمَنْ أَبْغَضَكَ هَلَكَ . (2)

2 / 4 سَخَطَ اللَّهُ عَلَى مَنْ أَبْغَضَهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: أَلَا إِنَّ جَبْرَيْلَ خَبَّرَنِي عَنِ اللَّهِ تَعَالَى ... وَيَقُولُ: مَنْ عَادَى عَلِيًّا وَلَمْ يَتَوَلَّهُ فَعَلِيهِ لَعْنَتِي وَعَضْبِي . (3)

كنز الفوائد عن أبي هريرة: كُنْتُ عِنْدَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِذْ أَقْبَلَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ فَقَالَ: أَتَدْرِي مَنْ هَذَا؟ قُلْتُ: هَذَا عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ. فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: هَذَا الْبَحْرُ الرَّاخِرُ، هَذَا الشَّمْسُ الطَّالِعَةُ، أَسْحَى مِنَ الْفُرَاتِ كَفًّا، وَأَوْسَعُ مِنَ الدُّنْيَا قَلْبًا؛ فَمَنْ أَبْغَضَهُ فَعَلِيهِ لَعْنَةُ اللَّهِ . (4)

1- .المستدرک علی الصحیحین : ج 3 ص 145 ح 4657 ، فضائل الصحابة لابن حنبل : ج 2 ص 680 ح 1162 ، مسند أبي يعلى : ج 2 ص 259 ح 1599 ، تاريخ بغداد : ج 9 ص 72 الرقم 4656 ، تاريخ دمشق : ج 42 ص 281 ح 8812 ، المناقب للخوارزمي : ص 70 ح 45 و ص 116 ح 126 کلها عن عمّار بن یاسر .

2- .الأمالی للصدوق : ص 655 ح 891 ، بشارة المصطفى : ص 180 كلاهما عن الحسن بن راشد عن الإمام الصادق عن آبائه عليهم السلام ، شرح الأخبار : ج 2 ص 396 ح 745 ، تفسير فرات : ص 265 ح 360 كلاهما عن الإمام علي عليه السلام عنه صلى الله عليه وآله .

3- .الاحتجاج : ج 1 ص 146 ح 32 عن علقمة بن محمّد الحضرمي عن الإمام الباقر عليه السلام .

4- .كنز الفوائد : ج 1 ص 148 ، مائة منقبة : ص 55 ح 12 ، بحار الأنوار : ج 27 ص 228 ح 29 .

2 / 3 بدآ به حال دشمنان علی!**2 / 4 خشم گرفتن خدا بر دشمنان علی**

2 / 3 بدآ به حال دشمنان علی! پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: ای علی! خوشا به حال کسانی که تو را دوست دارند با تو از در راستی درآیند ؛ و بدآ به حال کسانی که با تو دشمنی می ورزند و با تو از درِ ناراستی درآیند!

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله_ خطاب به علی علیه السلام_: خوشا به حال کسانی که تو را دوست دارند و تصدیقت می کنند ؛ و وای بر کسانی که با تو دشمنی می نمایند و بر تو دروغ می بندند! ای علی! تو راهنما و پرچم هدایت این امتی . هر که تو را دوست بدارد ، رستگار می شود و هر که تو را دشمن بدارد ، نابود می گردد .

2 / 4 خشم گرفتن خدا بر دشمنان علی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله : بدانید که جبرئیل به من از خداوند عز و جل خبر داد ... که می فرماید: «هر که با علی دشمنی ورزد و از وی پیروی نکند ، نفرین و خشم من بر اوست» .

کنز الفوائد_ به نقل از ابو هُرَیره_: نزد پیامبر صلی الله علیه و آله بودم که علی بن ابی طالب علیه السلام وارد شد . پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «آیا این شخص را می شناسی؟» . گفتم: این ، علی بن ابی طالب است . پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «این ، دریای مَواج و خورشید نورافشان است . دستانش بخشنده تر از فُرات و قلبش گسترده تر از دنیا است . پس ، هر که با وی دشمنی ورزد ، نفرین خدا بر او باد» .

2 / 5 سَخَطَ النَّبِيِّ عَلَى مَنْ أَبْغَضَ هُخْصَانِصَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَنْ سَعْدِ بْنِ أَبِي وَقَّاصٍ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَوْمَ الْجُحْفَةِ، فَأَخَذَ بِيَدِ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامَ فَحَطَبَ فَحَمِدَ اللَّهَ وَأَثَى عَلَيْهِ، ثُمَّ قَالَ: أَيُّهَا النَّاسُ، إِنِّي وَلِيُّكُمْ! قَالُوا: صَدَقْتَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَنْتَ وَلِيُّنَا. ثُمَّ أَخَذَ بِيَدِ عَلِيٍّ فَرَفَعَهَا فَقَالَ: هَذَا وَلِيِّي، وَيُؤَدِّي عَنِّي دِينِي، وَأَنَا مُوَالِي مَنْ وَالَاهُ، وَمُعَادِي مَنْ عَادَاهُ. (1)

المناقب لابن المغازلي عن عبد الله بن مسعود: رَأَيْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَخَذَ بِيَدِ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامَ وَهُوَ يَقُولُ: اللَّهُ وَلِيِّي وَأَنَا وَلِيُّكَ، وَمُعَادِي مَنْ عَادَاكَ، وَمُسَالِمٍ مَنْ سَالَمَكَ. (2)

رسول الله صلى الله عليه وآله: مَعَاشِرَ النَّاسِ، مَنْ أَحَبَّ عَلِيًّا أَحَبَّبْتُهُ، وَمَنْ أَبْغَضَ عَلِيًّا أَبْغَضْتُهُ، وَمَنْ وَصَلَ عَلِيًّا وَصَلْتُهُ، وَمَنْ قَطَعَ عَلِيًّا قَطَعْتُهُ، وَمَنْ جَفَا عَلِيًّا جَفَوْتُهُ، وَمَنْ وَالَى عَلِيًّا وَالَيْتُهُ، وَمَنْ عَادَى عَلِيًّا عَادَيْتُهُ. (3)

عنه صلى الله عليه وآله: ثَلَاثٌ مَنْ كُنَّ فِيهِ فَلَيْسَ مِنِّي وَلَا أَنَا مِنْهُ: بُغْضُ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ، وَنَصَبُ لِأَهْلِ بَيْتِي، وَمَنْ قَالَ: الْإِيمَانُ كَلَامٌ. (4)

تاريخ دمشق عن عبد الله بن عطاء عن عبد الله بن بريدة عن أبيه: بَعَثَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ وَخَالِدَ بْنَ الْوَلِيدِ، كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا وَحَدَهُ، وَجَمَعَهُمَا فَقَالَ: إِذَا اجْتَمَعْتُمَا فَعَلَيْكُمْ عَلِيٌّ. قَالَ: فَأَخَذْنَا يَمِينًا أَوْ يَسَارًا، قَالَ: فَأَخَذَ عَلِيٌّ فَأَبْعَدَ، فَأَصَابَ سَبِيًّا، فَأَخَذَ جَارِيَةً مِنَ الْخُمْسِ. قَالَ بُرَيْدَةُ: وَكُنْتُ مِنَ النَّاسِ بُغْضًا لِعَلِيٍّ! وَقَدْ عَلِمَ ذَلِكَ خَالِدُ بْنُ الْوَلِيدِ، فَأَتَى رَجُلًا خَالِدًا فَأَخْبَرَهُ أَنَّهُ أَخَذَ جَارِيَةً مِنَ الْخُمْسِ، فَقَالَ: مَا هَذَا؟ ثُمَّ جَاءَ آخِرٌ، ثُمَّ أَتَى آخِرٌ، ثُمَّ تَتَابَعَتِ الْأَخْبَارُ عَلَى ذَلِكَ، فَدَعَانِي خَالِدٌ فَقَالَ: يَا بُرَيْدَةُ، قَدْ عَرَفْتَ الَّذِي صَنَعَ، فَانْطَلِقْ بِكِتَابِي هَذَا إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَأَخْبِرْهُ. وَكَتَبَ إِلَيْهِ. فَانْطَلَقْتُ بِكِتَابِهِ حَتَّى دَخَلْتُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، فَأَخَذَ الْكِتَابَ فَأَمَسَّ كَهْ بِشِدِّ مَالِهِ وَكَانَ كَمَا قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لَا يَكْتُبُ وَلَا يَقْرَأُ، وَكُنْتُ رَجُلًا إِذَا تَكَلَّمْتُ طَأَطَأْتُ رَأْسِي حَتَّى أُنْفِرَ مِنْ حَاجَتِي، فَطَأَطَأْتُ رَأْسِي أَوْ (5) تَكَلَّمْتُ فَوَقَعْتُ فِي عَلِيٍّ حَتَّى فَرَعْتُ، ثُمَّ رَفَعْتُ رَأْسِي، فَرَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَدْ غَضِبَ غَضَبًا لَمْ أَرَهُ غَضِبَ مِثْلَهُ قَطُّ إِلَّا يَوْمَ قُرَيْظَةَ وَالنَّضِيرِ، فَنَظَرْتُ إِلَيْهِ فَقَالَ: يَا بُرَيْدَةُ! إِنَّ عَلِيًّا وَلِيُّكُمْ بَعْدِي، فَأَحِبَّ عَلِيًّا؛ فَإِنَّهُ يَفْعَلُ مَا يُؤْمَرُ. قَالَ: فَقُمْتُ وَمَا أَحَدٌ مِنَ النَّاسِ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْهُ. وَقَالَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَطَاءٍ: حَدَّثْتُ بِذَلِكَ أَبَا حَرْبٍ بَنَ سُؤَيْدِ بْنِ غَفَلَةَ فَقَالَ: كَتَمَكَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ بُرَيْدَةَ بَعْضَ الْحَدِيثِ! إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ لَهُ: أُنَافَقْتَ بَعْدِي يَا بُرَيْدَةُ؟! (6)

- 1- خصائص أمير المؤمنين للنسائي: ص 42 ح 8، البداية والنهاية: ج 5 ص 212.
- 2- المناقب لابن المغازلي: ص 431 ح 9 و ص 277 ح 323، شرح نهج البلاغة: ج 4 ص 107 وزاد في صدره «وروى الناس كافة»، الرياض النضرة: ج 3 ص 130؛ شرح الأخبار: ج 1 ص 229 ح 218 كلها نحوه، كشف الغمة: ج 1 ص 94.
- 3- الأُمالي للصدوق: ص 188 ح 197، بشارة المصطفى: ص 24، التحصين لابن طاووس: ص 550 ح 12 كلها عن عبد الله بن الفضل الهاشمي عن الإمام الصادق عن آبائه عليهم السلام، روضة الواعظين: ص 116.
- 4- تاريخ دمشق: ج 42 ص 284 ح 8816، الفردوس: ج 2 ص 85 ح 2459 وفيه «نصب أهل بيتي» بدل «نصب لأهل بيتي»؛ المناقب للكوفي: ج 2 ص 473 ح 969 نحوه وكلها عن جابر بن عبد الله.
- 5- قد تكون «أو» هنا بمعنى الواو، أو مصحفة عنها.

6- .تاريخ دمشق : ج 42 ص 191 ح 8646 و 8647 ؛ الأملالي للطوسي : ص 249 ح 443 ، بشارة المصطفى : ص 121 ، المناقب للكوفي : ج 1 ص 424 ح 331 نحوه وليس فيه «وقال عبد الله بن عطاء : حدثتُ ...» .

2 / 5 خشم گرفتن پیامبر بر دشمنان علی

2 / 5 خشم گرفتن پیامبر بر دشمنان علیخصائص أمير المؤمنين_ به نقل از سعد بن ابی وقاص: شنیدم پیامبر خدا، در روزی که در جُحفه بود، [در کنار غدیر خم] دست علی علیه السلام را گرفت و سخنرانی کرد و خداوند را حمد و ثنا گفت و سپس افزود: «ای مردم! من ولیّ شما هستم». گفتند: راست گفتی، ای پیامبر خدا! تو ولیّ ما هستی. سپس [پیامبر صلی الله علیه و آله] دست علی علیه السلام را گرفت و بالا برد و فرمود: «این، ولیّ من است، و امانت های (دیون) مرا ادا می کند، و من دوستدار کسی هستم که او را دوست بدارد و دشمن کسی هستم که با او دشمنی ورزد».

المناقب، ابن مغزلی_ به نقل از عبد الله بن مسعود: پیامبر صلی الله علیه و آله را دیدم که دست علی علیه السلام را گرفته بود و می فرمود: «خدا ولیّ من است و من ولیّ توأم. با دشمنان تو دشمنم و با دوستان تو در صلح و دوستی آم».

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: ای مردم! کسی که علی را دوست بدارد، دوستش می دارم و کسی که او را دشمن بدارد، دشمنش می دارم؛ به کسی که به علی بیبوندد، می پیوندم و از کسی که از او بُرد، می بُرم و از کسی از او روی گردان باشد، روی گردانم و کسی که از علی حمایت کند، حمایتش می کنم و با کسی که دشمن علی باشد، دشمنی می ورزم.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: سه چیز است که در هر کس باشد، نه او از من است و نه من از وی هستم: کینه علی بن ابی طالب؛ دشمنی با اهل بیت؛ و این که کسی بگوید: ایمان، کلامی بیش نیست.

تاریخ دمشق_ به نقل از عبد الله بن عطاء، از عبد الله بن بُریده، از پدرش: پیامبر خدا هر يك از علی بن ابی طالب علیه السلام و خالد بن ولید را به تهایی [به جایی] فرستاد و [قبل از رفتن،] هر دوی آنان را گرد هم آورد و فرمود: «هر گاه به هم برخوردید، علی فرمانده است». هر يك به جانبی رفتیم. علی دورتر رفت و زنانی را به اسیری گرفت و کنیزی را به عنوان خمس برداشت. من از دشمنان سرسخت علی علیه السلام بودم و خالد بن ولید از این دشمنی باخبر بود. مردی نزد خالد آمد و به او خبر داد که علی، کنیزی را به عنوان خمس گرفته است. خالد گفت: این چیست [که می گوید]؟ سپس خبر این ماجرا توسط افراد دیگر، پی در پی به خالد رسید. خالد، مرا فرا خواند و گفت: ای بریده! فهمیدی که علی چه کار کرده است. نامه مرا نزد پیامبر خدا ببر و این خبر را به ایشان برسان. با نامه خالد رفتم و بر پیامبر خدا وارد شدم. پیامبر صلی الله علیه و آله نامه را گرفت و در دست چپ خود نگه داشت و او_ همان گونه که خداوند عز و جل فرموده است_ نمی خواند و نمی نوشت. من طبق عادت، سرم را پایین انداختم و ماجرای علی را برای ایشان توضیح دادم و بدگویی کردم. وقتی سخنم تمام شد، سرم را بالا آوردم. متوجه شدم که پیامبر خدا چنان خشمگین است که هرگز چنین خشمی را در او، جز در نبرد با بنی قریظه و بنی نضیر ندیده بودم. [پیامبر صلی الله علیه و آله] به من نظر انداخت و فرمود: «ای بُریده! به درستی که علی پس از من، ولیّ شماست. پس، علی را دوست مدار. او بدانچه امر شده، عمل می کند». من (عبد الله بن عطاء)، این روایت را برای ابو جرب بن سُوید بن عَفَله نقل کردم. وی گفت: عبد الله بن بریده، قسمتی از این حدیث را از تو پنهان داشته است؛ زیرا پیامبر خدا به بریده فرمود: «آیا می خواهی پس از من، منافق شوی؟».

المعجم الأوسط عن ابن بريده عن أبيه: بَعَثَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَلِيًّا أَمِيرًا عَلَى الْيَمَنِ، وَبَعَثَ خَالِدَ بْنَ الْوَلِيدِ عَلَى الْجَبَلِ، فَقَالَ: «إِنْ اجْتَمَعْتُمَا فَعَلِيٌّ عَلَى النَّاسِ» فَالْتَقَوْا، وَأَصَابُوا مِنَ الْغَنَائِمِ مَا لَمْ يُصِيبُوا مِثْلَهُ، وَأَخَذَ عَلِيٌّ جَارِيَةً مِنَ الْخُمْسِ، فَدَعَا خَالِدُ بْنُ الْوَلِيدِ بُرَيْدَةَ، فَقَالَ: اغْتَنِمَهَا، فَأَخْبَرَ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِمَا صَنَعَ. فَقَدِمَتِ الْمَدِينَةَ، وَدَخَلَتِ الْمَسْجِدَ، وَرَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي مَنْزِلِهِ، وَنَاسٌ مِنْ أَصْحَابِهِ عَلَى بَابِهِ، فَقَالُوا: مَا الْخَبَرَ يَا بُرَيْدَةُ؟ فَقُلْتُ: خَيْرٌ؛ فَتَوَضَّعَ اللَّهُ عَلَى الْمُسْلِمِينَ، فَقَالُوا: مَا أَقْدَمَكَ؟ قَالَ: جَارِيَةٌ أَخَذَهَا عَلِيٌّ مِنَ الْخُمْسِ، فَجِئْتُ لِأُخْبِرَ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ. قَالُوا: فَأَخْبِرْهُ، فَإِنَّهُ يُسْقِطُهُ مِنْ عَيْنِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، وَرَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَسْمَعُ الْكَلَامَ، فَخَرَجَ مُغْضَبًا وَقَالَ: مَا بَالُ أَقْوَامٍ يَنْتَقِصُونَ عَلِيًّا؟! مَنْ يَنْتَقِصُ عَلِيًّا فَقَدْ انْتَقَصَنِي، وَمَنْ فَارَقَ عَلِيًّا فَقَدْ فَارَقَنِي، إِنَّ عَلِيًّا مِنِّي وَأَنَا مِنْهُ؛ خُلِقَ مِنْ طِينَتِي، وَخُلِقْتُ مِنْ طِينَةِ إِبْرَاهِيمَ، وَأَنَا أَفْضَلُ مِنْ إِبْرَاهِيمَ «ذُرِّيَّةٌ بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ» (1). وَقَالَ: يَا بُرَيْدَةُ، أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ لِعَلِيٍّ أَكْثَرَ مِنَ الْجَارِيَةِ الَّتِي أَخَذَ، وَأَنَّهُ وَلِيُّكُمْ مِنْ بَعْدِي؟! فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! بِالصُّحْبَةِ إِلَّا بَسَطْتَ يَدَكَ حَتَّى أَبَايَعَكَ عَلَى الْإِسْلَامِ جَدِيدًا. قَالَ: فَمَا فَارَقْتُهُ حَتَّى بَايَعْتَهُ عَلَى الْإِسْلَامِ. (2)

1- آل عمران: 34.

2- المعجم الأوسط: ج 6 ص 162 ح 6085 وراجع كشف المحجبة: ص 244.

المعجم الأوسط_ به نقل از عبد الله بن بَریده ، از پدرش _: پیامبر خدا علی علیه السلام را به حکومت یمن و خالد بن ولید را به حکومت جَبَل فرستاد و [قبل از رفتن آن دو] فرمود: «اگر شما دو نفر به هم برخوردید ، علی فرمانده سپاه است». دو گروه به هم رسیدند و غنایم بسیاری به دست آوردند که همانند آن را پیش تر به دست نیاورده بودند و علی علیه السلام کنیزی را به عنوان خمس برداشت . خالد بن ولید ، مرا فرا خواند و گفت : فرصت را غنیمت شمار و کاری را که علی انجام داده است ، به پیامبر صلی الله علیه و آله خبر بده . به مدینه رفتم و وارد مسجد شدم . پیامبر خدا در منزلش بود و جمعی از یارانش بر در منزل ایشان ایستاده بودند . گفتند : ای بریده! چه خبر؟ پاسخ دادم: خیر است. خداوند مسلمانان را پیروز کرد. پرسیدند : چرا به مدینه برگشتی؟ پاسخ دادم : علی ، کنیزی را به عنوان خمس برداشته است . آمده ام تا این خبر را به پیامبر برسانم . مردم گفتند : به پیامبر خبر بده ؛ زیرا این خبر ، علی را از چشم پیامبر صلی الله علیه و آله می اندازد . پیامبر خدا این سخنان را می شنید . خَشْمَنَّاكُ بیرون آمد و فرمود : «چرا بعضی ها از علی عیب جویی می کنند؟ کسی که از علی عیب جویی کند ، از من عیب جویی کرده است و کسی که از علی جدا شود ، از من فاصله گرفته است . علی از من است و من از علی هستم . علی از سرشت من آفریده شده است و من از سرشت ابراهیم علیه السلام آفریده شده ام و البته من از ابراهیم برترم . «نسلی که بعضی از آنان از [نسل] برخی دیگرند ؛ و خداوند شنوای داناست». سپس فرمود : «ای بریده! آیا نمی دانی که حقّ علی بیش از کنیزی است که به عنوان [سمهش از] خمس برای خود برداشته است؟ و علی در غیاب من ، ولیّ شماست؟». گفتم : ای پیامبر خدا! به حقّ هم صحبتی ام با تو ، دستت را بگشا تا دوباره با تو بر اسلام ، بیعت کنم . گفت : از او جدا نشدم تا بر اسلام با او بیعت کردم .

مسند ابن حنبل عن عبد الله بن بريدة: حَدَّثَنِي أَبِي بُرَيْدَةَ قَالَ: أَبْغَضْتُ عَلِيًّا بُغْضًا لَمْ يَبْغِضْهُ أَحَدٌ قَطُّ، قَالَ: وَأَحْبَبْتُ رَجُلًا مِنْ قُرَيْشٍ لَمْ أَحِبَّهُ إِلَّا عَلَى بُغْضِهِ عَلِيًّا، قَالَ: فَبِعَثَ ذَلِكَ الرَّجُلُ عَلَى خَيْلٍ فَصَدَّ حَبِيئَهُ، مَا أَصْحَبُهُ إِلَّا عَلَى بُغْضِهِ عَلِيًّا، قَالَ: فَأَصَبْنَا سَبِيًّا، قَالَ: فَكَتَبَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: اِبْعَثْ إِلَيْنَا مَنْ يُحَمِّسُهُ، قَالَ: فَبِعَثَ إِلَيْنَا عَلِيًّا، وَفِي السَّبْيِ وَصِيفَةٌ هِيَ أَفْضَلُ مِنَ السَّبْيِ، فَحَمَسَ وَقَسَمَ، فَخَرَجَ [و] (1) رَأْسُهُ مُعْطَى، فَقُلْنَا: يَا أَبَا الْحَسَنِ، مَا هَذَا؟ قَالَ: أَلَمْ تَرَوْا إِلَى الْوَصِيفَةِ الَّتِي كَانَتْ فِي السَّبْيِ؛ فَإِنِّي قَسَمْتُ وَخَمَسْتُ فَصَارَتْ فِي الْخُمْسِ، ثُمَّ صَارَتْ فِي أَهْلِ بَيْتِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، ثُمَّ صَارَتْ فِي آلِ عَلِيٍّ، وَوَقَعْتُ بِهَا. قَالَ: فَكَتَبَ الرَّجُلُ إِلَى نَبِيِّ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، فَقُلْتُ: اِبْعَثْنِي، فَبِعَثَنِي مُصَدِّقًا. قَالَ: فَجَعَلْتُ أَقْرَأُ الْكِتَابَ وَأَقُولُ: صَدَقَ. قَالَ: فَأَمَسَكَ يَدِي وَالْكِتَابَ وَقَالَ: أ تُبْغِضُ عَلِيًّا؟ قَالَ: قُلْتُ: نَعَمْ، قَالَ: فَلَا تُبْغِضْهُ، وَإِنْ كُنْتَ تُحِبُّهُ فَازِدْ لَهُ حُبًّا، فَوَالَّذِي نَفْسُ مُحَمَّدٍ بِيَدِهِ لَنْصِيبُ آلَ عَلِيٍّ فِي الْخُمْسِ أَفْضَلُ مِنَ وَصِيفَةٍ. قَالَ: فَمَا كَانَ مِنَ النَّاسِ أَحَدٌ بَعْدَ قَوْلِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَحَبَّ إِلَيَّ مِنْ عَلِيٍّ. قَالَ عَبْدُ اللَّهِ: فَوَالَّذِي لَا إِلَهَ غَيْرُهُ مَا بَيْنِي وَبَيْنَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي هَذَا الْحَدِيثِ غَيْرُ أَبِي بُرَيْدَةَ. (2)

1- ما بين المعقوفين إضافة يقتضيها السياق .

2- مسند ابن حنبل: ج 9 ص 13 ح 23028، فضائل الصحابة لابن حنبل: ج 2 ص 691 ح 1180، خصائص أمير المؤمنين للنسائي: ص 178 ح 97، تاريخ دمشق: ج 42 ص 195، البداية والنهاية: ج 7 ص 345 وراجع صحيح البخاري: ج 4 ص 1581 ح 4093

مسند ابن حنبل_ به نقل از عبد الله بن بُریده_: پدرم بُریده، به من خبر داد و گفت: چنان با علی دشمن بودم که کسی چنین با او دشمن نبود. مردی از قریش را فقط به خاطر دشمنی اش با علی دوست می داشتم. این مرد با جمعی از سوارکاران فرستاده شد و من همراه او بودم، و با او همراه نشدم، مگر به خاطر عداوتی که با علی داشت. اسیرانی گرفتیم و آن مرد، نامه ای برای پیامبر خدا نوشت و درخواست کرد که برای گرفتن خُمس، کسی را نزد ما بفرستد. [پیامبر صلی الله علیه و آله] علی را به نزد ما فرستاد. در بین اسیران، دختری نوجوان بود. علی، غنایم را تخمیس کرد و قسمت نمود. آن گاه، سرپوشیده بیرون آمد. به وی گفتیم: ای ابو الحسن! چه شده است؟ فرمود: «آیا متوجه نشدید که در بین اسیران، دختری نوجوان بود؟ [غنایم را] تقسیم و تخمیس کردم و آن دختر، جزء خمس شد و در [سهم] اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله قرار گرفت و آن گاه به خاندان علی انتقال یافت و آن را تصرف کردم». آن مرد، نامه ای به پیامبر صلی الله علیه و آله نوشت. گفتم: مرا همراه نامه بفرست. او هم مرا به عنوان گواه فرستاد. [نامه را نزد پیامبر صلی الله علیه و آله بردم و] شروع کردم به خواندن نامه و [هر بار] می گفتم: راست گفته است. پیامبر صلی الله علیه و آله نامه و دست مرا گرفت و فرمود: «آیا با علی دشمنی می ورزی؟». گفتم: بله. فرمود: «با علی دشمنی نکن، و اگر او را دوست داری، بر دوستی ات یفزا. سوگند به کسی که جان محمد در دست اوست، بهره آل علی از خمس، بیش از آن دختر نوجوان است». [پدرم می]گفت: پس از شنیدن این سخن پیامبر خدا، کسی محبوب تر از علی نزد من نبود. سوگند به کسی که غیر از او خدایی نیست، در روایت این ماجرا، میان من و پیامبر خدا، کسی دیگر جز پدرم (بُریده)، واسطه نیست.

الإرشاد_ في خَبَرِ سَبِيِّ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ نِسَاءً مِنْ قَوْمِ عَمْرِو بْنِ مَعْدِيكَرِبٍ وَاصْطِفَائِهِ جَارِيَةً لِنَفْسِهِ_ : قَالَ بُرَيْدَةُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ ، إِنَّكَ إِنْ رَخَّصْتَ لِلنَّاسِ فِي مِثْلِ هَذَا ذَهَبَ فَيُرْهُمُ! فَقَالَ لَهُ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ : وَيْحَكَ يَا بُرَيْدَةُ! أَحَدَّثْتَ نِفَاقًا! إِنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ يَجِلُّ لَهُ مِنَ الْفِيءِ مَا يَجِلُّ لِي ، إِنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ خَيْرُ النَّاسِ لَكَ وَلِقَوْمِكَ ، وَخَيْرٌ مَنْ أُخْلِفَ مِنْ بَعْدِي لِكَاِفَةِ أُمَّتِي . يَا بُرَيْدَةُ ، احْذَرِ أَنْ تُبْغِضَ عَلِيًّا فَيُبْغِضَكَ اللَّهُ . قَالَ بُرَيْدَةُ : فَتَمَنَيْتُ أَنْ الْأَرْضَ انْشَقَّتْ بِي فَسُخَّتْ (1) فِيهَا ، وَقُلْتُ : أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ سَخَطِ اللَّهِ وَسَخَطِ رَسُولِهِ ، يَا رَسُولَ اللَّهِ اسْتَغْفِرْ لِي ؛ فَلَنْ أَبْغِضَ عَلِيًّا أَبَدًا ، وَلَا أَقُولُ فِيهِ إِلَّا خَيْرًا . فَاسْتَغْفَرَ لَهُ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ . (2)

1- .ساخ : أي غاص في الأرض (النهاية : ج 2 ص 416 «سوخ»).

2- .الإرشاد : ج 1 ص 161 ، كشف الغمّة : ج 1 ص 230 ، إعلام الوري : ج 1 ص 253 .

الإرشاد_ درباره اسیر کردن علی علیه السلام زنانی از قوم عمرو بن معدی کرب را و اختصاص دادن کنیزی به خویش_ : بریده گفت : ای پیامبر خدا! اگر به مردم در چنین کارهایی اجازه دهید ، غنایم مردم از بین می رود! پیامبر صلی الله علیه و آله به وی فرمود : «وای بر تو ، ای بریده! آیا نفاق می ورزی ؟ آنچه از غنایم برای من حلال است ، برای علی نیز حلال است . علی بن ابی طالب ، بهترین مردم برای تو و قومت است و بهترین کسی است که پس از خودم در میان همه امتم جانشین کرده ام . ای بریده! پرهیز از این که با علی دشمنی کنی ؛ چرا که خدا با تو دشمنی می کند» . بریده گفت : آرزو کردم که : ای کاش زمین برایم شکافته شود و من به درونش فرو روم ؛ و گفتم : از خشم خدا و پیامبرش به خدا پناه می برم . ای پیامبر خدا! از خدا برایم آمرزش بخواه . پس از این ، هرگز با علی دشمنی نخواهم کرد و درباره اش چیزی جز خیر نخواهم گفت . آن گاه پیامبر صلی الله علیه و آله برای او آمرزش خواست .

راجع: ج 2 ص 118 (أحاديث الولاية).

2/ 6 دعاء النبي علي من أبغضه رسول الله صلى الله عليه وآله في علي عليه السلام: اللهم وال من والاه، اللهم عاد من عاداه. (1)

عنه صلى الله عليه وآله في علي عليه السلام: اللهم وال من والاه، وعاد من عاداه، وانصر من نصره، واخذل من خذله. (2)

عنه صلى الله عليه وآله: من كنت مولاه فعلي مولاه؛ اللهم وال من والاه، وعاد من عاداه، وأحب من أحبه، وأبغض من أبغضه، وانصر من نصره، واخذل من خذله. (3)

الإمام الحسن عليه السلام: دعا [رسول الله صلى الله عليه وآله] وهو على المنبر عليًا، فأجتذبه بيده فقال: اللهم وال من والاه، وعاد من عاداه، اللهم من عادى عليًا فلا تجعل له في الأرض مقعدًا، ولا في السماء مصعدًا، واجعله في أسفل درك (4) من النار. (5)

1- سنن ابن ماجه: ج 1 ص 43 ح 116، مسند ابن حنبل: ج 6 ص 401 ح 18506، فضائل الصحابة لابن حنبل: ج 2 ص 596 ح 1016 كلها عن البراء بن عازب و ص 597 ح 1017، المستدرک على الصحيحين: ج 3 ص 118 ح 4576، خصائص أمير المؤمنين للنسائي: ص 150 ح 79، المعجم الكبير: ج 5 ص 195 ح 5069 والأربعة الأخيرة عن زيد بن أرقم، المعجم الأوسط: ج 2 ص 24 ح 1111 عن أبي هريرة، أنساب الأشراف: ج 2 ص 357 عن بريدة بن الحصيبي، مروج الذهب: ج 2 ص 437.

2- الجمل: ص 81؛ فضائل الصحابة لابن حنبل: ج 2 ص 599 ح 1022 عن عمرو ذي مرّ وليس فيه «واخذل من خذله»، تاريخ دمشق: ج 42 ص 228 ح 8727 عن جابر بن عبد الله.

3- تاريخ دمشق: ج 42 ص 219 ح 8713 عن زيد بن أرقم.

4- الدرک: واحد الأدراك؛ وهي منازل في النار، والدرک إلى أسفل، والدرج إلى فوق (النهاية: ج 2 ص 114 «درک»).

5- الاحتجاج: ج 2 ص 27 ح 150 عن الشعبي وأبي مخنف ويزيد بن أبي حبيب المصري، بحار الأنوار: ج 44 ص 75 ح 1.

2 / 6 نفرین پیامبر بر دشمنی و رزان با علی

ر. ك: ج 2 ص 119 (احادیث ولایت).

2 / 6 نفرین پیامبر بر دشمنی و رزان با علی صلی الله علیه و آله _ درباره علی علیه السلام _ : خداوندا! دوستش را دوست بدار و دشمنش را دشمن بدار .

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله _ درباره علی علیه السلام _ : خداوندا! دوستش را دوست بدار و دشمنش را دشمن بدار ، و یاری کننده اش را یاری کن و خوارکننده اش را خوار گردان .

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله : هر که من مولای اویم ، علی مولای اوست . خداوندا! با هر که با علی دوستی می کند ، دوستی کن و با هر که با علی دشمنی می کند ، دشمنی کن و هر که او را دوست می دارد ، دوستش بدار و با هر که با او کینه می ورزد ، کینه بورز و هر که او را یاری می کند ، یاری اش کن و هر که او را خوار می کند ، خوارش گردان .

امام حسن علیه السلام : [پیامبر خدا] بر منبر بود که علی علیه السلام را خواست و دست وی را گرفت و فرمود : «خداوندا! دوستش را دوست بدار و دشمنش را دشمن بدار . خداوندا! برای دشمن علی ، بر روی زمین ، نشیمنگاهی و در آسمان ، راه عروجی قرار مده و او را در اعماق آتش ، جای ده» .

رسول الله صلى الله عليه وآله: عَادَى اللَّهُ مَنْ عَادَى عَلِيًّا . (1)

عنه صلى الله عليه وآله - فِي حِجَّةِ الْوَدَاعِ وَهُوَ عَلَى نَاقَتِهِ وَيَدُهُ عَلَى مَنْكَبِ (2) عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ - : اللَّهُمَّ هَلْ بَلَغْتُ؟ اللَّهُمَّ هَلْ بَلَغْتُ؟ هَذَا ابْنُ عَمِّي وَأَبُو وُلْدِي ، اللَّهُمَّ كُتِّبَ مِنْ عَادَاهُ فِي النَّارِ ! (3)

عنه صلى الله عليه وآله - لِعَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ - : قَاتَلَ اللَّهُ مَنْ قَاتَلَكَ ، وَعَادَى مَنْ عَادَاكَ ! (4)

عنه صلى الله عليه وآله - لِعَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ - : قَاتَلَ اللَّهُ مَنْ يُقَاتِلُكَ وَمَنْ يُعَادِيكَ ! (5)

الإصابة عن ابن الزبير: قَدِمَ مُعَاوِيَةُ حَاجًّا ، فَدَخَلَ الْمَسْجِدَ ، فَرَأَى شَيْخًا لَهُ صَفِيرَتَانِ كَانِ أَحْسَنَ الشُّبُوحِ سَمْتًا وَأَنْظَفَهُمْ ثُوبًا ، فَسَأَلَ فَقِيلَ لَهُ : إِنَّهُ ابْنُ عَرِيضٍ ، فَأَرَسَ لِي إِلَيْهِ فَبَجَاءَ فَقَالَ : مَا فَعَلْتَ أَرْضُكَ تَيْمَاءُ؟ قَالَ : بَاقِيَةٌ ، قَالَ : بِعْنِيهَا ، قَالَ : نَعَمْ ، وَلَوْلَا الْحَاجَّةُ مَا بَعْتُهَا . وَاسْتَشَدَّهُ مَرِيئَةُ ابْنِهِ لِنَفْسِهِ فَأَنْشَدَهُ ، وَدَارَ بَيْنَهُمَا كَلَامٌ فِيهِ ذِكْرُ عَلِيٍّ ، فَغَضَّ ابْنُ عَرِيضٍ مِنْ مُعَاوِيَةَ ، فَقَالَ مُعَاوِيَةُ : مَا أَرَاهُ إِلَّا قَدْ خَرِفَ ، فَأَقِيمُوهُ ، فَقَالَ : مَا خَرِفْتُ ، وَلَكِنْ أَنْشَدْتُكَ اللَّهُ يَا مُعَاوِيَةَ ، أَمَا تَذَكَّرُ - يَا مُعَاوِيَةَ - لَمَّا كُنَّا جُلُوسًا عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ، فَجَاءَ عَلِيٌّ فَاسْتَقْبَلَهُ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ، فَقَالَ : قَاتَلَ اللَّهُ مَنْ يُقَاتِلُكَ ، وَعَادَى مَنْ يُعَادِيكَ ؟ (6)

1- الإصابة : ج 2 ص 373 الرقم 2560 ، أسد الغابة : ج 2 ص 238 الرقم 1589 ، كنز العمال : ج 11 ص 601 ح 32899 نقلاً عن ابن مندة وكلها عن رافع مولى عائشة .

2- المنكب : مجمع عظم العَضُدِ وَالكَتِفِ (الصحاح : ج 1 ص 228 «نكب»).

3- المعجم الأوسط : ج 6 ص 300 ح 6468 ، كنز العمال : ج 5 ص 291 ح 12914 نقلاً عن ابن النجّار و ج 11 ص 609 ح 32947 نقلاً عن الشيرازي في الألقاب وكلها عن ابن عمر .

4- الجمل : ص 81 ، الفصول المختارة : ص 245 ، بشارة المصطفى : ص 166 ، مائة منقبة : ص 99 ح 43 كلاهما عن رافع مولى عائشة .

5- الكافية : ص 34 ح 34 ، المسترشد : ص 603 ح 273 وفيه «عادى الله من يعاديك» وكلاهما عن رافع مولى عائشة ، اليقين : ص 200 ح 49 عن نافع مولى عائشة ، بحار الأنوار : ج 32 ص 282 ح 229 .

6- الإصابة : ج 3 ص 82 الرقم 3254 .

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: هر که با علی دشمنی کند، با خدا دشمنی کرده است.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در حَجَّة الوداع، در حالی که بر شترش نشسته و دستش بر شانه علی علیه السلام بود: خداوندا! آیا ابلاغ کردم؟ خداوندا! آیا ابلاغ کردم؟ این، پسر عموی من و پدر فرزندان من است. خداوندا! دشمنانش را در آتش، واژگون ساز.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله خطاب به علی علیه السلام: خداوند، دشمن تو را بکشد و با دشمنت دشمن باشد!

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله خطاب به علی علیه السلام: خداوند بکشد کسی را که با تو بجنگد و با تو دشمنی ورزد!

الإصابة_ به نقل از ابن زبیر: معاویه به قصد حج به مکه آمد و داخل مسجد شد. پیرمردی را دید که دو گیس بافته شده داشت و خوش چهره ترین و پاکیزه لباس ترین پیرمردها بود. معاویه نام او را پرسید. به وی گفتند که او پسر عُرَیض است. معاویه کسی را به دنبال پیرمرد فرستاد و او آمد. معاویه به وی گفت: زمینی را که در تیماء (1) داشتی، چه کردی؟ پیرمرد گفت: هست. معاویه گفت: آن را به من بفروش؟ پیرمرد گفت: باشد؛ [امّا] اگر [به پول آن] نیاز نداشتم، آن را نمی فروختم. معاویه از او خواست که مرثیه ای را که برای پسرش سروده بود، بخواند. او آن مرثیه را خواند. میان آن دو، سخن بالا گرفت تا این که از علی علیه السلام سخن به میان آمد و ابن عُرَیض از معاویه خشمگین شد. معاویه گفت: خرف شده است. پیرمرد را بلند کردند. گفت: من دیوانه نیستم؛ امّا ای معاویه! تو را به خدا سوگند، آیا آن زمان را به یاد نمی آوری که نزد پیامبر خدا نشسته بودیم و علی وارد شد. پیامبر صلی الله علیه و آله از وی استقبال کرد و فرمود: «خداوند، آن را که با تو می جنگد، بکشد و دشمنت را دشمن بدارد!»؟

1- تیماء، جایی نزدیک کوفه از سمت شام است (معجم البلدان: ج 5 ص 345).

راجع: ج 1 ص 440 (اللَّهُمَّ وال من والاه وعاد من عاداه). ج 2 ص 216 (حديث الغدير).

7/2 تحذيرُ الله من إيدائها الكتاب «وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ بَغَيْرِ مَا اكْتَسَبُوا فَقَدِ احْتَمَلُوا بُهْتَانًا وَإِثْمًا مُّبِينًا». (1)

الحديث كشف الغمة عن مقاتل بن سليمان في قوله تعالى: «وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ بَغَيْرِ مَا اكْتَسَبُوا»: إنها نزلت في علي بن أبي طالب عليه السلام، وذلك أن نقرأ من قريش كانوا يؤذونه ويكذبون عليه. (2)

تفسير القرطبي في تفسير قوله تعالى: «وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ بَغَيْرِ مَا اكْتَسَبُوا فَقَدِ احْتَمَلُوا بُهْتَانًا وَإِثْمًا مُّبِينًا»: قيل: نزلت في علي؛ فإن المنافقين كانوا يؤذونه ويكذبون عليه رضى الله عنه. (3)

1- الأحراب: 58.

2- كشف الغمة: ج 1 ص 322. راجع: ص 520 (ابن عباس).

3- تفسير القرطبي: ج 14 ص 240، الكشاف: ج 3 ص 246، أسباب نزول القرآن: ص 377 ح 717 كلاهما نحوه وفيهما «يسمعونه» بدل «يكذبون عليه»، النور المشتعل: ص 188 ح 52، شواهد التنزيل: ج 2 ص 141 ح 775؛ المناقب لابن شهر آشوب: ج 3 ص 210 وزاد فيه «ويسمعونه» بعد «يؤذونه» والأربعة الأخيرة عن مقاتل بن سليمان.

2 / 7 بر حذر داشتن از آزردهن علی

ر. ک: ج 1 ص 441 (برخی از دعاهای پیامبر برای امام / خدایا! هر کس او را دوست می دارد، دوست بدار، و هر کس دشمنش می دارد، دشمن بدار). ج 2 ص 217 (حدیث غدیر).

2 / 7 بر حذر داشتن از آزردهن علیقرآن «کسانی که مردان و زنان مؤمن را، بدون آن که مرتکب عملی [ناروا] شده باشند، آزار می رسانند، زیر بار بُهتان و گناهی آشکار رفته اند» .

حدیثکشف الغمّة_ به نقل از مقاتل بن سلیمان، درباره این سخن خداوند متعال که فرمود: «و کسانی که مردان و زنان مؤمن را، بدون آن که مرتکب عملی [ناروا] شده باشند، آزار می رسانند»_: این [آیه]، درباره علی بن ابی طالب علیه السلام نازل شده است و ماجرا از این قرار است که گروهی از قریش، وی را اذیت می کردند و بر او دروغ می بستند. (1)

تفسیر القرطبی_ در تفسیر این سخن خداوند متعال: «و کسانی که مردان و زنان مؤمن را، بدون آن که مرتکب عملی [ناروا] شده باشند، آزار می رسانند، زیر بار بُهتان و گناهی آشکار رفته اند» _ گفته شده است که این [آیه]، درباره علی علیه السلام نازل شده است؛ زیرا منافقان وی را آزار می دادند و بر او دروغ می بستند .

8/2 حاسدُهُ حاسِدُ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: مَنْ حَسَدَ عَلِيًّا حَسَدَنِي ، وَمَنْ حَسَدَنِي دَخَلَ النَّارَ . 1

عنه صلى الله عليه وآله: مَنْ حَسَدَ عَلِيًّا فَقَدْ حَسَدَنِي ، وَمَنْ حَسَدَنِي فَقَدْ كَفَرَ . (1)

الأمامي للطوسي عن أنس بن مالك: كُنْتُ خَادِمًا لِلنَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَكَانَ إِذَا ذَكَرَ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ رَأَيْتُ الشُّرُورَ فِي وَجْهِهِ ، إِذْ دَخَلَ عَلَيْهِ رَجُلٌ مِنْ وُلْدِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ ، فَجَلَسَ فَذَكَرَ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ ، فَجَعَلَ يَنَالُ مِنْهُ وَجَعَلَ وَجْهَ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَتَغَيَّرُ ، فَمَا لَبِثَ أَنْ دَخَلَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَسَلَّمَ لَمْ يَرِدْ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَلَيْهِ ، ثُمَّ قَالَ : عَلِيٌّ وَالْحَقُّ مَعًا هَكَذَا _ وَأَشَارَ بِإصْبَعِيهِ _ لَنْ يَقْتَرِفَا حَتَّى يَرِدَا عَلِيَّ الْحَوْضَ . يَا عَلِيُّ ، حَاسِدُكَ حَاسِدِي ، وَحَاسِدِي حَاسِدُ اللهِ ، وَحَاسِدُ اللهِ فِي النَّارِ . (2)

الإمام عليّ عليه السلام: شَكَوْتُ إِلَى رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ النَّاسَ إِتَابِي ، فَقَالَ : أَمَا تَرْضَى أَنْ تَكُونَ رَابِعَ أَرْبَعَةٍ أَوَّلَ مَنْ يَدْخُلُ الْجَنَّةَ ؟ أَنَا وَأَنْتَ وَالْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ ، وَأَزْوَاجُنَا عَنْ أَيْمَانِنَا وَعَنْ شِمَائِلِنَا ، وَذَرَارِينَا خَلْفَ أَزْوَاجِنَا ، وَشِيعَتُنَا مِنْ وَرَائِنَا . (3)

1- .الأمامي للطوسي : ص 623 ح 1286 ، المناقب لابن شهر آشوب : ج 3 ص 213 ؛ كنز العمال : ج 11 ص 626 ح 33050 نقلًا عن ابن مردويه وكلّها عن أنس .

2- .الأمامي للطوسي : ص 624 ح 1288 ، بحار الأنوار : ج 38 ص 30 ح 4 .

3- .فضائل الصحابة لابن حنبل : ج 2 ص 624 ح 1068 عن زيد بن عليّ عن أبيه عن جدّه عليهم السلام ، تفسير القرطبي : ج 16 ص 22 وليس فيه «وشيعتنا من ورائنا» ، فراند السمطين : ج 2 ص 43 ح 375 ؛ الإرشاد : ج 1 ص 43 ، الخصال : ص 254 ح 128 ، العمدة : ص 50 ح 43 ، المناقب للكوفي : ج 1 ص 332 ح 259 والخمسة الأخيرة عن زيد بن عليّ عن أبيه عن جدّه عنه عليهم السلام ، شرح الأخبار : ج 2 ص 475 ح 833 والخمسة الأخيرة نحوه ، روضة الواعظين : ص 175 وفيه «موالينا» بدل «ذرائنا» وراجع الأمامي للمفيد : ص 6 ح 3 .

2 / 8 حسادت به علی ، حسادت به پیامبر است

2 / 8 حسادت به علی ، حسادت به پیامبر است پیامبر خدا صلی الله علیه و آله : هر کس به علی حسادت کند ، به من حسادت کرده است و کسی که به من حسادت کند ، داخل آتش می شود . 1

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله : هر کس به علی حسد ورزد ، به من حسد ورزیده است و کسی که به من حسد ورزد ، کافر شده است .

الأمالی ، طوسی_ به نقل از انس بن مالک_ : من خدمت گزار پیامبر صلی الله علیه و آله بودم . هر گاه او از علی علیه السلام یاد می کرد ، شادی را در چهره اش می دیدم . روزی ، مردی از فرزندان عبدالمطلب بر او وارد شد و نشست و از علی علیه السلام سخن به میان آورد و شروع به بدگویی از وی کرد . چهره پیامبر صلی الله علیه و آله دگرگون شد . طولی نکشید که علی علیه السلام وارد شد و سلام کرد . پیامبر صلی الله علیه و آله جواب سلامش را داد . آن گاه فرمود : «علی و حق ، این چنین همراه هم اند» و با دو انگشتش همراهی را نشان داد [و فرمود :] «هرگز از یکدیگر جدا نمی شوند تا در حوض [کوثر] ابر من وارد شوند . ای علی! هر کس به تو حسادت کند ، به من حسادت کرده و حسادت کننده به من به خدا حسادت کرده و حسادت کننده به خدا در آتش است» .

امام علی علیه السلام : نزد پیامبر خدا شد کوه کردم که مردم به من حسادت می کنند . فرمود : «آیا راضی نیستی که از نخستین چهار نفری باشی که وارد بهشت می شوند؟ من ، تو ، حسن و حسین ، و همسرانمان از سمت چپ و راستمان ، و فرزندانمان از پشت همسرانمان ، و شیعیانمان در پی ما می آیند» .

راجع: ص 306 (الحسد).

2 / 9 إِيذَاؤُهُ إِذَاءُ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: مَنْ آذَى عَلِيًّا فَقَدْ آذَانِي . (1)

عنه صلى الله عليه وآله لِعَلِّيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَنْ آذَاكَ فَقَدْ آذَانِي ، وَمَنْ آذَانِي فَقَدْ آذَى اللَّهَ . (2)

مسند أبي يعلى عن سعد بن أبي وقاص: كُنْتُ جَالِسًا فِي الْمَسْجِدِ أَنَا وَرَجُلَيْنِ مَعِي ، فَنَلْنَا مِنْ عَلِيٍّ ، فَأَقْبَلَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ غَضَبَانِ يُعْرَفُ فِي وَجْهِهِ الْغَضَبُ ، فَتَعَوَّذْتُ بِاللَّهِ مِنْ غَضَبِهِ ، فَقَالَ : مَا لَكُمْ وَمَا لِي ؟ مَنْ آذَى عَلِيًّا فَقَدْ آذَانِي . (3)

الأمامي للطوسي عن زر بن حبيش: كَانَتْ عِصَابَةٌ مِنْ قُرَيْشٍ فِي مَسْجِدِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ، فَذَكَرُوا عَلِيًّا بْنَ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَأَنْتَهَكُوا مِنْهُ ، وَرَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَائِلٌ (4) فِي بَيْتِ بَعْضِ نِسَائِهِ ، فَأَتَيْتِ بِقَوْلِهِمْ فَتَارَ مِنْ نَوْمِهِ فِي إِزَارٍ لَيْسَ عَلَيْهِ غَيْرُهُ ، فَقَصَدَ دَنَحَهُمْ وَرَأَوْا الْغَضَبَ فِي وَجْهِهِ ، فَقَالُوا : نَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ غَضَبِ اللَّهِ وَغَضَبِ رَسُولِهِ . فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ : مَا لَكُمْ وَعَلِيٍّ ؟ أَمَا تَدْعُونَ عَلِيًّا ؟ أَلَا إِنَّ عَلِيًّا مِنِّي وَأَنَا مِنْهُ ، مَنْ آذَى عَلِيًّا فَقَدْ آذَانِي ، مَنْ آذَى عَلِيًّا فَقَدْ آذَانِي . (5)

- 1- فضائل الصحابة لابن حنبل: ج 2 ص 633 ح 1078 عن مصعب بن سعد عن أبيه ، أنساب الأشراف: ج 2 ص 379 عن ابن الحنفية ، الاستيعاب: ج 3 ص 265 الرقم 1947 ، تاريخ دمشق: ج 42 ص 202 ح 8671 و ص 203 ح 8675 والثلاثة الأخيرة عن عمرو بن شاس ، البداية والنهاية: ج 7 ص 347 عن عمرو بن شاس ؛ إعلام الوری: ج 1 ص 258 عن عمرو بن شاس .
- 2- تاريخ دمشق: ج 42 ص 204 ح 8676 عن جابر ، ذخائر العقبى: ص 122 ؛ الإفصاح: ص 128 ، الجمل: ص 81 ، تحف العقول: ص 459 عن الإمام الهادي عليه السلام عنه صلى الله عليه وآله .
- 3- مسند أبي يعلى: ج 1 ص 360 ح 766 ، تاريخ دمشق: ج 42 ص 204 ح 8677 ، المناقب للخوارزمي: ص 149 ح 176 ، البداية والنهاية: ج 7 ص 347 ؛ المناقب لابن شهر آشوب: ج 3 ص 211 وليس فيه من «يعرف» إلى «غضبه» .
- 4- من القيلولة: الاستراحة نصف النهار ، وإن لم يكن معها نوم (النهاية: ج 4 ص 133 «قيل»).
- 5- الأمامي للطوسي: ص 133 ح 215 .

2 / 9 آزدن علی آزدن پیامبر است

ر. ك: ص 307 (حسادت).

2 / 9 آزدن علی آزدن پیامبر است پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: هر کس علی را بیازارد، مرا آزرده است.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله_ خطاب به علی علیه السلام_: هر کس تو را بیازارد، مرا آزرده است و هر کس مرا بیازارد، خداوند را آزرده است.

مسند ابی یعلی_ به نقل از سعد بن ابی وقاص_: در مسجد نشسته بودم و دو مرد نیز همراه من بودند. از علی علیه السلام بدگویی کردیم. پیامبر خدا، خشمگین پیش آمد و عصبانیت در چهره اش هویدا بود. از خشمش به خدا پناه بردم. فرمود: «با من چه کار دارید؟ هر کس علی را بیازارد، مرا آزرده است».

الأمالی، طوسی_ به نقل از زر بن حبیث_: گروهی از قریش در مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله بودند و از علی بن ابی طالب علیه السلام سخن به میان آوردند و نسبت به وی بی حرمتی کردند. پیامبر خدا در خانه یکی از زنانش در حال استراحت میان روز بود که سخن آنان به گوش او رسید. پیامبر صلی الله علیه و آله در حالی که غیر از شلوار، چیز دیگری بر تن نداشت، از خواب برخاست و به سوی آنان شتافت. آنان، عصبانیت را در چهره پیامبر صلی الله علیه و آله دیدند و گفتند: از خشم خدا و پیامبرش به خدا پناه می بریم. پیامبر خدا فرمود: «با علی چه کار دارید؟ علی را رها نمی کنید؟ آگاه باشید که علی از من است و من از علی هستم. هر کس علی را بیازارد، مرا آزرده است و هر کس علی را بیازارد، مرا آزرده است».

مسند ابن حنبل عن عمرو بن شاس الأسلمي: خَرَجْتُ مَعَ عَلِيٍّ إِلَى الْيَمَنِ فَجَفَانِي فِي سَفَرِي ذَلِكَ حَتَّى وَجَدْتُ فِي نَفْسِي عَلَيْهِ، فَلَمَّا قَدِمْتُ أَظْهَرْتُ شِكَايَتَهُ فِي الْمَسْجِدِ حَتَّى بَلَغَ ذَلِكَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، فَدَخَلْتُ الْمَسْجِدَ ذَاتَ غُدْوَةٍ وَرَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي نَاسٍ مِنْ أَصْحَابِهِ، فَلَمَّا رَأَى أَبَدَّنِي عَيْنَيْهِ - يَقُولُ: حَدَّدَ إِلَيَّ النَّظَرَ - حَتَّى إِذَا جَلَسْتُ قَالَ: يَا عَمْرُو، وَاللَّهِ لَقَدْ آذَيْتَنِي! قُلْتُ: أَعُوذُ بِاللَّهِ أَنْ أُوذِيكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ. قَالَ: بَلَى، مَنْ آذَى عَلِيًّا فَقَدْ آذَانِي. (1)

التاريخ الكبير عن عمرو بن شاس: قَالَ لِي النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: آذَيْتَنِي! قُلْتُ: مَا أَحْبُّ أَنْ أُوذِيكَ! قَالَ: مَنْ آذَى عَلِيًّا فَقَدْ آذَانِي. (2)

المناقب للخوارزمي عن عمرو بن خالد: حَدَّثَنِي زَيْدُ بْنُ عَلِيٍّ - وَهُوَ أَخِي بِشَعْرِهِ، قَالَ: حَدَّثَنِي عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ، وَهُوَ أَخِي بِشَعْرِهِ، قَالَ: حَدَّثَنِي الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ، وَهُوَ أَخِي بِشَعْرِهِ، قَالَ: حَدَّثَنِي عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ، وَهُوَ أَخِي بِشَعْرِهِ، قَالَ: حَدَّثَنِي رَسُولُ اللَّهِ، وَهُوَ أَخِي بِشَعْرِهِ، قَالَ: يَا عَلِيُّ، مَنْ آذَى شَعْرَةَ مِنْكَ فَقَدْ آذَانِي، وَمَنْ آذَانِي فَقَدْ آذَى اللَّهَ، وَمَنْ آذَى اللَّهَ لَعَنَهُ مِلْءُ السَّمَاوَاتِ وَمِلْءُ الْأَرْضِ. (3)

1- مسند ابن حنبل: ج 5 ص 405 ح 15960، المستدرک علی الصحیحین: ج 3 ص 131 ح 4619، فضائل الصحابة لابن حنبل: ج 2 ص 579 ح 981، أسد الغابة: ج 4 ص 228 الرقم 3959، المناقب للخوارزمي: ص 154 ح 181، تاريخ دمشق: ج 42 ص 202 ح 8672 و ص 203 ح 8673، البداية والنهاية: ج 7 ص 347؛ شرح الأخبار: ج 1 ص 154 ح 99 والأربعة الأخيرة نحوه وراجع الصواعق المحرقة: ص 172.

2- التاريخ الكبير: ج 6 ص 307 الرقم 2482، المصنّف لابن أبي شيبة: ج 7 ص 502 ح 45 عن عمرو بن شاس، تاريخ دمشق: ج 42 ص 203 ح 8674.

3- المناقب للخوارزمي: ص 328 ح 344، شواهد التنزيل: ج 2 ص 147 ح 776؛ مجمع البيان: ج 8 ص 580 كلاهما عن أبي خالد الواسطي وفيهما «فعلية لعنة الله» بدل «لعنه مِلْءُ...»، المناقب لابن شهر آشوب: ج 3 ص 211 نحوه.

مسند ابن حنبل— به نقل از عمرو بن شاسِ اسلمی—: همراه علی به سوی یمن روانه شدیم . در این سفر ، علی با من قهر کرد ، به طوری که در قلبم نسبت به علی کدورتی حاصل شد . هنگامی که برگشتم ، در مسجد ، گله ام را مطرح کردم ، تا این که این مطلب به پیامبر خدا رسید . بامدادی به مسجد رفتم و پیامبر خدا در بین گروهی از یارانش بود . وقتی چشمش به من افتاد ، به من خیره شد و با تندی به من نگریست تا این که نشستم . فرمود : «ای عمرو! به خدا سوگند ، مرا آزردی» . گفتم ؛ ای پیامبر خدا! از آزدن شما به خدا پناه می برم . فرمود : «آری . هر کس علی را بیازارد ، مرا آزرده است» .

التاریخ الکبیر— به نقل از عمرو بن شاس—: پیامبر صلی الله علیه و آله به من فرمود : «مرا آزردی!» . گفتم : دوست ندارم شما را بیازارم . فرمود : «هر کس علی را بیازارد ، مرا آزرده است» .

المناقب ، خوارزمی— به نقل از عمرو بن خالد—: زید بن علی ، به نقل از علی بن حسین ، از حسین بن علی ، از علی بن ابی طالب علیه السلام ، در حالی که همگی مویشان را در دست گرفته بودند ، به من خبر داد که : پیامبر خدا ، مویش را در دست گرفت و به من فرمود : «ای علی! هر کس تو را سر مویی بیازارد ، مرا آزرده است و هر کس مرا بیازارد ، خداوند را آزرده است و هر کس خدا را بیازارد ، ساکنان آسمان و زمین ، او را نفرین می کنند» .

10/2 نَهَى النَّبِيُّ عَنْ سَبِّهِ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: لَا تَسُبُّوا عَلِيًّا؛ فَإِنَّهُ كَانَ مَمْسُوسًا (1) فِي ذَاتِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ. (2)

عنه صلى الله عليه وآله: أَيُّهَا النَّاسُ، لَا تَسُبُّوا عَلِيًّا وَلَا تَحْسُدُوهُ؛ فَإِنَّهُ وَلِيُّ كُلِّ مُؤْمِنٍ وَمُؤْمِنَةٍ بَعْدِي. (3)

11/2 سَبُّهُ سَبُّ النَّبِيِّ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: مَنْ سَبَّ عَلِيًّا فَقَدْ سَبَّنِي، وَمَنْ سَبَّنِي فَقَدْ سَبَّ اللَّهَ تَعَالَى. (4)

راجع: ص 520 (ابن عباس)، و ص 524 (أم سلمة).

1- قال المجلسي قدس سره: أي يمسه الأذى والشدة في رضاء الله تعالى وقربه، أو هو لشدة حبه لله، وأتباعه لرضاه كأنه ممسوس؛ أي مجنون... ويحتمل أن يكون المراد بالممسوس المنخلوط والممزوج مجازا، أي خالط حبه تعالى لحمه ودمه (بحار الأنوار: ج 39 ص 313).

2- المعجم الكبير: ج 19 ص 148 ح 324، حلية الأولياء: ج 1 ص 68 كلاهما عن كعب بن عجرة.

3- تفسير فوات: ص 319 ح 431 عن ابن عمر، بحار الأنوار: ج 39 ص 292 ح 92.

4- المستدرک علی الصحیحین: ج 3 ص 131 ح 4616 عن أم سلمة؛ عيون أخبار الرضا عليه السلام: ج 2 ص 67 ح 308 عن عبد الله التميمي عن الإمام الرضا عن آبائه عليهم السلام، الاحتجاج: ج 1 ص 330 ح 55 عن جابر الجعفي عن الإمام الباقر عن الإمام علي عليه السلام و ج 2 ص 55 ح 154 عن الإمام الحسن عليه السلام وكلها عنه صلى الله عليه وآله، شرح الأخبار: ج 1 ص 155 ح 101 عن عبد الله بن عمر و ص 171 ح 131 عن صعصعة بن صوحان، عوالي اللآلي: ج 4 ص 87 ح 109.

2 / 10 منع پیامبر از دشنامگویی به علی

2 / 11 دشنامگویی به علی دشنامگویی به پیامبر است

2 / 10 منع پیامبر از دشنامگویی به علیپیامبر خدا صلی الله علیه و آله: علی را دشنام نگوئید، که او فانی در ذات خداوند عز و جل است .

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: ای مردم! علی را دشنام ندهید و به وی حسادت نکنید، که پس از من، او سرپرست هر زن و مرد باایمان است .

2 / 11 دشنامگویی به علی دشنامگویی به پیامبر استپیامبر خدا صلی الله علیه و آله: هر کس به علی دشنام گوید، مرا دشنام گفته است و هر کس مرا دشنام گوید، خداوند را دشنام گفته است .

ر . ك : ص 521 (ابن عباس) وص 525 (امّ سلمه) .

12 / 2 نَصُّ النَّبِيِّ عَلَى كُفْرٍ مَن أَبْغَضَهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: حُبُّ عَلِيِّ إِيْمَانٌ، وَبُغْضُهُ كُفْرٌ. (1)

عنه صلى الله عليه وآله: مَنْ أَبْغَضَ عَلِيًّا فَقَدْ أَبْغَضَ نَبِيَّ، وَمَنْ أَبْغَضَ نَبِيَّ فَقَدْ أَبْغَضَ اللَّهَ. لَا يُحِبُّكَ إِلَّا مُؤْمِنٌ، وَلَا يُبْغِضُكَ إِلَّا كَافِرٌ أَوْ مُنَافِقٌ.

(2)

عنه صلى الله عليه وآله: مَنْ زَعَمَ أَنَّهُ آمَنَ بِي وَمَا حِثُّ بِهِ وَهُوَ يُبْغِضُ عَلِيًّا، فَهُوَ كَاذِبٌ لَيْسَ بِمُؤْمِنٍ. (3)

عنه صلى الله عليه وآله: يَا عَلِيُّ، لَا يُبَالِي مَنْ مَاتَ وَهُوَ يُبْغِضُكَ؛ مَاتَ يَهُودِيًّا أَوْ نَصْرَانِيًّا. (4)

عنه صلى الله عليه وآله: مَنْ مَاتَ فِي قَلْبِهِ بُغْضٌ عَلِيٍّ بِنِ أَبِي طَالِبٍ فَلَيْمَتْ يَهُودِيًّا أَوْ نَصْرَانِيًّا. (5)

13 / 2 نَصُّ النَّبِيِّ عَلَى كُفْرٍ مَن آذَاهَا الْمَنَاقِبُ لِابْنِ الْمَغَازِلِيِّ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ: كُنْتُ عِنْدَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِذْ أَقْبَلَ عَلِيٌّ بِنُ أَبِي طَالِبٍ غَضَبَانَ، فَقَالَ لَهُ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: مَا أَغْضَبَكَ؟ قَالَ: آذَوْنِي فِيكَ بَنُو عَمِّكَ! فَقَامَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مُغْضَبًا، فَقَالَ: يَا أَيُّهَا النَّاسُ! مَنْ آذَى عَلِيًّا فَقَدْ آذَانِي؛ إِنَّ عَلِيًّا أَوْلُكُمْ إِيْمَانًا، وَأَوْفَاكُمْ بِعَهْدِ اللَّهِ. يَا أَيُّهَا النَّاسُ، مَنْ آذَى عَلِيًّا بُعِثَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَهُودِيًّا أَوْ نَصْرَانِيًّا. قَالَ جَابِرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيُّ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، وَإِنْ شَهِدَ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَأَنَّكَ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ؟ فَقَالَ: يَا جَابِرُ، كَلِمَةٌ يَحْتَجِرُونَ بِهَا إِلَّا تَسْفَكَ دِمَاؤَهُمْ، وَإِلَّا يُسْتَبَاحَ أَمْوَالُهُمْ، وَإِلَّا يُعْطَوُا الْجِزْيَةَ عَن يَدِهِمْ صَاغِرُونَ. (6)

- 1- الخصال: ص 496 ح 5، الأُمالي للصدوق: ص 150 ح 146 كلاهما عن جابر بن عبد الله الأنصاري و ص 65 ح 30 عن ثابت بن أبي صفية عن الإمام زين العابدين عن آبائه عليهم السلام عنه صلى الله عليه وآله.
- 2- تاريخ دمشق: ج 42 ص 270 ح 8800 و ص 280 ح 8810 وفيه ذيله؛ بشارة المصطفى: ص 274، المناقب للكوفي: ج 2 ص 481 ح 980 كلُّها عن يعلى بن مرة الثقفي وفيهما «أبغضك» بدل «أبغض عليًّا» وراجع المناقب لابن شهر آشوب: ج 1 ص 184.
- 3- تاريخ دمشق: ج 42 ص 280 ح 8811، البداية والنهاية: ج 7 ص 356، المناقب للخوارزمي: ص 76 ح 57؛ الأُمالي للطوسي: ص 249 ح 441، شرح الأخبار: ج 1 ص 153 ح 94 كلُّها عن عبد الله بن مسعود.
- 4- المناقب لابن المغازلي: ص 51 ح 74 عن معاوية بن حيدة القشيري؛ عيون أخبار الرضا عليه السلام: ج 2 ص 58 ح 221 عن الحسن بن عبد الله الرازي التميمي عن الإمام الرضا عن آبائه عليهم السلام عنه صلى الله عليه وآله نحوه، إرشاد القلوب: ص 236 عن معاوية بن وحيد القشيري.
- 5- الفردوس: ج 3 ص 508 ح 5579 عن معاوية بن حيدة؛ بحار الأنوار: ج 39 ص 305 ح 118.
- 6- المناقب لابن المغازلي: ص 52 ح 76؛ المناقب للكوفي: ج 1 ص 548 ح 489 وفيه من «من آذى عليًّا فقد آذاني...».

2 / 12 حکم پیامبر به کفر دشمنان علی**2 / 13 حکم پیامبر به کفر آزار دهندگان علی**

2 / 12 حکم پیامبر به کفر دشمنان علیپیامبر خدا صلی الله علیه و آله: دوست داشتن علی ایمان و دشمنی با او کفر است .

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: هر کس با علی دشمنی کند ، با من دشمنی کرده است و هر کس با من دشمنی کند ، با خدا دشمنی کرده است . [ای علی!] تو را جز مؤمن ، دوست نمی دارد و جز کافر ، دشمن نمی دارد .

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: کسی که می پندارد به من و آنچه آورده ام ایمان آورده است و در عین حال ، با علی دشمنی می ورزد ، دروغگوست و مؤمن نیست .

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: ای علی! کسی که بمیرد و با تو دشمن باشد ، فرقی ندارد که یهودی مرده باشد یا نصرانی .

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: هر کس بمیرد و در قلبش کینه علی بن ابی طالب باشد ، یهودی یا نصرانی مرده است .

2 / 13 حکم پیامبر به کفر آزار دهندگان علیالمناقب ، ابن مغازلی_ به نقل از ابن عباس_: نزد پیامبر صلی الله علیه و آله بودم که علی بن ابی طالب علیه السلام خشمگین وارد شد . پیامبر صلی الله علیه و آله به وی فرمود: «چه چیزی تو را ناراحت کرده است؟». پاسخ داد: عموزاده هایت به خاطر تو مرا آزرده اند . پیامبر خدا خشمگین برخاست و فرمود: «ای مردم! هر کس علی را بیازارد ، مرا آزرده است . او نخستین ایمان آورندگان و باوفاترین شما به پیمان خداست . ای مردم! هر کس علی را بیازارد ، روز قیامت ، یهودی یا نصرانی برانگیخته خواهد شد». جابر بن عبد الله انصاری گفت: ای پیامبر خدا! هر چند به یگانگی خداوند و رسالت تو (شهادتین) ، گواهی داده باشد؟ فرمود: «ای جابر! شهادتین ، کلامی است که با آن ، خود را از این که خون هایشان ریخته شود و اموالشان حلال گردد و با خواری ، جزیه از آنان ستانده شود ، حفظ می کنند» .

راجع : ص 358 (خبث الولادة) ، و ص 366 (النفاق) . ص 180 (حبّ الله) ، و ص 184 (حبّ النبي) . و ص 236 (الإيمان)
 . و ص 202 (الأمن والإيمان) . أهل البيت في الكتاب والسنة : بغض أهل البيت .

ر . ك : ص 359 (پلید زادگی) . ص 367 (نفاق) . ص 181 (دوست داشتن علی ، دوست داشتن خداست) . ص 185 (دوست داشتن علی ، دوست داشتن پیامبر است) . ص 237 (ایمان) . ص 203 (آرامش و ایمان) . اهل بیت در قرآن و حدیث : دشمنی با اهل بیت .

الفصل الثالث : مضارّ بغضه 3 / 1 الحِرمانُ مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ : إِنَّمَا رَفَعَ اللَّهُ الْقَطْرَ فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ بِسُوءِ رَأْيِهِمْ فِي أَنْبِيَائِهِمْ ، وَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَرْفَعُ الْقَطْرَ عَنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ بِبُغْضِهِمْ عَلَيَّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ . (1)

عنه صلى الله عليه وآله : إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ مَنَّعَ بَنِي إِسْرَائِيلَ قَطْرَ السَّمَاءِ بِسُوءِ رَأْيِهِمْ فِي أَنْبِيَائِهِمْ وَاخْتِلَافِهِمْ فِي دِينِهِمْ ، وَإِنَّهُ أَخَذَ هَذِهِ الْأُمَّةَ بِالسَّنِينِ (2) ، وَمَانَعَهُمْ قَطْرَ السَّمَاءِ بِبُغْضِهِمْ عَلَيَّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ . (3)

3 / 2 هَلَاكُ النَّفْسِ لِإِمَامِ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ : يَهْلِكُ فِي ثَلَاثَةٍ ، وَيَنْجُو فِي ثَلَاثَةٍ ؛ يَهْلِكُ اللَّاعِنُ ، وَالْمُسْتَمْعُ الْمُقَرَّرُ ، وَالْحَامِلُ لِلْوِزْرِ وَهُوَ الْمَلِكُ الْمَتْرَفُ يُتَقَرَّبُ إِلَيْهِ بِالْعَنِي ، وَيَبْرَأُ عِنْدَهُ مِنْ دِينِي ، وَيُنْتَقِضُ عِنْدَهُ حَسْبِي ؛ وَإِنَّمَا حَسْبِي حَسْبُ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ، وَدِينِي دِينُهُ . وَيَنْجُو فِي ثَلَاثَةٍ : الْمُحِبُّ الْمُوَالِي ، وَالْمُعَادِي مَنْ عَادَانِي ، وَالْمُحِبُّ مَنْ أَحَبَّنِي . فَإِذَا أَحَبَّنِي عَبْدٌ أَحَبَّ مُحِبِّي ، وَأَبْغَضَ مُبْغِضِي ، وَشَايَعَنِي . فَلَيَمْتَحِنِ الرَّجُلُ قَلْبَهُ ؛ إِنَّ اللَّهَ لَمْ يَجْعَلْ لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَيْنِ فِي جَوْفِهِ فَيُحِبُّ بِهَذَا وَيُبْغِضُ بِهَذَا ، فَمَنْ أَشْرَبَ قَلْبَهُ حُبَّ غَيْرِنَا فَأَلْبَّ عَلَيْنَا فَلْيَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَدُوُّهُ وَجِبْرِيلُ وَمِيكَالُ ، وَاللَّهُ عَدُوُّ الْكَافِرِينَ . (4)

- 1- .تاريخ دمشق : ج 42 ص 282 ح 8813 و ص 283 نحوه ، الفردوس : ج 1 ص 344 ح 1374 وفيه «دفع» و«يدفع» بدل «رفع» و«يرفع» ؛ كنز الفوائد : ج 1 ص 148 نحوه ، المناقب لابن شهر آشوب : ج 3 ص 215 وزاد في آخره «وفي رواية : فقام رجل فقال : يا رسول الله ، وهل يبغض علياً أحداً؟! قال : نعم ، القعود عن نصرته بغض» ، الفضائل لابن شاذان : ص 124 كلها عن ابن عباس .
- 2- .السنة : الجذب . يقال : أخذتهم السنة ؛ إذا أجدبوا وأقحطوا (النهاية : ج 2 ص 413 «سنن»).
- 3- .المناقب لابن المغازلي : ص 141 ح 186 ؛ إرشاد القلوب : ص 236 كلاهما عن ابن عباس .
- 4- .الغارات : ج 2 ص 589 ، تفسير فرات : ص 61 ح 24 عن أبي كهمس ، كشف الغمة : ج 1 ص 93 ؛ شرح نهج البلاغة : ج 4 ص 105 كلاهما عن كهمس وكلها نحوه .

فصل سوم : زیان های دشمنی با امام علی

1 / 3 محرومیت از رحمت خدا

2 / 3 نابودی

فصل سوم : زیان های دشمنی با امام علی 1 / 3 محرومیت از رحمت خداپیامبر خدا صلی الله علیه و آله : خداوند از فرو فرستادن باران بر قوم بنی اسرائیل به خاطر بداندیشی آنان درباره پیامبرانشان امتناع کرد و از فرو فرستادن باران بر این امت [نیز] به خاطر دشمنی شان با علی بن ابی طالب ، امتناع می کند .

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله : خداوند عز و جل باران را از بنی اسرائیل به خاطر بداندیشی آنان درباره پیامبرانشان و اختلاف در دینشان ، باز گرفت . نیز این امت را به خشک سالی مبتلا خواهد ساخت و باران آسمان را از آنان به خاطر دشمنی شان با علی ، دریغ خواهد داشت .

2 / 3 نابودی امام علی علیه السلام : به خاطر من ، سه کس نابود می شوند و سه کس رستگار می گردند. لعنت کننده من ، شنونده ای که بر آن ، صحّه می گذارد و گناهکاری که بار گناه را به دوش می کشد ، یعنی پادشاه خوش گذرانی که به واسطه ناسزاگویی به من ، به وی نزدیکی می جویند و در نزد وی ، از دین من بیزاری می جویند و بزرگی تبار مرا خوار می شمارند ، نابود می شوند . ریشه من ، ریشه پیامبر صلی الله علیه و آله است و دین من ، همان دین پیامبر صلی الله علیه و آله . و سه کس به خاطر من ، رستگار می شوند : دوستدار پیرو ، دشمن آن که با من دشمن است ، و دوستدار آن که دوستدار من است . هر گاه بنده ای مرا دوست بدارد ، دوستدار مرا نیز دوست می دارد و با دشمن من دشمنی می کند و از من پیروی می کند . هر کس باید قلب خویش را بیازماید ؛ زیرا خداوند در وجود هیچ کس ، دو قلب قرار نداده تا با یک قلب دوست بدارد و با قلب دیگر ، دشمنی کند . هر که قلبش از مهر غیر ما سیراب شده ، بر ضدّ ما تبانی کرده است . پس بدانند که خداوند عز و جل و جبرئیل و میکائیل دشمن اویند ، و خداوند دشمن کافران است .

3 / 3 مَوْتُ الْجَاهِلِيَّةِ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَمَنْ أَحَبَّ عَلِيًّا مَحْيَاةً وَمَمَاتَهُ ، كَتَبَ اللَّهُ تَعَالَى لَهُ الْأَمْنَ وَالْإِيمَانَ مَا طَلَعَتِ الشَّمْسُ وَمَا غَرَبَتْ ؛ وَمَنْ أَبْغَضَ عَلِيًّا مَحْيَاةً وَمَمَاتَهُ ، فَمَيَّتُهُ جَاهِلِيَّةٌ ، وَحُوسِبَ بِمَا أَحْدَثَ فِي الْإِسْلَامِ . (1)

الإمام علي عليه السلام : طَلَبَنِي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَوَجَدَنِي فِي جَدْوَلٍ نَائِمًا ، فَقَالَ : قُمْ ، مَا الْيَوْمُ النَّاسُ يُسَمُّونَكَ أَبَا تُرَابٍ ! قَالَ : فَرَأَنِي كَأَنِّي وَجَدْتُ (2) فِي نَفْسِي مِنْ ذَلِكَ ، فَقَالَ : قُمْ ، وَاللَّهِ لَأَرْضِي بِبَيْتِكَ ! أَنْتَ أَخِي ، وَأَبُو وُلْدِي ، تُقَاتِلُ عَن سُنَّتِي وَتُبْرِي ذِمَّتِي ؛ مَنْ مَاتَ فِي عَهْدِي فَهُوَ كَنَزُ اللَّهِ ، وَمَنْ مَاتَ فِي عَهْدِكَ فَقَدْ قَضَى نَحْبَهُ ، وَمَنْ مَاتَ يُحِبُّكَ بَعْدَ مَوْتِكَ خَتَمَ اللَّهُ لَهُ بِالْأَمَنِ وَالْإِيمَانِ مَا طَلَعَتِ الشَّمْسُ أَوْ غَرَبَتْ ، وَمَنْ مَاتَ يُبْغِضُكَ مَاتَ مَيَّةً جَاهِلِيَّةً ، وَحُوسِبَ بِمَا عَمَلَ فِي الْإِسْلَامِ . (3)

-
- 1- .أسد الغابة : ج 5 ص 438 الرقم 5515 عن يحيى بن عبد الرحمن الأنصاري ؛ فضائل الشيعة : ص 49 ح 5 ، علل الشرائع : ص 144 ح 10 ، الأمالي للصدوق : ص 679 ح 926 والثلاثة الأخيرة عن زيد بن ثابت نحوه .
 - 2- .وَجَدَ الرَّجُلُ وَوَجِدَ : حَزِنَ (لسان العرب : ج 3 ص 446 «وجد»).
 - 3- .مسند أبي يعلى : ج 1 ص 271 ح 524 عن أبي المغيرة ، كنز العمال : ج 13 ص 159 ح 36491 وراجع كشف الغمّة : ج 1 ص 66 .

3 / 3 مرگ جاهلی

3 / 3 مرگ جاهلی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: هر کس علی را، چه در دوران حیات او و چه پس از رحلتش، دوست بدارد، خداوند عز و جل تا زمانی که خورشید طلوع و غروب می کند، آسایش (امنیت) و ایمان را برای وی رقم می زند و هر کس علی را، چه در دوران حیاتش و چه پس از رحلتش، دشمن بدارد، مرگ او جاهلی خواهد بود و به خاطر آنچه در دوران اسلام انجام داده [نیز] مؤاخذه خواهد شد.

امام علی علیه السلام: پیامبر خدا در پی من بود و مرا کنار نهی [بر روی خاک]، در خواب یافت. فرمود: «برخیز. مردم را از این که تورا ابو تراب می نامند، سرزنش نمی کنم». پیامبر صلی الله علیه و آله احساس کرد که من از این سخن، غمگین شده ام. پس فرمود: «برخیز، که به خدا سوگند، تورا خشنود می سازم. تو برادر من و پدر فرزندان من هستی، از ستم دفاع می کنی و شانه ام را [از بار مسئولیت ها و تعهدات] آزاد می کنی. هر که در روزگار من بمیرد، گنجینه خدایی است و هر که در روزگار تو بمیرد، به عهد و پیمان خود، وفا کرده است و هر که پس از رحلت تو، در حالی که تورا دوست می دارد، و بمیرد، خداوند تا زمانی که خورشید طلوع و غروب می کند، آرامش و ایمان را برای او رقم می زند و هر که در حالی که تورا دشمن می دارد، بمیرد، به مرگ جاهلی مرده است و برای بمیرد، به مرگ جاهلی مرده است و برای آنچه در دوران اسلام انجام داده [نیز] مؤاخذه می شود».

الأمالي للمفيد عن أنس بن مالك: نَظَرَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِلَى عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ: يَا عَلِيُّ، مَنْ أَبْغَضَكَ أَمَاتَهُ اللَّهُ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً، وَحَاسِبُهُ بِمَا عَمِلَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ. (1)

الإمام عليّ عليه السلام: إِنَّ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَخَذَ بِيَدِي ذَاتَ يَوْمٍ فَقَالَ: مَنْ مَاتَ وَهُوَ يُبْغِضُكَ فَفِي مِيتَةٍ جَاهِلِيَّةٍ، يُحَاسِبُ بِمَا عَمِلَ فِي الْإِسْلَامِ؛ وَمَنْ عَاشَ بَعْدَكَ وَهُوَ يُحِبُّكَ خَتَمَ اللَّهُ لَهُ بِالْأَمْنِ وَالْإِيمَانِ كُلَّمَا طَلَعَتْ شَمْسٌ وَغَرَبَتْ حَتَّى يَرِدَ عَلَيَّ الْحَوْضُ. (2)

رسول الله صلى الله عليه وآله: مَنْ مَاتَ وَهُوَ يُبْغِضُكَ يَا عَلِيُّ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً يَهُودِيًّا أَوْ نَصْرَانِيًّا، وَيُحَاسِبُهُ اللَّهُ بِمَا عَمِلَ فِي الْإِسْلَامِ. (3)

4 / 3 عمى يوم القيامة رسول الله صلى الله عليه وآله - لِلْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ: أَحِبُّوا عَلِيًّا لِحُبِّي، وَأَكْرِمُوهُ لِكِرَامَتِي، وَاللَّهُ مَا قُلْتُ لَكُمْ هَذَا مِنْ قَبْلِي، وَلَكِنَّ اللَّهَ تَعَالَى أَمَرَنِي بِذَلِكَ. وَيَا مَعْشَرَ الْعَرَبِ! مَنْ أَبْغَضَ عَلِيًّا مِنْ بَعْدِي حَشَرَهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى لَيْسَ لَهُ حُجَّةٌ. (4)

عنه صلى الله عليه وآله: يُؤْتَى بِجَاحِدٍ حَقَّ عَلِيٍّ وَوَلَايَتِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَصَمَّ وَأَبْكَمَّ وَأَعْمَى يَتَكَبَّرُ (5) فِي ظُلُمَاتِ يَوْمِ الْقِيَامَةِ. (6)

1- الأمالي للمفيد: ص 75 ح 10، بحار الأنوار: ج 39 ص 265 ح 36.

2- تاريخ دمشق: ج 42 ص 292 ح 8824 عن عاصم بن ضمرة.

3- المناقب للكوفي: ج 1 ص 321 ح 242 عن ابن عمر.

4- شواهد التنزيل: ج 1 ص 495 ح 523 عن أبان بن تغلب عن الإمام الباقر عن آبائه عليهم السلام.

5- كَبَّه: إِذَا قَلَبَ بَعْضُهُ عَلَى بَعْضٍ، أَوْ رَمَى بِهِ مِنْ رَأْسِ جَبَلٍ أَوْ حَائِطٍ. وَفِي التَّنْزِيلِ الْعَزِيزِ: «فَكَبَّكِبُوا فِيهَا...» مَعْنَاهُ: دَهَرُوا. وَحَقِيقَةُ ذَلِكَ فِي اللُّغَةِ تَكْوِيرُ الْإِنْكَبَابِ؛ كَأَنَّهُ إِذَا أُلْقِيَ يَنْكَبُ مَرَّةً بَعْدَ مَرَّةٍ حَتَّى يَسْتَقِرَّ فِيهَا (تاج العروس: ج 2 ص 348 و 349 «كَبَّ»).

6- تفسير فوات: ص 372 ح 503، المناقب لابن شهر آشوب: ج 3 ص 273، تأويل الآيات الظاهرة: ج 2 ص 872 ح 8 كلُّها عن أبي

3 / 4 نایبایی در روز قیامت

الأمالی ، مفید_ به نقل از انس بن مالک _: پیامبر صلی الله علیه و آله به علی بن ابی طالب علیه السلام نگاه کرد و فرمود: «ای علی! خداوند، دشمن تو را به مرگ جاهلی می میراند و در روز قیامت، وی را به خاطر آنچه [در دوران اسلام] انجام داده [نیز] مؤاخذه می کند»

امام علی علیه السلام: روزی، محمد صلی الله علیه و آله دستم را گرفت و فرمود: «هر که بمیرد، در حالی که با تو دشمنی دارد، به مرگ جاهلی مرده است و به آنچه در دوران اسلام انجام داده [نیز] مؤاخذه خواهد شد و هر که پس از تو زندگی کند و دوستت بدارد، خداوند عز و جل مادام که خورشید طلوع و غروب می کند، آرامش و ایمان را برای وی مقدر می کند تا این که در حوض [کوثر] بر من وارد شود».

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: ای علی! هر کس در حالی که با تو دشمنی دارد، بمیرد، به مرگ جاهلی (یهودی یا نصرانی) مرده است و خداوند، او را به خاطر آنچه در دوران اسلام انجام داده است [نیز] مؤاخذه می کند.

3 / 4 نایبایی در روز قیامت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله_ خطاب به مهاجران و انصار_: علی را به خاطر محبت به من دوست بدارید و به احترام من، احترامش کنید. به خدا سوگند، این را از پیش خود به شما نگفتم؛ بلکه خداوند والا، مرا به گفتن این مطلب، فرمان داده است. ای جماعت عرب! هر که پس از من، علی را دشمن بدارد، خداوند در روز قیامت، او را نایبنا محشور می کند و [او] حجّتی نخواهد داشت.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: در روز قیامت، انکار کننده حقّ علی و ولایتش را کر و گنگ و نایبنا می آورند، در حالی که در تاریکی های آن روز، معلق است.

عنه صلى الله عليه وآله: ما من أحدٍ خالف وصيِّي نبيِّ إلا حشره الله أعمى يتككبُّ في عَرَصاتِ القيامةِ . (1)

3 / 5 نارٌ جهنَّم رسول الله صلى الله عليه وآله: إنَّ النَّارَ لَتَغِيْظُ وَيَسْتَدُّ زَفِيرُهَا عَلَى أَعْدَاءِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَهُمْ فِي الدُّنْيَا قَبْلَ أَنْ يَدْخُلُوهَا . (2)

عنه صلى الله عليه وآله: يا عَلِيُّ، لَوْ أَنَّ أُمَّتِي أَبْغَضُوكَ لَأَكْبَهُمُ اللَّهُ عَلَى مَنَاخِرِهِمْ فِي النَّارِ . (3)

عنه صلى الله عليه وآله: يا عَلِيُّ، لَوْ أَنَّ أُمَّتِي صَامُوا حَتَّى يَكُونُوا كَالْحَنَائِيَا، وَصَلُّوا حَتَّى يَكُونُوا كَالْأَوْتَارِ، ثُمَّ أَبْغَضُوكَ، لَأَكْبَهُمُ اللَّهُ فِي النَّارِ . (4)

عنه صلى الله عليه وآله: لَوْ أَنَّ عَبْدًا عَبَدَ اللَّهَ أَلْفَ عَامٍ بَعْدَ أَلْفِ عَامٍ وَأَلْفِ عَامٍ بَيْنَ الرُّكْنِ وَالْمَقَامِ، ثُمَّ لَقِيَ اللَّهَ مُبْغِضًا لِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَعِترَتِي، أَكَبَّهُ اللَّهُ عَلَى مَنْخَرِيهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِي نَارِ جَهَنَّمَ . (5)

-
- 1- تأويل الآيات الظاهرة: ج 1 ص 164 ح 2، بحار الأنوار: ج 27 ص 307 ح 11 نقلاً عن كنز الفوائد وكلاهما عن جابر .
 - 2- ثواب الأعمال: ص 247 ح 2 عن عتبية بن بياع القصب عن الإمام الصادق عن آبائه عليهم السلام، بحار الأنوار: ج 39 ص 302 ح 114 .
 - 3- تاريخ دمشق: ج 42 ص 297 ح 8831، الفردوس: ج 5 ص 321 ح 8316 كلاهما عن جابر .
 - 4- تاريخ دمشق: ج 42 ص 66 ح 8413، المناقب لابن المغازلي: ص 297 ح 340؛ المناقب للكوفي: ج 1 ص 242 ح 157، مجمع البيان: ج 7 ص 371 نحوه وكلها عن جابر بن عبد الله وراجع كنز الفوائد: ج 2 ص 181 .
 - 5- تاريخ دمشق: ج 42 ص 471 ح 9042، فرائد السمطين: ج 1 ص 332 ح 257، أخبار مكة للفاكهي: ج 1 ص 472 ح 1039، المناقب للخوارزمي: ص 87 ح 77 كلاهما نحوه وكلها عن ابن مسعود، كفاية الطالب: ص 312 عن سعيد بن زيد .

3 / 5 آتش جهنم

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: هیچ کس وصیّ پیامبری را نافرمانی نمی کند، مگر آن که خداوند، او را نابینا محسور می کند و او در صحرای قیامت، معلق است.

3 / 5 آتش جهنم پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: آتش جهنم برای دشمنان علی فروخته است و زیانه می کشد، در حالی که آنان هنوز در دنیا هستند و وارد جهنم نشده اند.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: ای علی! چنانچه امتم با تو دشمنی ورزند، خداوند عز و جل آنان را در آتش، سرنگون خواهد کرد.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: ای علی! امت من، چنانچه [آن قدر] روزه بگیرند که چون کمان [خمیده] شوند و [آن قدر] نماز بگذارند که همانند زه کمان [لاغر] گردند، اما تو را دشمن بدارند، خداوند عز و جل آنان را در آتش، سرنگون خواهد کرد.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: اگر بنده ای هزاران سال، خدا را در میان زُکن و مقام عبادت کند، ولی در حالی که دشمن علی بن ابی طالب و خاندان من است، خداوند را ملاقات کند، خداوند عز و جل او را در قیامت به رو در آتش جهنم خواهد انداخت.

عنه صلى الله عليه وآله: يا عليُّ، لو أنَّ عبداً عبدَ الله عزَّ وجلَّ مثلَ ما قامَ نوحٌ في قومه، وكانَ له مثلُ أحدٍ ذهباً فأنفقَهُ في سبيلِ الله، ومُدَّ في عمره حتَّى حجَّ ألفَ عامٍ على قدميه، ثمَّ قُتِلَ بينَ الصَّفا والمروة مظلوماً، ثمَّ لم يُوالِك يا عليُّ، لم يشمَّ رائحةَ الجنَّةِ ولم يدخلها. (1)

عنه صلى الله عليه وآله: يقولُ اللهُ تعالى يومَ القيامةِ لي ولعليِّ بنِ أبي طالبٍ: ادخِلا الجنَّةَ من أحبَّكما، وادخِلا النَّارَ من أبغضَّكما؛ وذلك قولُ اللهِ تعالى: «الْقِيَامَةَ فِي جَهَنَّمَ كُلَّ كَفَّارٍ عَنِيدٍ» (2). (3)

ينابيع المودَّة عن جابر رفعه: إنَّ اللهُ تعالى جعلَ عليًّا قائداً للمُسلمينَ إلى الجنَّةِ؛ بهِ يدخلونَ الجنَّةَ، وبهِ يدخلونَ النَّارَ، وبهِ يعدَّبونَ يومَ القيامةِ. قلنا: وكيفَ ذلكَ يا رسولَ اللهِ؟ قالَ: بحبِّه يدخلونَ الجنَّةَ، وببغضِّه يدخلونَ النَّارَ ويُعدَّبونَ. (4)

طبقات الحنابلة عن محمَّد بن منصور: كُنَّا عندَ أحمدَ بنِ حنبلٍ، فقالَ له رجلٌ: يا أبا عبدِ اللهِ، ما تقولُ في هذا الحديثِ الذي يروى أنَّ عليًّا قالَ: أنا قسيمُ النَّارِ؟ فقالَ: وما تُنكرونَ من ذا؟! أليسَ رُوينا أنَّ النَّبيَّ صلى الله عليه وآله قالَ لِعليِّ: «لا يُحبُّكَ إلاَّ مؤمنٌ ولا يبغضُكَ إلاَّ مُنافقٌ»؟! قلنا: بلى. قالَ: فأينَ المؤمنُ؟ قلنا: في الجنَّةِ. قالَ: وأينَ المُنافقُ؟ قلنا: في النَّارِ. قالَ: فعليُّ قسيمُ النَّارِ. (5)

1- المناقب للخوارزمي: ص 67 ح 40 عن زيد بن عليٍّ عن أبيه عن جدِّه عن الإمامِ عليٍّ عليهم السلام، الفردوس: ج 3 ص 364 ح 5103 عن الإمامِ عليٍّ عليه السلام عنه صلى الله عليه وآله؛ بشارة المصطفى: ص 94 عن عبد الله بن مسعود، المناقب لابن شهر آشوب: ج 3 ص 198 عن زيد بن عليٍّ عن أبيه عن جدِّه عليهما السلام عنه صلى الله عليه وآله، الصراط المستقيم: ج 2 ص 49.

2- ق: 24.

3- الأماشي للطوسي: ص 290 ح 563 عن أبي سعيد الخدري و ص 368 ح 782 عن عليِّ بن عليٍّ بن رزين عن الإمامِ الرضا عن آبائه عليهم السلام نحوه، مجمع البيان: ج 9 ص 220 عن أبي سعيد الخدري.

4- ينابيع المودَّة: ج 2 ص 293 ح 844؛ إحقاق الحقِّ: ج 4 ص 278.

5- طبقات الحنابلة: ج 1 ص 320، كفاية الطالب: ص 72 وراجع تاريخ دمشق: ج 42 ص 301 ح 8832.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: ای علی! اگر بنده ای خداوند عز و جل را به اندازه عمل نوح در میان قومش عبادت کند و [نیز] کوهی از طلا داشته باشد و در راه خدا انفاق نماید و [نیز] عمرش چنان طولانی شود که پیاده، هزار حج بگذارد و سپس در میان کوه صفا و مروه مظلومانه کشته شود، ولی تو را دوست نداشته باشد، بوی بهشت را حس نخواهد کرد و داخل آن نخواهد شد.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: در روز قیامت، خداوند به من و علی بن ابی طالب می فرماید: «کسی را که شما دو نفر را دوست داشته است، وارد بهشت کنید و کسی را که با شما دو نفر دشمنی کرده است، وارد جهنم کنید». و این، سخن خداوند متعال است که فرمود: «هر کافرِ دشمنی ورز را در جهنم بیفکنید».

ینابیع المودّة_ به نقل از جابر، در حدیثی که سندش را به معصوم علیه السلام می رساند: [پیامبر خدا فرمود: «خداوند متعال، علی علیه السلام را پیشوای مسلمانان به سوی بهشت قرار داده است. [آنان] به واسطه علی وارد بهشت می شوند و به واسطه علی وارد جهنم می گردند و به واسطه علی [در روز قیامت]، عذاب می شوند». گفتیم: ای پیامبر خدا! این، چگونه است؟ فرمود: «به خاطر دوستی با وی به بهشت می روند و به خاطر دشمنی با وی به جهنم می روند و عذاب می شوند».

طبقات الحنابلة_ به نقل از محمد بن منصور: نزد احمد بن حنبل بودیم. مردی به وی گفت: ای ابو عبدالله! نظر تو درباره حدیث: «من، تقسیم کننده آتشم» که از علی علیه السلام روایت شده، چیست؟ گفت: چه شده است که این حدیث را انکار می کنید؟ مگر برای ما روایت نشده که پیامبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود: «جز مؤمن، تو را دوست نمی دارد و جز منافق، تو را دشمن نمی دارد»؟ گفتیم: چرا. گفت: [جای] مؤمن کجاست؟ گفتیم: در بهشت. گفت: [جای] منافق کجاست؟ پاسخ دادیم: در آتش. گفت: بنا بر این، علی تقسیم کننده آتش است.

راجع : ص 222 (دخول الجنة) ، و ص 230 (مجاورة النبي صلى الله عليه وآله في الجنة) . ج 8 ص 214 (قسيم الجنة والنار) .

ر. ك: ص 223 (ورود به بهشت) و ص 231 (همنشینی با پیامبر در بهشت). ج 8 ص 215 (تقسیم کننده بهشت و دوزخ).

الفصل الرابع : صفات مبغضيه 4 / 1 خُبْتُ الْوِلَادَةَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لِعَلِّيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ : لَا يُبْغِضُكَ مِنَ الْعَرَبِ إِلَّا دَعِيٌّ (1) ،
وَلَا مِنَ الْأَنْصَارِ إِلَّا يَهُودِيٌّ ، وَلَا مِنْ سَائِرِ النَّاسِ إِلَّا شَقِيٌّ . (2)

عنه صلى الله عليه وآله : يَا عَلِيُّ ، لَا يُبْغِضُكَ مِنْ قُرَيْشٍ إِلَّا سِفَاحِيٌّ ، وَلَا مِنَ الْأَنْصَارِ إِلَّا يَهُودِيٌّ ، وَلَا مِنَ الْعَرَبِ إِلَّا دَعِيٌّ ، وَلَا مِنْ سَائِرِ
النَّاسِ إِلَّا شَقِيٌّ . (3)

عنه صلى الله عليه وآله : مَعَاشِرَ الْأَنْصَارِ ! اِعْرِضُوا أَوْلَادَكُمْ عَلَى مَحَبَّةِ عَلِيٍّ ؛ فَإِنْ أَجَابُوا فَهُمْ مِنْكُمْ ، وَإِنْ أَبَوْا فَلَيْسُوا مِنْكُمْ . قَالَ جَابِرُ بْنُ عَبْدِ
اللَّهِ : فَكُنَّا نَعْرِضُ حُبَّ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى أَوْلَادِنَا ، فَمَنْ أَحَبَّ عَلِيًّا عَلِمْنَا أَنَّهُ مِنْ أَوْلَادِنَا ، وَمَنْ أَبْغَضَ عَلِيًّا انْتَفَيْنَا مِنْهُ . (4)

1- .الدَّعِيَّ : الْمُتَّهَمُ فِي نَسَبِهِ (لسان العرب : ج 14 ص 261 «دعا»).

2- .المناقب للخوارزمي : ص 323 ح 330 عن ابن عباس ، الخصال : ص 577 ح 1 عن مكحول عن الإمام عليّ عليه السلام عنه صلى
الله عليه وآله وفيه «لن يبغضك من العرب إلا دعيّ ، ولا من العجم إلا شقيّ ، ولا من النساء إلا سلققية» .

3- .علل الشرائع : ص 143 ح 7 عن جابر بن عبد الله الأنصاري ، فضائل الشيعة : ص 67 ح 25 عن معاوية بن عمّار عن الإمام الصادق
عن أبيه عن جدّه عليهم السلام عنه صلى الله عليه وآله ، المناقب لابن شهر آشوب : ج 2 ص 267 عن الإمام عليّ عليه السلام عنه صلى
الله عليه وآله و آلّه و ج 3 ص 231 ، بشارة المصطفى : ص 201 ؛ فرائد السمطين : ج 1 ص 135 ح 97 والثلاثة الأخيرة عن أنس وفيها «لا
يبغضه» بدل «لا يبغضك» .

4- .علل الشرائع : ص 143 ح 7 عن أبي هارون العبدى عن جابر بن عبد الله الأنصاري .

فصل چهارم : ویژگی های دشمنان امام علی

1 / 4 پلیدزادگی

فصل چهارم : ویژگی های دشمنان امام علی 1 / 4 پلیدزادگی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله _ خطاب به علی علیه السلام _ : از عرب ، کسی جز مّتهم به حرامزادگی ، و از انصار ، کسی جز یهودی ، و از سایر مردم ، کسی جز بدبخت ، با تو دشمنی نمی کند .

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله : ای علی ! از قریش ، جز زناکار ، و از انصار ، جز یهودی ، و از عرب ، جز مّتهم به حرام زادگی ، و از سایر مردم ، جز بدبخت ، با تو دشمنی نمی کند .

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله : ای گروه انصار ! مِهْر علی را بر فرزندانان عرضه کنید ؛ چنانچه پذیرفتند ، از شما هستند و اگر امتناع ورزیدند ، از شما نیستند . جابر بن عبد الله می گوید : ما مِهْر علی علیه السلام را بر فرزندانمان عرضه می کردیم . هر کس علی را دوست می داشت ، می فهمیدیم که او از فرزندان ماست و هر کس با علی دشمنی می ورزید ، او را از خود ، نفی می کردیم .

تاريخ دمشق عن ثابت عن أنس: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ شَهَرَ عَلِيًّا يَوْمَ خَيْبَرَ فَقَالَ: ... يَا أَيُّهَا النَّاسُ! اِمْتَحِنُوا أَوْلَادَكُمْ بِحُبِّهِ؛ فَإِنَّ عَلِيًّا لَا يَدْعُو إِلَى ضَلَالَةٍ وَلَا يُبْعِدُ عَنْ هُدًى، فَمَنْ أَحَبَّهُ فَهُوَ مِنْكُمْ، وَمَنْ أَبْغَضَهُ فَلَيْسَ مِنْكُمْ. قَالَ أَنَسُ بْنُ مَالِكٍ: وَكَانَ الرَّجُلُ مِنْ بَعْدِ يَوْمِ خَيْبَرَ يَحْمِلُ وَلَدَهُ عَلَى عَاتِقِهِ، ثُمَّ يَقِفُ عَلَى طَرِيقِ عَلِيٍّ، وَإِذَا نَظَرَ إِلَيْهِ يُوجِّهُهُ بِوَجْهِهِ تَلْقَاءَهُ أَوْ مَأْ بِإِصْبَعِهِ: أَيُّ بُنِيِّ، تُحِبُّ هَذَا الرَّجُلَ الْمُقْبِلَ؟ فَإِنْ قَالَ الْغُلَامُ: نَعَمْ، قَبْلَهُ، وَإِنْ قَالَ: لَا، خَرَقَ بِهِ الْأَرْضَ وَقَالَ لَهُ: الْحَقُّ بِأُمَّكَ، وَلَا تَلْحَقَ أَبِيكَ بِأَهْلِهَا (1)، فَلَا حَاجَةَ لِي فِيمَنْ لَا يُحِبُّ عَلِيًّا بِنِ أَبِي طَالِبٍ! (2)

علل الشرائع عن أبي أيوب الأنصاري: اِعْرَضُوا حُبَّ عَلِيٍّ عَلَى أَوْلَادِكُمْ؛ فَمَنْ أَحَبَّهُ فَهُوَ مِنْكُمْ، وَمَنْ لَمْ يُحِبَّهُ فَاسْأَلُوا أُمَّهُ مِنْ أَيْنَ جَاءَتْ بِهِ؛ فَإِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَقُولُ لِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ: لَا يُحِبُّكَ إِلَّا مُؤْمِنٌ، وَلَا يُبْغِضُكَ إِلَّا مُنَافِقٌ، أَوْ وَلَدُ زَيْنَةَ (3)، أَوْ حَمَلَتْهُ أُمَّهُ وَهِيَ طَامِثٌ. (4)

رسول الله صلى الله عليه وآله في علي عليه السلام: لَا يُبْغِضُهُ إِلَّا ثَلَاثَةٌ: لَزِينَةٍ، أَوْ مُنَافِقٍ، أَوْ مَنْ حَمَلَتْهُ أُمَّهُ (5) فِي بَعْضِ حَيْضَتِهَا. (6)

1- كذا.

2- تاريخ دمشق: ج 42 ص 288.

3- الرُّبِّيَّةُ مِنَ الرِّزَا، وَهُوَ نَقِيضُ الرُّشْدَةِ. وَجَعَلَ الْأَزْهَرِيُّ الْفَتْحَ فِي الرُّبِّيَّةِ وَالرُّشْدَةِ أَفْصَحَ اللَّغْتَيْنِ. وَيُقَالُ لِلْوَلَدِ إِذَا كَانَ مِنْ زَنَا: هُوَ لَزِينَةٌ (النهاية: ج 2 ص 317 «زنا»).

4- علل الشرائع: ص 145 ح 12، بحار الأنوار: ج 39 ص 301 ح 110.

5- في المصدر: «لغته الله»، والصحيح ما أثبتناه كما في بحار الأنوار.

6- اليقين: ص 203 ح 52 عن جابر، بحار الأنوار: ج 27 ص 155 ح 27.

تاریخ دمشق_ به نقل از ثابت ، از انس_: در روز جنگ خیبر ، پیامبر خدا علی علیه السلام را نشان داد و فرمود : «ای مردم! فرزندان را با مهر علی بیازمایید ؛ چرا که علی به سوی گم راهی فرامی خواند و از هدایت ، دور نمی سازد . پس ، دوستدار او از شماسست و دشمنش از شما نیست» . بعد از جنگ خیبر ، هر کس فرزندش را بر دوش می گرفت و در راه علی علیه السلام می ایستاد و هنگامی که او را می دید ، فرزندش را روی او نگه می داشت و با انگشت به علی اشاره می کرد و می گفت : ای فرزندم! آیا این مردی را که می آید ، دوست داری؟ اگر فرزند پاسخ می داد : «آری» ، او را می پذیرفت و اگر فرزند می گفت : «نه» ، او را روی زمین می گذاشت و به او می گفت : برو ، به مادرت پیوند و پدرت را از خویشان مادرت بدان . من به کسی که علی بن ابی طالب را دوست نداشته باشد ، نیازی ندارم .

علل الشرائع_ به نقل از ابو ایوب انصاری_: مهر علی علیه السلام را بر فرزندان عرض کن . هر کدام از آنها که او را دوست داشت ، از شماسست و هر کدام از آنها که او را دوست نداشت ، از مادرش پرسید که او را از کجا آورده است . از پیامبر خدا شنیدم که به علی بن ابی طالب علیه السلام می فرمود : «جز مؤمن ، تو را دوست ندارد و جز منافق یا زنازاده یا کسی که مادرش او را در دوران حیض باردار شده است ، تو را دشمن نمی دارد» .

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله_ درباره علی علیه السلام_: جز سه کس ، با وی دشمنی نمی کند : زنازاده ، یا منافق ، یا کسی که مادرش او را در دوران حیض باردار شده است .

عنه صلى الله عليه وآله في عليّ عليه السلام: وَاللَّهِ، لَا يُبْغِضُهُ وَيُعَادِيهِ إِلَّا كَافِرٌ أَوْ مُنَافِقٌ أَوْ وَكَلْدٌ زَانِيَةٌ. (1)

عنه صلى الله عليه وآله: بوروا (2) أولادكم بحبّ عليّ بن أبي طالب؛ فمن أحبّه فأعلموا أنّه ليرشده، ومن أبغضه فأعلموا أنّه ليعيّه (3). (4)

الإمام عليّ عليه السلام: لا يُحِبُّني ثَلَاثَةٌ: وَلَدُ زِنَا، وَمُنَافِقٌ، وَرَجُلٌ حَمَلَتْ بِهِ أُمُّهُ فِي بَعْضِ حَيْضِهَا. (5)

عنه عليه السلام: لا يُحِبُّني كَافِرٌ، وَلَا وَكَلْدٌ زِنَا. (6)

تاريخ دمشق عن محبوب بن أبي الزناد: قَالَتِ الْأَنْصَارُ: إِنْ كُنَّا لَنَعْرِفُ الرَّجُلَ إِلَى غَيْرِ أَبِيهِ بِبُغْضِهِ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ. (7)

تاريخ دمشق عن عبادة بن الصامت: كُنَّا نَبُورُ أَوْلَادَنَا بِحُبِّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ، فَإِذَا رَأَيْنَا أَحَدًا لَا يُحِبُّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ عَلِمْنَا أَنَّهُ لَيْسَ مِنَّا، وَأَنَّهُ لِعَيْرِ رِشْدَةٍ. (8)

1- المناقب لابن شهر آشوب: ج 3 ص 209 عن يعلى بن مروة.

2- أي امتحنوا واختبروا. ومنه الحديث: «كُنَّا نَبُورُ أَوْلَادَنَا بِحُبِّ عَلِيٍّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ» (أنظر النهاية: ج 1 ص 161 «بور»).

3- هو لِعِيَّةٍ وَلِعِيَّةٍ: أي لِرِشْدَةٍ، وهو تقيض قولك: لِرِشْدَةٍ (لسان العرب: ج 15 ص 142 «غوي»).

4- الإرشاد: ج 1 ص 45، إعلام الوری: ج 1 ص 318 كلاهما عن جابر بن عبد الله الأنصاري.

5- شرح الأخبار: ج 1 ص 152 ح 91، المناقب لابن شهر آشوب: ج 3 ص 208 كلاهما عن الأصبع بن نباتة.

6- شرح نهج البلاغة: ج 4 ص 110 عن أبي مريم الأنصاري؛ شرح الأخبار: ج 1 ص 152 ح 92 عن بريدة عن أبيه وزاد فيه «ولا منافق».

7- تاريخ دمشق: ج 42 ص 287، فرائد السمطين: ج 1 ص 365 ح 293 عن أبي الزناد؛ المناقب لابن شهر آشوب: ج 3 ص 207 وفيه «قال أنس بن مالك: ما كنّا نعرف...».

8- تاريخ دمشق: ج 42 ص 287، النهاية في غريب الحديث: ج 1 ص 161، تاج العروس: ج 6 ص 118 وفيهما صدره؛ مجمع

البيان: ج 9 ص 160، رجال الكشي: ج 1 ص 240، المناقب لابن شهر آشوب: ج 3 ص 207 وفيه «نسير» بدل «نبور» وراجع شرح

الأخبار: ج 1 ص 166 ح 124 وشرح نهج البلاغة: ج 4 ص 110.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله_ درباره علی علیه السلام_: به خدا سوگند ، کسی جز کافر یا منافق یا حرام زاده ، با وی کینه و دشمنی نمی ورزد .

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله : فرزندانان را با مهر علی بن ابی طالب امتحان کنید . اگر او را دوست داشتند ، بدانید که حلال زاده اند و اگر او را دشمن داشتند ، بدانید که زنازاده اند .

امام علی علیه السلام : سه کس مرا دوست ندارند : زنازاده ، منافق ، و مردی که مادرش او را در ایّام حیض باردار شده است .

امام علی علیه السلام : کافر و زنازاده ، مرا دوست ندارند .

تاریخ دمشق_ به نقل از محبوب بن ابی زناد_: انصار گفتند : مردان زنازاده را فقط از دشمنی آنان با علی بن ابی طالب می شناختیم .

تاریخ دمشق_ به نقل از عبّاده بن صامت_: فرزندانمان را با مهر علی بن ابی طالب می آزمودیم و وقتی می دیدیم که یکی از آنها علی بن ابی طالب را دوست ندارد ، متوجّه می شدیم که او فرزند ما نیست و حرام زاده است .

كتاب من لا يحضره الفقيه: كان جابر بن عبد الله الأنصاري يدور في سلك الأنصار بالمدينة وهو يقول: علي خير البشر، فمن أبي فقد كفر . يا معاشر الأنصار! أدبوا أولادكم على حب علي، فمن أبي فانظروا في شأن أمه . (1)

مروج الذهب: في سنة ست وعشرين ومئتين مات أبو ذلف القاسم بن عيسى العجلي، وكان سيد أهله، ورئيس عشيرته من عجل وغيرها من ربيعة، وكان شاعرا مجيدا، وشجاعا بطلا، مغنيا مصيبا... وذكر عيسى بن أبي ذلف أن أخاه ذلف - وبه كان يكنى أبوه أبا ذلف - كان ينتقص علي بن أبي طالب، ويضع منه ومن شيعته، وينسبهم إلى الجهل، وأنه قال يوما - وهو في مجلس أبيه، ولم يكن أبوه حاضرا - : إنهم يزعمون ألا ينتقص عليا أحدا إلا كان لغير رشدة، وأنتم تعلمون غيرة الأمير - يعني أباه - وأنه لا يتهيا الطعن على أحد من حرمه! وأنا أبغض عليا. قال: فما كان بأوشك من أن خرج أبو ذلف، فلما رأيناه قمننا له، فقال: قد سمعت ما قاله ذلف، والحديث لا يكذب، والخبر الوارد في هذا المعنى لا يختلِف؛ هو والله لزنينة وحيضة! وذلك أني كنت عليلاً فبعثت إلي أختي جارية لها، كنت بها معجبا، فلم أتمالك أن وقعت عليها وكانت حائضا فعلفت به، فلما ظهر حملها وهبتها لي . (2)

1- كتاب من لا يحضره الفقيه: ج 3 ص 493 ح 4744، علل الشرائع: ص 142 ح 4، الأملالي للصدوق: ص 136 ح 133، رجال الكشي: ج 1 ص 236 الرقم 93 كلها عن أبي الزبير المكي نحوه، إعلام الوري: ج 1 ص 319 وفيه «بوروا» بدل «أدبوا»، الثاقب في المناقب: ص 124 ح 123 .

2- مروج الذهب: ج 4 ص 62 وراجع وفيات الأعيان: ج 4 ص 78 والبداية والنهاية: ج 10 ص 294 وكشف اليقين: ص 476 ح 573 .

کتاب من لایحضره الفقیه: جابر بن عبداللّه انصاری، در مدینه در محله انصار می گشت و می گفت: علی، بهترین انسان هاست و هر که از او روی بگرداند، کافر است. ای جماعت انصار! فرزندانان را با محبت علی علیه السلام تربیت کنید. هر کدام از آنها که امتناع ورزید، در کار مادرش بنگرید.

مروج الذهب: در سال 226 هجری، ابو دُلف، قاسم بن عیسی عَجلی، در گذشت. او سرور خانواده و رئیس قبیله خود (عجل) و دیگر قبایل ربیعیه بود. و نیز شاعری خوش ذوق، پهلوانی شجاع، و آوازه خوانی درستکار بود... عیسی بن ابی دلف، یادآور شده است که برادرش دُلف_ که به واسطه او، پدرش به کنیه «ابو دُلف» خوانده می شد_ از علی بن ابی طالب علیه السلام عیب جوئی می کرد و به او و پیروانش بی احترامی می کرد و به آنان نسبت جهل می داد. یک روز، دُلف، در مجلس پدرش، [هنگامی] که وی حضور نداشت، گفت: آنان گمان می کنند که جز آدمی که پاک زاد نیست، کسی از علی بدگویی نمی کند. شما از غیرت امیر (پدرم) باخبر هستید که هر چند من با علی دشمنم، ولی او اجازه نمی دهد کسی به احدی از زنانش بی حرمتی کند. اندکی نگذشت که ابو دلف آمد. وقتی او را دیدیم، به احترامش برخاستیم. ابو دلف گفت: آنچه را دُلف گفت، شنیدم. این سخن، دروغ نیست و روایتی که در این معنا آمده، خلاف نیست. به خدا سوگند که او (دُلف)، زاده زنا در دوران حیض است و قضیه اش این گونه است که من، بیمار بودم و خواهرم کنیزش را نزد من فرستاد. من از آن کنیز، خوشم آمد و نتوانستم از او بگذرم. با آن که حائض بود، با او در آمیختم و او دلف را باردار شد. هنگامی که بارداری اش آشکار شد، خواهرم او را به من بخشید.

4 / 2 التَّفَاقُرُ سَوَّلَ اللهُ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَا عَلِيُّ! فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ قَدْ عَهَدَ إِلَيَّ أَنَّهُ لَا يُحِبُّكَ إِلَّا مُؤْمِنًا، وَلَا يُبْغِضُكَ إِلَّا مُنَافِقًا. (1)

عنه صلى الله عليه وآله: يَا عَلِيُّ، حُبُّكَ إِيْمَانٌ، وَبُغْضُكَ نِفَاقٌ وَكُفْرٌ. (2)

سنن الترمذي عن أم سلمة: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَقُولُ: لَا يُحِبُّ عَلِيًّا مُنَافِقًا، وَلَا يُبْغِضُهُ مُؤْمِنًا. (3)

الإمام علي عليه السلام: لَقَدْ عَهَدَ إِلَيَّ النَّبِيُّ الْأُمِّيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَنَّهُ لَا يُحِبُّكَ إِلَّا مُؤْمِنًا، وَلَا يُبْغِضُكَ إِلَّا مُنَافِقًا. (4)

1- الأُمَالِي لِلصَّدُوقِ: ص 197 ح 208 عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنْ أَبِيهِ، الْخِصَالُ: ص 558 ح 31 عَنْ عَامِرِ بْنِ وَائِلَةَ، الْأُمَالِي لِلطُّوسِيِّ: ص 206 ح 353 عَنْ سُوَيْدِ بْنِ غَفَلَةَ وَكُلَّهَا عَنِ الْإِمَامِ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَص 78 ح 112، الْأُمَالِي لِلْمَفِيدِ: ص 307 ح 5، بَشَارَةُ الْمِصْطَفَى: ص 10، الْمَنَاقِبُ لِابْنِ شَهْرَآشُوبٍ: ج 2 ص 103 وَالْأَرْبَعَةُ الْأَخِيرَةُ عَنْ عِمْرَانَ بْنِ الْحَصِينِ وَكُلَّهَا مِنْ «لَا يَحِبُّكَ...» وَج 3 ص 206 عَنْ زَرِّ بْنِ حَبِيشٍ عَنِ الْإِمَامِ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ نَحْوَهُ.

2- مَعَانِي الْأَخْبَارِ: ص 206، الْأُمَالِي لِلصَّدُوقِ: ص 77 ح 44 عَنْ الْأَصْبَغِ بْنِ نَبَاتَةَ عَنِ الْإِمَامِ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْهُ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَفِيهِ «تَقْوَى وَإِيْمَانٌ»، بَشَارَةُ الْمِصْطَفَى: ص 95 عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ، كِفَايَةُ الْأَثَرِ: ص 135 عَنْ سَعْدِ بْنِ مَالِكٍ، الثَّقَابِ فِي الْمَنَاقِبِ: ص 123 ح 120، الصَّرَاطُ الْمُسْتَقِيمُ: ج 2 ص 117 عَنْ سَعِيدِ بْنِ مَالِكٍ.

3- سَنَنِ التَّرْمِذِيِّ: ج 5 ص 635 ح 3717، مَسْنَدُ ابْنِ حَنْبَلٍ: ج 10 ص 176 ح 26569، فَضَائِلُ الصَّحَابَةِ لِابْنِ حَنْبَلٍ: ج 2 ص 623 ح 1066 عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ حَنْطَبٍ، تَارِيخُ دِمَشْقَ: ج 42 ص 279 ح 8807 وَص 280 ح 8808، الْبَدَايَةُ وَالنِّهَايَةُ: ج 7 ص 355 كَلَّهَا نَحْوَهُ.

4- سَنَنِ التَّرْمِذِيِّ: ج 5 ص 643 ح 3736، مَسْنَدُ ابْنِ حَنْبَلٍ: ج 1 ص 204 ح 731 وَص 272 ح 1062، فَضَائِلُ الصَّحَابَةِ لِابْنِ حَنْبَلٍ: ج 2 ص 564 ح 948، خِصَائِصُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ لِلنَّسَائِيِّ: ص 192 ح 102، مَسْنَدُ أَبِي يَعْلَى: ج 1 ص 179 ح 286، مَسْنَدُ الْحَمِيدِيِّ: ج 1 ص 31 ح 58، تَارِيخُ بَغْدَادَ: ج 14 ص 426 الرَّقْمُ 7785 كَلَّهَا عَنْ زَرِّ بْنِ حَبِيشٍ وَج 8 ص 417 ح 4523 عَنْ عَلِيِّ بْنِ رَبِيعَةَ الْوَالِبِيِّ؛ الْإِرْشَادُ: ج 1 ص 40، الْأُمَالِي لِلطُّوسِيِّ: ص 258 ح 465 كِلَاهُمَا عَنْ زَرِّ بْنِ حَبِيشٍ، مَعَانِي الْأَخْبَارِ: ص 60 ح 9 عَنْ جَابِرِ الْجَعْفِيِّ عَنِ الْإِمَامِ الْبَاقِرِ عَلَيْهِ السَّلَامُ.

4 / 2 نفاق

2 / 4 نفاق پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: ای علی! بر تو بشارت باد که خداوند عز و جل با من عهد کرده است که جز مؤمن، تو را دوست نمی دارد و جز منافق، تو را دشمن نمی دارد .

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: ای علی! دوست داشتن تو ایمان، و دشمنی با تو نفاق و کفر است .

سنن الترمذی_ به نقل از اُم سلمه _: پیامبر خدا می فرمود: «هیچ منافقی، علی را دوست نمی دارد و هیچ مؤمنی، علی را دشمن نمی دارد» .

امام علی علیه السلام: پیامبر اُمّی صلی الله علیه و آله با من عهد کرده است که جز مؤمن، تو را دوست نمی دارد و جز منافق، با تو دشمنی نمی کند .

عنه عليه السلام: وَالَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَبَرَأَ النَّسْمَةَ، إِنَّهُ لَعَهْدُ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِلَى: أَلَا يُحِبُّنِي إِلَّا مُؤْمِنٌ، وَلَا يُبْغِضُنِي إِلَّا مُنَافِقٌ (1).

مسند أبي يعلى عن الحارث الهمداني: رَأَيْتُ عَلِيًّا جَاءَ حَتَّى صَعِدَ الْمِنْبَرَ، فَحَمِدَ اللَّهَ وَأَثْنَى عَلَيْهِ، ثُمَّ قَالَ: فَضَاءٌ فَضَاءُ اللَّهِ عَلَى لِسَانِ نَبِيِّكُمْ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ أَنَّهُ لَا يُحِبُّنِي إِلَّا مُؤْمِنٌ، وَلَا يُبْغِضُنِي إِلَّا مُنَافِقٌ «وَقَدْ حَابَ مَنْ افْتَرَى» (2). (3)

الإمام علي عليه السلام: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ رَسَخَ حُبِّي فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ، وَكَذَلِكَ رَسَخَ حُبُّكَ يَا عَلِيُّ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ، وَرَسَخَ بُغْضِي وَبُغْضُكَ فِي قُلُوبِ الْمُنَافِقِينَ؛ فَلَا يُحِبُّكَ إِلَّا مُؤْمِنٌ تَقِيٌّ، وَلَا يُبْغِضُكَ إِلَّا مُنَافِقٌ كَافِرٌ. (4)

رسول الله صلى الله عليه وآله: إِنَّ آيَةَ الْمُنَافِقِ بُغْضُ عَلِيٍّ. (5)

عنه صلى الله عليه وآله: أَلَا وَمَنْ أَحَبَّ عَلِيًّا، كَتَبَ اللَّهُ لَهُ بَرَاءَةً مِنَ النَّارِ وَبَرَاءَةً مِنَ النِّفَاقِ. (6)

سنن الترمذي عن أبي سعيد الخدري: إِذَا كُنَّا لَتَعْرِفُ الْمُنَافِقِينَ - نَحْنُ مَعَشَرَ الْأَنْصَارِ - يُبْغِضُهُمْ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ. (7)

1- صحيح مسلم: ج 1 ص 86 ح 78، سنن ابن ماجه: ج 1 ص 42 ح 114، سنن النسائي: ج 8 ص 117، مسند ابن حنبل: ج 1 ص 183 ح 642، تاريخ بغداد: ج 2 ص 255 الرقم 728، خصائص أمير المؤمنين للنسائي: ص 191 ح 101 وليس فيها «والذي فلق الحبة وبرأ النسمة» و ص 187 ح 100، المصنّف لابن أبي شيبة: ج 7 ص 494 ح 1، البداية والنهاية: ج 7 ص 355، المناقب لابن المغازلي: ص 191 ح 226؛ الإرشاد: ج 1 ص 40 والثلاثة الأخيرة نحوه وكلّها عن زرّ بن حبيش.

2- طه: 61.

3- مسند أبي يعلى: ج 1 ص 237 ح 441، تاريخ دمشق: ج 42 ص 60؛ الإرشاد: ج 1 ص 40، كنز الفوائد: ج 2 ص 84 وراجع نهج البلاغة: الحكمة 45.

4- الخصال: ص 577 ح 1 عن مكحول.

5- تفسير القمّي: ج 1 ص 321 وقال بعد نقل الحديث: «فكان قوم يظهرون الموّدة لعلّي عليه السلام عند النبيّ صلى الله عليه وآله ويسرّون بغضه».

6- مائة منقبة: ص 90 ح 37 عن عبد الله بن عمر؛ ينابيع الموّدة: ج 2 ص 76 ح 57 وفيه «حبّ عليّ عليه السلام براءة من النفاق».

7- سنن الترمذي: ج 5 ص 635 ح 3717، فضائل الصحابة لابن حنبل: ج 2 ص 579 ح 979، تاريخ دمشق: ج 42 ص 285 و 286، حلية الأولياء: ج 6 ص 295، أسد الغابة: ج 4 ص 104 الرقم 3789، الصواعق المحرقة: ص 122؛ رجال الكشي: ج 1 ص 210 عن جابر نحوه، مجمع البيان: ج 9 ص 160، العمدة: ص 218 ح 343، شرح الأخبار: ج 1 ص 166 ح 123، المناقب لابن شهر آشوب: ج 3 ص 207.

امام علی علیه السلام: سوگند به خدایی که دانه را شکافت و انسان را آفرید، این، پیمان پیامبر اُمّی با من است که جز مؤمن، مرا دوست نمی دارد و جز منافق، با من دشمنی نمی کند.

مسند ابی یعلیٰ_ به نقل از حارث همّ دانی_: دیدم که علی علیه السلام آمد و بر منبر رفت و خداوند را حمد و ثنا گفت. سپس فرمود: «این، حکمی است که خدا بر زبان پیامبرتان، پیامبر اُمّی، جاری ساخته است که جز مؤمن، مرا دوست نمی دارد و جز منافق، مرا دشمن نمی دارد: «و هر که دروغ بست، نومید شد»».

امام علی علیه السلام: پیامبر خدا فرمود: «خداوند عز و جل مِهْر مرا در دل های مؤمنان، ریشه دار ساخته است، همان گونه که مِهْر تورا _ ای علی_ در دل های مؤمنان، ریشه دار ساخته است؛ و [نیز] کینه من و تورا در دل های منافقان نشانده است. بنا بر این، جز مؤمن پرهیزگار، تورا دوست نمی دارد و جز منافق کافر، تورا دشمن نمی دارد».

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: نشانه منافق، دشمنی با علی است.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: بدانید! هر کس علی را دوست بدارد، خداوند بَرائت از آتش و بَرائت از نفاق را برای او مقرر خواهد گردانید.

سنن الترمذی_ به نقل از ابوسعید خُدّری_: ما جماعت انصار، منافقان را از دشمنی شان با علی بن ابی طالب علیه السلام می شناختیم.

تاريخ دمشق عن أبي سعيد الخدري في قوله تعالى: «وَلَتَعْرِفَنَّهُمْ فِي لَحْنِ الْقَوْلِ» (1) قَالَ: بُغِضُهُمْ (2) عَلَيَّ بِنِ أَبِي طَالِبٍ. (3)

تاريخ بغداد عن سويد بن غفلة عن عمر بن الخطاب: أَنَّهُ رَأَى رَجُلًا يَسُبُّ عَلِيًّا، فَقَالَ: إِنِّي أَطُّتُكَ مُنَافِقًا؛ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَقُولُ: إِنَّمَا عَلَيٌّ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي. (4)

الإمام الباقر عليه السلام: قَالَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُمَرَ: وَاللَّهِ، مَا كُنَّا نَعْرِفُ الْمُنَافِقِينَ فِي زَمَانِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِلَّا يُبْغِضُهُمْ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ. (5)

المستدرک علی الصحیحین عن أبي ذر: مَا كُنَّا نَعْرِفُ الْمُنَافِقِينَ إِلَّا بِتَكْذِيبِهِمْ اللَّهَ وَرَسُولَهُ، وَالتَّخَلُّفِ عَنِ الصَّلَاةِ، وَالبُغْضِ لِعَلِيِّ بْنِ أَبِيطَالِبٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ. (6)

1- محمد: 30.

2- في الطبعة المعتمدة: «بعضهم» وهو تصحيف، والصحیح ما أثبتناه كما في تاريخ دمشق «ترجمة الإمام علي عليه السلام، تحقيق محمد باقر المحمودي»: ج 2 ص 421.

3- تاريخ دمشق: ج 42 ص 360، المناقب لابن المغازلي: ص 315 ح 359، الدر المنثور: ج 7 ص 504، كفاية الطالب: ص 235؛ مجمع البيان: ج 9 ص 160 نحوه، شرح الأخبار: ج 1 ص 153 ح 96.

4- تاريخ بغداد: ج 7 ص 453 الرقم 4023.

5- قرب الإسناد: ص 26 ح 86 عن عبد الله بن ميمون عن الإمام الصادق عليه السلام، بحار الأنوار: ج 39 ص 301 ح 112.

6- المستدرک علی الصحیحین: ج 3 ص 139 ح 4643، المتفق والمفترق: ج 1 ص 434 ح 220، كنز العمال: ج 13 ص 106 ح 36346.

تاریخ دمشق_ به نقل از ابو سعید خُدَری ، : درباره این سخن خداوند که فرموده است : «آنان را از آهنگ سخنشان می شناسی» _: مراد ، دشمنی آنان با علی بن ابی طالب علیه السلام است .

تاریخ بغداد_ به نقل از سُویِد بن غَفله ، درباره عمر بن خَطَّاب _: او مردی را دید که به علی علیه السلام دشنام می داد . گفت : من گمان می کنم که تو منافقی ؛ چرا که شنیدم پیامبر خدا می گفت : «نسبت علی به من ، همانند نسبت هارون به موسی علیه السلام است ، جز آن که پس از من پیامبری نیست» .

امام باقر علیه السلام :عبداللّه بن عمر گفت : به خدا سوگند ، در زمان پیامبر خدا ، منافقان را نمی شناختیم ، مگر از دشمنی شان با علی .

المستدرک علی الصحیحین_ به نقل از ابو ذر _: منافقان را نمی شناختیم ، مگر با انکار نمودن خدا و پیامبرش ، روی گردانی از نماز ، و دشمنی با علی بن ابی طالب علیه السلام .

تاريخ دمشق عن جابر: كُنَّا نَعْرِفُ نِفَاقَ الرَّجُلِ مِنَّا بِبُغْضِهِ عَلِيًّا . (1)

الدرّ المنثور عن ابن مسعود: ما كُنَّا نَعْرِفُ الْمُنَافِقِينَ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِلَّا بِبُغْضِهِمْ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ . (2)

تاريخ بغداد عن ابن عباس: كُنَّا نَعْرِفُ الْمُنَافِقِينَ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِبُغْضِهِمْ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ . (3)

كفاية الأثر عن زيد بن أرقم: ما كُنَّا نَعْرِفُ الْمُنَافِقِينَ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِلَّا بِبُغْضِهِمْ عَلِيًّا وَوُلْدَهُ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ . (4)

الإمام الحسين عليه السلام: ما كُنَّا نَعْرِفُ الْمُنَافِقِينَ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِلَّا بِبُغْضِهِمْ عَلِيًّا وَوُلْدَهُ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ . (5)

راجع: ص 236 (الإيمان)، و ص 240 (التقوى). العمدة: ص 215 / الفصل 26 .

4 / 13 الفِسْرُوسُ لِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: لَا يُبْغِضُ عَلِيًّا إِلَّا مُنَافِقٌ أَوْ فَاسِقٌ أَوْ صَاحِبٌ دُنْيَا . (6)

1- .تاريخ دمشق : ج 42 ص 287 و ص 286 وراجع فضائل الصحابة لابن حنبل : ج 2 ص 639 ح 1086 والمناقب للخوارزمي : ص 332 ح 353 وذخائر العقبى : ص 165 وشرح الأخبار : ج 1 ص 153 ح 95 والمناقب للكوفي : ج 2 ص 470 ح 965 و ص 480 ح 979 .

2- .الدرّ المنثور : ج 7 ص 504 نقلاً عن ابن مردويه .

3- .تاريخ بغداد : ج 13 ص 153 الرقم 7131 ، تاريخ دمشق : ج 42 ص 284 .

4- .كفاية الأثر : ص 102 ، المناقب لابن شهر آشوب : ج 3 ص 207 عن جابر وزيد بن أرقم نحوه .

5- .عيون أخبار الرضا عليه السلام : ج 2 ص 67 ح 305 عن الحسن بن عبد الله التميمي عن أبيه عن الإمام الرضا عن آبائه عليهم السلام .

6- .تاريخ دمشق : ج 42 ص 285 ح 8817 عن أبي سعيد الخدري ؛ كنز الفوائد : ج 2 ص 83 عن سعيد وفيه «بدايع» بدل «دنيا» .

3 / 4 تبهکاری

تاریخ دمشق_ به نقل از جابر_: نفاق (دورویی) شخص را از دشمنی وی با علی علیه السلام می شناختیم .

الدرّ المنثور_ به نقل از ابن مسعود_: در زمان پیامبر خدا ، منافقان را نمی شناختیم ، مگر از دشمنی شان با علی بن ابی طالب علیه السلام .

تاریخ بغداد_ به نقل از ابن عبّاس_: در زمان پیامبر خدا ، منافقان را از دشمنی شان با علی بن ابی طالب علیه السلام می شناختیم .

کفایة الأثر_ به نقل از زید بن أرقم_: در زمان پیامبر خدا ، منافقان را نمی شناختیم ، مگر از دشمنی شان با علی علیه السلام و فرزندانش .

امام حسین علیه السلام: در زمان پیامبر خدا ، منافقان را نمی شناختیم ، مگر از دشمنی شان با علی علیه السلام و فرزندانش .

ر . ك : ص 237 (ایمان) و ص 241 (پرهیزکاری) .

3 / 4 تبهکاری پیامبر خدا صلی الله علیه و آله : علی را دشمن نمی دارد ، مگر منافق ، یا تبهکار ، یا دنیاطلب .

تاريخ دمشق عن ميثم: شَهِدْتُ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ _ وَهُوَ يَجُودُ بِنَفْسِهِ (1) _ يَقُولُ: يَا حَسَنُ، قَالَ الْحَسَنُ: لَبَّيْكَ يَا ابْنَ آدَمَ! قَالَ: إِنَّ اللَّهَ أَخَذَ مِيثَاقَ أَبِيكَ _ رُبَّمَا قَالَ عَطَاءٌ: مِيثَاقِي _ وَمِيثَاقَ كُلِّ مُؤْمِنٍ عَلَى بُغْضِ كُلِّ مُنَافِقٍ وَفَاسِقٍ، وَأَخَذَ مِيثَاقَ كُلِّ فَاسِقٍ وَمُنَافِقٍ عَلَى بُغْضِ أَبِيكَ . (2)

4 / 4 الشَّقَاءُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: يَا عَلِيُّ، أَنْتَ أَخِي وَأَنَا أَخُوكَ . يَا عَلِيُّ، أَنْتَ مِنِّي وَأَنَا مِنْكَ . يَا عَلِيُّ أَنْتَ وَصِيِّي وَخَلِيفَتِي وَحُجَّةُ اللَّهِ عَلَى أُمَّتِي بَعْدِي؛ لَقَدْ سَعِدَ مَنْ تَوَلَّكَ وَشَقِيَ مَنْ عَادَاكَ . (3)

عنه صلى الله عليه وآله _ لِعَلِّيَّ عَلَيْهِ السَّلَامُ _: أَوْلِيَاؤُكَ أَوْلِيَائِي، وَأَعْدَاؤُكَ أَعْدَائِي ... لَقَدْ سَعِدَ مَنْ تَوَلَّكَ وَشَقِيَ مَنْ عَادَاكَ . (4)

عنه صلى الله عليه وآله: يَا عَلِيُّ، شَيْعَتُكَ شَيْعَةُ اللَّهِ، وَأَنْصَارُكَ أَنْصَارُ اللَّهِ، وَأَوْلِيَاؤُكَ أَوْلِيَاءُ اللَّهِ، وَحِزْبُكَ حِزْبُ اللَّهِ . يَا عَلِيُّ، سَعِدَ مَنْ تَوَلَّكَ وَشَقِيَ مَنْ عَادَاكَ . (5)

عنه صلى الله عليه وآله _ لِعَلِّيَّ عَلَيْهِ السَّلَامُ _: إِنَّ السَّعِيدَ حَقَّقَ السَّعِيدِ مَنْ أَحَبَّكَ وَأَطَاعَكَ؛ وَإِنَّ الشَّقِيَّ كَلَّ الشَّقِيَّ مَنْ عَادَاكَ وَأَبْغَضَكَ وَنَصَبَ لَكَ . (6)

1- يريد أنه كان في النزاع وسباق الموت (النهاية: ج 1 ص 312 «جود»).

2- تاريخ دمشق: ج 42 ص 278؛ الأماشي للطوسي: ص 246 ح 429.

3- الأماشي للصدوق: ص 442 ح 588 عن سليمان بن مهران عن الإمام الصادق عن آبائه عن الإمام علي عليه السلام.

4- الأماشي للصدوق: ص 411 ح 533، بشارة المصطفى: ص 55 كلاهما عن أبي سعيد عن الإمام الحسين عن أبيه عليهما السلام.

5- بشارة المصطفى: ص 18 عن ابن عباس، مشكاة الأنوار: ص 152 ح 367، روضة الواعظين: ص 324.

6- الأماشي للطوسي: ص 426 ح 953، بشارة المصطفى: ص 60 كلاهما عن أبي الحمراء خادم رسول الله صلى الله عليه وآله.

4 / 4 نگون بختی

تاریخ دمشق_ به نقل از میثم_: علی بن ابی طالب علیه السلام را در حال احتضار دیدم که می گفت: «ای حسن!» . حسن گفت: بله ، ای پدر! علی علیه السلام فرمود: «خداوند با پدرت (1) و با هر مؤمنی بر دشمنی با همه منافقان و تبهکاران ، پیمان بسته است ؛ و [نیز] از همه تبهکاران و منافقان بر دشمنی با پدرت پیمان گرفته است» .

4 / 4 نگون بختی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله : ای علی! تو برادر منی و من برادر توأم . ای علی! تو از منی و من از توأم . ای علی! تو پس از من ، وصی و جانشین من و حجت خدا بر امتم هستی . دوستدار تو سعادت مند ، و دشمن تو نگون بخت است .

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله_ خطاب به علی علیه السلام_: دوستداران تو دوستداران من اند و دشمنان تو دشمنان من آن که دوستدار توست ، سعادت مند است و آن که با تو دشمنی ورزد ، نگون بخت است .

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله : ای علی! پیروان تو پیروان خدا ، و یاران تو یاران خدا ، و دوستداران تو دوستداران خداوند و حزب تو حزب خداست . ای علی! دوستدار تو خوش بخت است و دشمن تو نگون بخت است .

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله_ خطاب به علی علیه السلام_: خوش بختِ حقیقی، کسی است که دوستدار تو باشد و فرمان برداری ات کند و بدبخت حقیقی ، کسی است که با تو دشمنی و کینه ورزد و در برابر تو بایستد .

1- عطا_ که از راویان این حدیث است_ می گوید : شاید هم فرمود : «با من» .

عنه صلى الله عليه وآله: الْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ وَعَلِيٌّ مَعَ الْحَقِّ؛ مَنْ أَطَاعَ عَلِيًّا رَشِدًا، وَمَنْ عَصَى عَلِيًّا فَسَدَ، وَمَنْ أَحَبَّهُ سَعِدَ، وَمَنْ أَبْغَضَهُ شَقِيَ .
(1)

راجع: ص 240 (التقوى)، وص 242 (السعادة).

1- الاحتجاج: ج 1 ص 229 ح 42 عن أبي بكر، حلية الأبرار: ج 2 ص 314، بحار الأنوار: ج 10 ص 432 ح 12 .

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: حق با علی است و علی با حق . هر که از علی اطاعت کند ، به راه راست هدایت می گردد ؛ و هر که علی را نافرمانی کند ، به هلاکت می افتد . دوستدار او سعادت‌مند و دشمنش نگون بخت است .

ر . ك : ص 241 (پرهیزگاری) و ص 243 (نیک بختی) .

الفصل الخامس : عدّة من مبغضيه 5 / 1 أبو الأعور كان أبو الأعور عمرو بن سفيان السُّلَمي من مبغضني عليّ عليه السلام ومعاديه ، وممّن له دور كبير في مواجهة الإمام في حرب صفّين . وكان في بادئ الأمر على مقدّمة الجيش (1) ، لكنّه لمّا دعاه مالك الأشتر للمبارزة أبقى ذلك ، ثمّ لاذ بالفرار من بين يديه ليلاً (2) . ثمّ راح فسيطر على شريعة الماء ليحول دون وصول جيش الإمام عليه السلام إليها (3) . وكان أحد الأمراء في قتال ذي الحجة وصفر (4) . ثمّ تولّى قيادة أهل الأردنّ الذين كانوا على ميسرة جيش الشام (5) . وقد دعا عليه الإمام أمير المؤمنين عليه السلام في الصلاة . (6)

-
- 1- الأخبار الطوال : ص 167 ، تاريخ الطبري : ج 4 ص 566 ، مروج الذهب : ج 2 ص 385 ، الإمامة والسياسة : ج 1 ص 123 ، البداية والنهاية : ج 7 ص 256 ؛ وقعة صفّين : ص 156 .
 - 2- تاريخ الطبري : ج 4 ص 567 و 568 ، الكامل في التاريخ : ج 2 ص 363 ، البداية والنهاية : ج 7 ص 256 ؛ وقعة صفّين : ص 155 .
 - 3- تاريخ الطبري : ج 4 ص 569 و ص 571 و 572 ، الكامل في التاريخ : ج 2 ص 364 ، الأخبار الطوال : ص 168 ، الإمامة والسياسة : ج 1 ص 124 ؛ وقعة صفّين : ص 156 .
 - 4- تاريخ الطبري : ج 4 ص 574 و ج 5 ص 12 ، مروج الذهب : ج 2 ص 388 ، الكامل في التاريخ : ج 2 ص 366 ، البداية والنهاية : ج 7 ص 258 و ص 261 ؛ وقعة صفّين : ص 196 و ص 214 ، تاريخ اليعقوبي : ج 2 ص 187 .
 - 5- تاريخ دمشق : ج 46 ص 51 ، الأخبار الطوال : ص 172 ؛ وقعة صفّين : ص 206 .
 - 6- تاريخ الطبري : ج 5 ص 71 ، الكامل في التاريخ : ج 2 ص 397 ، أسد الغابة : ج 6 ص 14 الرقم 5692 ، الاستيعاب : ج 4 ص 163 الرقم 2878 ؛ الأمالي للطوسي : ص 725 ح 1525 ، الإيضاح : ص 63 ، الأصول الستّة عشر : ص 88 .

فصل پنجم : شماری از دشمنان امام علی

5 / 1 ابو اَعور

فصل پنجم : شماری از دشمنان امام علی 5 / 1 ابو اَعور ابو اَعور (عمر و بن سَفیان سَلَمی) از کینه توزان و دشمنان علی علیه السلام بود . وی نقش مهم و بزرگی در رویارویی با امام علیه السلام در جنگ صِفین داشت . وی در ابتدای کارزار ، در پیشاپیش لشکر بود ؛ اما زمانی که مالک اشتر ، او را به جنگ فرا خواند ، از این کار ، امتناع ورزید و شبانه از میدان کارزار ، فرار نمود . سپس [به سوی نهر آب] رفت و بر آن مسلط گشت تا از دستیابی سپاه امام علیه السلام به آن ، جلوگیری کند . نیز وی در کشتار ماه ذی حجّه و صفر ، یکی از فرماندهان بود . سپس سرپرستی اُردنی ها را _ که در سمت چپ سپاه شام بودند _ بر عهده گرفت . امام [علی] ، امیر مؤمنان ، وی را در نماز ، نفرین کرد .

أسد الغابة: أبو الأعور عمرو بن سفيان السلمي... من أصحاب معاوية وخاصة، وشهد معه صفين، وكان أشد من عنده على علي بن أبي طالب رضي الله عنه، وكان علي يدعو عليه في القنوت. (1)

تاريخ الطبري عن أبي جناب الكلبي: كان [علي عليه السلام] إذا صَلَّى الغداة يَفْتُ فَيَقُولُ: اللَّهُمَّ العن معاوية، وعمرا، وأبا الأعور السلمي، وحيببا، وعبد الرحمن بن خالد، والصحاح بن قيس، والوليد! (2)

راجع: ج 5 ص 546 (مقابلة مقدّمة الجيشين).

5 / 2 بُسْرُ بْنُ أَرْطَاةَ كَانَ بُسْرَ مِنْ أَمْرَاءِ جَيْشِ مُعَاوِيَةَ (3)، وأحد المعادين للإمام أمير المؤمنين عليه السلام. وقد تقابل مع الإمام عليه السلام في صفين، لكنّه نجا من الموت بكشف عورته (4). أغار على المدينة ومكة واليمن بعد صفين بأمر معاوية، وأدى شيعة الإمام عليه السلام (5)، وقتل خلقا كثيرا، فيهم طفلان لعبيد الله بن العباس (6)، وأفرط في قبائحه إفراطا لا يوصف. كما أنه خرب دور أصحاب الإمام عليه السلام في المدينة (7)، وأسر النساء المسلمات في اليمن وباعهن (8). وقد دعا عليه الإمام عليه السلام (9)، فجنّ على أثر ذلك (10). ثم هلك حوالي سنة (70 هـ). (11)

- 1- أسد الغابة: ج 6 ص 13 الرقم 5692، الاستيعاب: ج 4 ص 162 الرقم 2878 نحوه.
- 2- تاريخ الطبري: ج 5 ص 71، الكامل في التاريخ: ج 2 ص 397؛ الأمالي للطوسي: ص 725 ح 1525 عن عبد الله بن معقل، الأصول الستة عشر: ص 88 عن أبيمعقل المزني وكلاهما نحوه.
- 3- تاريخ دمشق: ج 10 ص 149 ح 872، الأخبار الطوال: ص 167 و ص 172، شرح نهج البلاغة: ج 3 ص 215 و ج 4 ص 28، الإمامة والسياسة: ج 1 ص 123.
- 4- شرح نهج البلاغة: ج 6 ص 316؛ وقعة صفين: ص 461.
- 5- أنساب الأشراف: ج 3 ص 211، شرح نهج البلاغة: ج 2 ص 3؛ تاريخ يعقوبي: ج 2 ص 197، الغارات: ج 2 ص 598.
- 6- أنساب الأشراف: ج 3 ص 213، تاريخ الطبري: ج 5 ص 140، تاريخ دمشق: ج 10 ص 151_154، الكامل في التاريخ: ج 2 ص 431، أسد الغابة: ج 1 ص 375 الرقم 406، الاستيعاب: ج 1 ص 244 الرقم 175، البداية والنهاية: ج 7 ص 323؛ الأمالي للمفيد: ص 306 ح 4، الأمالي للطوسي: ص 77 ح 111، تاريخ يعقوبي: ج 2 ص 198، الغارات: ج 2 ص 614.
- 7- أنساب الأشراف: ج 3 ص 212، تاريخ الطبري: ج 5 ص 139، تاريخ دمشق: ج 10 ص 151، الكامل في التاريخ: ج 2 ص 430، الفتوح: ج 4 ص 232، البداية والنهاية: ج 7 ص 322؛ تاريخ يعقوبي: ج 2 ص 198.
- 8- سير أعلام النبلاء: ج 3 ص 410 الرقم 65، أسد الغابة: ج 1 ص 375 الرقم 406، الاستيعاب: ج 1 ص 243 الرقم 175.
- 9- الغارات: ج 2 ص 640؛ شرح نهج البلاغة: ج 4 ص 79 و ج 15 ص 98.
- 10- مروج الذهب: ج 3 ص 172، تاريخ بغداد: ج 1 ص 211 الرقم 49، أسد الغابة: ج 1 ص 375 الرقم 406؛ الغارات: ج 2 ص 640. راجع: ج 11 ص 592 (استجابة دعائه على بسر بن أرتاة).
- 11- سير أعلام النبلاء: ج 3 ص 411 الرقم 65.

5 / 2 بُسر بن اَراطات

أَسَدُ الْغَابَةِ: ابو اَعور (عمر و بن سفیان سَلَمی) ... از یاران و برگزیدگان معاویه بود که در جنگ صِفِّین، همراه وی حضور داشت. او سرسخت ترین یار معاویه در دشمنی با علی بن ابی طالب علیه السلام بود. علی علیه السلام او را در قنوت [نماز]، نفرین می کرد.

تاریخ الطبری_ به نقل از ابو جناب کلبی_-: [علی علیه السلام]، هنگامی که صبحگاه نماز می گزارد، در قنوت می گفت: «خداوندا! معاویه، عمرو بن عاص، ابو اَعور سَلَمی، حبیب، عبد الرحمان بن خالد، ضحاک بن قیس و ولید را لعنت فرما».

ر. ک: ج 5، ص 547 (رویارویی پیش قراولان هر دو سپاه).

5 / 2 بُسر بن اَراطتسیر، از فرماندهان سپاه معاویه و یکی از دشمنان امیر مؤمنان امام علی علیه السلام بود که در جنگ صِفِّین، با امام علیه السلام رو به رو شد؛ اما به دلیل کشف عورت خویش، نجات یافت. وی پس از جنگ صِفِّین، به دستور معاویه، بر مدینه و مکه و یمن تاخت و پیروان امام علیه السلام را آزار داد و جمع بسیاری (از جمله: دو کودک عبید الله بن عباس) را به قتل رساند. نیز کارهای به غایت زشتی از او سر زد که قابل توصیف نیست، چنان که خانه یاران امام علیه السلام را در مدینه ویران کرد و زنان مسلمان یمنی را به اسارت برد و آنان را فروخت. امام علی علیه السلام وی را نفرین کرد. او در اثر این نفرین، دیوانه شد (1) و سرانجام، در حدود سال 70 هجری مُرد.

1- ر. ک: ج 11 ص 593 (پذیرفته شدن نفرین وی درباره بسر بن اراطات).

الاستيعاب: كان بَسْرُ بْنُ أَرْطَاةٍ مِنَ الْأَبْطَالِ الطُّغَاةِ، وَكَانَ مَعَ مُعَاوِيَةَ بِصَفِيِّنَ، فَأَمَرَهُ أَنْ يَلْقَى عَلِيًّا فِي الْقِتَالِ، وَقَالَ لَهُ: سَمِعْتُكَ تَتَمَنَّى لِقَاءَهُ؛ فَلَوْ أَظْفَرَكَ اللَّهُ بِهِ وَصَدَّرَعْتَهُ حَصَلْتَ عَلَى دُنْيَا وَآخِرَةٍ. وَلَمْ يَزَلْ بِهِ يُشَجِّعُهُ وَيُؤْمِنِيهِ حَتَّى رَأَاهُ فَقَصَدَهُ فِي الْحَرْبِ، فَالْتَقِيَا فَصَرَعَهُ عَلِيُّ رِضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِ، وَعَرَضَ لَهُ مَعَهُ مِثْلَ مَا عَرَضَ فِيمَا ذَكَرُوا لِعَلِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ مَعَ عَمْرِو بْنِ الْعَاصِ. (1)

الاستیعاب: بسر بن ارضیات ، از قوی پنجگان طغیانگر بود . او در جنگ صفین ، همراه معاویه بود . معاویه به وی دستور داد که با علی علیه السلام روبه رو شود و به او گفت : شنیده ام که مشتاق دیدار علی هستی . اگر خداوند تو را بر او پیروز گرداند و او را بر زمین افکند ، بر دنیا و آخرت ، دست یافته ای . معاویه ، پیوسته او را تشویق و تهییج می کرد ، تا این که او علی علیه السلام را دید و آهنگ کارزار با وی نمود . آن دو با یکدیگر نبرد کردند و علی _ که خداوند از او خشنود باد _ او را بر زمین افکند ؛ اما او همان کاری را کرد که گفته می شود عمرو بن عاص در نبرد با علی علیه السلام کرده بود .

تاريخ دمشق عن عطاء بن أبي مروان: بَعَثَ مُعَاوِيَةَ بَسْرَ بْنَ أَرْطَاةَ إِلَى الْمَدِينَةِ وَمَكَّةَ وَالْيَمَنِ يَسْتَعْرِضُ النَّاسَ؛ فَيَقْتُلُ مَنْ كَانَ فِي طَاعَةِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ، فَأَقَامَ بِالْمَدِينَةِ شَهْرًا، فَمَا قِيلَ لَهُ فِي أَحَدٍ: إِنَّ هَذَا مِمَّنْ أَعَانَ عَلَى عُثْمَانَ إِلَّا قَتَلَهُ. وَقَتَلَ قَوْمًا مِنْ بَنِي كَعْبٍ عَلَى مَالِهِمْ فِيمَا بَيْنَ مَكَّةَ وَالْمَدِينَةِ، وَالْقَاهِمُ فِي الْبَيْتِ. وَمَضَى إِلَى الْيَمَنِ وَكَانَ عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ الْعَبَّاسِ بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ وَالْيَا عَلَيْهَا لِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ، فَقَتَلَ بَسْرُ ابْنِيهِ: عَبْدِ الرَّحْمَنِ وَقَتْلًا ابْنِي عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ الْعَبَّاسِ، وَقَتَلَ عَمْرَو بْنَ أُمِّ أَرَاكَةَ الثَّقَفِيَّ، وَقَتَلَ مِنْ هَمْدَانَ بِالْجَوْفِ (1) مِمَّنْ كَانَ مَعَ عَلِيِّ بِصَفِيٍّ؛ قَتَلَ أَكْثَرَ مِنْ مِثَّتَيْنِ، وَقَتَلَ مِنَ الْأَبْنَاءِ كَثِيرًا. (2)

الفتوح- في غارة بَسْرِ بْنِ أَرْطَاةَ -: سَارَ حَتَّى جَارَ بَيْتَ مَيْمُونٍ (3)، جَعَلَ النَّاسُ يَهْرُبُونَ بَيْنَ يَدَيْهِ خَوْفًا مِنْهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ. قَالَ: وَنَظَرَ بَسْرُ إِلَى غُلَامَيْنِ مِنْ أَحْسَنِ الْغُلَامَانِ هَيْبَةً وَجَمَالًا وَهُمَا هَارِبَانِ، فَقَالَ: عَلِيٌّ بِهِمَا! فَأَتَيْتُ بِهِمَا حَتَّى وَقَفَا بَيْنَ يَدَيْهِ، فَقَالَ لَهُمَا: مَنْ أَنْتُمَا؟ فَقَالَ أَحَدُهُمَا: أَنَا قَتْمٌ وَهَذَا أَخِي، ابْنَا عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ عَبَّاسِ بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ. فَقَالَ بَسْرُ: اللَّهُ أَكْبَرُ! أَنْتُمَا مِمَّنْ أَنْقَرَبُ بِكُمْا وَبِسَ فِكِ دِمَائِكُمَا إِلَى اللَّهِ تَعَالَى. قَالَ: ثُمَّ أَمَرَ بِهِمَا فَذَبِحَا ذَبْحًا... . ثُمَّ سَارَ بَسْرُ إِلَى نَجْرَانَ (4) وَبِهَا يَوْمَئِذٍ رَجُلٌ مِنْ أَصْحَابِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يُقَالُ لَهُ عَبْدِ الْمُدَانِ، فَسَمَّاهُ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَبْدِ اللَّهِ، وَكَانَ مِنْ شِيعَةِ عَلِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، فَقَتَلَهُ بَسْرُ بْنُ أَبِي أَرْطَاةَ وَقَتَلَ ابْنًا لَهُ يُسَمَّى مَالِكًا... . ثُمَّ سَارَ بَسْرُ بْنُ أَبِي أَرْطَاةَ إِلَى بِلَادِ هَمْدَانَ وَبِهَا قَوْمٌ مِنْ أَرْحَبٍ مِنْ شِيعَةِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ، فَقَتَلَهُمْ عَنْ آخِرِهِمْ. ثُمَّ سَارَ إِلَى جَيْشَانَ (5) وَبِهَا يَوْمَئِذٍ خَلْقٌ مِنْ شِيعَةِ عَلِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، فَقَتَلَهُمْ عَنْ آخِرِهِمْ. ثُمَّ سَارَ يُرِيدُ صَنْعَاءَ (6) وَبِهَا يَوْمَئِذٍ عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ عَبَّاسٍ مِنْ قَبْلِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، فَلَمَّا بَلَغَهُ خَبْرُ بَسْرٍ دَعَا بِرَجُلٍ يُقَالُ لَهُ عَمْرُو بْنُ أَرَاكَةَ، فَاسْتَخْلَفَهُ عَلَى صَنْعَاءَ وَخَرَجَ عَنْهَا هَارِبًا. وَأَقْبَلَ عَدُوُّ اللَّهِ حَتَّى دَخَلَ صَنْعَاءَ، فَأَخَذَ عَمْرُو بْنُ أَرَاكَةَ فَصَدَّ رِبَّ عُنُقِهِ صَبْرًا، وَجَعَلَ يَتَلَقَّظُ مَنْ كَانَ بِصَنْعَاءَ مِنْ شِيعَةِ عَلِيِّ فَيَقْتُلُهُمْ حَتَّى لَمْ يَبْقَ مِنْهُمْ أَحَدٌ. وَخَرَجَ مِنْ صَنْعَاءَ يُرِيدُ حَضْرَمَوْتَ (7)، فَلَمَّا دَخَلَهَا جَعَلَ يَسْأَلُ عَنْ كُلِّ مَنْ يَعْرِفُ أَحَدًا مِنْ مُوَالَةِ عَلِيِّ فَيَقْتُلُهُ، حَتَّى قَتَلَ خَلْقًا كَثِيرًا. قَالَ: ثُمَّ أَقْبَلَ إِلَى رَجُلٍ مِنْ مُلُوكِهِمْ يُقَالُ لَهُ عَبْدِ اللَّهِ بْنُ ثَوَابَةَ، وَهُوَ فِي حِصْنٍ لَهُ، فَلَمْ يَزَلْ يَخْتَدِعُهُ وَيَحْلِفُ لَهُ حَتَّى اسْتَنْزَلَهُ مِنْ حِصْنِهِ، ثُمَّ أَمَرَ بِقَتْلِهِ. فَقَالَ لَهُ ابْنُ ثَوَابَةَ: أَيُّهَا الرَّجُلُ! إِنِّي لَا أَعْلَمُ ذَنْبًا لِنَفْسِي يوجبُ الْقَتْلَ، فَعَلَامَ تَقْتُلُنِي؟! فَقَالَ لَهُ بَسْرُ: بِقُعُودِكَ عَنْ بَيْعَةِ مُعَاوِيَةَ وَتَفْضِيلِكَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ. فَقَالَ ابْنُ ثَوَابَةَ: فَذَرْنِي حَتَّى أَصْلِي رَكَعَتَيْنِ أَحْتِمُ بِهِمَا عَمَلِي. فَقَالَ بَسْرُ: صَلِّ مَا بَدَا لَكَ، فَإِنِّي قَاتِلُكَ. قَالَ: فَصَلَّى عَبْدُ اللَّهِ بْنُ ثَوَابَةَ رَكَعَتَيْنِ فَعَجَلَ عَنْ إِيْمَانِهِمَا، وَقَطَعَ بِالسَّيْفِ إِرْبَا إِرْبَا. (8)

- 1- جَوْفُ لُغَةً: الْأَرْضُ الْمَطْمِئِنَّةُ، وَجَوْفُ الْمَحَوَّرَةُ: بِلَادُ هَمْدَانَ (معجم البلدان: ج 2 ص 188).
- 2- تاريخ دمشق: ج 10 ص 152 ح 872 وراجع أنساب الأشراف: ج 3 ص 211.
- 3- بَيْتُ مَيْمُونٍ: بَيْتٌ بِمَكَّةَ مَنْسُوبَةٌ إِلَى مَيْمُونِ بْنِ خَالِدِ بْنِ عَامِرِ الْحَضْرَمِيِّ (معجم البلدان: ج 1 ص 302).
- 4- نَجْرَانَ: ثَالِثُ الْمَدَنِ الْكُبْرَى بَعْدَ صَنْعَاءَ وَعَدَنَ، بِهَا نَخِيلٌ وَتَشْتَمِلُ عَلَى أَحْيَاءَ مِنَ الْيَمَنِ، وَهِيَ عَنْ صَنْعَاءَ عَشْرَ مَرَاحِلَ، أَقْرَبُ أَهْلِهَا الْإِسْلَامَ وَطَلَبُوا الْمَبَاهِلَةَ، لَكِنْ امْتَنَعُوا عَنْهَا بَعْدَ حِينٍ، وَدَفَعُوا الْجَزِيَةَ (راجع تقويم البلدان: ص 92).
- 5- جَيْشَانَ: مَخْلَافٌ بِالْيَمَنِ، كَانَ يَنْزِلُهَا جَيْشَانَ بْنُ غَيْدَانَ، فَسَمِّيَتْ بِهِ (معجم البلدان: ج 2 ص 200).
- 6- عَاصِمَةُ الْيَمَنِ، وَتَقَعُ جَنُوبَ الْحِجَازِ، وَشَمَالَ مَدِينَةَ عَدَنَ. وَكَانَتْ مِنْ أَهَمِّ مَدَنِ الْيَمَنِ وَالْحِجَازِ آنَذَاكَ.
- 7- حَضْرَمَوْتَ: نَاحِيَةٌ وَاسِعَةٌ فِي شَرْقِيِّ عَدَنَ بِقَرْبِ الْبَحْرِ، يَتَلَوُّهَا أَرْضٌ رَمْلِيَّةٌ تَعْرِفُ بِالْأَحْقَافِ، فِيهَا قَبْرُ هُودٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَبَيْتُ بَرِهَوْتِ بِالْقَرْبِ مِنْهَا. وَهِيَ مِنْ مَخَالِفِ الْيَمَنِ الشَّرْقِيَّةِ، بَلْ هِيَ أَكْبَرُهَا. وَاسْمُهَا فِي التَّوْرَةِ «حَاضْرَمِيَّت» (معجم البلدان: ج 2 ص 270).

تاریخ دمشق_ به نقل از عطاء بن ابی مروان_ معاویه، بسر بن ارمات را به سوی مدینه، مکه و یمن گسیل داشت تا به مردم، تعرض کند و پیروان علی بن ابی طالب علیه السلام را به قتل برساند. بسر، یک ماه در مدینه ماند و هر آن کس را که گفتند در قتل عثمان کمک کرده است، کشت. او در میان مکه و مدینه، جمعی از قوم بنی کعب را به خاطر اموالشان کشت و در چاه انداخت. وی به یمن رفت و عبید الله بن عباس بن عبد المطلب، زمامدار آن جا از سوی علی بن ابی طالب علیه السلام بود. بسر، دو پسر عبید الله بن عباس (عبد الرحمان و قثم) و عمرو بن أمّ اراکه ثقفی را کشت. نیز در منطقه جوف، (1) بیش از دویست نفر از همدانیانی را که در جنگ صفین همراه علی علیه السلام بودند، به قتل رساند و فرزندان بسیاری را سر به نیست کرد.

الفتوح_ درباره غارتگری های بسر بن ارمات_: او حرکت کرد و از چاه میمون (2) گذشت. مردم از ترس جانشان از پیش روی او گریختند. بسر به دو پسر نوجوان، که از نظر هیکل و زیبایی، از جمله بهترین پسران بودند و داشتند می گریختند. نگاه کرد و گفت: آن دو را نزد من بیاورید. آن دو را نزد او آوردند تا پیش روی وی قرار گرفتند. بسر به آن دو گفت: شما دو نفر کیستید؟ یکی از آنان گفت: من قثم هستم و این، برادرم است. ما، دو پسر عبید الله بن عباس بن عبد المطلبیم. بسر گفت: الله اکبر! شما دو نفر از کسانی هستید که من با ریختن خونتان به خدای متعال، نزدیک می شوم. آن گاه، دستور داد که آن دو را سر ببرند و به طرز فجیعی سرشان را ببرند. بسر، سپس به سوی نجران (3) رفت. و در آن روزگار، مردی از یاران پیامبر صلی الله علیه و آله _ به نام عبد المدان _ که پیامبر صلی الله علیه و آله او را عبد الله نامید و از شیعیان علی علیه السلام بود _ در آن جا بود. بسر بن ابی ارمات، او و پسرش مالک را کشت... بسر، آن گاه به سوی مناطق همدان رفت که قومی از ارحب در آن جا بودند و از شیعیان علی بن ابی طالب علیه السلام به شمار می رفتند. او همه آنان را کشت. آن گاه بسر به جیشان (4) رفت که در آن روزگار، جماعتی از پیروان علی علیه السلام در آن جا بودند. او همه آنان را کشت. سپس آهنگ صنعاء (5) کرد. در آن روزگار، عبید الله بن عباس از جانب علی بن ابی طالب علیه السلام بر آن جا حکومت داشت. هنگامی که خبر ورود بسر به وی رسید، مردی را که عمرو بن اراکه نام داشت، فرا خواند و او را جانشین خویش بر صنعاء نمود و خود از آن جا فرار کرد. آن دشمن خدا (بسر) آمد و به صنعاء وارد شد. عمرو بن اراکه را گرفت و به حالت اسیری گردن زد. سپس در صنعاء به دنبال پیروان علی علیه السلام گشت و همه آنان را کشت و حتی یک نفر از آنان را باقی نگذاشت. [بسر] از صنعاء به قصد حضر موت، (6) خارج شد. او پس از ورود به حضر موت، از همه کسانی که طرفداران علی علیه السلام را می شناختند، پرس و جو کرد و هر کس را که مولایش علی علیه السلام بود، به قتل رساند و بدین شکل جمع زیادی را کشت. آن گاه به سوی مردی از اشراف آنها به نام عبد الله بن ثوبه رفت که در دژی پنهان شده بود. بسر، پیوسته خدعه کرد و سوگند خورد، تا این که او از دژ خویش بیرون آمد. سپس دستور داد که وی را به قتل برسانند. ابن ثوبه به وی گفت: ای مرد! من نمی دانم چه گناهی مرتکب شده ام که مستحق مرگ گشته ام؛ مرا به چه جرمی می کشی؟ بسر، پاسخ داد: به جرم سرپیچی از بیعت با معاویه و ترجیح دادن علی بن ابی طالب بر وی. آن گاه ابن ثوبه گفت: پس بگذار دو رکعت نماز بگذارم تا کارم را با این دو رکعت به پایان برسانم. بسر گفت: نماز بگذار و آنچه دوست داری، انجام بده، که در هر صورت، من تو را خواهم کشت. عبد الله بن ثوبه، دو رکعت نماز گزارد و آن را زود تمام کرد و [سپس] با شمشیر، قطعه قطعه شد.

1- جَوْفُ یا جَوْفُ المَحْوِزَةِ، جایی است در سرزمین همدان. (معجم البلدان: 2 / 188)

2- چاه (بئر) میمون، چاهی است در منطقه مکه، منسوب به میمون بن عامر (معجم البلدان: ج 1 ص 302).

3- نجران، سومین شهر بزرگ یمن (پس از صنعاء و عدن) است و از قبایل یمنی تشکیل شده است. در آن جا، نخل های خرما وجود دارد. فاصله آن از صنعاء، ده منزل است. پس از فتح، ساکنانش اسلام را پذیرفتند و درخواست مباحله کردند؛ ولی بعد از مدتی از اسلام دست کشیدند و جزیه پرداختند (تقویم البلدان: ص 92).

4- جیشان، آبادی ای در یمن است که چون جیشان بن غیدان در آن منزل گزید، به این اسم، نامبردار شد (معجم البلدان: ج 2 ص 200).

5- صنعاء (پایتخت یمن)، در جنوب حجاز و شمال شهر عدن قرار دارد و در آن زمان، از مهم ترین شهرهای یمن و حجاز بود.

6- حَصَّار مَوت، ناحیه ای وسیع در شرق عدن و در نزدیکی دریاست. سرزمین شنی پیوسته به آن با نام «احقاف» شناخته می شود و در آن، مقبره هود پیامبر علیه السلام و در نزدیکی آن، چاه بَرهوت قرار دارد. از جمله آبادی های یمن شرقی و بزرگ ترین آنهاست و نامش در تورات، «حاضرمیت» است (معجم البلدان: ج 2 ص 270).

أسد الغابة_ في بسر بن أرطاة_: دَخَلَ الْمَدِينَةَ، فَهَرَبَ مِنْهُ كَثِيرٌ مِنْ أَهْلِهَا، مِنْهُمْ: جَابِرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، وَأَبُو أَيُّوبَ الْأَنْصَارِيُّ، وَغَيْرُهُمَا، وَقَتَلَ فِيهَا كَثِيرًا. وَأَغَارَ عَلَى هَمْدَانَ بِالْيَمَنِ، وَسَبَى نِسَاءَهُمْ، فَكُنَّ أَوَّلَ مُسْلِمَاتٍ سُبِينَ فِي الْإِسْلَامِ، وَهَدَمَ بِالْمَدِينَةِ دُورًا. (1)

أسد الغابة عن أبي عمر_ في بسر بن أرطاة_: كَانَ يَحْيَى بْنُ مُعِينٍ يَقُولُ: لَا تَصُحُّ لَهُ صُحْبَةٌ. وَكَانَ يَقُولُ: هُوَ رَجُلٌ سَوِيٌّ؛ وَذَلِكَ لِمَا رَكِبَهُ فِي الْإِسْلَامِ مِنَ الْأُمُورِ الْعِظَامِ، مِنْهَا مَا نَقَلَهُ أَهْلُ الْأَخْبَارِ وَأَهْلُ الْحَدِيثِ أَيْضًا مِنْ ذَبْحِهِ عَبْدَ الرَّحْمَنِ وَقُتْمَ _ ابْنِي عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ الْعَبَّاسِ بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ _ وَهُمَا صَدَّغِيرَانِ بَيْنَ يَدَيْ أُمَّهُمَا. وَكَانَ مُعَاوِيَةَ سَدَّيْرَهُ إِلَى الْحِجَازِ وَالْيَمَنِ لِيَقْتُلَ شَيْعَةَ عَلِيٍّ، وَيَأْخُذَ الْبَيْعَةَ لَهُ، فَسَارَ إِلَى الْمَدِينَةِ فَفَعَلَ بِهَا أَفْعَالًا شَنِيعَةً. (2)

الغارات: قَدْ كَانَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ دَعَا قَبْلَ مَوْتِهِ عَلَى بُسْرِ بْنِ أَبِي أَرْطَاةَ _ لَعَنَهُ اللَّهُ _ فِيمَا بَلَّغْنَا، فَقَالَ: اللَّهُمَّ إِنَّ بُسْرًا بَاعَ دِينَهُ بِدُنْيَاةٍ، وَأَنْتَهَكَ مَحَارِمَكَ، وَكَانَتْ طَاعَةُ مَخْلُوقٍ فَاجِرٍ آثَرَ عِنْدَهُ مِمَّا عِنْدَكَ، اللَّهُمَّ فَلَا تُمِتَّهُ حَتَّى تَسْلُبَهُ عَقْلَهُ. فَمَا لَبِثَ بَعْدَ وَفَاةِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَّا يَسِيرًا حَتَّى وَسَّوَسَ، وَذَهَبَ عَقْلُهُ. (3)

1- أسد الغابة: ج 1 ص 375 الرقم 406، الاستيعاب: ج 1 ص 243 الرقم 175 نحوه.

2- أسد الغابة: ج 1 ص 374 الرقم 406، الاستيعاب: ج 1 ص 242 الرقم 175 نحوه وراجع التاريخ لابن معين: ج 2 ص 58.

3- الغارات: ج 2 ص 640؛ شرح نهج البلاغة: ج 2 ص 18 وراجع الإرشاد: ج 1 ص 321 والخرائج والجرائح: ج 1 ص 201 ح 42

أُسْد الغابة_ درباره بُسر بن اِراطات_: او وارد مدینه شد . بسیاری از اهالی آن جا از دست او گریختند ، از جمله : جابر بن عبد الله انصاری و ابو ایوب انصاری و جز این دو . او تعداد بسیاری از اهل مدینه را به قتل رساند . در یمن بر قبیله همدان ، یورش برد و زنانشان را اسیر کرد . آنان ، نخستین زنان مسلمانی بودند که در دوران اسلام ، اسیر گشتند . او در مدینه ، خانه هایی را ویران کرد .

أُسْد الغابة_ به نقل از ابو عمر ، درباره بُسر بن اِراطات_: یحیی بن معین می گفت : وی از اصحاب به شمار نمی آید و به خاطر کارهای ننگینی که در دوران اسلام مرتکب شد ، انسان بدی است . از جمله کارهای زشت وی ، کشتن عبد الرحمان و قُثم (دو پسر عبید الله بن عباس بن عبد المطلب) است که اهل حدیث و مورخان ، آن را نقل کرده و آورده اند که : آن دو ، خُردسال و پیش مادرشان بودند . معاویه ، بُسر را به سوی حجاز و یمن فرستاده بود تا پیروان علی علیه السلام را بکشد و برای وی بیعت بگیرد . او به مدینه رفت و در آن جا کارهایی ناشایست و زشت انجام داد .

الغارات : طبق آنچه به ما رسیده ، علی علیه السلام پیش از رحلتش ، بُسر بن ابی اِراطات_ که نفرین خدا بر او باد_ را نفرین کرد و گفت : «خداوند! به درستی که بُسر ، دینش را به دنیایش فروخت ، حرمت های تو را پایمال کرد و پیروی بنده ای تبهکار را بر آنچه نزد توست ، ترجیح داد . بار الها! تا عقلش را نگیری ، او را نمیران!» . پس از رحلت علی علیه السلام ، طولی نکشید که بُسر ، گرفتار وسواس شد و عقلش زایل گشت .

الكامل في التاريخ: لَمَّا سَمِعَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ بِقَتْلِهِمَا [ابْنِي عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ] جَزَعَ جَزَعًا شَدِيدًا ، وَدَعَا عَلَى بُسْرِ ، فَقَالَ : اللَّهُمَّ اسْلُبْهُ دِينَهُ وَعَقْلَهُ . فَأَصَابَهُ ذَلِكَ ، وَفَقَدَ عَقْلَهُ ، فَكَانَ يَهْدِي بِالسَّيْفِ ، وَيَطْلُبُهُ فَيُوتَى بِسَيْفٍ مِنْ خَشَبٍ ، وَيُجْعَلُ بَيْنَ يَدَيْهِ زُقٌّ (1) مَنفُوحٌ ، فَلَا يَزَالُ يَضْرِبُهُ . وَلَمْ يَزَلْ كَذَلِكَ حَتَّى مَاتَ . (2)

تاريخ دمشق عن أبي سعيد بن يونس- في بَسْرِ بْنِ أَرْطَاةَ : كَانَ مِنْ شِيعَةِ مُعَاوِيَةَ بْنِ أَبِي سَفْيَانَ ، وَشَدَّ هَدَمَ مَعَ مُعَاوِيَةَ صَفِيِّينَ ، وَكَانَ مُعَاوِيَةَ وَجَّهَهُ إِلَى الْيَمَنِ وَالْحِجَازِ فِي أَوَّلِ سَنَةِ أَرْبَعِينَ ، وَأَمْرُهُ أَنْ يَنْتَقِرَى (3) مَنْ كَانَ فِي طَاعَةِ عَلِيٍّ فَيُوقِعَ بِهِمْ . فَفَعَلَ بِمَكَّةَ وَالْمَدِينَةَ وَالْيَمَنَ أَفْعَالًا قَبِيحَةً . وَقَدْ وَلِيَ الْبُحْرَ (4) لِمُعَاوِيَةَ ، وَكَانَ قَدْ وَسَّوَسَ فِي آخِرِ أَيَّامِهِ ، فَكَانَ إِذَا لَقِيَ إِنْسَانًا قَالَ : أَيْنَ شَيْخِي ؟ أَيْنَ عُثْمَانُ ؟ وَيُسَلُّ سَيْفَهُ . فَلَمَّا رَأَوْا ذَلِكَ جَعَلُوا لَهُ فِي جَفْنَةٍ (5) سَيْفًا مِنْ خَشَبٍ ، قَالَ : فَكَانَ إِذَا ضَرَبَ لَمْ يَضُرَّ . (6)

راجع : ج 6 ص 78 (قتال الإمام بنفسه) . ج 7 ص 162 (غارة بَسْرِ بْنِ أَرْطَاةَ) .

- 1- الزُّقُّ : السَّقَاءُ يُنْقَلُ فِيهِ الْمَاءُ ، أَوْ جِلْدٌ يُجَزَّ شَعْرُهُ وَلَا يَنْتَفِ نَتْفُ الْأَدِيمِ (تاج العروس : ج 13 ص 196 «زقق»).
- 2- الكامل في التاريخ : ج 2 ص 432 وراجع أنساب الأشراف : ج 3 ص 216 والمناقب لابن شهر آشوب : ج 2 ص 280 .
- 3- قرا الأرض واقتراها وتقرأها واستقرها : تتبّعها أرضاً أرضاً (لسان العرب : ج 15 ص 175 «قرا»).
- 4- بُحْرٌ - أَوْ بُحْرٌ - : بِلْدٌ بِالْيَمَنِ (معجم البلدان : ج 1 ص 341) .
- 5- الْجَفْنُ : غِمْدُ السَّيْفِ (لسان العرب : ج 13 ص 89 «جفن»).
- 6- تاريخ دمشق : ج 10 ص 145 ح 872 .

الكامل فى التاريخ: وقتى امير مؤمنان از قتل آن دو (دو كودك عبید الله بن عباس) باخبر شد، به شدت بی تاب شد و بوسر را نفرین نمود و گفت: «خداوندا! دین و عقلش را بستان!». این نفرین علی علیه السلام مؤثر افتاد و بوسر، عقلش را از دست داد. او همواره شمشیر می چرخاند. وقتى شمشیرش را می خواست، شمشیری از چوب برایش می آوردند و مشک باد شده ای را در برابرش می نهادند و او پیوسته بر آن می زد و همواره بر این حال بود تا مُرد.

تاریخ دمشق_ به نقل از ابو سعید بن یونس، درباره بوسر بن اراطات_: او از پیروان معاویه بن ابی سفیان بود و همراه وی در صفین حاضر شد. در آغاز سال چهارم هجری، معاویه بوسر را به سوی یمن و حجاز گسیل داشت و به وی فرمان داد که به جستجوی پیروان علی علیه السلام برود و به آنان یورش برد. بوسر در مکه، مدینه و یمن، کارهای ناشایستی انجام داد. او از سوی معاویه حاکم بحر (1) شد. وی در سال های آخر عمرش، گرفتار اختلال حواس شده بود و هر گاه با فردی برخورد می کرد، می گفت: «شیخ من کجاست؟ عثمان کجاست؟» و [سپس] شمشیرش را بر می کشید. وقتى چنین دیدند، شمشیری از چوب در غلافش نهادند که وقتى می زد، به کسی آسیب نمی رسید.

ر. ک: ج 6 ص 79 (نبرد شخص امام). ج 7 ص 163 (غار بوسر بن اراطات).

1- بُحر، ناحیه ای است در یمن (معجم البلدان: ج 1 ص 341).

3/5 حُبَيْبُ بْنُ مَسْلَمَةَ أَحَدَ الْمَعْدُودِينَ مِنْ صَحَابَةِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ (1)، وَأَحَدَ أَعْدَاءِ الْإِمَامِ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَمِنْ أَمْرَاءِ الْجَيْشِ الْمَلَاذِمِينَ لِمُعَاوِيَةَ فِي صَفَيْنَ (2). تَوَلَّى قِيَادَةَ بَعْضِ جَيْشِهِ فِي حَرْبِي ذِي الْحِجَّةِ وَصَفَرِ (3)، وَكَانَ - أَيْضاً - رَسُولَهُ إِلَى الْإِمَامِ عَلَيْهِ السَّلَامُ (4). حَقَّرَهُ الْإِمَامُ عَلَيْهِ السَّلَامُ (5)، وَلَعَنَهُ فِي قَنُوتِ صَلَاتِهِ (6). هَلَكَ سَنَةَ (42 هـ). (7).

الْإِمَامُ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ مُعَاوِيَةَ، وَعَمْرَو بْنَ الْعَاصِ، وَابْنَ أَبِي مُعَيْطٍ، وَحَبِيبَ بْنَ مَسْلَمَةَ، وَابْنَ أَبِي سَدْرٍ، وَالضَّحَّاكَ بْنَ قَيْسٍ، لَيْسُوا بِأَصْحَابِ دِينٍ وَلَا قُرْآنٍ، أَنَا أَعْرِفُ بِهِمْ مِنْكُمْ؛ قَدْ صَحَبْتُهُمْ أَطْفَالاً، وَصَحَبْتُهُمْ رِجَالاً، فَكَانُوا شَرَّ أَطْفَالٍ، وَشَرَّ رِجَالٍ. (8)

تَارِيخُ الطَّبْرِيِّ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ عُبَيْدِ أَبِي الْكَنُودِ: إِنَّ مُعَاوِيَةَ بَعَثَ إِلَى عَلِيِّ حَبِيبَ بْنَ مَسْلَمَةَ الْفِهْرِيِّ وَشَرْحَبِيلَ بْنَ السَّمْطِ وَمَعْنَ بْنَ يَزِيدَ بْنَ الْأَخْسِ، فَدَخَلُوا عَلَيْهِ وَأَنَا عِنْدَهُ. فَحَمَدَ اللَّهُ - حَبِيبٌ - وَأَثَى عَلَيْهِ، ثُمَّ قَالَ: أَمَا بَعْدُ، فَإِنَّ عُثْمَانَ بْنَ عَفَّانَ كَانَ خَلِيفَةً مَهْدِيًّا، يَعْمَلُ بِكِتَابِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ، وَيُنِيبُ إِلَى أَمْرِ اللَّهِ تَعَالَى، فَاسْتَقَلْتُمْ حَيَاتَهُ، وَاسْتَبَطَّائْتُمْ وَفَاتَهُ، فَعَدَوْتُمْ عَلَيْهِ فَتَقَتَلْتُمُوهُ، فَادْفَعِ إِلَيْنَا قَتْلَةَ عُثْمَانَ - إِنْ زَعَمْتَ أَنَّكَ لَمْ تَقْتُلْهُ - نَقْتُلْهُمْ بِهِ، ثُمَّ اعْتَزَلَ أَمْرَ النَّاسِ، فَيَكُونُ أَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ، يُؤَلِّي النَّاسُ أَمْرَهُمْ مَنْ أَجْمَعَ عَلَيْهِ رَأْيُهُمْ. فَقَالَ لَهُ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ: وَمَا أَنْتَ - لَا أُمَّ لَكَ - وَالْعَزْلُ، وَهَذَا الْأَمْرُ! أُسْكُتُ؛ فَإِنَّكَ لَسْتَ هُنَاكَ، وَلَا بِأَهْلِ لَهُ! فَقَامَ وَقَالَ لَهُ: وَاللَّهِ لَتَرَيْتَنِي بِحَيْثُ تَكْرَهُ! فَقَالَ عَلِيُّ: وَمَا أَنْتَ وَلَوْ أَجْلَبْتَ بِحَيْلِكَ وَرَجَلِكَ! لَا أَبْقَى اللَّهُ عَلَيْكَ إِنْ أَبْقَيْتَ عَلِيَّ، أَحَقَرَةً وَسُوءًا! إِذْهَبْ فَصَوِّبْ وَصَعَّدْ مَا بَدَا لَكَ. (9)

- 1- الطبقات الكبرى: ج 7 ص 409، الاستيعاب: ج 1 ص 381 الرقم 488.
- 2- وقعة صفين: ص 196 و ص 206 و ص 213 و ص 246؛ تاريخ دمشق: ج 12 ص 63 و ص 74، تاريخ الطبري: ج 4 ص 574 و ج 5 ص 11، أسد الغابة: ج 1 ص 682 الرقم 1068، الاستيعاب: ج 1 ص 381 الرقم 488، البداية والنهاية: ج 7 ص 261 و ص 263.
- 3- وقعة صفين: ص 195 و ص 213 و 214؛ تاريخ الطبري: ج 4 ص 574 و ج 5 ص 11 و 12.
- 4- وقعة صفين: ص 200؛ تاريخ الطبري: ج 5 ص 7، البداية والنهاية: ج 7 ص 259.
- 5- وقعة صفين: ص 200 و ص 489.
- 6- وقعة صفين: ص 552؛ تاريخ الطبري: ج 5 ص 71.
- 7- المستدرک علی الصحیحین: ج 3 ص 390 ح 5476، تاريخ دمشق: ج 12 ص 67 و 68، أسد الغابة: ج 1 ص 682 الرقم 1068.
- 8- تاريخ الطبري: ج 5 ص 48، البداية والنهاية: ج 7 ص 273 كلاهما عن جندب الأزدي، الكامل في التاريخ: ج 2 ص 386.
- 9- تاريخ الطبري: ج 5 ص 7، الكامل في التاريخ: ج 2 ص 368، البداية والنهاية: ج 7 ص 259، الفتوح: ج 3 ص 22 نحوه؛ وقعة صفين: ص 200 وراجع الأخبار الطوال: ص 170.

5 / 3 حبيب بن مسلمة از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله و از دشمنان امام علی علیه السلام و نیز از فرماندهان سپاه معاویه در صفین بود که در دو درگیری ذی حجه و صفر، فرماندهی برخی از سپاهیان را بر عهده داشت و نیز فرستاده معاویه به سوی امام علی علیه السلام بود. امام علیه السلام او را کوچک شمرد و در قنوت نمازش او را نفرین کرد. حبيب، [سرانجام] در سال 42 هجری مُرد.

امام علی علیه السلام: معاویه، عمرو بن عاص، ابن ابی مُعیط، حبيب بن مسلمة، ابن ابی سرح و ضحاک بن قیس، اهل دین و قرآن نیستند. من، آنان را بهتر از شما می شناسم؛ [زیرا] با آنان، هم زمانی که کودک بودند، و هم زمانی که مرد شدند، مصاحبت داشته ام. آنان بدترین کودکان بودند و بدترین مردان.

تاریخ الطبری_ به نقل از عبد الرحمان بن عبید (ابو کنود) _ معاویه، حبيب بن مسلمة فهري و شرحبیل بن سيمط و معن بن یزید بن احنس را به سوی علی علیه السلام فرستاد. من نزد علی علیه السلام بودم که آنان وارد شدند. حبيب، خداوند را حمد و ثنا کرد و گفت: اما بعد؛ به درستی که عثمان بن عفان، خلیفه ای ره یافته بود که به کتاب خداوند عز و جل عمل می کرد و فرمان های الهی را پاس می داشت. زندگانی او بر شما گران آمد و مرگش را دیررس یافتید. پس بر او شوریدید و وی را به قتل رساندید. اگر می پنداری که تو قاتل وی نیستی، قاتلش را به ما بسپار تا آنان را به قصاص او بکشیم. سپس از زمامداری مردم، کناره گیری کن تا این کار در میان ایشان به شورا نهاده شود و مردم، امورشان را به کسی واگذار کنند که بر او اتفاق دارند. علی بن ابی طالب علیه السلام به وی فرمود: «ای بی مادر! تو را چه رسد که عزل و نصب کنی؟ ساکت باش! تو در این حد نیستی و شایستگی انجام دادن این کار را نداری». حبيب برخاست و به علی علیه السلام گفت: به خدا مرا به گونه ای که خوش نداری خواهی دید! علی علیه السلام فرمود: «تو اگر همه سواره نظام و پیاده نظامت را گرد آوری، چه هستی؟! خدا برایت نیاورد که به دست من بیفتی؛ چرا که خواری و بدی خواهی دید. برو و هر چه می خواهی، انجام بده».

4 / 5 الحجاج بن يوسف شرح نهج البلاغة: كان الحجاج - لعنه الله - يلعن عليا عليه السلام، ويأمر بلعنه. وقال له متعرضا به يوما وهو راكب: أيها الأمير، إن أهلي عقّوني فسّموني عليا، فعير اسمي، وصلني بما أتبع به؛ فإني فقير! فقال: للطف ما توصلت به قد سميتك كذا، ووليتك العمل الفلاني، فاشخص إليه. (1)

شرح نهج البلاغة عن الشعبي: كُنّا جماعةً، ما مِنّا إلّا من نال من عليّ عليه السلام؛ مُقارَبَةً لِلحجاج، غير الحسن بن أبي الحسن. (2)

1- شرح نهج البلاغة: ج 4 ص 58.

2- شرح نهج البلاغة: ج 13 ص 231.

5 / 4 حَجَّاج بن یوسف

4 / 5 حَجَّاج بن یوسف شرح نهج البلاغة: حَجَّاج_ که لعنت خدا بر او باد_ علی علیه السلام را لعن می کرد و به لعن او فرمان می داد . يك روز ، فردی به وی_ که سوار بر اسب بود_ شکایت کرد و گفت : ای امیر! خانواده ام بر من ستم کرده و نام مرا علی نهاده اند . نام مرا تغییر بده و به من ، آن مقدار ببخش که با آن قناعت کنم ، که من فقیر هستم . حَجَّاج به وی گفت : به پاس ظرافت آنچه دستاویز خود ساختی ، نامت را فلان گذاشتم و کار فلانی را به تو سپردم . آن گاه ، وی را برای آن کار فرستاد .

شرح نهج البلاغة_ به نقل از شَّعْبِي_: گروهی بودیم که برای خوشایند حَجَّاج ، همگی ، علی را دشنام می دادیم ، مگر حسن بن ابی الحسن .

شرح نهج البلاغة عن عبد الرحمن بن السائب: قَالَ الْحَجَّاجُ يَوْمَا لِعَبْدِ اللَّهِ بْنِ هَانِيٍّ - وَهُوَ رَجُلٌ مِنْ بَنِي أَوْدٍ؛ حَيٌّ مِنْ قَحْطَانَ، وَكَانَ شَرِيفًا فِي قَوْمِهِ، قَدْ شَهِدَ مَعَ الْحَجَّاجِ مَشَاهِدَهُ كُلَّهَا، وَكَانَ مِنْ أَنْصَارِهِ وَشِيعَتِهِ - : وَاللَّهِ مَا كَافَأْتُكَ بَعْدُ! ثُمَّ أُرْسِلَ إِلَى أَسْمَاءَ بِنِ خَارِجَةَ - سَيِّدِ بَنِي فِرَازَةَ - : أَنْ زَوِّجَ عَبْدَ اللَّهِ بْنِ هَانِيٍّ بِابْنَتِكَ . فَقَالَ : لَا وَاللَّهِ ، وَلَا كِرَامَةَ ، فَدَعَا بِالسَّيَاطِ ، فَلَمَّا رَأَى الشَّرَّ قَالَ : نَعَمْ أَرْوِّجُهُ . ثُمَّ بَعَثَ إِلَى سَعِيدِ بْنِ قَيْسِ الْهَمْدَانِيِّ - رَئِيسِ الْيَمَانِيَّةِ - : زَوِّجِ ابْنَتَكَ مِنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَوْدٍ . فَقَالَ : وَمَنْ أَوْدٌ!! لَا وَاللَّهِ ، لَا أَرْوِّجُهُ وَلَا كِرَامَةَ . فَقَالَ : عَلَيَّ بِالسَّيْفِ . فَقَالَ : دَعْنِي حَتَّى أَشَاوِرَ أَهْلِي! فَشَاوَرَهُمْ ، فَقَالُوا : زَوِّجْهُ ، وَلَا تُعْرِضْ نَفْسَكَ لِهَذَا الْفَاسِقِ . فَزَوَّجَهُ . فَقَالَ الْحَجَّاجُ لِعَبْدِ اللَّهِ : قَدْ زَوَّجْتُكَ بِنْتِ سَيِّدِ فِرَازَةَ ، وَبِنْتِ سَيِّدِ هَمْدَانَ وَعَظِيمِ كَهْلَانَ ، وَمَا أَوْدٌ هُنَاكَ . فَقَالَ : لَا تَقُلْ - أَصْلَحَ اللَّهُ الْأَمِيرَ - ذَاكَ ؛ فَإِنَّ لَنَا مَنَاقِبَ لَيْسَتْ لِأَحَدٍ مِنَ الْعَرَبِ . قَالَ : وَمَا هِيَ؟ قَالَ : مَا سُبَّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَبْدَ الْمَلِكِ فِي نَادِي لَنَا قَطُّ . قَالَ : مَنْقَبَةٌ وَاللَّهِ! قَالَ : وَسَدِّ هِدِّ مَنَّا صِدْفَيْنِ مَعَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ مُعَاوِيَةَ سَدِّ بَعُونَ رَجُلًا ، مَا سَدِّ هِدِّ مَنَّا مَعَ أَبِي تُرَابٍ إِلَّا رَجُلٌ وَاحِدٌ ، وَكَانَ وَاللَّهِ مَا عَلِمْتُهُ أَمْرًا سَوْءًا . قَالَ : مَنْقَبَةٌ وَاللَّهِ! قَالَ : وَمِنَّا نِسْوَةٌ نَدْرَنَ إِنْ قُتِلَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ أَنْ تَنَحَّرَ كُلُّ وَاحِدَةٍ عَشْرَ قَلَانِصٍ (1) ، فَفَعَلْنَ . قَالَ : مَنْقَبَةٌ وَاللَّهِ! قَالَ : وَمَا مَنَّا رَجُلٌ عُرِضَ عَلَيْهِ شَتْمُ أَبِي تُرَابٍ وَلَعْنُهُ إِلَّا فَعَلَ ، وَزَادَ ابْنَهُ حَسَنًا وَحَسَدًا بِنَا وَأُمَّهُمَا فَاطِمَةَ . قَالَ : مَنْقَبَةٌ وَاللَّهِ! قَالَ : وَمَا أَحَدٌ مِنَ الْعَرَبِ لَهُ مِنَ الصَّبَاحَةِ وَالْمَلاَحَةِ مَا لَنَا . فَضَدَّحَكَ الْحَجَّاجُ ، وَقَالَ : أَمَا هَذِهِ يَا أَبَا هَانِيٍّ فَدَعَهَا . وَكَانَ عَبْدُ اللَّهِ دَمِيمًا ، شَدِيدَ الْأَدَمَةِ (2) ، مَجْدُورًا (3) ، فِي رَأْسِهِ عُجْرٌ (4) ، مَائِلَ الشَّدَقِ (5) ، أَحْوَلَ ، قَبِيحَ الْوَجْهِ ، شَدِيدَ الْحَوْلِ . (6)

- 1- القَلَانِصُ : جمع قَلُوصٍ ؛ وهي الناقة الشَّابَّة (النهاية : ج 4 ص 100 «قلص»).
- 2- رَجُلٌ دَمِيمٌ : قبيح . والأدمة : السُّمرة (لسان العرب : ج 12 ص 208 و ص 11 «دمم»).
- 3- المَجْدُورُ : القليل اللحم ، وَمَنْ بِهِ آثَارُ ضَرْبٍ أَوْ سِيَاظٍ (تاج العروس : ج 6 ص 175 «جدر»).
- 4- العُجْرُ : جمع عُجْرَةٍ ؛ وهي الشيء يجتمع في الجسد كالسَّلْعَةِ والعُقْدَةِ (النهاية : ج 3 ص 185 «عجر»).
- 5- الشَّدَقُ : جانب الفم (لسان العرب : ج 10 ص 172 «شندق»).
- 6- شرح نهج البلاغة : ج 4 ص 61 .

شرح نهج البلاغه - به نقل از عبد الرحمان بن سائب - : روزی ، حجاج به عبد الله بن هانی - که مردی از قبیله بنی اُود (بطنی از قحطان یا همان عرب یمن) و در میان مردمش محترم بود و در همه جنگ ها همراه حجاج بود و از یاران و پیروان وی به شمار می رفت - گفت : به خدا سوگند که پس از این ، دلاوری مانند تو وجود نخواهد داشت . حجاج ، آن گاه در پی اسماء بن خارجه (رئیس قبیله بنی فزاره) فرستاد [و به وی گفت] که : دخترت را به همسری عبد الله بن هانی در آور . اسماء ، امتناع کرد و گفت : به خدا سوگند ، این کار را نمی کنم . این ، بزرگواری نیست . ولی هنگامی که حجاج تازیانه خواست ، گفت : چشم ؛ دخترم را به همسری او در می آورم . حجاج ، سپس به دنبال سعید بن قیس همدانی (رئیس قبیله یمنی همدان و بزرگ بنی کهلان) فرستاد [و به وی گفت] که : دخترت را به همسری عبد الله بن هانی اُودی در آور . سعید گفت : اود ، کیست؟ به خدا سوگند ، دخترم را به همسری وی در نمی آورم . این ، کار درستی نیست . حجاج گفت : «شمشیر را بیاورید» که سعید گفت : پس اجازه بده تا با خانواده ام مشورت کنم . سعید با خانواده اش مشورت کرد . آنان گفتند : دختر را به عقد وی در آور و جان خودت را در معرض [شر] این تبهکار نیفکن . پس سعید ، دخترش را به همسری عبد الله در آورد . حجاج به عبد الله گفت : دختران رؤسای قبایل فزاره و همدان را به همسری ات در آوردم ، با این که قوم اُود ، در این حدها نیست . عبد الله گفت : خداوند ، امیر را به سلامت دارد! چنین نگو؛ چرا که برای ما فضیلت هایی است که برای هیچ يك از عرب ها نیست . حجاج گفت : آنها چیستند؟ . عبد الله پاسخ داد : هرگز امیر مؤمنان ، عبد الملك ، در مجالس ما دشنام داده نشده است . حجاج گفت : به خدا سوگند ، این ، فضیلت است . عبد الله گفت : در جنگ صدقین ، هفتاد نفر از مردان ما همراه امیر مؤمنان ، معاویه ، حضور داشتند و تنها يك مرد از ما همراه ابو تراب بود ؛ و تا آن جا که می دانم ، به خدا سوگند که او مرد بدی بود . حجاج گفت : به خدا سوگند ، این ، فضیلت است . عبد الله افزود : و زنان ما ، نذر کردند که اگر حسین بن علی کشته شود ، هر يك ده شتر جوان ، قربانی کنند و چنین کردند . حجاج گفت : به خدا سوگند ، این ، فضیلت است . عبد الله گفت : و در میان مردان ما کسی نیست که دشنام و نفرین به علی را بر او عرضه کرده باشند و او انجام نداده باشد و [دشنام و نفرین به] دو پسرش (حسن و حسین) و مادر آن دو (فاطمه) را نیز بر آن نیفزوده باشد . حجاج گفت : به خدا سوگند ، این ، فضیلت است . عبد الله گفت : و هیچ طایفه ای از عرب ها به زیارویی و بانمکی ما نیست . حجاج خندید و گفت : ای ابو هانی! این را دیگر رها کن . عبد الله ، مردی بسیار بدقیافه ، لاغر اندام ، کج دهن ، دو بین و زشت رو بود که غده ای در سرش داشت .

راجع: ص 462 (بنو أود).

5 / 5 ذُو الْكَلَّاحِ بْنِ نَاكُورٍ أَسْلَمَ فِي عَهْدِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ (1). وَكَانَ مِنْ رُؤَسَاءِ حَمِيرٍ، نَافِذَ الْأَمْرِ فِيهِمْ (2). أَمِيرًا عَلَى قَبِيلَتِهِ. وَكَانَ أَحَدَ الْقَادَةِ عَلَى مَيْمَنَةِ مَعَاوِيَةَ فِي صَفِّينَ (3)، وَمِنْ الْمَحْرُضِينَ عَلَى الْقِتَالِ (4)، وَمِنْ كِبَارِ أَعْوَانِهِ (5). وَلَمَّا بَلَغَهُ حَضُورَ عَمَّارِ بْنِ يَاسِرٍ فِي جَيْشِ الْإِمَامِ عَلَيْهِ السَّلَامُ تَرَدَّدَ، وَارْتَابَ فِي قِتَالِ الْإِمَامِ، بَيِّدَ أَنَّهُ ظَلَّ عَلَى عِدَائِهِ لَهُ. قُتِلَ عَلَى يَدِ مَالِكِ الْأَشْثَرِ قَبْلَ اسْتِشْهَادِ عَمَّارٍ، وَسُزِّ مَعَاوِيَةَ بِقَتْلِهِ، وَقَالَ: لَوْ كَانَ حَيًّا لَسَاقَى قَبِيلَتَهُ نَحْوَ عَلِيِّ (6).

-
- 1- أسد الغابة: ج 2 ص 220 الرقم 1552، تاريخ دمشق: ج 17 ص 385.
 - 2- الاستيعاب: ج 2 ص 53 الرقم 721، أسد الغابة: ج 2 ص 220 الرقم 1552.
 - 3- وقعة صفين: ص 206 و ص 213 و ص 226؛ مروج الذهب: ج 2 ص 389، الأخبار الطوال: ص 172، البداية والنهاية: ج 7 ص 261، تاريخ الطبري: ج 5 ص 11، الكامل في التاريخ: ج 2 ص 366 و ص 371، تاريخ دمشق: ج 17 ص 393 ح 2110.
 - 4- تاريخ دمشق: ج 17 ص 391؛ وقعة صفين: ص 239.
 - 5- وقعة صفين: ص 239.
 - 6- أسد الغابة: ج 2 ص 220 الرقم 1552.

5 / 5 ذو کلاع بن ناکور

ر. ک: ص 463 (بنی اود).

5 / 5 ذو کلاع بن ناکور او در دوران پیامبر صلی الله علیه و آله اسلام آورد . وی از سران قوم حَمِیر بود که در میان ایشان بسیار نفوذ داشت و رئیس قبیله اش بود . او یکی از فرماندهان سمت راست سپاه معاویه در صِقیّین بود و از جمله افرادی بود که به کارزار تشویق می کرد . وی از جمله حامیان بزرگ معاویه بود . هنگامی که خبر حضور عمّار بن یاسر در سپاه امام علیه السلام به او رسید ، به تردید افتاد و در جنگ با امام علیه السلام دودل شد ؛ امّا همچنان بر دشمنی اش با امام علیه السلام باقی ماند . ذو کلاع ، پیش از شهادت عمّار ، به دست مالک اشتر کشته شد . معاویه از کشته شدن وی مسرور شد و گفت : اگر او زنده می ماند ، قبیله اش را به سوی علی می کشاند .

راجع : ج 6 ص 56 (استشهاد عمّار بن ياسر) .

5 / 6 زياد بن أبيه الأغانى عن زياد بن أبيه - لِحَجْرِ بْنِ عَدِيِّ -: مَا كُنْتُ تَعْرِفُنِي بِهِ مِنْ حُبِّ عَلِيٍّ وَوُدِّهِ فَإِنَّ اللَّهَ قَدْ سَلَخَهُ مِنْ صَدْرِي ، فَصَدَّ بِيْرَهُ بُغْضًا وَعَدَاوَةً . وَمَا كُنْتُ تَعْرِفُنِي بِهِ مِنْ بُغْضِ مُعَاوِيَةَ وَعَدَاوَتِهِ فَإِنَّ اللَّهَ قَدْ سَلَخَهُ مِنْ صَدْرِي ، وَحَوَّلَهُ حُبًّا وَمَوَدَّةً . (1)

سير أعلام النبلاء - في زياد ابن أبيه -: إِنَّهُ جَمَعَ أَهْلَ الْكُوفَةِ لِيَعْرِضَهُ لَهُمْ عَلَى الْبِرَاءَةِ مِنْ أَبِي الْحَسَنِ ، فَأَصَابَهُ حِينَئِذٍ طَاعُونَ فِي سَنَةِ ثَلَاثٍ وَخَمْسِينَ . (2)

تاريخ اليعقوبي - في زياد ابن أبيه -: رُوِيَ أَنَّهُ كَانَ أَحْضَرَ قَوْمًا بَلَغَهُ أَنَّهُمْ شِيعَةٌ لِعَلِيٍّ لِيَدْعُوهُمْ إِلَى لَعْنِ عَلِيٍّ وَالْبِرَاءَةِ مِنْهُ ، أَوْ يَضْرِبَ أَعْنَاقَهُمْ ، وَكَانُوا سَبْعِينَ رَجُلًا . فَصَدَّ عِدَّ الْمَنْبَرِ ، وَجَعَلَ لِيَتَكَلَّمَ بِالْوَعِيدِ وَالتَّهْدِيدِ . فَتَنَّمَ بَعْضُ الْقَوْمِ وَهُوَ جَالِسٌ ، فَقَالَ لَهُ بَعْضُ أَصْحَابِهِ : تَنَامُ وَقَدْ أَحْضَرْتَ لِتُقْتَلَ ! ! فَقَالَ : مِنْ عَمُودٍ إِلَى عَمُودٍ فُرْقَانٌ ، لَقَدْ رَأَيْتُ فِي نَوْمَتِي هَذِهِ عَجَبًا ! قَالُوا : وَمَا رَأَيْتَ ؟ قَالَ : رَأَيْتُ رَجُلًا أَسْوَدَ دَخَلَ الْمَسْجِدَ ، فَضْرَبَ رَأْسَهُ السَّقْفَ ، فَقُلْتُ : مَنْ أَنْتَ يَا هَذَا ؟ فَقَالَ : أَنَا النَّقَادُ ، دَائِقُ الرَّقَبَةِ . قُلْتُ : وَأَيْنَ تُرِيدُ ؟ قَالَ : أُدْقُ عُنُقَ هَذَا الْجَبَّارِ الَّذِي يَتَكَلَّمُ عَلَى هَذِهِ الْأَعْوَادِ . فَبَيْنَا زِيَادٌ يَتَكَلَّمُ عَلَى الْمَنْبَرِ إِذْ قَبِضَ عَلَى إصْبَعِهِ ، ثُمَّ صَاحَ : يَدِي ! وَسَقَطَ عَنِ الْمَنْبَرِ مَغْشِيًا عَلَيْهِ ، فَأَدْخَلَ الْقَصْرَ ، وَقَدْ طُوعَ فِي خِنْصَرِهِ الْيُمْنَى ، فَجَعَلَ لَا يَتَغَاذُ ، فَأَحْضَرَ الطَّبِيبَ ، فَقَالَ لَهُ : اقْطَعْ يَدِي ! قَالَ : أَيُّهَا الْأَمِيرُ ، أَخْبِرْنِي عَنِ الْوَجَعِ تَجِدُهُ فِي يَدِكَ ، أَوْ فِي قَلْبِكَ ؟ قَالَ : وَاللَّهِ إِلَّا فِي قَلْبِي . قَالَ : فَعِشْ سَوِيًّا . فَلَمَّا نَزَلَ بِهِ الْمَوْتُ كَتَبَ إِلَى مُعَاوِيَةَ : إِنِّي كَتَبْتُ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَأَنَا فِي آخِرِ يَوْمٍ مِنَ الدُّنْيَا وَأَوَّلِ يَوْمٍ مِنَ الْآخِرَةِ ، وَقَدْ اسْتَخَلَفْتُ عَلَى عَمَلِي خَالِدَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ خَالِدِ بْنِ أَسِيدٍ . (3)

1- الأغانى : ج 17 ص 139 .

2- سير أعلام النبلاء : ج 3 ص 496 الرقم 112 ، شرح نهج البلاغة : ج 4 ص 58 نحوه .

3- تاريخ اليعقوبي : ج 2 ص 235 وراجع أنساب الأشراف : ج 5 ص 284 وتاريخ دمشق : ج 19 ص 203 والمحاسن والمساوى : ص 54 .

ر. ك: ج 6 ص 57 (شهادت عمّار بن یاسر).

5 / 6 زیاد بن ابیهالأغانی_ به نقل از زیاد بن ابیه ، خطاب به حُجْر بن عَدی _: آن مهر و دوستی علی را که در من سراغ داشتی ، خداوند از سینه ام خارج ساخته و آن را به کینه و دشمنی تبدیل کرده است و آن طور که مرا به کینه توزی و دشمنی با معاویه می شناختی [، اکنون نیستم]. خداوند ، کینه او را از قلبم خارج ساخته و به مهر و دوستی تبدیل کرده است .

سیر أعلام النبلاء_ درباره زیاد بن ابیه _: او مردم کوفه را گرد آورد تا از آنان بخواهد که از ابو الحسن ، بیزاری بجویند که همان هنگام (در سال 53 هجری) به طاعون مبتلا شد .

تاریخ الیعقوبی_ درباره زیاد بن ابیه _: روایت شده است که او جمعیتی را که خبر رسیده بود پیروان علی علیه السلام هستند ، گرد آورد تا آنان را به لعن علی علیه السلام و دوری جستن از وی فرا خواند و [در صورت امتناع ، آگردن هایشان را بزند . آنان ، هفتاد نفر بودند . وی از منبر بالا رفت و شروع به تهدید و ارباب کرد . یکی از آنان ، در حالی که نشسته بود ، خوابش برد . یکی از دوستانش به وی گفت : در حالی که تو را برای کشتن آورده اند ، خوابیده ای؟! پاسخ داد : از این ستون به آن ستون ، فرج است . در خوابم چیز شگفتی دیدم . گفتند : چه دیدی ؟ گفت : دیدم مردی سیاه ، وارد مسجد شد و سرش به سقف خورد . [به او] گفتم : تو کیستی ؟ گفت : من تیزدستی گردن زن هستم . گفتم : چه می خواهی ؟ گفت : می خواهم گردن این ستمکار را که روی این چوب ها سخن می گوید ، بزنم . زیاد ، در حالی که بر روی منبر سخن می گفت ، ناگهان انگشتش را گرفت و فریاد زد : دستم! و بیهوش از روی منبر افتاد . او را به داخل قصر بردند . انگشت کوچک دست راستش زخم شده بود و دیگر غذا نمی خورد . پزشك حاضر کردند . زیاد به وی گفت : دستم را بئر! پزشك گفت : ای امیر! به من بگو درد را در دست حس می کنی ، یا در قلبت؟ گفت : به خدا سوگند ، فقط در قلبم . پزشك گفت : آرام باش! هنگامی که وی در آستانه مرگ قرار گرفت ، برای معاویه نوشت : «برای امیر مؤمنان _ در حالی که در آخرین روزم از دنیا و نخستین روزم از جهان آخرت به سر می برم _ می نویسم : من ، خالد بن عبد الله بن خالد بن اسید را جانشین خود نمودم» .

راجع: ج 13 ص 202 (زياد بن أبيه).

5 / 7 الضحّاك بن قيسعدّ من صغار الصحابة . وهو من أعوان معاوية ، وأحد أمراء جيش دمشق في صفّين (1) . لعنه الإمام أمير المؤمنين عليه السلام (2) ، وقال فيه وفي أمثاله : ليسوا بأصحاب دين ولا قرآن (3) . أمره معاوية _ بعد صفّين _ فأغار على شيعة الإمام عليه السلام في مناطق العراق (4) ، فأشخص إليه الإمام عليه السلام حجر بن عدّي في جماعة ، ففرّ ليلاً (5) . وكان رئيساً لشرطة معاوية (6) . ولي الكوفة من قبل معاوية (7) ، ثم أنيطت به حكومة دمشق (8) . انحاز إلى جانب عبد الله بن الزبير بعد وفاة معاوية بن يزيد (9) . ودعا إلى نفسه بعد مدّة ، فلم يفلح ، حتّى قُتل في اصطدامه بجيش مروان سنة (64 هـ) . (10)

- 1- تاريخ الطبري : ج 5 ص 12 ، تاريخ دمشق : ج 24 ص 280 ، سير أعلام النبلاء : ج 3 ص 241 الرقم 46 ، البداية والنهاية : ج 7 ص 261 ؛ وقعة صفّين : ص 206 .
- 2- تاريخ الطبري : ج 5 ص 71 ؛ وقعة صفّين : ص 552 .
- 3- تاريخ الطبري : ج 5 ص 49 .
- 4- أنساب الأشراف : ج 3 ص 197 ، تاريخ الطبري : ج 5 ص 135 ، الكامل في التاريخ : ج 2 ص 426 ، أسد الغابة : ج 3 ص 50 الرقم 2559 ، البداية والنهاية : ج 7 ص 321 ؛ الغارات : ج 2 ص 422 .
- 5- أنساب الأشراف : ج 3 ص 198 ، تاريخ الطبري : ج 5 ص 135 ، الكامل في التاريخ : ج 2 ص 426 ، البداية والنهاية : ج 7 ص 321 ؛ تاريخ اليعقوبي : ج 2 ص 196 ، الغارات : ج 2 ص 426 .
- 6- تاريخ دمشق : ج 24 ص 284 ، تاريخ الطبري : ج 5 ص 323 ، أسد الغابة : ج 3 ص 50 الرقم 2559 ، الاستيعاب : ج 2 ص 297 الرقم 1258 ، البداية والنهاية : ج 8 ص 115 و ص 145 .
- 7- تاريخ الطبري : ج 5 ص 300 ، تاريخ دمشق : ج 24 ص 283 و 284 ، سير أعلام النبلاء : ج 3 ص 242 الرقم 46 ، أسد الغابة : ج 3 ص 50 الرقم 2559 ، الاستيعاب : ج 2 ص 297 الرقم 1258 ، الإصابة : ج 3 ص 389 الرقم 4189 ، البداية والنهاية : ج 8 ص 71 و ص 81 .
- 8- تاريخ دمشق : ج 24 ص 289 ، سير أعلام النبلاء : ج 3 ص 242 الرقم 46 ، الإصابة : ج 3 ص 389 الرقم 4189 ، الاستيعاب : ج 2 ص 297 الرقم 1258 .
- 9- الطبقات الكبرى : ج 5 ص 40 ، تاريخ دمشق : ج 24 ص 283 و ص 291 ، سير أعلام النبلاء : ج 3 ص 242 الرقم 46 ، أسد الغابة : ج 3 ص 50 الرقم 2559 .
- 10- الطبقات الكبرى : ج 5 ص 40 _ 42 ، تاريخ دمشق : ج 24 ص 284 ، سير أعلام النبلاء : ج 3 ص 245 الرقم 46 ، أسد الغابة : ج 3 ص 50 الرقم 2559 .

5 / 7 ضحاک بن قیس

ر. ک: ج 13 ص 203 (زیاد بن ابیه).

5 / 7 ضحاک بن قیس او از صحابیان کم سال پیامبر صلی الله علیه و آله به شمار آمده است . وی از یاران معاویه و یکی از فرماندهان سپاه دمشق در جنگ صفین بود که امام علی علیه السلام او را نفرین کرد و در مورد او و افرادی نظیر او فرمود : «آنان ، یاران دین و قرآن نیستند» . پس از جنگ صفین ، معاویه به او فرمان داد و وی بر پیروان علی علیه السلام در مناطق عراق ، یورش برد . امام علی علیه السلام نیز حُجْر بن عدی را با گروهی به سوی او فرستاد و او شبانه فرار کرد . او رئیس شهربانی معاویه بود . از طرف معاویه به زمامداری کوفه رسید و سپس حکومت دمشق به وی واگذار شد . او پس از مرگ معاویه بن یزید ، به سوی عبد الله بن زبیر کشیده شد و پس از مدتی برای خلافت خودش تلاش کرد ؛ اما کاری از پیش نبرد ، تا این که در سال 64 هجری در نبرد با سپاه مروان ، کشته شد .

تاريخ دمشق عن الزبير بن بكار: كان الضحّاك مع معاوية، فولّاه الكوفة. وهو الذي صدّى على معاوية، وقام بخلافته حتى قدم يزيد بن معاوية. وكان قد دعا لابن الزبير، وبايع له، ثم دعا إلى نفسه، فقتله مروان بن الحكم يوم مرج راهط (1)، وكان على شرط معاوية (2).

الغارات عن الضحّاك بن قيس. في خطبة خطبها على منبر الكوفة حين أخبر أن رجلاً من الكوفة يظهرن شتم عثمان والبراءة منه: بلغني أن رجلاً منكم ضلّلاً يشتمون أئمة الهدى، ويعيبون أسلافنا الصالحين، أما والذي ليس له نذ ولا شريك لئن لم تنتهوا عما بلغني عنكم لأضد عن فيكم سيف زياد، ثم لا تجدوني ضعيف السورة (3)، ولا كليل الشفرة. أما والله، إني لصاحبكم الذي أغرت على بلادكم، فكنت أول من غزاها في الإسلام، فسرت ما بين الثعلبية (4) وشاطئ الفرات، أعاقب من شئت، وأعفو عن من شئت، لقد دعت المخبئات في خدورهن، وإن كانت المرأة ليبيكي ابنها فلا ترهبه ولا تسكته إلا بذكر اسمي! فاتقوا الله يا أهل العراق، واعلموا أنني أنا الضحّاك بن قيس (5).

- 1- موضع في الغوطة من دمشق في شرقيه بعد مرج عذراء (معجم البلدان: ج 3 ص 21).
- 2- تاريخ دمشق: ج 24 ص 283.
- 3- سورة السلطان: سطوته واعتداؤه، والسورة: الوثبة (لسان العرب: ج 4 ص 385 «سور»).
- 4- الثعلبية: من منازل طريق مكة من الكوفة، بعد الشقوق وقبل الخزيمية (معجم البلدان: ج 2 ص 78).
- 5- الغارات: ج 2 ص 436؛ شرح نهج البلاغة: ج 2 ص 120 كلاهما عن محمد بن مخنف، أنساب الأشراف: ج 3 ص 198 عن أبي حصين نحوه وفيه إلى «الإسلام».

تاریخ دمشق_ به نقل از زبیر بن بَگار_ : ضحاک با معاویه بود و معاویه او را زمامدار کوفه کرد . او همان کسی است که بر معاویه نماز گزارد و حکومتش را پاس داشت تا یزید بن معاویه [به دمشق] رسید . او مردم را به نفع ابن زبیر فرا خواند و با او بیعت نمود . سپس [مردم را] به خلافت خود خواند . مروان بن حکم ، او را در روز نبرد مَرَجِ رَاهِطِ کشت . او رئیس شهربانی معاویه بود .

الغارات_ به نقل از ضحاک بن قیس ، در خطبه ای بر منبر کوفه ، هنگامی که به او خبر رسید که افرادی در کوفه ، آشکارا به عثمان ، دشنام می دهند و از وی بیزاری می جویند_ : به من خبر رسیده است که عده ای از شما گم راه شده اند و به رهبران هدایت ، دشنام می دهند و از گذشتگان صالح ما بدگویی می کنند . سوگند به آن که برای او همتا و شریکی نیست ، اگر از اموری که به من خبر رسیده ، دست برندارید ، شمشیر زیاد [بن ایبه] را در بین شما به کار می گیرم . آن گاه ، مرا ناتوان و کُند تیغ نخواهید یافت . به خدا سوگند ، من همان کسی هستم که بر سرزمین های شما یورش آوردم و نخستین کسی بودم که در دوره اسلام با مردم این سرزمین ها جنگیدم . آن گاه ، میان ثعلبیه (1) و کناره های فرات راندم ؛ کسانی را که خواستم ، مجازات کردم و از کسانی که خواستم ، گذشت نمودم . من ، همان کسی هستم که نهان داشتگان در سراپرده ها را ترساندم و اگر زنی فرزندش گریه می کرد ، او را جز با بردن نام من ، نمی ترساند و ساکت نمی کرد! ای اهالی عراق! از خدا بترسید و بدانید که من ضحاک بن قیس هستم .

1- . ثعلبیه : از منازل میان مکه و کوفه است . پیش از این ، روستایی آباد بود ؛ اما امروزه ویران شده است . ثعلبیه ، سه منزل از کوفه فاصله دارد و در بین شقوق و خزیمه قرار گرفته است (معجم البلدان : ج 2 ص 78) .

5 / 8 عبد الله بن الزبير شرح نهج البلاغة: عبد الله هو الذي حمل الزبير على الحرب، وهو الذي زين لعائشة مسيرها إلى البصرة، وكان سببا، فاحشا، يبغي بني هاشم، ويلعن ويسب علي بن أبي طالب عليه السلام. (1)

شرح نهج البلاغة: كان عبد الله بن الزبير يبغي عليا عليه السلام، وينتقصه، وينال من عرضه. وروى عمر بن شبة وابن الكلبي والواقدي وغيرهم من رواة السير أنه مكث أيام ادعائه الخلافة أربعين جمعة لا يصدمي فيها على النبي صلى الله عليه وآله، وقال: لا يمنعني من ذكره إلا أن تسمع (2) رجالا بانافها. وفي رواية محمد بن حبيب وأبي عبيدة معمر بن المثنى أن له أهيل سوء يبغيون رؤوسهم عند ذكره. وروى سعيد بن جبير أن عبد الله بن الزبير قال لعبد الله بن عباس: ما حديث أسمع عنك؟ قال: وما هو؟ قال: تأنيبي وذمي! فقال: إني سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله يقول: يس المرء المسلم يشبع ويجوع جاره. فقال ابن الزبير: إني لأكتم بغيضكم أهل هذا البيت منذ أربعين سنة! (3)

1- شرح نهج البلاغة: ج 4 ص 79.

2- الشامخ: الرفع أنه عزًا وتكبرا (لسان العرب: ج 3 ص 30 «شمن»).

3- شرح نهج البلاغة: ج 4 ص 61، مروج الذهب: ج 3 ص 88 نحوه.

5 / 8 عبد الله بن زبير

5 / 8 عبد الله بن زبير شرح نهج البلاغة: عبد الله، همان کسی است که زبير را به جنگ [با علی علیه السلام] وا داشت و همان کسی است که رفتن به بصره را برای عایشه خوب جلوه داد. او دشنام دهنده و بد دهان بود، با بنی هاشم، دشمنی می نمود و علی بن ابی طالب علیه السلام را لعن می کرد و دشنام می گفت.

شرح نهج البلاغة: عبد الله بن زبير با علی علیه السلام دشمنی می ورزید و از وی بدگویی می کرد و حرمت او را زیر پا می گذاشت. عمر بن شُبَّه، ابن کلبی، واقدی و دیگر سیره نگاران، روایت کرده اند که او در ایامی که ادعای خلافت می کرد، چهل جمعه نماز خواند و در این چهل روز، بر پیامبر صلی الله علیه و آله درود نفرستاد، و خود گفت: مرا از یاد کردن نام او باز نداشت، جز آن که نام او، زمینه ای برای فخرفروشی دیگران می شد. در روایت محمد بن حبيب بغدادی و ابو عبیده مُعَمَّر بن مثنی آمده است که خانواده ای بد داشت و چون نام پیامبر صلی الله علیه و آله برده می شد، آنان سرهایشان را [به بی اعتنایی] تکان می دادند. سعید بن جبیر آورده است که عبد الله بن زبير به عبد الله بن عباس گفت: این چه حدیثی است که از تو می شنوم؟ [ابن عباس] گفت: منظورت چیست؟ گفت: توبیخ و مذمت من. پاسخ داد: از پیامبر خدا شنیدم که می فرمود: «چه زشت است که مرد مسلمان، سیر باشد و همسایه وی گرسنه». ابن زبير گفت: دشمنی با شما اهل این خاندان را از چهل سال پیش در دل دارم.

راجع: ص 542 (محمد ابن الحنفية).

5 / 9 عبيد الله بن زياد شرح نهج البلاغة عن أبي غسان البصري: بنى عبيد الله بن زياد أربعة مساجد بالبصرة تقوم على بغض علي بن أبي طالب والوقعة فيه: مسجد بني عدي، ومسجد بني مجاشع، ومسجد كان في العلافين على فريضة البصرة، ومسجد في الأزدي. (1)

تاريخ الطبري عن حميد بن مسلم في بيان ما جرى بعد قتل الحسين عليه السلام ونزول أهل بيته الكوفة: صعد المنبر ابن زياد، فقال: الحمد لله الذي أظهر الحق وأهله، ونصر أمير المؤمنين يزيد بن معاوية وحزبه، وقتل الكذاب ابن الكذاب الحسين بن علي وشيعته. (2)

1- شرح نهج البلاغة: ج 4 ص 94.

2- تاريخ الطبري: ج 5 ص 458، أنساب الأشراف: ج 3 ص 413 وفيه ذيله؛ الإرشاد: ج 2 ص 117.

5 / 9 عید الله بن زیاد

ر. ك: ص 543 (محمد بن حنفیه).

5 / 9 عید الله بن زیاد شرح نهج البلاغه_ به نقل از ابو غسان بصری_: عید الله بن زیاد برای ترویج دشمنی با علی بن ابی طالب علیه السلام و بدگویی درباره او، چهار مسجد بنا کرد: مسجد بنی عدی، مسجد بنی مُجاشع، مسجدی در محله علافین (در لنگرگاه بصره)، و مسجدی در قبیله اُزد.

تاریخ الطبری_ به نقل از حمید بن مسلم، درباره حوادثی که پس از شهادت امام حسین علیه السلام و ورود اهل بیت وی به کوفه اتفاق افتاد_: ابن زیاد، بالای منبر رفت و گفت: سپاس، خدایی را که حق و اهل حق را آشکار کرد و یزید بن معاویه و حزبش را پیروز گردانید و دروغگو فرزند دروغگو، حسین بن علی و پیروانش را کُشت.

10/ 5 مروان بن الحَكَمِ الكامل في التاريخ: كان مروان قَصِيرًا، أَحْمَرَ، أَوْقَصَ (1)... وَلِيَّ الْمَدِينَةِ لِمُعَاوِيَةَ مَرَاتٍ، فَكَانَ إِذَا وَلِيَ يُبَالِغُ فِي سَبِّ عَلِيٍّ. (2)

البداية والنهاية_ في مروان_: لَمَّا كَانَ مُتَوَلِّيًا عَلَى الْمَدِينَةِ لِمُعَاوِيَةَ كَانَ يَسُبُّ عَلِيًّا كُلَّ جُمُعَةٍ عَلَى الْمِنْبَرِ. وَقَالَ لَهُ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ: لَقَدْ لَعَنَ اللَّهُ أَبَاكَ الْحَكَمَ وَأَنْتَ فِي صُلْبِهِ عَلَى لِسَانِ نَبِيِّهِ، فَقَالَ: لَعَنَ اللَّهُ الْحَكَمَ وَمَا وَكَدَ. (3)

مسند أبي يعلى عن أبي يحيى: كُنْتُ بَيْنَ الْحَسَنِ وَالْحَسَنِ، وَمَرَوَانَ، يَتَسَاتَمَانِ، فَجَعَلَ الْحَسَنُ يَكُفُّ الْحَسَنَ بَيْنَ أَهْلِ بَيْتِ مَلْعُونُونَ. فَغَضِبَ الْحَسَنُ، فَقَالَ: أَقُلْتَ: أَهْلُ بَيْتِ مَلْعُونُونَ!! فَوَاللَّهِ لَقَدْ لَعَنَكَ اللَّهُ عَلَى لِسَانِ نَبِيِّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَأَنْتَ فِي صُلْبِ أَيْبِكَ!! (4)

11/ 5 مُعَاوِيَةُ بْنُ حُدَيْجِ مَمَّنْ عُدَّ مِنْ صَحَابَةِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ (5). كَانَ عَثْمَانِيَّ الْهَوَى (6)، مَبْغُضًا لِلْإِمَامِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامِ، وَأَحَدَ وَجُوهِ جَيْشِ مُعَاوِيَةَ. شَهِدَ حَرْبَ صَفِّينَ (7). وَعِنْدَمَا مَلَكَ مُعَاوِيَةَ كَانَ أَحَدَ أَمْرَائِهِ، وَكَانَ يَسُبُّ الْإِمَامَ عَلَيْهِ السَّلَامَ (8). تَغَلَّبَ عَلَى مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي بَكْرٍ فِي قِتَالِهِ مَعَهُ، فَجَعَلَهُ فِي جِلْدِ حِمَارٍ وَأَحْرَقَهُ وَهُوَ عَطْشَانٌ (9). هَلَكَ سَنَةَ (52 هـ). (10)

1- أَوْقَصَ: مَائِلٌ الْعُنُقَ قَصِيرَهَا (لسان العرب: ج 7 ص 106 «وقص»).

2- الكامل في التاريخ: ج 2 ص 647.

3- البداية والنهاية: ج 8 ص 259.

4- مسند أبي يعلى: ج 6 ص 172 ح 6731، المعجم الكبير: ج 3 ص 85 ح 2740، تاريخ دمشق: ج 57 ص 244 نحوه، كنز العمال: ج 11 ص 357 ح 31730 وراجع الاحتجاج: ج 2 ص 44.

5- الطبقات الكبرى: ج 7 ص 503، تاريخ دمشق: ج 59 ص 15، سير أعلام النبلاء: ج 3 ص 37 الرقم 10.

6- تاريخ الطبري: ج 5 ص 229، الكامل في التاريخ: ج 2 ص 478.

7- وقعة صفين: ص 455 وفيه «خديج».

8- المستدرک على الصحيحين: ج 3 ص 148 ح 4669، المعجم الكبير: ج 3 ص 91 ح 2758، تاريخ دمشق: ج 59 ص 27، سير أعلام النبلاء: ج 3 ص 39 الرقم 10، شرح نهج البلاغة: ج 6 ص 88.

9- أنساب الأشراف: ج 3 ص 171، تاريخ الطبري: ج 5 ص 104، الكامل في التاريخ: ج 2 ص 413.

10- تاريخ دمشق: ج 59 ص 29، سير أعلام النبلاء: ج 3 ص 40 الرقم 10.

5 / 10 مروان بن حکم**5 / 11 معاویة بن خدیج**

5 / 10 مروان بن حکم الکامل فی التاریخ: مروان ، کوتاه قد و سرخگون و کوتاه گردن بود . وی بارها از سوی معاویة زمامدار مدینه شد و هر گاه که زمامدار می شد ، بسیار به علی علیه السلام دشنام می داد .

البداية و النهایة_ درباره مروان_: هنگامی که مروان از سوی معاویة زمامدار مدینه بود ، هر جمعه بر منبر ، علی علیه السلام را دشنام می داد . حسن بن علی علیهما السلام به وی فرمود : «خداوند عز و جل پدرت حَکَم را ، در حالی که تو هنوز در پشت او بودی ، بر زبان پیامبرش نفرین کرد و فرمود : خداوند ، حَکَم و نسل او را لعنت کند!» .

مسند ابي يعلى_ به نقل از ابو یحیی_: نزد حسین و حسن علیهما السلام و مروان بودم و حسین علیه السلام و مروان ، یکدیگر را دشنام می دادند . حسن علیه السلام ، حسین علیه السلام را از این کار ، باز داشت . آن گاه ، مروان گفت : خاندان ملعون! حسن علیه السلام خشمگین شد و فرمود : «گفتی خاندان ملعون؟! به خدا سوگند که خداوند تو را بر زبان پیامبرش ، در زمانی که در پشت پدرت بودی ، لعن کرده است!» .

5 / 11 معاویة بن خدیجاو از صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله به شمار می آید . وی از دوستان عثمان ، از دشمنان امیر مؤمنان و یکی از سرشناسان سپاه معاویة بود . وی در جنگ صفین ، حضور داشت و هنگامی که معاویة ، حکومت را به دست گرفت ، ابن خدیج ، یکی از زمامداران او بود . وی امام علی علیه السلام را دشنام می داد . او در جنگی که با محمد بن ابی بکر (زمامدار مصر) داشت ، بر وی دست یافت و او را در پوست الاغی نهاد و وی را تشنه گشت و جسدش را سوزاند . ابن خدیج در سال 52 هجری مُرد .

الكامل في التاريخ: كَتَبَ مُعَاوِيَةَ إِلَى مَسْلَمَةَ بْنِ مُخَلَّدٍ وَمُعَاوِيَةَ بْنِ حُدَيْجِ السَّكُونِيِّ - وَكَانَا قَدْ خَالَفَا عَلِيًّا - يَشْكُرُهُمَا عَلَى ذَلِكَ [الخروج لِلطَّلَبِ بِدَمِ عُثْمَانَ] أَوْيَحُثُّهُمَا عَلَى الطَّلَبِ بِدَمِ عُثْمَانَ ، وَيَعِدُهُمَا الْمُوَاسَاةَ فِي سُلْطَانِهِ . (1)

الكامل في التاريخ- في مُعَاوِيَةَ بْنِ حُدَيْجٍ - : كَانَ إِذَا قَدِمَ إِلَى مُعَاوِيَةَ زُيِّنَتْ لَهُ الطَّرِيقُ بِقَبَابِ الرِّيْحَانِ ؛ تَعْظِيمًا لِشَأْنِهِ . (2)

المعجم الكبير عن علي بن أبي طلحة مولى بني أمية: حَجَّ مُعَاوِيَةُ بْنُ أَبِي سُفْيَانَ ، وَحَجَّ مَعَهُ مُعَاوِيَةُ بْنُ حُدَيْجٍ ، وَكَانَ مِنْ أَسْبَبِ النَّاسِ لِعَلِيِّ ، فَمَرَّ فِي الْمَدِينَةِ فِي مَسْجِدِ الرَّسُولِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَالْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ جَالِسٌ فِي نَفَرٍ مِنْ أَصْحَابِهِ ، فَقِيلَ لَهُ : هَذَا مُعَاوِيَةُ بْنُ حُدَيْجِ السَّابِّ لِعَلِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ ! فَقَالَ : عَلِيٌّ بِالرَّجُلِ . فَأَتَاهُ الرَّسُولُ ، فَقَالَ : أَحِبِّ ! قَالَ : مَنْ ؟ قَالَ : الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ يَدْعُوكَ . فَأَتَاهُ فَسَلَّمَ عَلَيْهِ . فَقَالَ لَهُ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ : أَنْتَ مُعَاوِيَةُ بْنُ حُدَيْجٍ ؟ قَالَ : نَعَمْ . فَرَدَّ عَلَيْهِ ثَلَاثًا ، فَقَالَ لَهُ الْحَسَنُ : السَّابُّ لِعَلِيِّ ؟ فَكَأَنَّهُ اسْتَحْيَى ، فَقَالَ لَهُ الْحَسَنُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ : أَمْ وَاللَّهِ لَئِنْ وَرَدَتْ عَلَيْهِ الْحَوْضُ - وَمَا أُرَاكَ أَنْ تَرِدَهُ - لَتَجِدَنَّه مُشَدَّمًا الْإِزَارِ عَلَى سَاقٍ ، يَدُودٌ (3) الْمُتَنَافِقِينَ ذُودَ غَرِيبَةِ الْإِبِلِ ، قَوْلُ الصَّادِقِ الْمَصْدُوقِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ، «وَقَدْ خَابَ مَنْ افْتَرَى» (4) . (5)

1- .الكامل في التاريخ : ج 2 ص 412 .

2- .الكامل في التاريخ : ج 2 ص 516 ، تاريخ الطبري : ج 5 ص 312 .

3- .الذود : السُّوقِ وَالطَّرْدِ وَالذَّفْعِ (لسان العرب : ج 3 ص 167 «ذود»).

4- طه : 61 .

5- .المعجم الكبير : ج 3 ص 91 ح 2758 و ص 81 ح 2727 عن أبي كبير نحوه ، مسند أبي يعلى : ج 6 ص 175 ح 6738 ، تاريخ

دمشق : ج 59 ص 27 ، سير أعلام النبلاء : ج 3 ص 39 الرقم 10 .

الکامل فی التاریخ: معاویه برای مَسَلْمَة بن مُخَلَّد و معاویه بن حُدَیج سَکونی _ که هر دو از مخالفان علی علیه السلام بودند _ نامه ای نوشت که از آن دو [به خاطر قیامشان به خونخواهی عثمان ، تشکر کند و به [ادامه] خونخواهی عثمان ، تشویقشان نماید و به آنان وعده همکاری در حکومتش را بدهد .

الکامل فی التاریخ_ درباره معاویه بن حُدَیج _: هنگامی که نزد معاویه می آمد ، برای بزرگداشت شخصیتش راه را با گنبدهایی (طاق نصرت هایی) از سبزه و گیاهان خوش بو تزئین می کردند .

المعجم الکبیر_ به نقل از علی بن ابی طلحه ، آزاد شده بنی امیه _: معاویه بن ابی سفیان ، قصد حج کرد و معاویه بن حُدَیج نیز همراهش عازم حج شد ، و حدیج از دشنام دهنده ترین مردم به علی علیه السلام بود . [ابن حدیج] در مدینه ، از مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله گذر کرد و حسن بن علی علیهما السلام در جمع عده ای از یارانش نشست بود . به ایشان گفتند که : این ، معاویه بن حدیج ، دشنام دهنده به علی علیه السلام است . [حسن بن علی علیهما السلام] فرمود : «وی را پیش من بیاورید» . فرستاده امام حسن علیه السلام نزد وی آمد و به وی گفت : اجابت کن! حدیج گفت : چه کسی را؟ آن فرد گفت : حسن بن علی علیهما السلام تو را فرا می خواند . او آمد و به حسن بن علی علیهما السلام سلام کرد . حسن بن علی علیهما السلام به وی فرمود : «تو معاویه بن حدیج هستی؟» . حدیج ، سه بار پاسخ داد : بله . امام حسن علیه السلام به وی فرمود : «همان دشنام دهنده به علی؟» . حدیج ، گویی شرمنده شد . امام حسن علیه السلام به وی فرمود : «به خدا سوگند ، اگر بر علی علیه السلام بر حوض [کوثر] وارد شوی _ و البته نمی بینم که بر او وارد شوی _ ، او را می بینی که دامن بالا زده و منافقان را از لب حوض می راند ، همانند شتران غریبه ای که رانده می شوند . این ، سخن راستگوی تصدیق شده است که فرمود : «کسی که تهمت زد ، ناکام شد» .

12 / 5 المُغِيرَةُ بِنُ شُعْبَةَ أَسْلَمَ فِي السَّنَةِ الْخَامِسَةِ لِلْهِجْرَةِ ، بَعْدَ أَنْ كَانَ فَائِزًا لِقَتْلِهِ جَمَاعَةَ (1). وَلِيَّ الْبَحْرَيْنِ لِعَمْرِ فِي بَادِي أَمْرِهِ ، ثُمَّ وَلَّاهُ عَلَيَّ الْبَصْرَةَ ، وَعَزَلَهُ عَنْهَا بِزَنَاهُ ، لَكِنْ اسْتَعْمَلَهُ عَلَيَّ الْكُوفَةَ (2) . قَالَ بَعْضُ الظَّرْفَاءِ : كَانَ الرَّجُلُ يَقُولُ لِلْآخِرِ : غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْكَ كَمَا غَضِبَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيَّ الْمَغِيرَةَ ؛ عَزَلَهُ عَنِ الْبَصْرَةِ ، فَوَلَّاهُ الْكُوفَةَ (3) . وَلِهَذَا السَّبَبُ هَدَّدَهُ الْإِمَامُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِالرَّجْمِ (4) . ثُمَّ وَلِيَّ الْكُوفَةَ لِعَثْمَانَ مَدَّةً (5) . وَعِنْدَمَا بُويعَ الْإِمَامُ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِالْخِلَافَةِ بَايَعَهُ الْمَغِيرَةَ ، وَاقْتَرَحَ عَلَيْهِ أَنْ لَا يَعْزَلَ عَمَّالَ عَثْمَانَ ، وَأَنْ يُؤَلِّيَ طَلْحَةَ وَالزُّبَيْرَ عَلَى بَعْضِ الْأَمْصَارِ ، يَبِيدُ أَنَّ الْإِمَامَ عَلَيْهِ السَّلَامُ رَفَضَ اقْتِرَاحَهُ (6) . وَمِنَ الْجَدِيدِ بِالذِّكْرِ أَنَّهُ لَمْ يَشْتَرِكْ فِي جَيْشِ مَعَاوِيَةَ أَيَّامَ الْإِمَامِ عَلَيْهِ السَّلَامُ (7) ، لَكِنَّهُ كَانَ يَبْغِضُ الْإِمَامَ عَلَيْهِ السَّلَامَ (8) . ذَهَبَ إِلَى مَعَاوِيَةَ حِينَ آلَ الْأَمْرُ إِلَيْهِ ، فَنَصَبَهُ عَلَيَّ الْكُوفَةَ (9) ، وَكَانَ يَسُبُّ الْإِمَامَ عَلَيْهِ السَّلَامَ عَلَيَّ الْمَنْبَرِ (10) . هَلَكَ سَنَةَ (50 هـ) . وَكَانَ مَعْرُوفًا بِدِهَانِهِ ، وَحِرْصِهِ الْكَبِيرِ عَلَيَّ الزَّوْجِ وَالطَّلَاقِ ، حَتَّى ذَكَرَ الْمُؤَرِّخُونَ أَنَّ نِسَاءَهُ كُنَّ أَكْثَرَ مِنْ سَبْعِينَ (11) ، أَوْ ثَلَاثِمِئَةً ، أَوْ كُنَّ أَلْفَ امْرَأَةٍ . (12)

- 1- صحيح البخاري : ج 2 ص 976 ح 2581 ، مسند ابن حنبل : ج 6 ص 331 ح 18177 و ص 498 ح 18950 ، السيرة النبوية لابن كثير : ج 3 ص 332 ، تاريخ دمشق : ج 60 ص 23 ، الأغاني : ج 16 ص 89 ، سير أعلام النبلاء : ج 3 ص 24 الرقم 7 ؛ الغارات : ج 2 ص 517 .
- 2- أسد الغابة : ج 5 ص 239 الرقم 5071 ، الاستيعاب : ج 4 ص 8 الرقم 2512 ، الإصابة : ج 6 ص 157 الرقم 8197 ، تاريخ دمشق : ج 60 ص 31 .
- 3- تاريخ دمشق : ج 60 ص 41 ، سير أعلام النبلاء : ج 3 ص 28 الرقم 7 .
- 4- شرح نهج البلاغة : ج 4 ص 69 .
- 5- أسد الغابة : ج 5 ص 239 الرقم 5071 ، الاستيعاب : ج 4 ص 8 الرقم 2512 .
- 6- أنساب الأشراف : ج 3 ص 10 ، مروج الذهب : ج 2 ص 363 ، تاريخ الطبري : ج 4 ص 440 ، الأغاني : ج 16 ص 101 ، الاستيعاب : ج 4 ص 9 الرقم 2512 ، الإمامة والسياسة : ج 1 ص 116 ؛ المناقب للكوفي : ج 2 ص 312 ح 785 ، وقعة صفين : ص 52 .
- 7- سير أعلام النبلاء : ج 3 ص 29 الرقم 7 ، أسد الغابة : ج 5 ص 239 الرقم 5071 ، الاستيعاب : ج 4 ص 8 الرقم 2512 ، الإصابة : ج 6 ص 157 الرقم 8197 .
- 8- الغارات : ج 2 ص 516 .
- 9- المستدرک علی الصحیحین : ج 3 ص 506 ح 5890 ، تاريخ دمشق : ج 60 ص 45 ، سير أعلام النبلاء : ج 3 ص 29 الرقم 7 ، الأغاني : ج 16 ص 89 ، أسد الغابة : ج 5 ص 239 الرقم 5071 ، الإصابة : ج 6 ص 157 الرقم 8197 ، الاستيعاب : ج 4 ص 8 الرقم 2512 ؛ تاريخ اليعقوبي : ج 2 ص 219 .
- 10- مسند ابن حنبل : ج 7 ص 80 ح 19308 و ج 1 ص 398 ح 1631 ، المستدرک علی الصحیحین : ج 3 ص 509 ح 5898 ، أنساب الأشراف : ج 5 ص 252 و ص 261 ، سير أعلام النبلاء : ج 1 ص 104 و 105 .
- 11- سير أعلام النبلاء : ج 3 ص 31 الرقم 7 .
- 12- أسد الغابة : ج 5 ص 238 الرقم 5071 ، الاستيعاب : ج 4 ص 8 الرقم 2512 .

5 / 12 مَغِيرَةُ بن شُعْبَهُاو در سال پنجم هجری اسلام آورد ، پس از آن که گروهی از قبیله خویش (ثقیف) را به قتل رسانده بود و فراری بود . وی در آغاز خلافت عمر ، از سوی او ، زمامدار بحرین (1) شد . سپس عمر ، او را به زمامداری بصره گمارد و [پس از مدتی] او را به خاطر ارتکاب زنا ، از آن جا برکنار ساخت و استاندار کوفه کرد . (!) به قول یکی از نکته سنجان : یکی به دیگری می گفت : خداوند چنان بر تو خشم گیرد که امیر مؤمنان عمر بر مغیره گرفت (او را از حکومت بصره کنار نهاد و زمامدار کوفه ساخت)! به همین علت ، امام علی علیه السلام او را در همان زمان ، به سنگسار ، تهدید کرد . سپس عثمان ، مدّتی او را به زمامداری کوفه منصوب کرد . هنگامی که برای خلافت با علی علیه السلام بیعت شد ، مغیره نیز با ایشان بیعت نمود . به علی علیه السلام پیشنهاد داد که استانداران عثمان را کنار نهد و طلحه و زبیر را به زمامداری برخی از مناطق ، منصوب کند ؛ اما امام علیه السلام پیشنهاد وی را نپذیرفت . شایان ذکر است که مغیره بن شعبه ، در دوران امام علیه السلام ، در سپاه معاویه مشارکت نداشت ؛ اما با علی علیه السلام دشمنی می کرد . هنگامی که حکومت به دست معاویه افتاد ، به سوی معاویه رفت . معاویه هم او را بر کوفه منصوب کرد . وی بر منبر ، امام علی علیه السلام را دشنام می گفت . مَغِيرَةُ ، سرانجام ، در سال 50 هجری مُرد . وی ، به زیرکی و اشتیاق بسیار به ازدواج و طلاق ، معروف بود ، تا جایی که تاریخ نگاران ، تعداد زنان او را بیش از هفتاد ، سیصد و حتی هزار زن هم بر شمرده اند .

1- بحرین ، سرزمینی میان ساحل جنوبی خلیج فارس و کرانه های شمالی صحرای بزرگ عربستان ، شامل : احسا (لحسا) ، هَجْر ، هَفُوف ، جزیره اُوال (بحرین امروزی) و ... (ر.ک : جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی : ج 1 ص 231) .

رسول الله صلى الله عليه وآله: هـامان هذِهِ الأُمَّةِ المُغِيرَةُ بِنُ شُعْبَةَ . (1)

الإمام عليّ عليه السلام لِعَمَّارِ بْنِ يَاسِرٍ وَقَدْ سَمِعَهُ يُرَاجِعُ الْمُغِيرَةَ بِنُ شُعْبَةَ كَلَامًا : دَعُهُ يَا عَمَّارُ ؛ فَإِنَّهُ لَمْ يَأْخُذْ مِنَ الدِّينِ إِلَّا مَا قَارَبَهُ مِنَ الدُّنْيَا ، وَعَلَى عَمَدٍ لَبَسَ عَلَى نَفْسِهِ ؛ لِيَجْعَلَ الشُّبُهَاتِ عَاذِرًا لِسَقَطَاتِهِ . (2)

الغارات عن جندب بن عبد الله : ذُكِرَ الْمُغِيرَةُ بِنُ شُعْبَةَ عِنْدَ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَجَدَّهُ مَعَ مُعَاوِيَةَ ، فَقَالَ : وَمَا الْمُغِيرَةُ ! إِنَّمَا كَانَ إِسْلَامُهُ لِفَجْرَةِ وَعَدْرَةٍ لِمُطَمِّنِينَ إِلَيْهِ مِنْ قَوْمِهِ ، فَتَكَ بِهِمْ وَرَكِبَهَا مِنْهُمْ ، فَهَرَبَ ، فَاتَى النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ كَالْعَائِدِ بِالإِسْلَامِ ، وَاللَّهُ مَا رَأَى أَحَدًا عَلَيْهِ - مُنْذُ ادَّعَى الإِسْلَامَ - خُضُوعًا وَلَا - خُشُوعًا . أَلَا - وَإِنَّهُ كَانَ مِنْ تَقِيْفِ فِرَاعِنَةَ قَبْلَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ ، يُجَانِبُونَ الْحَقَّ ، وَيُسْعِرُونَ نِيرَانَ الْحَرْبِ ، وَيُوَازِرُونَ الظَّالِمِينَ . أَلَا إِنَّ تَقِيْفًا قَوْمٌ غَدُرٌ ، لَا يُوْفُونَ بِعَهْدٍ ، يُبْغِضُونَ الْعَرَبَ كَأَنَّهُمْ لَيْسُوا مِنْهُمْ ، وَلَرُبَّ صَالِحٍ قَدْ كَانَ فِيهِمْ ؛ مِنْهُمْ عُرْوَةُ بِنُ مَسْعُودٍ ، وَأَبُو عُبَيْدٍ بِنُ مَسْعُودٍ المُسْتَشْهَدُ بِقُتَيْبِ النَّاطِفِ (3) عَلَى شَاطِئِ الْفُرَاتِ ، وَإِنَّ الصَّالِحَ فِي تَقِيْفٍ لَغَرِيبٌ . (4)

شرح نهج البلاغة عن أبي جعفر الإسكافي : إِنَّ مُعَاوِيَةَ وَضَعَ قَوْمًا مِنَ الصَّحَابَةِ وَقَوْمًا مِنَ التَّابِعِينَ عَلَى رِوَايَةِ أَخْبَارٍ قَبِيحَةٍ فِي عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، تَقْتَضِي الطَّعْنَ فِيهِ ، وَالْبِرَاءَةَ مِنْهُ ، وَجَعَلَ لَهُمْ عَلَى ذَلِكَ جُعَلًا يُرْغَبُ فِي مِثْلِهِ ، فَاخْتَلَقُوا مَا أَرْضَاهُ ؛ مِنْهُمْ : أَبُو هُرَيْرَةَ ، وَعَمْرُو بْنُ الْعَاصِ ، وَالْمُغِيرَةُ بِنُ شُعْبَةَ ، وَمِنَ التَّابِعِينَ : عُرْوَةُ بِنُ الزُّبَيْرِ . (5)

1- الإيضاح : ص 66 عن أبي ذر .

2- نهج البلاغة : الحكمة 405 .

3- قُتَيْبِ النَّاطِفِ : مَوْضِعٌ قَرِيبُ الْكُوفَةِ عَلَى شَاطِئِ الْفُرَاتِ ، كَانَتْ عِنْدَهُ وَقَعَةٌ بَيْنَ الْفَرَسِ وَبَيْنَ الْمُسْلِمِينَ وَذَلِكَ فِي خِلَافَةِ عُمَرَ ، قُتِلَ فِيهِ أَبُو عُبَيْدِ بْنِ مَسْعُودِ الثَّقَفِيِّ (تاج العروس : ج 8 ص 415 «قسس»).

4- الغارات : ج 2 ص 516 ؛ شرح نهج البلاغة : ج 4 ص 80 .

5- شرح نهج البلاغة : ج 4 ص 63 .

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: هاما این امت، مغیره بن شعبه است.

امام علی علیه السلام_ خطاب به عمار بن یاسر، هنگامی که درباره مغیره بن شعبه سخن به میان آورد: ای عمار! رهائش کن، که او از دین بهره ای ندارد، مگر آنچه او را به دنیا نزدیک ساخته باشد؛ و او خویش را به عمد، [درباره حقانیت من یا معاویه] به شبهه انداخته است تا شبهه ها را بهانه ای برای لغزش هایش قرار دهد.

الغارات_ به نقل از جندب بن عبد الله: نزد علی علیه السلام از مغیره بن شعبه و سرسختی اش در حمایت از معاویه سخن به میان آمد. فرمود: «مگر مغیره کیست؟ اسلام آوردن وی، در پی هرزگی و خیانتی بود که نسبت به گروهی از قومش کرد که از جانب او آسوده خاطر بودند. او به قوم خویش یورش بُرد و مرتکب آن اعمال شد. آن گاه گریخت و به عنوان پناهنده به اسلام، نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد [تا از دست قومش در امان بماند]. سوگند به خدا، از زمانی که اسلام آورده، کسی از او فروتنی و افتادگی ندیده است. آگاه باشید که پیش از قیامت، از قبیله ثقیف، فرعون هایی خواهند بود که از حق، کناره می گیرند و آتش جنگ را بر می افروزند و از ستمکاران، پشتیبانی می کنند. آگاه باشید! ثقیف، مردمی نیرنگبازند که به هیچ پیمانی وفا نمی کنند و با عرب، چنان دشمنی می ورزند که گویی از آنان نیستند. البته در بین آنان، گاه، فرد صالحی پیدا می شود، از جمله: عروة بن مسعود و ابو عبید بن مسعود (که در منطقه قسّ الناطف [1](#)) در ساحل فرات شهید شد). و البته فرد صالح در قبیله ثقیف، کمیاب است».

شرح نهج البلاغة_ به نقل از ابو جعفر اسکافی: معاویه، گروهی از صحابیان و گروهی از تابعیان را برای جعل کردن احادیث زشت درباره علی علیه السلام_ که متضمن طعن بر وی و برائت جستن از او بود_ گمارد و برای آنان مزدی مقرر کرد که موجب تشویق برای چنین کاری می شد. آنان نیز در مورد آنچه موجب خشنودی معاویه می شد، حدیث جعلی ساختند، از جمله آنان [از صحابه]: ابو هریره، عمرو بن عاص، مغیره بن شعبه؛ و از تابعیان، عروة بن زبیر بودند.

1- قسّ الناطف، منطقه ای در نزدیکی کوفه در کنار ساحل فرات است. جنگ ایرانیان و مسلمانان در زمان خلافت عمر، در این منطقه واقع شد و ابو عبید بن مسعود ثقفی، در جریان آن، کشته شد (تاج العروس: ج 8 ص 415 «قسس»).

شرح نهج البلاغة عن أبي جعفر الإسكافي: كان المغيرة بن شعبة يلعن علياً عليه السلام لعنا صريحاً على منبر الكوفة، وكان بلغه عن علي عليه السلام في أيام عمر أنه قال: لئن رأيت المغيرة لأرجمنه بأحجاره - يعني واقعة الزنا بالمرأة التي شهد عليه فيها أبو بكر، ونكل زياد عن الشهادة -، فكان يبغضه لذلك ولغيره من أحوال اجتمعت في نفسه... وكان المغيرة بن شعبة صاحب دنيا؛ يبيع دينه بالقليل النزر منها، ويرضي معاوية بذكر علي بن أبي طالب عليه السلام؛ قال يوماً في مجلس معاوية: إن علياً لم ينكح رسول الله ابنته حباً، ولكنه أراد أن يكافئ بذلك إحسان أبي طالب إليه. قال: وقد صحح عندنا أن المغيرة لعنه على منبر العراق مرات لا تحصى. (1)

شرح نهج البلاغة: إن المغيرة كان أزنى الناس في الجاهلية، فلما دخل في الإسلام قيده الإسلام، وبقيت عنده منه بقية ظهرت في أيام ولايته البصرة. (2)

الإصابة عن المغيرة بن شعبة: أنا أول من رشا في الإسلام، حيث إلى يرفاً - حاجب عمر - وكنت أجالسه، فقلت له: خذ هذه العمامة فالبسها، فإن عندي أختها. فكان يأس بي ويأذن لي أن أجلس من داخل الباب، فكنت آتي فأجلس في القائلة (3)، فيمر المائر فيقول: إن للمغيرة عند عمر منزلة؛ إنه ليدخل عليه في ساعة لا يدخل فيها أحد. (4)

شرح نهج البلاغة: كان المغيرة بن شعبة يبغض علياً عليه السلام منذ أيام رسول الله صلى الله عليه وآله، وتأكدت بغضته إلى أيام أبي بكر وعثمان وعمر، وأشار عليه يوم بويج بالخلافة أن يقر معاوية على الشام مدة يسيرة، فإذا خطب له بالشام وتوطأت دعوته دعاه إليه - كما كان عمر وعثمان يدعوانه إليهما - وصرفه، فلم يقبل، وكان ذلك نصيحة من عدو كاشح (5). (6)

1- شرح نهج البلاغة: ج 4 ص 69 و 70.

2- شرح نهج البلاغة: ج 12 ص 239.

3- القائلة: الظهيرة (لسان العرب: ج 11 ص 577 «قيل»).

4- الإصابة: ج 6 ص 157 الرقم 8197.

5- الكاشح: العدو الباطن العداوة (لسان العرب: ج 2 ص 572 «كشح»).

6- شرح نهج البلاغة: ج 16 ص 101.

شرح نهج البلاغة_ به نقل از ابو جعفر اسکافی_: مغیره بن شعبه، آشکارا علی علیه السلام را بر منبر کوفه لعن می کرد؛ چرا که در روزگار عمر، در جریان زناى مغیره_ که ابو بکره درباره آن، شهادت داد و زیاد، از شهادت دادن، سر باز زد_ علی علیه السلام گفته بود: «اگر مغیره را ببینم، سنگسارش خواهم کرد» و این سخنِ علی علیه السلام، به مغیره رسیده بود. مغیره هم به خاطر این مسئله و نیز مسائل دیگری که از علی علیه السلام در دلش انباشته شده بود، با علی علیه السلام دشمنی می کرد... مغیره بن شعبه اهل دنیا بود و دینش را به چیزی اندک از دنیا می فروخت و با بدگویی از علی بن ابی طالب علیه السلام معاویه را خشنود می کرد. روزی در مجلس معاویه گفت: پیامبر خدا، دخترش را از روی دوستی، به ازدواج علی در نیاورد؛ بلکه می خواست خوبی های ابو طالب را در حق خویش، جبران کند. اخباری درست به ما رسیده که مغیره بر منبر عراق، علی علیه السلام را بی شمار، لعن کرده است.

شرح نهج البلاغة: مغیره، زناکارترین مردم در زمان جاهلیت بود. هنگامی که اسلام آورد، اسلام، وی را محدود کرد. در وجود او نشانه هایی از این حالت، مانده بود که به هنگام زمامداری اش بر بصره، نمود پیدا کرد.

الإصابة_ به نقل از مغیره بن شعبه_: من نخستین کسی هستم که در عصر اسلام، رشوه داده ام: پیش یرفاً (دربان عمر) آدمم و با وی نشستیم و به وی گفتم: این عمامه را بگیر و به سر بگذار، که من تای این عمامه را دارم. وی با من انس پیدا کرد و به من اجازه داد که وارد شوم و بنشینم. من وارد شدم و [همان جا] وسط حیاط نشستم. هر رهگذری که می گذشت، [با خود] می گفت: مغیره در نزد عمر، از منزلت برخوردار است؛ چون در آن هنگامی که هیچ کس نمی تواند پیش وی برود، مغیره می رود.

شرح نهج البلاغة: مغیره بن شعبه، علی علیه السلام را از زمان پیامبر خدا دشمن می داشت؛ ولی این دشمنی، در روزگار ابو بکر، عمر و عثمان، فزونی یافت. در روزی که با علی علیه السلام برای خلافت بیعت شد، او به علی علیه السلام پیشنهاد کرد که معاویه را برای مدتی کوتاه در شام نگه دارد و آن هنگام که در شام به نام او خطبه خوانده شد و دعوتش جا افتاد، معاویه را_ همان گونه که عمر و عثمان، وی را نزد خویش خوانده بودند_ پیش خود بخواند و زمامداری را از وی بگیرد. علی علیه السلام این را نپذیرفت. و این، خیرخواهی ای از سوی دشمنی کینه توز بود.

الغارات عن الكلبي: إِنَّ الْمُغِيرَةَ بْنَ شُعْبَةَ كَتَبَ إِلَى بُسْرِ - حِينَ خَرَجَ مِنْ مَكَّةَ مُتَوَجِّهًا إِلَى الطَّائِفِ (1) - : أَمَا بَعْدُ ، فَقَدْ بَلَغَنِي مَسِيرُكَ إِلَى الْحِجَازِ ، وَزُورُوكَ مَكَّةَ ، وَشِدَّتُكَ عَلَى الْمُرِيبِ ، وَعَفْوُكَ عَنِ الْمُسِيءِ ، وَإِكْرَامُكَ لِأَوْلِي النَّهْيِ ، فَحَمِدْتُ رَأْيَكَ فِي ذَلِكَ ، فَدُمَ عَلَى صَالِحِ مَا أَنْتَ عَلَيْهِ ؛ فَإِنَّ اللَّهَ لَنْ يَزِيدَ بِالْخَيْرِ أَهْلَهُ إِلَّا خَيْرًا ، جَعَلْنَا اللَّهَ وَإِيَّاكَ مِنَ الْأَمْرِينَ بِالْمَعْرُوفِ ، وَالْقَاصِدِينَ إِلَى الْحَقِّ ، وَالذَّاكِرِينَ اللَّهَ كَثِيرًا . (2)

الكامل في التاريخ - في ذِكْرِ الْبَيْعَةِ لِزَيْدِ بُولَايَةَ الْعَهْدِ - : كَانَ ابْتِدَاءَ ذَلِكَ وَأَوَّلُهُ مِنَ الْمُغِيرَةِ بْنِ شُعْبَةَ ؛ فَإِنَّ مُعَاوِيَةَ أَرَادَ أَنْ يَعْزِلَهُ عَنِ الْكُوفَةِ وَيَسْتَعْمَلَ عِوَضَهُ سَعِيدَ بْنَ الْعَاصِ ، فَبَلَغَهُ ذَلِكَ فَقَالَ : الرَّأْيُ أَنْ أَشْخَصَ إِلَى مُعَاوِيَةَ فَاسْتَعْفِيَهُ ؛ لِيُظْهَرَ لِلنَّاسِ كِرَاهَتِي لِلْبُولَايَةِ . فَسَارَ إِلَى مُعَاوِيَةَ ، وَقَالَ لِأَصْحَابِهِ حِينَ وَصَلَ إِلَيْهِ : إِنْ لَمْ أُكْسِبْكُمْ الْآنَ وِلَايَةً وَإِمَارَةً لَا أَفْعَلُ ذَلِكَ أَبَدًا ! وَمَضَى حَتَّى دَخَلَ عَلَى زَيْدٍ ، وَقَالَ لَهُ : إِنَّهُ قَدْ ذَهَبَ أَعْيَانُ أَصْحَابِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَكِبْرَاءُ قُرَيْشٍ وَذَوُو أَسْنَانِهِمْ ، وَإِنَّمَا بَقِيَ أَبْنَاؤُهُمْ ، وَأَنْتَ مِنْ أَفْضَلِهِمْ وَأَحْسَنِهِمْ رَأْيًا ، وَأَعْلَمُهُمْ بِالسُّنَّةِ وَالسِّيَاسَةِ ، وَلَا أُدْرِي مَا يَمْنَعُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْ يَعْقِدَ لَكَ الْبَيْعَةَ ! قَالَ : أَوْ تَرَى ذَلِكَ يَتِمُّ ؟ قَالَ : نَعَمْ . فَدَخَلَ يَزِيدٌ عَلَى أَبِيهِ ، وَأَخْبَرَهُ بِمَا قَالَ الْمُغِيرَةَ ، فَأَحْضَرَ الْمُغِيرَةَ وَقَالَ لَهُ : مَا يَقُولُ يَزِيدُ ! فَقَالَ : يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ، قَدْ رَأَيْتَ مَا كَانَ مِنْ سَفْكِ الدِّمَاءِ ، وَالِاخْتِلَافِ بَعْدَ عُثْمَانَ ، وَفِي يَزِيدٍ مِنْكَ خَلْفٌ ، فَاعْتَرِدْ لَهُ ، فَإِنْ حَدَّثَ بِكَ حَدِيثٌ كَانَ كَهَذَا لِلنَّاسِ ، وَخَلْفًا مِنْكَ ، وَلَا تُسْفِكُ دِمَاءً ، وَلَا تَكُونَ فِتْنَةً . قَالَ : وَمَنْ لِي بِهَذَا ؟ قَالَ : أَكْفِيكَ أَهْلَ الْكُوفَةِ ، وَيَكْفِيكَ زِيَادُ أَهْلِ الْبَصْرَةِ ، وَلَيْسَ بَعْدَ هَذَيْنِ الْمَصْرَيْنِ أَحَدٌ يُخَالِفُكَ . قَالَ : فَارْجِعْ إِلَى عَمَلِكَ ، وَتَحَدَّثْ مَعِ مَنْ يَتَّقُ إِلَيْهِ فِي ذَلِكَ ، وَتَرَى وَتَرَى . فَوَدَّعَهُ وَرَجَعَ إِلَى أَصْحَابِهِ . فَقَالُوا : مَهْ ؟ قَالَ : لَقَدْ وَصَّ عَثُ رَجُلٌ مُعَاوِيَةَ فِي غَرْزٍ (3) بِعِيدِ الْغَايَةِ عَلَى أُمَّةٍ مُحَمَّدٍ ، وَفَتَقْتُ عَلَيْهِمْ فَتَقًا لَا يُرْتَقَى أَبَدًا ، وَتَمَثَّلَ : بِمِثْلِي شَاهِدِي النَّجْوَى وَغَالِي بِي الْأَعْدَاءَ وَالْخِصَمَ الْغِضَابَا وَسَارَ الْمُغِيرَةُ حَتَّى قَدِمَ الْكُوفَةَ ، وَذَاكَرَ مَنْ يَتَّقُ إِلَيْهِ وَمَنْ يَعْلَمُ أَنَّ شَيْعَةَ لِبْنِي أُمَيَّةَ أَمْرَ يَزِيدٍ ، فَأَجَابُوا إِلَى بَيْعَتِهِ ، فَأَوْفَدَ مِنْهُمْ عَشْرَةً ، وَيُقَالُ : أَكْثَرُ مِنْ عَشْرَةٍ ، وَأَعْطَاهُمْ ثَلَاثِينَ أَلْفَ دِرْهَمٍ ، وَجَعَلَ عَلَيْهِمْ ابْنَهُ مُوسَى بْنَ الْمُغِيرَةِ ، وَقَدِّمُوا عَلَى مُعَاوِيَةَ فَرَزَيْنَا لَهُ بَيْعَةَ يَزِيدٍ ، وَدَعَوَهُ إِلَى عَقْدِهَا . فَقَالَ مُعَاوِيَةُ : لَا تَعَجَلُوا بِإِظْهَارِ هَذَا وَكُونُوا عَلَى رَأْيِكُمْ . ثُمَّ قَالَ لِمُوسَى : بِكُمْ اشْتَرَى أَبُوكَ مِنْ هَوْلَاءِ دِينِهِمْ ؟ قَالَ : بِثَلَاثِينَ أَلْفًا . قَالَ : لَقَدْ هَانَ عَلَيْهِمْ دِينُهُمْ . (4)

1- الطَّائِفُ : بَلِيدَةٌ قَرِبَ مَكَّةَ عَلَى ظَهْرِ جَبَلِ غَزْوَانَ ، وَهُوَ أَبْرَدُ مَكَانٍ بِالْحِجَازِ (رَاجِعْ تَقْوِيمَ الْبُلْدَانِ : ص 94) .

2- الغارات : ج 2 ص 609 ؛ شرح نهج البلاغة : ج 2 ص 12 .

3- الغرز : رِكَابُ الْإِبِلِ (المصباح المنير : ص 445 «غرز»).

4- الكامل في التاريخ : ج 2 ص 508 وراجع تاريخ الطبري : ج 5 ص 301 والإمامة والسياسة : ج 1 ص 187 وتاريخ يعقوبي : ج 2 ص 219 .

الغارات_ به نقل از کلبی_: هنگامی که بُسر از مکه به سوی طائف (1) در حرکت بود، مغیره بن شعبه به وی چنین نوشت: «اما بعد؛ خبر حرکتت به سمت حجاز و فرود آمدنت در مکه و سختگیری ات بر شکداران و گذشتت از گنهکاران و بزرگداشتت نسبت به خردمندان، به من رسید؛ و من نظرت را در این خصوص، ستایش کردم. بر کار شایسته ای که انجام می دهی، پایدار باش، که خداوند در کار خیر، جز خیر، بر خیرخواهان نمی افزاید. خداوند، ما و تو را از فرمان دهندگان به معروف، حرکت کنندگان به سوی حق، و بسیار یادکنندگان خویش، قرار دهد!».

الکامل فی التاریخ_ در یادکرد بیعت ولایت عهدی برای یزید_: آغاز و ابتدای این کار از مغیره بن شعبه بود. [داستان از آن جا شروع شد که] معاویه تصمیم گرفت مغیره را از کوفه بردارد و سعید بن عاص را به جای وی به زمامداری بگمارد. خبر این تصمیم به مغیره رسید. [او هم پیش خود] گفت: درست، آن است که پیش معاویه بروم و استعفا بدهم تا بی علاقه گی ام به زمامداری، در پیش مردم، آشکار گردد. او پیش معاویه رفت و وقتی به [کاخ] او رسید، به یاران خود گفت: اگر اکنون حکومت و زمامداری را برای شما به دست نیآورم، هیچ گاه، آن را به دست نخواهم آورد. سپس پیش یزید رفت و به وی گفت: بزرگان اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله و خاندان وی، و بزرگان قریش و سردمداران آن، از بین رفته اند و تنها فرزندان آنان باقی مانده اند و در بین این فرزندان، تو برترین، خوش رأی ترین و آگاه ترین به سنت و سیاست هستی؛ ولی نمی دانم چه چیزی مانع شده است که امیر مؤمنان [معاویه] برای تو بیعت نمی گیرد. یزید گفت: فکر می کنی که این کار، شدنی است؟ گفت: آری. یزید، پیش پدرش رفت و سخن مغیره را به وی گفت. معاویه، مغیره را خواست و گفت: یزید، چه می گوید؟ مغیره گفت: ای امیر مؤمنان! خود دیدی که پس از عثمان، چه خونریزی و اختلافی به وجود آمد! یزید می تواند جانشین تو باشد. خلافت را برای وی استوار کن که اگر برای تو پیشامدی شد، او پناهی برای مردم و جانشینی برای تو باشد و [بدین ترتیب،] نه خونی ریخته شود و نه فتنه ای به وجود آید. معاویه گفت: چه کسی برای من این کار را انجام می دهد؟ گفت: من، مردم کوفه را و زیاد، مردم بصره را برای تو سامان خواهیم داد. پس از این دو شهر، هیچ کس با تو مخالفت نخواهد کرد. معاویه گفت: به کارت برگرد و درباره این موضوع با افرادی که به آنان اعتماد داری، صحبت کن. بیندیش و ما هم می اندیشیم. مغیره با معاویه خداحافظی کرد و به سوی یارانش برگشت. یارانش گفتند: چه خبر؟ گفت: پای معاویه را در میان امت محمد، در گودالی بس عمیق نهادم و آن چنان شکافی در امت انداختم که هیچ گاه ترمیم نخواهد شد. و این شعر را خواند: منم آن که در نجواها (توطئه ها) حضور دارم و دشمنان را برمی انگیزانم و خشم آنان را شعله ور می کنم. مغیره به کوفه آمد و جریان یزید را با کسانی که بدانها اعتماد داشت و می دانست از پیروان بنی امیه اند، در میان گذاشت. آنان بیعت با یزید را قبول کردند. مغیره هیئتی ده نفره (و نیز گفته شده: بیشتر از ده نفر) از آنان را به سوی معاویه گسیل داشت و سی هزار درهم به آنان داد و پسرش موسی بن مغیره را بر آنان گماشت. آنان پیش معاویه آمدند و بیعت با یزید را برای او خوب جلوه دادند و وی را به گرفتن بیعت، فرا خواندند. معاویه گفت: در افشای این موضوع، شتاب نکنید و بر نظرتان پایدار باشید. آن گاه به موسی گفت: پدرت دین اینان را به چند خریده است؟ گفت: سی هزار درهم. معاویه گفت: دینشان را ارزان فروخته اند!

1- طائف، شهر کوچکی است در نزدیکی مکه، بر دامنه کوه غزوان، که خُنک ترین نقطه حجاز است (تقویم البلدان: ص 94).

5 / 13 الوليد بن عقبة هو أخو عثمان لأمه (1)، وممن أسلم يوم فتح مكة . قتل أمير المؤمنين عليه السلام أباه بأمر النبي صلى الله عليه وآله بعد أسره في غزوة بدر (2) . نزلت فيه الآية الكريمة : «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِن جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا...» (3)(4) ، ومع ذلك فإن الخليفة الثاني كان يرسله لجمع الصدقات (5) . كان مفرطاً في شرب الخمر ، وأقيم عليه الحد بسبب ذلك عندما كان والياً من قبل عثمان على الكوفة (6) ، وهذا من جملة المؤاخذات التي سُجِّلت على عثمان (7) . كان قديماً العداً للإمام أمير المؤمنين عليه السلام ، وهو الذي قال للإمام عليه السلام في عهد النبي صلى الله عليه وآله : «أنا أحدُ منك سنانا ، وأبسطُ لسانا ، وأملأُ كتيبةً» ، فنزلت الآية الكريمة : «أَفَمَنْ كَانَ مُؤْمِنًا كَمَنْ كَانَ فَاسِقًا» (8) على أثر ذلك (9) . ولمّا بويع الإمام عليه السلام لم يبايعه ، بل كان يحرض معاوية والعثمانيين بشعر كان ينشده (10) ، بل لازم معاوية في صفين . وكان يسب الإمام عليه السلام . (11)

1- أسد الغابة : ج 5 ص 420 الرقم 5475 ، سير أعلام النبلاء : ج 3 ص 413 الرقم 67 ؛ تاريخ يعقوبي : ج 2 ص 165 .

2- تاريخ دمشق : ج 63 ص 221 ، سير أعلام النبلاء : ج 3 ص 413 الرقم 67 ، مروج الذهب : ج 2 ص 362 .

3- الحجرات : 6 .

4- مسند ابن حنبل : ج 6 ص 397 ح 18486 ، المعجم الكبير : ج 3 ص 274 ح 3395 ، تاريخ دمشق : ج 63 ص 224 وص 228 ،

أسد الغابة : ج 5 ص 420 الرقم 5475 ، الاستيعاب : ج 4 ص 114 الرقم 2750 ، الإصابة : ج 6 ص 481 الرقم 9167 ؛ تاريخ يعقوبي : ج 2 ص 53 .

5- سير أعلام النبلاء : ج 3 ص 414 الرقم 67 ، تاريخ دمشق : ج 63 ص 221 وص 242 .

6- تاريخ دمشق : ج 63 ص 244 ، الكامل في التاريخ : ج 2 ص 245 و 246 ، الأغاني : ج 5 ص 139 _ 146 و ص 158 ، سير

أعلام النبلاء : ج 3 ص 414 الرقم 67 ، أسد الغابة : ج 5 ص 421 الرقم 5475 ، الإصابة : ج 6 ص 482 الرقم 9167 ، الاستيعاب : ج 4 ص 115 الرقم 2750 ؛ تاريخ يعقوبي : ج 2 ص 165 وص 174 .

7- سير أعلام النبلاء : ج 3 ص 415 الرقم 67 ، أسد الغابة : ج 5 ص 421 الرقم 5475 ، تاريخ دمشق : ج 63 ص 220 .

8- السجدة : 18 .

9- راجع : ج 7 ص 520 (المؤمن) .

10- أسد الغابة : ج 5 ص 422 الرقم 5475 ، الإصابة : ج 6 ص 482 الرقم 9167 ، الاستيعاب : ج 4 ص 117 الرقم 2750 .

11- تاريخ الطبري : ج 5 ص 45 ، شرح نهج البلاغة : ج 8 ص 54 ؛ وقعة صفين : ص 391 .

13 / 5 ولید بن عُقبه و برادر مادری عثمان و از جمله کسانی بود که در روز فتح مکه مسلمان شدند. پدرش پس از اسارت در غزوه بدر، به فرمان پیامبر صلی الله علیه و آله به دست امیر مؤمنان، کشته شد. درباره ولید بن عُقبه، این آیه نازل شده است: «ای کسانی که ایمان آورده اید! چنانچه فاسقی خبری آورد، صحت و سقم آن خبر را جویا شوید». با این، خلیفه دوم، او را برای جمع آوری زکات می فرستاد. او در می گساری زیاده روی می کرد و به همین خاطر بود که در زمانی که از طرف عثمان، زمامداری کوفه را به عهده داشت، [به مدینه احضار و] حدّ شرعی بر وی جاری شد. نصب او به زمامداری، یکی از ایرادهایی است که علیه عثمان، ثبت شده است. او دشمنی دیرینه ای با امیر مؤمنان داشت و همو بود که در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام گفت: من از تو تیزشمشیرتر، سخنورتر و در جنگ، پُر اَبهت ترم. در پی این جریان بود که این آیه نازل شد: «آیا کسی که مؤمن است، همانند فاسق است؟!». (1)

هنگامی که برای امام علی علیه السلام بیعت گرفته شد، او با امام علیه السلام بیعت نکرد؛ بلکه معاویه و پیروان عثمان را با اشعاری که می سرود، علیه امام علیه السلام می شوراند. او در جنگ صفین، همراه معاویه بود و به امام علیه السلام ناسزا می گفت.

1- ر.ک: ج 7، ص 521 (مؤمن).

تاريخ دمشق عن ابن عباس: قَالَ الْوَلِيدُ بْنُ عُقْبَةَ بْنِ أَبِي مُعَيْطٍ لِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ: أَنَا أَحَدُ مَنْكَ سِيدِنَا، وَأَبْسَطُ مِنْكَ لِسَانًا، وَأَمْلَأُ لِلْكَتِيبَةِ مِنْكَ! فَقَالَ لَهُ عَلِيُّ: أَسْكُتْ، فَإِنَّمَا أَنْتَ فَاسِقٌ، فَتَزَلَّتْ: «أَفَمَنْ كَانَ مُؤْمِنًا كَمَنْ كَانَ فَاسِقًا لَا يَسْتَوُونَ»، قَالَ: يَعْنِي بِالْمُؤْمِنِ عَلِيًّا، وَبِالْفَاسِقِ الْوَلِيدَ بْنَ عُقْبَةَ. (1)

شرح نهج البلاغة عن أبي القاسم البلخي: مِنَ الْمَعْلُومِ الَّذِي لَا رَيْبَ فِيهِ _ لِاشْتِهَارِ الْخَبْرِ بِهِ، وَإِطْبَاقِ النَّاسِ عَلَيْهِ _ أَنَّ الْوَلِيدَ بْنَ عُقْبَةَ بْنَ أَبِي مُعَيْطٍ كَانَ يُبْغِضُ عَلِيًّا وَيَشْتُمُهُ، وَأَنَّهُ هُوَ الَّذِي لَاحَاهُ (2) فِي حَيَاةِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَنَابَذَهُ، وَقَالَ لَهُ: أَنَا أَثْبَتُ مِنْكَ جَنَانًا، وَأَحَدُ سِيدِنَا! فَقَالَ لَهُ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَسْكُتْ يَا فَاسِقُ! فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى فِيهِمَا: «أَفَمَنْ كَانَ مُؤْمِنًا كَمَنْ كَانَ فَاسِقًا لَا يَسْتَوُونَ...» الْآيَاتِ الْمَثَلُوةَ، وَسَمَّى الْوَلِيدَ بِحَسَبِ ذَلِكَ فِي حَيَاةِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ الْفَاسِقَ، فَكَانَ لَا يُعْرَفُ إِلَّا بِالْوَلِيدِ الْفَاسِقِ. (3)

1- تاريخ دمشق: ج 63 ص 235، تاريخ بغداد: ج 13 ص 321 الرقم 7291، سير أعلام النبلاء: ج 3 ص 415 الرقم 67، الأغاني: ج 5 ص 153 كلّها نحوه.

2- في الحديث: «نهيت عن ملاحاة الرجال»: أي مقاولتهم ومخاصمتهم؛ هو من: لحيث الرجل إذا نازعته (لسان العرب: ج 15 ص 242 «لحا»).

3- شرح نهج البلاغة: ج 4 ص 80.

تاریخ دمشق_ به نقل از ابن عباس_: ولید بن عقبه بن ابی معیط ، به علی بن ابی طالب علیه السلام گفت : من از تو تیزشمشیرتر ، سخنورتر و در جنگ ، پُراپهت ترم . علی علیه السلام به وی فرمود : «ساکت شو! تو جز يك فاسق نیستی» . آن گاه ، این آیه درباره وی نازل شد : «آیا کسی که مؤمن است ، چون کسی است که فاسق است؟ البته يك سان نیستند» . منظور از مؤمن ، علی علیه السلام و منظور از فاسق (نافرمان) ، ولید بن عقبه بود .

شرح نهج البلاغه_ به نقل از ابو القاسم بلخی_: از جمله نقل های معلومی که (به سبب مشهور بودن خبر آنها و نیز اتّفاق نظر مردم درباره آنها) هیچ تردیدی در آنها وجود ندارد ، این است که ولید بن عقبه بن ابی مُعَیْط ، علی علیه السلام را دشمن می داشت و به وی بد می گفت . او همان کسی است که در زمان حیات پیامبر خدا به علی علیه السلام بد گفت و با لقب ناشایست از او یاد کرد و نیز به وی گفت : من از تو پُردل تر و تیزشمشیرترم . علی علیه السلام به وی فرمود : «ای فاسق! ساکت شو» . آن گاه ، خداوند متعال درباره آن دو ، این آیه را فر فرستاد : «آیا کسی که مؤمن است ، چون کسی است که فاسق است؟ البته يك سان نیستند» . نیز آیات بعد از آن را فر فرستاد و بر این اساس ، خداوند ولید را در زمان حیات پیامبر خدا «فاسق» خواند و از آن پس ، او جز با عنوان «ولید فاسق» شناخته نمی شد .

تاريخ دمشق_ في وصف الوليد بن عتبة_ : كان أبوه من شياطين قريش ، أسره رسول الله صلى الله عليه وآله يوم بدر ، وضرب عنقه . وهو الفاسق الذي ذكره الله عز وجل ، يقول : «أفمن كان مؤمناً كمن كان فاسقاً لا يستؤمن» . (1)

الإمام علي عليه السلام : إن امرأة الوليد بن عتبة أتت النبي صلى الله عليه وآله ، فقالت : يا رسول الله ، إن الوليد يضربها (2) . قال : قولي له : قد أجازني . فلم تلبث إلا يسيراً حتى رجعت ، فقالت : ما زادني إلا ضرباً . فأخذ هذبة (3) من ثوبه فدفعها إليها ، وقال : قولي له : إن رسول الله صلى الله عليه وآله قد أجازني . فلم تلبث إلا يسيراً حتى رجعت ، فقالت : ما زادني إلا ضرباً . فرفع يديه وقال : «اللهم عليك الوليد ، أثم بي» مرتين (4) . (5)

الغارات_ في وصف الوليد بن عتبة_ : وهو الذي سماه الله في كتابه فاسقاً ، وهو أحد الصبيبة الذين بشرهم النبي صلى الله عليه وآله بالنار . وقال شاعر يرثي علي النبي صلى الله عليه وآله قوله _ حيث قال في علي عليه السلام : إن تولوه تجدوه هادياً مهدياً ، يسلك بكم الطريق المستقيم _ فقال : فإن يك قد ضل البعير بحمله فلم يك مهدياً ولا كان هادياً فهو من مبغضي علي عليه السلام وأعدائه ، وأعداء النبي صلى الله عليه وآله ؛ لأن أباه قتله النبي صلى الله عليه وآله و آله بيده علي صبراً يوم بدر بالصفرَاء (6) . (7)

- 1- تاريخ دمشق : ج 63 ص 224 .
- 2- كذا في المصدر ، وفي بعض المصادر : «جاءت إلى رسول الله صلى الله عليه وآله تشتكي الوليد أنه يضربها» ، وهو الصواب المناسب للسياق .
- 3- هذبة : أي قطعة (النهاية : ج 5 ص 249 «هدب»).
- 4- يحتمل أن «مرتين» من كلام الراوي ، ويحتمل أيضاً أنها من كلام رسول الله صلى الله عليه وآله .
- 5- مسند ابن حنبل : ج 1 ص 319 ح 1303 ، تاريخ دمشق : ج 63 ص 233 ح 12971 ، مسند أبي يعلى : ج 1 ص 181 ح 289 ، مسند البزار : ج 3 ص 20 ح 768 ، شرح نهج البلاغة : ج 17 ص 239 كلها عن أبي مريم والثلاثة الأخيرة نحوه ، كنز العمال : ج 13 ص 603 ح 37545 .
- 6- الصفرَاء : وادٍ من ناحية المدينة ، بينه وبين بدر مرحلة (معجم البلدان : ج 3 ص 412) .
- 7- الغارات : ج 2 ص 518 .

تاریخ دمشق_ در توصیف ولید بن عقبه_: پدرش از شیطان های قریش بود که پیامبر خدا در جنگ بدر ، او را اسیر کرد و گردن زد . ولید ، همان فاسقی است که خداوند عز و جل درباره اش می فرماید : «آیا کسی که مؤمن است ، چون کسی است که فاسق است؟ البته يك سان نیستند» .

امام علی علیه السلام : زن ولید بن عقبه پیش پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و گفت : ای پیامبر خدا! ولید ، مرا می زند . پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود : «به وی بگو که پیامبر خدا مرا در پناه خود گرفته است» . چندی نگذشت که زن برگشت و گفت : [پس از شنیدن پیغام شما] مرا بیشتر کتک زد . پیامبر صلی الله علیه و آله قطعه ای از لباسش را جدا کرد و به آن زن داد و فرمود : «به وی بگو که پیامبر خدا مرا در پناه خود گرفته است» . مدتی نگذشت که زن ، بار دیگر برگشت و گفت : [پس از شنیدن پیغام شما و دیدن نشانه شما] مرا بیشتر زد . پیامبر خدا ، دستش را بلند کرد و دو بار گفت : «بار خدایا! خودت به حساب ولید برس . او با من مخالفت کرد» .

الغارات_ در توصیف ولید بن عقبه_: وی همانی است که خداوند در کتابش او را «فاسق (نابه کار)» نامید و یکی از چند جوانی است که پیامبر صلی الله علیه و آله به آنان وعده آتش داد . وی در برابر این سخن پیامبر صلی الله علیه و آله که درباره علی علیه السلام فرمود : «اگر از وی پیروی کنید ، او را هدایتگر هدایت شده خواهید یافت که شما را به راه راست خواهد برد» ، شعری سرود و کلام ایشان را رد کرد . او چنین سرود : اگر شتر با بارش گم شده است پس نه هدایت شده ای در کار بوده است و نه هدایتگری! وی از کینه توزان نسبت به علی علیه السلام و از دشمنان علی علیه السلام و پیامبر صلی الله علیه و آله بود ؛ چرا که پیامبر صلی الله علیه و آله در روز بدر در وادی صفراء ، [\(1\)](#) پدر وی را به دست علی علیه السلام به اسیری کشت .

1- صفراء ، دره ای در ناحیه مدینه ، در يك منزلی بدر (معجم البلدان : ج 3 ص 412) .

شرح نهج البلاغة: إِنَّ الْوَلِيدَ بْنَ عُقْبَةَ بْنِ أَبِي مُعَيْطٍ - وَكَانَ يُبْغِضُ الْأَنْصَارَ؛ لِأَنَّهُمْ أَسْرَوْا أَبَاهُ يَوْمَ بَدْرٍ، وَصَدَّرَبُوا عُنُقَهُ بَيْنَ يَدَيْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - قَامَ يَشْتِمُ الْأَنْصَارَ، وَذَكَرَهُمْ بِالْهَجْرِ. (1)

تاريخ دمشق عن عبد الله بن مسعود عن رسول الله صلى الله عليه وآله: سَيْلِي أُمُورِكُمْ مِنْ بَعْدِي رِجَالٌ، يُطْفِئُونَ السُّنَّةَ، وَيَعْمَلُونَ بِالْبِدْعَةِ، وَيُؤْخِرُونَ الصَّلَاةَ عَنْ مَوَاقِيتِهَا. فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، فَمَا تَأْمُرُنِي إِنْ أَدْرَكْتَهُمْ؟ فَقَالَ: سَأَلَنِي ابْنُ أُمِّ عَبْدِ اللَّهِ، ثُمَّ رَفَعَ يَدَيْهِ حَتَّى لَأَرَى بَيَاضَ إِبْطِيهِ، فَقَالَ: «لَا طَاعَةَ لِمَنْ عَصَى اللَّهَ» ثَلَاثَ مَرَّاتٍ، حَسَبْتُ. فَلَمَّا كَانَ الْوَلِيدُ بْنُ عُقْبَةَ بِالْكُوفَةِ آخِرَ الصَّلَاةِ يَوْمًا، فَقَامَ ابْنُ مَسْعُودٍ، فَأَقَامَ الصَّلَاةَ، وَصَلَّى بِالنَّاسِ. (2)

تاريخ دمشق عن علقمة: كُنَّا فِي جَيْشٍ بِالرُّومِ، وَمَعَنَا حُدَيْفَةُ، وَعَلَيْنَا الْوَلِيدُ، فَشَدَّرِبَ الْوَلِيدُ الْخَمْرَ، فَأَرَدْنَا أَنْ نَحُدَّهُ، فَقَالَ حُدَيْفَةُ: أُنَحِّدُونَ أَمِيرَكُمْ وَقَدْ دَنَوْتُمْ مِنْ عَدُوِّكُمْ، فَيَطْمَعُوا فِيكُمْ؟! فَبَلَّغَهُ، فَقَالَ: لَأَشْرَبَنَّ وَإِنْ كَانَتْ مُحَرَّمَةً وَلَا أَشْرَبَنَّ عَلَى رَغْمِ أَنْفٍ مِنْ رَغْمٍ. (3)

1- شرح نهج البلاغة: ج 6 ص 36.

2- تاريخ دمشق: ج 63 ص 240.

3- تاريخ دمشق: ج 63 ص 239، المصنّف لابن أبي شيبة: ج 4 ص 583 ح 147 وفيه «رجل من قريش» بدل «وعلينا الوليد».

شرح نهج البلاغة: ولید بن عقبه بن ابی مُعیط _ که انصار را دشمن می داشت ؛ چون آنان پدر وی را در روز بدر ، اسیر کردند و در پیش پیامبر خدا گردن زدند _ ، به انصار ، دشنام می داد و از آنان به هذیان گویی یاد می کرد .

تاریخ دمشق_ به نقل از عبد الله بن مسعود (ابن أم عبد) _: پیامبر خدا فرمود : «پس از من ، زمام کارهایتان به دست مردانی خواهد افتاد که سنت را خاموش می سازند و به بدعت ، عمل می کنند و نماز را از زمان های خودش تأخیر می اندازند» . پرسیدم : ای پیامبر خدا! چنانچه آنان را دیدم ، دستور می فرمایی چه کار کنم؟ فرمود : «ابن أم عبد ، از من می پرسد» . آن گاه ، دست هایش را بلند کرد _ به طوری که سفیدی زیر بغلش را دیدم _ و آن طور که شمردم ، سه بار فرمود : «آن را که عصیان خدا می کند ، نباید اطاعت کرد» . يك روز ، هنگامی که ولید بن عقبه در کوفه نماز را به تأخیر انداخت ، ابن مسعود برخاست و نماز را به پا داشت و امامت جماعت را [به جای ولید] به عهده گرفت .

تاریخ دمشق_ به نقل از علقمه _: در سپاهی در روم بودیم و حذیفه با ما بود و ولید ، فرمانده ما بود . ولید ، شراب خورد و ما خواستیم بر وی حد جاری کنیم که حذیفه گفت : آیا در حالی که به دشمنان نزدیک شده اید بر فرمانده تان حد جاری می کنید ، تا بر شما طمع کنند ؟ خبر به ولید رسید . پس سرود : من شراب می نوشم ، گر چه حرام باشد برای به خاک مالیدن دماغ آن که مخالفت می کند ، شراب می نوشم!

مروج الذهب :أُتاهُ [عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ] جَمَاعَةٌ مِمَّنْ تَخَلَّفَ عَنِّي عَنِّي مِنْ بَنِي أُمَيَّةَ؛ _ مِنْهُمْ : سَعِيدُ بْنُ الْعَاصِ ، وَمُرْوَانُ بْنُ الْحَكَمِ ، وَالْوَلِيدُ بْنُ عُقْبَةَ بْنِ أَبِي مُعَيْطٍ ، فَجَرَى بَيْنَهُ وَبَيْنَهُمْ حَظْبٌ طَوِيلٌ ، وَقَالَ لَهُ الْوَلِيدُ : إِنَّا لَمَ نَتَخَلَّفُ عَنْكَ رَغْبَةً عَنِّي بِيَعْتِكَ ، وَلَكِنَّا قَوْمٌ وَتَرْنَا النَّاسَ ، وَخَفْنَا عَلَى نُفُوسِنَا ، فَعُذْرُنَا فِيمَا نَقُولُ وَاصِحٌّ ؛ أَمَا أَنَا فَقَتَلْتُ أَبِي صَبْرًا ، وَصَرَبْتَنِي حَدًّا . (1)

الغارات عن مغيرة الضبي : مَرَّ نَاسٌ بِالْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ وَهُمْ يُرِيدُونَ عِيَادَةَ الْوَلِيدِ بْنِ عُقْبَةَ وَهُوَ فِي عِلَّةٍ شَدِيدَةٍ ، فَأَتَاهُ الْحَسَنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَعَهُمْ عَائِدًا ، فَقَالَ لِلْحَسَنِ : أَتُوبُ إِلَى اللَّهِ مِمَّا كَانَ بَيْنِي وَبَيْنَ جَمِيعِ النَّاسِ ، إِلَّا مَا كَانَ بَيْنِي وَبَيْنَ أَبِيكَ ! يَقُولُ : أَيُّ لَا أَتُوبُ مِنْهُ . (2)

شرح نهج البلاغة_ في بيان عِلَّةِ شِدَّةِ بُغْضِ الْوَلِيدِ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ : إِنَّ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ قَتَلَ أَبَاهُ عُقْبَةَ بْنَ أَبِي مُعَيْطٍ صَبْرًا يَوْمَ بَدْرٍ ، وَسُمِّيَ الْفَاسِقَ بَعْدَ ذَلِكَ فِي الْقُرْآنِ ؛ لِنِزَاعِ وَقَعِ بَيْنَهُ وَبَيْنَهُ ، ثُمَّ جَلَدَهُ الْحَدَّ فِي خِلَافَةِ عُثْمَانَ ، وَعَزَلَهُ عَنِ الْكُوفَةِ وَكَانَ عَامِلَهَا . وَبِبَعْضِ هَذَا عِنْدَ الْعَرَبِ أَرْبَابَ الدِّينِ وَالْتَقَى تُسْتَحَلُّ الْمَحَارِمُ ، وَتُسْتَبَاحُ الدَّمَاءِ ، وَلَا تَبْقَى مُرَاقَبَةٌ فِي شِفَاءِ الْغَيْظِ لِذَيْنِ وَلَا لِعِقَابِ وَلَا لِثَوَابِ ، فَكَيْفَ الْوَلِيدُ الْمُسْتَمِلُ عَلَى الْفُسُوقِ وَالْفُجُورِ ، مُجَاهِرًا بِذَلِكَ ! وَكَانَ مِنَ الْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ ، مَطْعُونًا فِي نَسَبِهِ ، مَرْمِيًا بِالْإِلْحَادِ وَالزَّنْدَقَةِ ! (3)

- 1- مروج الذهب : ج 2 ص 362 .
- 2- الغارات : ج 2 ص 519 ؛ شرح نهج البلاغة : ج 4 ص 82 .
- 3- شرح نهج البلاغة : ج 2 ص 8 .

مروج الذهب: گروهی از بنی امیه که از بیعت با علی علیه السلام سر باز زده بودند، نزد وی آمدند که از جمله آنان: سعید بن عاص، مروان بن حکم، ولید بن عقبه بن ابی معیط بودند. بین وی و آنان، سخن به درازا کشید. ولید گفت: ما از روی بی میلی از بیعت با تو سر زده ایم؛ بلکه ما کسانی هستیم که همه ما را طرد نموده اند و بر جانمان هراس داریم. پس، عذر ما در آنچه می گوییم، روشن است. اما [عذر] من: پدرم را به اسیری کشتی و بر خودم نیز حد جاری کردی.

الغارات_ به نقل از مغیره صَبَّی: گروهی از مردم که می خواستند در بیماری شدید ولید بن عقبه به عیادت وی بروند، به حسن بن علی علیهما السلام برخوردند و او هم با آنان به عیادت ولید آمد. ولید به حسن علیه السلام گفت: «از آنچه بین من و بین همه مردم بوده است، پیش خدا توبه می کنم، جز از آنچه بین من و پدرت اتفاق افتاده است!»؛ یعنی می گفت: از آن، توبه نمی کنم.

شرح نهج البلاغه_ در بیان علت کینه شدید ولید نسبت به علی علیه السلام: در روز بدر، علی علیه السلام پدرش (عقبه بن ابی معیط) را به [فرمان پیامبر صلی الله علیه و آله به] اسیری کشت. پس از آن، به خاطر نزاعی که بین وی و علی علیه السلام در گرفت، در قرآن، «فاسق» نام گرفت و سپس در [زمان] خلافت عثمان، علی علیه السلام وی را_ با آن که زمامدار کوفه بود_ حد زد و از آن جا عزل نمود. نزد عرب های اهل دین و تقوا، با [کینه هایی] کم تر از اینها، ناموس ها حلال شمرده می شوند و خون ها مباح می گردند، و دین و ثواب و عقاب، در کاهش خشم آنان اثری ندارد، چه رسد به ولید که جامع فسق و شر بود و آشکارا مرتکب آنها می شد و از شمار «المؤلفه قلوبهم» (1) بود و در نسبتش [به پدرش] تردید وجود داشت و به بی دینی و کفر، متهم بود.

1- المؤلفه قلوبهم (دل به دست آورده شدگان)، کسانی را می گویند که پیامبر صلی الله علیه و آله با دادن مال به آنها، دل هایشان را در برابر اسلام، نرم می ساخت. (م)

راجع : ج 3 ص 144 (السّدّ عن إقامة الحدّ على الوليد) . ج 7 ص 520 (المؤمن) .

ر.ك: ج 3 ص 145 (جلوگیری از اجرای حد بر ولید). ج 7 ص 521 (مؤمن).

سخن ابن ابی الحدید درباره روی گردانان از امام

1. آنس بن مالک

سخن ابن ابی الحدید درباره روی گردانان از امامجماعتی از استادانِ بغدادی ما، (1) یادآور شده اند که گروهی از صحابیان، تابعیان و محدثان، از علی علیه السلام روی گردان بوده اند و درباره وی بدگویی می کرده اند. نیز گروهی از آنان، مناقب (فضایل) او را کتمان می کرده اند و به خاطر علاقه به دنیا و عشق به زندگی زودگذر، دشمنان وی را یاری می رسانده اند:

1. آنس بن مالک بن مالک، یکی از آنان است. علی علیه السلام، در جلوی دار الحکومه یا گفته شده: در صحن مسجد جامع کوفه، از مردم پرسید: «کدام یک از شما شنیده است که پیامبر صلی الله علیه و آله می فرماید: هر که من مولای اویم، علی مولای اوست؟». دوازده نفر برخاستند و گواهی دادند. انس بن مالک هم در بین مردم بود؛ ولی گواهی نداد. علی علیه السلام به وی فرمود: «چه چیز موجب شد که برنخیزی و گواهی ندهی، حال آن که تو در آن روز، حاضر بودی؟».

1- گوینده سخن، تا پایان این مقاله، ابن ابی الحدید است. (م)

2 و 3 . اشعث بن قیس و جریر بن عبد الله

گفت: ای امیر مؤمنان! من پیر شده ام و فراموش کرده ام. علی علیه السلام فرمود: «بار خدایا! اگر دروغ می گوید، در چهره اش لکه سفیدی بیفکن که عمامه اش نتواند آن را بپوشاند!». طلحة بن عمیر می گوید: سوگند به خدا که پس از آن، پیسی را در بین دو چشمش دیدم. عثمان بن مظرف [در این باره] چنین روایت کرده است: در آخر عمر انس بن مالک، مردی از وی درباره علی بن ابی طالب علیه السلام پرسید. وی گفت: بر آن شده ام که پس از روز صحن، (1) هیچ حدیثی را که در مورد علی علیه السلام است و از من پرسش می شود، کتمان نکنم. «او سرسلسله پرهیزگاران در روز قیامت است». سوگند به خدا که این را از پیامبرتان شنیدم. (2)

2 و 3 . اشعث بن قیس و جریر بن عبد الله گفته اند که: اشعث بن قیس کندی و جریر بن عبد الله بجلي، علی علیه السلام را دشمن می داشتند و علی علیه السلام خانه جریر بن عبد الله را خراب کرده است. اسماعیل بن جریر [در این باره] می گوید: علی، دوبار خانه ما را ویران کرد. حارث بن حصّین، گزارش داده است که پیامبر خدا، يك جفت از کفش های خود را به جریر بن عبد الله داد و فرمود: «این دو کفش را نگه دار، که از دست رفتن آن دو، [هشدار دربار] از دست رفتن دین توست». در روز جمل، یکی از آن دو کفش از بین رفت و هنگامی که علی علیه السلام وی را به سوی معاویه گسیل داشت، آن دیگری نیز از بین رفت. سپس وی از علی علیه السلام جدا شد و از جنگ، کنار کشید.

1- مقصود، همان جریان پرسش علی علیه السلام در صحن دارالحکومه یا صحن مسجد جامع کوفه است. (م)

2- ر. ک: ج 2 ص 341 (نفرین علی علیه السلام درباره پنهان کنندگان).

4. ابو مسعود انصاری

5. کعب الأحبار

4. ابو مسعود انصاری ابو مسعود انصاری از علی علیه السلام روی گردان بود. شريك، از عثمان بن ابی زُرعه و وی از زید بن وهب، گزارش کرده است که: ما در حضور علی علیه السلام داشتیم از [وجوب یا عدم وجوب] ایستادن در هنگام عبور جنازه می گفتیم که ابو مسعود انصاری گفت: ما در این حالت بر پا می ایستادیم. علی علیه السلام فرمود: «در این صورت، شما یهود هستید!». .. منهل، از نعیم بن دجاجه گزارش کرده است که: پیش علی علیه السلام نشسته بودم که ابو مسعود، سر رسید. علی علیه السلام فرمود: «جوجه آمد». ابو مسعود، آمد و نشست. علی علیه السلام به وی فرمود: «به من خبر رسیده که تو برای مردم، فتوا می دهی!». گفت: آری؛ و به آنان می گویم: پایان کار، بد است! [علی علیه السلام] پرسید: «آیا چیزی از پیامبر خدا شنیده ای؟». گفت: آری؛ شنیدم که می فرمود: «سال صدم برای مردم نخواهد آمد، مگر آن که بر روی زمین، پلک چشمی به هم نمی خورد». [علی علیه السلام] فرمود: «اشتباه کردی، ای خشتِ خام بر آب زن! (1) در نخستین پندارت به اشتباه افتادی! منظور پیامبر صلی الله علیه و آله مردم همان روزگار ایشان بوده است. آیا آسایش این امت، جز پس از سال صدم است؟!».

5. کعب الأحبار گروهی از تاریخ نگاران گزارش کرده اند که علی علیه السلام درباره کعب الأحبار می فرمود: «وی دروغگوست». کعب، از علی علیه السلام روی گردان بود.

1- این مثل فارسی، برابر مثلی است که در متن عربی آمده است. (م)

6. نعمان بن بشیر انصاری**7. عمران بن حصین****8. سمره بن جندب**

6. نعمان بن بشیر انصاری نعمان بن بشیر انصاری هم از علی علیه السلام روی گردان و دشمن وی بود. او همراه معاویه به خونریزی پرداخت و نیز از فرماندهان پسرش یزید بود. وی با همین عقیده کشته شد.

7. عمران بن حصین گزارش شده است که: عمران بن حصین از روی گردانان از علی علیه السلام بود. علی علیه السلام وی را به مدائن (1) فرستاد و این کار به خاطر آن بود که عمران، همواره می گفت: اگر علی می میرد، نمی دانم مرگش چگونه خواهد بود، و اگر کشته می شود، چه وقت امیدوار باشم که کشته شود. پاره ای از مردم، عمران را جزو پیروان علی علیه السلام شمرده اند.

8. سمره بن جندب سمره بن جندب از پاسبانان زیاد بن ابیه بوده است. عبد الملك بن حکیم، از حسن نقل کرده است که: مردی از مردم خراسان به بصره آمد. مالی را که با خود داشت، در بیت المال نهاد و رسید گرفت. سپس به مسجد وارد شد و دو رکعت نماز خواند. سمره بن جندب، او را دستگیر و وی را به داشتن اعتقادات خوارج، متهم ساخت. آن گاه، وی را با خود برد و گردن زد. او در آن زمان، رئیس پاسبانان زیاد بود. به وسایل همراه مرد خراسانی نگاه کردند و رسیدی به خط [مسئول] بیت المال

1- مدائن: نام اصلی آن، «مدائن (شهرهای) هفتگانه» است که پایتخت پادشاهان ایران بود. این شهر بر ساحل شرقی دجله و در یک منزلی جنوب بغداد قرار دارد و «ایوان کسرا» در آن واقع است. این شهر به سال چهاردهم هجری به دست مسلمانان فتح گردید (ر. ک: تقویم البلدان: ص 302).

یافتند . ابو بکره گفت : ای سمره! آیا کلام خداوند متعال را نشنیده ای که فرمود : «قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى * وَذَكَرَ اسْمَ رَبِّهِ فَصَلَّى ؛ رستگار ، آن کسی است که خود را پاک گردانید و نام پروردگارش را یاد کرد و نماز گزارد» ؟ سمره گفت : برادرت ، (1) به من چنین فرمان داد . اعمش بن ابی صالح ، گزارش کرده است که : به ما گفته شد که یکی از یاران پیامبر خدا آمده است . پیش وی رفتیم و دیدیم که سمره بن جندب است . روی یکی از پاهایش پوششی بود و روی پای دیگرش برف [گذاشته بودند] . گفتیم : چه شده است ؟ گفتند : نقرس گرفته است . [آن جا بودیم که] گروهی نزد وی آمدند و گفتند : ای سمره! فردا ، به خدایت چه خواهی گفت ، اگر گفته شود که مردی را نزد تو آوردند و گفتند : «وی از خارجیان است» و تو فرمان به قتلش دادی و آن گاه ، فرد دیگری را آوردند و گفتند : «آن را که کشتی ، خارجی نبود ؛ بلکه جوانی بود که در پی کار خودش بود و ما اشتباه کردیم . خارجی ، این یکی است» و تو فرمان به قتل دومی دادی ؟ سمره گفت : این کار ، چه اشکالی دارد ؟ اگر [آن اولی ،] از اهل بهشت بوده ، که به بهشت رفته است و اگر از اهل دوزخ بوده ، به دوزخ رفته است . واصل (آزاد شده ابو عیینه) ، از جعفر بن محمد بن علی علیه السلام و وی از پدرانش نقل کرده است که : «سمره بن جندب ، در باغ یک مرد انصاری ، درخت خرمایی داشت و [با رفت و آمدش] مرد انصاری را آزار می داد . مرد انصاری به پیامبر خدا شکایت برد . پیامبر صلی الله علیه و آله کسی را در پی سمره فرستاد و او را فرا خواند و به وی فرمود : «درخت

1- مقصودش ، زیاد بن ابیه است که او نیز همچون سمره ، فرزند سُمیه است و این دو ، برادرِ مادری بودند .

نخلت را به این شخص بفروش و پول آن را بگیر.» . سمره گفت : چنین نمی کنم. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود : «يك درخت در مقابل آن درخت بردار» . گفت : چنین نمی کنم . فرمود : «پس باغ را از وی بخر» . گفت : چنین نمی کنم . فرمود : «این درخت را به من بده و در بهشت ، درختی بستان» . گفت : چنین نمی کنم . پیامبر خدا به مرد انصاری گفت : «برو و درخت نخلش را قطع کن ، که وی را در آن درخت ، حقی نیست» . شريك ، گزارش کرده است که : عبد الله بن سعد ، از حُجر بن عدی به ما خبر داد که : به مدینه آمدم و پیش ابو هریره نشستم . پرسید : از کجا هستی؟ گفتم : از مردم بصره . پرسید : سمره بن جندب ، چه کار می کند؟ گفتم : زنده است. گفت : هیچ کس به اندازه من دوست ندارد که عمر وی طولانی باشد . گفتم : برای چه؟ گفت : [برای این که] پیامبر خدا به من ، او و حذیفه فرمود : «از شما سه نفر ، کسی که آخر بمیرد ، اهل دوزخ است» . حذیفه بر ما پیشی گرفت و اکنون ، من آرزومندم که در مرگ ، از سمره پیشی بگیرم. راوی می گوید : سمره بن جندب ، زنده ماند تا شهادت حسین علیه السلام را دید.

9 . عبد الله بن زبير**10 . معاوية بن ابي سفيان**

احمد بن بشير ، از مسعر بن کدام ، آورده است که : در زمان رفتن حسين عليه السلام به سمت كوفه ، سمره بن جندب رئيس پاسبانان عبید الله بن زياد بود . او مردم را به حرکت به سوی حسين عليه السلام برای جنگ با وی ، تشويق می کرد .

9 . عبد الله بن زبير از جمله روی گردانان از علی عليه السلام و دشمنان وی ، عبد الله بن زبير بود _ که پیش تر از او یاد کردیم _ . علی عليه السلام همواره می فرمود : «زبير از ما اهل بيت بود تا آن که پسرش عبد الله ، بزرگ شد و وی را تباه کرد» . عبد الله ، همان کسی است که زبير را به جنگ با علی عليه السلام وا داشت و نیز همان کسی است که رفتن به بصره را برای عایشه ، خوب جلوه داد . او فردی بددهان و بدگو بود که بنی هاشم را دشمن می داشت و علی بن ابي طالب عليه السلام را لعن می کرد و بد می گفت . (1)

10 . معاوية بن ابي سفيان علی عليه السلام در نماز صبح و نماز مغرب ، قنوت می خواند و در قنوتش معاويه ، عمرو ، مغیره ، ولید بن عقبه ، ابو اعور ، ضحاک بن قیس ، بُسر بن اړطات ، حبيب بن مسلمه ، ابو موسی اشعری و مروان بن حکم را نفرین می کرد . اینان نیز در قنوت ، وی را لعن می کردند .

11 . مغیره بن شعبه

استادمان ، (1) ابو عبد الله بصری متکلم _ که خدای رحمتش کناد _ ، از نصر بن عاصم لیثی ، از پدرش روایت کرد که : به مسجد پیامبر خدا آمدم ، که دیدم مردم می گفتند : از خشم خدا و پیامبرش ، به خدا پناه می بریم! گفتم : چه شده است؟ گفتند : هم اکنون ، معاویه برخاست و دست ابو سفیان را گرفت و هر دو از مسجد خارج شدند ، که پیامبر خدا فرمود : «خداوند ، این پیرو و پیشرو را لعنت کند! چه روزهایی از دست معاویه کپل گنده بر امت من خواهد گذشت!». استادمان [همچنین] گفت : علاء بن حُرَیْز قُسَیْرِي روایت کرده است که : پیامبر خدا به معاویه فرمود : «ای معاویه! تو بدعت را سنت ، و بدی را خوبی خواهی شمرد . خوراکت بسیار و ستمت گسترده خواهد بود ...».

11 . مغیره بن شعبه ابراهیم بن هلال ، نویسنده الغارات ، از ابو صادق ، از جنذب بن عبد الله گزارش کرده است که : نزد علی علیه السلام از مُغیره بن شُعْبَة و علاقه اش به معاویه سخن به میان آمد . فرمود : «مغیره کیست؟ اسلام آوردن او به خاطر هرزگی و خیانتی بود که در حق شماری از افراد خاندانش مرتکب شده بود . او آنان را کشت و با آنان درگیر شد (حدیث 6261) . آن گاه از آنان گریخت و به عنوان پناهنده به اسلام ، نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد . سوگند به خدا ، از زمانی که اسلام آورده ، کسی از او فروتنی و افتادگی ندیده است . آگاه باشید که پیش از قیامت ، در قبیله ثقیف ، فرعون هایی ظهور خواهند کرد که از حق ، کناره می گیرند و آتش جنگ را می افروزند و از ستمکاران ، پشتیبانی می کنند .

1- . گوینده این تعبیر ، در تمام این مقاله ، ابن ابی الحدید است . (م)

12 . یزید بن حُجَّیَه

آگاه باشید! قبیله ثقیف ، مردمی نیرنگبازند که به هیچ پیمانی وفا نمی کنند و با عرب ، چنان دشمنی می ورزند که گویی از آنان نیستند . البتّه در بین آنان ، گاه ، فرد صالحی پیدا می شود ، از جمله : عروة بن مسعود و ابو عبید بن مسعود (که در روز قُشُّ الناطف ، (1) شهید شد) . فرد صالح در قبیله ثقیف ، کمیاب است . . .» .

12 . یزید بن حُجَّیَه ابراهیم بن هلال در کتاب الغارات آورده است که : از جمله کسانی که از علی علیه السلام جدا شدند و به معاویه پیوستند ، یزید بن حُجَّیَه تیمی (از بنی تیم بن ثعلبه بن بکر بن وائل) بود . علی علیه السلام وی را بر منطقه ری و دشتی (2) گماشت . وی خوارج را شکست داد و غنایم را برای خود برداشت . علی علیه السلام وی را زندانی کرد و غلامش سعد را بر وی گماشت . ابن حُجَّیَه در حالی که سعد در خواب بود ، به اسبش نزدیک شد ، به سوی معاویه گریخت و چنین سرود : سعد را گول زدم و با اسبم ، راندم به سوی شام و آن را که بهترین است ، برگزیدم . بر سعد ، نیرنگ زدم ، در حالی که وی در زیر عبایی خوابیده بود سعد ، جوانی خام و گولخور است . آن گاه به منطقه رَقّه (3) آمد که [در آن روزها] ، هر که از علی علیه السلام جدا می شد ، نخست

1- ر . ك : ص 418 پاورقی ح 6209 .

2- دَشْتَبِيّ یا دشتابی یا دَسْتَبَا ، دشتی پُر آب و منطقه ای آباد ، در غرب ری به سمت همدان ، که با این دو شهر ، پیوند داشت و مرکز آن ، یزد آباد ، در محلّ «بویین زهرا» ی امروزی بود (ر . ك : جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی : ج 3 ص 181) .

3- رَقّه ، یکی از شهرهای شناخته شده سوریه است که در کنار رود فرات واقع شده و فاصله آن تا حَرّان ، سه روز است (ر . ك : معجم البلدان : ج 3 ص 59) .

به آن جا می آمد تا از معاویه اجازه رفتن به نزدش را بگیرد. شهرهای رقه، زُها، (1) قرقیسیا (2) و حرّان (3) در قلمرو معاویه بود و زمامدار آن جا، ضحاک بن قیس بر آنها فرمان روایی می کرد. شهرهای هیت، (4) عانات، (5) نصیبین، (6) دارا، (7) آمد، (8) و سنجان (9) نیز در قلمرو حکومت علی علیه السلام بودند و مالک اشتر بر آن جاها فرمان روایی می کرد. این دو، هر ماه در جنگ بودند.

- 1- زُها، از شهرهای ترکیه است که میان شام و موصل (از سمت شمال شرقی فرات) در بالادست رقه و حرّان، قرار دارد. این شهر، امروزه با دو نام: اِدس و اُورفا، شناخته می شود (ر. ک: جغرافیای تاریخی سرزمین های خلافت شرقی: ص 111).
- 2- قرقیسیا، شهری در کنار رود خابور (از سرشاخه های فرات) در نزدیکی منطقه عمومی صقین و رقه است و محلّ ریزش رود خابور به فرات است (ر. ک: معجم البلدان: ج 4 ص 328).
- 3- حرّان، شهر مرکزی دیار مُصَدّر است که فاصله آن تا زُها، یک روز و فاصله آن تا رقه، دو روز است. حرّان، بر سر راه موصل، شام و روم واقع شده است. در زمان عمر، عیاض بن غنم، آن را فتح کرد. حرّان، همان شهری است که حضرت ابراهیم علیه السلام اولین هجرتش را به سوی آن انجام داد (معجم البلدان: ج 2 ص 235).
- 4- هیت، شهری در عراق است، در کنار رود فرات، از نواحی بغداد و بالادست انبار (معجم البلدان: ج 5 ص 421).
- 5- عانه، شهری مشهور در عراق است، میان رقه و هیت، که آن را با توابعش، «عانات» گفته اند و در نزدیکی «حدیثه» بر کرانه فرات، واقع شده است (معجم البلدان: ج 4 ص 72).
- 6- نصیبین، شهری است آباد بر سر راه جاده اصلی موصل به شام (معجم البلدان: ج 5 ص 288).
- 7- دارا، شهری است بر بلندی کوهی میان نصیبین و ماردین، و از شهرهای ناحیه جزیره شمرده می شود (معجم البلدان: ج 2 ص 418).
- 8- آمد، بزرگ ترین شهر دیار بکر است که آن را با سنگ های سیاه بر روی شبه جزیره ای در دل دجله ساخته اند و دجله، چون هلالی، آن را دربر دارد و دور می زند (معجم البلدان: ج 1 ص 56). آمد را امروزه «دیار بکر» می گویند.
- 9- سنجان، شهری مشهور در ناحیه جزیره که تا موصل، سه روز راه فاصله دارد (معجم البلدان: ج 3 ص 262). اکنون در شمال غرب عراق، واقع است و ساکنان آن، گرد و از فرقه یزیدیّه اند و آب آشامیدنی آنها از رودخانه خابور (از سرشاخه های فرات) تأمین می شود.

13 . عبد الله بن عبد الرحمن

14 . قَعْقَاع بن شُور

15 . نَجَاشِي

ابو صَدِّ لْتِ تَيْمِي مِي گوید: نفرین علی علیه السلام در حَقِّ ابنِ حُجَّيَّةِ چنین بود: «خداوندا! یزید بن حُجَّيَّةِ با پول مسلمانان فرار کرد و به قومی فاسق پیوست. ما را از نیرنگ و شیطنت او محفوظ بدار و وی را به جزای ستمکاران، کیفر بده...!». .

13 . عبد الله بن عبد الرحمن از جمله کسانی که از علی علیه السلام جدا شدند، عبد الله بن عبد الرحمن بن مسعود بن اوس بن ادريس بن معتبِ ثقفی بود. وی نخست با معاویه بود. سپس به علی علیه السلام پیوست و در جنگِ صِفِّين، در کنار وی بود. سپس بار دیگر به سوی معاویه رفت. علی علیه السلام وی را «هَجَنَع» صدا می کرد که به معنای «دراز» است.

14 . قَعْقَاع بن شُور از جمله کسانی که از علی علیه السلام جدا شدند، قَعْقَاع بن شُور بود. علی علیه السلام وی را بر منطقه کَسْکَر (1) گمارد، اما از وی کارهایی ناشایست سر زد؛ از جمله، این که زنی گرفت و مهریه اش را صد هزار درهم قرار داد و به سوی معاویه گریخت.

15 . نَجَاشِيکی دیگر از کسانی که از علی علیه السلام جدا شدند، نَجَاشِي شاعر (از بنی حارث بن کعب) بود. وی از شعرای عراقیان در جنگِ صِفِّين بود و علی علیه السلام به وی فرمان داده بود که با

1- . کَسْکَر، سرزمینی بود در شرق کوفه و شمال بصره که مرکز آن، شهر کَسْکَر، بر ساحل دجله بود و حَجَّاج بن یوسف، شهر «واسط» را در ساحل مقابل آن، بنا نهاد (جغرافیای تاریخی سرزمین های خلافت شرقی: ص 42).

16 . حنظله کاتب**17 . مُطَرَّف بن عبد الله**

شعر ، با شاعران شام (از قبیل کعب بن جُعَیل و دیگران) بستیزد. وی در کوفه شراب خورد . علی علیه السلام هم بر وی حد جاری کرد . وی خشمگین گشت و به معاویه پیوست و به هَجْو علی علیه السلام پرداخت

16 . حنظله کاتب از جمله کسانی که از علی علیه السلام جدا شدند ، حنظله کاتب بود. او و جریر بن عبد الله بَجَلی از کوفه به سمت قرقسیا خارج شدند و گفتند : در شهری که در آن بر عثمان خُرده گرفته می شود ، سکونت نمی کنیم

17 . مُطَرَّف بن عبد الله نویسنده الغارات ، از اسماعیل بن حکیم ، از ابو مسعود جریری آورده است که : سه نفر از مردم بصره ، کینه علی علیه السلام را همواره در دل داشتند : مُطَرَّف بن عبد الله بن شِخِّیر ، علاء بن زیاد و عبد الله بن شقیق. نویسنده الغارات می نویسد : مُطَرَّف ، فردی عابد و زاهد بود. هِشام بن حَسَّان ، از ابن سیرین نقل کرده است که : ابو یَقْظان عَمَّار بن یاسر به منزل ابو مسعود وارد شد و ابن شِخِّیر ، نزد وی بود . [ابن شِخِّیر] از علی علیه السلام با تعبیری ناشایست یاد کرد . عَمَّار گفت : ای فاسق! تو این جایی؟ ابن مسعود گفت : ای ابو یَقْظان! درباره مهمانم مراعات کن. نویسنده الغارات می گوید : بیشترین دشمنان علی علیه السلام مردم بصره بودند که گرایش عثمانی داشتند و در دل هایشان کینه روز جمل بود. علی علیه السلام [نیز] کم تر با مردم ، اُنس می گرفت و در دین خدا سختگیر بود و با دانشی

18 و 19 . اسود بن یزید و مسروق بن اجدع**20 . ابو بُرْدَة بن ابی موسی**

که نسبت به دین و پیروی ای که از حق داشت ، باک نداشت که چه کسی خشنود و چه کسی ناخشنود است

18 و 19 . اسود بن یزید و مسروق بن اجدعاز جمله کسانی که از علی علیه السلام جدا شدند ، اسود بن یزید و مسروق بن اجدع بودند. سَلْمَة بن کَهِیل روایت کرده است که : این دو پیش بعضی از زنان پیامبر صلی الله علیه و آله می رفتند و در آن جا علیه علی علیه السلام حرف می زدند. اسود با همین اعتقاد مُرد ؛ ولی مسروق ، زنده ماند تا آن که هیچ نمازی نمی خواند ، مگر این که بر علی بن ابی طالب علیه السلام درود می فرستاد ، و این به خاطر حدیثی بود که از عایشه در فضل علی علیه السلام شنید .

20 . ابو بُرْدَة بن ابی موسیاز جمله دشمنانی که قدر و منزلت علی علیه السلام را کم می شمردند ، ابو بُرْدَة (پسر ابو موسی اشعری) بود که این دشمنی را چون میراثی از پدر داشت. عبد الرحمان بن جُنْدَب نقل کرده است که ابو برده به زیاد گفت : گواهی می دهم که حُجْر بن عَدَى ، همانند آن اصلع ، (1) نسبت به خداوند ، کفر ورزیده است . منظور وی نسبت دادن کفر به علی بن ابی طالب علیه السلام بود ؛ زیرا وی ، اصلع بود. عبد الرحمان مسعودی ، از ابن عیّاش مَنْتوف گزارش کرده است که : ابو بُرْدَة را دیدم که از ابو عادیه جُهَنی (قاتل عمّار یاسر) پرسید : آیا تو عمّار بن یاسر را کشتی؟ گفت : آری .

1- .أَصْلَعُ : زُلْفَ رِيخْتَه ؛ کسی که موی جلوی سرش ریخته باشد . صفتی است که به امام علی علیه السلام نسبت داده اند . (م)

21. ابو عبد الرحمان سلمی**22. قیس بن ابی حازم**

گفت: دستت را به من بده. آن گاه، دست وی را بوسید و گفت: هرگز [این دست]، آتش نبیند! ابو نعیم، از هشام بن مغیره، از غضبان بن یزید روایت کرده است که: ابو بُرده را دیدم که به ابو عادیه (قاتل عمّار یاسر) گفت: آفرین به برادرم! بیا این جا. آن گاه وی را در کنار خویش نشاند.

21. ابو عبد الرحمان سَلَمیو از روی گردانان از علی علیه السلام، ابو عبد الرحمان سَلَمی قاری بود. نویسنده الغارات از عطاء بن سائب آورده است که: کسی به ابو عبد الرحمان بن سلمی گفت: تو را به خدا، اگر از تو چیزی بپرسم، از آن، خبرم می دهی؟ گفت: آری. پرسش کننده، پس از تأکید بسیار، پرسید: تو را به خدا، آیا علی علیه السلام را، جز به خاطر آن روز که در کوفه اموال را تقسیم کرد و چیزی به تو و خاندانت نرسید، دشمن می داری؟ عبد الرحمان گفت: حال که مرا به خدا سوگند دادی، دلیلی جز آن ندارد....

22. قیس بن ابی حازم قیس بن ابی حازم، علی علیه السلام را دشمن می داشت. وُکَیْع، از اسماعیل بن ابی خالد، از قیس بن ابی حازم، نقل کرده است که: پیش علی علیه السلام آمدم تا وی درباره نیازی که داشتم، با عثمان صحبت کند؛ ولی او نپذیرفت و من کینه او را به دل گرفتم. من (ابن ابی الحدید) می گویم: اساتید متکلم ما _ که خداوند رحمتشان کناد _ روایت وی از پیامبر خدا را که: «شما همان گونه که ماه را در شب چهاردهم می بینید،

23 و 24 . زهری و عروة بن زبیر**25 و 26 . زید بن ثابت و عمرو بن ثابت**

خدایتان را هم خواهید دید»، بی اعتبار می دانند و می گویند: او علی علیه السلام را دشمن می داشت؛ پس فاسق بود. و از وی نقل کرده اند که وی گفته است: از علی _ که بر روی منبر، سخنرانی می کرد _ شنیدم که می گفت: «به سوی باقی مانده احزاب (1) بشتابید»، و کینه اش را از آن روز به دل گرفتیم.

23 و 24 . زهری و عروة بن زبیر زُهری، از روی گردانان از علی علیه السلام بود. جریر بن عبد الحمید، از محمد بن شیبّه آورده است که: در مسجد مدینه بودم که دیدم زُهری و عروة بن زبیر نشسته اند و از علی علیه السلام حرف می زنند و بدگویی می کنند. این خبر به علی بن حسین علیهما السلام رسید. آمد و در مقابلشان ایستاد و فرمود: «اما تو، ای عروه! پدرم از دست پدرت به خدا شکایت برد و خداوند به سود پدر من، علیه پدر تو حکم کرد...». از طرق گوناگون، روایت شده است که عروة بن زبیر می گفت: هیچ يك از اصحاب پیامبر خدا، چون علی بن ابی طالب و أسامة بن زید، متکبر نبودند! عاصم بن ابی عامر بَجَلی، از یحیی پسر عروة بن زبیر، نقل کرده است که: هر گاه پدرم از علی علیه السلام یاد می کرد، به وی بد می گفت.

25 و 26 . زید بن ثابت و عمرو بن ثابت زید بن ثابت، گرایش شدید عثمانی داشت. عمرو بن ثابت نیز گرایش عثمانی داشت و از دشمنان علی علیه السلام و کینه ورزان نسبت به وی بود....

1- منظور، بقایای احزابی هستند که در مدینه در جنگ علیه پیامبر صلی الله علیه و آله شرکت کرده بودند. در سوره احزاب، درباره همین موضوع، آیاتی آمده است. (م)

27 . مکحول

27 . مکحول مکحول ، از دشمنان علی علیه السلام بود . زهیر بن معاویه ، از حسن بن حُر ، نقل کرده است که : مکحول را سرشار از دشمنی با علی علیه السلام دیدم . همچنان او را ارشاد می کردم تا نرم شد و آرام گرفت . استاد ما ، ابو جعفر اسکافی ، گفت : همه بصریان ، علی علیه السلام را دشمن می داشتند و نیز بیشتر کوفیان و بیشتر مردم مدینه . مردم مکه نیز همگی او را دشمن می داشتند و همه قریش ، مخالف وی بودند . همه مردم ، همراه بنی امیّه و علیّه وی بودند .

الفصل السادس : قبائل تبغضه 6 / 1 قُرَيْشٌ رسول الله صلى الله عليه وآله في وصية نبيه لأُمير المؤمنين عليه السلام : يا أخي ، إن قُرَيْشًا سَنُظَاهِرُ عَلَيْكَ ، وَتَجْتَمِعُ كَلِمَتُهُمْ عَلَى ظُلْمِكَ وَفَهْرِكَ ؛ فَإِنْ وَجَدْتَ أَعْوَانًا فَجَاهِدْهُمْ ، وَإِنْ لَمْ تَجِدْ أَعْوَانًا فَكُفَّ يَدَكَ ، وَاحْتَقِنْ دَمَكَ ؛ فَإِنَّ الشَّهَادَةَ مِنْ وَرَائِكَ . (1)

الإمام علي عليه السلام في كلام له في التَّظَلُّمِ وَالتَّشَكِّي مِنَ قُرَيْشٍ : اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْتَعْدِيكَ عَلَى قُرَيْشٍ وَمَنْ أَعَانَهُمْ ؛ فَإِنَّهُمْ قَدْ قَطَعُوا رَحِمِي ، وَأَكْفَوْوا إِنَائِي (2) ، وَأَجْمَعُوا عَلَى مُنَازَعَتِي حَقًّا كُنْتُ أَوْلَى بِهِ مِنْ غَيْرِي ، وَقَالُوا : أَلَا إِنَّ فِي الْحَقِّ أَنْ تَأْخُذَهُ ، وَفِي الْحَقِّ أَنْ تُنَمَّعَهُ ، فَاصْبِرْ مَعْمُومًا ، أَوْ مِتْ مُتَأَسِّفًا . فَتَنْظَرْتُ فَإِذَا لَيْسَ لِي رَافِدٌ (3) ، وَلَا ذَابٌّ وَلَا مُسَاعِدٌ ، إِلَّا أَهْلَ بَيْتِي ، فَضَنَنْتُ (4) بِهِمْ عَنِ الْمَنِيَّةِ ؛ فَأَغْضَيْتُ عَلَى الْقَدَى ، وَجَرَعْتُ رِيقِي عَلَى الشَّجَا (5) ، وَصَبَرْتُ مِنْ كَظْمِ الْغَيْظِ عَلَى أَمْرٍ مِنَ الْعَلَقَمِ (6) ، وَالْمِ لِقَلْبٍ مِنْ وَخِزِ الشُّفَارِ (7) . (8)

- 1- الغيبة للطوسي : ص 334 ح 280 عن جابر بن عبد الله الأنصاري وعبد الله بن عباس وص 193 ح 155 ، كتاب سليم بن قيس : ج 2 ص 907 ح 61 كلاهما عن ابن عباس .
- 2- وأكفؤوا إنائي : قلبوه وكتبوه ، ويقال لمن قد أضيعت حقوقه : قد أكفأ إناءه ؛ تشبيهاً بإضاعة اللبن من الإناء (شرح نهج البلاغة : ج 11 ص 110) .
- 3- الرافد : العطاء والعون (مجمع البحرين : ج 2 ص 717 «رفد») .
- 4- ضَنَنْتُ بالشيء : بَخَلْتُ بِهِ (لسان العرب : ج 13 ص 261 «ضنن») .
- 5- القذى : ما يقع في العين فيؤذيها كالغبار ونحوه ، والشَّجَا : ما ينشِبُ في الحلق من عظم ونحوه فيغصُّ به ، وهما كنايةتان عن النقمة ومرارة الصبر ، والتألم من الغبن (مجمع البحرين : ج 2 ص 932 «شجا») .
- 6- العَلَقَمُ : شجر الحنظل (المحيط في اللغة : ج 2 ص 215 «علقم») .
- 7- الشُّفَارُ : جمع شفرة ، وهو حدّ السيف (لسان العرب : ج 4 ص 420 «شفر») .
- 8- نهج البلاغة : الخطبة 217 ، الغارات : ج 1 ص 308 ؛ شرح نهج البلاغة : ج 6 ص 96 كلاهما عن جندب نحوه وراجع كشف المحجّة : ص 248 والمسترشد : ص 416 ح 141 والإمامة والسياسة : ج 1 ص 176 .

فصل ششم : قبایلی که با امام علی دشمنی می ورزیدند

6 / 1 قریش

فصل ششم : قبایلی که با امام علی دشمنی می ورزیدند 6 / 1 قریش پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در وصیتش به امیر مؤمنان : ای برادرم! قریش ، همدیگر را علیه تو یاری خواهند کرد و در ستم کردن بر تو و کوبیدنت ، هم داستان خواهند گشت . اگر یاورانی یافتی ، با آنان مبارزه کن ؛ و اگر یاورانی نیافتی ، دست نگه دار و خونت را حفظ کن ، که شهادت در پی توست.

امام علی علیه السلام در سخنی که در دادخواهی و شکوه از قریش داشت : خداوندا! من از تو علیه قریش و کسانی که آنان را یاری می کنند ، کمک می خواهم ؛ زیرا که آنان پیوند خویشاوندی ام را بریدند ، حقم را ضایع نمودند و در منازعه با من بر سر حقی گرد آمدند که من از دیگران به آن ، سزاوارتر بودم و گفتند : حق ، را می توانی به دست آوری و می توانند تو را از آن ، منع کنند . با غم ، صبر کن ، یا از تأسف بمیر! نگرستم و دیدم هیچ تکیه گاه و مدافع و یآوری ، جز خانواده ام ندارم . پس دریغم آمد (نخواستم) که آنان بمیرند . خار در چشم ، صبر کردم و غصه در گلو ، چشیدم و خویشتندارانه بر چیزی که تلخ تر از حنظل و برای دل ، درد آورتر از تیغ شمشیر بود ، شکیبایی کردم.

عنه عليه السلام: اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْتَعْدِيكَ (1) عَلَى قَرَيْشٍ وَمَنْ أَعَانَهُمْ! فَإِنَّهُمْ قَطَعُوا رَحِمِي، وَصَغَّرُوا عَظِيمَ مَنزِلَتِي، وَأَجْمَعُوا عَلَيَّ مُنَازَعَتِي أَمْرًا هَوْلِي. ثُمَّ قَالُوا: أَلَا إِنَّ فِي الْحَقِّ أَنْ تَأْخُذَهُ، وَفِي الْحَقِّ أَنْ تَتْرُكَهُ. (2)

عنه عليه السلام: اللَّهُمَّ اجْزِ قُرَيْشًا عَنِّي الْجَوَازِي؛ فَقَدْ قَطَعْتَ رَحِمِي، وَدَفَعْتَنِي عَن حَقِّي، وَأَغْرَتَ بِي سُفَهَاءَ النَّاسِ، وَخَاطَرْتَ بَدَمِي. (3)

عنه عليه السلام: اللَّهُمَّ اجْزِ قُرَيْشًا عَنِّي الْجَوَازِي؛ فَقَدْ ظَلَمُونِي حَقِّي، وَصَغَّرُوا شَأْنِي، وَمَنَعُونِي إِرْثِي. (4)

عنه عليه السلام: اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْتَعْدِيكَ عَلَى قُرَيْشٍ؛ فَإِنَّهُمْ ظَلَمُونِي حَقِّي، وَمَنَعُونِي إِرْثِي، وَتَمَالَّزُوا عَلَيَّ. (5)

1- استعداه: استغائه واستنصره (القاموس المحيط: ج 4 ص 360 «عدا»).

2- نهج البلاغة: الخطبة 172؛ شرح نهج البلاغة: ج 4 ص 104 عن أبي الطفيل وص 103 عن شريح بن هانئ وكلاهما نحوه.

3- الجمل: ص 124، الغارات: ج 2 ص 431 عن زيد بن وهب وفيه إلى «حقي» وراجع الإمامة والسياسة: ج 1 ص 75.

4- الجمل: ص 171.

5- الجمل: ص 123 وراجع المناقب لابن شهر آشوب: ج 2 ص 115 وص 202.

امام علی علیه السلام: خداوندا! از تو علیه قریش و کسانی که آنان را یاری می کنند، یاری می جویم؛ چرا که آنان پیوند خویشاوندی ام را بریدند، منزلت والایم را کوچک شمردند و بر سر حاکمیتی که از آن من بود، علیه من گرد آمدند و گفتند: حق را می توانی بگیری و می توانی وا گذاری.

امام علی علیه السلام: خداوندا! قریش را از طرف من مجازات کن! آنان پیوند خویشاوندی ام را بریدند، مرا از حقم محروم ساختند، کم خردان را بر من جری ساختند و جان مرا به خطر انداختند.

امام علی علیه السلام: خداوندا! قریش را از طرف من مجازات کن! آنان در حقم ستم ورزیدند، منزلت مرا کوچک شمردند و مرا از میراثم باز داشتند.

امام علی علیه السلام: خدایا! من از تو علیه قریش، یاری می جویم؛ چرا که آنان در حقم ستم ورزیدند، مرا از میراثم باز داشتند و با من دشمنی ورزیدند.

عنه عليه السلام: ما لنا ولقريش! يخضمون الدنيا باسمنا، ويطؤون على رقابنا، فيالله وللعجب! من اسم جليل لمسمى ذليل. (1)

عنه عليه السلام من كتاب له إلى أخيه عقيل: دَعَّ عَنْكَ قُرَيْشًا وَتَرَكَاضَهُمْ (2) فِي الضَّلَالِ، وَتَجَوَّاهُمْ (3) فِي الشَّقَاقِ، وَجِمَّاحَهُمْ (4) فِي التَّيِّهِ (5)؛ فَإِنَّهُمْ قَدِ اجْمَعُوا عَلَيَّ حَرْبِي كَاجْمَاعِهِمْ عَلَيَّ حَرْبِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَبْلِي، فَجَزَّتْ قُرَيْشًا عَنِّي الْجَوَازِي! فَقَدَّ قَطَعُوا رَحْمِي، وَسَلَبُونِي سُلْطَانَ ابْنِ أُمِّي (6). 7

راجع: ص 296 (أحقاد على رسول الله)، و ص 300 (أحقاد بدرية وحنينية وغيرهن).

- 1- شرح نهج البلاغة: ج 20 ص 308 ح 523 .
- 2- تركاضهم: أي ركضهم (القاموس المحيط: ج 2 ص 332 «ركض»).
- 3- التجوال: التطواف، واجتال: إذا ذهب وجاء (لسان العرب: ج 11 ص 131 «جول»).
- 4- الجموح من الرجال: الذي يركب هواه، والجموح: الذي إذا حمل لا يرده اللجام (لسان العرب: ج 2 ص 426 «جمح»).
- 5- تاة يتيه تئها: إذا تحير وضلّ (النهاية: ج 1 ص 203 «تية»).
- 6- نهج البلاغة: الكتاب 36، الغارت: ج 2 ص 431 عن زيد بن وهب نحوه.

امام علی علیه السلام: ما را با قریش، چه کار؟ آنان به نام ما دنیا را می بلعند و بر گرده ما گام می نهند. به خدا که شگفت آور است: نامی بزرگ بر نام گیرنده ای خوار!

امام علی علیه السلام در نامه ای به برادرش عقیل: قریش را در تاختنشان در گم راهی و جولانیشان در دشمنی و افسار گسیختگی شان در سرگردانی رها کن، که آنان بر جنگ با من گرد آمده اند، همان گونه که پیش از من، بر جنگ با پیامبر خدا گرد آمده بودند. خداوند، قریش را از طرف من مجازات کند! آنان پیوند خویشاوندی ام را بُریدند و حاکمیت پسر مادرم را از من گرفتند. 1

ر. ک: ص 297 (کینه توزی ها نسبت به پیامبر خدا) و ص 301 (کینه های برجامانده از جنگ های بدر، حنین و جزاینها).

6 / 2 بنو أمية الإمام علي عليه السلام: إن بني أمية ليفوقوني تراث محمد صلى الله عليه وآله تعويقا، والله لئن بقيت لهم لأنقضنهم نقض اللحاح الودام التربة. 1

عنه عليه السلام لما بلغه اتهام بني أمية له بالمشاركة في دم عثمان: أ ولم ينه بني أمية علمها بي عن قرفي (1)؟ أو ما وزع الجهال سابقتي عن تهمتي! ولما وعظهم الله به أبلغ من لساني. أنا حجيج المارقين، وخصيم التاكثين المرتابين، وعلى كتاب الله تعرض الأمثال، وبما في الصدور تجازى العباد! (2)

الأعاني عن الحارث بن حبيش: بعثني سعيد بن العاص بهدايا إلى المدينة، وبعثني إلى علي عليه السلام وكتب إليه: إنني لم أبعث إلى أحد بأكثر مما بعثت به إليك إلا شيئا في خزائن أمير المؤمنين. قال: فأتيت عليا فأخبرته فقال: لشد ما تحظر بنو أمية تراث محمد صلى الله عليه وآله! أما والله لئن وليتها لأنقضنها نقض القصاب لثراب الودمة. (3)

الكامل في التاريخ عن أبي الزناد: لقيت هشاما؛ فأتني لفي الموكب إذ لقيه سعيد بن عبد الله بن الوليد بن عثمان بن عفان، فسار إلى جنبه فسد معه يقول: يا أمير المؤمنين! إن الله لم يزل يُعِمُّ على أهل بيت أمير المؤمنين! وينصُرُ خليفته المظلوم، ولم يزالوا يلعنون في هذه المواطن أبا تراب! فإنها مواطن صالحة، وأمير المؤمنين ينبغي له أن يلعنه فيها. فسق على هشام قوله وقال: ما قدمنا لشد تم أحد ولا للعنه، قد منا حججا. (4)

1- قرفه بكذا: أي أضافه إليه واتهمه به (النهاية: ج 4 ص 45 «قرف»).

2- نهج البلاغة: الخطبة 75.

3- الأعاني: ج 12 ص 169، شرح نهج البلاغة: ج 6 ص 174، النهاية في غريب الحديث: ج 1 ص 185 وفيه من «لئن وليتها».

4- الكامل في التاريخ: ج 3 ص 313، تاريخ الطبري: ج 7 ص 36، البداية والنهاية: ج 9 ص 234. راجع: ص 474 (كيد أعدائه لإطفاء نوره).

6 / 2 بنی امیه امام علی علیه السلام: بنی امیه، میراث محمد صلی الله علیه و آله را اندک اندک به من می دهند. به خدا، اگر زنده بمانم، آن سان که قصاب شکنبه خاک آلوده را دور می افکند، آنها را دور می افکنم (پراکنده می سازم).

امام علی علیه السلام_ هنگامی که اتهام بنی امیه به او (یعنی مشارکت داشتن در [ریختن] خون عثمان) به گوشش رسید: آیا شناخت بنی امیه از من، آنان را از عیبجویی از من باز نمی دارد؟ آیا سابقه ام در اسلام، نادانان را از تهمت زنی به من باز نمی دارد؟ البته پندی که خداوند به آنان داده، از بیان من رساتر است. من [با دلیل و حجت] مغلوب کننده از دین خارج شدگان و محکوم کننده پیمان شکنان در شبهه غلتیده ام. کارها [ی شبهه ناک] بر کتاب خدا عرضه می شوند و بندگان بر اساس آنچه در دل دارند، پاداش داده می شوند.

الأعانی_ به نقل از حارث بن حُبیب: سعید بن عاص، مرا با هدیه هایی به مدینه اعزام کرد و پیش علی علیه السلام فرستاد و به وی چنین نوشت: «من آن قدر که برای تو می فرستم، برای هیچ کس، جز امیر مؤمنان، نمی فرستم». پیش علی علیه السلام آمدم و به وی خبر دادم. فرمود: «چه قدر بنی امیه، میراث محمد صلی الله علیه و آله را تاراج می کنند! سوگند به خدا، اگر قدرت را به دست گیرم، آنها را چون قصابی که شکنبه خاک آلوده را دور می افکند، دور می افکنم (پراکنده می سازم)».

الکامل فی التاریخ_ به نقل از ابو زناد: هشام بن عبد الملك [، خلیفه اموی] را دیدم. و من در کاروان او [در مکه] بودم که سعید بن عبد الله بن ولید بن عثمان بن عفان به دیدارش آمد و به کنارش رفت. شنیدم که سعید می گفت: ای امیر مؤمنان! خداوند، همواره بر اهل بیت امیر مؤمنان نعمت داده و خلیفه مظلومش را یاری کرده است. در این مناطق، مردم، همواره ابو تراب را نفرین می کنند. این جاها، جاهایی خوب [برای مستجاب شدن دعا] است، و سزاوار است که امیر مؤمنان هم ابو تراب را نفرین کند. این سخن بر هشام، سنگین آمد و گفت: ما برای بدگویی کردن و نفرین فرستادن به کسی این جا نیامده ایم. ما برای حج آمده ایم. (1)

1- ر.ک: ص 475 (نیرنگ های دشمنان امام علی علیه السلام برای خاموش کردن نور او).

6 / 3 بنو أودكان بنو أود من القحطانية، عرفوا بدناءتهم وضععتهم. وكانوا أعداء للإمام علي عليه السلام وأولاده. شاركوا في صفين إلى جانب معاوية (1)، لازموا الأمويين وناوؤوا أهل البيت عليهم السلام. (2)

فرحة الغري عن هشام بن السائب الكلبي عن أبيه: أدركت بني أود وهم يعلمون أبناءهم وخدمهم سب علي بن أبي طالب عليه السلام، وفيهم رجل من رَهطِ عبدِ الله بنِ إدريس بنِ هانئٍ، فدخَلَ على الحجاجِ بنِ يوسفَ يوماً، فكلمَهُ بكلامٍ فأغلظَ له الحجاجُ في الجوابِ، فقالَ له: لا تُقلْ هذا أيُّها الأميرُ؛ فلا لُقْرِيشٍ ولا لثقيفٍ منقبةٌ يعتدونَ بها إلا ونحنُ نعتدُّ بمثلها. قالَ له: وما مناقبُكم؟ قالَ: ما يُنقِصُ عثمانُ ولا يُذكرُ بسوءٍ في نادينا قطُّ. قالَ: هذه منقبةٌ! قالَ: وما رُويَ منّا خارجيٌّ قطُّ. قالَ: ومنقبةٌ! قالَ: وما شهدَ منّا معَ أبي ترابٍ مشاهدَةٌ إلا رجلٌ واحدٌ؛ فأسقطه ذلكَ عندنا وأخمله، فما له عندنا قدرٌ ولا قيمةٌ. قالَ: ومنقبةٌ! قالَ: وما أرادَ منّا رجلٌ قطُّ أن يتزوَّجَ امرأةً إلا سألَ عنها: هل تُحبُّ أبا ترابٍ أو تذكرُهُ بخيرٍ؟ فإن قيلَ: إنَّها تفعلُ ذلكَ، اجتنبها فلم يتزوَّجها. قالَ: ومنقبةٌ! قالَ: وما وُلدَ فينا ذكراً فسَميَ عليًّا ولا حسناً ولا حسينا، ولا وُلدتَ فينا جاريةً فسَميتَ فاطمةً. قالَ: ومنقبةٌ! قالَ: ونذرتُ منّا امرأةً حينَ أقبلَ الحُسينُ إلى العِراقِ إن قتله اللهُ أن تنحرَ عشرَ جُزرٍ (3)، فلما قُتِلَ وقتَ بندرها. قالَ: ومنقبةٌ! قالَ: ودُعِيَ رجلٌ منّا إلى البراءةِ من عليٍّ ولعنه، فقالَ: نعم، وأزيدُكم حسناً وحسينا. قالَ: ومنقبةٌ، والله! قالَ: وقالَ لنا أميرُ المؤمنينَ عبدُ الملكِ: أنتمُ الشعارُ دونَ الدثارِ (4)، وأنتمُ الأنصارُ بعدَ الأنصارِ. قالَ: ومنقبةٌ! قالَ: وما بالكوفةِ إلا ملاحَةُ بني أودٍ، فضحك الحجاجُ. قالَ هشامُ بنُ السائبِ الكلبيُّ: قالَ لي أبي: فسلبَهُمُ اللهُ ملاحَتَهُمُ. 5

1- شرح نهج البلاغة: ج 4 ص 61.

2- في المصدر: «جزور».

3- الدثار: الثوب الذي يُستدفاً به من فوق الشعار (لسان العرب: ج 4 ص 276 «دثر»).

4- فرحة الغري: ص 22، بحار الأنوار: ج 46 ص 119 ح 10.

6 / 3 بنی اُودبنی اُود، از عرب شاخه قحطانی (یمنی) بودند که به پستی و پلشتی شناخته می شدند و دشمن امام علی علیه السلام و فرزندان بودند. آنان در جنگ صفین، در کنار معاویه بودند و همواره با بنی امیه و علیه اهل بیت علیهم السلام بودند.

فَرَحَةُ الْعَرِيَّ - به نقل از هشام بن سائب کلبی، از پدرش - بنی اود را دیدم که بدگویی به علی بن ابی طالب علیه السلام را به فرزندان و خدمتکارانشان آموزش می دادند. در بین آنان، مردی از گروه عبد الله بن ادریس بن هانی بود که روزی بر حجاج بن یوسف وارد شد و سخنی گفت و حجاج به وی جواب درستی داد. وی به حجاج گفت: ای امیر! چنین نگو؛ زیرا در بین قریش و ثقیف، فضیلت قابل ذکری نیست، مگر آن که در بین ما نیز همانند آن، وجود دارد. حجاج گفت: فضیلت های شما چیست؟ پاسخ داد: هیچ گاه عثمان در جمع های ما بدگویی نمی شود و به بدی یاد نمی گردد. حجاج گفت: این، فضیلت است. مرد گفت: هیچ گاه در بین ما، شورشی دیده نشده است. حجاج گفت: این، فضیلت است. مرد گفت: در جنگ ها از ما، جز يك نفر، کسی همراه ابو تراب شرکت نکرده است، که این کارش، او را از چشم ما انداخته و مُنزوی ساخته است و وی هیچ ارزش و منزلتی نزد ما ندارد. حجاج گفت: این، فضیلت است. مرد گفت: هر کس از ما که بخواهد با زنی ازدواج کند، درباره او می پرسد که: آیا وی ابو تراب را دوست داشته و یا او را به نیکی یاد کرده است؟ اگر گفته شود که این زن، چنین کرده است، از او دوری می گزیند و با او ازدواج نمی کند. حجاج گفت: این، فضیلت است. مرد گفت: در بین ما پسری به دنیا نیامده که علی یا حسن یا حسین نامیده شده باشد و نیز دختری به دنیا نیامده که فاطمه شده باشد. حجاج گفت: این، فضیلت است. مرد گفت: روزی که حسین به سوی عراق آمد، زنی از قبیله ما نذر کرد که اگر خدا حسین را بکشد، ده نفر شتر قربانی کند و هنگامی که او کشته شد، به نذرش وفا کرد. حجاج گفت: این، فضیلت است. مرد گفت: از يك نفر از ما خواسته شد که از علی برائت بجوید و او را نفرین کند. وی گفت: باشد؛ حسن و حسین را هم می افزایم. حجاج گفت: سوگند به خدا که این، فضیلت است. مرد گفت: امیر مؤمنان، عبد الملك، به ما گفت: شما لباس زیر بالاپوش و یاران بعد از انصار هستید. (1) حجاج گفت: این، فضیلت است. مرد گفت: در کوفه، جز قبیله بنی اود، نمکین نیستند. حجاج، خنده اش گرفت. پدرم به من گفت: خداوند، ملاحظت (نمکین بودن) را از آنان گرفت.

1- یعنی: برای خلافت اُموی، به منزله حامیان روز مبادا و پایدارترین یاران هستید. (م)

ص: 464

راجع : ص 394 (الحجّاج بن يوسف).

ص: 465

ر. ك: ص 395 (حَجَّاج بن يوسف).

.

6 / 4 باهلة باهلة: قبيلة من قيس بن عيلان (1)، من العدنانية الذين كانوا أعداء للإمام علي عليه السلام، وحاربوه في الجمل (2). قيل فيها: كانت باهلة في الدناءة والصعة واللؤم إلى أقصى غاية (3).

الإمام علي عليه السلام: يا باهلة! اغدوا خذوا حَقَّكُمْ مَعَ النَّاسِ، وَاللَّهِ يَشْهَدُ أَنَّكُمْ تُبْغِضُونِي وَأَنِّي أُبْغِضُكُمْ (4).

وقعة صفين عن ليث بن سليم: دَعَا عَلِيٌّ بَاهِلَةَ فَقَالَ: يَا مَعْشَرَ بَاهِلَةَ! أَشْهَدُ اللَّهَ أَنَّكُمْ تُبْغِضُونِي وَأُبْغِضُكُمْ، فَخُذُوا عَطَاءَكُمْ وَاخْرُجُوا إِلَى الدَّيْلَمِ. وَكَانُوا قَدْ كَرِهُوا أَنْ يَخْرُجُوا مَعَهُ إِلَى صَفِينِ (5).

الغارات عن سعيد الأشعري: اسْتَخْلَفَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ حِينَ سَارَ إِلَى النَّهْرَوَانَ رَجُلًا مِّنَ النَّخَعِ يُقَالُ لَهُ: هَانِي بْنُ هُوذَةَ، فَكَتَبَ إِلَى عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ غَنِيًّا وَبَاهِلَةَ فُتِنُوا؛ فَادْعُوا اللَّهَ عَلَيْكَ أَنْ يَظْفَرَ بِكَ عَدُوَّكَ، قَالَ: فَكَتَبَ إِلَيْهِ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: اجْلُوهُمْ مِنَ الْكُوفَةِ، وَلَا تَدْعُ مِنْهُمْ أَحَدًا (6).

تاريخ بغداد عن سعيد بن سلم بن قتيبة أبي محمد الباهلي: خَرَجْتُ حَاجًّا وَمَعِيَ قِبَابٌ وَكَنَائِسُ (7)، فَدَخَلْتُ الْبَادِيَةَ فَتَقَدَّمْتُ الْقِبَابَ وَالْكَنَائِسَ عَلَى حَمِيرٍ لِي، فَمَرَرْتُ بِأَعْرَابِيٍّ مُحْتَبٍ (8) عَلَى بَابِ خَيْمَةٍ لَهُ، وَإِذَا هُوَ يَرْمِي الْقِبَابَ وَالْكَنَائِسَ، فَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ، فَقَالَ: لِمَنْ هَذِهِ الْقِبَابُ وَالْكَنَائِسُ؟ قَالَ: قُلْتُ: لِرَجُلٍ مِّنْ بَاهِلَةَ، قَالَ: تَاللَّهِ مَا أَظُنُّ اللَّهَ يُعْطِي الْبَاهِلِيَّ كُلَّ هَذَا. قَالَ: فَلَمَّا رَأَيْتُ إِزْرَاءَهُ بِالْبَاهِلِيَّةِ دَنَوْتُ مِنْهُ فَقُلْتُ: يَا أَعْرَابِيٍّ، أَتُحِبُّ أَنْ يَكُونَ لَكَ الْقِبَابُ وَالْكَنَائِسُ، وَأَنْتَ رَجُلٌ مِّنْ بَاهِلَةَ؟ فَقَالَ: لَا هَا اللَّهُ (9). فَقُلْتُ: أَتُحِبُّ أَنْ تَكُونَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَأَنْتَ رَجُلٌ مِّنْ بَاهِلَةَ؟ قَالَ: لَا هَا اللَّهُ. قُلْتُ: أَتُحِبُّ أَنْ تَكُونَ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ وَأَنْتَ رَجُلٌ مِّنْ بَاهِلَةَ؟ قَالَ: بِشَرِّطٍ. قَالَ: قُلْتُ: وَمَا ذَاكَ الشَّرِّطُ؟ قَالَ: لَا يَعْلَمُ أَهْلُ الْجَنَّةِ أَنِّي بَاهِلِيٌّ! قَالَ: وَمَعِيَ صِدْقَةٌ دَرَاهِمٍ، قَالَ: فَرَمَيْتُ بِهَا إِلَيْهِ فَأَخَذَهَا، وَقَالَ: لَقَدْ وَافَقْتَ مِنِّي حَاجَةً. قُلْتُ لَهُ لَمَّا أَنْ صَدَّمَهَا إِلَيْهِ: أَنَا رَجُلٌ مِّنْ بَاهِلَةَ، قَالَ: فَرَمَى بِهَا إِلَيَّ وَقَالَ: لَا حَاجَةَ لِي فِيهَا. فَقُلْتُ: خُذْهَا إِلَيْكَ يَا مَسْكِينُ؛ فَقَدْ ذَكَرْتَ مِنْ نَفْسِكَ الْحَاجَةَ! فَقَالَ: لَا أَحِبُّ أَنْ أَلْقَى اللَّهَ وَلِلْبَاهِلِيِّ عِنْدِي يَدٌ! قَالَ: فَقَدِمْتُ فَدَخَلْتُ عَلَى الْمَأْمُونِ فَحَدَّثْتُهُ بِحَدِيثِ الْأَعْرَابِيِّ، فَضَحِكَ حَتَّى اسْتَلْقَى عَلَى قَفَاهُ وَقَالَ لِي: يَا أَبَا مُحَمَّدٍ، مَا أَصْبَرَكَ! وَأَجَازَنِي بِمِئَةِ أَلْفٍ (10).

1- معجم قبائل العرب: ج 1 ص 60.

2- شرح نهج البلاغة: ج 1 ص 258.

3- شرح نهج البلاغة: ج 3 ص 272.

4- الغارات: ج 1 ص 19 عن أبي يحيى.

5- وقعة صفين: ص 116.

6- الغارات: ج 1 ص 18، بحار الأنوار: ج 33 ص 356 ح 588.

7- الكنيسة: شبه هودج، يُعْرَزُ فِي الْمَحْمَلِ أَوْ فِي الرَّحْلِ فُضْبَانٌ وَيُلْقَى عَلَيْهِ ثَوْبٌ، يَسْتَظِلُّ بِهِ الرَّكَّابُ وَيَسْتَتِرُ بِهِ (المصباح المنير: ص 542 «كنس»).

8- الاحتباء: هو أن يضم الإنسان رجليه إلى بطنه بثوب يجمعهما به مع ظهره ويشده عليها (النهاية: ج 1 ص 335 «حبا»).

9- لاها الله ذا: معناه: لا والله لا يكون ذا، أو لا والله الأمر ذا، فحذف تخفيفاً (النهاية: ج 5 ص 237 «ها»).

10- .تاريخ بغداد : ج 9 ص 74 الرقم 4658 ؛ الكنى والألقاب : ج 1 ص 385 .

6 / 4 باهله‌باهله، قبیله ای از بنی قیس بن عیلان (عدنانی‌ها/عرب‌های غیر یمنی) هستند که دشمن امام علی علیه السلام بودند و در جمل، با وی جنگیدند. درباره این قبیله، گفته شده است که: بی نهایت، پست و پلشت و فرومایه بودند.

امام علی علیه السلام: ای باهله! فردا بیایید و با [بقیه] مردم، حقتان را بگیرید. خداوند، گواه است که شما مرا دشمن می‌دارید و من هم شما را دشمن می‌دارم.

وقعة صفین_ به نقل از لیث بن سلیم_: علی علیه السلام قبیله باهله را فرا خواند و فرمود: «ای جمع باهله! خداوند را گواه می‌گیرم که شما مرا دشمن می‌دارید و من هم شما را دشمن می‌دارم. سهم خود را بگیرید و به سمت دیلم بروید». آنان از این که همراه وی به صفین بروند، ناراضی بودند.

الغارات_ به نقل از سعید اشعری_: هنگامی که علی علیه السلام به سوی نهروان حرکت کرد، شخصی را از قبیله نخع، به نام هانی بن هوذه، به جای خود گذاشت. وی به علی علیه السلام نوشت: «دو قبیله غنی و باهله گم راه شده‌اند و از خدا می‌خواهند که دشمنت را بر تو پیروز گرداند». علی علیه السلام به وی نوشت: «از کوفه اخراجشان کن و هیچ کس از آنان را رها نکن».

تاریخ بغداد_ به نقل از ابو محمد سعید بن سلم بن قتیبه باهلی_: به قصد حج، به راه افتادم و همراه من، سرپرده‌ها و کجاوه‌های بسیار بود. به بادیه رسیدم، در حالی که من بر پشت الاغم سوار و جلودار قافله بودم. بادیه نشینی را دیدم که در جلوی خیمه‌اش چمباتمه زده بود و با نگاهش کاروان را دنبال می‌کرد. به وی سلام کردم. گفت: این سرپرده‌ها و کجاوه‌ها از آن کیست؟ گفتم: از آن مردی باهلی. گفت: سوگند به خدا که فکر نمی‌کنم خداوند به فردی باهلی، چنین بیخشد. وقتی تحقیر او را نسبت به باهلی‌ها دیدم، نزدیکش رفتم و گفتم: ای بادیه نشین! دوست داری که این سرپرده‌ها و کجاوه‌ها از آن تو باشد و تو مردی باهلی باشی؟ گفت: خدا نکند! گفتم: دوست داری که امیر مؤمنان باشی و در عین حال، مردی باهلی باشی؟ گفت: خدا نکند! گفتم: دوست داری که باهلی باشی و اهل بهشت باشی؟ گفت: به یک شرط. گفتم: به چه شرط؟ پاسخ داد: به شرط این که بهشتیان نفهمند که من باهلی هستم. همراهم یک کیسه درهم بود. آن را به وی دادم. آن را گرفت و گفت: نیاز من، برآورده شد. وقتی آن [کیسه] را به خود چسباند، گفتم: من مردی باهلی هستم. کیسه را به سویم پرت کرد و گفت: به آن، نیاز ندارم. گفتم: ای بینوا! بردار. خودت گفتی که نیازمند هستی. گفت: دوست ندارم که خدا را، در حالی ببینم که شخصی باهلی بر من منت داشته باشد. پیش مأمون آمدم و داستان بادیه نشین را نقل کردم. آن قدر خندید که به پشت افتاد. به من گفت: ای ابو محمد! چقدر شکیبایی! آن گاه، صد هزار درهم جایزه به من داد.

الكنى والألقاب: الباهليئي نسبة إلى باهلة، وكانت العرب تستنكف من الانتساب إلى هذه القبيلة حتى قال الشاعر: وما ينفع الأصل من هاشم إذا كانت النفس من باهله وقال الآخر: ولو قيل للكلب يا باهليئي عوى الكلب من لؤم هذا النسب (1)

6 / 5 غني (2) الإمام علي عليه السلام: ادعوا لي غنياً وباهلة - وحياً آخر قد سماهم - فليأخذوا أعطيائهم، فوالذي فلق الحبة وبرأ النسمة! ما لهم في الإسلام نصيب، وإني شاهد لهم في منزلي عند الحوض وعند المقام المحمود أنهم أعدائي في الدنيا والآخرة، ولئن ثبتت قدماي لأردن قبيلة إلى قبيلة، ولأبهرجن (3) ستين قبيلة ما لهم في الإسلام نصيب. (4)

الإمام الصادق عليه السلام: قال أمير المؤمنين علي عليه السلام: عندي صحيفة من رسول الله بخاتميه، فيها ستون قبيلة بهرجة، ليس لها في الإسلام نصيب، منهم غني وباهلة. وقال: يا معشر غني وباهلة، أعدوا (5) علي عطاياكم حتى أشهد لكم عند المقام المحمود أنكم لا تحبوني ولا أحبكم أبداً. وقال: لاخذن غنياً أخذة تضطرب منها باهلة. وقال: أخذ في بيت المال مال من مهر البغايا، فقال: إقسموه بين غني وباهلة (6).

1- الكنى والألقاب: ج 1 ص 385.

2- غني: قبيلة من قريش من العدنانية أيضا (راجع معجم قبائل العرب: ج 3 ص 895).

3- البهرج: الباطل والرديء من كل شيء، وبهرج دمه: أي أبطله، والشيء المبهرج: كأنه طرح فلا يتنافس فيه (تاج العروس: ج 3 ص 301 «بهرج»).

4- الغارات: ج 1 ص 21، الأمالي للمفيد: ص 339 ح 5، الأمالي للطوسي: ص 116 ح 180 كلها عن الحارث بن حصيرة، بشارة المصطفى: ص 257 عن الحرث بن حصيرة وكلها عن جماعة من أصحاب أمير المؤمنين عليه السلام، بحار الأنوار: ج 22 ص 314 ح 4.

5- في بحار الأنوار: «أعيدوا»، والظاهر أنه الصواب.

6- بصائر الدرجات: ص 159 ح 28 عن عبد الله بن سنان، بحار الأنوار: ج 40 ص 138 ح 32.

الکُنْی و الألقاب: باهلی ، منسوب به قبیله باهله را گویند و عرب ها از منسوب شدن به این قبیله ایا داشتند ، تا جایی که شاعر می گوید :
اگر روح باهلی داشته باشی نژاد هاشمی داشتن ، سودی ندارد ! و دیگری گفته است : اگر به سگی گفته شود : ای باهلی! از پستی این
انتساب ، به عو عو می افتد.

5/ 6 غنیامام علی علیه السلام: قبیله های غنی (1) و باهله و ... (2) را صدا کنید تا سهمشان را بگیرند . سوگند به آن که دانه را شکافت و
انسان را آفرید ، آنان را در اسلام ، نصیبی نیست. و من در جایگاهم در کنار حوض [کوثر] و در جایگاه شایسته ، شهادت خواهم داد که
آنان در دنیا و آخرت ، دشمن من اند . اگر جای پایم محکم شود ، هر قبیله را به قبیله ای برمی گردانم (قبایل نوظهور را به قبایل مادر ، پیوند
می زنم) و شصت قبیله را که سهمی در اسلام ندارند ، منزوی خواهم کرد .

امام صادق علیه السلام: امیر مؤمنان علی علیه السلام فرمود : «پیش من نوشته ای با مُهر پیامبر خداست که در آن ، نام شصت قبیله پست
وجود دارد که سهمی در اسلام ندارند و از جمله آنان ، دو قبیله غنی و باهله هستند» . و فرمود : «ای افراد قبایل باهله و غنی! فردا بیاید و
سهمتان را بگیرید ، تا [آن روز که] در جایگاه شایسته گواهی دهم که شما مرا دوست نمی دارید و من هم هرگز شما را دوست نمی دارم» .
و فرمود : «انتقامی از قبیله غنی خواهم گرفت که قبیله باهله از آن به لرزه بیفتد» . در بیت المال ، مالی از مُهر (کابین) زناکاران بود . فرمود
: «آن را بین دو قبیله غنی و باهله تقسیم کنید» .

-
- 1- . غَنی ، قبیله ای از بنی عدنان و شاخه ای از قریش است (معجم قبائل العرب : ج 3 ص 598) .
 - 2- . راوی می گوید : امام علیه السلام نام يك قبیله دیگر را نیز بُرد که من به خاطر ندارم .

الفصل السابع : كيد أعدائه لإطفاء نوره 7 / 1 منع ذكر مناقبهمبدأ التاريخ 7 / 1 _ 1 خطاب دوري في منع ذكر مناقبهمشرح نهج البلاغة عن علي بن محمد المدائني : كتبت معاوية نسخة واحدة إلى عماله بعد عام الجماعة : أن برئت الذمة ممن روى شئنا من فضل أبي تراب وأهل بيته . فقامت الخطباء في كل كورة وعلى كل منبر يلعنون عليا ، ويبرؤون منه ، ويقعون فيه وفي أهل بيته . (1)

الاحتجاج : نادى منادي معاوية : أن قد برئت الذمة ممن يروي حديثا من مناقب علي وفضل أهل بيته . وكان أشد الناس بليّة أهل الكوفة ؛ لكثرة من بها من الشيعة . (2)

1- .شرح نهج البلاغة : ج 11 ص 44 ؛ الدرجات الرفيعة : ص 6 .

2- .الاحتجاج : ج 2 ص 83 ح 162 وراجع كتاب سليم بن قيس : ج 2 ص 781 ح 26 .

فصل هفتم: نیرنگ های دشمنان امام علی برای خاموش کردن نور او

1 / 7 جلوگیری از یادکرد فضایل او

1 / 7_1 فرمان عمومی برای ممنوعیت نقل فضایل او

فصل هفتم: نیرنگ های دشمنان امام علی برای خاموش کردن نور او 1 / 7 جلوگیری از یادکرد فضایل او 1 / 7_1 فرمان عمومی برای ممنوعیت نقل فضایل او شرح نهج البلاغه_ به نقل از علی بن محمد مدائنی_: پس از عام الجماعه ، (1) معاویه نوشته ای يك سان به همه کارگزارانش نوشت: «تعهد [حکومت] از کسی که چیزی از فضایل ابو تراب و خاندانش را نقل کند ، برداشته است» . پس ، خطیبان در هر آبادی و بر هر منبر ، علی علیه السلام را لعن می کردند ، از او بیزاری می جستند و درباره او و خاندانش بد می گفتند .

الاحتجاج: جارچی معاویه جار زد که: «تعهد [حکومت] از کسی که حدیثی از فضایل علی و خاندانش نقل کند ، برداشته است» و کوفیان ، به خاطر فراوانی شیعیان در کوفه ، گرفتارترین مردم بودند .

1- عام الجماعه (سال گردهمایی) به سال 41 هجری گفته می شود که در جمادی اول آن ، امام حسن علیه السلام خلافت را به معاویه سپرد (جواهر المطالب: ج 2 ص 199) .

المناقب لابن شهر آشوب: نادى مُعَاوِيَةَ: أَنْ بَرَرْتَ الذَّمَّةَ مِمَّنْ رَوَى حَدِيثًا مِنْ مَنَاقِبِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ. حَتَّى قَالَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ شَدَادٍ اللَّيْثِيُّ: وَدِدْتُ أَنِّي أَتْرُكُ أَنْ أُحَدِّثَ بِفَضَائِلِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ يَوْمًا إِلَى اللَّيْلِ، وَأَنْ عُنُقِي ضُرِبَتْ! فَكَانَ الْمُحَدِّثُ يُحَدِّثُ بِحَدِيثِ فِيهِ الْفِقْهَ، أَوْ يَأْتِي بِحَدِيثِ الْمُبَارَزَةِ، فَيَقُولُ: قَالَ رَجُلٌ مِنْ قُرَيْشٍ. وَكَانَ عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ أَبِي لَيْلَى يَقُولُ: حَدَّثَنِي رَجُلٌ مِنْ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ. وَكَانَ الْحَسَنُ الْبَصْرِيُّ يَقُولُ: قَالَ أَبُو زَيْنَبٍ. وَسُئِلَ ابْنُ جُبَيْرٍ عَنِ حَامِلِ اللِّوَاءِ، فَقَالَ: كَأَنَّكَ رَخِيٌّ الْبَالِ (1)! (2)

أنساب الأشراف عن عبد الله بن فائد وسحيم بن حفص: كَتَبَ مُعَاوِيَةَ إِلَى الْمُغِيرَةَ بْنِ شُعْبَةَ: أَظْهَرَ شَتْمَ عَلِيٍّ وَتَنَقَّصَهُ. (3)

تاريخ الطبري عن المغيرة بن شعبة - لَصَعَصَ عَمَةً -: إِيَّاكَ أَنْ يَبْلُغَنِي عَنْكَ أَنَّكَ تَعِيبُ عُثْمَانَ عِنْدَ أَحَدٍ مِنَ النَّاسِ، وَإِيَّاكَ أَنْ يَبْلُغَنِي عَنْكَ أَنَّكَ تُظْهِرُ شَيْنًا مِنْ فَضْلِ عَلِيٍّ عَلَانِيَةً، فَإِنَّكَ لَسْتَ بِذَاكَرٍ مِنْ فَضْلِ عَلِيٍّ شَيْنًا أَجْهَلُهُ، بَلْ أَنَا أَعْلَمُ بِذَلِكَ، وَلَكِنَّ هَذَا السُّلْطَانَ قَدْ ظَهَرَ، وَقَدْ أَخَذْنَا بِإِظْهَارِ عَيْبِهِ لِلنَّاسِ، فَتَحْنُ نَدْعُ كَثِيرًا مِمَّا أَمَرْنَا بِهِ، وَتَذَكُرُ الشَّيْءَ الَّذِي لَا نَجِدُ مِنْهُ بُدًّا؛ نَدْفَعُ بِهِ هَوْلَاءِ الْقَوْمِ عَنِ أَنْفُسِنَا تَقِيَةً، فَإِنْ كُنْتَ ذَاكِرًا فَضْلَهُ فَادْكُرْهُ بَيْنَكَ وَبَيْنَ أَصْحَابِكَ وَفِي مَنَازِلِكُمْ سِرًّا، وَأَمَّا عَلَانِيَةً فِي الْمَسْجِدِ فَإِنَّ هَذَا لَا يَحْتَمِلُهُ الْخَلِيفَةُ لَنَا، وَلَا يَعِدُّنَا بِهِ. (4)

أنساب الأشراف عن النضر بن إسحاق الهذلي: إِنَّ الْحَجَّاجَ سَأَلَ الْحَسَنَ [الْبَصْرِيَّ] عَنْ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَذَكَرَ فَضْلَهُ. فَقَالَ: لَا تُحَدِّثَنَّ فِي مَسْجِدِنَا، فَخَرَجَ فَتَوَارَى. (5)

1- هو رَخِيٌّ الْبَالِ: إِذَا كَانَ نَاعِمَ الْحَالِ (تاج العروس: ج 19 ص 453 «رخو»).

2- المناقب لابن شهر آشوب: ج 2 ص 351، بحار الأنوار: ج 42 ص 38 ح 12.

3- أنساب الأشراف: ج 5 ص 30.

4- تاريخ الطبري: ج 5 ص 189 عن مرة بن منقذ بن النعمان، الكامل في التاريخ: ج 2 ص 461.

5- أنساب الأشراف: ج 2 ص 380.

المناقب، ابن شهر آشوب: معاویه اعلام کرد که: «تعهد [حکومت] از کسی که حدیثی از فضایل علی را نقل کند، برداشته است»، به گونه ای که عبد الله بن شداد لیبی گفت: دوست داشتم مرا رها می کردند که يك روز تا شب، فضایل علی بن ابی طالب را نقل کنم و آن گاه، گردنم زده می شد. [شرایط، چنان بود که] محدثی که در موضوع «فقه»، [از علی علیه السلام] حدیث نقل می کرد، یا حدیثی درباره «مبارزات او می آورد، می گفت: مردی از قریش گفت [و جرئت نمی کرد نام علی علیه السلام را بیاورد]. عبد الرحمان بن ابی لیلی [، هنگامی که حدیثی را از زبان علی علیه السلام نقل می کرد،] می گفت: یکی از یاران پیامبر خدا برایم نقل کرد و حسن بصری می گفت: ابوزینب گفت. از ابن جبیر، درباره حامل لواء (پرچم)، (1) پرسیده شد. وی گفت: گویا تو آسوده خاطری!

أنساب الأشراف_ به نقل از عبد الله بن فائد و سُحَيم بن حفص_: معاویه به مغیره بن شعبه نوشت: «بدگویی به علی و تحقیر وی را آشکار کن».

تاریخ الطبری_ به نقل از مُغیره بن شعبه، خطاب به صَعَصَعَه_: بر حذر باش از این که خبر عیبجویی تو از عثمان در نزد کسی به من برسد و یا آن که چیزی از فضل علی را آشکارا بگویی و خیرش به من برسد! تو چیزی از فضل علی را نمی دانی که من آن را ندانم؛ بلکه من به آن آگاه ترم؛ لیکن این حکومت (معاویه)، قدرت پیدا کرده و از ما پیمان گرفته است که عیب های علی را پیش مردم، آشکار کنیم. ما بسیاری از آنچه را که وی ما را بدان فرمان داده، رها می کنیم و تنها چیزی را ذکر می کنیم که گزیری از آن نداریم و شرّ اینان را با تقیه از جانمان دور می سازیم. اگر می خواهی فضایل علی را یاد کنی، آنها را نزد خود و یارانت و به طور پنهانی در خانه هایتان نقل کن؛ اما نقل آنها به طور آشکارا و آن هم در مسجد، چیزی است که خلیفه آن را از ما تحمل نمی کند و عذر ما را درباره آن، نمی پذیرد.

أنساب الأشراف_ به نقل از نصر بن اسحاق هذلی_: حجاج از حسن [بصری] درباره علی علیه السلام پرسید. حسن، فضایل علی علیه السلام را ذکر کرد. حجاج گفت: دیگر در مسجد ما حدیث نکن. حسن، خارج شد و متواری گشت.

1- مقصود، پرچم (درفش) مخصوص پیامبر خداست که در جنگ ها، آن را به علی علیه السلام می سپرد و آن را «لواء الحمد (درفش ستایش)» می خواندند. (م)

المستدرك على الصحيحين عن مالك بن دينار: سَأَلْتُ سَعِيدَ بْنَ جُبَيْرٍ، فَقُلْتُ: يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ، مَنْ كَانَ حَامِلَ رَايَةِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ؟ قَالَ: فَنَظَرَ إِلَيَّ وَقَالَ: كَأَنَّكَ رَخِيٌّ الْبَالِ! فَغَضِبْتُ، وَشَكَوْتُهُ إِلَى إِخْوَانِهِ مِنَ الْقُرَاءِ، فَقُلْتُ: أَلَا تَعْجَبُونَ مِنْ سَعِيدٍ، إِنِّي سَأَلْتُهُ: مَنْ كَانَ حَامِلَ رَايَةِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، فَنَظَرَ إِلَيَّ وَقَالَ: إِنَّكَ لَرَخِيٌّ الْبَالِ! قَالُوا: إِنَّكَ سَأَلْتَهُ وَهُوَ خَائِفٌ مِنَ الْحَجَّاجِ، وَقَدْ لَادَ بِالْبَيْتِ، فَسَأَلْتُهُ، فَقَالَ: كَانَ حَامِلَهَا عَلَيَّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ. (1)

1 / 7 _ 2 منَعُ الرَّوَايَةِ عَنْهُ تَهْذِيبُ الْكَمَالِ عَنْ يُونُسَ بْنِ عَبِيدٍ: سَأَلْتُ الْحَسَنَ [الْبَصْرِيَّ]، قُلْتُ: يَا أَبَا سَعِيدٍ، إِنَّكَ تَقُولُ: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ «وَأَنْتَ لَمْ تُدْرِكْهُ؟ قَالَ: يَا بَنَ أَخِي، لَقَدْ سَأَلْتَنِي عَنْ شَيْءٍ مَا سَأَلَنِي عَنْهُ أَحَدٌ قَبْلَكَ، وَلَوْلَا مَنْزِلَتُكَ مِنِّي مَا أَخْبَرْتُكَ، إِنِّي فِي زَمَانٍ كَمَا تَرَى - وَكَانَ فِي عَمَلِ الْحَجَّاجِ - كُلَّ شَيْءٍ سَعِدْتَنِي أَقُولُ: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ «فَهُوَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ، غَيْرَ أَنِّي فِي زَمَانٍ لَا أَسْتَطِيعُ أَنْ أَذْكَرَ عَلَيْهَا. (2)

الإرشاد: فِيمَا انْتَهَى إِلَيْهِ الْأَمْرُ فِي دَفْنِ فَضَائِلِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَالْحَيْلُولَةَ بَيْنَ الْعُلَمَاءِ وَنَشَرِهَا مَا لَا شُبَهَةَ فِيهِ عَلَى عَاقِلٍ، حَتَّى كَانَ الرَّجُلُ إِذَا أَرَادَ أَنْ يَرَوِيَ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ رَوَايَةً لَمْ يَسْتَطِعْ أَنْ يُضَيِّقَهَا إِلَيْهِ بِذِكْرِ اسْمِهِ وَنَسَبِهِ، وَتَدْعُوهُ الضَّرُورَةُ إِلَى أَنْ يَقُولَ: حَدَّثَنِي رَجُلٌ مِنْ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، أَوْ يَقُولَ: حَدَّثَنِي رَجُلٌ مِنْ قُرَيْشٍ، وَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ: حَدَّثَنِي أَبُو زَيْنَبٍ. (3)

-
- 1- .المستدرك على الصحيحين : ج 3 ص 147 ح 4665 ، فضائل الصحابة لابن حنبل : ج 2 ص 680 ح 1163 ، المناقب للخوارزمي : ص 358 ح 370 وليس فيه من «ألا تعجبون» إلى «لرخي البال» .
 - 2- .تهذيب الكمال : ج 6 ص 124 الرقم 1216 .
 - 3- .الإرشاد : ج 1 ص 310 .

7 / 1_2 ممنوعیت روایت کردن از وی

المستدرک علی الصحیحین_ به نقل از مالک بن دینار_: از سعید بن جبیر پرسیدم: ای ابو عبد الله! چه کسی بر دوش گیرنده پرچم پیامبر خدا بود؟ وی نگاهی به من افکند و گفت: گویا تو آسوده خاطری! خشمگین شدم و به قاریانی که دوست او بودند، شکایت بردم و گفتم: آیا از کار سعید، شگفت زده نمی شوید؟ از وی پرسیدم: چه کسی بر دوش گیرنده پرچم پیامبر خدا بود؟ به من نگاه کرد و گفت: گویا تو آسوده خاطری! گفتند: تو در حالی از او پرسیده ای که وی از حجاج می ترسیده است. وی در خانه خدا پناه گرفته است. [برو و] هم اکنون از او بپرس. [نزد سعید رفتم و دوباره] از او پرسیدم. گفت: بر دوش گیرنده پرچم پیامبر خدا، علی علیه السلام بود.

7 / 1_2 ممنوعیت روایت کردن از وی تهذیب الکمال_ به نقل از یونس بن عبید_: از حسن [بصری] پرسیدم: ای ابو سعید! تو می گویی: «پیامبر خدا گفت»، در حالی که تو پیامبر خدا را ندیده ای؟ گفت: ای برادرزاده! درباره چیزی پرسیدی که پیش از تو هیچ کس از من نپرسیده بود. اگر چنین منزلتی نزد من نمی داشتی، به تو پاسخ نمی دادم. من در روزگاری هستم که می بینی (دوره حکومت حجاج بود). هر چه از من شنیدی که می گویم: «پیامبر خدا گفت»، آن مطلب، روایت علی بن ابی طالب علیه السلام از پیامبر خداست؛ ولی [چه کنم که] در روزگاری هستم که نمی توانم از علی علیه السلام نام ببرم!

الإرشاد: در خصوص دفن فضایل امیر مؤمنان و ایجاد مانع برای نشر آنها توسط علما، کار به جایی کشید که در آن برای هیچ خردمندی شبهه ای نمی ماند، به گونه ای که اگر کسی می خواست روایتی از امیر مؤمنان روایت کند، نمی توانست نام و نسب او را به روایت، ضمیمه کند و مجبور بود که بگوید: یکی از اصحاب پیامبر خدا برای من حدیث کرد یا بگوید: مردی از قریش برایم نقل کرد بعضی هم می گفتند: ابوزینب، برایم حدیث کرد.

7 / 1 - 3 منع ذكره بخير الاحتجاج عن معاوية - لابن عباس - : إنا قد كتبنا في الآفاق ننهى عن ذكر مناقب علي وأهل بيته ، فكف لسانك . فقال : يا معاوية أتنهانا عن قراءة القرآن ؟ قال : لا . قال : أفتنهانا عن تأويله ؟ قال : نعم . قال : فنقرؤه ولا نسأل عما عنى الله به ! ثم قال : فأيهما أوجب علينا ؛ قرأته ، أو العمل به ؟ قال : العمل به . قال : فكيف نعمل به ولا نعلم ما عنى الله به ؟ قال : سل عن ذلك من يتأوله على غير ما تتأوله أنت وأهل بيتك . قال : إنما أنزل الله القرآن على أهل بيتي ، أفأسأل عنه آل أبي سفيان ؟ يا معاوية ، أتنهانا أن نعبد الله بالقرآن بما فيه من حلالٍ وحرامٍ ! فإن لم تسأل الأمة عن ذلك حتى تعلم تهلك وتختلف . قال : إقرؤوا القرآن وتأولوه ، ولا تروا شيئاً مما أنزل الله فيكم ، واروا ما سوى ذلك . قال : فإن الله يقول في القرآن : «يريدون أن يطفئوا نور الله بأفواههم ويأبى الله إلا أن يثبت نوره ولو كره الكافرون» (1) . (2)

1- التوبة : 32 .

2- الاحتجاج : ج 2 ص 82 ح 162 وراجع المناقب لابن شهر آشوب : ج 2 ص 351 .

3 / 1 _ ممنوعیت یاد کردن از او به نیکی

3 / 1 _ ممنوعیت یاد کردن از او به نیکی یا احتجاج: معاویه به ابن عباس گفت: ما به همه جا نامه نوشته ایم و از ذکر فضایل علی و خانواده اش منع کرده ایم. تو هم زبانت را نگه دار. ابن عباس گفت: ای معاویه! آیا ما را از خواندن قرآن، نهی می کنی؟ گفت: نه. ابن عباس گفت: آیا ما را از تأویل قرآن، نهی می کنی؟ گفت: آری. ابن عباس گفت: پس، قرآن را بخوانیم و از مقصود خداوند در قرآن نپرسیم! آن گاه گفت: کدام يك بر ما واجب تر است: خواندن قرآن، یا عمل کردن به آن؟ معاویه گفت: عمل کردن به آن. ابن عباس گفت: چگونه به قرآن عمل کنیم، در حالی که نمی دانیم منظور خداوند چیست؟ [معاویه] گفت: این را از کسی بپرس که آن را به غیر آنچه تو و خاندانت تأویل می کنید، تأویل می کند. ابن عباس گفت: خداوند، قرآن را بر خاندان من نازل کرده است. از آل ابوسفیان درباره آن بپرسم؟! ای معاویه! آیا ما را از این که خداوند را با حلال و حرام قرآن پرستش کنیم، باز می داری؟ اگر امت اسلامی درباره آن نپرسند تا بدانند، هلاک خواهند شد و اختلاف خواهند کرد. معاویه گفت: قرآن را بخوانید و تأویل کنید؛ ولی از آنچه خداوند درباره شما نازل کرده است، چیزی نقل نکنید و جز آن را نقل کنید. ابن عباس گفت: خداوند در قرآن می فرماید: «می خواهند نور خدا را با سخنان خویش خاموش کنند؛ ولی خداوند نمی گذارد، تا نور خود را کامل کند، هر چند کافران را خوش نیاید».

الإرشاد_ في بيان مَظْلُومِيَّةِ أميرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : وَكَانَتْ الْوَلَاةُ الْجَوْرَةَ تَضْرِبُ بِالسَّيَاطِ مَنْ ذَكَرَهُ بِخَيْرٍ ، بَلْ تَضْرِبُ الرِّقَابَ عَلَى ذَلِكَ ، وَتَعْتَرِضُ النَّاسَ بِالْبَرَاءَةِ مِنْهُ . وَالْعَادَةُ جَارِيَةٌ فَيَمْنِ اتَّقَى لَهُ ذَلِكَ أَلَّا يُدَكَّرَ عَلَى وَجْهِ بَخِيرٍ ، فَضَلًّا عَنْ أَنْ تُدَكَّرَ لَهُ فَضَائِلٌ ، أَوْ تُرَوَى لَهُ مَنَاقِبُ ، أَوْ تُتَبَّتْ لَهُ حُجَّةٌ بِحَقِّ . (1)

الأعاني عن ابن شهاب بن عبد الله: قال لي خالد بن عبد الله القسريُّ _ أحدُ ولاةِ بني أميةٍ _ : ... أكتب لي السيرة . فقلتُ له : فإنه يمرُّ بي الشيءُ من سيرِ عليِّ بن أبي طالبٍ صلواتُ اللهِ عليه ، فأذكرُهُ ؟ فقال : لا ، إلا أن تراه في قعرِ الجحيمِ . (2)

1 / 7 _ 4 منَعُ التَّسْمِيَةِ بِاسْمِهَا الْكَامِلِ لِلْمَبْرَدِ عَنِ أَبِي الْعَبَّاسِ : يُرَوَى عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ رَحِمَهُ اللهُ عَلَيْهِ أَنَّهُ افْتَقَدَ عَبْدَ اللهِ بْنَ الْعَبَّاسِ فِي وَقْتِ صَدَاقَةِ الظُّهْرِ ، فَقَالَ لِأَصْحَابِهِ : مَا بَالُ أَبِي الْعَبَّاسِ لَمْ يَحْضُرْ ؟ فَقَالُوا : وُلِدَ لَهُ مَوْلُودٌ . فَلَمَّا صَلَّى عَلِيٌّ رَحِمَهُ اللهُ قَالَ : امضوا بنا إليه . فَأَتَاهُ فَهَتَّأَهُ ، فَقَالَ : شَكَرْتُ الْوَاهِبَ ، وَبوركُ لَكَ فِي الْمَوْهُوبِ ، مَا سَمَّيْتَهُ ؟ قَالَ : أَوْ يَجُوزُ لِي أَنْ أُسَمِّيَهُ حَتَّى تُسَمِّيَهُ ؟ ! فَأَمَرَ بِهِ ، فَأَخْرَجَ إِلَيْهِ ، فَأَخَذَهُ ، فَحَنَنَهُ ، وَدَعَا لَهُ ، ثُمَّ رَدَّهُ إِلَيْهِ ، وَقَالَ : خُذْهُ إِلَيْكَ أبا الأَمْلاكِ ، قَدْ سَمَّيْتَهُ عَلِيًّا ، وَكُنِّيْتَهُ أبا الْحَسَنِ . فَلَمَّا قَامَ مُعَاوِيَةُ ، قَالَ لِابْنِ عَبَّاسٍ : لَيْسَ لَكُمْ اسْمُهُ وَكُنْيَتُهُ ، وَقَدْ كُنِّيْتُهُ : أبا مُحَمَّدٍ . فَجَرَّتْ عَلَيْهِ . (3)

1- .الإرشاد : ج 1 ص 311 .

2- .الأعاني : ج 22 ص 21 .

3- .الكمال للمبرد : ج 2 ص 756 ، وفي حلية الأولياء : ج 3 ص 207 «عن جعفر بن سليمان قال : كان علي بن عبد الله بن العباس ، يُكنى أبا الحسن ، فلمَّا قدم على عبد الملك قال له : غيّر اسمك وكنيتك ، فلا صبر لي على اسمك وكنيتك ، فقال : أمّا الاسم فلا ، وأمّا الكنية فأكتني بأبي محمد ، فغيّر كنيته» .

7 / 1 - 4 ممنوعیت نام گذاری به نام وی

الإرشاد_ در بیان مظلومیت امیر مؤمنان علیه السلام_: زمامداران ستمکار، کسانی را که او به نیکی یاد می کردند، زیر شلاق می گرفتند و حتی به خاطر آن، گردنشان را می زدند و مردم را به اعلام بیزاری از وی وا می داشتند. رسم بر آن شده بود که به هیچ شکل از علی علیه السلام به خوبی یاد نشود، چه رسد به این که از فضایل (برتری های) او یاد شود، یا مناقب (بزرگواری های) او گزارش گردد و یا درباره حقانیت او استدلالی صورت گیرد.

الأغانی_ به نقل از ابن شهاب بن عبد الله_: خالد بن عبد الله قسری (یکی از زمامداران بنی امیه) به من گفت: برایم سیره بنویس. به وی گفتم: گاه مواردی از سیره علی بن ابی طالب_ که درود خدا بر وی باد_ به ذهنم خطور می کند و آن را یاد می کنم. گفت: نه. مگر آن که او را در قعر جهنم ببینی (نشان دهی).

7 / 1 - 4 ممنوعیت نام گذاری به نام وی الکامل، میرد_ به نقل از ابو العباس_: درباره علی بن ابی طالب_ که رحمت خدا بر او باد_ روایت شده است که وی در هنگام نماز ظهر، عبد الله بن عباس را ندید. به یاران خود فرمود: «چرا ابن عباس نیامده است؟». گفتند: بچه دار شده است. هنگامی که علی علیه السلام نماز را خواند، فرمود: «نزد ابن عباس برویم». آن گاه، نزد وی رفت و به وی تبریک گفت و فرمود: «خداوند بخشاینده را شکر می گزارم. خداوند در آنچه به تو داده است، برای تو برکت قرار دهد. نامش را چه گذاشته ای؟». ابن عباس گفت: آیا رواست که من، قبل از تو، وی را نام گذاری کنم؟ ابن عباس، بچه را خواست و نزد علی علیه السلام آورد. علی علیه السلام بچه را گرفت و کام وی را برداشت و برایش دعا کرد. سپس او را به ابن عباس برگرداند و فرمود: «آن را بگیر، ای پدر پادشاهان! او را علی نامیدم و کنیه اش را ابو الحسن قرار دادم». هنگامی که معاویه به قدرت رسید، به ابن عباس گفت: حق گذاشتن [نام و کنیه علی را] بر فرزندان [ندارید. من این] فرزندت [را ابو محمد کنیه دادم. و عادت بر این جاری شد (1)] که کسی به نام و کنیه علی، نام گذاری نشود].

1- در حلیة الأولیاء (3 / 207) از جعفر بن سلیمان، نقل است که گفت: علی بن عبد الله بن عباس، کنیه «ابو الحسن» داشت. وقتی پیش خلیفه عبد الملك رفت، عبد الملك به وی گفت: نام و کنیه ات را عوض کن؛ چون من تاب نام و کنیه ات را ندارم. علی گفت: نامم را نه، ولی کنیه ام را می توانی ابو محمد صدا کنی، و کنیه اش را تغییر داد.

لسان الميزان: أما علي بن الجهم بن بدر بن محمد بن مسعود بن أسد بن ادينة الساجي الشاعر في أيام المونكل فكان مشهوراً بالنصب، كثير الحط على علي وأهل البيت عليهم السلام. وقيل: إنه كان يلعن أباه لم ستماء عليا. (1)

7 / 2 وضع الأحاديث في دمه شرح نهج البلاغة: ذكر شيخنا أبو جعفر الإسكافي رحمه الله تعالى _ وكان من المتحققين بمؤالاة علي عليه السلام، والمبالغين في تفضيله وإن كان القول بالتفضيل عاماً شائعاً في البغداديين من أصحابنا كافة إلا أن أبا جعفر أشدهم في ذلك قولاً، وأخلصهم فيه اعتقاداً _ أن معاوية وضع قوماً من الصحابة، وقوماً من التابعين على رواية أخبار قبيحة في علي عليه السلام، تقتضي الطعن فيه، والبراءة منه، وجعل لهم على ذلك جعلاً (2) يرغب في مثله، فاختلقوا ما أرضاه، منهم: أبو هريرة، وعمرو بن العاص، والمغيرة بن شعبة، ومن التابعين: عروة بن الزبير. روى الزهري أن عروة بن الزبير حدثه، قال: حدثتني عائشة، قالت: كنت عند رسول الله، إذ أقبل العباس وعلي، فقال: يا عائشة، إن هذين يموتان على غير ملتي!! أو قال: ديني... وأما عمرو بن العاص، فروى عنه الحديث الذي أخرجه البخاري ومسلم في صحيحيهما مسنداً متصلاً بعمرو بن العاص، قال: سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله يقول: إن آل أبي طالب ليسوا لي بأولياء، إنما وليي الله، وصالح المؤمنين. وأما أبو هريرة فروى عنه الحديث الذي معناه أن علياً عليه السلام خطب ابنة أبي جهل في حياة رسول الله صلى الله عليه وآله، فأسخطه، فخطب على المنبر وقال: لاها الله! لا تجتمع ابنة ولي الله وابنة عدو الله أبي جهل، إن فاطمة بضعة مني؛ يؤذيها ما يؤذيها، فإن كان علي يريد ابنة أبي جهل فيفارق ابنتي، وليفعل ما يريد. أو كلاماً هذا معناه، والحديث مشهور من رواية الكرابيسي... وروى الأعمش قال: لما قدم أبو هريرة العراق مع معاوية عام الجماعة جاء إلى مسجد الكوفة، فلما رأى كثرة من استقبله من الناس جثا على ركبتيه، ثم ضرب صلته مراراً وقال: يا أهل العراق أتزعمون أنني أكذب على الله وعلى رسوله، وأحرق نفسي بالنار! والله لقد سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله يقول: إن لكل نبي حراماً، وإن حرمي بالمدينة ما بين غيري إلى ثور (3)، فمن أحدث فيها حدثاً فعليه لعنة الله والملائكة والناس أجمعين. وأشهد بالله أن علياً أحدث فيها. فلما بلغ معاوية قوله، أجازته، وأكرمه، وولاه إمارة المدينة... قال أبو جعفر: وأبو هريرة مدخول عند شيوخنا، غير مرضي الرواية، ضربته عمر بالدرة وقال: قد أكثرت من الرواية وأحر (4) بك أن تكون كاذباً على رسول الله صلى الله عليه وآله. وروى سفيان الثوري عن منصور عن إبراهيم التيمي، قال: كانوا لا يأخذون عن أبي هريرة إلا ما كان من ذكر جنة أونا. وروى أبو أسامة عن الأعمش، قال: كان إبراهيم صديق الحديث، فكنيت إذا سمعت الحديث أتيت فعرضته عليه. فأتيته يوماً بأحاديث من حديث أبي صالح عن أبي هريرة، فقال: دعني من أبي هريرة؛ إنهم كانوا يتركون كثيراً من حديثه. وقد روى عن علي عليه السلام أنه قال: ألا إن أكذب الناس _ أو قال: أكذب الأحياء _ على رسول الله صلى الله عليه وآله عليه وآله أبو هريرة الدوسي. وروى أبو يوسف قال: قلت لأبي حنيفة: الخبير يجيء عن رسول الله صلى الله عليه وآله يخالف قياسنا، ما تصنع به؟ قال: إذا جاءت به الرواة الثقات عملنا به، وتركنا الرأي. فقلت: ما تقول في رواية أبي بكر وعمر؟ فقال: ناهيك بهما. فقلت: علي وعثمان؟ قال: كذلك. فلما رأني أعد الصحابة قال: والصحابة كلهم عدول، ما عدا رجلاً، ثم عد منهم أبو هريرة، وأسن بن مالك. وروى سفيان الثوري عن عبد الرحمن بن القاسم عن عمر بن عبد الغفار أن أبا هريرة لما قدم الكوفة مع معاوية كان يجلس بالعشيات بباب كندة، ويجلس الناس إليه، فجاء شاب من الكوفة فجلس إليه، فقال: يا أبا هريرة، أشدك الله! أسمع رسول الله صلى الله عليه وآله يقول لعلي بن أبي طالب: اللهم وال من والاه، وعاد من عاداه؟! فقال: اللهم نعم. قال: فأشهد بالله لقد واليت عدوه، وعاديت وليه. ثم قام عنه. وروى الرواة أن أبا هريرة كان يؤاكل الصبيان في الطريق، ويلعب معهم، وكان يخطب وهو أمير المدينة، فيقول: الحمد لله الذي جعل الدين قيماً، وأبا هريرة إماماً؛ يضحك الناس بذلك. وكان يمسي _ وهو أمير المدينة _ في السوق، فإذا انتهى إلى رجل يمسي أمامه ضرب برجليه الأرض، ويقول: الطريق، الطريق، قد جاء الأمير؛ يعني نفسه. قلت: قد ذكر ابن قتيبة هذا كله في كتاب المعارف في ترجمة أبي هريرة، وقوله فيه حجة؛ لأنه غير متهم عليه. قال أبو جعفر: وكان المغيرة بن شعبة يلعن علياً عليه السلام لعنا صريحا على منبر

الكوفة، وكان بلغه عن علي عليه السلام في أيام عمر أنه قال: «لئن رأيت المغيرة لأرجمته بأحجاره»؛ يعني واقعة الرنا بالمرأة التي شهد عليه فيها أبو بكر، ونكّل زياد عن الشهادة، فكان يبغضه لذلك ولغيره من أحوال اجتمعت في نفسه. قال: وقد تظاهرت الرواية عن عروة بن الزبير أنه كان يأخذه الزمّع (5) عند ذكر علي عليه السلام، فيسبّه، ويضرب بإحدى يديه على الأخرى، ويقول: وما يغني أنه لم يخالف إلى ما نهي عنه، وقد أراق من دماء المسلمين ما أراق! قال: وقد كان في المحدثين من يبغضه عليه السلام، ويروي فيه الأحاديث المنكرة، منهم: حريز بن عثمان، كان يبغضه، وينتفضه، ويروي فيه أخباراً مكذوبة... قال أبو بكر: وحديثي أبو جعفر، قال: حدثني إبراهيم، قال: حدثني محمد بن عاصم صاحب الخانات، قال: قال لنا حريز بن عثمان: أنتم يا أهل العراق تحبون علي بن أبي طالب، ونحن نبغضه. قالوا: لم؟ قال: لا! أنه قتل أجدادي. وروى الواقدي أن معاوية لما عاد من العراق إلى الشام بعد بيعة الحسن عليه السلام واجتماع الناس إليه - خطب، فقال: أيها الناس! إن رسول الله صلى الله عليه وآله قال لي: إنك ستبلي الخلافة من بعدي، فأخترت الأرض المقدسة؛ فإن فيها الأبدال. وقد اخترتكم، فالعنوا أبا تراب! فلعنوه. فلما كان من الغد كتب كتاباً، ثم جمعهم فقرأ عليهم، وفيه: هذا كتاب كتبه أمير المؤمنين معاوية صاحب وحي الله الذي بعث محمداً نبياً وكان أمياً لا يقرأ ولا يكتب، فاصطفى له من أهله وزيرا كاتباً أميناً، فكان الوحي ينزل على محمد وأما أكتبه، وهو لا يعلم ما أكتب، فلم يكن بيني وبين الله أحد من خلقه. فقال له الحاضرون كلهم: صدقت يا أمير المؤمنين. قال أبو جعفر: وقد روي أن معاوية بذل لسهرة بن جندب مئة ألف درهم حتى يروي أن هذه الآية نزلت في علي بن أبي طالب: «ومن الناس من يعجبك قوله في الحياة الدنيا ويشهد الله على ما في قلبه وهو ألد الخصام* وإذا تولى سعى في الأرض ليفسد فيها ويهلك الحرث والنسل والله لا يحب الفساد» (6)، وأن الآية الثانية نزلت في ابن ملجم؛ وهي قوله تعالى: «ومن الناس من يشري نفسه ابتغاء مرضات الله» (7)، فلم يقبل، فبذل له مئتي ألف درهم، فلم يقبل، فبذل له ثلاثمئة ألف، فلم يقبل، فبذل له أربعمئة ألف، فقبل، وروى ذلك (8).

1- لسان الميزان: ج 4 ص 210 الرقم 558.

2- الجعل: الأجر، يقال: جعلت له جعلاً (المصباح المنير: ص 102 «جعل»).

3- غير وثور: هما جبلان؛ غير بالمدينة وثور بمكة (معجم البلدان: ج 4 ص 172).

4- حري بكذا: أي جدير وخليق، ويحدث الرجل الرجل، فيقول: ما أحراه، وأحربه (لسان العرب: ج 14 ص 173 «حري»).

5- الزمّع: رعدة تعترى الإنسان إذا همّ بأمر، والزمّع: القلق (لسان العرب: ج 8 ص 144 «زمع»).

6- البقرة: 204 و 205.

7- البقرة: 207.

8- شرح نهج البلاغة: ج 4 ص 63.

7 / 2 جعل احادیث در مذمت وی

لسان المیزان: علی بن جهّم بن بدر بن محمّد بن مسعود بن اسد بن ادینه ساجی (شاعر روزگار متوکل)، مشهور به دشمنی با علی و اهل بیت علیهم السلام و آنان را بسیار تحقیر می کرد. گفته اند: وی پدرش را به خاطر آن که او را علی نامیده بود، لعن می کرد.

7 / 2 جعل ساختن احادیث در مذمت وی شرح نهج البلاغه: استادمان، ابو جعفر اسکافی _ که خدا رحمتش کند _ از دوستان واقعی علی علیه السلام بود و در برتر دانستن وی پافشاری می کرد. گر چه باور به برتری داشتن علی علیه السلام، در بین همه همکیشان بغدادی ما (اهل سنت) شایع بود؛ ولی ابو جعفر در این باور، تندترین آنان از نظر سخن و بااخلاص ترین آنان از نظر اعتقاد بود. ابو جعفر آورده است که: معاویه گروهی از صحابه و گروهی از تابعیان را به نقل اخبار ناشایست درباره علی علیه السلام گمارد تا موجب طعن علی علیه السلام و بیزاری جستن از وی گردد و برای آنان در این کار، دست مزدی قرار داد که موجب تشویق آنان به چنین کارهایی می شد. آنان، آنچه را موجب خشنودی معاویه می گشت، ساختند، از جمله آنان [از صحابه]: ابو هریره، عمرو بن عاص، مغیره بن شعبه؛ و از تابعیان، عروة بن زبیر بودند. زُهری روایت کرده است که عروة بن زبیر برای وی نقل کرد که: عایشه به من گفت: من پیش پیامبر خدا بودم که عباس و علی آمدند. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «ای عایشه! این دو بر غیر ملت من (و یا فرمود: بر غیر دین من) خواهند مُرد...». اما عمرو بن عاص نیز روایتی دارد که بخاری و مسلم، آن را به طور مُسنَد و مُتّصل به وی آورده اند که گفت: از پیامبر خدا شنیدم که می فرمود: «خاندان ابو طالب، اولیای من نیستند. ولی من، تنها خدا و مؤمنان صالح اند». همچنین، از ابو هریره، روایتی نقل شده که معنایش این است که علی علیه السلام در زمان حیات پیامبر خدا از دختر ابو جهل، خواستگاری کرده است. این کار علی علیه السلام، پیامبر صلی الله علیه و آله را خشمگین ساخت، تا آن جا که به منبر رفت و فرمود: «نه به خدا! هرگز! دختر ولی خدا و دختر دشمن خدا (ابو جهل) در يك جا (خانه) جمع نخواهند شد. فاطمه، پاره تن من است. آنچه او را آزار دهد، مرا نیز آزار می دهد. اگر علی دختر ابو جهل را می خواهد، باید نخست از دختر من جدا شود و سپس، هر چه می خواهد، انجام دهد» و یا سخنی نزدیک به این مضمون. این حدیث از طریق کرابیسی، مشهور است... اعمش، روایت کرده است که: ابو هریره، وقتی که در عام الجماعه (1) همراه معاویه به عراق آمد، به مسجد کوفه در آمد و هنگامی که فراوانی استقبال کنندگان را دید، روی دو زانوی خود نشست و آن گاه، چند بار روی طاسی سرش زد و گفت: ای مردم عراق! آیا می پندارید که من بر خداوند و بر پیامبر او دروغ می بندم و خودم را در دوزخ می سوزانم؟ به خدا سوگند، از پیامبر خدا شنیدم که می فرمود: «هر پیامبری حرمی دارد و حرم من در مدینه، بین کوه عیر (2) و کوه ثور (3) است. هر کس در آن جا بدعتی بگذارد، بر او نفرین خدا و فرشتگان و همه مردم باد! و من گواهی می دهم که علی در آن جا بدعت گذاشت». هنگامی که سخن وی به گوش معاویه رسید، به وی جایزه داد، احترامش کرد و او را به زمامداری مدینه منصوب کرد... ابو جعفر گفته است: از نظر اساتید ما، ابو هریره مورد ایراد است و روایتش رضایت بخش نیست. عمر، او را با تازیانه زد و گفت: روایت بسیار کردی. می سزد که بر پیامبر خدا دروغ بسته باشی! سُفیان ثوری، از منصور، از ابراهیم تیمی آورده است که: علما از روایت ابو هریره، جز آنچه مربوط به ذکر بهشت و جهنّم بود، چیز دیگری را قبول نمی کردند. ابو أسامه، از اعمش روایت کرده است که: ابراهیم، درست روایت بود. هر گاه روایتی می شنیدم، پیش وی می آمدم و آن را بر وی عرضه می کردم. روزی، پیش وی آمدم و احادیثی از حدیث های ابو صالح را که از ابو هریره نقل کرده بود، مطرح کردم. گفت: ابو هریره را رها کن. علما بسیاری از حدیث های وی را رها می کردند. از علی علیه السلام روایت شده است که فرمود: بدانید که دروغبندترین مردم (و یا فرمود: دروغگوترین موجودات زنده) بر پیامبر خدا، ابو هریره دوسی بود. ابو یوسف روایت کرده است که به ابو حنیفه گفتم: حدیثی از پیامبر خدا به دست ما می رسد که با قیاس

ما مخالف است. با آن، چه کار کنیم؟ گفت: هر گاه آن حدیث را افراد موثق روایت کرده باشند، به آن عمل می‌کنیم و نظر خود را رها می‌نماییم. گفتم: نظر تو درباره روایت ابو بکر و عمر چیست؟ گفت: روایت آن دو، تو را از دیگران بی‌نیاز می‌کند. گفتم: روایت علی و عثمان، چه طور؟ گفت: آن دو نیز همچینین. وقتی دید صحابه را یکی یکی می‌شمارم، گفت: صحابه، همه عادل اند، جز چند نفر. سپس از جمله آن چند نفر، ابو هریره و انس بن مالک را برشمرد. سفیان ثوری، از عبد الرحمان بن قاسم، از عمر بن عبد الغفار روایت کرده است که: وقتی ابو هریره به همراه معاویه به کوفه آمد، شب‌ها در باب‌کنده می‌نشست و مردم، اطراف وی می‌نشستند. [روزی] جوانی از کوفیان آمد و پیش او نشست و گفت: ای ابو هریره! تو را به خدا سوگند، آیا از پیامبر خدا شنیدی که به علی علیه السلام می‌گفت: «خداوند! هر که او را دوست می‌دارد، دوستش بدار و هر که او را دشمن می‌دارد، دشمنش بدار». [ابو هریره] گفت: آری. جوان گفت: من خدا را گواه می‌گیرم که دشمن او را دوست گرفتی و با دوست او دشمن بودی. آن‌گاه برخاست و رفت. روایان، روایت کرده اند که: ابو هریره در کوچه‌ها با بچه‌ها غذا می‌خورد و با آنان بازی می‌کرد. زمانی که فرماندار مدینه بود، سخنرانی می‌کرد و می‌گفت: «سپاس، خدایی را که دین را موجب قوام و ابو هریره را امام قرار داد» و مردم به این حرف وی می‌خندیدند. او در زمان فرمانداری اش بر مدینه، در بازار، راه می‌رفت و هنگامی که کسی را جلوتر از خود می‌دید، پایش را به زمین می‌کوبید و می‌گفت: «راه باز کنید، راه باز کنید، امیر آمد» و منظورش خودش بود. می‌گویم: ابن قتیبه همه اینها را در کتاب المعارف در شرح حال ابو هریره آورده است و سخن او حجت است؛ چرا که وی [در نقل حدیث]، فرد متهمی نیست. ابو جعفر گفته است که: مغیره بن شعبه بر منبر کوفه، علی علیه السلام را آشکارا لعن می‌کرد؛ چرا که در روزگار عمر، به وی خیر رسیده بود که علی علیه السلام گفته است: «اگر مغیره را بینم، سنگسارش می‌کنم». و این به خاطر زنایی بود که مرتکب شده بود و ابو بکر علیه وی شهادت داده بود و زیاد از شهادت دادن، سر پیچیده بود. مغیره به خاطر این و چیزهای دیگری که در دلش جمع شده بود، علی علیه السلام را دشمن می‌داشت. نیز گفته است که: از روایت‌های عروه بن زبیر، چنین بر می‌آید که هر گاه از علی علیه السلام یاد می‌شد، مغیره بن شعبه به رعشه می‌افتاد. آن‌گاه او را بد می‌گفت و با یک دست، روی دست دیگرش می‌کوبید و می‌گفت: مخالفت نکردن علی با [اوامر و] نواهی الهی، ارزشی ندارد؛ چرا که او خون بسیاری از مسلمانان را ریخت. نیز گفته است: در بین محدثان، کسانی بودند که آن حضرت علیه السلام را دشمن می‌داشته اند و درباره وی حدیث‌های ناشایست نقل می‌کرده اند. از جمله آنان، حرّیز بن عثمان است که علی علیه السلام را دشمن می‌داشت و از او عیب‌جویی می‌کرد و درباره اش اخبار دروغ نقل می‌کرد... ابو بکر گفته است: ابو جعفر، از ابراهیم، از محمد بن عاصم (صاحب خانات) برایم نقل کرد که: حرّیز بن عثمان به ما گفت: ای مردم عراق! شما علی بن ابی طالب را دوست می‌دارید و ما او را دشمن می‌داریم. گفتند: چرا؟ گفت: چون اجداد مرا کشته است. واقدی نقل کرده است که: معاویه، وقتی از عراق به شام برگشت (پس از بیعت امام حسن علیه السلام و جمع شدن مردم بر گرد معاویه)، سخنرانی کرد و گفت: ای مردم! پیامبر خدا به من فرمود که: «تو پس از من، به خلافت خواهی رسید. پس، سرزمین مقدّس را برگزین، که در آن، ابدال (اولیای برجسته) الهی هستند» و من، شما را برگزیدم. پس ابو تراب را لعن کنید و مردم نیز علی علیه السلام را لعن کردند. روز بعد، معاویه نامه ای نوشت و همه را گرد آورد و آن را بر آنان خواند. در آن نامه آمده بود: «این، نوشته ای است از سوی معاویه، امیر مؤمنان و صاحب وحی خداوند؛ همان خدایی که محمد صلی الله علیه و آله را به عنوان پیامبر برگزید، و وی اُمّی بود و نمی‌توانست بخواند و بنویسد بخواند و بنویسد و آن‌گاه برای او از خاندان وی، وزیری نویسنده و امین برگزید و وحی بر محمد صلی الله علیه و آله فرود می‌آمد و من، آن را می‌نوشتم. او نمی‌دانست که من چه می‌نویسم، و بین من و بین خدا، هیچ کس از بندگانش نبود». همه حاضران گفتند: راست گفتی، ای امیر مؤمنان! ابو جعفر گفته است که: چنین روایت شده است که معاویه، صد هزار درهم به سمرة بن جندب بخشید تا وی روایت کند که آیه: «و از میان مردم، کسی است که سخنش در زندگی این دنیا، تو را خوش آید و خدا را بر آنچه در دل دارد، گواه می‌گیرد، و حال آن که او سخت‌ترین دشمنان است و چون برگردد [یا ریاستی یابد]، کوشش می‌کند که در زمین، فساد نماید و کشت و نسل را نابود سازد؛ و خداوند، تباہکاری را دوست ندارد»،

درباره علی بن ابی طالب علیه السلام و آیه : «وا از میان مردم ، کسی است که جان خود را برای طلب خشنودی خدا می فروشد» ، درباره ابن ملجم ، نازل شده است . سمره ، قبول نکرد . معاویه ، دویست هزار درهم داد و او قبول نکرد . معاویه ، سیصد هزار درهم داد و او قبول نکرد . آن گاه معاویه ، چهارصد هزار درهم داد و وی قبول کرد و آن را روایت نمود .

-
- 1- سال صلح امام حسن علیه السلام و معاویه را «عام الجماعة» می گفتند . (م)
 - 2- عیر ، کوهی است در مدینه (معجم البلدان : ج 4 ص 172) .
 - 3- نُور ، کوهی است در مکه (معجم البلدان : ج 4 ص 172) .

راجع: الغدير: ج 5 ص 209.

7 / 3 إشاعة سبّه 3 / 7 _ 1 إخبار الإمام عن سبّه والبراءة منها لإمام علي عليه السلام في وصف معاوية -: أما إنه سيظهر عليكم بعدي رجلٌ رحبٌ (1) البلعوم ، مُدَحِقٌ (2) البطن ، يأكل ما يجد ، ويطلب ما لا يجد ، فاقتلوه ، ولن تقتلوه ! ألا وإنه سيأمركم بسبي ، والبراءة مني ! فأما السبُّ فسبوني ؛ فإنه لي زكاة ، ولكم نجاة ، وأما البراءة فلا تتبرؤوا مني ؛ فإني وُلدتُ على الفطرة ، وسبقتُ إلى الإيمان والهجرة . (3)

1- الرَّحْبُ : الشيء الواسع (لسان العرب : ج 1 ص 414 «رحب»).

2- مُدَحِقُ البطن : أي واسعها ، كأنَّ جوانبها قد بَعُدَ بعضها من بعض فأتسعت (النهاية : ج 2 ص 105 «دحق»).

3- نهج البلاغة : الخطبة 57 ، المناقب لابن شهر آشوب : ج 2 ص 272 وراجع تاريخ دمشق : ج 42 ص 588 وعيون أخبار الرضا عليه السلام : ج 2 ص 64 ح 274 وعوالي اللآلي : ج 2 ص 105 ح 289 والمناقب للكوفي : ج 2 ص 64 ح 547 وشرح الأخبار : ج 1 ص 168 ح 129 .

7 / 3 گسترش دشنامگویی به او

7 / 3_1 پیشگویی امام درباره دشنام گفتن به او و بیزاری جستن از وی

ر. ك: الغدير: ج 5 ص 209.

7 / 3 گسترش دشنامگویی به او 7 / 3_1 پیشگویی امام درباره دشنام گفتن به او و بیزاری جستن از وی امام علی علیه السلام در توصیف معاویه: آگاه باشید که پس از من، مردی گلوگشاده و شکم‌گنده بر شما چیره خواهد گشت؛ هر چه بیابد، می خورد و هر چه نیابد، می خواهد. او را بکشید و [البته] هرگز او را نخواهید کشت! بدانید که او شما را به دشنام گفتن به من و بیزاری جستن از من، فرمان خواهد داد. اما دشنام گفتن، مرا دشنام بگویند، که برای من موجب تزکیه و برای شما [مایه] نجات خواهد بود. و اما بیزاری جستن، از من بیزاری مجویند، که من بر فطرت به دنیا آمدم و به ایمان و هجرت، [بر همه شما] سبقت جستیم.

عنه عليه السلام: إِنَّكُمْ سَتُعْرَضُونَ مِن بَعْدِي عَلَى سَبِّي ، فَسَبُّونِي ، فَإِنِ عُرِضَ عَلَيْكُمُ الْبِرَاءَةُ مِنِّي فَلَا تَبَرُّوا مِنِّي ؛ فَإِنِّي عَلَى الْإِسْلَامِ ، فَمَنْ عُرِضَ عَلَيْهِ الْبِرَاءَةُ مِنِّي فَلْيَمْدُدْ عُنُقَهُ ، فَإِن تَبَرَّأَ مِنِّي فَلَا دُنْيَا لَهُ وَلَا آخِرَةَ . (1)

المستدرک علی الصحیحین عن أبي صادق: قَالَ عَلِيٌّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ : إِنَّكُمْ سَتُعْرَضُونَ عَلَى سَبِّي ، فَسَبُّونِي ، فَإِنِ عُرِضَتْ عَلَيْكُمُ الْبِرَاءَةُ مِنِّي فَلَا تَبَرُّوا مِنِّي ، فَإِنِّي عَلَى الْإِسْلَامِ ، فَلْيَمْدُدْ أَحَدُكُمْ عُنُقَهُ _ تَكَلَّتْهُ أُمَّهُ _ ؛ فَإِنَّهُ لَا دُنْيَا لَهُ وَلَا آخِرَةَ بَعْدَ الْإِسْلَامِ . ثُمَّ تَلَا : «إِلَّا مَنْ أُكْرِهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ» (2) . (3)

خصائص الأئمة عليهم السلام عن ميثم التمار: دَعَانِي أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَوْمًا ، فَقَالَ لِي : يَا مَيْثَمُ ، كَيْفَ أَنْتَ إِذَا دَعَاكَ دَعِيٌّ (4) بَنِي أُمَيَّةَ عَبِيدُ اللَّهِ بَنُ زِيَادٍ إِلَى الْبِرَاءَةِ مِنِّي ؟ قُلْتُ : إِذَا وَاللَّهِ أَصْبِرُ ، وَذَلِكَ فِي اللَّهِ قَلِيلٌ . قَالَ : يَا مَيْثَمُ ، إِذَا تَكُونُ مَعِي فِي دَرَجَتِي . (5)

1- .الإرشاد: ج 1 ص 322 ، الخرائج والجرائح: ج 1 ص 202 ح 43 وفيه إلى «فلا تبرؤوا مني» وراجع الأمالي للطوسي: ص 210 ح 362 والمناقب للكوفي: ج 2 ص 565 ح 1077 .

2- .النحل: 106 .

3- .المستدرک علی الصحیحین: ج 2 ص 390 ح 3365 وراجع الأمالي للطوسي: ص 364 ح 765 والغارات: ج 2 ص 637 والمناقب للكوفي: ج 2 ص 417 ح 900 و ص 419 ح 902 وغرر الحكم: ح 3858 وبحار الأنوار: ج 39 ص 316 ح 13 .

4- .الدعوى: المنسوب إلى غير أبيه (لسان العرب: ج 14 ص 261 «دعا»).

5- .خصائص الأئمة عليهم السلام: ص 54 .

امام علی علیه السلام: پس از من ، دشنام گفتن به من ، به شما پیشنهاد خواهد شد . [در این صورت ،] مرا دشنام بگوئید ؛ ولی اگر بیزاری جستن از من به شما پیشنهاد شد ، از من بیزاری مجوئید ، که من مسلمانم . به هر کس که بیزاری جستن از من پیشنهاد شد ، [از بیزاری جستن از من خودداری کند و] گردش را برای کشته شدن آماده نماید ، که اگر از من بیزاری بجوئید ، نه دنیا خواهد داشت و نه آخرت .

المستدرک علی الصحیحین_ به نقل از ابو صادق_ : امام علی علیه السلام : «به شما ، دشنام گفتن به من پیشنهاد خواهد شد . [در این صورت ،] مرا دشنام بگوئید ؛ ولی اگر بیزاری جستن از من به شما پیشنهاد شد ، از من بیزاری مجوئید ، که من مسلمانم . [در چنین موقعیتی ،] هر کدام از شما باید گردش را آماده کند . . . ؛ چرا که بعد از اسلام ، نه دنیایی برای او هست ، نه آخرتی» . آن گاه ، این آیه را خواند : «مگر کسی که مجبور شده ؛ ولی قلبش با ایمان ، اطمینان یافته است» .

خصائص الأئمة علیهم السلام_ به نقل از میثم تمّار_ : روزی ، امیر مؤمنان مرا فرا خواند و به من فرمود : «ای میثم! آن گاه که آن [به ناحق] منسوب شده به بنی امیه ، عبید الله بن زیاد ، تو را به بیزاری جستن از من فرا بخواند ، چگونه خواهی بود؟» . گفتم : سوگند به خدا که شکیبایی خواهم کرد ؛ و این کار در راه خدا چیز کمی است . گفت : «ای میثم! در این صورت ، در بهشت با من در مرتبه من هستی» .

الإمام الباقر عليه السلام: خَطَبَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى مَنبَرِ الْكُوفَةِ، فَقَالَ: سَدَّ يُعْرَضُ عَلَيْكُمْ سَبِّي، وَسَدَّ تُذَبِّحُونَ عَلَيَّ؛ فَإِنْ عُرِضَ عَلَيْكُمْ سَبِّي فَسُبُّونِي، وَإِنْ عُرِضَ عَلَيْكُمْ الْبِرَاءَةُ مِنِّي فَإِنِّي عَلَى دِينِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ. وَلَمْ يَقُلْ: فَلَا تَبَرُّوا مِنِّي. (1)

الإمام الصادق عليه السلام: قَالَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: وَاللَّهِ لَتُذَبِّحَنَّ عَلَيَّ سَبِّي - وَأَشَارَ بِيَدِهِ إِلَى حَلْقِهِ - ثُمَّ قَالَ: فَإِنْ أَمَرُوكُمْ بِسَبِّي، فَسُبُّونِي، وَإِنْ أَمَرُوكُمْ أَنْ تَبَرُّوا مِنِّي فَإِنِّي عَلَى دِينِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ. وَلَمْ يَنْهَهُمْ عَنِ إِظْهَارِ الْبِرَاءَةِ. (2)

الكافي عن مسعدة بن صدقة: قِيلَ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ النَّاسَ يَرَوْنَ أَنَّ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ عَلَى مَنبَرِ الْكُوفَةِ: أَيُّهَا النَّاسُ، إِنَّكُمْ سَتُدْعَوْنَ إِلَى سَبِّي، فَسُبُّونِي، ثُمَّ تُدْعَوْنَ إِلَى الْبِرَاءَةِ مِنِّي، فَلَا تَبَرُّوا مِنِّي. فَقَالَ: مَا أَكْثَرَ مَا يَكْذِبُ النَّاسُ عَلَى عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ! ثُمَّ قَالَ: إِنَّمَا قَالَ: إِنَّكُمْ سَدَّ تُدْعَوْنَ إِلَى سَبِّي، فَسُبُّونِي، ثُمَّ سَتُدْعَوْنَ إِلَى الْبِرَاءَةِ مِنِّي وَإِنِّي لَعَلَى دِينِ مُحَمَّدٍ. وَلَمْ يَقُلْ: لَا تَبَرُّوا مِنِّي. فَقَالَ لَهُ السَّائِلُ: أَرَأَيْتَ إِنْ اخْتَارَ الْقَتْلَ دُونَ الْبِرَاءَةِ؟ فَقَالَ: وَاللَّهِ مَا ذَلِكَ عَلَيْهِ، وَمَا لَهُ إِلَّا مَا مَضَى عَلَيْهِ عَمَّارُ بْنُ يَاسِرٍ حَيْثُ أَكْرَهَهُ أَهْلُ مَكَّةَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فِيهِ: «إِلَّا مَنْ أَكْرَهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ»، فَقَالَ لَهُ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عِنْدَهَا: يَا عَمَّارُ، إِنْ عَادُوا فَعُدْ؛ فَقَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عُذْرَكَ، وَأَمَرَكَ أَنْ تَعُودَ إِنْ عَادُوا. (3)

1- شرح نهج البلاغة: ج 4 ص 106 عن أبي مريم الأنصاري.

2- شرح نهج البلاغة: ج 4 ص 106 عن الحسن بن صالح؛ بحار الأنوار: ج 39 ص 326.

3- الكافي: ج 2 ص 219 ح 10، قرب الإسناد: ص 12 ح 38، تفسير العياشي: ج 2 ص 271 ح 73 عن معمر بن يحيى بن سالم عن الإمام الباقر عليه السلام وليس فيه من «فقال له النبي صلى الله عليه وآله...» وكلاهما نحوه.

امام باقر علیه السلام: علی علیه السلام بر منبر کوفه سخنرانی می کرد که فرمود: «دشنام گفتن به من، به شما پیشنهاد خواهد شد و در این راه، کشته خواهید گشت. اگر به شما دشنام گفتن به من پیشنهاد شد، مرا دشنام بگویید؛ ولی اگر بیزاری جستن از من به شما پیشنهاد شد، [بدانید که] من بر دین محمد صلی الله علیه و آله هستم» و فرمود: از من بیزاری نجوید.

امام صادق علیه السلام: علی علیه السلام فرمود: «سوگند به خدا، هر آینه بر سر دشنام گفتن به من، ذبح می شوید» و با دستش به گلویش اشاره کرد. آن گاه فرمود: «اگر به شما دستور دادند که مرا دشنام بگویید، مرا دشنام بگویید؛ و اگر به شما فرمان دادند که از من بیزاری بجوید، [بدانید که] من بر دین محمد صلی الله علیه و آله هستم» و آنان را از اظهار بیزاری نهی نکرد.

الکافی_ به نقل از مسعدة بن صدقة_ : به ابو عبد الله (امام صادق) علیه السلام گفته شد که: مردم، چنین روایت می کنند که علی علیه السلام بر منبر کوفه گفته است: «ای مردم! شما به دشنام گفتن به من فرا خوانده خواهید شد. [در این صورت،] مرا دشنام بگویید. سپس به بیزاری جستن از من فرا خوانده می شوید. [در این صورت،] از من بیزاری مجوید». امام صادق علیه السلام فرمود: «دروغ هایی که مردم به علی علیه السلام بسته اند، چه زیاد است!» آن گاه فرمود: «علی علیه السلام فرموده است: شما به دشنام گفتن به من فرا خوانده خواهید شد. [در این صورت،] مرا دشنام بگویید. سپس به بیزاری جستن از من فرا خوانده می شوید. [بدانید که] من بر دین محمد صلی الله علیه و آله هستم» و نگفت: از من بیزاری مجوید. آن گاه، پرسشگر از امیر مؤمنان پرسید: چه می گویی درباره کسی که کشته شدن را به جای بیزاری جستن برگزیند؟ فرمود: «سوگند به خدا که چنین وظیفه ای ندارد، مثل آنچه بر عمار بن یاسر گذشت، آن جا که اهل مکه او را مجبور [به انکار اسلام] کردند؛ ولی دل وی بر ایمان، مطمئن بود. پس، خداوند عز و جل درباره او این آیه را نازل کرد: «مگر کسی که مجبور شده؛ ولی قلبش با ایمان، اطمینان دارد»». در این هنگام، پیامبر صلی الله علیه و آله به عمار فرمود: ای عمار! اگر دوباره چنین کردند، تو هم همان کار را بکن. خداوند عز و جل برای عذر تو، آیه نازل کرده است و به تو فرمان داده که اگر چنان کردند، تو نیز همان کار را انجام بده.»

الإمام عليّ عليه السلام: أَلَا إِنَّكُمْ مَعْرُضُونَ (1) عَلَيَّ لَعْنِي وَدُعَايَ كَذَّابًا، فَمَنْ لَعَنَنِي كَارَهَا مُكْرَهَا - يَعْلَمُ اللَّهُ أَنَّهُ كَانَ مُكْرَهَا - وَرَدْتُ أَنَا وَهُوَ عَلَيَّ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَعًا. وَمَنْ أَمْسَكَ لِسَانَهُ فَلَمْ يَلْعَنِي؛ سَبَقَنِي كَرَمِيَّةَ سَهْمٍ، أَوْ لَمَحَحَ بِالْبَصْرِ. وَمَنْ لَعَنَنِي مُنْشَرِحًا صَدْرَهُ يَلْعَنِي فَلَا حِجَابَ بَيْنَهُ وَبَيْنَ اللَّهِ، وَلَا حُجَّةَ لَهُ عِنْدَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ. أَلَا إِنَّ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَخَذَ بِيَدِي يَوْمًا فَقَالَ: مَنْ بَايَعَ هَؤُلَاءِ الْخَمْسَ ثُمَّ مَاتَ وَهُوَ يُحِبُّكَ فَقَدْ قَضَى نَحْبَهُ، وَمَنْ مَاتَ وَهُوَ يُبْغِضُكَ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً، يُحَاسَبُ بِمَا عَمَلَ فِي الْإِسْلَامِ. (2)

راجع: مرآة العقول: ج 9 ص 174 _ 179.

3/7_ 12 الأَمْرُ بِسَبِّهِ وَالْبِرَاءَةُ مِنْهَا الْمُنَاقِبُ لِابْنِ شَهْرٍ أَشُوبٍ: وَالْأَصْلُ فِي سَبِّهِ [عَلَيَّ عَلَيْهِ السَّلَامُ] مَا صَحَّ عِنْدَ أَهْلِ الْعِلْمِ أَنَّ مُعَاوِيَةَ أَمَرَ بِلَعْنِهِ عَلَيَّ الْمَنَابِرِ، فَتَكَلَّمَ فِيهِ ابْنُ عَبَّاسٍ، فَقَالَ: هَيْهَاتَ، هَذَا أَمْرٌ دِينٍ، لَيْسَ إِلَى تَرْكِهِ سَبِيلٌ، أَلَيْسَ الْغَاشُّ لِرَسُولِ اللَّهِ، السُّتَامَ لِأَبِي بَكْرٍ، الْمُعَيَّرَ عُمَرَ، الْخَاذِلَ عُثْمَانَ! قَالَ: أَتَسْبُهُ عَلَيَّ الْمَنَابِرِ، وَهُوَ بَنَاهَا بِسَيْفِهِ! قَالَ: لَا أَدْعُ ذَلِكَ حَتَّى يَمُوتَ فِيهِ الْكَبِيرُ، وَيَشِبَّ عَلَيْهِ الصَّغِيرُ. (3)

1- كذا في المصدر، والظاهر أنّ الصواب: «مَعْرُوضُونَ». وفي شرح الأخبار: «سَتَعْرَضُونَ»، وهو المناسب للسياق.

2- الأُمَالِي لِلْمُفِيدِ: ص 120 ح 4، شرح الأخبار: ج 1 ص 164 ح 119 نحوه وليس فيه من «ومن أمسك» إلى «عند محمد صلى الله عليه وآله» وكلاهما عن مالك بن زمرة.

3- المناقب لابن شهر آشوب: ج 3 ص 222، بحار الأنوار: ج 39 ص 323 ح 22.

7 / 3_2 فرمان به دشنام گفتن به او و بیزاری جستن از وی

امام علی علیه السلام: آگاه باشید که به شما لعن کردن من و دروغگو شمردن من، پیشنهاد خواهد شد. هر که از روی اکراه و به اجباز مرا لعن کند و خدا می داند که او مجبور بوده است، من و او، با هم نزد محمد صلی الله علیه و آله خواهیم رفت؛ و هر که زبانش را نگه دارد و مرا لعن نکند، به اندازه بُرد يك تیر و یا به اندازه بُرد دید چشم، از من پیشی خواهد گرفت؛ و هر که مرا از روی خرسندی لعن کند، عذری بین او و خداوند نخواهد بود و هیچ حجتی پیش محمد صلی الله علیه و آله نخواهد داشت. بدانید که روزی، محمد صلی الله علیه و آله دست مرا گرفت و فرمود: «هر که با این پنج تا بیعت کند و آن گاه در حالی بمیرد که تو را دوست دارد، راه خود را [درست] طی کرده است؛ و هر که بمیرد، در حالی که تو را دشمن می دارد، به مرگ جاهلی مرده است و بر هر عملی هم که در اسلام انجام داده، مؤاخذه می شود».

7 / 3_2 فرمان به دشنام گفتن به او و بیزاری جستن از وی بالمناقب، ابن شهر آشوب: طبق آنچه نزد اهل علم، ثابت شده است، ریشه دشنام گفتن به وی این است که معاویه فرمان داد تا او را بر منبرها لعن کنند. ابن عباس در این باره با معاویه حرف زد. معاویه گفت: هرگز! این مربوط به دین است (!) و نمی شود آن را ترك کرد. آیا او نسبت به پیامبر خدا، متقلّب و نسبت به ابو بکر، بدگو و نسبت به عمر، سرزنشگر و نسبت به عثمان، خوارکننده نبود؟! ابن عباس گفت: آیا علی را بر منبرها دشنام می گویی، در حالی که وی آنها (منبرها) را با شمشیر خود بر افراشت؟ معاویه گفت: این کار را رها نخواهم کرد تا بزرگ ترها با آن بمیرند و کوچک ترها با آن، بزرگ شوند.

الكامل في التاريخ: إن معاوية استعمل المغيرة بن شعبة على الكوفة سنة إحدى وأربعين، فلما أمره عليها دعاه وقال له: أما بعد، فإن لذي الحليم قبل اليوم ما تفرغ العصا 1، وقد يجزي عنك الحكيم بغير التعليم، وقد أردت إيصاءك بأشياء كثيرة، أنا تاركها اعتماداً على بصرك، ولست تاركاً إيصاءك بحصاة: لا تترك شتم عليّ وذمه، والترحم على عثمان والإستغفار له، والعيب لأصحاب عليّ والإقصاء لهم، والإطراء بشيعة عثمان والإدناء لهم. (1)

المستدرک علی الصحیحین عن عبد الله بن ظالم: كان المغيرة بن شعبة ينال في خطبته من عليّ، وأقام خطباء ينالون منه. (2)

أنساب الأشراف: ولي معاوية المغيرة بن شعبة الكوفة، فأقام بها تسع سنين، وهو أحسن رجل سيرة!! وأشدّه حُباً للعافية، غير أنه لا يدع ذمّ عليّ والوقعة فيه!! والعيب لقتلة عثمان واللعن لهم. (3)

أنساب الأشراف: كان للوليد بن عثمان بن عفان ابن يظهر التالّة يقال له: عبد الله بن الوليد، وكان يلعن عليّاً ويقول: قتل جدّي عثمان والزبير. وكانت أمه ابنة الزبير بن العوام. وقام إلى هشام بن عبد الملك وهو على المنبر عشيّة عرفة فقال: يا أمير المؤمنين، إن هذا يوم كانت الخلفاء تستحب فيه لعن أبي تراب! فقال له: يا عبد الله، إنا لم نأت هاهنا لئسب الناس ولعنهم! (4)

1- الكامل في التاريخ: ج 2 ص 488، تاريخ الطبري: ج 5 ص 253، أنساب الأشراف: ج 5 ص 252 نحوه.

2- المستدرک علی الصحیحین: ج 3 ص 509 ح 5898، سير أعلام النبلاء: ج 3 ص 31 الرقم 7.

3- أنساب الأشراف: ج 5 ص 252، تاريخ الطبري: ج 5 ص 254، الكامل في التاريخ: ج 2 ص 488 نحوه.

4- أنساب الأشراف: ج 6 ص 245، شرح نهج البلاغة: ج 13 ص 221 وج 4 ص 57 وج 15 ص 256 كلّها نحوه من «قام...».

الکامل فی التاریخ: در سال 41 هجری، معاویه، مغیره بن شعبه را بر کوفه گماشت. وقتی فرمان حکومت آن جا را به وی داد، وی را فرا خواند و به وی گفت: اما بعد! تا به امروز، عصا به نام بردبار، بر زمین زده نشده بود. 1 خداوند حکیم، تو را بی تعلیم، کارآ ساخته است! می خواستم چند چیز را به تو توصیه کنم؛ ولی به خاطر اعتماد به آگاهی ات، آنها را رها می کنم؛ اما نمی توانم یک توصیه را ترک کنم: بدگویی به علی و نکوهش وی، رحمت فرستادن بر عثمان و استغفار برای وی، عیبگیری از یاران علی و تبعید آنان، و ستایش از پیروان عثمان و نزدیک سازی آنان به خویش را ترک نکن.

المستدرک علی الصحیحین_ به نقل از عبد الله بن ظالم_: مغیره بن شعبه در سخنرانی خود، علی علیه السلام را دشنام می گفت و سخنرانان را و می داشت که وی را دشنام بگویند.

أنساب الأشراف: معاویه، مغیره بن شعبه را بر کوفه گمارد و وی ٨ سال، فرمان روایی آن جا را به عهده داشت. او خوش رفتارترین مردم و آسایش جوترین آنان بود (!)، جز آن که نکوهش علی و بدگویی به وی را رها نکرد و عیبجویی از قاتلان عثمان و لعن فرستادن بر آنان را و نگذاشت.

أنساب الأشراف: ولید بن عثمان بن عفان، پسری به نام عبد الله داشت که اظهار خداشناسی می کرد و علی علیه السلام را نفرین می نمود و می گفت: علی، دو جد من (عثمان و زبیر) را کشت. مادر عبد الله، دختر زبیر بن عوام بود. او در شب عرفه، روبه هشام بن عبد الملك_ که بر منبر بود_ برخاست و گفت: ای امیر مؤمنان! امروز، روزی است که خلفا لعن ابو تراب را در آن، مستحب می شمرده اند. هشام گفت: ای عبد الله! ما برای دشنام گفتن و لعن کردن کسی به این جا نیامده ایم.

3 / 7 _ 3 سَبَّهُ عَلَى الْمَنَابِرِ الْمَنَاقِبِ لَابِنِ الْمَغَازِلِيِّ عَنِ أَبِي مَعَاوِيَةَ هَشِيمِ بْنِ بَشِيرِ الْوَاسِطِيِّ : أَدْرَكَتْ خُطْبَاءَ أَهْلِ الشَّامِ بِوَاسِطٍ (1) فِي زَمَنِ بَنِي أُمَيَّةَ ، كَانَ إِذَا مَاتَ لَهُمْ مَيِّتٌ قَامَ خَطِيبُهُمْ فَحَمِدَ اللَّهَ وَأَثْنَى عَلَيْهِ ، ثُمَّ ذَكَرَ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ فَسَبَّهُ . فَحَضَرَتْهُمْ يَوْمًا وَقَدْ مَاتَ لَهُمْ مَيِّتٌ ، فَقَامَ خَطِيبُهُمْ ، فَحَمِدَ اللَّهَ وَأَثْنَى عَلَيْهِ ، وَذَكَرَ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ فَسَبَّهُ ، فَجَاءَ ثَوْرٌ فَوَضَعَ قَرْنَيْهِ فِي نَدْيَيْهِ وَالرَّقَّةَ بِالْحَائِطِ ، فَعَصَّرَهُ حَتَّى قَتَلَهُ ، ثُمَّ رَجَعَ يَشُقُّ النَّاسَ يَمِينًا وَشِمَالًا لَا يَهِيْجُ أَحَدًا وَلَا يُؤْذِيهِ . (2)

مروج الذهب: ذَكَرَ بَعْضُ الْأَخْبَارِيِّينَ أَنَّهُ قَالَ لِرَجُلٍ مِنْ أَهْلِ الشَّامِ مِنْ رُعَمَائِهِمْ وَأَهْلِ الرَّأْيِ وَالْعَقْلِ مِنْهُمْ : مَنْ أَبُو تُرَابٍ هَذَا الَّذِي يَلْعَنُهُ الْإِمَامُ عَلَى الْمِنْبَرِ؟ قَالَ : أَرَأَيْتَ لَصًا مِنْ لُصُوصِ الْفِتَنِ . (3)

الغارات عن الواقدي: إِنَّ عُمَرَ بْنَ ثَابِتٍ ... كَانَ يَرْكَبُ وَيَدْوِرُ فِي الْقُرَى بِالشَّامِ ، فَإِذَا دَخَلَ قَرْيَةً جَمَعَ أَهْلَهَا ، ثُمَّ يَقُولُ : أَيُّهَا النَّاسُ ! إِنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ كَانَ رَجُلًا مُنَافِقًا ، أَرَادَ أَنْ يَنْخَسِرَ بِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لَيْلَةَ الْعَقَبَةِ ، فَالْعَنُوهُ . قَالَ : فَيَلْعَنُهُ أَهْلُ تِلْكَ الْقَرْيَةِ ، ثُمَّ يَسِيرُ إِلَى الْقَرْيَةِ الْأُخْرَى ، فَيَأْمُرُهُمْ بِمِثْلِ ذَلِكَ (4) .

1- واسِط : مدينة بناها الحجاج ، وهي متوسطة بين البصرة والكوفة عن كل منهما خمسون فرسخا (معجم البلدان : ج 5 ص 347) .

2- المناقب لابن المغازلي : ص 391 ح 445 .

3- مروج الذهب : ج 3 ص 42 .

4- الغارات : ج 2 ص 581 ؛ شرح نهج البلاغة : ج 4 ص 103 وفيه «عمر بن ثابت» بدل «عمر بن ثابت» .

3 / 7 _ 3 دشنامگویی به وی بر منبرها

3 / 7 _ 3 دشنامگویی به وی بر منبرها المناقب، ابن مغازلی۔ به نقل از ابو معاویه (هَشَّيم بن بشير واسطی)۔: در روزگار بنی امیّه، سخنرانانِ شام را در واسط (1) دیدم. هر گاه کسی از مردم آن جا می مُرد، سخنرانان به حمد و ثنای خداوند می پرداخت و سپس از علی بن ابی طالب علیه السلام یاد می کرد و او را دشنام می گفت. يك روز که کسی از مردم واسط مرده بود، در میان آنان حضور یافتم. سخنرانان برخاست و به حمد و ثنای خداوند پرداخت و آن گاه از علی علیه السلام یاد کرد و وی را دشنام گفت. گاوی از راه رسید و دو شاخش را روی دو پستان وی گذاشت و او را به دیوار چسباند و آن قدر فشار داد تا او را کُشت. سپس برگشت و راه خود را از چپ و راست بین مردم، باز کرد و به هیچ کسی حمله نکرد و آزار نرساند.

مُرُوج الذهب: یکی از مورّخان، یادآور شده است که [او خود،] از مردی از بزرگان و اندیشه وران و صاحب خردانِ شام پرسید: این ابو ترابی که پیشوای شما او را بر منبر لعن می کند، کیست؟ وی گفت: فکر می کنم دزدی از دزدهای فتنه گر باشد!

الغارات۔ به نقل از واقدی۔: عمر بن ثابت ... سوار می شد و در روستاهای شام می چرخید و هر گاه وارد روستایی می شد، مردم آن را جمع می کرد و می گفت: ای مردم! علی بن ابی طالب، علی بن ابی طالب، مردی منافق بود. او قصد داشت در شب عقبه، پیامبر خدا را [از مرکبش] سرنگون کند. او را لعن کنید! مردم آن روستا نیز علی علیه السلام را لعن می کردند. سپس، وی به روستایی دیگر می رفت و همین کار را انجام می داد.

1- واسط، شهری است که حَجّاج، آن را بنیان گذاشت و آن بین بصره و کوفه قرار دارد و از هر کدام، پنجاه فرسنگ فاصله دارد (معجم البلدان: ج 5 ص 347).

تعليققال العلامة الأميني رحمه الله : لم يزل معاوية وعمّاله دائبين على ذلك [لعن الإمام عليه السلام] حتّى تمرّن عليه الصغير ، وهرم الشيخ الكبير ، ولعلّ في أوليات الأمر كان يوجد هناك من يمتنع عن القيام بتلك السبّة المخزية ، وكان يسع لبعض النفوس الشريفة أن يتخلّف عنها ، غير أنّ شدة معاوية _ الحلّيم في إجراء أحداثه _ وسطوة عمّاله _ الخصماء الألداء على أهل بيت الوحي ، وتهالكهم دون تدعيم تلك الإمرة الغاشمة ، وتنفيذ تلك البدعة الملعونة _ حكمت في البلاء ، حتّى عمّت البلوى ، وخضعت إليها الرقاب ، وغلّلتها أيدي الجور تحت نير (1) الذلّ والهوان . فكانت العادة مستمرة منذ شهادة أمير المؤمنين عليه السلام إلى نهي عمر بن عبد العزيز ، طيلة أربعين سنة (2) ، على صهوات المنابر ، وفي الحواضر الإسلاميّة كلّها ؛ من الشام إلى الري إلى الكوفة إلى البصرة إلى عاصمة الإسلام المدينة المشرفّة إلى حرم أمن الله مكّة المعظّمة إلى شرق العالم الإسلامي وغربه ، وعند مجتمعات المسلمين جمعاء ... واتّخذوا ذلك كعقيدة راسخة ، أو فريضة ثابتة ، أو سنّة متّبعة ، يرغب فيها بكلّ شوق وتوق (3) حتّى أنّ عمر بن عبد العزيز لمّا منع عنها _ لحكمة عمليّة _ أو لسياسة وقتيّة _ حسبوه كأنّه جاء بطامةٍ كبرى ، أو اقترف إثما عظيما . (4)

- 1- النّير : الخشبة التي تكون على عنق الثور بأداتها (لسان العرب : ج 5 ص 247 «نير»).
- 2- كذا في المصدر ، والصحيح : «ستين سنة» ؛ لأنّ خلافة عمر بن عبد العزيز كانت سنة 99 هـ .
- 3- التوق : هو الشوق إلى الشيء والنزوع إليه (لسان العرب : ج 10 ص 33 «توق»).
- 4- الغدير : ج 10 ص 265 .

یادداشت

یادداشت‌علامه عبد الحسین امینی می نویسد: معاویه و کارگزارانش بر این کار (نفرین کردن علی علیه السلام) ادامه می دادند، به طوری که کوچک ترها با آن، تربیت می شدند و بزرگ ترها با آن، کهن سال می گشتند. در آغاز، شاید کسانی بودند که از در پیش گرفتن چنین روش خوارکننده ای امتناع می ورزیدند و شاید [هنوز] برای پاره ای از انسان های شریف، جای سرپیچی از آن بود؛ اما شدت عمل معاویه (همان «بردبار») در به انجام رساندن بدعت های خویش و قدرت کارگزاران وی (همان دشمنان پست خاندان وحی، و همان جانبازان در راه تقویت این حکومت ستمگر و جا انداختن آن بدعت زشت) گرفتاری ها را ریشه دار کرد، تا این که بدبختی ها فراگیر شدند و گردن ها در برابر آنها خم گشتند و به دست ستمکاران، هیزم در اجاق خواری و ذلت نهاده شد. دشنامگویی به علی علیه السلام و نفرین فرستادن به وی، در طول چهل سال، از زمان شهادت امیر مؤمنان تا زمان نهی عمر بن عبد العزیز، به عنوان یک عادت پایدار، بر روی منبرها، در همه شهرهای اسلامی، از شام تا ری، تا کوفه، تا بصره، تا پایتخت اسلام (مدینه)، تا حرم امن خداوندی (مکه)، تا شرق و غرب جهان اسلام و در بین همه جوامع اسلامی به اجرا در آمد. مردم، این بدعت زشت را به عنوان یک عقیده پایدار، یا یک واجب مسلم و یا یک سنت قابل پیروی پذیرفتند و با تمام شوق و علاقه بدان روی آوردند، به طوری که وقتی عمر بن عبد العزیز از روی تجربه حکومتگری و یا اقتضای سیاست روز، مردم را از آن منع کرد، آنان پنداشتند که وی بدعتی بزرگ آورده و یا گناهی بزرگ، مرتکب شده است.

راجع : الغدير : ج 10 ص 257_271 .

7 / 3 _ 4 خُطِبَةُ الإِمَامِ لَمَّا بَلَغَهُ خَبْرُ سَبِّهَا إِمَامَ الْبَاقِرِ عَلَيْهِ السَّلَامُ : خَطَبَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ صَدَلَمَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ بِالْكُوفَةِ بَعْدَ مُنْصَرَفِهِ مِنَ النَّهْرَوَانِ وَبَلَغَهُ أَنَّ مُعَاوِيَةَ يَسْتَبُجُّهُ وَيَلْعَنُهُ وَيَقْتُلُ أَصْحَابَهُ ، فَقَامَ خَطِيْبًا ، فَحَمِدَ اللَّهَ ، وَأَثْنَى عَلَيْهِ ، وَصَلَّى عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ، وَذَكَرَ مَا أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَى نَبِيِّهِ وَعَلَيْهِ ، ثُمَّ قَالَ : لَوْلَا آيَةٌ فِي كِتَابِ اللَّهِ مَا ذَكَرْتُ مَا أَنَا ذَاكِرُهُ فِي مَقَامِي هَذَا ، يَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ : «وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ» (1) . اللَّهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ عَلَى نِعْمِكَ الَّتِي لَا تُحْصَى ، وَفَضْلِكَ الَّذِي لَا يُنْسَى . يَا أَيُّهَا النَّاسُ ! إِنَّهُ بَلَغَنِي مَا بَلَغَنِي ، وَإِنِّي أَرَانِي قَدِ اقْتَرَبَ أَجَلِي ، وَكَأَنِّي بِكُمْ وَقَدْ جَهَلْتُمْ أَمْرِي ، وَإِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ مَا تَرَكَهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ؛ كِتَابَ اللَّهِ وَعِزَّتِي ؛ وَهِيَ عِزَّةُ الْهَادِي إِلَى النَّجَاةِ ، خَاتِمِ الْأَنْبِيَاءِ ، وَسَيِّدِ النَّجَبِيَّةِ ، وَالنَّبِيِّ الْمُصْطَفَى يُبْغِضُنِي يُعْرِفُ الْمُنَافِقُونَ ، وَبِمَحَبَّتِي امْتَحَنَ اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ ، هَذَا عَهْدُ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ إِلَيَّ أَنَّهُ لَا يُحِبُّكَ إِلَّا مُؤْمِنٌ ، وَلَا يُبْغِضُكَ إِلَّا مُنَافِقٌ . وَأَنَا صَاحِبُ لِيَاءِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ ، وَرَسُولُ اللَّهِ فَرَطِي (2) ، وَأَنَا فَرَطُ شِيعَتِي . وَاللَّهِ لَا عَطِشَ مُحِبِّي ، وَلَا خَافَ وَلِيِّي ، وَأَنَا وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ ، وَاللَّهُ وَلِيُّي ، حَسْبُ مُحِبِّي أَنْ يُحِبُّوا مَا أَحَبَّ اللَّهُ ، وَحَسْبُ مُبْغِضِي أَنْ يُبْغِضُوا مَا أَحَبَّ اللَّهُ . أَلَا وَإِنَّهُ بَلَغَنِي أَنَّ مُعَاوِيَةَ سَبَّنِي وَلَعَنَنِي ، اللَّهُمَّ اشْدُدْ وَطَأَتَكَ عَلَيْهِ ، وَأَنْزِلِ اللَّعْنَةَ عَلَى الْمُسْتَحِقِّ ، آمِينَ يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ ، رَبَّ إِسْمَاعِيلَ ، وَبَاعِثْ إِبْرَاهِيمَ ، إِنَّكَ حَمِيدٌ مُجِيدٌ . ثُمَّ نَزَلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ أَعْوَادِهِ ، فَمَا عَادَ إِلَيْهَا حَتَّى قَتَلَهُ ابْنُ مُلْجَمٍ - لَعَنَهُ اللَّهُ - . (3)

1- الضحى : 11 .

2- فَرَطٌ : تَقَدَّمَ وَسَبَقَ الْقَوْمَ (النهاية : ج 3 ص 434 «فرط»).

3- معاني الأخبار : ص 58 ح 9 ، بشارة المصطفى : ص 12 كلاهما عن جابر الجعفي .

7 / 3 _ 4 سخنرانی امام، وقتی خبر دشنامگویی به خویش را شنید

ر. ك: الغدير: ج 10 ص 257 _ 271 .

3 / 7 _ 4 سخنرانی امام، وقتی خبر دشنامگویی به خویش را شنید امام باقر علیه السلام: امیر مؤمنان، علی بن ابی طالب علیه السلام، پس از بازگشت از نهران و پس از این که به او خبر رسید که معاویه وی را دشنام می گوید و لعن می کند و یاران وی را می کشد، در کوفه به منبر رفت و حمد و ثنای الهی گفت و بر پیامبر خدا درود فرستاد و از نعمت هایی که خداوند به پیامبرش و به وی عنایت کرده بود، یاد کرد . آن گاه فرمود: «اگر آیه ای در کتاب خدا نبود، آنچه را اکنون می خواهم بگویم، نمی گفتم . خداوند عز و جل می فرماید: «و درباره نعمت پروردگار خویش [با مردم] سخن گوی» . خداوند! سپاس برای توست، به خاطر نعمت های شمار ناپذیرت و [به خاطر] برتری فراموش ناشدنی ات . ای مردم! اخباری به من رسیده است و من چنین گمان می کنم که مرگم نزدیک شده است و فکر می کنم که نسبت به من در ناآگاهی به سر می برید . من آنچه را پیامبر خدا در بین شما گذاشت، در نزدتان می گذارم: کتاب خدا و خانواده ام . و خانواده من، خانواده کسی هستند که او هدایتگر به رستگاری، آخرین پیامبران، سرورنجیبان و پیامبر برگزیده ... است . منافقان، با کینه ورزی به من شناخته می شوند و خداوند، مؤمنان را با دوستی من می آزماید . این، پیمانی است که پیامبر اُمّی با من داشته که: «جز مؤمن، تورا دوست نمی دارد و جز منافق، تورا دشمن نمی دارد» . من، صاحب بیرق پیامبر خدا در دنیا و آخرت . پیامبر خدا در پیشاپیش من است و من در پیشاپیش پیروانم هستم . سوگند به خدا، دوستدار من تشنه نخواهد شد و دوست من نخواهد ترسید و من، دوست مؤمنانم و خداوند عز و جل دوست من است . دوستدارم را همین بس که آنچه را خدا دوست دارد، دوست می دارد؛ و دشمنم را همین بس که آنچه را خداوند دوست دارد، دشمن می دارد . آگاه باشید! به من خبر رسیده است که معاویه مرا دشنام می گوید و لعن می کند . خداوند! سختگیری ات را بر وی شدت بخش و لعن را بر مستحق آن، فرود آور! آمین، ای پروردگار جهانیان، پروردگار اسماعیل و برانگیزنده ابراهیم! تو همان ستایش شده بزرگی» . آن گاه از منبر فرود آمد و بر منبر نرفت تا آن که توسط ابن ملجم _ که لعنت خدا بر او باد _ به شهادت رسید .

7 / 4 تعذيبٌ مجيبٌ وتشريدٌهم وقتلهم شرح نهج البلاغة: روي أن أبا جعفرٍ محمد بن عليّ الباقر عليه السلام قال لبعض أصحابه: يا فلان، ما لقينا من ظلم قريش إيانا ونظاهرهم علينا، وما لقي شيعتنا ومحبونا من الناس! إن رسول الله صلى الله عليه وآله قبض وقد أخبرنا أنا أولى الناس بالناس، فتمالأت علينا قريش حتى أخرجت الأمر عن معدنه، واحتجبت على الأنصار بحقنا وحجبتنا، ثم تداولتها قريش واحد بعد واحد، حتى رجعت إلينا، فنكثت بيعتنا ونصبت الحرب لنا، ولم يزل صاحب الأمر في صعد كؤود (1) حتى قتل. فبيع الحسن ابنه، وعوهده، ثم غدر به، وأسلم، ووثب عليه أهل العراق حتى طعن بخنجر في جنبه، ونهبت عسكره، وعولجت (2) خلاليل أمهات أولاده، فوادع معاوية، وحقق دمه ودماء أهل بيته وهم قليل حق قليل. ثم بايع الحسن عليه السلام من أهل العراق عشرون ألفاً، ثم غدروا به، وخرجوا عليه وبيعته في أعناقهم، وقتلوه، ثم لم نزل أهل البيت - نستدل ونستصام ونقصي ونمتهن ونحرم ونقتل ونخاف ولا نأمن على دماننا ودماء أولياننا. ووجد الكاذبون الجاحدون؛ - لكذبهم وجحودهم - موصياً يتقربون به إلى أوليائهم وقضاة السوء وعمال السوء في كل بلدة، فحدثوهم بالأحاديث الموضوعة المكذوبة، ورووا عنا ما لم نقله وما لم نفعله؛ ليغضونا إلى الناس. وكان عظم ذلك وكبره زمن معاوية بعد موت الحسن عليه السلام؛ فقتلت شيعتنا بكل بلدة، وقطعت الأيدي والأرجل على الطنّة، وكان من يذكر بحبنا والانقطاع إلينا سجن، أو نهب ماله، أو هدمت داره، ثم لم يزل البلاء يشتد ويزداد إلى زمان عبید الله بن زياد قاتل الحسين عليه السلام. ثم جاء الحجاج فقتلهم كل قتلّة، وأخذهم بكل طنّة وتهمّة، حتى إن الرجل ليقال له: «زنديق» أو «كافر» أحب إليه من أن يقال: «شيعة علي»، وحتى صار الرجل الذي يذكر بالخير - ولعله يكون ورعاً صدوقاً - يحدث بأحاديث عظيمة عجيبة من تفضيل بعض من قد سلف من الولاة ولم يخلق الله تعالى شيئاً منها، ولا كانت، ولا وقعت، وهو يحسب أنها حق؛ لكثرة من قد رواها ممن لم يعرف بكذب ولا بقلة ورع. وروي أبو الحسن علي بن محمد بن أبي سيف المدائني في كتاب الأحداث قال: كتبت معاوية نسخة واحدة إلى عماله بعد عام الجماعة: أن برئت الذمة ممن روى شيئاً من فضل أبي تراب وأهل بيته. فقامت الخطباء في كل كورة وعلى كل منبر يلعنون علياً، ويبرؤون منه، ويقعون فيه وفي أهل بيته. وكان أشد الناس بلاء حينئذ أهل الكوفة؛ لكثرة من بها من شيعة علي عليه السلام، فاستعمل عليهم زياد بن سمية، وضّم إليه البصرة، فكان يتبع الشيعة - وهو بهم عارف؛ لأنه كان منهم أيام علي عليه السلام - فقتلهم تحت كل حجر ومدبر، وأخافهم، وقطع الأيدي والأرجل، وسمل (3) العيون، وصلبهم على جذوع النخل، وطردهم، وشردهم عن العراق، فلم يبق بها معروف منهم. وكتب معاوية إلى عماله في جميع الأفاق ألا يجيزوا لأحد من شيعة علي وأهل بيته شهادة، وكتب إليهم: أن انظروا من قبلكم من شيعة عثمان ومحببيه وأهل ولايته والذين يروون فضائله ومناقبه فادنوا مجالسهم، وقرّبوهم، وأكرموهم، واكتبوا لي بكل ما يروي كل رجل منهم، واسمه، واسم أبيه وعشيرته. ففعلوا ذلك، حتى أكثروا في فضائل عثمان، ومناقبه؛ لما كان بيعته إليهم معاوية من الصلوات والكساء والحباء والقطائع، ويفيضه في العرب منهم والموالي، فكثر ذلك في كل مصر، وتنافسوا في المنازل والدنيا، فليس يجيء أحد مردود من الناس عاملاً من عمال معاوية فيروي في عثمان فضيلة أو منقبة إلا كتبت اسمه، وقرّبته، وشفعه. فلبثوا بذلك حيناً. ثم كتبت إلى عماله: إن الحديث في عثمان قد كثر وفشا في كل مصر، وفي كل وجه وناحية، فإذا جاءكم كتابي هذا فادعوا الناس إلى الرواية في فضائل الصحابة والخلفاء الأولين، ولا تتركوا خبراً يرويه أحد من المسلمين في أبي تراب إلا وتأتونني بمنافض له في الصحابة؛ فإن هذا أحب إلي، وأقرّ لعيني، وأدحض لحجة أبي تراب وشيعته، وأشدّ عليهم من مناقب عثمان وفضله. ففترت كتبه على الناس، فروي أخبار كثيرة - في مناقب الصحابة - مفتعلة لا حقيقة لها، وجد الناس في رواية ما يجري هذا المجرى، حتى أشادوا بذكر ذلك على المنابر، وألتي إلى معلّمي الكتائب فعلموا صيانتهم وغلماهم من ذلك الكثير الواسع، حتى زووه وتعلموه كما يتعلمون القرآن، وحتى علموه بناتهم ونساءهم وخدمتهم وحشمتهم. فلبثوا بذلك ما شاء الله. ثم كتبت إلى عماله نسخة واحدة إلى جميع البلدان: انظروا من قامت عليه البيعة أنه يحب علياً وأهل بيته فامحوه من الديوان، وأسقطوا عطاءه وورقه. وشفع ذلك بنسخة أخرى: من اتهمتموه بمؤالاة هؤلاء القوم فنكّلوا به، وأهدموا داره. فلم يكن البلاء أشد ولا أكثر منه بالعراق، ولا سيما بالكوفة، حتى إن الرجل من شيعة علي عليه السلام لياتيه من يثق به فيدخل بيته

فَيَلْقَى إِلَيْهِ سِرَّهُ، وَيَخَافُ مِنْ خَادِمِهِ وَمَمْلُوكِهِ، وَلَا يُحَدِّثُهُ حَتَّى يَأْخُذَ عَلَيْهِ الْإِيمَانَ الْعَلِيظَةَ لِيَكْتُمَنَّ عَلَيْهِ. فَظَهَرَ حَدِيثٌ كَثِيرٌ مَوْضُوعٌ، وَبُهْتَانٌ مُنْتَشِرٌ، وَمَضَى عَلَى ذَلِكَ الْفُقَهَاءُ وَالْقُضَاةُ وَالْوَلَاةُ. وَكَانَ أَعْظَمَ النَّاسِ فِي ذَلِكَ بَلِيَّةَ الْقُرَاءِ الْمُرَاوُونَ، وَالْمُسْتَضْعَفُونَ الَّذِينَ يُظْهِرُونَ الْخُشُوعَ وَالنُّسُكَ، فَيَفْتَعِلُونَ الْأَحَادِيثَ؛ لِيَحْظُوا بِذَلِكَ عِنْدَ وَلَا تِهِمْ، وَيَتَرَبَّوْا مَجَالِسَهُمْ، وَيُصَيِّبُوا بِهِ الْأَمْوَالَ وَالضِّيَاعَ وَالْمَنَازِلَ. حَتَّى انْتَقَلَتْ تِلْكَ الْأَخْبَارُ وَالْأَحَادِيثُ إِلَى أَيْدِي الدِّيَانِيِّينَ الَّذِينَ لَا يَسْتَحِلُّونَ الْكُذْبَ وَالْبُهْتَانَ، وَقَبِلُوهَا، وَرَوَوْهَا وَهُمْ يَظُنُّونَ أَنَّهَا حَقٌّ، وَلَوْ عَلِمُوا أَنَّهَا بَاطِلَةٌ لَمَا رَوَوْهَا، وَلَا تَدَيَّنُوا بِهَا. فَلَمْ يَزَلِ الْأَمْرُ كَذَلِكَ حَتَّى مَاتَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَازْدَادَ الْبَلَاءُ وَالْفِتْنَةُ، فَلَمْ يَبْقَ أَحَدٌ مِنْ هَذَا الْقَبِيلِ إِلَّا وَهُوَ خَائِفٌ عَلَى دَمِهِ، أَوْ طَرِيدٌ فِي الْأَرْضِ. ثُمَّ تَقَاعَمَ الْأَمْرُ بَعْدَ قَتْلِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَوَلِيَ عَبْدُ الْمَلِكِ بْنُ مَرْوَانَ فَاشْتَدَّ عَلَى الشَّيْعَةِ، وَوَلَّى عَلَيْهِمُ الْحَجَّاجُ بْنُ يَوْسُفَ، فَتَقَرَّبَ إِلَيْهِ أَهْلُ النَّسِكِ وَالصَّلَاحِ وَاللَّذِينَ يُبْغِضُ عَلِيًّا وَمُؤَالَاتِهِ أَعْدَائِهِ، وَمُؤَالَاتِهِ مَنْ يَدَّعِي مِنَ النَّاسِ أَنَّهُمْ أَيْضاً أَعْدَاؤُهُ، فَأَكْثَرُوا فِي الرِّوَايَةِ فِي فَضْلِهِمْ وَسَوَابِقِهِمْ وَمَنَاقِبِهِمْ، وَأَكْثَرُوا مِنَ الْغَضِّ (4) مِنْ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَعَيْبِهِ، وَالطَّعْنِ فِيهِ، وَالشَّنَانِ لَهُ، حَتَّى إِنَّ إِنْسَاناً وَقَفَ لِلْحَجَّاجِ - وَيُقَالُ: إِنَّهُ جَدُّ الْأَصَمِيِّ عَبْدِ الْمَلِكِ بْنِ قَرِيبٍ - فَصَاحَ بِهِ: أَيُّهَا الْأَمِيرُ إِنَّ أَهْلِي عَقَوْنِي فَسَمَوْنِي عَلَيَّا، وَإِنِّي فَتِيرٌ بَائِسٌ، وَأَنَا إِلَى صِلَةِ الْأَمِيرِ مُحْتَاجٌ. فَتَضَاحَكَ لَهُ الْحَجَّاجُ، وَقَالَ: لِطُفِّ مَا تَوَسَّلْتَ بِهِ قَدْ وَكَيْتَكَ مَوْضِعَ كَذَا. وَقَدْ رَوَى ابْنُ عَرَفَةَ - الْمَعْرُوفُ بِنَفْطَوَيْهِ، وَهُوَ مِنْ أَكْبَرِ الْمُحَدِّثِينَ وَأَعْلَامِهِمْ - فِي تَارِيخِهِ مَا يُنَاسِبُ هَذَا الْخَبَرَ، وَقَالَ: إِنَّ أَكْثَرَ الْأَحَادِيثِ الْمَوْضُوعَةِ فِي فَضَائِلِ الصَّحَابَةِ افْتَعَلَتْ فِي أَيَّامِ بَنِي أُمَيَّةَ؛ تَقَرُّباً إِلَيْهِمْ بِمَا يَظُنُّونَ أَنََّّهُمْ يُرْغَمُونَ بِهِ أَنْوْفَ بَنِي هَاشِمٍ. (5)

- 1- الصَّعُودُ: الْعَقَبَةُ الْكُوُودُ، وَالْمَشَقَّةُ مِنَ الْأَمْرِ (المصباح المنير: ص 340 «صعد»). عَقَبَةُ كُوُودُ: شَاقَّةُ الْمَصْعَدِ، صَعْبَةُ الْمَرْتَقَى (لسان العرب: ج 3 ص 374 «كأد»).
- 2- الْمَعَالِجَةُ: الْمَزَاوِلَةُ وَالْمَمَارِسَةُ، وَعَالَجَتْ بَنِي إِسْرَائِيلَ: أَي مَارَسْتُهُمْ فَلَقِيتُ مِنْهُمْ شِدَّةً (مجمع البحرين: ج 2 ص 1254 «علج»).
- 3- سَمَلُ الْعَيْنِ: فَقْوَاهَا؛ يُقَالُ: سَمَلْتُ عَيْنَهُ؛ إِذَا فُقِّمَتْ بِحَدِيدَةٍ مَحْمَاةً (لسان العرب: ج 11 ص 347 «سمل»).
- 4- غَضٌّ: وَضَعٌ وَنَقْصٌ (لسان العرب: ج 7 ص 197 «غضض»).
- 5- شَرَحَ نَهْجَ الْبَلَاغَةِ: ج 11 ص 43؛ بَحَارُ الْأَنْوَارِ: ج 44 ص 68 وَفِيهِ إِلَى «بِقَلَّةِ وَرَع».

7 / 4 شکنجه کردن دوستان او و آواره ساختن و کشتن آنان

7 / 4 شکنجه کردن دوستان او و آواره ساختن و کشتن آنان شرح نهج البلاغه: روایت شده است که محمد بن علی باقر علیه السلام به یکی از یاران خود گفت: «فلانی! چقدر از قریش و حمایت آنان از هم علیه ما ستم دیدیم و شیعیان و دوستان ما چه قدر ستم دیدند! پیامبر خدا در گذشت و به مردم، خبر داده بود که ما سزاوارترین مردم [در سرپرستی] بر آنان هستیم. قریش، علیه ما همدست شدند تا آن که حکومت را از سر جای خودش بیرون بردند و با همان حق و حجت ما، بر ضد انصاف استدلال نمودند. آن گاه، حکومت را دست به دست گرداندند تا این که به ما باز گشت؛ ولی باز، بیعت ما را شکستند و علیه ما جنگ به راه انداختند؛ و صاحب حکومت (علی علیه السلام)، همواره در سختی فزاینده بود تا آن که کشته شد. آن گاه با پسرش حسن علیه السلام بیعت شد و با او پیمان بسته شد؛ ولی بعداً به وی نیرنگ زدند و او را تسلیم کردند. عراقیان به وی هجوم آوردند، تا آن جا که خنجر در پهلوی فرو بردند و اردوگاهش را غارت کردند و خلخال مادران فرزندان را بردند تا این که با معاویه مصالحه کرد و خون خود و خاندان بسیار اندک خویش را حفظ کرد. آن گاه، بیست هزار نفر از عراقیان با حسین علیه السلام بیعت کردند؛ ولی بعداً به او نیرنگ زدند و در حالی که بیعتش بر گردنشان بود، بر وی خروج کردند و او را کشتند. پس از آن، ما اهل بیت، همواره خوار گشته ایم و مورد ستم قرار گرفته ایم، کنار زده شده ایم، اهانت شده ایم، محروم گشته ایم، کشته شده ایم، ترسانده شده ایم و بر خون خود و خون دوستانمان در امان نبوده ایم. و دروغگویان منکر [منزلت ما]، به خاطر دروغ و انکارشان، جایگاهی به دست آوردند که به وسیله آن، در هر شهری به حاکمان خویش و قاضیان جور و کارگزاران نابه کار، تقرب می جویند و احادیث ساختگی و دروغ برایشان خوانند و از ما چیزهایی نقل می کنند که نگفته ایم و انجام نداده ایم تا ما را در بین مردم، مبعوض سازند. شدت و اوج این کارها در زمان معاویه، پس از شهادت حسن علیه السلام بود که شیعیان ما در هر شهری کشته شدند و با صرف گمان، دست ها و پاهایشان قطع شد و هر کس که از او به عنوان دوستان ما یا مرتبط با ما یاد می شد، زندانی گشت یا اموالش به غارت رفت و یا خانه اش ویران شد. و پیوسته گرفتاری های ما، تا زمان عبید الله بن زیاد (قاتل حسین علیه السلام) رو به شدت و افزایش بود. سپس حجاج سر رسید و با شدت تمام شیعیان را کشت و با هر گمان و تهمتی آنان را به مجازات رساند. کار به جایی رسید که اگر به کسی «زندیق» یا «کافر» می گفتند، برایش دوست داشتنی تر از آن بود که به وی «شیعه علی» بگویند. نیز چنان شد که افراد خوش نام - که شاید به واقع، پرهیزگار و راستگو هم بودند - در فضیلت برخی از زمامداران گذشته، احادیثی بزرگ و شگفت نقل می کردند، حال آن که خداوند متعال، هرگز چنین فضیلت هایی را برای ایشان نیافریده بود و نه آنان چنین بودند و نه چنین اتفاق افتاده بود. آنان می پنداشتند که این احادیث، حق اند؛ زیرا بسیاری از کسانی که به دروغگویی و یا کم پروایی شناخته نمی شدند، آنها را روایت کرده بودند». ابو الحسن، علی بن محمد بن ابی سیف مدائنی، در کتاب الأحداث آورده است که: پس از عام الجماعة، معاویه در بخش نامه ای یکسان به همه کارگزارانش نوشت: [حکومت] نسبت به کسی که چیزی از فضایل ابو تراب و خاندانش را نقل کند، تعهدی ندارد. پس، خطیبان در هر روستا و بر هر منبر، علی علیه السلام را لعن می کردند، از او براءت می جستند و درباره او و خاندانش بد می گفتند. در آن زمان، کوفیان، به خاطر بسیار بودن شیعیان علی علیه السلام در کوفه، گرفتارترین مردم بودند. معاویه، زیاد بن سمیه را بر آن جاگمارد و بصره را هم به قلمرو وی افزود. او به جستجوی شیعیان پرداخت - و او آنان را می شناخت؛ زیرا در روزگار علی علیه السلام از آنان بود - و آنان را در زیر هر سنگ و کلوخی [یافت و] کشت، و ترساند. او دست ها و پاها را برید، چشم ها را میل کشید، آنان را بر شاخه درختان به دار آویخت، تبعیدشان نمود و از عراق آواره کرد، تا جایی که در کوفه شیعه شناخته شده ای نماند. معاویه به همه کارگزاران خود نوشت که گواهی هیچ يك از شیعیان علی علیه السلام و خاندان وی را نپذیرند. [نیز] نوشت: «در اطرافتان، پیروان عثمان و دوستان او و وابستگان او و نیز آنان را که فضایل (برتری ها) و مناقب (بزرگی های) او را روایت می کنند،

بنگرید و به نشست هایشان نزدیک شوید و مقربشان بدارید و بزرگشان بشمارید و هر چیزی را که فردی از آنان روایت می کند، به همراه نام وی، نام پدر و نام خاندانش برآیم بنویسید». آنان چنین کردند و در باب برتری ها و بزرگی های عثمان، بسیار نقل کردند، به خاطر این که معاویه برای آنان پاداش، لباس، هدیه و زمین می فرستاد و آنها را در بین عرب و غیر عرب (موالی) تقسیم می نمود. این کار به همه شهرها گسترش یافت و [گروهی] برای به دست آوردن منزلت و دنیا، با هم مسابقه می دادند. چنین نبود که یکی از مردم، پیش کارگزاری از کارگزاران معاویه بیاید و فضیلت و منقبتی برای عثمان نقل کند، ولی نام وی نوشته نشود و مقرب نگردد و مورد توجه قرار نگیرد. تا مدت ها کار، چنین بود. سپس معاویه به کارگزارانش نوشت: «درباره عثمان، حدیث، بسیار شده و در هر کوی و برزن، پراکنده گشته است. وقتی نامه من به دست شما رسید، مردم را به روایت نمودن در فضایل صحابه و دو خلیفه اول، فرا بخوانید و هیچ حدیثی را که یکی از مسلمانان درباره فضایل ابو تراب نقل می کند، رها نکنید، مگر آن که در برابرش، حدیثی در فضیلت یکی از صحابه بیاورید، که این کار برای من دوست داشتنی تر و چشم نوازتر، و در برابر استدلال های ابو تراب و شیعانش کوبنده تر، و برای آنان از احادیث فضایل و مناقب عثمان، کوبنده تر است». نامه وی برای مردم، خوانده شد. از آن پس، روایت های ساختگی و بی پایه بسیاری در فضایل صحابه نقل شد و مردم در نقل این دست خبرها، کوشش بسیار نمودند و با نقل آنها بر منبرها به تعریف و تمجید از صحابه [ی مورد نظر] پرداختند و این اخبار ساختگی به معلّمان مکتب خانه ها نیز دیکته شد و آنان به کودکان و نوجوانان نوآموز، از این احادیث بی حد و حصر دروغین آموختند، تا آن که آنها این احادیث را همچون قرآن، یاد گرفتند و روایت کردند. آنان حتی به دختران و زنان و خدمتکاران و بردگان خود هم آموختند و تا آن جا که در توانشان بود، به این کار ادامه دادند. سپس معاویه، در بخش نامه ای به کارگزارانش در همه شهرها نوشت: «بنگرید و هر کس را که علیه وی دلیلی (مبنی بر این که وی علی و خاندانش را دوست دارد) اقامه شد، نامش را از دیوان، پاک کنید و عطا و سهمش [از بیت المال] را قطع کنید». او نامه ای دیگر، ضمیمه آن ساخت که: «هر کس را به دوستداری این قوم (علی و خاندانش) متهم دانستید، تنبیهش کنید و خانه اش را ویران سازید». در هیچ جا، گرفتاری و بدبختی، بیشتر از عراق و بویژه کوفه نبود، به طوری که اگر شخص مورد اطمینانی نزد یکی از شیعیان علی علیه السلام می آمد، او وی را به اندرون خانه اش می برد و در آن جا اسرارش را می گفت و از خدمتکاران و بردگانش می ترسید و تا هنگامی که از وی برای کتمان سخن، سوگندهای شدیدی نمی گرفت، با وی حرف نمی زد. از این رو، حدیث های ساختگی، فراوان شد و بهتان، منتشر گشت و فقیهان، قاضیان و کارگزاران بر همین روش، پیش رفتند. در این مصیبت، قاریان ریاکار و افراد ضعیف نما که به خدا ترسی و عبادت تظاهر می کردند، بیشترین نقش را داشتند. آنان احادیث بسیاری ساختند تا بدین وسیله، پیش حاکمانشان بهره مند شوند و به مجالس ایشان نزدیک گردند و به اموال، ائاثیه و منزل، دست یابند. این اخبار و احادیث، کم کم به دست دیندارانی رسید که دروغ و بهتان را حلال نمی شمردند. آنان با این پندار که این اخبار و احادیث، درست اند، آنها را قبول کردند و روایت نمودند، که اگر می دانستند این روایات ساختگی اند، هرگز آنها را روایت نمی نمودند و قبول نمی کردند. روزگار، چنین گذشت تا آن که حسن بن علی علیهما السلام در گذشت و بلا و فتنه فزون شد و هیچ کس از این قبیل مردم (شیعه علی علیه السلام) باقی نماند، جز آن که بر خون خود، نگران و یا در زمین، آواره بود. پس از شهادت حسین علیه السلام، کار، سخت تر شد و عبد الملك بن مروان به حکومت رسید. او بر شیعه سخت گرفت و حجاج بن یوسف را بر آنان گمارد. اهل عبادت و صلاح و دین، از طریق دشمنی با علی علیه السلام و دوستی با دشمنان وی و همچنین دوستی با آن گروه از مردم که مدعی بودند دشمن علی علیه السلام هستند، به حجاج، تقرّب جستند و درباره فضل و سابقه و بزرگواری ایشان (دشمنان واقعی و ادعایی علی علیه السلام) بسیار روایت کردند و در به کوچک شمردن، عیبجویی طعن علی علیه السلام و ابراز دشمنی با او افراط کردند، به گونه ای که [روزی]، فردی که گفته می شود پدر بزرگ عبد الملك بن قریب اصمعی بوده است _ در مقابل حجاج ایستاد و فریاد زد و گفت: ای امیر! خانواده من درباره ام ستم روا داشته اند و نام مرا «علی» گذاشته اند. من، فقیر و بیچاره ام و به عطای امیر، نیازمند. حجاج، به وی خندید و گفت: به خاطر ظرافت آنچه بدان متوسّل شدی، تو را زمامدار فلان منطقه گردانیدم. ابن عرفه _ مشهور به نطفویه، که یکی از محدثان بزرگ و

برجسته است _ در تاریخ خود ، مطلبی نقل کرده که مؤید این خبر است . او گفته است : بسیاری از احادیث ساختگی درباره فضایل صحابیان ، در روزگار بنی امیه با انگیزه تقرّب جُستن به ایشان جعل شده است ؛ چرا که آنها می پنداشتند با این کار ، بنی هاشم را منکوب [وا از میدان به در] می کنند .

7 / 5 الدَّفَاعُ السِّيَاسِيُّ فِي كَيْدِ أَعْدَائِهَا لِإِمَامِ زَيْنِ الْعَابِدِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: قَالَ مَرْوَانُ بْنُ الْحَكَمِ: مَا كَانَ فِي الْقَوْمِ أَحَدٌ أَدْفَعَ عَن صَاحِبِنَا مِن صَاحِبِكُمْ _ يَعْنِي عَلِيًّا عَن عُثْمَانَ _ قَالَ: قُلْتُ: فَمَا لَكُمْ تَسْبُوهُ عَلَى الْمِنْبَرِ؟! قَالَ: لَا يَسْتَقِيمُ الْأَمْرُ إِلَّا بِذَلِكَ . (1)

1- .تاريخ دمشق : ج 42 ص 438 ، تاريخ الإسلام للذهبي : ج 3 ص 460 ، شرح نهج البلاغة : ج 13 ص 220 كلُّها عن عمر بن علي بن الحسين .

7 / 5 انگیزه سیاسی در پس نیرنگ های دشمنان وی

7 / 5 انگیزه سیاسی در پس نیرنگ های دشمنان وی امام زین العابدین علیه السلام: مروان بن حکم گفت: در بین مردم، هیچ کس همانند یار شما (علی) از یار ما (عثمان) دفاع نکرد. گفتم: پس چرا بر منبر، وی را دشنام می گوئید؟ گفت: چون حکومت، جز با این کار، سامان نمی یابد.

أنساب الأشراف عن عمر بن عليّ: قال مروانُ لِعَلِيِّ بنِ الحُسَيْنِ: ما كانَ أَحَدٌ أَكْفَّ عَنِّنا مِن صاحِبِكُمْ. قالَ: فَلِمَ تَشْتَمونَهُ عَلَيَّ المَنابِرِ؟! قالَ: لا يَسْتَقِيمُ لَنَا هَذَا إِلا بِهَذَا. (1)

راجع: ص 556 (كلام في خيبة أعدائه).

أنساب الأشراف_ به نقل از عمر بن علی_ مروان به علی بن حسین علیهما السلامگفت : هیچ کس بیش از یار شما از یار ما ، دفاع نکرد .
علی بن حسین علیهما السلام فرمود : «پس چرا بر منبرهایتان ، وی را دشنام می گوئید؟» . گفت : چون حکومت ، جز با این کار ، برای ما
سامان نمی یابد .

ر . ك : ص 557 (سخنی درباره ناکام ماندن دشمنان امام) .

الفصل الثامن : خيبة آمال أعدائه 8 / 1 إنكار سببه 8 / 1 - إبراهيم بن يزيد شرح نهج البلاغة عن إسماعيل بن إبراهيم : كُنْتُ أَنَا وَإِبْرَاهِيمُ بْنُ يَزِيدَ جَالِسَيْنِ فِي الْجُمُعَةِ مِمَّا يَلِي أَبْوَابَ كِنْدَةَ ، فَخَرَجَ الْمُغِيرَةُ فَخَطَبَ ، فَحَمِدَ اللَّهَ ثُمَّ ذَكَرَ مَا شَاءَ أَنْ يَذْكَرَ ، ثُمَّ وَقَعَ فِي عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، فَضْرَبَ إِبْرَاهِيمُ عَلَى فِخْذِي أَوْ رُكْبَتِي ، ثُمَّ قَالَ : أَقْبِلْ عَلَيَّ فَحَدِّثْنِي فَإِنَّا لَسْنَا فِي جُمُعَةٍ ، أَلَا تَسْمَعُ مَا يَقُولُ هَذَا؟! (1)

8 / 1 - 2 ابن عباس المستدرک علی الصحیحین عن عبید اللہ بن أبي ملیکة : جاء رجل من أهل الشام فسب عليا عند ابن عباس ، فحصبه ابن عباس فقال : يا عدو الله ، أذيت رسول الله صلى الله عليه وآله «إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُّهِينًا» (2) ! لو كان رسول الله صلى الله عليه وآله حيا لأذيتة . (3)

1- شرح نهج البلاغة : ج 13 ص 221 .

2- الأحراب : 57 .

3- المستدرک علی الصحیحین : ج 3 ص 131 ح 4618 .

فصل هشتم : نافرجامی آرزوهای دشمنان امام علی

8 / 1 مخالفت با دشنامگویی به او

8 / 1_1 ابراهیم بن یزید

8 / 1_2 ابن عباس

فصل هشتم : نافرجامی آرزوهای دشمنان امام علی 8 / 1 مخالفت با دشنامگویی به او 8 / 1_1 ابراهیم بن یزید شرح نهج البلاغه_ به نقل از اسماعیل بن ابراهیم_ : من و ابراهیم بن یزید برای نماز جمعه [، در مسجد جامع کوفه] نزدیک درهای بنی کَنده نشسته بودیم که مغیره برخاست و به خواندن خطبه پرداخت . او خدا را سپاس گفت و سپس هر چه خواست ، بیان کرد . آن گاه به [دشنامگویی به] علی علیه السلام پرداخت . ابراهیم ، روی ران یا زانوی من زد و گفت : به من رو کن و با من حرف بزن ؛ چرا که ما در نماز جمعه نیستیم (این ، دیگر نماز جمعه نیست که شرعا استماع خطبه در آن ، ضروری باشد) . نمی شنوی این مرد ، چه می گوید؟!

8 / 1_2 ابن عباسالمستدرک علی الصحیحین_ به نقل از عبید الله بن ابی ملیکه_ : مردی از شامیان پیش ابن عباس آمد و به دشنامگویی علی علیه السلام پرداخت . ابن عباس ، مُشتی شَن به طرفش پاشید و گفت : ای دشمن خدا! تو پیامبر خدا را آزردی [و] «بی گمان ، کسانی که خدا و پیامبر او را آزار می رسانند ، خدا آنان را در دنیا و آخرت ، لعنت می کند و برایشان عذابی خوارکننده آماده ساخته است» . اگر پیامبر خدا زنده بود ، او را آزار داده بودی .

مروج الذهب: مرَّ ابنُ عَبَّاسٍ بِقَوْمٍ يَنَالُونَ مِنْ عَلِيٍّ وَيَسُبُّونَهُ، فَقَالَ لِقَائِهِ: أَدِنِي مِنْهُمْ، فَأَدْنَاهُ، فَقَالَ: أَيُّكُمْ السَّابُّ لِلَّهِ؟ قالوا: نَعُوذُ بِاللَّهِ أَنْ نَسُبَّ اللَّهَ! فَقَالَ: أَيُّكُمْ السَّابُّ لِلَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ؟ فَقَالُوا: نَعُوذُ بِاللَّهِ أَنْ نَسُبَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ! فَقَالَ: أَيُّكُمْ السَّابُّ عَلَيَّ بنِ أَبِي طَالِبٍ؟ قالوا: أَمَا هَذِهِ فَتَنَعَم، قال: أَشْهَدُ لَقَدْ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَقُولُ: مَنْ سَبَّنِي فَقَدْ سَبَّ اللَّهَ، وَمَنْ سَبَّ عَلِيًّا فَقَدْ سَبَّنِي. فَأَطْرَقُوا. (1)

المناقب لابن المغازلي عن سليمان بن علي عن أبيه: كُنْتُ مَعَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْعَبَّاسِ وَسَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ يَقُودُهُ، فَمَرَّ عَلِيٌّ ضِمَّةَ رَمَزَمَ، فَإِذَا بِقَوْمٍ مِنْ أَهْلِ الشَّامِ يَسُبُّونَ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامَ، فَقَالَ لِسَعِيدٍ: رُدَّنِي إِلَيْهِمْ، فَوَقَّفَ عَلَيْهِمْ فَقَالَ: أَيُّكُمْ السَّابُّ لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ؟ قالوا: سُبْحَانَ اللَّهِ، مَا فِينَا أَحَدٌ يَسُبُّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ! قَالَ: فَأَيُّكُمْ السَّابُّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ؟ قالوا: سُبْحَانَ اللَّهِ، مَا فِينَا أَحَدٌ يَسُبُّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ! قَالَ: فَأَيُّكُمْ السَّابُّ عَلَيَّ بنِ أَبِي طَالِبٍ؟ قالوا: أَمَا هَذَا فَقَدْ كَانَ. قَالَ: فَأَشْهَدُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ سَمِعْتَهُ أُذْنَايَ وَوَعَاةَ قَلْبِي يَقُولُ لِعَلِيِّ بنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا عَلِيُّ مَنْ سَبَّكَ فَقَدْ سَبَّنِي، وَمَنْ سَبَّنِي فَقَدْ سَبَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ، وَمَنْ سَبَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ كَبَّهُ اللَّهُ عَلَى مَنْخَرِيهِ فِي النَّارِ. ثُمَّ وَلَّى عَنْهُمْ. (2)

-
- 1- .مروج الذهب : ج 2 ص 435 ، المناقب للخوارزمي : ص 137 ح 154 عن سعيد بن جبير ؛ الأمالي للصدوق : ص 157 ح 151 عن سعيد ، بشارة المصطفى : ص 202 عن المنقري وكلها نحوه .
- 2- .المناقب لابن المغازلي : ص 394 ح 447 ، كفاية الطالب : ص 83 ، الرياض النضرة : ج 3 ص 122 نحوه .

مُرُوج الذهب: ابن عبّاس به گروهی برخورد که به بدگویی علی علیه السلام مشغول بودند و وی را دشنام می گفتند . به عصاکش خود گفت : مرا پیش آنان ببر . وی او را نزد آنان برد . ابن عبّاس گفت : کدام يك از شما خداوند را دشنام می گوید؟ گفتند : به خدا پناه می بریم از این که او را دشنام بگوییم . [ابن عبّاس] گفت : کدام يك از شما پیامبر خدا را دشنام می گوید؟ گفتند : به خدا پناه می بریم از این که پیامبر خدا را دشنام بگوییم . [ابن عبّاس] گفت : کدام يك از شما علی بن ابی طالب را دشنام می گوید؟ گفتند : آری! وی را دشنام می گوئیم . [ابن عبّاس] گفت : گواهی می دهم که از پیامبر خدا شنیدم که می فرمود : «هر کس مرا دشنام بگوید ، خدا را دشنام گفته است ؛ و هر کس علی را دشنام بگوید ، مرا دشنام گفته است» . آنان سرافکنده شدند .

المناقب ، ابن مغزلی_ به نقل از سلیمان بن علی ، از پدرش _: با عبد الله بن عبّاس بودم و سعید بن جبیر ، او را عصاکشی می کرد . او از کنار زمزم می گذشت . در آن جا به شامیانی برخورد که علی علیه السلام را دشنام می گفتند . به سعید گفت : مرا پیش آنان ببر . آن گاه در برابرشان ایستاد و گفت : کدام يك از شما خداوند عز و جل را دشنام می گوید؟ گفتند : پناه بر خدا! در جمع ما کسی نیست که خداوند عز و جل را دشنام بگوید . گفت : کدام يك از شما پیامبر خدا را دشنام می گوید؟ گفتند : پناه بر خدا! در جمع ما کسی نیست که پیامبر خدا را دشنام بگوید . گفت : کدام يك از شما علی بن ابی طالب را دشنام می گوید؟ گفتند : این را انجام می دهیم . گفت : من گواهی می دهم که این را دو گوشم شنید و قلبم فراگرفت که پیامبر خدا به علی بن ابی طالب می فرمود : «ای علی! هر کس تو را دشنام بگوید ، مرا دشنام گفته است و هر کس مرا دشنام بگوید ، خداوند عز و جل را دشنام گفته است و هر کس خداوند عز و جل را دشنام بگوید ، خداوند ، او را با صورت ، به آتش خواهد افکند» . آن گاه ، از آنان دور شد .

8 / 1 _ أبو بكره تاريخ الطبري عن علي بن محمد: خَطَبَ بَسْرٌ عَلَى مَنبَرِ الْبَصْرَةِ، فَشَتَمَ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ، ثُمَّ قَالَ: نَشَدْتُ اللَّهَ رَجُلًا عَلِمَ أَنِّي صَادِقٌ إِلَّا صَدَّقَنِي، أَوْ كَاذِبٌ إِلَّا كَذَّبَنِي! قَالَ: فَقَالَ أَبُو بَكْرَةَ: اللَّهُمَّ إِنَّا لَا نَعْلَمُكَ إِلَّا كَاذِبًا. قَالَ: فَأَمَرَ بِهِ فَخُتِقَ، قَالَ: فَقَامَ أَبُو لَوْلُؤَةَ الضَّبِّيُّ فَرَمَى بِنَفْسِهِ عَلَيْهِ، فَمَنَعَهُ. (1)

8 / 1 _ 4 أم سلمة المستدرك على الصحيحين عن أبي عبد الله الجدلي: دَخَلْتُ عَلَى أُمِّ سَلَمَةَ فَقَالَتْ لِي: أَيَسَّبُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِيكُمْ؟ فَقُلْتُ: مَعَاذَ اللَّهِ - أَوْ: سَبَّحَانَ اللَّهِ! أَوْ كَلِمَةً نَحْوَهَا - فَقَالَتْ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَقُولُ: مَنْ سَبَّ عَلِيًّا فَقَدْ سَبَّنِي. (2)

المصنّف لابن أبي شيبة عن أبي عبد الله الجدلي: قَالَتْ لِي أُمُّ سَلَمَةَ: يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ، أَيَسَّبُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِيكُمْ ثُمَّ لَا تُغَيِّرُونَ؟ قُلْتُ: وَمَنْ يَسَّبُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ؟ قَالَتْ: يُسَّبُ عَلِيٌّ وَمَنْ يُحِبُّهُ، وَقَدْ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يُحِبُّهُ. (3)

1- تاريخ الطبري: ج 5 ص 167، الكامل في التاريخ: ج 2 ص 452، الفتوح: ج 4 ص 297 نحوه وفيه «عمرو بن أبي أرتاة» بدل «بسر».

2- المستدرك على الصحيحين: ج 3 ص 130 ح 4615، مسند ابن حنبل: ج 10 ص 228 ح 26810، فضائل الصحابة لابن حنبل: ج 2 ص 594 ح 1011، خصائص أمير المؤمنين للنسائي: ص 169 ح 91، تاريخ دمشق: ج 42 ص 266 ح 8793، المناقب للخوارزمي: ص 149 ح 175؛ الأمالي للطوسي: ص 85 ح 130.

3- المصنّف لابن أبي شيبة: ج 7 ص 503 ح 50، المعجم الكبير: ج 23 ص 322 ح 737، مسند أبي يعلى: ج 6 ص 286 ح 6977 عن أبي عبد الرحمن الجدلي، البداية والنهاية: ج 7 ص 355 كلّها نحوه، تاريخ دمشق: ج 42 ص 266 و 267.

8 / 1 - 3 ابوب_کره**8 / 1 - 4 اُمّ سلمه**

8 / 1 - 3 ابوب_کره تاریخ الطبری_ به نقل از علی بن محمّد_: بَسْر بر منبر بصره سخنرانی کرد و علی علیه السلام را دشنام گفت . آن گاه گفت : هر کس می داند من راست می گویم ، او را به خدا سوگند می دهم که مرا تصدیق کند و هر کس می داند من دروغ می گویم ، مرا تکذیب کند . ابوبکره گفت : خدا شاهد است که ما تو را جز دروغگو نمی دانیم . بَسْر ، فرمان داد تا او را خفه کنند ؛ ولی ابولؤلؤ ضَبّی بلند شد و خود را روی او افکند و مانع خفه کردن او شد .

8 / 1 - 4 اُمّ سلمه المستدرک علی الصحیحین_ به نقل از ابو عبد الله جدلی_: وارد خانه اُمّ سلمه شدم . به من گفت : آیا در بین شما به پیامبر خدا دشنام گفته می شود؟ گفتم : پناه بر خدا! یا منزه است خدا! یا کلمه ای شبیه به اینها گفتم . گفت : از پیامبر خدا شنیدم که می فرمود : «هر کس علی را دشنام بگوید ، مرا دشنام گفته است» .

المصنّف ، ابن ابی شیبهِ_ به نقل از ابو عبد الله جدلی_: اُمّ سلمه به من گفت : ای ابو عبد الله ! آیا در بین شما به پیامبر خدا دشنام گفته می شود و شما غیرت نشان نمی دهید؟! گفتم : چه کسی پیامبر خدا را دشنام گفته است؟ گفت : به علی و دوستان وی دشنام گفته می شود که پیامبر خدا او را همواره دوست می داشت .

المستدرك على الصحيحين عن أبي عبد الله الجدلي: حَجَبْتُ وَأَنَا غُلَامٌ، فَمَرَرْتُ بِالْمَدِينَةِ وَإِذَا النَّاسُ عُنُقٌ وَاحِدٌ، فَاتَّبَعْتُهُمْ فَدَخَلُوا عَلَيَّ أُمَّ سَلَمَةَ زَوْجِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، فَسَمِعْتُهَا تَقُولُ: يَا سَبِيحَ (1) بِنِ رِبْعِي! فَأَجَابَهَا رَجُلٌ جَلْفٌ (2) جَافٍ: لَبَّيْكَ يَا أُمَّتَاهُ، قَالَتْ: يُسَبُّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي نَادِيكُمْ؟ قَالَ: وَأَنْتَى ذَلِكَ؟! قَالَتْ: فَعَلَيْي بِنِ أَبِي طَالِبٍ؟! قَالَ: إِنَّا لَنَقُولُ أَشْيَاءَ نُرِيدُ عَرَضَ الدُّنْيَا. قَالَتْ: فَإِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَقُولُ: مَنْ سَبَّ عَلِيًّا فَقَدْ سَبَّيَّ، وَمَنْ سَبَّيَّ فَقَدْ سَبَّ اللَّهَ تَعَالَى. (3)

العقد الفريد: كَتَبْتُ أُمَّ سَلَمَةَ زَوْجِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِلَى مُعَاوِيَةَ: «إِنَّكُمْ تَلْعَنُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ عَلَيَّ مَنَابِرِكُمْ، وَذَلِكَ أَنَّكُمْ تَلْعَنُونَ عَلِيَّ بِنِ أَبِي طَالِبٍ وَمَنْ أَحَبَّهُ، وَأَنَا أَشْهَدُ أَنَّ اللَّهَ أَحَبَّهُ وَرَسُولَهُ»، فَلَمْ يَلْتَفِتْ إِلَى كَلَامِهَا. (4)

راجع: ج 9 ص 454 (الصبر وفي العين قذى).

8 / 1 _ 5 أنيس بن قَتَادَةَ أَسَدَ الْغَابَةِ عَنْ شَهْرِ بْنِ حَوْشَبٍ: أَفَامَ فَلَانٌ خُطْبَاءَ يَشْتَمُونَ عَلِيًّا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ وَأَرْضَاهُ، وَيَقْعُونَ فِيهِ، حَتَّى كَانَ آخِرُهُمْ رَجُلٌ مِنَ الْأَنْصَارِ، أَوْ غَيْرِهِمْ، يُقَالُ لَهُ: أَنْيسٌ، فَحَمِدَ اللَّهُ وَأَثْنَى عَلَيْهِ، ثُمَّ قَالَ: إِنَّكُمْ قَدْ أَكْثَرْتُمْ الْيَوْمَ فِي سَبِّ هَذَا الرَّجُلِ وَشْتَمِهِ، وَإِنِّي أَقْسِمُ بِاللَّهِ إِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَقُولُ: «إِنِّي لِأَشْفَعُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ لِأَكْثَرِ مِمَّا عَلَى الْأَرْضِ مِنْ مَدْرٍ وَشَجَرٍ». وَأَقْسِمُ بِاللَّهِ مَا أَحَدٌ أَوْصَلَ لِرَحْمِهِ مِنْهُ، أَفْتَرُونَ شَفَاعَتَهُ تَصِلُ إِلَيْكُمْ وَتَعْجِزُ عَنْ أَهْلِ بَيْتِهِ؟ (5)

1- في المصدر: «شبيب»، والصحيح ما أثبتناه.

2- الجلف: الأحمق (النهاية: ج 1 ص 287 «جلف»).

3- المستدرك على الصحيحين: ج 3 ص 130 ح 4616، تاريخ دمشق: ج 42 ص 533 ح 9049 عن أبي إسحاق السبيعي.

4- العقد الفريد: ج 3 ص 355.

5- أسد الغابة: ج 1 ص 304 الرقم 271.

المستدرک علی الصحیحین_ به نقل از ابو عبد الله جدلی_: در حالی که نوجوان بودم، به حج رفتم و گذرم به مدینه افتاد. دیدم مردم جمع شده اند [و به سویی می روند]. من هم به دنبالشان رفتم. آنان وارد خانه ام سلمه (همسر پیامبر صلی الله علیه و آله) شدند. شنیدم که ام سلمه می گفت: ای شَبَث بن ربعی! (1) مردی احمق و خشن پاسخ داد و گفت: لَبِیک، ای مادر! ام سلمه گفت: در جمع شما پیامبر خدا دشنام گفته می شود؟ آن مرد گفت: کجا چنین شده است؟ ام سلمه پرسید: علی بن ابی طالب چه طور؟ آن مرد گفت: ما چیزهایی می گوئیم و هدفمان دستیابی به دنیاست. ام سلمه گفت: من خود از پیامبر خدا شنیدم که می فرمود: «هر کس علی را دشنام بگوید، مرا دشنام گفته است و هر کس مرا دشنام بگوید، خداوند متعال را دشنام گفته است».

العقد الفرید: ام سلمه (همسر پیامبر صلی الله علیه و آله) به معاویه نوشت: «شما خدا و پیامبر او را بر منبرهایتان لعن می کنید؛ چرا که علی بن ابی طالب و دوستانانش را لعن می کنید. من گواهی می دهم که خدا و پیامبرش وی را دوست می داشتند». معاویه به سخن وی توجهی نکرد.

ر. ک: ج 9 ص 455 (شکیبایی با خار در چشم).

8 / 1_ 5 انیس بن قتاده أسد الغابة_ به نقل از شهر بن حوشب_: فلانی، سخنرانان را و می داشت تا علی را_ که خداوند از او خشنود باد و خشنودش سازد_ دشنام دهند و به وی ناروا بگویند. آخرین سخنرانان، مردی از انصار یا غیر انصار بود که به وی «انیس» می گفتند. او خداوند را حمد و ثنا گفت و افزود: امروز، شما در دشنام گفتن و بد گفتن به این مرد، بسیار سخن گفتید. من به خدا سوگند می خورم که خودم از پیامبر خدا شنیدم که می فرمود: «در روز رستاخیز، بیشتر از شمار سنگ ها و درختان روی زمین، شفاعت می کنم». به خدا سوگند، هیچ کس بیشتر از خویشانش به شفاعت او نایل نخواهد شد. آیا می پندارید که شفاعت او به شما خواهد رسید و از خانواده اش باز خواهد ماند؟! .

1- در منبع به جای «شَبَث بن ربعی»، «شَبِیب» آمده؛ ولی درست همان است که در این جا آورده ایم. (م)

1 / 8_ 6 بُرَيْدَةُ مَسْنَدُ الرُّوْيَانِي عَنْ ابْنِ بَرِيدَةَ عَنْ أَبِيهِ: أَنَّهُ دَخَلَ عَلَى مُعَاوِيَةَ، وَرَجُلٌ يَتَنَاوَلُ عَلِيًّا وَيَقَعُ فِيهِ. قَالَ: فَقَالَ: يَا مُعَاوِيَةَ، تَأْذَنُ لِي فِي الْكَلَامِ؟ قَالَ: فَقَالَ: تَكَلِّمْ، وَهُوَ يَرَى أَنَّهُ يَقُولُ مِثْلَمَا قَالَ صَاحِبُهُ. فَقَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَقُولُ: «إِنِّي لِأَرْجُو أَنْ أَشْفَعَ عَدَدَ كُلِّ شَجَرَةٍ وَمَدْرَةٍ»، أَفْتَرَجُوهَا أَنْتَ يَا مُعَاوِيَةَ وَلَا يَرْجُوهَا عَلِيٌّ؟! قَالَ: فَقَالَ: أُسْكُتُ، فَإِنَّكَ شَيْخٌ قَدْ ذَهَبَ عَقْلُكَ. (1)

1 / 8_ 7 الْحَسَنُ الْبَصْرِيُّ يَشْرَحُ نَهْجَ الْبَلَاغَةِ عَنْ أَشْعَثِ بْنِ سَوَّارٍ: سَبَّ عَدِيَّ بْنَ أُوطَاةٍ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى الْمِنْبَرِ، فَبَكَى الْحَسَنُ الْبَصْرِيُّ وَقَالَ: لَقَدْ سَبَّ هَذَا الْيَوْمَ رَجُلٌ إِنَّهُ لِأَخُو رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ. (2)

1- مسند الروياني: ج 1 ص 73 ح 30، مسند ابن حنبل: ج 9 ص 7 ح 23004 نحوه.

2- شرح نهج البلاغة: ج 13 ص 221؛ المناقب للكوفي: ج 1 ص 318 ح 238 عن الحسن وح 239 وص 326 ح 247 وص 327 ح 249 عن يونس بن عبيد نحوه.

8 / 1 - 6 بُریده**8 / 1 - 7 حسن بصری**

8 / 1 - 6 بُریده همسند الرویانی_ به نقل از ابن بُریده، از پدرش_ وی بر معاویه وارد شد، در حالی که مردی به علی علیه السلام بد می گفت و وی را دشنام می داد. [پدرم] گفت: ای معاویه! آیا به من اجازه سخن گفتن می دهی؟ معاویه که فکر می کرد او هم مثل آن مرد، سخن خواهد راند، گفت: حرف بزن. [پدرم] گفت: از پیامبر خدا شنیدم که می فرمود: «من امید دارم که به شمار همه درختان و سنگ ها، شفاعت کنم». ای معاویه! آیا تو امید شفاعت ایشان را داری و علی امید آن را ندارد؟! معاویه گفت: ساکت شو! تو پیری هستی که عقلت از بین رفته است.

8 / 1 - 7 حسن بصری شرح نهج البلاغة_ به نقل از اشعث بن سوار_: عدی بن أوطات، علی علیه السلام را بر منبر، دشنام گفت. حسن بصری گریست و گفت: امروز، مردی دشنام داده شد که در دنیا و آخرت، برادر پیامبر خداست.

8 / 1 _ 8 زيد بن أرقم مسند ابن حنبل عن قطبة بن مالك: سب أمير من الأمراء علياً رضي الله تعالى عنه ، فقام زيد بن أرقم فقال : أما أن قد علمت أن رسول الله صلى الله عليه وآله نهى عن سب الموتى ، فلم تسب علياً وقد مات ؟ (1)

8 / 1 _ 9 سعد بن أبي وقاص صحيح مسلم عن عامر بن سعد بن أبي وقاص عن أبيه : أمر معاوية بن أبي سفيان سعداً فقال : ما منعك أن تسب أبا التراب؟ فقال : أما ما ذكرت ثلاثاً قالهنَّ له رسول الله صلى الله عليه وآله فلن أسبهُ ؛ لأن تكون لي واحدةً منهنَّ أحبُّ إليَّ من حمر النعم . سمعتُ رسول الله صلى الله عليه وآله يقولُ له ، خلَّفهُ في بعض مغازيه ، فقال له عليٌّ : يا رسول الله ، خلَّفتني مع النساء والصبيان ؟ فقال له رسول الله صلى الله عليه وآله : «أما ترضى أن تكون منِّي بمنزلة هارون من موسى إلا أنه لا نُبوةَ بعدي» . وسَمِعْتُهُ يَقُولُ يَوْمَ خَيْبَرَ : «لَا أُعْطِيَنَّ الرَّايَةَ رَجُلًا يُحِبُّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ ، وَيُحِبُّهُ اللَّهُ وَرَسُولَهُ» . قَالَ : فَتَطَاوَلْنَا لَهَا ، فَقَالَ : «أَدْعُوا لِي عَلِيًّا» . فَأَتَيْتُ بِهِ أَرْمَدَ ، فَبَصَقَ فِي عَيْنِهِ وَدَفَعَ الرَّايَةَ إِلَيْهِ ، فَفَتَحَ اللَّهُ عَلَيْهِ . وَلَمَّا نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ : «فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ» (2) دَعَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَلِيًّا وَفَاطِمَةَ وَحَسَنًا وَحُسَيْنًا فَقَالَ : «اللَّهُمَّ هُوَلاءِ أَهْلِي» . (3)

1- .مسند ابن حنبل : ج 7 ص 85 ح 19334 ، المعجم الكبير : ج 5 ص 168 ح 4973 و ح 4975 عن زياد بن علاقة و ح 4974 كلاهما نحوه ، المستدرک علی الصحیحین : ج 1 ص 541 ح 1419 كلاهما عن زياد بن علاقة عن عمه وفيهما «المغيرة بن شعبة» بدل «أمير من الأمراء» ، تعجيل المنفعة : ص 518 ح 1230 .

2- آل عمران : 61 .

3- .صحيح مسلم : ج 4 ص 1871 ح 32 ، سنن الترمذي : ج 5 ص 638 ح 3724 ، المستدرک علی الصحیحین : ج 3 ص 117 ح 4575 ، خصائص أمير المؤمنين للنسائي : ص 46 ح 9 وفيه «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ ...» بدل «فَقُلْ تَعَالَوْا ...» و ص 119 ح 55 نحوه ؛ كشف الغمة : ج 1 ص 150 وراجع الأمالي للطوسي : ص 171 ح 287 والمصنّف لابن أبي شيبة : ج 7 ص 496 ح 15 والسنة لابن أبي عاصم : ص 596 ح 1386 و 1387 .

8 / 1 - 8 زید بن ارقم**8 / 1 - 9 سعد بن ابی وقاص**

8 / 1 - 8 زید بن ارقم مسند ابن حنبل_ به نقل از قطبة بن مالك_ : یکی از امیران ، علی را_ که خداوند متعال از او راضی باد_ ، دشنام گفت . زید بن ارقم برخاست و گفت : آیا نمی دانی که پیامبر خدا از دشنام گفتن به مردگان ، نهی کرده است . چرا علی را که در گذشته است ، دشنام می گویی؟

8 / 1 - 9 سعد بن ابی وقاص صحیح مسلم_ به نقل از عامر بن سعد بن ابی وقاص از پدرش_ : معاویة بن ابی سفیان به سعد ، فرمان داد [به دشنامگویی به علی علیه السلام] و گفت : چه چیزی مانع شده است که ابو تراب را بد بگویی؟ سعد گفت : سه چیزی را که پیامبر خدا به علی علیه السلام فرمود : به یاد می آورم و هرگز وی را دشنام نمی گویم و برای من ، [داشتن] یکی از آن سه ، محبوب تر از شتران سرخ پوست : هنگامی که پیامبر خدا در یکی از جنگ ها علی علیه السلام را جانشین ساخت ، وی به ایشان گفت : ای پیامبر خدا! آیا مرا با زنان و بچه ها و می نهی؟ پیامبر خدا به وی فرمود : «آیا از این که نسبت به من ، همچون هارون نسبت به موسی علیه السلام باشی ، جز آن که پس از من پیامبری نیست ، خشنود نیستی؟» . و در روز خیبر شنیدم که [پیامبر خدا] می فرمود : «پرچم را به کسی می دهم که خدا و پیامبرش را دوست دارد و خدا و پیامبرش نیز وی را دوست دارند» . در انتظار تحقق این سخن بودیم که فرمود : «علی را برایم صدا کنید» . علی علیه السلام چشم درد داشت که وی را آوردند . ایشان آب دهن به چشم او زد و پرچم را به وی داد و خداوند ، او را پیروز ساخت . و هنگامی که این آیه : (بگو : بیایید پسرانمان را و پسرانتان را ... فرا بخوانیم) نازل شد ، پیامبر خدا ، علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام را خواست و فرمود : «بار خدایا! اینان ، خانواده من اند» .

الأمامي للطوسي عن ابن عباس: كُنْتُ عِنْدَ مُعَاوِيَةَ وَقَدْ نَزَلَ بِذِي طُوًى (1)، فَجَاءَهُ سَعْدُ بْنُ أَبِي وَقَّاصٍ فَسَمِعَ عَلَيْهِ، فَقَالَ مُعَاوِيَةُ: يَا أَهْلَ الشَّامِ، هَذَا سَعْدُ بْنُ أَبِي وَقَّاصٍ وَهُوَ صَدِيقٌ لِعَلِيِّ، قَالَ: فَطَاطَأَ الْقَوْمُ رُؤُوسَهُمْ، وَسَبَّوْا عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَبَكَى سَعْدٌ، فَقَالَ لَهُ مُعَاوِيَةُ: مَا الَّذِي أَبْكَاكُ؟ قَالَ: وَلِمَ لَا أَبْكِي لِرَجُلٍ مِنْ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يُسَبُّ عِنْدَكَ وَلَا أُسْتَطْبَعُ أَنْ أُغَيَّرَ؟ وَقَدْ كَانَ فِي عَلِيِّ خِصَالٌ لِأَنَّ تَكُونَ فِيَّ وَاحِدَةً مِنْهُمْ أَحَبُّ مِنَ الدُّنْيَا وَمَا فِيهَا: أَحَدُهَا: إِنَّ رَجُلًا كَانَ بِالْيَمَنِ، فَجَاءَهُ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ: لِأَشْكُوتُكَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، فَقَدِمَ عَلِيٌّ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَسَمِعَ آلَهُ عَنْ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَتَنَى عَلَيْهِ، فَقَالَ: أُنْشِدْكَ بِاللَّهِ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيَّ الْكِتَابَ، وَاخْتَصَّنِي بِالرَّسَالَةِ، عَنْ سَعْدٍ خَطِ تَقُولُ مَا تَقُولُ فِي عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ؟ قَالَ: نَعَمْ يَا رَسُولَ اللَّهِ. قَالَ: أَلَا تَعْلَمُ أَنِّي أُولَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ؟ قَالَ: بَلَى. قَالَ: فَمَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ. وَالثَّانِيَةُ: إِنَّهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بَعَثَ يَوْمَ خَيْبَرَ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ إِلَى الْقِتَالِ فَهَزِمَ وَأَصْحَابُهُ، فَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: «لَأُعْطِينَ الرَّايَةَ عِدَا إِنْسَانًا يُحِبُّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ، وَيُحِبُّهُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ» فَتَعَدَّ الْمُسْلِمُونَ وَعَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَرْمَدًا، فَدَعَاهُ فَقَالَ: «خُذِ الرَّايَةَ» فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّ عَيْنِي كَمَا تَرَى، فَتَقَلَّ فِيهَا، فَقَامَ فَأَخَذَ الرَّايَةَ، ثُمَّ مَضَى بِهَا حَتَّى فَتَحَ اللَّهُ عَلَيْهِ. وَالثَّلَاثَةُ: خَلَفَهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي بَعْضِ مَغَازِيهِ فَقَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، خَلَفْتَنِي مَعَ النِّسَاءِ وَالصِّبْيَانِ؟ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: أَمَا تَرْضَى أَنْ تَكُونَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي. وَالرَّابِعَةُ: سَدَّ الْأَبْوَابَ فِي الْمَسْجِدِ إِلَّا بَابَ عَلِيِّ. وَالخَامِسَةُ: نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا» (2) فَدَعَا النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَلِيًّا وَحَسَنًا وَحُسَيْنًا وَفَاطِمَةَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، فَقَالَ: اللَّهُمَّ هَؤُلَاءِ أَهْلِي، فَأَذْهِبْ عَنْهُمْ الرِّجْسَ، وَطَهِّرْهُمْ تَطْهِيرًا. (3)

1- ذو طوى _ بفتح طاء وتضم، والضم أشهر _ هو موضع بمكة داخل الحرم؛ هو من مكة على نحو من فرسخ، تُرى بيوت مكة منه (مجمع البحرين: ج 2 ص 1127 «طوى»). وقال ياقوت الحموي: هو موضع بالشام عند الطور. قال الجوهري: ذو طوى موضع عند مكة (معجم البلدان: ج 4 ص 45).

2- الأحزاب: 33.

3- الأمامي للطوسي: ص 598 ح 1243، بحار الأنوار: ج 33 ص 218 ح 507.

الأمالی، طوسی۔ به نقل از ابن عباس: هنگامی که معاویه در منطقه ذو طوی (1) فرود آمده بود، من نزد او بودم که سعد بن ابی وقاص آمد و به او سلام کرد. معاویه گفت: ای شامیان! این، سعد بن ابی وقاص است و او دوست علی است. مردم، سر خود را تکان دادند و علی علیه السلام را دشنام گفتند. سعد گریست. معاویه گفت: چرا می گری؟ سعد گفت: چگونه گریه نکنم بر مردی از اصحاب پیامبر خدا که پیش تو دشنام گفته می شود و من نمی توانم از او دفاع کنم؟ علی، فضایی دارد که وجود یکی از آنها در من، از دنیا و آنچه در آن است، برایم دوست داشتنی تر است: یکی، آن که: مردی در یمن بود. علی بن ابی طالب علیه السلام نزد وی آمد. وی به علی علیه السلام گفت: از تو به پیامبر خدا شکایت خواهم کرد. او نزد پیامبر خدا آمد و درباره علی علیه السلام پرسید. پیامبر صلی الله علیه و آله از او تمجید کرد و به آن مرد فرمود: «تورا به خدا که قرآن را بر من فرو فرستاد و مرا به پیامبری برگزید، آیا آنچه درباره علی بن ابی طالب می گویی، از روی خشم نیست؟». گفت: چرا، ای پیامبر خدا! پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «آیا نمی دانی که من نسبت به مؤمنان از خودشان سزاوارترم؟» گفت: چرا. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «هر که من مولای اویم، علی مولای اوست». دوم، آن که در روز خیبر، پیامبر صلی الله علیه و آله عمر بن خطاب را به جنگ، گسیل داشت؛ ولی او و یارانش شکست خوردند و فرار کردند. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «فردا پرچم را به دست انسانی می دهم که خدا و پیامبرش را دوست دارد و خدا و پیامبرش نیز او را دوست دارند». مسلمانان نشستند و علی علیه السلام چشم درد داشت. پیامبر صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را فرا خواند و فرمود: «پرچم را بگیر». علی علیه السلام گفت: ای پیامبر خدا! چشمم را می بینی که چگونه است. پیامبر خدا به چشم وی آب دهن زد. آن گاه، وی برخاست و پرچم را گرفت و پیش رفت و خداوند، او را پیروز ساخت. سوم، آن که در یکی از جنگ ها، پیامبر صلی الله علیه و آله وی را جانشین ساخت و علی علیه السلام گفت: ای پیامبر خدا! آیا مرا با زنان و بچه ها و می نهی؟ پیامبر خدا فرمود: «آیا از این که نسبت به من، همچون هارون نسبت به موسی علیه السلام باشی، جز آن که پس از من پیامبری نیست، خشنود نمی شوی؟». چهارم، آن که پیامبر صلی الله علیه و آله همه درها را به مسجد بست، جز در خانه علی علیه السلام را. پنجم، آن که وقتی این آیه نازل شد: «خدا فقط می خواهد آلودگی را از شما خاندان [پیامبر صلی الله علیه و آله] بزدايد و شما را پاک و پاکیزه گرداند»، پیامبر صلی الله علیه و آله، علی و حسن و حسین و فاطمه علیهم السلام را فرا خواند و گفت: «خداوند! اینان، خانواده من اند. پلیدی را از آنان دور ساز و آنان را پاک و پاکیزه گردان».

1- ذو طوی (ذی طوی)، جایی است در حدود يك فرسنگی مکه، در داخل محدوده حرم، که خانه های شهر مکه از آن جا پیداست (مجمع البحرین: ج 2 ص 1127 «طوی»، معجم البلدان: ج 4 ص 45).

المصنّف لابن أبي شيبة عن أبي بكر بن خالد بن عرفطة: أَتَيْتُ سَعْدَ بْنَ مَالِكٍ (1) بِالْمَدِينَةِ فَقَالَ: ذُكِرَ لِي أَنَّكُمْ تَسُبُّونَ عَلِيًّا؟ قَالَ: قَدْ فَعَلْنَا، قَالَ: فَلَعَلَّكَ قَدْ سَبَّيْتَهُ؟ قُلْتُ: مَعَاذَ اللَّهِ! قَالَ: فَلَا تَسُبَّهُ، فَلَوْ وُضِعَ الْمِنْشَارُ عَلَى مَفْرَقِي عَلَى أَنْ أُسَبَّ عَلِيًّا مَا سَبَّيْتُهُ أَبَدًا، بَعْدَ مَا سَمِعْتُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَا سَمِعْتُ. (2)

1- هو سعد بن أبي وقاص .

2- المصنّف لابن أبي شيبة: ج 7 ص 504 ح 59، خصائص أمير المؤمنين للنسائي: ص 170 ح 92، التاريخ الكبير: ج 8 كتاب الكنى: ص 11 الرقم 71، مسند أبي يعلى: ج 1 ص 363 ح 773، تاريخ دمشق: ج 42 ص 412 كلاهما نحوه.

المصنّف ، ابن ابی شیبّه_ به نقل از ابو بکر بن خالد بن عرفطه_: در مدینه پیش سعد بن مالک (سعد بن ابی وقاص) رفتم . گفت : به من گفته اند که شما به علی علیه السلام دشنام می گوئید؟ گفتم : گاهی چنین کرده ایم (برخی از ما چنین کرده اند) . سعد گفت : شاید تو هم دشنام گفته ای؟ گفتم : به خدا پناه می برم! سعد گفت : به او دشنام مگو که پس از این که از پیامبر خدا درباره او چیزهایی شنیدم ، اگر بر روی فرق سرم آزه بگذارند تا علی را دشنام بگویم ، وی را هرگز دشنام نخواهم گفت .

مروج الذهب عن ابن أبي نجيح: لَمَّا حَجَّ مُعَاوِيَةَ طَافَ بِالْبَيْتِ وَمَعَهُ سَعْدٌ ، فَلَمَّا فَرَعَ انصَرَفَ مُعَاوِيَةَ إِلَى دَارِ النَّدْوَةِ ، فَأَجْلَسَهُ مَعَهُ عَلَى سَرِيرِهِ ، وَوَقَعَ مُعَاوِيَةَ فِي عِلْيٍّ وَشَدَّرَعَ فِي سَبِّهِ ، فَزَحَفَ سَعْدٌ ثُمَّ قَالَ : أَجْلَسْتَنِي مَعَكَ عَلَى سَرِيرِكَ ثُمَّ شَرَعْتَ فِي سَبِّ عَلِيٍّ ، وَاللَّهِ لَأَنْ يَكُونَ فِيَّ خَصَلَةٌ وَاحِدَةٌ مِنْ خِصَالٍ كَانَتْ لِعَلِيٍّ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ يَكُونَ لِي مَا طَلَعَتْ عَلَيْهِ الشَّمْسُ . (1)

تاريخ دمشق عن عائشة بنت سعد: إِنَّ مَرَوَانَ بْنَ الْحَكَمِ كَانَ يَعُودُ سَعْدَ بْنَ أَبِي وَقَّاصٍ ، وَعِنْدَهُ أَبُو هُرَيْرَةَ وَهُوَ يَوْمَئِذٍ قَاضِي لِمَرَوَانَ بْنِ الْحَكَمِ ، فَقَالَ سَعْدٌ : رُدُّوهُ . فَقَالَ أَبُو هُرَيْرَةَ : سُبْحَانَ اللَّهِ ! كَهْلُ قُرَيْشٍ وَأَمِيرُ الْبَلَدِ ، جَاءَ يَعُودُكَ فَكَانَ حَقُّ مَمْشَاهُ إِلَيْكَ أَنْ تَرُدَّهُ ؟ ! فَقَالَ سَعْدٌ : إِيْذَنُوا لَهُ ، فَلَمَّا دَخَلَ مَرَوَانُ وَأَبْصَرَهُ سَعْدٌ بَوَّجَهُ تَحَوَّلَ عَنْهُ نَحْوَ سَرِيرِ ابْنَتِهِ عَائِشَةَ ، فَأَرْعَدَ سَعْدٌ وَقَالَ : وَيْلَكَ يَا مَرَوَانُ ! إِنَّهُ طَاعَتَكَ _ يَعْنِي أَهْلَ الشَّامِ _ عَلَى شَتْمِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ . فَغَضِبَ مَرَوَانُ ، فَقَامَ وَخَرَجَ مُغَضَّبًا . (2)

جواهر المطالب: لَمَّا مَاتَ الْحَسَنُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ حَجَّ مُعَاوِيَةَ ، فَدَخَلَ الْمَدِينَةَ ، وَأَرَادَ أَنْ يَلْعَنَ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ عَلَى مَنَبَرِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ، فَقِيلَ لَهُ : إِنَّ هَاهُنَا سَعْدُ بْنُ أَبِي وَقَّاصٍ ، وَلَا تَرَاهُ يَرْضَى بِهَذَا الْأَمْرِ ، فَأَبْعَثَ إِلَيْهِ وَخَذَ رَأْيَهُ ، فَأَرْسَلَ إِلَيْهِ مُعَاوِيَةَ وَذَكَرَ لَهُ ذَلِكَ . فَقَالَ : وَاللَّهِ لَئِنْ فَعَلْتَ لِأَخْرُجَنَّ مِنْ هَذَا الْمَسْجِدِ ، فَلَا أَعُودَ إِلَيْهِ . فَأَمَسَكَ مُعَاوِيَةَ عَنْ ذَلِكَ حَتَّى مَاتَ سَعْدٌ . فَلَمَّا مَاتَ سَعْدٌ لَعَنَهُ عَلَى الْمِنْبَرِ ، وَكَتَبَ إِلَى سَائِرِ عُمَّالِهِ بِذَلِكَ وَأَمَرَهُمْ أَنْ يَلْعَنُوهُ عَلَى مَنَابِرِهِمْ ، فَأَنْكَرَ ذَلِكَ أَصْحَابُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَأَعْظَمُوهُ وَتَكَلَّمُوا فِي ذَلِكَ وَبَالَغُوا ، فَلَمْ يُفِدْ ذَلِكَ شَيْئًا . (3)

1- .مروج الذهب : ج 3 ص 23 وراجع خصائص أمير المؤمنين للنسائي : ص 233 ح 126 والسنن الكبرى : ج 5 ص 144 ح 8511 .

2- .تاريخ دمشق : ج 57 ص 248 .

3- .جواهر المطالب : ج 2 ص 227 ، العقد الفريد : ج 3 ص 355 .

مروج الذهب_ به نقل از ابن ابی نجیح_: هنگامی که معاویه به حج رفته بود، سعد در طواف خانه خدا همراه او بود. وقتی معاویه از طواف فارغ شد، به دار الندوة رفت و سعد را در کنارش بر تخت خود نشاند. معاویه به علی علیه السلام پرداخت و شروع به دشنام گفتن به وی کرد. سعد برخاست و گفت: مرا در کنار خودت روی تخت نشاندی و آن گاه، شروع به دشنام گفتن به علی کردی. سوگند به خدا، اگر یکی از ویژگی هایی که در علی است، در من بود، برایم دوست داشتنی تر بود از این که هر چه خورشید بر آن می تابد، از آن من باشد.

تاریخ دمشق_ به نقل از عایشه (دختر سعد)_: مروان بن حکم عیادت سعد بن ابی وقاص آمده بود و ابو هریره_ که در آن روزها، قاضی مروان بن حکم بود_ نزد سعد بود. سعد گفت: او را برگردانید. ابو هریره گفت: منزه است خدای! پیر قریش و فرمان روای شهر آمده تا تو را ببیند. حق آمدنش نزد تو این است که او را برگردانی؟! سعد گفت: اجازه بدهید وارد شود. وقتی مروان وارد شد و چشم سعد به وی افتاد، سعد، سرش را از مقابل او به طرف تخت دخترش عایشه چرخاند. آن گاه به خود لرزید و گفت: وای بر تو، ای مروان! فرمان بردارانت، (یعنی شامیان را) از دشنامگویی به علی بن ابی طالب، منع کن. مروان، خشمگین شد و برخاست و غضب آلود، خارج شد.

جواهر المطالب: وقتی حسن علیه السلام در گذشت، معاویه قصد حج کرد. پس وارد مدینه شد و خواست علی بن ابی طالب علیه السلام را بر منبر پیامبر خدا لعن کند. به وی گفتند: سعد بن ابی وقاص، این جاست و فکر نمی کنیم به این کار، راضی باشد. کسی را پیش او بفرست و نظرش را جويا شو. معاویه، کسی را نزد او فرستاد و موضوع را برای وی مطرح کرد. سعد گفت: سوگند به خدا، اگر چنین کنی، از این مسجد، بیرون خواهم رفت و به آن بر نخواهم گشت. معاویه از این کار، خودداری کرد تا وقتی که سعد مُرد. وقتی سعد مُرد، معاویه علی علیه السلام را بر منبر [پیامبر خدا] لعن کرد و گزارش آن را به دیگر کارگزارانش نوشت و به آنان دستور داد که علی علیه السلام را بر منبرهایشان لعن کنند. یاران پیامبر خدا، با این کار، مخالفت کردند و آن را [گناهی] بزرگ شمردند و در این باره سخن گفتند و اصرار ورزیدند؛ اما اینها هیچ فایده ای نداشت. نیز ام سلمه (همسر پیامبر صلی الله علیه و آله) به معاویه نوشت: «شما خدا و پیامبرش را بر منبرهایتان لعن می کنید؛ چرا که علی بن ابی طالب و دوستانش را لعن می کنید. من گواهی می دهم که پیامبر خدا او را دوست می داشت و خداوند نیز او را دوست می داشت»؛ اما معاویه به سخن وی توجهی نکرد.

10_ 1 / 8 سَعِيدُ بْنُ زَيْدِ السَّنَةِ لَابْنِ أَبِي عَاصِمٍ عَنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ الْبَيْلَمَانِيِّ: كُنَّا عِنْدَ مُعَاوِيَةَ فَقَامَ رَجُلٌ فَسَبَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُوسَبَّ وَسَبَّ، فَقَامَ سَعِيدُ بْنُ زَيْدِ بْنِ عَمْرٍو بْنِ نُفَيْلٍ فَقَالَ: يَا مُعَاوِيَةَ، أَلَا أَرَى يُسَبُّ عَلِيٌّ بَيْنَ يَدَيْكَ وَلَا تُغَيِّرُ؟ فَإِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَقُولُ: هُوَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى. (1)

مسند ابن حنبل عن عبد الله بن ظالم المازني: لَمَّا خَرَجَ مُعَاوِيَةُ مِنَ الْكُوفَةِ اسْتَعْمَلَ الْمُغِيرَةَ بْنَ شُعْبَةَ، قَالَ: فَأَقَامَ خُطْبَاءٌ يَقَعُونَ فِي عَلِيٍّ، قَالَ: وَأَنَا إِلَى جَنْبِ سَعِيدِ بْنِ زَيْدِ بْنِ عَمْرٍو بْنِ نُفَيْلٍ، قَالَ: فَغَضِبَ، فَقَامَ فَأَخَذَ بِيَدِي فَتَبِعْتُهُ، فَقَالَ: أَلَا تَرَى إِلَى هَذَا الرَّجُلِ الظَّالِمِ لِنَفْسِهِ، الَّذِي يَأْمُرُ بِالْعَنْ رَجُلٍ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ؟! (2)

مسند ابن حنبل عن رياح بن الحارث: إِنَّ الْمُغِيرَةَ بْنَ شُعْبَةَ (3) كَانَ فِي الْمَسْجِدِ الْأَكْبَرِ، وَعِنْدَهُ أَهْلُ الْكُوفَةِ عَنِ يَمِينِهِ وَعَنِ يَسَارِهِ، فَجَاءَهُ رَجُلٌ يُدْعَى سَعِيدَ بْنَ زَيْدٍ، فَحَيَّاهُ الْمُغِيرَةُ وَأَجْلَسَهُ عِنْدَ رِجْلَيْهِ عَلَى السَّرِيرِ، فَجَاءَ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الْكُوفَةِ فَاسْتَقْبَلَ الْمُغِيرَةَ فَسَبَّ وَسَبَّ، فَقَالَ: مَنْ يُسَبُّ هَذَا يَا مُغِيرَةَ؟ قَالَ: يُسَبُّ عَلِيٌّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ! قَالَ: يَا مُغِيرَةَ بْنَ شُعْبَةَ، يَا مُغِيرَةَ بْنَ شُعْبَةَ، ثَلَاثًا، أَلَا أَسْمَعُ أَصْحَابَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يُسَبُّونَ عِنْدَكَ لَا تُنْكِرُ وَلَا تُغَيِّرُ!! (4)

1- السَّنَةُ لَابْنِ أَبِي عَاصِمٍ: ص 588 ح 1350.

2- مسند ابن حنبل: ج 1 ص 400 ح 1644.

3- في المصدر: «رياح بن الحارث بن المغيرة: إن شعبة»، والصحيح ما أثبتناه.

4- مسند ابن حنبل: ج 1 ص 397 ح 1629، سنن أبي داود: ج 4 ص 212 ح 4650 نحوه وراجع ح 4649 ومسند ابن حنبل: ج 1 ص 398 ح 1631.

8 / 1 _ 10 سعید بن زید

10_ 1 / 8 سعید بن زید السنّة، ابن ابی عاصم_ به نقل از عبد الرحمان بن بیلمانی_: پیش معاویه بودیم که مردی برخاست و علی بن ابی طالب علیه السلام را دشنام گفت و دشنام گفت و دشنام گفت . سعید بن زید بن عمرو بن نُفیل برخاست و گفت : ای معاویه! می بینم که در حضورت ، به علی دشنام گفته می شود و تو هیچ اعتراضی نمی کنی! من از پیامبر خدا شنیدم که می فرمود : «او نسبت به من ، همچون هارون نسبت به موسی علیه السلام است» .

مسند ابن حنبل_ به نقل از عبد الله بن ظالم مازنی_: وقتی معاویه از کوفه خارج شد ، مغیره بن شعبه را بر آن جا گمارد . مغیره ، سخنرانانی را به کار گرفت که علی علیه السلام را دشنام می گفتند . من کنار سعید بن زید بن عمرو بن نفیل بودم . وی خشمگین شد و برخاست و دست مرا گرفت . من هم پشت سرش راه افتادم . او گفت : این مرد را نمی بینی که به خویش ستم می کند؟! همو که فرمان به لعن یکی از بهشتیان می دهد؟!

مسند ابن حنبل_ به نقل از ریاح بن حارث_: مغیره بن شعبه در مسجد جامع بود و مردم کوفه در سمت راست و چپش نشسته بودند . مردی آمد که نامش سعید بن زید بود . مغیره به او خوشامد گفت و او را در کنار پایش بر سگّو نشانند . سپس ، مردی از کوفیان آمد و روبه روی مغیره ایستاد و دشنام گفت و دشنام گفت . سعید گفت : ای مغیره! این مرد ، چه کسی را دشنام می گوید؟ گفت : علی بن ابی طالب را . سعید سه بار گفت : ای مغیره بن شعب! آیا [درست] می شنوم ؟ یاران پیامبر خدا در پیش تو دشنام گفته می شوند و تو ، مخالفتی نمی کنی و اعتراضی نمی نمایی؟!

1 / 8 _ 11 سَعِيدُ بْنُ الْمُسَيَّبِ شَرَحَ نَهْجَ الْبَلَاغَةِ عَنْ أَبِي بَكْرٍ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْأَصْبَهَانِيِّ: كَانَ دَعِيٌّ لِبَنِي أُمَيَّةَ يُقَالُ لَهُ: خَالِدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، لَا يَزَالُ يَشْتِمُ عَلَيَّا عَلَيْهِ السَّلَامَ، فَلَمَّا كَانَ يَوْمَ جُمُعَةٍ وَهُوَ يَخْطُبُ النَّاسَ، قَالَ: وَاللَّهِ إِنْ كَانَ رَسُولَ اللَّهِ لَيْسَتْ عَمَلُهُ، وَإِنَّهُ لَيَعْلَمُ مَا هُوَ! وَلَكِنَّهُ كَانَ خَتَنَهُ. وَقَدْ نَعَسَ سَعِيدُ بْنُ الْمُسَيَّبِ فَفَتَحَ عَيْنَيْهِ، ثُمَّ قَالَ: وَيَحْكُمُ! مَا قَالَ هَذَا الْخَبِيثُ؟ رَأَيْتُ الْقَبْرَ انْصَدَعَ وَرَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَقُولُ: كَذَبْتَ يَا عَدُوَّ اللَّهِ! (1)

1 / 8 _ 12 عَامِرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الزُّبَيْرِ الْأَمَالِيُّ لِلطُّوسِيِّ عَنْ صَالِحِ بْنِ كَيْسَانَ: سَمِعَ عَامِرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الزُّبَيْرِ - وَكَانَ مِنْ عُقَلَاءِ قُرَيْشٍ - ابْنَ أُمَيَّةَ يُنْتَقِصُ عَلَيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامَ، فَقَالَ لَهُ: يَا بُنَيَّ لَا تَنْتَقِصْ عَلَيَّا، فَإِنَّ الدِّينَ لَمْ يَبْنَ شَيْئًا فَاسْتَطَاعَتِ الدُّنْيَا أَنْ تَهْدِمَهُ، وَإِنَّ الدُّنْيَا لَمْ تَبْنَ شَيْئًا إِلَّا هَدَمَهُ الدِّينُ. يَا بُنَيَّ، إِنَّ بَنِي أُمَيَّةَ لَهَجُوا بِسَبِّ عَلَيَّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامَ فِي مَجَالِسِهِمْ وَلَعَنُوهُ عَلَى مَنَابِرِهِمْ، فَإِنَّمَا يَأْخُذُونَ وَاللَّهِ بِصَدِّ بَعْضِهِ (2) إِلَى السَّمَاءِ مَدًّا، وَإِنَّهُمْ لَهَجُوا بِتَقْرِيطِ ذَوِيهِمْ وَأَوْلِيائِهِمْ مِنْ قَوْمِهِمْ، فَكَأَنَّمَا يَكْتَسِفُونَ مِنْهُمْ عَنْ أَنْتَنِ مِنْ بَطُونِ الْجَيْفِ، فَأَنْهَاكَ عَنْ سَبِّهِ. (3)

1- شرح نهج البلاغة: ج 13 ص 221.

2- الضُّبُعُ: وَسَطُ الْعَصُدِ، وَقِيلَ: هُوَ مَا تَحْتَ الْإِبْطِ (النهاية: ج 3 ص 73 «ضُبُع»).

3- الأمالى للطوسى: ص 588 ح 1217 وراجع شرح نهج البلاغة: ج 9 ص 64 وفيه «عبد الله بن عروة بن الزبير» والعقد الفريد: ج 4 ص 72 وفيه «انتقص ابن لحمزة بن عبد الله بن الزبير عليا».

8 / 1 _ 11 سعید بن مسیب**8 / 1 _ 12 عامر بن عبد الله بن زبیر**

8 / 1 _ 11 سعید بن مسیب شرح نهج البلاغه_ به نقل از ابو بکر بن عبد الله اصفهانی_: شخصی منسوب به بنی امیه_ که به وی خالد بن عبد الله می گفتند_ همواره علی علیه السلام را دشنام می گفت. يك روز جمعه که او برای مردم، سخنرانی می کرد، گفت: سوگند به خدا، پیامبر خدا می دانست که علی چگونه کسی است و باز هم او را به کار می گرفت؛ چون او شوهر دخترش بود. سعید بن مسیب که در حال چرت زدن بود، چشم هایش را گشود و گفت: وای بر شما! این خبیث، چه گفت؟ هم اکنون در رؤیا قبر پیامبر خدا را دیدم که شکافت و پیامبر خدا می گفت: «دروغ گفتمی، ای دشمن خدا!».

8 / 1 _ 12 عامر بن عبد الله بن زبیر الأمالی، طوسی_ به نقل از صالح بن کیسان_: عامر بن عبد الله بن زبیر (که از خردمندان قریش بود)، شنید که یکی از پسرانش از علی بن ابی طالب علیه السلام بدگویی می کند. پس به وی گفت: پسر! از علی بدگویی نکن؛ چرا که دین، چیزی را نساخته است که دنیا بتواند آن را منهدم سازد و دنیا چیزی را نساخته است، مگر آن که دین، آن را نابود کرده است. ای پسر! بنی امیه در مجالسشان زبان به دشنام گفتن به علی بن ابی طالب می گشایند و در منبرهایشان وی را لعن می کنند. سوگند به خدا، در حقیقت، آنان دو بازوی او را گرفته اند و او را به آسمان می کشند (عزت می بخشند). بنی امیه به ستایش گذشتگان و پیشینیان خود می پردازند؛ اما چنان است که گویی چیزی گندیده تر از شکمبه مُردار را می گشایند! چنین است که تو را از دشنام گفتن به علی نهی می کنم

راجع: ج 9 ص 138 (عامر بن عبد الله بن الزبير).

13 / 1 - 8 مُحَمَّدُ بْنُ الْحَنْفِيَّةِ شَرَحَ نَهْجَ الْبَلَاغَةِ عَنْ سَعِيدِ بْنِ جَبْرِ: خَطَبَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الزُّبَيْرِ فَنَالَ مِنْ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَبَلَغَ ذَلِكَ مُحَمَّدُ ابْنَ الْحَنْفِيَّةِ، فَجَاءَ إِلَيْهِ وَهُوَ يَخْطُبُ، فَوَضَعَ لَهُ كُرْسِيًّا، فَقَطَعَ عَلَيْهِ خُطْبَتَهُ، وَقَالَ: يَا مَعْشَرَ الْعَرَبِ، شَاهَتِ الْوُجُوهُ، أُيْنَتَقَصُّ عَلَيَّ وَأَنْتُمْ حُضُورٌ؟! إِنَّ عَلِيًّا كَانَ يَدُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَاءِ اللَّهِ، وَصَاعِقَةٌ مِنْ أَمْرِهِ، أُرْسِلَتْ عَلَى الْكَافِرِينَ وَالْجَاهِلِينَ لِحَقِّهِ، فَتَتَلَّهُمْ بِكُفْرِهِمْ فَشَنُؤُهُ وَأَبْغَضُوهُ، وَأَضْمَرُوا لَهُ الشَّنْفَ وَالْحَسَدَ، وَابْنَ عَمِّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ حَيًّا بَعْدَ لَمَ يَمُتْ، فَلَمَّا نَقَلَهُ اللَّهُ إِلَى جَوَارِهِ وَأَحَبَّ لَهُ مَا عِنْدَهُ، أَظْهَرَتْ لَهُ رِجَالُ أَحْقَادِهَا، وَشَدَّتْ أَضْغَانَهَا، فَمِنْهُمْ مَنْ ابْتَرَّ حَقَّهُ، وَمِنْهُمْ مَنْ ائْتَمَرَ بِهِ لِيَقْتُلَهُ، وَمِنْهُمْ مَنْ شَتَّمَهُ وَقَذَفَهُ بِالْأَبْطِيلِ، فَإِنْ يَكُنْ لِيذْرِيَّتِهِ وَنَاصِرِي دَعْوَتِهِ دَوْلَةٌ تَشُدُّرْ عِظَامَهُمْ، وَتَحْفِرُ عَلَى أَجْسَادِهِمْ، وَالْأَبْدَانُ مِنْهُمْ يَوْمئِذٍ بِالْيَةِ، بَعْدَ أَنْ تَقْتُلَ الْأَحْيَاءَ مِنْهُمْ وَتُدَلِّ رِقَابَهُمْ، فَيَكُونَ اللَّهُ عَزَّ اسْمُهُ قَدْ عَدَّبَهُمْ بِأَيْدِينَا وَأَخْزَاهُمْ، وَنَصَرَ رَنَا عَلَيْهِمْ، وَشَدَّ فَا صُدُورَنَا مِنْهُمْ. إِنَّهُ وَاللَّهِ مَا يَشْتِمُ عَلَيْنَا إِلَّا كَافِرٌ، يُسِرُّ شَتْمَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَيَخَافُ أَنْ يَبُوحَ بِهِ، فَيَكْنِي بِشَتْمِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْهُ. أَمَا إِنَّهُ قَدْ تَخَطَّتِ الْمَنِيَّةُ مِنْكُمْ مِنْ أَمْتَدِّ عُمُرِهِ، وَسَمِعَ قَوْلَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِيهِ: لَا يُجْبُكُ إِلَّا مُؤْمِنٌ وَلَا يُبْغِضُكَ إِلَّا مُنَافِقٌ «وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ» (1). فَعَادَ ابْنُ الزُّبَيْرِ إِلَى خُطْبَتِهِ، وَقَالَ: عَذَرْتُ بَنِي الْفَوَاطِمِ يَتَكَلَّمُونَ، فَمَا بَالُ ابْنِ أُمِّ حَنِيفَةَ؟! فَقَالَ مُحَمَّدٌ: يَا بَنَ أُمَّ رُومَانَ، وَمَا لِي لَا أَتَكَلَّمُ؟! وَهَلْ فَاتَنِي مِنَ الْفَوَاطِمِ إِلَّا وَاحِدَةٌ؟! وَلَمْ يَفْتِنِي فَخْرُهَا؛ لِأَنَّهَا أُمُّ أَخَوِي، أَنَا ابْنُ فَاطِمَةَ بِنْتِ عِمْرَانَ بْنِ عَائِذِ بْنِ مَخْزُومِ جَدَّةِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، وَأَنَا ابْنُ فَاطِمَةَ بِنْتِ أَسَدِ بْنِ هَاشِمٍ كَافِلَةِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، وَالْقَائِمَةِ مَقَامِ أُمِّهِ، أَمَا وَاللَّهِ لَوْلَا خَدِيجَةُ بِنْتُ حُوَيْلِدٍ مَا تَرَكْتُ فِي بَنِي أَسَدِ بْنِ عَبْدِ الْعُزَّى عَظْمًا إِلَّا هَشِمْتُهُ! ثُمَّ قَامَ فَانصَرَفَ. (2)

1- الشعراء: 227.

2- شرح نهج البلاغة: ج 4 ص 62.

ر. ك: ج 9 ص 139 (عامر بن عبد الله بن زبیر).

13 / 8 _ محمد بن حنفیه شرح نهج البلاغه_ به نقل از سعید بن جبیر: _ عبد الله بن زبیر سخنرانی کرد و به علی علیه السلام ناسزا گفت . این خبر به محمد بن حنفیه رسید . به سوی عبد الله آمد و او در حال سخنرانی بود . برایش صندلی گذاشتند . او سخنرانی عبد الله را قطع کرد و گفت : ای گروه عرب! رویتان سیاه! شما حاضرید و به علی ، بد گفته می شود؟! علی ، دست خدا علیه دشمنان خدا بود و آذرخشی از فرمان خدا بود که خدا وی را بر کافران و منکران حَقّش فرستاده بود . علی ، آنان را به خاطر کفرشان کشت و آنان ، کینه وی را به دل گرفتند و گفتند ، وی را دشمن داشتند و دشمنی و حسد به وی را پنهان داشتند . این ، زمانی بود که پسر عمویش (پیامبر خدا) هنوز زنده بود . وقتی خداوند عز و جل پسر عمویش را نزد خویش برد و آنچه نزدش بود ، برای او پسندید ، گروهی کینه هایشان را علیه او آشکار کردند و بدخواهی هایشان را به زبان آوردند : گروهی از آنان حَقّش را گرفتند ، گروهی برای کشتنش توطئه کردند و گروهی به بدگویی او و دادن نسبت های نازوا به او پرداختند . اگر برای نسل او و یاوران دعوت او دولتی باشد ، استخوان های آنان را می پراکنند و جسد هایشان را ، در زمانی که نابود شده اند ، از خاک بیرون می کشد ، و این پس از آن است که زنده هایشان را بکشد و گردنکشانشان را خوار نماید . در این صورت است که خداوند _ که نامش بلند باد _ آنان را به دست ما عذاب می کند و خوارشان می نماید و ما را بر آنان یاری می دهد و دل هایمان را خُنک می سازد . سوگند به خدا ، علی را بد نمی گوید ، مگر کافری که بدگویی به پیامبر خدا را مخفی می دارد و می ترسد که از وی آشکارا بدگویی کند . به جای ایشان ، علی علیه السلام را بد می گوید . آنان که عمرشان زیاد است و مرگ به سراغشان نیامده است ، سخن پیامبر خدا را درباره وی شنیده اند که : «جز مؤمن ، تو را دوست نمی دارد و جز منافق ، تو را دشمن نمی دارد» . «آنان که ستم کردند ، به زودی خواهند دانست که بازگشتشان به کجاست» . ابن زبیر ، بار دیگر به سخنرانی اش برگشت و گفت : به فرزندان فاطمه اجازه سخن گفتن داده ام . پسر اُمّ حنیفه چرا [به خودش اجازه می دهد که سخن مراقطع کند]؟ محمد گفت : ای پسر اُمّ رومان! چرا من حرف نزنم؟ آیا جز این است که من از فرزندان فاطمه علیها السلام تنها يك چیز ، کم دارم؟! اما فخر بنی فاطمه از من دور نیست ؛ چون فاطمه علیها السلام مادر برادرهای من بوده است . من ، پسر فاطمه (دختر عمران بن عائد بن مخزوم) ، مادر بزرگ پیامبر خدا ، هستم . من ، پسر فاطمه (دختر اسد بن هاشم) ، دایه پیامبر خدا و جانشین مادر وی ، هستم . آگاه باشید که اگر خدیجه (دختر خُوَیلِد) نبود ، استخوانی در بین بنی اسد بن عبد العُزّی به جا نمی گذاشتم ، مگر آن که آن را می شکستم . و آن گاه برخاست و برگشت .

8 / 2 امتناع الناس من سببها تاريخ البيهقي في حوادث سنة (44 هـ) : في هذه السنة عمل معاوية المصورة في المسجد ، وأخرج المنابر إلى المصلى في العيدين ، وخطب الخطبة قبل الصلاة ، وذلك أن الناس إذا صلوا انصرفوا لئلا يسمعو لعن علي ، فقدم معاوية الخطبة قبل الصلاة ، وهب فدكا لمروان بن الحكم ليغيط بذلك آل رسول الله . (1)

رجال الكشي عن عاصم بن أبي النجود عن شهد ذلك : إن معاوية حين قدم الكوفة دخل عليه رجال من أصحاب علي عليه السلام ، وكان الحسن عليه السلام قد أخذ الأمان لرجال منهم مسلمين بأسمائهم وأسماء آبائهم ، وكان فيهم صعصعة . فلما دخل عليه صعصعة قال معاوية لصعصعة : أما والله إني كنت لأبغض أن تدخل في أمانني ، قال : وأنا والله أبغض أن أسميك بهذا الاسم ! ثم سلم عليه بالخلافة . قال : فقال معاوية : إن كنت صادقاً فصعد المنبر فالعن علياً ! قال : فصعد المنبر وحمد الله وأثنى عليه ، ثم قال : أيها الناس ، أتيتكم من عند رجل قدم شره وأخر خيره ، وإنه أمرني أن ألعن علياً فالعنوه لعنة الله ، فضج أهل المسجد بآمين . فلما رجع إليه فأخبره بما قال ، ثم قال : لا والله ما عنيت غيري ، إرجع حتى تسمي به باسمه . فرجع وصعد المنبر ، ثم قال : أيها الناس ، إن أمير المؤمنين أمرني أن ألعن علي بن أبي طالب فالعنوا من لعن علي بن أبي طالب . قال : فصجوا بآمين . فلما خبر معاوية قال : لا والله ما عنى غيري ، أخرجوه ، لا يساكنني في بلد . فأخرجوه . (2)

1- تاريخ البيهقي : ج 2 ص 223 .

2- رجال الكشي : ج 1 ص 285 الرقم 123 .

8 / 2 خودداری مردم از دشنامگویی به او

8 / 2 خودداری مردم از دشنامگویی به اوتاریخ الیعقوبی_ درباره حوادث سال 44 هجری_: در این سال ، معاویه در مسجد ، مقصوره ساخت و در دو عید [فطر و قربان] ، منبرها را به مصلی منتقل کرد و پیش از نماز ، خطبه خواند . این به خاطر آن بود که وقتی مردم نماز می خواندند ، [به خانه هایشان] بر می گشتند تا لعن علی علیه السلام را نشنوند . از این رو ، معاویه خطبه را بر نماز ، مقدم داشت . او فدک را به مروان بن حکم بخشید تا بدین وسیله ، خاندان پیامبر خدا را خشمگین سازد .

رجال الکشی_ به نقل از عاصم بن ابی نجود ، از کسی که شاهد ماجرا بود_: هنگامی که معاویه به کوفه آمد ، گروهی از یاران علی علیه السلام بر وی وارد شدند . حسن علیه السلام برای گروهی از آنان با ذکر نام و نام پدرشان ، امان گرفته بود و صعصعه یکی از آنان بود . وقتی صعصعه وارد شد ، معاویه به وی گفت : بدان که سوگند به خدا ، من دوست نداشتم که تو در امان من داخل شوی! صعصعه پاسخ داد : سوگند به خدا ، من هم دوست ندارم که تو را با این عنوان (امیر مؤمنان) صدا کنم . آن گاه به خلافت ، بر معاویه سلام کرد . معاویه به وی گفت : اگر راست می گویی ، به منبر برو و علی را لعن کن . وی بالای منبر رفت و خداوند را سپاس و ثنا گفت و افزود : ای مردم! من از پیش کسی می آیم که شرش را پیش داشته و خیرش را پس زده است . او به من فرمان داده است که علی را لعن کنم . پس ، لعنش کنید که خدا لعنش کند! همه مردم ، صدا به «آمین» بلند کردند . وقتی صعصعه به سوی معاویه برگشت ، سخن خود را برای وی نقل کرد . معاویه گفت : نه ، به خدا سوگند ، تو با این کلام ، جز لعن مرا قصد نکردی . برگرد و نامش را به زبان بیاور . صعصعه برگشت و بالای منبر رفت و گفت : ای مردم! امیر مؤمنان به من فرمان داده است که علی بن ابی طالب را لعن کنم . پس ، هر که علی بن ابی طالب را لعن می کند ، شما هم لعنش کنید! مردم ، فریاد زدند : آمین! وقتی معاویه خیردار شد ، گفت : نه ، به خدا سوگند ، او جز مرا قصد نکرده است . وی را بیرون کنید و هرگز با من در یک شهر ، سکونت نکند . سپس او را بیرون کردند .

الأذكياء: فامت الخطباء إلى المغيرة بن شعبة بالكوفة، فقام صعصعة بن صوحان فتكلم، فقال المغيرة: أرجئوه (1) فأقيموه على المصطبة فليلعن عليًا. فقال: لعن الله من لعن الله ولعن علي بن أبي طالب. فأخبروه بذلك، فقال: أقسم بالله لتعيدنّه. فخرج فقال: إن هذا يابى إلا علي بن أبي طالب فالعنوه لعنه الله. فقال المغيرة: أخرجوه أخرج الله نفسه. (2)

شرح نهج البلاغة: أمر المغيرة بن شعبة - وهو يومئذ أمير الكوفة من قبل معاوية حजर بن عدي أن يقوم في الناس فليلعن عليًا عليه السلام، فأبى ذلك، فتوعدّه، فقام فقال: أيها الناس، إن أميركم أمرني أن ألعن عليًا فالعنوه. فقال أهل الكوفة: لعنه الله. وأعاد الضمير إلى المغيرة بالنية والقصد. (3)

1- أرجأته: أخرته (المصباح المنير: ص 221 «رجأ»).

2- الأذكياء: ص 159.

3- شرح نهج البلاغة: ج 4 ص 58.

الأذکیاء: در کوفه ، سخنرانان ، نزد مغیره بن شعبه رفتند و صعصعة بن صُوحان برخاست و سخن گفت . مغیره گفت : نگهش دارید و او را وا دارید تا روی سَکُو برود و علی را لعن کند . صعصعه گفت : خدا لعنت کند کسی را که خدا را لعنت می کند و نیز علی بن ابی طالب را! این کلام را به مغیره بن شعبه رساندند . گفت : سوگند به خدا که باید دوباره بگویی! صعصعه بار دیگر بر منبر رفت و گفت : این مرد ، جز لعن علی بن ابی طالب را نمی خواهد . پس ، او را لعن کنید که خدا لعنتش کند! مغیره گفت : بیرونش کنید . خداوند ، جانش را بگیرد!

شرح نهج البلاغة: مغیره بن شعبه _ در آن هنگام که از طرف معاویه ، فرمان روای کوفه بود _ به حُجْر بن عدی فرمان داد که در بین مردم بایستد و علی علیه السلام را لعن کند ؛ ولی وی نپذیرفت . مغیره ، وی را تهدید کرد . حُجْر برخاست و گفت : ای مردم! فرمان روایتان به من دستور داده است که علی را لعن کنم . پس ، او را لعن کنید (و از ضمیر او ، مغیره را قصد کرد) . مردم کوفه گفتند : خدا لعنتش کند!

العقد الفريد عن أبي الحباب الكندي عن أبيه: إِنَّ مُعَاوِيَةَ بْنَ أَبِي سُفْيَانَ بَيْنَمَا هُوَ جَالِسٌ وَعِنْدَهُ وُجُوهُ النَّاسِ ، إِذْ دَخَلَ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الشَّامِ فَقَامَ حَظِيبًا ، فَكَانَ آخِرُ كَلَامِهِ أَنْ لَعَنَ عَلِيًّا ، فَأَطْرَقَ النَّاسُ وَتَكَلَّمَ الْأَحْنَفُ ، فَقَالَ : يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ، إِنَّ هَذَا الْقَائِلَ مَا قَالَ آتِفًا ، لَوْ يَعْلَمُ أَنَّ رِضَاكَ فِي لَعْنِ الْمُرْسَلِينَ لِلْعَنَتِهِمْ ، فَاتَّقَى اللَّهَ وَدَعَا عَنْكَ عَلِيًّا ، فَقَدَّ لِقِي رَبِّهِ ، وَأُفْرِدَ فِي قَبْرِهِ ، وَخَلَا بِعَمَلِهِ ، وَكَانَ وَاللَّهِ [مَا عَلِمْنَا] الْمُبَرَّرَ (1) بِسَبْقِهِ ، الطَّاهِرَ خُلُقُهُ ، الْمَيْمُونَ نَقِيَّتُهُ (2) ، الْعَظِيمَ مُصِيبَتُهُ . فَقَالَ لَهُ مُعَاوِيَةُ : يَا أَحْنَفُ ، لَقَدْ أَغْضَيْتَ الْعَيْنَ عَلَى الْقَدَى ، وَقُلْتَ بِغَيْرِ مَا تَرَى ، وَإِيْمُ اللَّهِ لَتَصْعَدَنَّ الْمِنْبَرَ فَلْتَلْعَنَهُ طَوْعًا أَوْ كَرْهًا . فَقَالَ لَهُ الْأَحْنَفُ : يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ، إِنْ تُعْفِنِي فَهُوَ خَيْرٌ لَكَ ، وَإِنْ تُجْبِرْنِي عَلَى ذَلِكَ فَوَاللَّهِ لَا تَجْرِي بِهِ شَيْءٌ فَتَيَّ أَبَدًا ، قَالَ : قُمْ فَاصْعِدِ الْمِنْبَرَ ، قَالَ الْأَحْنَفُ : أَمَا وَاللَّهِ مَعَ ذَلِكَ لَأُنْصِفَنَّكَ فِي الْقَوْلِ وَالْفِعْلِ ، قَالَ : وَمَا أَنْتَ قَائِلٌ يَا أَحْنَفُ إِنْ أَنْصَفْتَنِي ؟ قَالَ : أَصْعَدُ الْمِنْبَرَ فَأَحْمَدُ اللَّهَ بِمَا هُوَ أَهْلُهُ ، وَأَصَدُّ لِي عَلَى نَبِيِّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ، ثُمَّ أَقُولُ : أَيُّهَا النَّاسُ ، إِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ مُعَاوِيَةَ أَمَرَنِي أَنْ أَلْعَنَ عَلِيًّا ، وَإِنَّ عَلِيًّا وَمُعَاوِيَةَ اخْتَلَفَا فَاقْتَتَلَا ، وَادَّعَى (3) كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا أَنَّهُ بُغِيَ عَلَيْهِ وَعَلَى فَنَبَيْتِهِ ، فَإِذَا دَعَوْتُ فَأَمَّنُوا رَحِمَكُمُ اللَّهُ . ثُمَّ أَقُولُ : اللَّهُمَّ الْعَنِ أَنْتَ وَمَلَائِكَتُكَ وَأَنْبِيَائُكَ وَجَمِيعَ خَلْقِكَ الْبَاغِي مِنْهُمَا عَلَى صَاحِبِهِ ، وَالْعَنِ الْفِدَّةَ الْبَاغِيَةَ ، اللَّهُمَّ الْعَنَّهُمْ لَعْنَا كَثِيرًا ، أَمَّنُوا رَحِمَكُمُ اللَّهُ . يَا مُعَاوِيَةَ ، لَا أَزِيدُ عَلَى هَذَا وَلَا أَنْقُصُ مِنْهُ حَرْفًا وَلَوْ كَانَ فِيهِ ذَهَابٌ نَفْسِي . فَقَالَ مُعَاوِيَةُ : إِذْنِ نُعْفِكَ يَا أَبَا بَحْرٍ . (4)

1- بَرَّرَ تَبْرِيْزًا : فَاقَ أَصْحَابَهُ فَضْلًا أَوْ شَجَاعَةً (القاموس المحيط : ج 2 ص 166 «برز»).

2- النقيية : النفس ، وقيل : الطبيعة والخليقة . وميمون النقيية : منجح الفعال ، مظفر المطالب (النهاية : ج 5 ص 102 «نقب»).

3- في المصدر : «وأدى» ، والتصحيح من جواهر المطالب .

4- العقد الفريد : ج 3 ص 87 ، نهاية الأرب : ج 7 ص 237 ، جواهر المطالب : ج 2 ص 231 .

العقد الفرید_ به نقل از ابو حُباب کندی، از پدرش_: معاویه بن ابی سفیان نشسته بود و در پیشش بزرگانی چند، نشسته بودند. مردی از شامیان وارد شد و به سخنرانی ایستاد. پایان سخن او، لعن علی علیه السلام بود. مردم، سر به زیر انداختند و احنف، زبان به سخن گشود و [به معاویه] گفت: ای امیر مؤمنان! این مردی که هم اکنون آن سخن را گفت، اگر می دانست که خشنودی تو در لعن پیامبران است، آنان را نیز لعن می کرد. از خدا بترس و علی را رها کن که او به لقای پروردگارش پیوسته و در قبرش تنها خفته و با اعمالش محشور گشته است. سوگند به خدا، [طبق آنچه ما می دانیم]، او در پیش قدم شدن [در جنگ]، مبرّز بود و اخلاقش پاک، خوش باطن و پُرگفتاری بود. معاویه گفت: ای احنف! خار در چشم، دیده فروبستی و غیر از آنچه دیده ای، به زبان آوردی. سوگند به خدا که به منبر می روی و از روی میل و یا بی میلی، او را لعن می کنی! احنف گفت: ای امیر مؤمنان! اگر مرا معذور داری، برایت بهتر است؛ ولی اگر مرا به لعن علی مجبور کنی، هرگز لب هایم به آن گشوده نخواهد شد. معاویه گفت: برخیز و به منبر برو. احنف گفت: بدان! سوگند به خدا که در این صورت، در کلام و عمل، در حقّ تو انصاف به کار خواهم برد. معاویه گفت: چنانچه در حقّ من انصاف به خرج دهی، چه خواهی گفت؟ احنف گفت: بالایی منبر خواهم رفت و خداوند را به کلامی که در شأن اوست، سپاس خواهم گفت و بر پیامبرش درود خواهم فرستاد. آن گاه خواهم گفت: ای مردم! امیر مؤمنان، معاویه، به من فرمان داده است که علی را لعن کنم. علی و معاویه با هم اختلاف کردند و علیه هم جنگیدند و هر يك ادّعا کردند که بر او و گروهش ستم شده است. پس، ای مردم! هر گاه دعا کردم، شما آمین بگویید. خدا رحمتان کند! آن گاه خواهم گفت: خداوند! تو و فرشتگان و پیامبران و همه خلقت بر تجاوزگر آن دو به دیگری، لعنت بفرستید و گروه تجاوزگر را لعن کنید. خداوند! آنان را بسیار لعن نما! خدا، رحمتان کند! آمین بگویید. ای معاویه! بر این گفته هایم نه می افزایم؛ نه يك کلمه از آن کم می کنم، (1) اگر چه کشته شوم. معاویه گفت: در این صورت، تو را معذور می داریم، ای ابو بحر!

1- برخی روایت کرده اند که گفت: حرفی بر آن نمی افزایم و حرفی از آن، کم نمی کنم.

أنساب الأشراف عن الأعمش: رأيتُ عبدَ الرَّحْمَنِ بنَ أَبِي لَيْلَى وَقَفَّهُ الْحَجَّاجُ فَقَالَ: إِذَا كَذَّابِينَ: عَلِيًّا، وَعَبْدَ اللَّهِ بنَ الزُّبَيْرِ، وَالْمُخْتَارَ بنَ أَبِي عُبَيْدٍ، فَقَالَ: لَعَنَ اللَّهُ الْكَذَّابِينَ ثُمَّ ابْتَدَأَ فَقَالَ: عَلِيٌّ بنُ أَبِي طَالِبٍ، وَعَبْدُ اللَّهِ بنُ الزُّبَيْرِ، وَالْمُخْتَارُ بنُ أَبِي عُبَيْدٍ. قَالَ: فَعَلِمْتُ أَنَّهُ حِينَ ابْتَدَأَهُمْ وَرَفَعَهُمْ أَنَّهُ لَمْ يَلْعَنَهُمْ. (1)

الأذكياء: ضَرَبَ الْحَجَّاجُ عَبْدَ الرَّحْمَنِ بنَ أَبِي لَيْلَى وَأَقَامَهُ لِلنَّاسِ، وَمَعَهُ رَجُلٌ يَحْتُهُ وَيَقُولُ: إِذَا عَلِيًّا، فَيَقُولُ: اللَّهُمَّ الْعَنِ الْكَذَّابِينَ. ثُمَّ يَسْكُتُ وَيَقُولُ: آه، عَلِيٌّ بنُ أَبِي طَالِبٍ، ثُمَّ يَسْكُتُ، ثُمَّ يَقُولُ: الْمُخْتَارُ وَابْنُ الزُّبَيْرِ. (2)

الطبقات الكبرى عن سعد بن محمد بن الحسن بن عطية: جاء سعد بن جنادة إلى علي بن أبي طالب وهو بالكوفة، فقال: يا أمير المؤمنين، إنني ولد لي غلام فسمه. قال: هذا عطية الله. فسمي عطية (3). وكانت أمه أم ولد رومية. وخرج عطية مع ابن الأشعث على الحجاج، فلما انهزم جيش ابن الأشعث هرب عطية إلى فارس، فكتب الحجاج إلى محمد بن القاسم الثقفي: أن ادع عطية، فإن لعن علي بن أبي طالب وإلا فاضربه أربعين سوطاً واحلق رأسه ولحيته. فدعاها فأقرأه كتاب الحجاج، فأبى عطية أن يفعل، فاضربه أربعين سوطاً وحلق رأسه ولحيته. (4)

1- أنساب الأشراف: ج 2 ص 405 وراجع رجال الكشي: ج 1 ص 318 الرقم 160.

2- الأذكياء: ص 159.

3- هو عطية بن سعد بن جنادة العوفي، من أعلام التابعين. وهو أول من زار قبر الإمام الحسين عليه السلام مع جابر بن عبد الله الأنصاري.

4- الطبقات الكبرى: ج 6 ص 304.

أنساب الأشراف_ به نقل از اعمش_: عبد الرحمان بن ابی لیلی را دیدم که حجاج، او را نگه داشته بود و می گفت: دروغگویان (یعنی علی و عبد الله بن زبیر و مختار بن ابی عبید) را لعن کن. [عبد الرحمان] گفت: خداوند، دروغگویان را لعنت کند! آن گاه گفت: علی بن ابی طالب، عبد الله بن زبیر و مختار بن ابی عبید. وقتی دیدم عبد الرحمان آنان را در کلامش مبتدا قرار داد و با اعراب رفع خواند، فهمیدم که وی آنان را لعن نکرده است.

الأذکیاء: حجاج، عبد الرحمان بن ابی لیلی را کتک زد و در برابر مردم سر پا نگه داشت و در کنارش، مردی بود که وی را تشویق می کرد و می گفت: علی را لعن کن. عبد الرحمان گفت: خداوند! دروغگویان را لعن کن. آن گاه، سکوت کرد و آهی کشید و گفت: علی بن ابی طالب! سپس سکوت کرد و پس از آن گفت: مختار و ابن زبیر!

الطبقات الكبرى_ به نقل از سعد بن محمد بن حسن بن عطیه_: سعد بن جُناده به کوفه نزد علی بن ابی طالب علیه السلام آمد و گفت: ای امیر مؤمنان! برایم پسری به دنیا آمده است؛ او را نام گذاری کن. علی علیه السلام فرمود: «این، عطیه خداوند است». لذا عطیه (1) نامیده شد. مادر او کنیزی رومی بود. عطیه به همراه ابن اشعث، علیه حجاج، خروج کرد. وقتی سپاه ابن اشعث شکست خورد، عطیه به فارس گریخت. حجاج به محمد بن قاسم ثقفی نوشت: «عطیه را فرا بخوان. اگر علی بن ابی طالب را لعن کرد [که رهایش می کنی]، و گرنه به او چهارصد شلاق بزن و موی سر و ریشش را تراش». [محمد بن قاسم]، وی را فرا خواند و نامه حجاج را برایش خواند. عطیه از لعن علی علیه السلام سر بر تافت. محمد بن قاسم چهارصد شلاق به وی زد و سر و ریشش را تراشید.

1- وی عطیه بن سعد بن جناده عوفی، از بزرگان تابعیان و اولین کسی است که به همراه جابر بن عبد الله انصاری، قبر امام حسین علیه السلام را زیارت کرد.

8 / 3 مَدِينَةٌ اَمْتَنَتْ مِنْ سَبِّهِمْ مَعْجَمُ الْبُلْدَانِ فِي وَصْفِ مَدِينَةِ سَجِسْتَانَ - قَالَ الرَّهْنِيُّ : وَأَجَلُّ مِنْ هَذَا كُلِّهِ أَنَّهُ لَعَنَ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَلَى مَنَابِرِ الشَّرْقِ وَالْغَرْبِ وَلَمْ يَلْعَنَ عَلَى مَنَبَرِهَا إِلَّا مَرَّةً ، وَامْتَنَعُوا عَلَى بَنِي أُمَيَّةَ حَتَّى زَادُوا فِي عَهْدِهِمْ أَلَّا يَلْعَنَ عَلَى مَنَبَرِهِمْ أَحَدٌ ، وَلَا يَصْطَادُوا فِي بَلَدِهِمْ فُنُذًا وَلَا سَدِّ لِحَفَاءَ ، وَأَيُّ شَرِّفٍ أَعْظَمَ مِنْ امْتِنَاعِهِمْ مِنْ لَعْنِ أَخِي رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَلَى مَنَبَرِهِمْ وَهُوَ يُلْعَنُ عَلَى مَنَابِرِ الْحَرَمَيْنِ مَكَّةَ وَالْمَدِينَةَ !! (1)

8 / 4 اَلْمِتِنَاعُ مِنَ الْبِرَاءَةِ تَارِيخُ الطَّبْرِيِّ عَنْ أَبِي مَخْنَفٍ - فِي بَيَانِ مَقْتَلِ حُجْرِ بْنِ عَدِيٍّ وَأَصْحَابِهِ - : جَاءَ رَسُولُ مُعَاوِيَةَ إِلَيْهِمْ بِتَخْلِيَةِ سَيْتَةٍ وَبَقْتَلِ ثَمَانِيَّةٍ ، فَقَالَ لَهُمْ رَسُولُ مُعَاوِيَةَ : إِنَّا قَدْ أَمَرْنَا أَنْ نَعْرِضَ عَلَيْكُمُ الْبِرَاءَةَ مِنْ عَلِيٍّ وَاللَّعْنَ لَهُ ، فَإِنْ فَعَلْتُمْ تَرَكَنَاكُمْ ، وَإِنْ أَيْبَسْتُمْ قَتَلْنَاكُمْ ، وَإِنْ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ يَزْعُمُ أَنَّ دِمَاءَكُمْ قَدْ حَلَّتْ لَهُ بِشِّهَادَةِ أَهْلِ مِصْرِكُمْ عَلَيْكُمْ ، غَيْرَ أَنَّهُ قَدْ عَفَا عَنْ ذَلِكَ ، فَأَبْرؤُوا مِنْ هَذَا الرَّجُلِ نُحَلِّ سَبِيلَكُمْ . قَالُوا : اللَّهُمَّ إِنَّا لَسْنَا فَاعِلِي ذَلِكَ . فَأَمَرَ بِقُبُورِهِمْ فَحُفِرَتْ ، وَأِدْنِيَتْ أَكْفَانُهُمْ ، وَقَامُوا اللَّيْلَ كُلَّهُ يُصَلُّونَ ، فَلَمَّا أَصْبَحُوا قَالَ أَصْحَابُ مُعَاوِيَةَ : يَا هُوَلَاءِ ، لَقَدْ رَأَيْنَاكُمْ الْبَارِحَةَ قَدْ أَطَلْتُمْ الصَّلَاةَ ، وَأَحْسَنْتُمْ الدُّعَاءَ ، فَأَخْبِرُونَا مَا قَوْلُكُمْ فِي عُثْمَانَ ؟ قَالُوا : هُوَ أَوَّلُ مَنْ جَارَ فِي الْحُكْمِ ، وَعَمِلَ بِغَيْرِ الْحَقِّ . فَقَالَ أَصْحَابُ مُعَاوِيَةَ : أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ كَانَ أَعْلَمَ بِكُمْ ، ثُمَّ قَامُوا إِلَيْهِمْ فَقَالُوا : تَبْرؤُونَ مِنْ هَذَا الرَّجُلِ ؟ قَالُوا : بَلِ تَتَوَلَّاهُ وَتَتَبَرَّأُ مِمَّنْ تَبَرَّأَ مِنْهُ . فَأَخَذَ كُلُّ رَجُلٍ مِنْهُمْ رَجُلًا لِيَقْتُلَهُ ، وَوَقَعَ قَبِيصَةٌ بِنُ ضُبَيْعَةَ فِي يَدِي أَبِي شَرِيفِ الْبَدِيِّ ، فَقَالَ لَهُ قَبِيصَةُ : إِنَّ الشَّرَّ بَيْنَ قَوْمِي وَقَوْمِكَ آمِنٌ ، فَلْيَقْتُلْنِي سِوَاكَ ، فَقَالَ لَهُ : بَرَّتْكَ رَحْمَةُ اللَّهِ ! فَأَخَذَ الْحَضْرَمِيَّ فَقَتَلَهُ ، وَقَتَلَ الْقُضَاعِيَّ قَبِيصَةَ بِنُ ضُبَيْعَةَ . قَالَ : ثُمَّ إِنَّ حُجْرًا قَالَ لَهُمْ : دَعُونِي أَتَوَضَّأُ ، قَالُوا لَهُ : تَوَضَّأْ ، فَلَمَّا أَنْ تَوَضَّأَ قَالَ لَهُمْ : دَعُونِي أَصَلِّ رَكَعَتَيْنِ ، فَأَيَّمُنُ اللَّهُ مَا تَوَضَّأْتُ قَطُّ إِلَّا صَلَّيْتُ رَكَعَتَيْنِ . قَالُوا : لِيَتَّصِلْ . فَصَلَّى لِي ثُمَّ انْصَدَرَ فَقَالَ : وَاللَّهِ مَا صَلَّيْتُ صَلَاةً قَطُّ أَفْصَرَ مِنْهَا ، وَلَوْلَا أَنْ تَرَوْنَا أَنْ مَا بِي جَزَعٌ مِنَ الْمَوْتِ لِأَحْبَبْتُ أَنْ أُسْتَكْتَرَ مِنْهَا ، ثُمَّ قَالَ : اللَّهُمَّ إِنَّا نَسْتَعْدِيكَ عَلَى أُمَّتِنَا ، فَإِنَّ أَهْلَ الْكُوفَةِ شَهِدُوا عَلَيْنَا ، وَإِنَّ أَهْلَ الشَّامِ يَقْتُلُونَنَا ، أَمَا وَاللَّهِ لِنَنْ قَتَلْتُمُونِي بِهَا إِنِّي لَأَوَّلُ فَارِسٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ هَلَكَ فِي وادِيهَا ، وَأَوَّلُ رَجُلٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ نَبَحْتُهُ كِلَابُهَا . فَمَشَى إِلَيْهِ الْأَعْوَرُ هُدْبَةُ بْنُ قِيَاضٍ بِالسَّيْفِ ، فَأَرَعَدَتْ خَصَائِلُهُ ، فَقَالَ : كَلَّا ، زَعَمْتَ أَنَّكَ لَا تَجْزَعُ مِنَ الْمَوْتِ ، فَأَنَا أَدْعُكَ فَأَبْرَأُ مِنْ صَاحِبِكَ . فَقَالَ : مَا لِي لَا أَجْزَعُ وَأَنَا أَرَى قَبْرًا مَحْفُورًا ، وَكَفْنَا مَنْشُورًا ، وَسَيِّفًا مَشْهُورًا ، وَإِنِّي وَاللَّهِ إِنْ جَزَعْتُ مِنَ الْقَتْلِ لَا أَقُولُ مَا يُسْخِطُ الرَّبَّ . فَقَتَلَهُ ، وَأَقْبَلُوا يَقْتُلُونَهُمْ وَاحِدًا وَاحِدًا حَتَّى قَتَلُوا سِتَّةً . (2)

1- .معجم البلدان : ج 3 ص 191 .

2- .تاريخ الطبري : ج 5 ص 275 ، الكامل في التاريخ : ج 2 ص 497 نحوه وراجع أنساب الأشراف : ج 5 ص 266 .

8 / 3 شهری که از دشنامگویی به او خودداری ورزید

8 / 4 خودداری از بیزاری جستن

8 / 3 شهری که از دشنامگویی به او خودداری ورزید معجم البلدان_ در توصیف شهر سجستان (1)_: رُهنی گفت: از همه مهم تر، این که علی بن ابی طالب علیه السلام بر همه منبرهای شرق و غرب، مورد لعن قرار گرفت و بر منبر این شهر، جز يك بار، لعن نشد. [مردم این شهر] به خواست بنی امیّه پاسخ ندادند و در پیمانشان [با حاکمان اموی، این شرط را] افزودند که در منبر آنان، هیچ کس لعن نشود و در شهرشان، جوجه تیغی و لاک پشت شکار نکنند. کدامین بزرگواری، عظیم تر از خودداری آنان از لعن برادر پیامبر خدا بر منبرشان است، در حالی که بر منبر حرمین (مکه و مدینه) لعن می شد؟

8 / 4 خودداری از بیزاری جستن تاریخ الطبری_ به نقل از ابو مخنف، در بیان کشته شدن حُجر بن عدی و یارانش_: فرستاده معاویه نزد آنان آمد، با این پیام که شش نفرشان آزاد و هشت نفرشان کشته شوند. فرستاده معاویه به آنان گفت: به ما فرمان داده شده است که بیزاری (برائت) جستن از علی و لعن کردن وی را به شما پیشنهاد کنیم. اگر این کار را انجام دهید، شما را رها می کنیم؛ و اگر انجام ندهید، شما را می کشیم؛ چرا که امیر مؤمنان [معاویه] چنین می پندارد که خونتان، به خاطر گواهی همشهریانتان علیه شما، برای او مباح است. با این همه، او شما را بخشیده است. پس، از علی بن ابی طالب، بیزاری بجوید تا شما را آزاد بگذاریم. آنان گفتند: بار خدایا! ما اهل چنین کاری نیستیم. [فرستاده معاویه] دستور داد که قبرشان را بکنند و کفن هایشان را بیاورند. آنان، همه شب را به نماز خواندن گذراندند. وقتی صبح شد، یاران معاویه گفتند: ای جمع! دیشب شما را دیدیم که نماز طولانی خواندید و دعای نیکو به جا آوردید. به ما بگوئید که نظرتان درباره عثمان چیست؟ گفتند: او نخستین کسی بود که در قضاوت، ستم کرد و به غیر حق، عمل کرد. یاران معاویه گفتند: امیر مؤمنان [معاویه] شما را بهتر می شناخت! آن گاه در مقابل آنان ایستادند و گفتند: از این مرد (علی علیه السلام) بیزاری بجوید. آنان گفتند: او را دوست می داریم و از کسی که از او بیزاری بجوید، بیزاریم. هر يك از یاران معاویه، یکی از یاران حُجر را گرفت تا بکشد. قبیصة بن ضبیعه به دست ابو شریف بدی افتاد. قبیصة به او گفت: بین خاندان من و خاندان تو، پیمان امان است. کسی غیر از تو مرا بکشد. ابو شریف به وی گفت: خوبی کردن به تو صله رحم است. آن گاه حَضْرَمی را گرفت و کشت، و قبیصة بن ضبیعه به دست فُضاعی کشته شد. سپس، حجر به آنان گفت: بگذارید وضو بگیرم. به او گفتند: بگیر. وقتی وضو گرفت، گفت: بگذارید دو رکعت نماز بگذارم که به خدا سوگند، هیچ گاه وضو نگرفته ام، مگر آن که [پس از آن]، دو رکعت نماز خوانده ام. گفتند: بخوان. [حجر]، نماز خواند. سپس برگشت و گفت: سوگند به خدا، هیچ گاه نمازی کوتاه تر از این نماز نخوانده بودم. چنانچه نمی پنداشتید که از مرگ می ترسم، دوست داشتم که بیشتر نماز بخوانم. آن گاه گفت: خداوندا! از تو علیه امت خویش یاری می خواهیم؛ چرا که کوفیان، علیه ما شهادت دادند و شامیان، ما را می کُشند. سوگند به خدا، اگر مرا در این جا بکشید، [باید] بدانید که من اولین جنگاور مسلمانی خواهم بود که در وادی شام، کشته می شود و نخستین مرد مسلمانی خواهم بود که سگ های شام (معاویه و یارانش) بر او پارس کرده اند. هُدبَة بن قیاض، با شمشیر به سویش رفت. بدن حجر به لرزه افتاد. هدبه گفت: ولی نه! می پنداشتی که از مرگ نمی ترسی! من تو را رها می کنم، تو هم از مولایت بیزاری بجوی. حجر گفت: چگونه ترسم، در حالی که قبری کنده شده، کفنی پهن گشته و شمشیری آخته می بینم؟ سوگند به خدا که من، اگر از کشته شدن هم بترسم، هرگز چیزی را نخواهم گفت که پروردگارم را خشمگین سازد. آن گاه، هدبه او را کشت و [بقیه] آنان را یکی یکی کشتند تا آن که همه شش نفر را کشتند.

1- سجستان به منطقه ای در خراسان بزرگ اطلاق می شد که از دیرباز معروف بود . در قدیم به آن «رام شهرستان» می گفتند . بین سجستان تا کرمان یکصد و سی فرسنگ فاصله است (معجم البلدان : ج 3 ص 190) .

ص: 554

راجع : ج 13 ص 196 (رشيد الهجرى).

ص: 555

ر.ك: ج 13 ص 197 (رُشِيد هَجَرِي).

.

سخنی درباره ناکام ماندن دشمنان امام

سخنی درباره ناکام ماندن دشمنان امام بن ابی الحدید می گوید: استاد ما، ابو جعفر اسکافی گفت: اگر چیرگی جهل و تقلید بر مردم نبود، ما هیچ نیازی به پاسخگویی به استدلال های پیروان عثمان نداشتیم؛ اما چه می توان کرد که در آن روزگار، قدرت، نفوذ کلام، و غلبه فرمان بزرگان و علما و امرا، تأثیر فراوانی بر مردم داشت. نیز همگان مطلع بودند که پاداش و منزلت، از آن کسانی است که در فضیلت ابو بکر، اخبار و احادیث، نقل کنند و همگان دیدند که محدثان (به خاطر دستیابی به دنیا) چگونه حدیث های بسیار ساختند. این همه، مورد اهتمام بنی امیه بود. بنی امیه در طول حاکمیتشان، پیوسته تلاش نمودند تا یاد علی علیه السلام و فرزندانش را به فراموشی سپرده، نور ایشان را خاموش نموده، برتری ها و بزرگواری ها و سوابق ایشان (در اسلام) را کتمان کنند. بنی امیه، [خطیبان و سخنرانان را] وادار نمودند که علی علیه السلام و فرزندانش را بر منبرها ناسزا و دشنام بگویند و مورد لعن قرار دهند. پس، پیوسته، شمشیرها از خون ایشان، سرخ فام و عدد ایشان کم و دشمنان ایشان فراوان بود. این گونه بود که علی علیه السلام و فرزندانش، همواره کشته و اسیر و یا در تبعید و در فرار بودند و عمر را پیوسته خوار، محروم، ترسان و در انتظار می گذرانیدند، تا جایی که

اگر شخصی فقیه، محدث، قاضی و یا متکلم نیز چیزی از فضایل ایشان را بازگو می کرد، با شدیدترین توییح ها و سخت ترین مجازات ها تهدید می شد و اجازه داده نمی شد که کسی در اطراف او گرد آید. تقیه، حتی به جایی رسید که وقتی محدث، حدیثی را از علی علیه السلام نقل می کرد، نام وی را پنهان می داشت و تنها به «مردی از قریش گفت» یا «مردی از قریش چنین کرد» اکتفا می کرد و نام علی علیه السلام را به زبان نمی آورد. از اینها گذشته، می بینیم که در آن روزگار، همه مخالفان علی علیه السلام به نقض فضایل وی می پرداختند و برای این هدف، حيله ها و تأویل هایی به کار می بردند؛ مخالفانی از قبیل: خارجی از دین برون رفته، مُنکر کینه توز، معتقد گيج، نوجوان معاند، منافق دروغگو، عثمانی حسود (که در نقل فضایل او، اعتراض وارد می کرد و خدشه می نمود)، معتزلی ای که در احادیث فضایل او، نقض های کلامی وارد می کرد (همو که به دانش اختلاف مذاهب، آگاه بود و شبهه را می دانست و موارد خدشه و انواع تأویل ها را بلد بود و با این حال، در ابطال فضایل علی علیه السلام تلاش می کرد و مشهورترین فضایل او را تأویل می نمود و گاه به چیزی تأویل می نمود که احتمال آن نمی رفت و گاه با قیاس نقضی، می خواست از ارزش آن بکاهد). با این همه، از نیرومندی و بلندمرتبی و روشنایی و پرتو افشانی شخصیت علی علیه السلام کاسته نشد. تو خود می دانی که معاویه، یزید و مروانینی که پس از آن دو به قدرت رسیدند، در دوران حاکمیت خود که حدود هشتاد سال طول کشید - از هیچ تلاشی برای وادار ساختن مردم به بدگویی و لعن علی علیه السلام و نیز پوشاندن برتری ها و مخفی نمودن بزرگی ها و سوابق او فروگذار نکردند. خالد بن عبد الله واسطی، از حصین بن عبد الرحمان، از هلال بن یساف، از عبد الله بن ظالم نقل کرده است که: وقتی برای معاویه بیعت گرفته شد، مغیره بن شعبه

سخنرانان را وا می داشت تا علی علیه السلام را لعن کنند . سعید بن زید بن عمرو بن نُفَیل گفت : آیا نمی بینید که این مرد ستمکار ، فرمان می دهد که اهل بهشت ، لعن شوند؟! سلیمان بن داوود ، از شعبه ، از حُرّ بن صباح نقل کرده است که : از عبد الرحمان بن اخنس شنیدم که می گفت : مغیره بن شعبه را در حال سخنرانی دیدم . او علی علیه السلام را یاد کرد و به وی بد گفت . ابو کُریب می گوید : ابو أسامه برایمان حدیث کرد و گفت : صدقة بن مثنیٰ نَخَعی ، از ریاح بن حارث نقل کرد که : مغیره بن شعبه در مسجد جامع [کوفه] بود و مردم پیشش بودند . مردی _ که قیس بن علقمه نام داشت _ نزدش آمد و مغیره از وی استقبال کرد . او علی علیه السلام را دشنام گفت . محمّد بن سعید اصفهانی ، از شریک ، از محمّد بن اسحاق ، از عمرو بن علی بن حسین ، از پدرش (علی بن حسین علیهما السلام) روایت کرد که : مروان به من گفت : در بین مردم ، هیچ کس همانند یار شما از یار ما حمایت نکرد . گفتم : پس چرا در منبرهایتان وی را دشنام می گوید؟ گفت : چون حکومت ما ، جز با این کار ، سامان نمی یابد . ابو غَسَّان مالک بن اسماعیل نَهْدی ، از ابن ابی سیف روایت کرده است که : مروان ، سخنرانی کرد و حسن بن علی علیه السلام نام نهاد . مروان به علی علیه السلام ناسزا گفت . حسن بن علی علیه السلام به مروان فرمود : «وای بر تو ، ای مروان! آیا این کسی که بدش را می گوئید ، بدترین مردم است؟» . [مروان] گفت : نه ؛ بلکه بهترین مردم است . ابو غَسَّان ، همچنین روایت کرده است که : عمر بن عبد العزیز گفت : پدرم سخنرانی می کرد و پیوسته [و بدون هیچ لکنتی] به سخنرانی اش ادامه می داد ؛ اما وقتی از علی یاد می کرد و او را دشنام می گفت ، زبانش بند می آمد ، صورتش زرد می شد و حالش تغییر می کرد . در این خصوص از وی پرسیدم . گفت : آیا این مطلب

را متوجّه شده ای؟ اگر اینان آنچه را پدرت درباره علی می داند، بدانند، يك نفرشان از آنان هم از ما پیروی نمی کند. ابو عثمان روایت کرده است که: ابو یقظان برای ما حدیث کرد و گفت: در روز عرفه، یکی از پسران عثمان، نزد هشام بن عبد الملک به پا ایستاد و گفت: این، روزی است که خلفا لعن ابو تراب را در آن، مستحب می شمردند. عمرو بن قتّاد، از محمّد بن فضّیل، از اشعث بن سّوار روایت کرده است که: عدیّ بن اوطات، علی علیه السلام را بر منبر، دشنام گفت. حسن بصری گریست و گفت: امروز، مردی دشنام گفته شد که در دنیا و آخرت، برادر پیامبر خداست. عدیّ بن ثابت، از اسماعیل بن ابراهیم روایت کرده است که: من و ابراهیم بن یزید برای نماز جمعه [در مسجد کوفه] نزدیک درهای بنی کِنده نشسته بودیم که مغیره برخاست و به خواندن خطبه پرداخت. او خدا را حمد گفت و سپس هر چه خواست، بیان کرد. آن گاه به [دشنامگویی به] علی علیه السلام پرداخت. ابراهیم، روی ران یا زانوی من زد و گفت: روبه من کن و با من حرف بزن، که ما در نماز جمعه نیستیم (این، دیگر نماز جمعه نیست که شرعا استماع خطبه آن، ضروری باشد). نمی شنوی این مرد، چه می گوید؟ عبد اللّه بن عثمان ثقفی روایت کرد و گفت: ابن ابی یوسف گفت: عامر بن عبد اللّه بن زبیر به پسرش گفت: ای پسر! علی را جز به نیکی، یاد نکن؛ چرا که بنی امیّه هشتاد سال بر منبرهایشان وی را لعن کردند؛ ولی در مقابل، خداوند، جز بر مقام وی نیفزود. دنیا هرگز چیزی را نساخته، مگر آن که برگشته و نابودش کرده است؛ و دین، هرگز چیزی را بنا نکرده است که آن را نابود کند. عثمان بن سعید، روایت کرد و گفت: مطّلب بن زیاد، از ابو بکر بن عبد اللّه اصفهانی برای ما نقل کرد که: شخصی منسوب به بنی امیّه _ که به وی خالد بن عبد اللّه می گفتند _ همواره علی علیه السلام را دشنام می گفت.

روز جمعه که شد، او برای مردم، سخنرانی کرد و گفت: سوگند به خدا، پیامبر خدا، در حالی که می دانست علی کیست، وی را به کار گرفت و این به خاطر آن بود که شوهر دخترش بود. سعید بن مسیب که در حال چرت زدن بود، چشم هایش را گشود و گفت: وای بر شما! این خبیث، چه گفت؟ هم اکنون در رؤیا دیدم که قبر پیامبر خدا شکافت و پیامبر خدا فرمود: «دروغ گفتی، ای دشمن خدا!». قتاد، روایت کرده است: اسباط بن نصر همدانی، از سدی برایمان حدیث کرد که: من در مدینه، کنار أحجار الزیت (1) بودم که سواری بر شتر آمد و ایستاد و علی علیه السلام را دشنام گفت. مردم به دیده تحقیر به وی نگاه کردند. در این هنگام، سعد بن ابی وقاص آمد و گفت: خداوندا! اگر این مرد، بنده صالحت را دشنام گفته است، خواری وی را به مسلمانان نشان بده. چیزی نگذشت که شتر آن مرد، رم کرد و وی افتاد و گردنش شکست. عثمان بن ابی شیبه، از عبد الله بن موسی، از فطر بن خلیفه، از ابو عبد الله جدلی روایت کرده است که: به خانه ام سلمه _ که خدایش رحمت کند _ وارد شدم. به من گفت: آیا پیامبر خدا در بین شما دشنام گفته می شود و شما زنده هستید؟! گفتم: کجا چنین چیزی اتفاق افتاده است؟ گفت: آیا علی و دوستانش دشنام گفته نمی شوند؟ عباس بن بکار ضبی روایت کرده است که: ابو بکر هذلی، از زُهری برایم نقل کرد که: ابن عباس به معاویه گفت: آیا از بدگویی این مرد (علی علیه السلام) دست نمی کشی؟ معاویه پاسخ داد: به این کار، همچنان ادامه خواهم داد تا کوچک ترها با آن،

1- أحجار الزیت، جایی است در مدینه که در آن، نماز باران می خوانند (معجم البلدان: ج 1 ص 109).

پرورش یابند و بزرگ ترها با آن ، پیر گردند . هنگامی که عمر بن عبد العزیز به زمامداری رسید ، از بدگویی علی علیه السلام دست کشید ، تا جایی که مردم گفتند : او سنّت را ترك کرده است! از ابن مسعود ، روایت شده است که : شما چگونه خواهید بود ، آن هنگام که فتنه شما را فراگیرد و کوچک ترها با آن ، تربیت شوند و بزرگ ترها با آن ، پیر گردند و مردم طبق آن ، عمل کنند و آن را سنّت تلقی نمایند و هر گاه چیزی از آن فتنه تغییر کند ، گفته شود : سنّت ، تغییر یافته است؟ ابو جعفر می گوید : می دانید که پاره ای از پادشاهان ، گاه از روی خواهش های نفس ، سخن یا روشی را برمی گزینند و مردم را به آن وا می دارند ، به گونه ای که غیر آن را نمی شناسند ؛ نظیر این که حجاج بن یوسف ، [در تلاوت قرآن ،] قرائت عثمان را برگزید و قرائت های ابن مسعود و اُبی بن کعب را ترك نمود و مردم را در استفاده از آن دو قرائت ، مورد تهدید قرار داد . این ، جدای از جنایاتی است که حجاج بن یوسف ، جباران بنی امیه و طاغیان مروانی نسبت به فرزندان علی علیه السلام و شیعیانش انجام داده اند . حاکمیت حجاج ، بیست سال بود و هنوز او نمرده بود که مردم عراق بر قرائت عثمان ، اجتماع کرده بودند و فرزندانشان با آن ، بزرگ شده بودند و (به خاطر خودداری ورزیدن پدرانشان و نیز سر باز زدن آموزگاران از آموزش جز آن) غیر آن را نمی دانستند ، به گونه ای که اگر قرائت عبد الله یا قرائت اُبی برایشان خوانده می شد ، نمی فهمیدند و (به سبب عادت کردن به غیر آن و طولانی بودن دوره ناآگاهی) نسبت به آشنایی با روش آن دو ، پنداری کراهت آمیز و ناشایست داشتند ؛ چون وقتی چیرگی بر رعیت پیدا شود و دوران سلطه بر آنان طولانی گردد و ترس در میانشان گسترش یابد و تقیه فراگیر گردد ، همگی بر کنار کشیدن و سکوت ، اتفاق می کنند و روزگار ، به مرور ، بینش آنان را می گیرد و از جرئت و استواری شان می کاهد ، به

گونه ای که بدعت ناشناخته ای که به وجود آورده اند، بر سنتی که می شناسند، غالب می گردد. حجاج و کسانی نظیر عبد الملک و ولید _ که حجاج را زمامدار کرد _ و نیز سایر فرعون های اُموی قبل و بعد این دو، بر مخفی نگه داشتن خوبی ها و فضایل علی علیه السلام و فرزندان و شیعیانش و نیز پایین آوردن قدر و منزلت آنان، حریص تر بودند تا ساقط کردن قرائت عبد الله و اُبی؛ چون آن نوع قرائت ها موجب سقوط پادشاهی آنان و فساد کار و روشن شدن حالشان نمی شد، حال آن که مشهور شدن فضل علی علیه السلام و فرزندان و نیز آشکار گشتن خوبی های ایشان، زوال قدرت آنان را در پی می داشت و موجب تسلط دوباره حکم کتاب خدا _ که کنار نهاده شده بود _ بر آنان می گشت. از این رو، آنان، هشیارانه در مخفی نگه داشتن فضایل علی علیه السلام تلاش نمودند و مردم را بر پنهان کردن و پوشیده نگه داشتن آنها وا داشتند؛ ولی خداوند عز و جل تنها پرتوافشانی و درخشش شخصیت او و فرزندان و فزونی یافتن مهر آنان و انتشار و فراوانی یاد آنان و روشنی نیرومندی استدلال آنان و ظهور برتری آنان و بالا رفتن اعتبار آنان و عظمت یافتن جایگاه آنان را اراده کرده بود، به گونه ای که آنان به سبب اهانت های امویان، عزیز شدند و با به فراموشی سپرده شدن یادشان، زنده شدند و ... سرانجام، همه بدی هایی که بدخواهان در حقّ علی علیه السلام و فرزندان او کرده بودند، به خیر مبدل گشت. در نتیجه، از فضایل، ویژگی ها، مزایا و سوابق علی علیه السلام، آن قدر به ما رسیده است که پیشتازان، بر او در این خصوص پیشی نگرفته و اراده کنندگان، همپای او نشده و جویندگان، به او نرسیده اند و اگر آن فضایل، در شهرت، همپای «قبله معین» نگشته بود و در فراوانی، چون «سنت محفوظ» نبود، با توجه به شرایطی که توصیف کردیم، از پس روزگاری بدین بلندی، يك حرف هم از آن همه فضایل به دست ما نمی رسید.

8 / 5 رَفَعِ السُّبَّ عَنْهُ شَرَحَ نَهْجَ الْبَلَاغَةِ: إِنَّ مُعَاوِيَةَ أَمَرَ النَّاسَ بِالْعِرَاقِ وَالشَّامِ وَغَيْرِهِمَا بِسَبِّ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَالْبِرَاءَةَ مِنْهُ، وَخَطَبَ بِذَلِكَ عَلَى مَنَابِرِ الْإِسْلَامِ، وَصَارَ ذَلِكَ سُنَّةً فِي أَيَّامِ بَنِي أُمَيَّةَ، إِلَى أَنْ قَامَ عُمَرُ بْنُ عَبْدِ الْعَزِيزِ فَزَالَهُ. (1)

الكامل في التاريخ: كَانَ بَنُو أُمَيَّةَ يَسُدُّونَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ، إِلَى أَنْ وَلِيَ عُمَرُ بْنُ عَبْدِ الْعَزِيزِ الْخِلَافَةَ، فَتَرَكَ ذَلِكَ وَكَتَبَ إِلَى الْعُمَّالِ فِي الْأَفَاقِ بِتَرْكِهِ. وَكَانَ سَبَبُ مَحَبَّتِهِ عَلَيْنَا أَنَّهُ قَالَ: كُنْتُ بِالْمَدِينَةِ أَتَعَلَّمُ الْعِلْمَ، وَكُنْتُ أَلْزَمُ عَبِيدَ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُتْبَةَ بْنِ مَسْعُودٍ، فَبَلَغَهُ عَنِّي شَيْءٌ مِنْ ذَلِكَ، فَأَتَيْتُهُ يَوْمًا وَهُوَ يُصَلِّي، فَأَطَالَ الصَّلَاةَ، فَفَعَدْتُ أَنْتَظِرُ فِرَاعَهُ، فَلَمَّا فَرَغَ مِنْ صَلَاتِهِ التَّمَتَّ إِلَيَّ فَقَالَ لِي: مَتَى عَلِمْتَ أَنَّ اللَّهَ غَضِبَ عَلَى أَهْلِ بَدْرٍ وَبَيْعَةِ الرِّضْوَانِ بَعْدَ أَنْ رَضِيَ عَنْهُمْ؟ قُلْتُ: لَمْ أَسْمَعْ ذَلِكَ. قَالَ: فَمَا الَّذِي بَلَغَنِي عَنْكَ فِي عَلِيٍّ؟ قُلْتُ: مَعَذِرَةٌ إِلَى اللَّهِ وَإِلَيْكَ! وَتَرَكَتُ مَا كُنْتُ عَلَيْهِ. وَكَانَ أَبِي إِذَا خَطَبَ فَنَالَ مِنْ عَلِيٍّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ تَلْجَدَّحَ (2)، فَقُلْتُ: يَا أَبَهْ، إِنَّكَ تَمْضِي فِي حُطْبَتِكَ، فَإِذَا أَتَيْتَ عَلِيَّ ذَكَرَ عَلِيٍّ عَرَفْتُ مِنْكَ تَقْصِيرًا! قَالَ: أَوْفَطَنْتَ لِيذَلِكَ؟ قُلْتُ: نَعَمْ. فَقَالَ: يَا بُنَيَّ، إِنَّ الَّذِينَ حَوَّلْنَا لَوْ يَعْلَمُونَ مِنْ عَلِيٍّ مَا نَعْلَمُ تَفَرَّقُوا عَنَّا إِلَى أَوْلَادِهِ. فَلَمَّا وَلِيَ الْخِلَافَةَ لَمْ يَكُنْ عِنْدَهُ مِنَ الرَّغْبَةِ فِي الدُّنْيَا مَا يَرْتَكِبُ هَذَا الْأَمْرَ الْعَظِيمَ لِأَجْلِهَا، فَتَرَكَ ذَلِكَ وَكَتَبَ بِتَرْكِهِ، وَقَرَأَ عَوْضَهُ: «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَى» الْآيَةَ (3)، فَحَلَّ هَذَا الْفِعْلَ عِنْدَ النَّاسِ مَحَلًّا حَسَنًا، وَأَكْثَرُوا مَدْحَهُ بِسَبَبِهِ. (4)

- 1- شرح نهج البلاغة: ج 4 ص 56 وراجع مروج الذهب: ج 3 ص 193 وإثبات الوصية: ص 192 وتاريخ يعقوبي: ج 2 ص 305.
- 2- اللجلجة: ثقل اللسان، ونقص الكلام، وأن لا يُخرج بعضه في أثر بعض (لسان العرب: ج 2 ص 355 «لجج»).
- 3- النحل: 90.
- 4- الكامل في التاريخ: ج 3 ص 255 وراجع الفخري: ص 129 وتاريخ دمشق: ج 45 ص 136 وسير أعلام النبلاء: ج 5 ص 117 الرقم 48.

اشاره

8 / 5 برداشته شدن دشنامگویی به امام شرح نهج البلاغة: معاویه ، مردم عراق و شام و غیر آن دو جا را به دشنام گفتن به علی علیه السلام و بیزاری جستن از وی فرمان داد . بر منبرهای عالم اسلام ، به این روش ، خطبه خوانده شد و این کار ، در روزگار بنی امیه ، به سنت تبدیل شد ، تا آن که عمر بن عبد العزیز به قدرت رسید و آن را برانداخت .

الکامل فی التاریخ: بنی امیه ، امیر مؤمنان (علی بن ابی طالب علیه السلام) را دشنام می گفتند ، تا آن که عمر بن عبد العزیز ، خلافت را به دست گرفت . او این کار را ترك کرد و به همه کارگزارانش نوشت که آن را ترك کنند . دلیل این که وی علی علیه السلام را دوست داشت ، این است که خود گفت : من در مدینه علم می آموختم و همراه (شاگرد) عبید الله بن عبد الله بن عتبة بن مسعود بودم. در این خصوص (بدگویی من از علی) ، خبری از من به وی رسیده بود . روزی پیشش آمدم و او در حال نماز بود . نماز را طولانی کرد . نشستم و منتظر شدم تا از نماز ، بیرون آید . وقتی نمازش پایان یافت ، به من رو کرد و گفت : کی فهمیدی که خداوند ، پس از خشنودی از اهل بدر و اهل بیعت رضوان ، بر آنان خشم گرفته است؟ گفتم : این موضوع را نشنیده ام . گفت : پس ، خبری که از تو درباره علی به من رسیده است ، چیست؟ گفتم : از درگاه خداوند و تو عذرخواهی می کنم . [از همین الان] از روشی که داشتم ، دست برداشتم . [دلیل دیگر ، این بود که] هر گاه پدرم سخنرانی می کرد و به علی ناسزا می گفت ، زبانش سنگین می شد . گفتم : ای پدر! در سخنرانی ات خوب پیش می روی ؛ ولی هر گاه به یاد کردن از علی می رسی ، در می یابم که ناتوان می شوی . گفت : آیا این مطلب را متوجه شده ای؟ گفتم : آری . گفت : ای پسر! اگر این مردمی که در گرد ما هستند ، آنچه را ما از علی می دانیم ، بدانند ، از گرد ما پراکنده می شوند و به سوی فرزندان وی می روند . وقتی [عمر بن عبد العزیز] به خلافت رسید ، آن قدر به دنیا علاقه نداشت که برای آن ، مرتکب این [گناه] بزرگ شود . پس بدگویی علی علیه السلام را ترك کرد و به کارگزارانش نوشت که آنان نیز آن را ترك کنند ، و در عوض ، این آیه را خوانند : «به درستی که خداوند به دادگری و نیکوکاری و بخشش به خویشاوندان ، فرمان می دهد و از کار زشت و ناپسند و ستم ، باز می دارد . او به شما اندرز می دهد ، باشد که پند گیرید» . این کار ، در نظر مردم ، جایگاهی نیکو یافت و وی را به این خاطر ، بسیار مدح کردند .

شرح نهج البلاغة عن عمر بن عبد العزيز: كُنْتُ غُلَامًا أَقْرَأُ الْقُرْآنَ عَلَى بَعْضِ وُلْدِ عُنْتَبَةَ بْنِ مَسْعُودٍ، فَمَرَّ بِي يَوْمًا وَأَنَا أَلْعَبُ مَعَ الصَّبِيَّانِ، وَنَحْنُ نَلْعَنُ عَلِيًّا، فَكَّرَهُ ذَلِكَ وَدَخَلَ الْمَسْجِدَ، فَتَرَكْتُ الصَّبِيَّانَ وَجِئْتُ إِلَيْهِ لِأَدْرُسَ عَلَيْهِ وَرَدِي، فَلَمَّا رَأَيْتِي قَامَ فَصَلَّى وَأَطَالَ فِي الصَّلَاةِ - شَبَهَ الْمُعْرِضِ عَنِّي - حَتَّى أَحْسَسْتُ مِنْهُ بِذَلِكَ، فَلَمَّا انْفَتَلَ مِنْ صَلَاتِهِ كَلَحَ (1) فِي وَجْهِي، فَقُلْتُ لَهُ: مَا بَالُ الشَّيْخِ؟ فَقَالَ لِي: يَا بُنَيَّ، أَنْتَ اللَّاعِنُ عَلِيًّا مُنْذُ الْيَوْمِ؟ قُلْتُ: نَعَمْ. قَالَ: فَامْتَنِي عَلِمْتَ أَنَّ اللَّهَ سَخِطَ عَلَى أَهْلِ بَدْرٍ بَعْدَ أَنْ رَضِيَ عَنْهُمْ؟ فَقُلْتُ: يَا أَبَتِ، وَهَلْ كَانَ عَلِيٌّ مِنْ أَهْلِ بَدْرٍ؟ فَقَالَ: وَيْحَكَ! وَهَلْ كَانَتْ بَدْرٌ كُلُّهَا إِلَّا لَهُ!! فَقُلْتُ: لَا أَعُودُ، فَقَالَ: اللَّهُ أَنْتَ لَا تَعُودُ؟ قُلْتُ: نَعَمْ. فَلَمْ أَلْعَنَهُ بَعْدَهَا. ثُمَّ كُنْتُ أَحْضَرُ تَحْتَ مَنِيرِ الْمَدِينَةِ، وَأَبِي يَخْطُبُ يَوْمَ الْجُمُعَةِ - وَهُوَ حِينَئِذٍ أَمِيرُ الْمَدِينَةِ - فَكُنْتُ أَسْمَعُ أَبِي يَمُرُّ فِي خُطْبِهِ تَهْدِيرُ شَقَاشِقَهُ (2)، حَتَّى يَأْتِي إِلَى لَعْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامَ فَيَجْمَعُهُمْ (3)، وَيَعْرِضُ لَهُ مِنَ الْفَهَاهَةِ وَالْحَصْرِ مَا اللَّهُ عَالِمٌ بِهِ، فَكُنْتُ أُعْجَبُ مِنْ ذَلِكَ، فَقُلْتُ لَهُ يَوْمًا: يَا أَبَتِ، أَنْتَ أَفْصَحُ النَّاسِ وَأَخْطَبُهُمْ، فَمَا بَالِي أَرَأَيْكَ أَفْصَحَ خُطْبٍ يَوْمَ حَفْلِكَ، حَتَّى إِذَا مَرَرْتَ بِلَعْنِ هَذَا الرَّجُلِ صَدَرَتْ أَلْكَانَ عِيًّا (4)! فَقَالَ: يَا بُنَيَّ، إِنَّ مَنْ تَرَى تَحْتَ مَنِيرِنَا مِنْ أَهْلِ الشَّامِ وَغَيْرِهِمْ، لَوْ عَلِمُوا مِنْ فَضْلِ هَذَا الرَّجُلِ مَا يَعْلَمُهُ أَبُوكَ لَمْ يَتَبَعْنَا مِنْهُمْ أَحَدٌ. فَوَقَرْتُ كَلِمَتَهُ فِي صَدْرِي؛ مَعَ مَا كَانَ قَالَهُ لِي مُعَلِّمِي أَيَّامِ صِدْقِي، فَأَعْطَيْتُ اللَّهَ عَهْدًا؛ لئِنْ كَانَ لِي فِي هَذَا الْأَمْرِ نَصِيبٌ لِأُغَيِّرَنَّهُ، فَلَمَّا مَنَّ اللَّهُ عَلَيَّ بِالْخِلَافَةِ أَسْقَطْتُ ذَلِكَ، وَجَعَلْتُ مَكَانَهُ: «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَى وَيَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ». وَكَتَبَ بِهِ إِلَى الْأَفَاقِ، فَصَارَ سُنَّةً. (5)

1- الكلوخ: العبوس (لسان العرب: ج 2 ص 574 «كلح»).

2- الشقشقة: لهأة البعير؛ ولا تكون إلا للعربي من الإبل، شبه الفصيح المنطوق بالفحل الهادر ولسانه بشقشقته (لسان العرب: ج 10 ص 185 «شقق»).

3- جمجم الرجل وتجمجم: إذا لم يُبين كلامه (لسان العرب: ج 12 ص 110 «جمم»).

4- في المصدر: «عليًا»، وهو تصحيف كما يظهر. قال الفيومي: عِيٌّ عَنِ حُجَّتِهِ: عَجَزَ، فَالرَّجُلُ عِيٌّ وَعِيٌّ (المصباح المنير: ص 441 «عِي»).

5- شرح نهج البلاغة: ج 4 ص 58.

شرح نهج البلاغة_ به نقل از عمر بن عبد العزيز_ : نوجوان بودم که قرآن را پیش یکی از فرزندان عتبة بن مسعود می خواندم . روزی ، او به من برخورد ، در حالی که من با بچه ها بازی می کردم و علی را لعن می کردیم . وی این کار را ناپسند دانست و وارد مسجد شد . من از بچه ها جدا شدم و پیش او آمدم تا درس روزانه ام را نزدش بخوانم . وقتی مرا دید ، برخاست و به نماز ایستاد و نمازش را طولانی کرد ، گویی که از من قهر کرده بود ، به طوری که آن را احساس کردم . وقتی نمازش تمام شد ، با چهره ای گرفته به من نگاه کرد . به او گفتم : شیخ را چه شده است؟ به من گفت : پسر! از گذشته تاکنون ، علی را لعن می کردی؟ گفتم : آری . گفت : کی فهمیدی که خداوند ، پس از خشنودی از اهل بدر ، بر آنان خشم گرفته است؟ گفتم : ای پدر! آیا علی از اهل بدر بود؟ گفت : وای بر تو! آیا همه بدر ، جز برای او بود؟ گفتم : دیگر تکرار نخواهم کرد . گفت : به خدا سوگند می خوری که تکرار نکنی؟ گفتم : آری . و پس از آن ، دیگر او را لعن نکردم . افزون بر آن ، من در پای منبر مدینه حاضر می شدم و پدرم_ که در آن زمان ، امیر مدینه بود_ در روز جمعه خطبه می خواند و می شنیدم که در خطبه خواندن ، توانا بود و زبانی گویا داشت ؛ ولی آن هنگام که به لعن علی می رسید ، ناگهان به لُکنت می افتاد و چنان ناتوانی بر او چیره می گشت و عرصه بر او تنگ می شد که خدا می داند . من از این کار ، در شگفت می شدم . روزی به وی گفتم : ای پدر! توفصیح ترین و سخنورترین مردم هستی . چه طور است که می بینم در مجالس خویش فصیح ترین سخنوری ؛ ولی آن گاه که به لعن این مرد (علی علیه السلام) می رسی ، به لُکنت می افتی؟ گفتم : پسر! شامیان و غیر شامیانی را که پای منبر ما می بینی ، اگر آنچه را پدرت از فضایل این مرد می داند ، می دانستند ، هیچ يك از آنان از ما پیروی نمی کردند . سخن پدرم در دلم جای گرفت ، و نیز آنچه معلّم در روزگار کودکی ام گفته بود . پس با خدا عهد بستم که اگر از حکومت ، بهره ای به من برسد ، این روش را عوض کنم . هنگامی که خداوند ، خلافت را به من داد ، این روش را برانداختم و به جای آن ، این آیه را قرار دادم : «به درستی که خداوند به دادگری و نیکوکاری و بخشش به خویشاوندان ، فرمان می دهد و از کار زشت و ناپسند و ستم ، باز می دارد . او به شما اندرز می دهد ، باشد که پند گیرید» . او این فرمان را به همه جا نوشت و تبدیل به سنت شد .

الأماي للشجري عن أبي عبد الله الختلي: لَمَّا اسْقَطَ عُمَرُ بْنُ عَبْدِ الْعَزِيزِ مِنَ الْخُطْبِ عَلَى الْمَنَابِرِ لَعَنَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامَ قَامَ إِلَيْهِ عَمْرُ بْنُ شُعَيْبٍ - وَقَدْ بَلَغَ إِلَى الْمَوْضِعِ الَّذِي كَانَتْ بَنُو أُمَيَّةَ تَلْعَنُ فِيهِ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامَ ، فَقَرَأَ مَكَانَهُ : «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَى وَيُنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ» فَصَامَ إِلَيْهِ عَمْرُ بْنُ شُعَيْبٍ لَعْنَةَ اللَّهِ - فَقَالَ : يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ! السُّنَّةُ السُّنَّةُ ! يُحَرِّضُهُ عَلَى لَعْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامَ ، فَقَالَ عَمْرُ : أُسْكُتَ قَبْحَكَ اللَّهُ ! تِلْكَ الْبِدْعَةُ لَا السُّنَّةُ . وَتَمَّ خُطْبَتُهُ . (1)

بحر المعارف: لَمَّا آلَ نَوْبَةُ الْإِمَارَةِ إِلَى عُمَرَ بْنِ عَبْدِ الْعَزِيزِ تَفَكَّرَ فِي مُعَاوِيَةَ وَأَوْلَادِهِ وَلَعِنَهُ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامَ وَقَتَلَ أَوْلَادِهِ مِنْ غَيْرِ اسْتِحْقَاقٍ ، فَلَمَّا أَصْبَحَ أَحْصَرَ الْوُزَرَ فَقَالَ : رَأَيْتُ الْبَارِحَةَ أَنَّ هَلَاكَ آلِ أَبِي سُفْيَانَ بِمُخَالَفَتِهِمُ الْعُتْرَةَ ، وَخَطَرَ بِبَالِي أَنْ أَرْفَعَ لَعْنَهُمْ . وَقَالَ وَزَرَاؤُهُ : الرَّأْيُ رَأْيُ الْأَمِيرِ . فَلَمَّا صَدَّ الْمَنْبَرِ يَوْمَ الْجُمُعَةِ قَامَ إِلَيْهِ ذِمِّيٌّ مُتَمَوِّلٌ ، وَاسْتَنَاحَ مِنْهُ بِنْتَهُ ، قَالَ عَمْرُ : إِنَّكَ عِنْدَنَا كَافِرٌ ، لَا تَحِلُّ بِنَاتُنَا لِلْكَافِرِ ، فَقَالَ الذَّمِّيُّ : فَلِمَ زَوَّجَ نَبِيَّكُمْ بِنْتَهُ فَاطِمَةَ مِنَ الْكَافِرِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ؟ فَصَاحَ عَلَيْهِ عَمْرُ فَقَالَ : مَنْ يَقُولُ إِنَّ عَلِيًّا كَافِرٌ ؟ فَقَالَ الذَّمِّيُّ : إِنْ لَمْ يَكُنْ عَلِيٌّ كَافِرًا فَلِمَ تَلْعَنُونَهُ ؟ فَتَحَجَّلَ عَمْرُ وَنَزَلَ ، وَكَتَبَ إِلَى قَاضِي بِلَادِ الْإِسْلَامِ : إِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَمَرَ بْنَ عَبْدِ الْعَزِيزِ رَفَعَ لَعْنَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامَ ؛ لِأَنَّ ذَلِكَ كَانَ بِدْعَةً وَصَدَّ لَالَةً ، وَأَمَرَ الْقَوَادِمَ - خَمْسَةَ مِئَةِ شَجْعَانَ - حَتَّى لَبَسُوا السَّلَاحَ تَحْتَ ثِيَابِهِمْ فِي جُمُعَةٍ أُخْرَى وَصَدَّ عِدَّ الْمَنْبَرِ ، وَكَانَ عَادَتُهُمْ لَعْنَةُ عَلَيْهِ السَّلَامَ آخِرَ الْخُطْبَةِ ، فَلَمَّا خَرَجَ مِنَ الْخُطْبَةِ قَالَ : «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَى وَيُنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالبَغْيِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ» مَقَامَ اللَّعْنِ وَنَزَلَ ، فَصَاحَ الْقَوْمُ مِنْ جَوَانِبِ الْمَسْجِدِ : كَفَرَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ، وَحَمَلُوا عَلَيْهِ لِيَقْتُلُوهُ ، فَنَادَى الْقَوَادِمَ فَصَاحَ بِهِمْ حَتَّى أَظْهَرُوا الْأَسْلِحَةَ وَخَلَّصُوهُ مِنْ أَيْدِيهِمْ وَالتَّجَّأَ بِإِعَانَةِ الْقَوَادِمِ إِلَى قَصْرِهِ ؛ فَصَارَتْ قِرَاءَةُ هَذِهِ الْآيَةِ سُنَّةً فِي آخِرِ الْخُطْبَةِ ؛ وَتَفَرَّقَ النَّاسُ قَائِلِينَ : غَيَّرَتِ السُّنَّةُ ، أُبْدِلَتِ السُّنَّةُ (2) .

1- الأماي للشجري : ج 1 ص 153 .

2- بحر المعارف للهمداني : ص 137 نقلاً عن كتاب أسرار الإمامة .

الأمالی، شجری_ به نقل از ابو عبد الله ختلی_: وقتی عمر بن عبد العزیز، لعن امیر مؤمنان را از خطبه منبرها برانداخت، در خطبه اش به جایی رسید که بنی امیه در آن جا علی علیه السلام را لعن می کردند. او به جای آن خواند: «به درستی که خداوند به دادگری و نیکوکاری و بخشش به خویشاوندان، فرمان می دهد و از کار زشت و ناپسند و ستم، باز می دارد». عمرو بن شعیب_ که نفرین خداوند بر او باد_ برخاست و گفت: ای امیر مؤمنان! سنت، سنت! و وی را به لعن علی علیه السلام تشویق کرد. عمر [بن عبد العزیز] گفت: خدا تو را زشت گرداند! آن کار، بدعت بود، نه سنت. آن گاه، خطبه اش را تمام کرد.

بحر المعارف: هنگامی که نوبت زمامداری به عمر بن عبد العزیز رسید، او درباره معاویه و فرزندان وی و لعن علی علیه السلام و به ناحق کشتن فرزندانش فکر کرد. وقتی شب را به صبح آورد، وزیران خود را فرا خواند و گفت: دیشب اندیشیدم که نابودی آل ابو سفیان، در مخالفت کردن آنان با عترت (اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله) است. به ذهنم رسید که [روش] لعن کردن آنان را براندازم. وزیران گفتند: نظر، نظر امیر است. روز جمعه که وی به منبر رفت، يك ذمی پولدار برخاست و از دختر او خواستگاری کرد. عمر [بن عبد العزیز] گفت: از نظر ما تو کافری و دختران ما برای کافران، حلال نیستند. ذمی گفت: پس چه طور پیامبرتان دخترش فاطمه را به ازدواج علی بن ابی طالب کافر در آورد؟! عمر [بن عبد العزیز] بر سر وی فریاد کشید و گفت: چه کسی گفته که علی کافر است؟ ذمی گفت: اگر علی کافر نیست، پس چرا او را لعن می کنید؟ عمر [بن عبد العزیز]، شرمگین شد و از منبر پایین آمد و به قاضیان کشور اسلامی نوشت: «امیر مؤمنان، عمر بن عبد العزیز، لعن علی را برداشت؛ چرا که این کار، بدعت و گم راهی بود». او در جمعه دیگر، به پانصد تن از سرداران دلاور دستور داد که در زیر لباسشان اسلحه ببندند و [آن گاه] به منبر رفت. عادت آنان (حاکمان اموی) این بود که در آخر خطبه، علی علیه السلام را لعن می کردند. وقتی عمر بن عبد العزیز از خواندن خطبه فارغ شد، [به جای لعن علی علیه السلام]، آیه: «به درستی که خداوند به دادگری و نیکوکاری و بخشش به خویشاوندان، فرمان می دهد و از کار زشت و ناپسند و ستم، باز می دارد. او به شما اندرز می دهد، باشد که پند گیرید» را خواند و از منبر، پایین آمد. مردم از گوشه های مسجد، فریاد بر آوردند: «امیر مؤمنان، کافر گشت» و به وی هجوم آوردند تا او را بکشند. او سرداران را صدا زد و فرمان داد که اسلحه ها را آشکار کنند و وی را از دست آنان نجات دهند. وی با یاری سرداران به قصر خویش بازگشت و مردم، در حالی که می گفتند: «سنت، تغییر یافت، سنت تبدیل گشت!»، متفرق شدند. بدین ترتیب، قرائت این آیه در آخر خطبه ها سنت شد.

بررسی ممنوعیت دشنامگویی به امام علی توسط عمر بن عبد العزیز

بررسی ممنوعیت دشنامگویی به امام علی توسط عمر بن عبد العزیز دشنام گفتن به علی علیه السلام بر فراز منبرها، از جمله سیاست های اصولی حزب اموی بود که در جهت تحکیم بنیادهای حاکمیت حزب «طُلُقَاء (آزادشدگان فتح مکه)» بنیان گذاشته شد. متون تاریخی و اسناد بر جای مانده از روزگار کهن، به روشنی نمایانگر آن اند که معاویه در ادامه سیاست «حذف رقیب» و «استوارسازی موقعیت خویش» و با هدف ترویج فرهنگ بنیاد نهاده شده در دمشق - که شایسته است از آن به «اسلام اموی» یاد شود -، شیوه دشنام گفتن به علی علیه السلام و گاه، دشنام گفتن به یاران و همگامان بزرگ و بزرگوار وی را پی نهاد و گسترش داد. این شیوه در حقیقت، ادامه سیاست «جلوگیری از یادکرد فضایل علی علیه السلام و اهل بیت علیهم السلام» و مکمل آن بود و این همه، با شکنجه، آزار، حبس و تبعید یاران و شیفتگان علی علیه السلام همراه بود. سیاست گزاران اموی به خوبی می دانستند که اگر نسل نو، علی علیه السلام را به درستی بشناسد و والایی ها و ارزش های وی را دریابد، به وی گرایش پیدا خواهد کرد. نیز می دانستند که با دریافت درست نسل نواز شخصیت، منش و روش علوی اندیشیدن بدان و سنجش آن با شخصیت معاویه و شیوه حاکمیت او و چگونگی به قدرت

رسیدن حزب اموی، ادامه حاکمیت آنان دشوار و سلطه آنان بر مردمان، در خطر خواهد بود. از این رو، حزب حاکم، تلاش می کرد تا کین ورزی به امام علیه السلام را از طریق منابر - که در آن روزگار، مهم ترین رسانه تبلیغاتی بودند - در میان مردم بگسترده، دشمنی با وی را به زوایای اجتماع بکشاند و بدین سان، کینه و دشمنی و بدبینی نسبت به او را در جان نسل نوحاسته و ناآگاه از حقایق بریزد و سرانجام به آرمان خویش دست یابد. معاویه، پس از استوارسازی پایه های سلطه خویش و حتی آن هنگام که در اوج قدرت بود، نیز از این شیوه دست برداشت و بر آن تأکید ورزید، تا آن جا که وقتی برخی از امویان - که اندک انصافی داشتند و شاید این سیاست دشمنی گستر حزبی را در نمی یافتند - از او خواستند که پس از رسیدن به آرزویش (در دست گرفتن حاکمیت)، دیگر شیوه «دشنام گفتن به علی علیه السلام» را پی نگیرد و از کین ورزی علنی به وی دست بشوید. او که جانش لبریز از کینه علی علیه السلام بود و حتی اندکی از حضور نام و اندیشه وی را بر نمی تافت و آن را در تضاد با منافع خویش تلقی می کرد، در پاسخ آنان گفت: تا هستم، چنین خواهم کرد که کوچک ترها با آن، پرورش یابند و بزرگ ترها با آن، کهن سال گردند. (1) نیز مروان بن حکم، که در دشمنی با اهل بیت علیهم السلام شهره بود، در پاسخ امام سجاد علیه السلام چنین گفت: این کار (حکومت)، جز بدین وسیله (دشنام گفتن به علی) برای ما سامان نمی یابد. (2)

1- ر. ک: ص 343.

2- أنساب الأشراف: ج 2 ص 407.

انگیزه جلوگیری از دشنامگویی به علی

نکته اول: پیچیدگی شخصیت عمر بن عبد العزیز

این سیاست با تلاش پیگیر حزب حاکم اموی، تا حدود زیادی در ذهن و زبان مردم مؤثر افتاد، به گونه ای که پس از شصت سال، وقتی عمر بن عبد العزیز (در سال 99 ق) دستور «منع دشنامگویی به علی علیه السلام» را صادر کرد، شماری از مردم ناآگاه و غوطه ور در تبلیغات امویان و نیز کسانی از وابستگان حزب حاکم، گفتند سنتی اسلامی ترك شده است! (1)

انگیزه جلوگیری از دشنامگویی به علی آنچه عمر بن عبد العزیز انجام داد، آن هم پس آن همه تلاش و تأکید امویان، کاری بس مهم بود. از این روی، این کار وی، به لحاظ تاریخی حادثه ای مثبت در روزگار کوتاه حکومت او تلقی شده، و شخصیت وی بدین جهت، بسیار ستوده شده است. اکنون سزایمند است که در این باره اندکی درنگ کنیم و این پرسش را در میان نهیم که: عمر بن عبد العزیز، چرا و در پی چه هدفی به این کار، همت گمارد؟ چه انگیزه ای او را به جلوگیری از دشنامگویی به علی علیه السلام وا داشت؟ به واقع، او برای این کار، انگیزه الهی داشت، یا انگیزه سیاسی و اجتماعی؟ پیش از آن که پاسخ این پرسش ها را بیاوریم، برای رسیدن به حقیقت، باید به دو نکته توجه کنیم:

نکته اول. پیچیدگی شخصیت عمر بن عبد العزیز بررسی دقیق زندگانی عمر بن عبد العزیز، نشانگر آن است که او چهره ای سیاسی و پیچیده با پیشینه فرهنگی بوده است. شاید بتوان او را در میان امویان، به مأمون در میان عباسیان، مانند کرد. او در خردسالی، قرآن را حفظ کرد و در نوجوانی برای تحصیل به مدینه رفت.

1- بحر المعارف، همدانی.

نکته دوم: فضای سیاسی - فرهنگی جامعه اسلامی

وی در تحصیل، سختکوش بود و با تلاش و پیگیری، در مدتی کوتاه به عنوان چهره‌ای علمی مشهور شد. عمر بن عبد العزیز، در صفر سال 99 هجری به حکومت رسید و در رجب سال 101 هجری، در 39 سالگی، توسط برادرش مسموم شد و از دنیا رفت.

نکته دوم. فضای سیاسی - فرهنگی جامعه اسلامی شهادت ابا عبد الله الحسین علیه السلام، حاکمیت امویان ضربه‌ای ویرانگر را متحمل شد. پس از جریان کربلا، برای مدتی کوتاه، جو سیاه و خفقان زده‌ای بر جامعه اسلامی حاکم بود؛ اما با اندیشیدن مردمان در چگونگی آنچه پیش آمده بود و نیز با تبلیغات و حقیگستری‌های اهل بیت علیهم السلام، فضای سیاسی جامعه اندک‌اندک دگرگون شد. واقعه «حرّه» (1) و چگونگی واکنش حاکمیت در مقابل آن و نیز خیزش‌های پی‌در پی و سرشار از حماسه‌ای که پس از حادثه کربلا و با آهنگ «خونخواهی ابا عبد الله الحسین علیه السلام» شکل گرفتند (همانند: خیزش توأین)، نشانگر گسترش بیداری مردم آن روزگارند. در این میان، نقش بیدارگرانه، فرهنگساز و تحریف‌ستیز علی بن حسین علیهما السلام را نباید فراموش کرد که به واقع، فروغ‌گستری معرفتی آن بزرگوار - که بیشتر در قالب «دعا» بیان شده - در همین راستا بوده است. در مجموعه ادعیه امام علی بن الحسین علیهما السلام، مطرح ساختن مکانت و معرفت

1- واقعه حرّه در تاریخ اسلام، مشهور است و یکی از جنایات یزید بن معاویه به شمار می‌آید. این جریان، پس از اخراج امویان از مدینه توسط ساکنان آن و خلع یزید از حکومت به وجود آمد. یزید برای تثبیت خلافت خود و بازگرداندن بنی امیه به مدینه، سپاهی به فرماندهی مسلم بن عقبه به سوی مدینه گسیل داشت. آنان در این جریان، قتل عام فجیعی در مدینه انجام دادند و بسیاری را کشتند. (م)

نگاهی دوباره به انگیزه های جلوگیری از دشنامگویی به علی

اهل بیت علیهم السلام جایگاه ویژه ای دارد. (1) در این مورد، دست کم از اشاره به يك نکته تأمل برانگیز نمی توان تن زد و آن، تکرار بسیار زیاد «صلوات فرستادن بر محمد و آل محمد» است که در آن روزگاران، بی گمان در فرا یاد آوردن چهره های منور اهل بیت و علی بن ابی طالب علیهم السلام، نقش ارجمندی داشته است. (2) این همه به همراه مسائل بسیار دیگر _ که اکنون مجال پرداختن به آنها نیست _ عملاً و به تدریج، امت اسلامی را با واقعیت سیاسی جهان اسلام، آشنا ساخت و جنایات و تباهی های بنی امیه را در پیش دیده ها نهاد و جایگاه پیشوایان الهی را آشکار نمود. حتی می توان گفت زمینه را برای قیامی همه جانبه و سراسری آماده ساخت، بدان سان که به سال 131 ق، حکومت بنی امیه فرو ریخت و بنی عباس بر روی کار آمدند.

نگاهی دوباره به انگیزه های جلوگیری از دشنامگویی به علیاکنون، در پرتو آنچه آوردیم و با توجه به نکات دیگری که یاد می کنیم، باید چگونگی و چرایی جلوگیری عمر بن عبد العزیز از دشنامگویی به علی علیه السلام را با نگاهی دوباره تحلیل کنیم: در بخش متون تاریخی آوردیم که يك بار، معلّم عمر بن عبد العزیز با تمهیدی شایسته، او را به زشتی «لعن علی علیه السلام» متوجه می سازد و شخصیت علی علیه السلام را به گونه ای تأمل برانگیز و شایسته در فکر و ذهن وی جای می دهد. نیز در همان بخش آوردیم که وقتی پدرش در خطبه ها به «دشنامگویی به علی علیه السلام»

1- استاد محمد رضا حکیمی در کتاب خواندنی و سودمند امام در عینیت جامعه (ص 24)، بدین نکته اشاره کرده است.

2- در این مورد، مراجعه به کتاب جهاد الإمام السجّاد علیه السلام از استاد سیّد محمد رضا حسینی جلالی، و بویژه فصل دوم آن، توصیه می شود.

می رسید، زیانش می گرفت و هنگامی که وی از چرایی آن سؤال کرد، پدرش به تکریم علی علیه السلام پرداخت و گفت: اگر مردم، آنچه را ما درباره علی می دانیم، می دانستند، همگی از ما می بریدند. (1) این گونه موارد، بی گمان، ذهن او را مشغول ساخت و وی را در چگونگی مسئله لعن، به تأمل واداشت. او زمام امور را به دست گرفت، در حالی که از يك سو به لحاظ فکری، درباره لعن، شبهه اساسی داشت و از سوی دیگر، مردم، نه تنها به «لعن»، رویکرد خوبی نداشتند، بلکه به گونه ای از آن، نفرت داشتند. بنا بر این، شخصیت فکری و فرهنگی او اجازه نمی داد تا چهره ای بزرگ و شخصیتی بی مانند در جهان اسلام را دشنام بگوید. از سوی دیگر، هوشمندی سیاسی و سیاست مداری اش اقتضا می کرد که رویکرد مردم را نسبت به جریان های اجتماعی، فکری و سیاسی، برای استوارسازی حاکمیت خویش مراعات نماید. همین مسئله او را وادار کرد تا از این موقعیت و فضای سیاسی- فرهنگی و نیز جو فکری جامعه بهره گیرد و به چنین کار شایسته ای اقدام کند؛ کاری که به تدریج، دیگر مردم نیز از آن، استقبال می نمودند، چنان که در گزارش ابن اثیر- که نقل کردیم- آمده بود: این کار در نظر مردم، جایگاه شایسته ای یافت و آنان، وی را به خاطر آن، بسیار ستودند. (2) این اقبال عمومی و رویکرد ستایش آمیز مردم، نشان می دهد که در روزگار عمر

1- ر. ک: ص 567 ح 6320.

2- ر. ک: ص 565 ح 6319.

بن عبد العزیز، جریان «دشنامگویی به علی علیه السلام» کاملاً نتیجه عکس داشته، به «ضد تبلیغ» تبدیل شده بود. از این رو و با توجه به آنچه آوردیم، به صراحت می توان گفت که: «جلوگیری از دشنامگویی به علی علیه السلام»، «بازگرداندن فدک» و برخی اصلاحات دیگر در روزگار حاکمیت عمر بن عبد العزیز، گو این که با نگاه تاریخی، کاری شایسته است و در «حُسن فعلی» آن نمی توان تردید نمود، اما «حُسن فاعلی» آن جدّاً مورد تردید است و باور به بودن انگیزه الهی در آن، بسی دشوار. چنین است؛ زیرا در نگاه ژرف امامان علیهم السلام که تحلیل کارها با دیدی فراتر از دید زودگذر دنیوی صورت می پذیرد. این همه کار به ظاهر موجّه و نیکوی وی، توجیه گر حضور ناشایست و غاصبانه او در منصب مسلمانان نبود. به تعبیر امام سجّاد و امام باقر علیهما السلام، (1) او در نگاه علویان و ساکنان آسمان، هرگز به نیکی یاد نشد و همچنان «ملعون» تلقی شد. این حقیقت، بسی قابل تأمل است. باید به دقت نگریست که: عمر بن عبد العزیز در چه جایگاهی نشسته بود و آیا شایستگی نشستن در آن جایگاه را داشت یا نه؟ به عبارت دیگر، آیا او هرگز حق پیشوایی و رهبری امت را که جایگاهی بس بلند است. داشته است؟ در نگاه امامان علیهم السلام، این مسئله، بسی مهم، و تحلیل مواضع از این زاویه بسیار درس آموز و تنبّه آفرین است. متفکری هوشمند، با تکیه کردن بر این نکته و نگاه نمودن از این زاویه، عمل عمر بن عبد العزیز را ارزیابی کرده و نوشته است: شیعه، «ولایت» را شعار خویش کرده... [و پذیرش حکومت و ولایت علی علیه السلام را، در برابر آنچه جریان داشت، شیوه خود ساخته] است؛ چرا که

1- این تعابیر، در سطور آینده با ذکر منبع، یاد شده اند.

«ولایت» یعنی پذیرفتن حکومت علی علیه السلام و یا حکومتی علی وار، و جز این، حتی حکومت عمر بن عبد العزیز نیز قابل قبول نمی تواند باشد؛ هر چند که وی ادای يك مصلح متقی، معتقد، زاهد و انقلابی را خیلی خوب در آورده بود و افکار عمومی را جلب کرده بود. و این، تنها شیعه بود که «ملاک» داشت و بر ولایت و امامت... تکیه می کرد و می دانست که در يك رژیم غلط، حاکم درست، بی معناست و این است که در آن حال که عوام ناآگاه و حتی خواص شبه روشن فکر، سخت مجذوب زهدنمایی های عمر بن عبد العزیز شده بودند و تحت تأثیر شخصیت فردی او و در مقایسه با اسلاف پلیدش، حکومت او را قلبا پذیرفته بودند، شیعه (به تعبیر عمیق و زیبای امام باقر علیه السلام) او را کسی می دید که: «در زمین، آفرینش می گویند و در آسمان، نفرینش می کنند»؛ زیرا سخن در «رژیم» است و نه «فرد». (1) در کلام امام باقر علیه السلام، به این نکته این متفکر، تصریح شده است: يَجْلِسُ فِي مَجْلِسِنَا، وَلَا حَقَّ لَهُ فِيهِ. (2) در جایگاه ما می نشیند، در حالی که شایستگی آن را ندارد. اکنون، دآوری های پیشوایان علیهم السلام را درباره وی می آوریم: عبد الله بن عطاء می گوید: در مسجد با علی بن حسین علیهما السلام بودم که عمر بن عبد العزیز، در حالی که [لباس] توری نقره ای به تن داشت، از آن جا گذشت. وی از زیباترین مردم و در سنین جوانی بود. علی بن حسین علیهما السلام به وی نگاه کرد و [آن گاه به من] فرمود: «ای عبد الله بن

1- مجموعه آثار دکتر علی شریعتی: ش 7 (شیعه) ص 204.

2- الخرائج و الجرائح: ج 1 ص 276 ح 7.

عطاء! این خوش گذرانِ فرورفته در لذتِ ها و هوس ها را می بینی؟ وی زنده خواهد ماند تا بر مردم، حکومت کند». گفتیم: این فاسق؟ فرمود: «آری. بر حکومت نمی ماند و در می گذرد، و آن گاه که مُرد، آسمانیان بر وی، نفرین می کنند و زمینیان برایش طلب آمرزش می نمایند». (1) ابو بصیر، دیدگاه امام باقر علیه السلام را درباره عمر بن عبد العزیز، چنین گزارش می کند: در مسجد با امام باقر علیه السلام بودم که عمر بن عبد العزیز، در حالی که دو قطعه لباس آراسته پوشیده و بر برده اش تکیه داده بود، وارد شد. امام علیه السلام فرمود: «این جوان به حکومت می رسد و عدالت را آشکار می سازد. وی چهار سال زندگی می کند و آن گاه می میرد و مردم روی زمین بر وی می گریند و آسمانیان نفرینش می کنند». گفتیم: ای فرزند پیامبر خدا! [مگر] از عدالت و انصاف وی یاد نکردی؟ فرمود: «در جایگاه ما می نشیند و حقّ چنین کاری را ندارد». او به حکومت رسید و در راه عدالت، تلاش کرد. (2) ابن ابی الحدید نیز در نقد دین باوری، تقوا و زهد عمر بن عبد العزیز، گزارشی آورده است که به خوبی نشانگر انگیزه های سیاسی وی در اصلاحات است، نه رویکردهای معنوی و الهی: عمر بن عبد العزیز، حُبیّب بن عبد الله بن زبیر را صد تازیانه زد و در روزی زمستانی بر سرش دلو آب سرد ریخت. [حُبیّب]، کُزاز گرفت و مُرد؛ ولی [عمر بن عبد العزیز] نه به خون وی اقرار کرد و نه حقّ صاحب خون را به وی

-
- 1- بصائر الدرجات: ص 170 ح 1، الخرائج و الجرائح: ج 2 ص 584. نیز، ر. ک: المناقب، ابن شهر آشوب: ج 3 ص 143، الثاقب فی المناقب: ص 360 ح 1، دلائل الإمامة: ص 88.
- 2- الخرائج و الجرائح: ج 1 ص 276 ح 7، مشارق أنوار الیقین: ص 91، إثبات الهداة: ج 5 ص 293.

داد (هیچ دیه ای نپرداخت). خُیب از کسانی نبود که حدود الهی و احکام و قصاص، در حق وی ثابت شده باشد تا گفته شود: عمر در اقامه حد الهی مطیع فرمان خدا بود و اجرای حدود، جان خُیب را گرفت. اگر آنان کتک زدن به وی را تأدیب و تعزیر به شمار می آورند، عذرش در ریختن آب سرد بر سر وی در زمستان و در پی شلاق زدن سنگین، چه می تواند باشد؟ به عمر بن عبد العزیز، خبر رسید که سلیمان بن عبد الملك، تصمیم به وصیت کردن دارد. آمد و در مسیر کسانی که با سلیمان نشست و برخاست داشتند و یا بر او وارد می شدند، نشست و به رجاء بن حیات _ که در رفت و آمدها پیش سلیمان بود _ گفت: خدا خیرت دهد! در نزد سلیمان، مرا هم برای حکومت، یادآوری کن، یا در این خصوص به وی سفارش کن. سوگند به خدا، برای این کار، بی تاب شده ام. رجاء به وی گفت: خدا تو را بگشد. چه قدر بر این کار، حریصی! هنگامی که ولید بن عبد الملك، خبر مرگ حجاج را به عمر بن عبد العزیز رساند، ولید به وی گفت: ای ابو حفص! آیا باورت می شود که حجاج، مُرده است؟ عمر بن عبد العزیز گفت: آیا جز این است که حجاج، یکی از ما اهل بیت بود؟ او در زمان خلافتش گفت: «اگر بیعت یزید بن عاتکه بر گردن مردم نبود، حکومت را به شورا در بین رئیس منطقه اعوص (1) (اسماعیل بن امیه بن عمرو ابن سعید اشرق)، دلیر قریش (قاسم بن محمّد بن ابی بکر) و سالم بن عبد الله ابن عمر، قرار می دادم»، در حالی که اگر می گفت: «بین علی بن عباس و علی ابن حسین بن علی»، هیچ زیان، حرج، گناه و یا نقصی بر وی نبود.

1- .اعوص، نام منطقه ای نزدیک مدینه به سمت اُحد بود (معجم البلدان: ج 1 ص 223).

با این حال، او حکومت را برای فردی تمیمی یا عَدَوی (از بنی عَدی) نمی خواست؛ بلکه کار را برای شخصی اموی در نظر گرفته بود. از نظر او هیچ کس از هاشمیان، صلاحیت [عضو بودن در] شورا را نداشت. او کار را چنان سامان می داد که پس از وی، برای برادرش (ابو بکر بن عبد العزیز)، بیعت گرفته شود. آن گاه با سم، کشته شد. [\(1\)](#) ابن ابی الحدید، در پاسخ به حُسن شهرتِ وی به عدالت و نیکوکاری می گوید: آنچه سبب شد که کار وی نیکو جلوه کند و برای افراد نادانْ مشتبه گردد، این بود که: او در پی گروهی به حکومت رسید که احکام دینی و سنن پیامبر صلی الله علیه و آله را تغییر داده بودند. پیش از وی، مردم چنان در زیر فشار ظلم و تحقیر بودند که آنچه از وی می دیدند، در مقایسه با رفتار حاکمان پیشین، به نظرشان ناچیز می آمد و آن را از وی می پذیرفتند. نیز به خاطر اندک بودن کارهای نادرستی که انجام داد، مردم، او را در شمار پیشوایان هدایتگر برشمردند. پیشینیانِ او، در منبرهایشان علی علیه السلام را لعن می کردند. طبیعتاً هنگامی که عمر بن عبد العزیز از این کار نهی کرد، در شمار نیکوکاران به حساب آمد. [\(2\)](#)

1- شرح نهج البلاغة: ج 15 ص 254.

2- شرح نهج البلاغة: ج 15 ص 256.

ص: 583

فهرست تفصیلی .

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می دانند و کسانی که نمی دانند یکسانند؟

سوره زمر / 9

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

